

تفسیر

معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مہدی محمد شفیع عثمانی

دیوبند (۱۹۰۶ء)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور

جلد پنجم

دیوبند

انتشارات شیخ الاسلام احسن عظیم

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر معارف القرآن

جلد پنجم

شامل سورہ های انعام و اعراف می باشد

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله عليه)

مترجم

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور

مدیر و سرپرست حوزہ علمیہ عین العلوم گشت - سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن / مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور. - تربت جام،
احمد جام، ۱۳۷۷. -

ج. - (دوره) (ISBN: 964-6765-70-x)

ج. ۲ (ISBN: 964-91073-6-3) - (ج. ۱) (ISBN: 964-6765-07-8)

ج. ۴ (ISBN: 964-6765-23-8)

۲۰۰۰۰۰ ریال: (ج. فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا)
کتابنامه

مندرجات: ج. ۱. -- ج. ۲. (شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سوره بقره). -- ج. ۳.
ج. ۴. شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء و قسمتی از سوره مبارکه مائده. -- ج. ۵. شامل
سوره انعام و سوره اعراف.

(ISBN: 964-6765-17-3)

ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۹)

ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۰)

(ج. ۵) (ISBN: 964-6765-78-5)

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۱۷۹

۷ ت ۲۵ ع / ۹۸ BP

۸۰-۱۷۲۹۷ م

کتابخانه ملی ایران.



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام - تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۵۲۳۸

تفسیر معارف القرآن (جلد پنجم)

تألیف

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)

ترجمة

محمد یوسف حسین پور

وزیری، ۵۴۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، بهار ۱۳۸۷

امور قنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بها: ۴۰۰۰۰ ریال

ISBN: 964-6765-78-5

شابک ۹۶۴-۶۷۶۵-۷۸-۵

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.



فهرست مضامین و آیات جلد پنجم معارف القرآن

صفحه	عنوان
۳	سوره انعام
۴	خلاصه تفسیر و معارف و مسایل
۱۰	آیه ۶ تا ۱۱
۱۱	خلاصه تفسیر
۱۲	معارف و مسایل
۱۷	آیات ۱۲ تا ۱۴
۱۸	خلاصه تفسیر معارف و مسایل
۱۹	آیات ۱۵ تا ۲۱
۲۰	خلاصه تفسیر
۲۲	معارف و مسایل
۲۷-۲۸	آیات ۲۲ تا ۲۶ با خلاصه تفسیر
۲۹	معارف و مسایل
۳۶-۳۷	آیات ۲۷ تا ۳۲
۳۷	خلاصه تفسیر
۳۸	معارف و مسایل
۳۸	اسلام دارای سه اصل اساسی است
۴۴-۴۵	آیات ۳۳ تا ۴۱
۴۵	خلاصه تفسیر و تسلی رسول ﷺ
۴۸	معارف و مسایل
۵۰	اهتمام بی نهایت راجع به خلق
۵۰-۵۱	آیات ۴۲ تا ۴۵
۵۱	خلاصه تفسیر با معارف و مسایل



آیات ۴۶ تا ۴۹	۵۶-۵۷
خلاصه تفسیر	۵۷
آیات ۵۰ تا ۵۱ با خلاصه تفسیر	۵۸
معارف و مسایل، مطالبه کفار قریش	۵۹
آیات ۵۲ تا ۵۵ با خلاصه تفسیر	۶۴-۶۵
معارف و مسایل	۶۷
چند احکام و هدایات	۷۲
هرگناه با توبه بخشوده می شود	۷۶
آیات ۵۶ تا ۵۸	۷۷-۷۸
خلاصه تفسیر	۷۸
آیات ۵۹ تا ۶۲	۷۹-۸۰
خلاصه تفسیر	۸۰
معارف و مسایل، نسخه نجات از گناه	۸۱
علم غیب در اصطلاح قرآن	۸۲
آیات ۶۳ تا ۶۴، خلاصه تفسیر با معارف و مسایل	۹۰
عبرت و نتیجه معالجه اصلی	۹۲
آیات ۶۵ تا ۶۷ و خلاصه تفسیر	۹۵
معارف و مسایل	۹۶
سه نوع عذاب الهی	۹۷
آیات ۶۸ تا ۷۳	۱۰۶-۱۰۷
خلاصه تفسیر	۱۰۷
معارف و مسایل، امر به اجتناب	۱۱۰
آیات ۷۴ تا ۸۱	۱۱۵-۱۱۶
خلاصه تفسیر	۱۱۶
معارف و مسایل	۱۱۸
نظریه دو ملیت	۱۱۹



۱۲۳	چند راهنمایی برای مسلمین
۱۲۴	آیات ۸۲ تا ۸۹
۱۲۵	خلاصه تفسیر
۱۲۶	معارف و مسایل
۱۳۰-۱۳۱	آیات ۹۰ تا ۹۴
۱۳۲	خلاصه تفسیر
۱۳۵	معارف و مسایل
۱۳۹	آیات ۹۵ تا ۹۸
۱۴۰	خلاصه تفسیر
۱۴۱	معارف و مسایل
۱۴۲	تعیین جبری شب
۱۴۴	حساب شمسی و قمری
۱۴۷-۱۴۸	آیات ۹۹ تا ۱۰۲
۱۴۸	خلاصه تفسیر
۱۴۹	معارف و مسایل
۱۵۰-۱۵۱	آیات ۱۰۳ تا ۱۰۷
۱۵۱	خلاصه تفسیر
۱۵۲	معارف و مسایل
۱۵۴	مسئله رویت باری تعالی
۱۵۸-۱۶۰	آیات ۱۰۸ تا ۱۱۳
۱۶۰	خلاصه تفسیر
۱۶۲	معارف و مسایل
۱۶۶	سبب گناه هم گناه است
۱۷۲-۱۷۳	آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷
۱۷۳	خلاصه تفسیر
۱۷۴	معارف و مسایل



- آیات ۱۱۸ تا ۱۲۱ ۱۷۹-۱۸۰
- ربط آیات ۱۸۰
- خلاصه تفسیر ۱۸۱
- معارف و مسایل ۱۸۲
- آیات ۱۲۲ با خلاصه تفسیر و معارف و مسایل ۱۸۳
- مومن زنده و کافر مرده است ۱۸۴
- ایمان نور است و کفر ظلمت ۱۸۷
- نفع نور ایمان به دیگران هم می رسد ۱۸۸
- آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵ ۱۸۹-۱۹۰
- خلاصه تفسیر ۱۹۰
- معارف و مسایل ۱۹۱
- نبوت و رسالت کسبی نیست ۱۹۳
- انشراح صدر در دین و علامت آن ۱۹۴
- راه اصلی ازاله شبهات و شکوک ۱۹۶
- آیات ۱۲۷ تا ۱۲۸ ۱۹۶-۱۹۷
- خلاصه تفسیر ۱۹۷
- معارف و مسایل ۱۹۸
- آیات ۱۲۹ تا ۱۳۲ و خلاصه تفسیر ۲۰۳-۲۰۴
- معارف و مسایل، گروه بندی در محشر ۲۰۵
- تأثیر اعمال و اخلاق بر معاملات ۲۰۶
- هر ظالم بوسیله ظالم دیگر عذاب می بیند ۲۰۷
- آیا در جنایات هم پیامبر مبعوث شده است ۲۰۹
- آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ و خلاصه تفسیر ۲۱۱-۲۱۲
- معارف و مسایل ۲۱۴
- الله تعالی از همه بی نیاز است ۲۱۴
- تنبيه گردانیدن کفار عبرتی است ۲۱۸

آیات ۱۳۷ تا ۱۴۰	۲۱۹-۲۲۰
ربط آیات	۲۲۰
خلاصه تفسیر	۲۲۱
آیات ۱۴۱ تا ۱۴۲	۲۲۳
خلاصه تفسیر	۲۲۳
معارف و مسایل	۲۲۴
عشر زمین	۲۲۷
آیات ۱۴۳ تا ۱۴۴	۲۳۰-۲۳۱
خلاصه تفسیر	۲۳۱
آیات ۱۴۵ تا ۱۴۷ و خلاصه تفسیر	۲۳۲-۲۳۳
آیات ۱۴۸ تا ۱۵۰	۲۳۴
خلاصه تفسیر	۲۳۴
آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳	۲۳۶-۲۳۷
خلاصه تفسیر	۲۳۷
معارف و مسایل	۲۳۸
خصوصیات مهم آیات مذکور	۲۳۹
وصیت نامه رسول خدا ﷺ	۲۴۰
از همه نخستین گناه بزرگ	۲۴۱
تعریف شرک و اقسام آن	۲۴۱
دومین گناه بد رفتاری با والدین	۲۴۳
سومین عمل حرام قتل اولاد	۲۴۴
عدم تربیت درست قتل است	۲۴۶
چهارمین کار حرام بی عفتی است	۲۴۶
پنجمین عمل حرام قتل ناحق است	۲۴۸
ششمین کار حرام خوردن مال یتیم	۲۴۹
هفتمین کار حرام کم کردن کیل و وزن	۲۵۰



- ۲۵۱ کوتاهی کارمندان در حکم کم کردن
 ۲۵۲ هشتمین حکم عدل و انصاف است
 ۲۵۴ نهمین حکم وفا به عهد
 ۲۵۸ آیات ۱۵۴ تا ۱۵۷
 ۲۵۸ خلاصه تفسیر
 ۲۵۹ معارف و مسایل
 ۲۶۰ آیه ۱۵۸ با خلاصه تفسیر
 ۲۶۱ معارف و مسایل
 ۲۶۶ آیات ۱۵۸ تا ۱۶۰ و خلاصه تفسیر
 ۲۶۷ معارف و مسایل
 ۲۶۸ وعید شدید بر ایجاد بدعت در دین
 ۲۷۲-۲۷۳ آیات ۱۶۱ تا ۱۶۵
 ۲۷۳ خلاصه تفسیر
 ۲۷۴ معارف و مسایل
 ۲۷۷ بار گناه کسی را دیگری نمی تواند بردارد
 ۲۸۱ سوره اعراف
 ۲۸۱ آیات ۱ تا ۷
 ۲۸۲ خلاصه از مضامین سوره
 ۲۸۲ خلاصه تفسیر
 ۲۸۳ معارف و مسایل
 ۲۸۵ آیات ۸ تا ۱۰ و خلاصه تفسیر
 ۲۸۶ معارف و مسایل
 ۲۸۸ یک سؤال متعلق به وزن
 ۲۹۱ چگونگی وزن اعمال
 ۲۹۴-۲۹۵ آیات ۱۱ تا ۱۸
 ۲۹۵ خلاصه تفسیر



۲۹۷	معارف و مسایل
۲۹۹	آیا دعای کافر هم پذیرفته می شود
۲۹۹	الفاظ گوناگون واقعه آدم و ابلیس
۲۹۹	ابلیس از کجا این جرأت را.....
۳۰۰	حمله شیطان بر انسان از چهار طرف.....
۳۰۰-۳۰۱	آیات ۱۹ تا ۲۵
۳۰۱	خلاصه تفسیر
۳۰۳	معارف و مسایل
۳۰۳	آیات ۲۶ تا ۲۷
۳۰۴	خلاصه تفسیر
۳۰۵	معارف و مسایل
۳۰۶	دو نوع استفاده از لباس.....
۳۰۷	نخستین حمله شیطان بر انسان.....
۳۰۷	بعد از ایمان نخستین فریضه ستر عورت است
۳۰۸	به وقت دوختن لباس جدید تصدق.....
۳۰۸	ستر عورت از بدو آفرینش عمل.....
۳۰۸	نوع سوم لباس.....
۳۰۹	هدف اصلی از لباس.....
۳۱۱-۳۱۲	آیات ۲۸ تا ۳۱
۳۱۲	خلاصه تفسیر
۳۱۳	معارف و مسایل
۳۱۸	ستر عورت در نماز فرض است.....
۳۱۹	پوشیدن لباس کامل در نماز.....
۳۲۰	مسایل چند در باره چگونگی لباس
۳۲۱	خورد و نوش بقدر نیاز فرض است
۳۲۱	اصل در چیزهای عالم اباحت است
۳۲۲	اسراف در خورد و نوش جایز نیست.....



- ۳۲۳ اعتدال در خورد و نوش
 ۳۲۴ استخراج هشت مسئله از یک آیه
 ۳۲۵-۳۲۶ آیات ۳۲ تا ۳۴ و خلاصه تفسیر
 ۳۲۷ معارف و مسایل
 ۳۲۸ اجتناب از لباس
 ۳۲۹ سنت رسول خدا ﷺ در لباس
 ۳۳۳-۳۳۴ آیات ۳۵ تا ۳۹
 ۳۳۶-۳۳۷ آیات ۴۰ تا ۴۳
 ۳۳۷ خلاصه تفسیر
 ۳۳۸ معارف و مسایل
 ۳۴۲ مراعات آسانی در احکام شرع
 ۳۴۲ رنجشهای اهل جنت
 ۳۴۴ هدایت، درجات مختلفی دارد
 ۳۴۵-۳۴۶ آیات ۴۴ تا ۴۹
 ۳۴۶ خلاصه تفسیر
 ۳۴۸ معارف و مسایل
 ۳۴۹ اهل اعراف چه کسانی هستند
 ۳۵۲ لفظ مسنون در سلام
 ۳۵۳-۳۵۴ آیات ۵۰ تا ۵۳ و خلاصه تفسیر
 ۳۵۶ آیه ۵۴ مع خلاصه تفسیر، معارف و مسایل
 ۳۵۷ چرا مدت شش روز در آفرینش
 ۳۵۸ شب و روز قبل از آفرینش
 ۳۶۲ آیات ۵۵ تا ۵۶ با خلاصه تفسیر
 ۳۶۳ معارف و مسایل
 ۳۶۹ صلاح و فساد زمین
 ۳۷۵ آیات ۵۷ تا ۵۸ و خلاصه تفسیر



۳۷۶	معارف و مسایل
۳۸۱-۳۸۲	آیات ۵۹ تا ۶۴
۳۸۲	خلاصه تفسیر
۳۸۳	معارف و مسایل
۳۸۹-۳۹۰	آیات ۶۵ تا ۷۲
۳۹۰	خلاصه تفسیر
۳۹۲	معارف و مسایل
۳۹۲	تاریخ عاد و ثمود
۳۹۳	نسب نامه حضرت هود
۳۹۷-۳۹۸	آیات ۷۳ تا ۷۶
۳۹۸	خلاصه تفسیر
۳۹۹	معارف و مسایل
۴۰۳	احکام و مسایل
۴۰۵	آیات ۷۷ تا ۷۹ با خلاصه تفسیر
۴۰۶	معارف و مسایل
۴۱۱	آیات ۸۰ تا ۸۴ و خلاصه تفسیر
۴۱۲	معارف و مسایل
۴۱۷-۴۱۸	آیات ۸۵ تا ۸۷
۴۱۸	خلاصه تفسیر
۴۱۹	معارف و مسایل
۴۲۵-۴۲۶	آیات ۸۸ تا ۹۳
۴۲۶	خلاصه تفسیر
۴۲۸	معارف و مسایل
۴۳۲-۴۳۳	آیات ۹۴ تا ۹۹
۴۳۳	خلاصه تفسیر
۴۳۴	معارف و مسایل



- آیات ۱۰۰ تا ۱۰۲ و خلاصه تفسیر ۴۳۹
 معارف و مسایل ۴۴۰
 آیات ۱۰۳ تا ۱۱۰ ۴۴۴-۴۴۵
 خلاصه تفسیر ۴۴۵
 معارف و مسایل ۴۴۶
 فرق میان معجزه و سحر ۴۴۹
 آیات ۱۱۱ تا ۱۲۲ ۴۵۰
 خلاصه تفسیر ۴۵۱
 معارف و مسایل ۴۵۲
 آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ ۴۵۶-۴۵۷
 خلاصه تفسیر ۴۵۷
 معارف و مسایل ۴۵۸
 اثر بیم حضرت موسی ۴۶۲
 آیات ۱۲۸ تا ۱۳۲ ۴۶۴
 خلاصه تفسیر ۴۶۵
 معارف و مسایل ۴۶۶
 نسخه اکسیر برای نجات ۴۶۷
 حکومت و سلطنت امتحانی است ۴۶۸
 آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ ۴۷۰
 خلاصه تفسیر ۴۷۱
 معارف و مسایل ۴۷۲
 آیات ۱۳۷ تا ۱۴۱ ۴۷۷-۴۷۸
 خلاصه تفسیر با معارف و مسایل ۴۷۸-۴۷۹
 آیه ۱۴۲ با خلاصه تفسیر ۴۸۴
 معارف و مسایل ۴۸۵
 فایده ۴۸۷



- ۴۸۷ محاسبه از سال قمری
- ۴۸۸ آموزش انسان بتدریج
- ۴۸۹ ناظم الامور می تواند به وقت.....
- ۴۹۰-۴۹۱ آیات ۱۴۳ تا ۱۴۵ با خلاصه تفسیر
- ۴۹۲ معارف و مسایل
- ۴۹۳ هم کلام بودن با خدا.....
- ۴۹۴-۴۹۵ آیات ۱۴۶ تا ۱۵۱
- ۴۹۵ خلاصه تفسیر
- ۴۹۷ معارف و مسایل
- ۴۹۸ تکبر آدمی را از فهم.....
- ۵۰۱-۵۰۲ آیات ۱۵۲ تا ۱۵۶
- ۵۰۲ خلاصه تفسیر
- ۵۰۵ معارف و مسایل
- ۵۰۵ سزای بعضی از گناهان
- ۵۰۷ داستان انتخاب هفت.....
- ۵۱۲-۵۱۳ آیه ۱۵۷ با خلاصه تفسیر
- ۵۱۳ معارف و مسایل
- ۵۱۳ فضایل و صفات خاتم النبیین
- ۵۱۵ صفات و علامات رسول ﷺ
- ۵۲۴ تنها اتباع رسول کافی نیست
- ۵۲۷ آیات ۱۵۸ تا ۱۵۹
- ۵۲۷-۵۲۸ خلاصه تفسیر با معارف و مسایل
- ۵۲۸ چون نبوت آن جناب ﷺ تا حیات.....
- ۵۳۰ چندی از خصایص اهم آن حضرت ﷺ
- ۵۳۳ گروهی حق پرست از قوم موسی
- ۵۳۴-۵۳۵ آیات ۱۶۰ تا ۱۶۲



- ۵۳۵ خلاصه تفسیر
 ۵۳۶-۵۳۷ آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶
 ۵۳۷ خلاصه تفسیر
 ۵۳۸-۵۳۹ آیات ۱۶۷ تا ۱۶۹
 ۵۳۹ خلاصه تفسیر
 ۵۴۰ معارف و مسایل
 ۵۴۳ نتیجه گیری
 ۵۴۵-۵۴۶ آیات ۱۷۰ تا ۱۷۱ و خلاصه تفسیر
 ۵۴۶ معارف و مسایل
 ۵۴۹ در دین جبر و اکراه نیست
 ۵۴۹-۵۵۰ آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴
 ۵۵۰-۵۵۱ خلاصه تفسیر با معارف و مسایل
 ۵۵۱ تفصیل و تحقیق عهد الست
 ۵۵۵ حقیقت بیعت گرفتن
 ۵۵۸ سؤالاتی چند متعلق به عهد الست
 ۵۶۲ آیات ۱۷۵ تا ۱۷۷ و خلاصه تفسیر
 ۵۶۳ معارف و مسایل
 ۵۶۴ داستان گمراهی یک رهبر
 ۵۶۹ آیات ۱۷۸ تا ۱۷۹ و خلاصه تفسیر
 ۵۷۰ معارف و مسایل
 ۵۷۲ فهمیدن و شنیدن
 ۵۷۵ آیه ۱۸۰ با خلاصه تفسیر
 ۵۷۶ معارف و مسایل با تشریح اسماء حسنی
 ۵۷۷ بعضی آداب دعا
 ۵۷۹ جلوگیری از کجروی در
 ۵۸۰ موسوم و مخاطب کردن به نام الله



آیات ۱۸۱ تا ۱۸۵	۵۸۱-۵۸۲
خلاصه تفسیر	۵۸۲
معارف و مسایل	۵۸۳
آیات ۱۸۶ تا ۱۸۷	۵۸۷-۵۸۸
خلاصه تفسیر با معارف و مسایل	۵۸۸
آیات ۱۸۸ تا ۱۹۳	۵۹۳-۵۹۴
خلاصه تفسیر	۵۹۴
معارف و مسایل	۵۹۶
آیات ۱۹۴ تا ۱۹۸	۶۰۱-۶۰۲
خلاصه تفسیر	۶۰۲
معارف و مسایل	۶۰۴
آیات ۱۹۹ تا ۲۰۲	۶۰۴-۶۰۵
خلاصه تفسیر	۶۰۵
معارف و مسایل با هدایت نامه جامع	۶۰۵
نتیجه گیری شگفت انگیز	۶۱۱
آیات ۲۰۳ تا ۲۰۴ با خلاصه تفسیر	۶۱۳
معارف و مسایل	۶۱۴
چند نکته ضروری برای شنوندگان	۶۱۶
آیات ۲۰۵ تا ۲۰۶	۶۱۸-۶۱۹
خلاصه تفسیر با معارف و مسایل	۶۱۹
احکام ذکر خفی و جلی	۶۲۰
بعضی از فضایل و احکام سجده	۶۲۵



سوره الانعام مکیه و هی مائه و خمس و ستون آیه و عشرون رکوعاً
سوره انعام در مکه نازل شده و دارای یکصد و شصت و پنج آیه و بیست رکوع می باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدای بی حد مهربان و بی نهایت رحیم.

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمٰتِ

همه ستایشها برای خداست آنکه آفرید آسمانها و زمین را و ساخت تاریکیها

وَالنُّوْرَ ۗ ثُمَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ ﴿۱﴾ هُوَ الَّذِیْ

و روشنی را باز هم این کافران با پروردگار خود دیگران را برابر قرار می دهند. اوست آنکه

خَلَقَكُمْ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ قَضٰی اَجَلًا ۗ وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ

آفرید شما را از گِل باز مقرر کرد مدتی، و مدتی مقرر است در نزد خدا، باز هم

اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ ﴿۲﴾ وَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ یَعْلَمُ

شما تردید می کنید. و اوست الله در آسمانها و در زمین، می داند

سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ یَعْلَمُ مَا تَكْسِبُوْنَ ﴿۳﴾ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ

نهان و آشکار شما را و می داند آنچه می کنید. و نیامد پیش آنها هیچ

اٰیةٍ مِنْ اٰیٰتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوْا عَنْهَا مُعْرِضِیْنَ ﴿۴﴾ فَقَدْ كَذَّبُوْا

نشانی از نشانیهای پروردگارشان مگر از آنها تغافل می نمایند. پس بی شک تکذیب کردند

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ ۗ فَسَوْفَ یَأْتِيهِمْ اَنْبَؤُ

حق را وقتی که آمد پیش آنها پس اکنون آمد و رفت می نماید پیش آنها حقیقت

مَا كَانُوْا بِهٖ یَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿۵﴾

آن امری که به آن می خندیدند.



خلاصه تفسیر

همه ستایشها شایسته الله است آنکه آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنی را درست نمود باز هم کفار (در عبادت) با خدا (دیگران را) برابر می کنند، و اوست (خداوندی) که (همه) شما را (توسط حضرت آدم علیه السلام) از خاک آفرید باز (برای مردن شما) وقتی مقرر کرد و دومین وقت مقرر (برای زنده شدن و برخاستن) به نزد خدا (معلوم) است، باز هم (بعضی از) شما شک (و تردید) دارید (که دارید وقوع قیامت را محال می پندارید در صورتی که کسی که اول زندگی عنایت کرده است برای عنایت نمودن زندگی بار دوم چه مشکلی دارد؟) و اوست معبود بر حق؛ هم در آسمانها و هم در زمین (یعنی همه معبودان دیگر باطل اند) و او احوال ظاهر و احوال باطن شما را (یکسان) می داند و (بویژه آنچه شما آشکار و نهان) عمل می کنید (که مدار جزا و سزا بر آنست) آنها را می داند و در نزد آنها (یعنی کفار) هیچ نشانی از نشانیهای پروردگارت نمی آید مگر اینکه آنها از آن اعراض می نمایند. پس (چون عادت آنها بر این قرار گرفته است) آنها این کتاب بر حق (قرآن) را که در نزد آنها رسید تکذیب نمودند. پس (این تکذیب نمودن آنها خالی نخواهد ماند بلکه) بزودی خبر آنچه آنها به آن استهزا می کردند خواهد رسید (مراد از آن عذاب است که با شنیدن خبر آن از قرآن، می خندیدند، و مراد از رسیدن خبر آن، اینکه وقتی عذاب نازل گردد، آن را با چشمهای خود مشاهده و تصدیق خواهند کرد).

معارف و مسایل

حضرت عبدالله بن عباس فرموده است که یکی از ویژگیهای سوره انعام این است که کل این سوره بجز چند آیه به یکبار در مکه نازل گردید، در حالی که هفتاد هزار فرشته در جلو آن تسبیح می خواندند و می آمدند تقریباً همین است قول ائمه تفسیر: مجاهد، کلبی، قتاده و غیره.

ابواسحق اسفراینی فرموده است که: این سوره شامل تمام اصول و قواعد توحید است؛ این سوره با کلمه «**أَلْحَمْدُ لِلَّهِ**» آغاز شده و در آن خبر داده است که همه ستایش از آن خداست؛ و هدف از آن، تعلیم دادن «حمد» به مردم است، و در این روش خاص تعلیم، اشاره به این است که او تعالی هیچگونه نیازی به ستایش کسی ندارد، چه کسی حمد او را بیان کند یا نکند؛ او به اعتبار کمال ذاتی خویش خودبخود محمود است.

سپس آفرینش آسمان و زمین و تاریکی و روشنی را بیان نموده، دلایل محمود بودن او را توضیح داد که ذاتی که حامل این قدرت عظیم و حکمت باشد او می تواند سزاوار حمد و ثناء باشد. در این آیه «**سَمَوَاتٍ**» را به صیغه جمع و «**أَرْضٍ**» را مفرد آورد؛ اگر چه در آیه دیگر زمین هم مانند آسمانها هفت ذکر گردیده است. شاید در اینجا اشاره به این باشد که آسمانهای هفتگانه با توجه به هیئات و صورت و صفات دیگر با هم بسیار متفاوت می باشند، و هفت زمین با همدیگر هم شکل و مثل می باشند؛ بنابراین این آنها یکی قرار داده شدند.^۱

هم چنین «**ظُلُمَاتٍ**» را جمع و «**نورٍ**» را مفرد آورده به این اشاره نمود که نور عبارت است از راه صحیح و صراط مستقیم که یکی است و ظلمات عبارت است از راههای اشتباه، که هزارها می باشند.^۲

در اینجا این امر نیز قابل توجه است که ساختار آسمانها و زمین را به لفظ «**خُلِقَ**» تعبیر نمود و ساخت تاریکی و نور را به لفظ «**جَعَلَ**»، که در این نیز اشاره به این است که تاریکی و روشنی مانند آسمانها و زمین چیزهای مستقل و قائم بالذات نیستند؛ بلکه عوارض و صفات می باشند، و **ظلمات** را شاید بدین جهت از **نور** مقدم ذکر نمود که در این جهان **ظلمات** اصل است و **نور** وابسته به چیزهای خاصی می باشد که هرگاه آنها روبروی قرار گیرند روشنی پدید می آید و اگر نه تاریکی می ماند.



هدف از این آیه، ضمن بیان حقیقت توحید و دلیل واضح آن، هشدار به تمام ملل جهان است که یا کلاً منکر توحید هستند و یا در ضمن اینکه به آن قایل هستند، حقیقت آن را رها کرده‌اند. مجوس برای جهان به دو خالق قایل هستند: یزدان و اهریمن. یزدان را خالق خیر و اهریمن را خالق شر قرار می‌دهند، و همین دو را به نور و ظلمت نیز تعبیر می‌نمایند.

مشرکان هند سیصد و بیست میلیون «دیوتا» را شریک خدا می‌دانند. گروه «آریه سماج» با وجودیکه به توحید قایل است، روح و ماده را قدیم دانسته و از قدرت و خلقت خدا آنها را آزاد می‌دانند و از توحید به کنار رفته‌اند.

هم‌چنین نصاریٰ با وجودیکه قایل به توحید می‌باشند، حضرت عیسیٰ علیه السلام و مادر او را شریک و سهیم خدا می‌دانند؛ سپس برای حفظ عقیده توحید مجبور شدند که به نظریه‌ای غیر معقول یک‌سه و سه یک قایل باشند.

مشرکان عرب نیز در تقسیم بندی خدایی تا جایی از خود سخاوت نشان دادند که هر نوع سنگ از هر کوهی می‌توانست برای نوع انسان معبود قرار گیرد.

الغرض انسانی که خداوند او را مخدوم الكائنات و اشرف المخلوقات قرار داده بود، وقتی که از راه منحرف شده تنها ماه و خورشید و ستارگان را بلکه آب، آتش، درخت و سنگ حتی حشرات الارض را مسجود و معبود، حاجت‌روا و مشکل‌گشای خویش قرار داد.

قرآن کریم در این آیه خداوند را خالق آسمان و زمین و سازنده تاریکی و روشنی نشان داده، همه تخیلات فاسد را رد نمود که نور و ظلمت، آسمان و زمین و همه پدیده‌های مابین، آفریده خدا و ساخته او هستند؛ پس چگونه می‌توان آنها را با خدا شریک و سهیم قرار داد؟!

در نخستین آیه، بزرگترین چیزهای این عالم کبیر، یعنی دنیا را مخلوق و محتاج خدا نشان داده، به انسان عقیده صحیح توحید را درس داد؛ سپس

در آیات بعدی دیگر به انسان نشان داد که وجود خودت نیز یک عالم صغیر است و اگر به ابتدا و انتها و بود و باش آن نگاه کنی، عقیده توحید، حقیقت روشنی قرار گرفته، در جلوی روی تو مجسم خواهد شد. در آن فرمود: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا» یعنی فقط الله آن ذاتی است که شما را از خاک آفرید که حضرت آدم علیه السلام را از خمیر خاک بوجود آورد و در آن روح دمید، و غذای عموم بشر از خاک پدید می آید سپس از غذا نطفه و از نطفه تخلیق انسان به عمل می آید. حضرت ابوموسیٰ اشعری می فرماید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که خداوند حضرت آدم علیه السلام را از مقدار خاصی از خاک آفرید که در آن اجزای روی زمین وجود داشت. از اینجاست که فرزندان حضرت آدم علیه السلام در رنگ و شکل و اخلاق و عادات باهم متفاوت می باشند؛ یکی سیاه و دیگری سرخ؛ یکی سخت و سفت و دیگری نرم و لطیف؛ یکی پاکیزه خصلت و دیگری خبیث الطبع می باشد.^۱

این ابتدا آفرینش انسان بود؛ سپس دو منزل از انتهای آن ذکر می گردد: یکی انتهای شخص انسان که به آن موت گفته می شود؛ دوم انتهای نسل انسان و خدام کایناتی او که به آن قیامت گفته می شود. به انتهای شخص انسان فرمود: «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا» یعنی خداوند پس از آفرینش انسان برای بقا و حیات او میعاد مقرر کرد که رسیدن به آن میعاد موت نامیده می شود. اگر چه خود انسان این میعاد را نمی داند، اما فرشتگان خداوند، آن را می دانند؛ بلکه خود انسان نیز از یک جهت موت خود را می داند، زیرا هر وقت و هر جا مشاهده می کند که فرزندان آدم دارند می میرند.

سپس انتهای کل جهان؛ یعنی قیامت را چنین ذکر نمود: «وَأَجَلٌ مُّسَمًّىٰ عِنْدَهُ» یعنی میعاد دیگری مقرر است که علم آن فقط در نزد خداست، و علم کامل این میعاد نه در نزد فرشته ای هست و نه نزد انسانی. خلاصه کلام اینکه در نخستین آیه وضعیت عالم اکبر، یعنی کل

۱- مظهري به روايت ابن عدی به سند حسن.



جهان چنین نشان داده شد که آن آفریده و ساخته خداست؛ و در آیه بعدی مخلوق بودن عالم اصغر، یعنی انسان برای خداوند را، بیان نمود. سپس برای بیدار ساختن انسان از خواب غفلت چنین نشان داد که هر انسان عمر خاصی دارد که پس از انقضای آن مرگش یقینی است، و این چیزی است که هر انسان آن را در ماحول خود همیشه مشاهده می نماید، و در جمله «وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» چنین هدایت گردید که استدلال از موت شخصی انسان به موت عمومی کل جهان، یعنی قیامت امری است طبیعی؛ لذا در وقوع قیامت مجالی برای هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد؛ بنابراین در آخر آیه به صورت استبعاد فرمود: «ثُمَّ أَنْتُمْ تُمَمَّرُونَ» یعنی با وجود این دلایل واضح و روشن، شما در باره قیامت شک و تردید می کنید.

در آیه سوم، نتیجه مضمون دو آیه قبلی را بیان فرمود که الله آن ذاتی است که در آسمانها و زمین، فقط او سزاوار عبادت و اطاعت می باشد و او از ظاهر و باطن و هر حال و قول و فعل شما اطلاع کامل دارد.

در آیه چهارم از ضد و عناد و لجاجت انسان غفلت شعار چنین شکوه و گلایه نمود که: «وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» یعنی با وجود دلایل واضح و نشانیهای روشن توحید، انسانهای منکر، چنین روشی برگزیده اند که هر نشانی که از طرف خداوند برای هدایت آنها فرستاده می شود از آن اعراض می نمایند و در آنها از هیچگونه اندیشه و فکری کار نمی گیرند.

در آیه پنجم جهت تفصیل مزید این غفلت، به بعضی وقایع اشاره نموده، بیان فرمود که: «فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» یعنی وقتی حق در جلوی آنها قرار گرفت آن را تکذیب نمودند؛ مراد از حق می تواند قرآن باشد و نیز می تواند ذات اقدس آن حضرت ﷺ باشد؛ زیرا آن حضرت ﷺ از آغاز عمر تا آخر در میان همان قبایل عرب بود و باش داشت از کودکی تا جوانی و از جوانی تا سالخوردگی در جلوی چشمهای شان بود و این نیز برای آنها واضح و روشن بود که آن حضرت ﷺ از هیچ انسانی هیچگونه درسی یاد

نگرفته است تا جایی که نمی توانست نام خود را بنویسد. در تمام عرب او به لقب «امی» مشهور بود؛ چهل سال از عمر مبارکش بدین شکل در میان آنها گذشت هرگز به شعر و شاعری تمایل نداشت و نه گاهی به علم و تعلیم مبادرت ورزید. پس از کامل شدن چهل سال ناگهان از زبان مبارک او آن حقایق، معارف، علوم و فنون جاری شد که بزرگترین دانشمندان و فیلسوفهای دنیا در برابر آن عاجز ماندند. تمام فصحا و بلغای عرب را برای مقابله کلام خویش دعوت داد؛ آنهایی که برای شکست دادن آن حضرت ﷺ از فدا نمودن مال و جان، عزت و آبرو، زن و فرزند خود دریغ نمی ورزیدند. کسی جرأت پیدا نکرد که این دعوت را بپذیرد و مانند یک آیه از قرآن عرضه نماید. بدین شکل وجود خود آن حضرت ﷺ و قرآن، بر حقانیت او بالاترین نشانی بود. علاوه بر این از دست مبارک آن حضرت ﷺ هزاران معجزه و نشانیهای چنان واضح پدید آمد که هیچ انسان صحیح الحواسی نتوانست آنها را انکار نماید، ولی آنها همه این علایم و نشانیها را کلاً تکذیب کردند. لذا در این آیه فرمود: «فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» سپس در آخر آیه جهت اشاره به سرانجام بدکفر و انکار و تکذیب آنها فرمود: «فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ آتٍ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» یعنی امروز این مردمان غافل از این انجام؛ بر معجزات و هدایات رسول خدا ﷺ و قیامت و آخرت استهزاء می نمایند، ولی خیلی زود آن وقت خواهد آمد که همه این حقایق در معرض دید آنها قرار خواهد گرفت. قیامت برپا می شود؛ از ایمان و عمل محاسبه می شود؛ و هر کسی به جزا و سزای کردار خویش نایل خواهد آمد؛ ولی در آن وقت یقین و اقرار به درد آنها نخواهد خورد؛ زیرا آن روز، روز عمل نیست؛ بلکه روز جزا خواهد بود. اکنون خداوند جهت فکر و اندیشه برای آنها فرصتی عنایت کرده است؛ فلاح دنیا و آخرت بر غنیمت شمردن آن، و ایمان آوردن بر آیات الهی است.



لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ

آیا نمی‌بینند که چقدر هلاک کردیم پیش از آنها امت‌های که جای داده‌ایم آنها را در زمین
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ^ط وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا^ص وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ

آنقدر که جای نداده‌ایم به شما و رها ساختیم آسمان را بر آنها بارنده و کردیم نهرها را
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أُنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا

روان به زیر آنها پس هلاک کردیم آنها را به گناههای شان و آفریدیم بعد از آنها امت‌های
آخِرِينَ ﴿٦﴾ وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ

دیگری. و اگر نازل کنیم بر تو نوشته‌ای در کاغذی پس لمس کنند آن را بدست‌های خویش
لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَ قَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ

البته خواهند گفت کافران نیست این بجز جادوی واضحی. و می‌گویند چرا نازل نشد
عَلَيْهِ مَلَكٌ^ط وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

بر او فرشته‌ای و اگر فرود آوریم فرشته‌ای پس طی خواهد شد قصه سپس مهلت داده نمی‌شوند.
وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ

و اگر فرشته‌ای را رسول می‌کردیم او در صورت انسانی می‌شد و آنها را در آن اشتباه می‌انداختیم
مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ

که اکنون می‌افتند. و البته استهزاء کرده‌اند به رسولان پیش از تو پس احاطه کرده
بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ سِيرُوا

به استهزا کنندگان آنها آنچه به آن استهزا می‌کردند. تو بگو سیر کنید
فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمَكْذِبِينَ ﴿١١﴾

در روی زمین باز بنگرید چه شد سر انجام تکذیب کنندگان.

خلاصه تفسیر

آیا آنها ندیدند که ما پیش از آنها چقدر گروههایی را (بوسیله عذاب) هلاک کرده ایم که ما به آنها در این جهان چنان نیروی (جسمانی و مالی) داده بودیم که به شما آن نیرو را نداده ایم و ما بر آنها کاملاً باران بارانیدیم و ما به زیر (کشت و باغهای) آنها نهرها جاری کردیم (که در اثر آن مزرعه و میوهها کاملاً رشد نمودند و آنها با شادمانی زندگی خود را گذرانیدند) سپس (با وجود آن نیرو و توانایی، وسایل و اسباب) ما آنها را به سبب گناههای شان (به انواع و اقسام عذاب) هلاک کردیم و پس از آنها گروههای دیگری آفریدیم (پس اگر بر شما هم عذاب نازل بکنیم پس جای شگفتی نیست، و عناد آنها تا اینجاست که) اگر ما نوشته ای بر کاغذی بر شما نازل می کردیم، باز آنها آن را با دستهای خود لمس می کردند (همچنانکه خواسته آنها بود که کتاب نوشته از آسمان بیاید، با ذکر قید به لمس شبهه نظر بندی را بر طرف نمود) باز هم این کفار چنین می گفتند که این جز جادوی صریح چیزی دیگر نیست (زیرا وقتی اراده قبول آن را ندارند در هر دلیلی یک نوع شبهه وارد می کنند) و آنها نیز چنین می گویند که چرا در نزد او فرشته ای (که ما او را با چشم خود می دیدیم و سخنان او را می شنیدیم) اعزام نکردید (حق تعالی می فرماید) و اگر ما فرشته ای (چنین) می فرستادیم پس کل قضیه خاتمه می یافت باز (پس از نزول فرشته) کوچکترین مهلتی به آنها داده نمی شد (زیرا سنت الهی این است که به هر قومی که معجزه دل بخواه آنها نشان داده شود اگر باز هم آنها از ایمان انکار ورزند پس فوراً بدون مهلت بوسیله عذاب هلاک کرده می شوند، و تا زمانی که چنین معجزه دل بخواهی را نبینند در دنیا به آنها مهلت داده می شود) و اگر ما آن (پیغام رسان) را فرشته ای می کردیم پس (اگر ما او را در شکل فرشته می فرستادیم انسانها نمی توانستند بیم او را تحمل کنند) بنابراین ما او را (در صورت) انسانی می کردیم باز بر او همان شبهه را وارد می کردند که اکنون وارد می نمایند (یعنی آن فرشته را انسانی پنداشته باز هم ایراد شبهه می کردند، الغرض اگر خواسته نزول فرشته آنها برآورده می شد باز هم برای آنها از این جهت مفید نمی شد که آنها توان دیدن فرشته به شکل فرشته را نداشتند، و به شکل انسان شبهات آنها بر طرف نمی شد و از طرف دیگر این ضرر بر آنها وارد می شد که در اثر عدم تسلیم سزای، در عذاب قرار می گرفتند) و (شما در اثر



خواستهای بیجای آنها اندوهگین باشید زیرا) پیامبرانی که پیش از شما آمده‌اند با آنها نیز (از طرف مخالفان) استهزا شده‌است پس به استهزا کنندگان این عذاب فراگیر شد (از این معلوم گردید که با این برخورد آنها، هیچ ضرری متوجه انبیاء علیهم‌السلام نگردیده، بلکه این خود عذاب و مصیبتی برای آنها شده‌است، و اگر آنان از عذاب امتهای گذشته انکار دارند) تو (به آنها) بگو قدری در روی زمین سیر کنید سپس ببینید که سرانجام تکذیب کنندگان به کجا رسید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته برای مغرضان و مخالفان از احکام الهی و تعالیم رسل و عید شدیدی بیان گردیده‌بود، در این آیات، رخ آنها به احوال گذشته، حال و وقایع تاریخی آینده معطوف گشته، فرصتی جهت درس عبرت به آنها داده شده‌است. بدون شک و تردید تاریخ عالم، کتاب عبرت آموزی است که اگر به آن با چشم بصیرت نگاه کرده شود از هزارها موعظه مؤثرترین موعظه‌ای می‌باشد. حکیمی چه جمله پسندیده‌ای فرموده‌است: «دنیا بهترین مربی و زمان بهترین معلم است» از اینجاست که بیشترین عنصر قرآن مجید مشتمل بر قصص و تاریخ است؛ ولی عموماً انسان غافل، به تاریخ جهان نیز بیش از یک شغل تفریحی اهمیتی قایل نشده‌است؛ بلکه این بهترین موعظه و نصیحت را نیز وسیله غفلت و نافرمانی خویش قرار داده‌است. تأثیر حکایات و قصص گذشته، فقط تا این حد مانده‌است که بجای قرص خواب آور قبل از خواب استعمال کردند و یا در اوقات فراغت جهت سرگرم کردن خویش بکار گرفته شوند. شاید از این جهت قرآن کریم روح تاریخ عالم را عبرت و نصیحت قرار داده‌است؛ ولی مانند عموم کتابهای تاریخ و افسانه‌ها نیست که هدف از آن تنها قصه‌گویی و یا تاریخ نگاری باشد. بنابراین، وقایع تاریخی را در صورت داستان مسلسل بیان نرمود؛ بلکه کدام قطعه داستان متعلق به کدام معامله و حالت بوده‌است در

آنجا همان قطعه بیان گردیده است، و باز در جای دیگر قطعه دیگر داستان را به مناسبت آنجا ذکر نموده است. می تواند در این روش اشاره به این باشد که هیچ خبر و داستانی بذات خود نمی تواند هدف قرار گیرد؛ بلکه هدف از خبری انشایی و از اظهار هر داستانی، نتیجه عملی خواهد بود. لذا از آن واقعه هر قدر برای آن هدف لازم بود، آن را بیان فرموده است که آن را بخوانید و به جلو بروید و احوال و اوضاع خویش را به آن اندازه گیری و مقایسه کنید، و از وقایع گذشته درس عبرت گرفته خود را اصلاح نمایید.

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر بدون توسط رسول خدا ﷺ در خصوص مخاطبان، یعنی اهل مکه فرمود که: آیا آنها وضع ملل گذشته پیش از خود را مشاهده نکردند تا از آن عبرت و نصیحت می گرفتند؟! هدف از دیدن، فکر و اندیشه بود. زیرا آن ملتها در حال حاضر در جلوی آنها نبودند تا بتوانند آنها را ببینند. سپس هلاکت و بربادی ملل گذشته را بیان فرمود: «كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ» یعنی ما پیش از آنها چندین قرن را هلاک کردیم. با لفظ «قرن» نیز به آن گروهی گفته می شود که در یک وقت و زمان یکجا جمع باشند و نیز به یک مقدار طولانی از زمان اطلاق می گردد، که در آن زمان از ده سال گرفته تا صد سال اقوال مختلفی آمده است. ولی از بعضی وقایع و روایات حدیث تأیید می گردد که لفظ «قرن» بر صد سال اطلاق می گردد؛ چنانکه در حدیثی آمده است که آن حضرت ﷺ به عبدالله بن بشر زمانی، فرمود که: تو تا یک قرن زنده خواهی ماند؛ و او صد سال کامل زنده ماند. و نیز آن حضرت ﷺ در حق کودکی دعا فرمود که تا یک قرن زنده بماند و او کاملاً صد سال زنده ماند. بیشتر حضرات علما مطلب حدیث «خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم» را همین قرار داده اند که هر قرن، صد سال است.

در این آیه، نسبت به ملل گذشته جهان، نخست این را نشان داد که خداوند به آنها در روی زمین چنان وسعت و قوت و اسباب معیشت عطا فرموده بود که به مردم زمان بعد نصیب نشده بود. ولی وقتی که آنها تکذیب رسول و مخالفت به احکام الهی را اختیار نمودند، پس همه جاه و جلال و



مال و منال آنها در برابر با عذاب خداوندی بیهوده تلقی شد و کلاً از بین رفت. پس مخاطبان حال حاضر، یعنی اهل مکه که نه مانند قوم عاد و ثمود از قوت و نیرویی برخوردارند و نه مانند اهالی شام و یمن از وضع خوب اقتصادی بهره‌ای دارند، می‌بایستی از وقایع امم گذشته درس عبرت می‌گرفتند و کردار خود را بررسی می‌کردند که در اثر مخالفت، سرانجام چه خواهد شد.

در آخر آیه فرمود: «وَأَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ» یعنی تصرف قدرت کامله حق تعالی جل‌شأنه تنها این نبود که ملل دارای جاه و جلال، حکومت و سلطنت، قد و قامت و قوت و زور را در یک چشم زدن هلاک و برباد کند، بلکه به محض هلاک کردن آنها اقوام دیگر را آفرید و چنان آباد ساخت که برای مشاهده کنندگان خلأ احساس نشد که از اینجا انسانی کم شده است. و مشاهده این قدرت و حکمت حق تعالی جل و علاشأنه در هر زمان و هر وقت این چنین بوده و خواهد بود که روزانه هزارها بلکه صدها هزار انسان هلاک می‌گردند ولی در هیچ جای خلأ به نظر نمی‌رسد و محسوس نمی‌گردد که مردم ساکن اینجا، هلاک شده‌اند و در آنجا ساکنی باقی نمانده است.

خدا جانی‌یه دنیا جلوه‌گاه ناز هی کس‌کی

هزارون ائهی گئی، رونق وهی باقی هی مجلس‌کی

یعنی خدا می‌داند که این جهان جلوه‌گاه چه کسانی بوده، و هزاران

رفته‌اند اما رونق مجلس هنوز برقرار است.

باری در میدان عرفات که حدود یک میلیون نفر جمعیتی وجود داشت به فکر رسید که حدود هفتاد الی هشتاد سال قبل کسی از این جمع وجود نداشت و در این میدان تقریباً به همین تعداد انسانهای دیگری وجود داشتند که امروز از آنها نام و نشانی نیست؛ هم‌چنین هر اجتماع و انبوه انسانی را که در برابر ماضی و مستقبل ملاحظه نماید واعظ بسیار مؤثری به نظر می‌آید، فتبارک الله احسن الخالقین.

آیه دوم در واقعهٔ بخصوصی نازل شده است و آن اینکه: عبدالله بن ابی امیه در محضر آن حضرت ﷺ خواستهٔ معاندانه‌ای تقدیم کرد و گفت که من بر تو تا وقتی ایمان نمی‌آورم که این واقعه را ملاحظه نکرده باشم که تو بر آسمان بالا بروی و از آنجا در حضوری ما نامه‌ای بیاوری که به نام من باشد که تو را تصدیق نمایم؛ سپس با وجود این خواسته اظهار داشت که اگر تو همه این خواسته‌هایم را برآورده کنی باز هم من حاضر نیستم مسلمان بشوم. و از عجایب اتفاقات، همین شخص چنان مسلمان مخلصی شد که به خاطر اسلام در غزوه طائف شهید گشت.

خواسته‌های بیجا و معاندانه قوم و مکالمه استهزاء آمیز آنها بر قلب مبارک رسول خدا ﷺ که از مادر و پدر مشفق‌تر بود چه اثری گذاشت؟ آن را فقط کسی می‌تواند اندازه‌گیری کند که مانند رسول کریم ﷺ به فکر صلاح و فلاح قوم می‌باشد.

بنابر این، در این آیه جهت تسلی آن حضرت ﷺ فرمود که: این خواسته‌های آنها بخاطر غرض و مقصدی نبود. و نه هدف انجام دادن آنها بود؛ بلکه وضع آنها از این قرار است که آنچه طلب می‌کردند اگر بصورت واضح‌تری هم صداقت آن حضرت ﷺ به جلوی آنها می‌آمد، باز هم قبول نمی‌کردند. مثلاً اگر ما طبق خواسته آنها، از آسمان نوشته‌ای روی کاغذی نازل می‌کردیم، نه تنها اینکه آنها آن را با چشم ملاحظه می‌کردند که در آن احتمال نظربندی و جادو وجود می‌داشت، بلکه اگر آنان آن را با دستهای خویش لمس می‌کردند که این پندار محض نیست امر حقیقی و واقعی است، اما چون تمام سخنان آنها از روی ضد و عناد بودند باز هم می‌گفتند که «إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» این جادویی است واضح و روشن.

نزول آیه سوم نیز واقعه‌ای دارد که همین عبدالله بن ابی امیه، نضر بن حارث و نوفل بن خالد یک بار جمع شده، در محضر رسول خدا ﷺ حاضر شدند و این خواسته را تقدیم داشتند که ما زمانی بر تو ایمان می‌آوریم که تو از آسمان نامه‌ای بیاوری و همراه با آن چهار فرشته بیایند و



روی آن گواهی بدهند که این نامه از جانب خداوند است و ایشان رسول خدا می باشند.

جواب این خواسته را خداوند بدین صورت داد که این غافلان با این خواسته‌ها، موت و هلاکت خویش را دارند مطالبه می نمایند. زیرا قانون الهی از این قرار است که هرگاه قومی از پیامبری ﷺ معجزه خاصی مطالبه نماید، و از طرف خداوند آن معجزه مطلوبه آنها نشان داده شود، باز هم اگر در پذیرش ایمان و اسلام تأخیر نمایند، پس بوسیله عذاب عمومی هلاک کرده خواهند شد، و این اهالی مکه هم این خواسته‌ها را بنابه حسن نیت نمی خواستند تا از آن توقع پذیرش می شد؛ لذا فرمود: «وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَقَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ» یعنی اگر معجزه دل بخواه آنها را نشان بدهیم که فرشته‌ای را بفرستیم و این قوم پذیرنده نیستند، پس بعد از ارائه دادن آن معجزه، هرگاه خلاف ورزی نمایند دستور خدا به هلاکت آنها به موقع اجرا در می آید و سپس به آنها کوچکترین مهلتی داده نخواهد شد؛ لذا باید به آنها فهماند که اگر معجزه دل بخواه شما نشان داده نشد این به نفع شما تمام خواهد شد.

پاسخ دیگری از این امر، در آیه چهارم با شیوه‌ای دیگر، چنین داده شد که این سائلان چقدر احمق و نادان هستند که نازل شدن فرشتگان را مطالبه می نمایند. نازل شدن فرشته بدو صورت می تواند باشد، یکی اینکه فرشته در صورت و شکل اصلی خویش بیاید پس هیچ انسانی نمی تواند هیبت و بیم او را تحمل نماید؛ بلکه در اثر بیم خطر مرگ در پیش است، صورت دوم این است که فرشته در صورت انسانی بیاید همچنانکه حضرت جبرئیل ﷺ در محضر آن حضرت ﷺ در صورت انسانی می آمد، پس در این صورت ایرادی که این سایل بر آن حضرت ﷺ داشت بر آن فرشته هم خواهد داشت که او آن فرشته را انسانی می پنداشت.

پس از پاسخ به تمام این سؤالهای معاندانه جهت تسلی خاطر آن حضرت ﷺ در آیه پنجم فرمود که: آنچه این ملت استهزاء و تمسخر و روش ایذا رسانی را که با شما در پیش گرفته است مختص به شخص شما

نیست بلکه برای انبیای گذشته علیهم السلام پیش از شما نیز چنین وقایع دل خراش و حوصله شکن عارض گشته است؛ ولی آنها حوصله را از دست ندادند و سرانجام این ملت استهزاء و تمسخرکننده، به آن عذابی مبتلا گشتند که به آن تمسخر می کردند.

خلاصه اینکه وظیفه شما تبلیغ احکام است؛ با انجام آن شما قلب خود را فارغ کنید چه از آن کسی متأثر گردد یا خیر، نگهداشتن آن بر عهده شما نیست؛ لذا شما در فکر آن قرار گرفته اندوهگین نباشید.

قُلْ لِمَنْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَيَّ

پیرس که از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو از آن خداست او نوشته است بر
نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ط لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ط

عهده خود مهربانی را البته شما را جمع آوری می کند تا روز قیامت که در آن شکی نیست
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَهُ مَا سَكَنَ

کسانی که در خساره انداختند خود را آنها ایمان نمی آورند. و از آن خداست آنچه آرامش گرفته
فِي الْبَيْتِ وَالنَّهَارِ ط وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳﴾ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ

در شب و روز و اوست شنوا و دانای همه. بگو آیا غیر از خدا قرار دهم
وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ ط

مددگار خویش و او آفریدگار آسمانها و زمین است و او به همه غذایی دهد و به او کسی غذایی دهد
قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لَا تَكُونَنَّ

بگو به من دستور رسیده که از همه جلوتر فرمان ببرم و تو هرگز مباش

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۴﴾

از مشرکان.



خلاصه تفسیر

تو (به مخالفان جهت اتمام حجت) بگو آنچه در آسمانها و زمین موجوداند، همه ملک چه کسی هستند (اولاً آنها چنین جوابی خواهند گفت که از آن توحید ثابت بشود و اگر بنا بر خوف مغلوبیت جوابی ندادند پس) تو بگو که همه ملک خداست (و نیز به آنها بگو که) خداوند (از فضل خویش با توبه کنندگان) مهربانی کردن را بر عهده خود لازم فرموده است (و نیز بگو که اگر شما توحید را نپذیرفتید باید به سزای خود برسید زیرا که) خداوند شما را در روز قیامت (از قبرها زنده بلند نموده در میدان حشر) جمع خواهد کرد (و حال قیامت این است که) در آمدن آن شکی نیست (اما) کسانی که خود را (یعنی عقل و نظر خود را) ضایع (یعنی معطل) کرده اند پس ایمان نخواهند آورد (و به آنها بطور اتمام حجت این را نیز بگو که) ملک خداست آنچه در شب و روز سکونت دارند (حاصل این و آیه قبلی «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ» این مفهوم گشت که هر آنچه در مکان و زمانی هست، همه مملوک خدا می باشند) و او از همه شنواتر داناتر است (پس بعد از اثبات توحید به آنها) بگو که آیا به غیر از خدا که آفریدگار آسمانها و زمین است و آنکه (همه را) طعام می دهد و کسی به او طعام نمی دهد (زیرا او از خورد و نوش بی نیاز و مبراست، پس آیا بجز از این خدا) کسی را معبود خود قرار بدهم (تو در تشریح این استنهایم انکاری) بگو (که من چگونه می توانم کسی را بجز از خدا معبود قرار بدهم که این خلاف عقل و نقل است) به من دستور رسیده است که قبل از همه من اسلام را بپذیرم (که عقیده توحید نیز در آن آمد) و (به من گفته شده است که) تو هرگز از مشرکان مباش.

معارف و مسایل

در آیه «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ» از کفار سؤالی شده است که مالک آسمانها و زمین و تمام کاینات آنها کیست؟ سپس از زبان مبارک خود رسول خدا ﷺ چنین پاسخ داد که مالک همه اینها خداست. علت جواب دادن خویش بجای انتظار جواب کفار این است که این جواب در نزد کفار نیز مسلم است؛

اگر چه آنها در شرک و بت پرستی مبتلا بودند، ولی خداوند را مالک آسمان و زمین و کل کاینات می دانستند.

لفظ «إِلَى» در جمله «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یا به معنی «فِی» هست، و مرادش این است که خداوند، همه اولین و آخرین را در روز قیامت جمع خواهد کرد؛ و یا مراد از آن جمع فی القبور است. پس منظور این است که تا قیامت همه مردم را در قبرها جمع می کند تا اینکه در روز قیامت همه را زنده می گرداند.^۱

«كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ» در «صحيح مسلم» از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: زمانی که خداوند مخلوقات را آفرید وعده نامه ای بر عهده خود نوشت که پیش او موجود است که مضمونش از این قرار است «إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ عَنْ غَضَبِي» یعنی رحمت من بر غضبم غالب خواهد آمد.^۲

«الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» در این اشاره به آن است که وسعت و عمومیت رحمت که در ابتدا آیه آمده بود، بجای خود درست است؛ ولی محروم ماندن کفار و مشرکین از آن در اثر کردار خود آنهاست زیرا آنها راه کسب رحمت را که ایمان باشد اختیار نمودند. (قرطبی)

«لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» در اینجا مراد از سکون یا استقرار است؛ یعنی هر آنچه در لیل و نهار هر کجا موجود باشد، ملک خداست، و می تواند مراد از آن سکون و حرکت هر دو باشند؛ یعنی «ما سکن و ما تحرك» با ذکر سکون به تنهایی، حرکت که در مقابل به آنست خود بخود مفهوم می گردد.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَن يُضَرَفُ

تو بگو من می ترسم اگر نافرمانی رَّبِّم را بجا بیاورم از عذاب روز بزرگی. کسی که برطرف شد

عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ۗ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَ إِن

از او عذاب در آن روز پس بر او رحم کرد و همین است پیروزی بزرگ. و اگر



يَمْسَسُكَ اللَّهُ بَصْرٍ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسُكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ

برساند به تو ضرری پس کسی دور کننده آن نیست بجز او و اگر برساند به تو خوبی پس او

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ

بر هر چیز قادر است. و اوست غالب بر بندگانش و اوست حکیم و

الْخَبِيرُ ﴿۱۸﴾ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ فَت

آگاه به همه. تو بپرس کیست گواه بزرگ بگو الله گواه است بین من و شما

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ

و نازل شده بر من این قرآن تا شما را از آن آگاه سازم و کسی را که به او برسد آیا شما

لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ

گواهی می‌دهید که با خدا معبودان دیگری هستند بگو من گواهی نمی‌دهم بگو اوست معبود

وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ اتَّيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ

یگانه و من بیزارم از شرک شما. کسانی که ما به آنها کتاب داده‌ایم می‌شناسند او را

كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ

همچنانکه می‌شناسند پسران خود را کسانی که در خساره انداخته‌اند خود را آنها

لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ

ایمان نمی‌آوردند. و کیست ظالم‌تر از کسی که دروغ گفته‌است به پشت خدا و تکذیب نموده

بِأَيْتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۱﴾

به آیات او بدون شک خوبی نصیب ظالمان نخواهد شد.

خلاصه تفسیر

تو بگو که اگر من گفته‌ام پروردگارم را قبول نکنم (که بر حکم اسلام و ایمان عامل نباشم، یا به شرک مبتلا شوم) پس من از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم (بدیهی است

که رسول کریم ﷺ معصوم است و صدور شرک و معصیت از او بر خلاف اسلام و ایمان ممکن نیست. اما هدف گوشزد کردن عموم امت است، که نبی معصوم هم از عذاب خدا هراسان است. باز فرمود که آن عذاب آنچنان است که کسی که عذاب آن روز از او برطرف گردد خداوند بر او رحم کرده است و این (برطرف شدن عذاب و نیل به رحمت خداوند) پیروزی صریحی است (در این آیه، از آن رحمت نیز یاد آوری شد که پیش از این در آیه «كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الزَّحْمَةَ» آمده است) و (نیز آنها را گوشزد کن که ای انسان) اگر خدا بخواهد که به تو مشقتی (چه در دنیا و یا در قیامت) برساند بس برطرف کننده آن بجز خدا کسی نیست (اگر او بخواهد دورش کند یا نکند، زود کند یا دیر کند) و اگر (همچنین) بخواهد که به تو نفعی برساند (پس بر طرف کننده ای برای آن هم نیست؛ چنانکه در آیه ۱۰۷ از سوره یونس می فرماید: «فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» زیرا که) او بر هر چیز قدرت کامل دارد (و جهت تأکید مطلب یاد شده نیز بگو که) و او (خداوند متعال از روی قدرت) بر بندگان خویش غالب و برتر است و (از روی علم) او حکیم و کاملاً آگاه است (پس او بوسیله علم خویش احوال و اوضاع همه را می داند و با قدرت خویش همه را جمع خواهد کرد و با حکمت خویش به همه کس جزا و سزای مناسبی خواهد داد) و تو (به این منکرین توحید و رسالت) بگو (خیلی خوب) از همه بالاترین چیز گواهی دهنده کیست (که با گواهی دادن او همه اختلافات پایان یابند، بدیهی است که جواب آن این خواهد شد که خداوند از همه بالاتر است پس) تو بگو بین من و شما (راجع به مسئله مختلف فیه) الله تعالی گواه است (که گواهی او بالاترین گواهی است) و (گواهی او این است که) این قرآن به طور وحی (از جانب خداوند متعال) بر من فرستاده شده است تا که من بوسیله آن شما را و کسانی را که این به آنها برسد همه را (از این وعیدها) بترسانم (که روی انکار توحید و رسالت از آنها در اینجا یاد آوری شده است، زیرا شهادت تکوینی خداوند که عبارت است از اعجاز قرآن، و عاجز ماندن جهان از ساختن شبیه آن بر صدق رسول خدا ﷺ ثابت گردید، و از مضامین قرآن شهادت تشریحی آن نیز واقع شد) آیا شما (پس از این شهادت کبری که شامل توحید است باز هم) در باره توحید بدرستی چنین گواهی می دهید که همراه با خدا (در استحقاق عبادت) معبودان دیگری نیز (شریک) هستند (و اگر آنها از روی ضدیت بگویند که آری ما چنین گواهی خواهیم داد پس در چنین وقت بحث نمودن با آنها بیجا است بلکه فقط) تو (جهت اظهار عقیده خویش) بگو من بر این گواهی



نخواهم داد و بدون شک من از شرک شما بیزارم (و آنچه راجع به رسالت شما می‌گویند که ما از یهود و نصاری تحقیق نموده‌ایم، و تحقیق ما در این باره این است که) کسانی که ما به آنها کتاب (تورات و انجیل) داده‌ایم همه آنها رسول را چنان می‌شناسند که پسران خود را می‌شناسند (لذا با وجود شهادت کبری مدار روی شهادت اهل کتاب نیست پس بر عدم آن نمی‌توان استدلال نمود و نیز با وجود شهادت کبری نیز) کسانی که عقل خود را ضایع کرده‌اند ایمان نخواهند آورد (مراد از ضایع نمودن عقل این است که آن را معطل کرده‌اند و یا از عقل کار نگرفته‌اند) چه کسی ظالم‌تر است از آنکه بر خدا دروغ افترا کند و یا آیات خدا را تکذیب نماید (وضع) این بی‌انصافان (چنین خواهد شد که) آنها (در روز قیامت) رهایی نخواهند یافت (بلکه در عذاب همیشگی گرفتار خواهند شد).

معارف و مسایل

در آیات گذشته از قدرت کامل خداوند یاد آوری نموده دستور داد که به آن ایمان آورده از شرک دوری نمایید.
در نخستین آیه از آیات فوق‌الذکر بر تخلف از این حکم عذاب بخصوصی را بیان فرمود: که به رسول خدا ﷺ دستور رسید که شما به مردم بگویید که به فرض محال اگر من هم از دستور پروردگارم تخلف نمایم من از عذاب روز قیامت می‌ترسم، بدیهی است که از رسول کریم ﷺ گناهی صادر نمی‌گردد، اما هدف از خطاب به او گوشزد نمودن امت است که وقتی از تخلف به این حکم نبی الانبیاء عفو نمی‌شود پس مجالی برای دیگران وجود نخواهد داشت.

سپس فرمود: «مَنْ يُضْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ» یعنی عذاب محشر بی‌نهایت هولناک و سنگین است؛ کسی که از این عذاب رهایی یافت باور داشته باشد که خداوند بر او بسیار رحم فرموده است «وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» یعنی این بزرگترین و صریح‌ترین پیروزی است. مراد از این پیروزی دخول جنت است. از این معلوم گردید که نجات از عذاب و دخول جنت، لازم و ملزوم

یکدیگر می‌باشند.

در دومین آیه یک عقیده اساسی اسلام بیان گردید که در حقیقت مالک هر نوع نفع و ضرر فقط خداست، و هیچ کس نمی‌تواند به کسی کوچکترین نفع و ضرری برساند، و آنچه در ظاهر کسی به دیگری نفع و ضرر می‌رساند در صورت ظاهری است که پرده‌ای بر روی حقیقت می‌باشد.

کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان

مصلحت را تهمت بر آهوی چین بسته‌اند

این عقیده نیز از آن عقاید انقلابی اسلام است که مسلمانان را از سایر مخلوق بی‌نیاز ساخته و فقط با خدا وابسته نموده است و چنان گروه نمونه و بی‌مثالی آماده کرده است که در فقر و فاقه و تنگدستی نیز بر کل جهان بالاتر است و به پیش کسی سر خم کردن بلد نیست.

فقر مین بهی مین سر بسر فخر و غرور و ناز هون

کسی کا نیازمند هون سب س جو بی نیاز هون

یعنی من در فقیری افتخار و ناز و غرور دارم و چون از همه بی‌نیازم

نیازمند کسی نیستم.

این مطلب در موارد متعددی از قرآن با عناوین مختلفی بیان

شده است، در آیه ۲ از سوره فاطر می‌فرماید: «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا يُرْسِلُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» یعنی رحمتی را که خدا بگشاید بندکننده ندارد و آنچه را خدا بند کند بازکننده ندارد.

در احادیث صحیحه آمده است که رسول خدا ﷺ بیشتر در دعاهای

خویش چنین می‌فرمود:

«اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجدم منك الجدم» یعنی خدایا

آنچه تو دادی جلوگیری ندارد و آنچه تو جلوگیری نمودی دهنده ندارد، و کوشش هیچ کوشش‌گر در برابر با تو هیچ نفعی نخواهد داد.

امام بغوی در تحت آیه مذکور از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل



فرموده است که: یک بار رسول خدا ﷺ بر سواری، سوار شده، مرا پشت سر خود نشانند؛ قدری راه رفته روی به سوی من کرد و فرمود: پسرک! من عرض نمودم حاضر، فرمانی باشد؟ فرمود: خدا را یاد کن او تو را یاد می‌کند. شما که خدا را یاد کنید او را در هر حال در جلوی خود خواهید یافت. شما که خدا را در حین امن و عافیت و خوشی بشناسید او شما را در وقت مصیبت می‌شناسد. اگر سؤالی دارید فقط از خدا سؤال کنید، و اگر کمک می‌خواهید فقط از خدا کمک بخواهید. آنچه در دنیا بودنی است قلم تقدیر آنها را نوشته است، و اگر همه مخلوق با هم متفق شوند و بخواهند که نفعی به شما برسانند که خداوند برای شما مقدر نکرده است؛ هرگز نمی‌توانند چنین بکنند، و اگر همه باهم بخواهند که ضرری بر شما وارد نمایند که خداوند بر شما مقدر نفرموده است؛ باز هم هرگز بر آن قادر نخواهند شد. اگر می‌توانید همراه با یقین بر صبر عمل کنید؛ حتماً آن را انجام دهید، و اگر بر این توان نداشتید پس صبر کنید؛ زیرا در صبر، برخلاف چیزهای موافق طبع، خیر و برکتی زیاد وجود دارد، و کاملاً توجه داشته باشید که کمک خدا با صبر همراه است، و با مصیبت راحت و با تنگی گشادگی است. (این حدیث در ترمذی و مسند امام احمد با سند صحیح مذکور است)

متأسفانه با این اعلان واضح قرآن و تعالیم تمام عمر آن حضرت ﷺ باز هم این امت در این باره سر در گم بوده و بیراهه می‌رود.

تمام اختیارات خدایی را بین مردم توزیع می‌کنند، امروز آمار این قبیل مسلمانان که به هنگام مصیبت بجای اینکه خدا را ندا دهند و از او کمک بخواهند اصلاً به سوی خدا توجهی ندارند خیلی زیاد هست. دعا خواستن بتوسل انبیا و اولیا امری جداگانه و جایز است که در تعالیم خود آن حضرت ﷺ شواهدی بر جواز آن وجود دارد، اما مخلوق را حاجت روا پنداشتن و خواندن و حوایج خود را بر آنها عرضه نمودن بغاوت آشکاری است با این دستور قرآن مجید، خداوند به فضل و کرم خویش مردم را بر راه

راست استوار نگهدارد.

در آخر آیه فرمود: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۗ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» یعنی فقط خداوند بر بندگانش غالب و قادر است، و همه نیازمند او و تحت تسلطش می‌باشند. از اینجاست که بزرگترین فرد انسان اگر چه پیامبری باشد و یا شاه ابرقدرت جهان باشد در هر اراده خویش پیروز نمی‌شود، و هر مراد و مقصود او بر آورده نمی‌شود. و او حکیم نیز هست که تمام افعال او مطابق به عین حکمت هستند، و نیز به هر چیز داناست. در اینجا از لفظ «قاهر» قدرت کامل خداوند و از لفظ «حکیم» علم محیط او را بیان نموده، نشان داد که تمام صفات کمال در «علم و قدرت» منحصر می‌باشند، و خداوند در این دو چیز یکتاست.

عموم مفسرین راجع به نزول آیه پنجم واقعه خاصی نقل کرده‌اند؛ بدین شرح که یک مرتبه وفدی از اهل مکه در محضر آن حضرت ﷺ آمد، و گفت که شما که ادعای رسول‌الله بودن را دارید، چه کسی بر این ادعای شما گواه است، زیرا تا هنوز ما چنین انسانی را ندیده‌ایم که شما را تصدیق کند در صورتی که در این باره از یهود و نصاری تحقیق کامل کرده‌ایم. آنگاه این آیه نازل گردید «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً» یعنی؛ بگو که از خدا، گواهی چه کسی می‌تواند بالاتر باشد؟ که کل جهان و نفع و ضرر همه در قبضه قدرت اوست؛ و بگو که خداوند بین من و شما گواه است، و مراد از گواهی خداوند آن معجزات و آیات بیناتی هستند که الله تعالی بخاطر نشان دادن حقانیت آن حضرت ﷺ ابراز داشته است. بنابر این، سپس به اهل مکه خطاب فرمود: «أَنْتُمْ لَشُهَدَاؤُنَّ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى» آیا پس از این گواهی خداوند، باز هم شما خلاف آن گواهی می‌دهید که همراه با خدا معبودان دیگری وجود دارند؟ اگر چنین است پس در فکر سرانجام خودتان باشید؛ من نمی‌توانم چنین گواهی بدهم. «قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ» یعنی بگو که خداوند یکی است و هیچ شریکی ندارد.

و نیز فرمود: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَنَسْنَبُلْغَ» یعنی قرآن به



صورت وحی بر من نازل شده تا بوسیله آن، من شما و کسانی را که تا قیامت این قرآن به آنها می‌رسد، بترسانم.

از این آیه ثابت گردید که آن حضرت ﷺ خاتم النبیین و آخرین پیامبر است و قرآن کریم آخرین کتاب خداست، که تعلیم و تلاوت آن تا قیامت باقی خواهد ماند و بر مردم لازم است تا از آن اتباع نمایند.

حضرت سعید بن جبیر فرموده است: کسی که قرآن به او رسیده است گویا او آن حضرت ﷺ را ملاقات کرده است، و در حدیثی دیگر آمده است که کسی که قرآن به او رسیده است من در حق او نذیر می‌باشم.

بنابر این، رسول خدا ﷺ به صحابه تأکید نمود که: «يَلْعَنُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً» یعنی تعالیم و احکام مرا به مردم برسانید؛ اگر چه یک آیه‌ای باشد، و حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرموده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: خداوند آن کس را تر و تازه، صحیح و سالم نگهدارد که کلامی از من بشنود سپس آن را یاد نموده به امت برساند؛ زیرا بسا اوقات چنین می‌باشد که خود انسان شنونده، مفهوم کلام را آنقدر نمی‌فهمد که شخصی که به او رسیده است، می‌فهمد.

در آخر ردّ قول کسانی است که گفتند ما از یهود و نصاری تحقیق و بررسی نمودیم، کسی روی صداقت و نبوت شما گواهی نداد، نسبت به آن می‌فرماید: «الَّذِينَ اتَّيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَرْفُؤْنَهُ كَمَا يَرْفُؤُونَ ابْنَاءَهُمْ» یعنی یهود و نصاری محمد ﷺ را چنان می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند. علتش این است که صفات مبارک آن حضرت ﷺ در تورات و انجیل و نیز وطن اصلی و وطن هجرت او، عادات و اخلاق آن جناب ﷺ و کارنامه او چنان با تفصیل ذکر شده است که پس از آن هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد؛ بلکه، نه تنها از آن حضرت ﷺ یاد آوری شده است، حتی احوال مفصل اصحاب کرام آن حضرت ﷺ نیز در تورات و انجیل وجود دارد. بنابر این امکان ندارد کسی که تورات و انجیل را خوانده و بر آنها ایمان داشته باشد، آن حضرت ﷺ را شناخته باشد.

در اینجا حق تعالی در موقع تشبیه فرمود: همچنانکه مردم فرزندان خود را می‌شناسند؛ و نفرمود آنچنانکه فرزندان مادر و پدر خود را می‌شناسند. علتش این است که شناخت مادر و پدر نسبت به فرزندانش بیشتر با تفصیل و یقین می‌باشد؛ کل اجزای بدن فرزندان در جلو مادر و پدر پرورش می‌یابند، آنقدر که آنها فرزندان خود را می‌توانند بشناسند، فرزندان آنقدر مادر و پدر را نمی‌توانند بشناسند.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه که قبلاً یهودی بود و سپس مشرف به اسلام گشت پرسید که خداوند در قرآن خبر داده‌است که شما رسول ما را چنان می‌شناسید که فرزندان خود را می‌شناسید؛ علت آن چیست؟ حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه فرمود که: ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را با اوصاف بیان شده‌ او که در تورات آمده‌ است می‌شناسیم؛ لذا شناخت ما نسبت به او قطعی و یقینی است؛ بخلاف فرزندان ما که در باره آنها می‌توان شبهه وارد کرد که آیا اینها فرزندان ما هستند یا خیر؟

حضرت زید بن سعنه که از اهل کتاب بود، آن حضرت صلی الله علیه و آله را بوسیله اوصاف بیان کرده تورات و انجیل شناخت؛ فقط یک وصف آن حضرت صلی الله علیه و آله به گونه‌ای بود که اولین بار راجع به آن نتوانست تصدیق کند؛ پس از امتحان به او تصدیق کرد، و آن اینکه حلم آن حضرت صلی الله علیه و آله بر خشمش غالب می‌باشد. لذا در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد و آن را آزمایش نمود و این وصف نیز در وجود آن حضرت صلی الله علیه و آله کاملاً پدیدار گشت و او مسلمان شد. در آخر آیه فرمود که: این اهل کتاب که با وجود شناخت کامل آن حضرت صلی الله علیه و آله مسلمان نمی‌شوند، دارند خود را بادستهای خویش در هلاکت می‌اندازند و در نقصان قرار می‌گیرند؛ «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آيِنَ

و روزی که ما جمع می‌کنیم همه آنها را باز می‌گوییم به کسانی که شرک کرده‌اند کجا هستند



شَرَّ كَاؤِكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۲۲﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتَهُمْ إِلَّا أَنْ
 شریکان شما که شما ادعا داشتید . باز نمی ماند پیش آنها فریبی مگر اینکه
قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿۲۳﴾ اَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ
 می گویند قسم بخدا پروردگارا نبودیم مشرک کننده . ببین چگونه دروغ می گویند علیه خود
وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ وَ
 و گم شدند از آنها سخنانی که می ساختند . و بعضی از آنها گوش فرا می دارند به سوی تو و
جَعَلْنَا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَّفْقَهُوْهُ وَ فِیْ اُذَانِهِمْ وَقْرًا وَ اِنْ يَّرَوْا
 انداختیم بر دلها یشان پرده تا آن را نفهمند و گذاشتیم در گوشهای شان سنگینی ، و اگر ببینند
كُلَّ اٰیَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰی اِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُوْنَكَ
 همه نشانیها را باز هم ایمان نمی آورند به آنها تا اینکه وقتی می آیند پیش تو برای مجادله
يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ﴿۲۵﴾ وَ هُمْ يَنْهَوْنَ
 می گویند کفار ، نیست این مگر حکایات گذشتهگان . و آنها جلوگیری می کنند
عَنْهُ وَ يَنْتَوْنَ عَنْهُ وَ اِنْ يُّهْلِكُوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ ﴿۲۶﴾
 از آن و می گریزند از آن و هلاک نمی کنند مگر خود را و نمی فهمند .

خلاصه تفسیر

کیفیت عدم فلاح مشرکین

و آن وقت قابل یاد آوری است که روزی ما تمام خلائق را (در میدان
 حشر) جمع می کنیم؛ سپس به مشرکان (بالواسطه و یا مستقیم بطور زجر و توبیخ)
 می گوئیم که (نشان دهید) آن شریکان خود را که معبود بودن آنها را ادعا
 می کردید کجا رفتند (که برای شما سفارش نمی کنند در صورتی که شما روی آنها اعتماد داشتید)
 پس سرانجام شرک کردن آنها چیزی نبود؛ جز اینکه آنها (خود از این شرک اظهار

نفرت و بیزاری می‌کردند و در عالم حواس باختگی) چنین می‌گفتند که قسم به خدا، پروردگارا، ما مشرک نبودیم (خداوند متعال از روی تعجب می‌گوید) ببین چگونه (به صراحت) علیه خود دروغ گفتند، و آنچه آنها را به دروغ می‌تراشیدند (یعنی بت‌هایشان و آنچه را به خدا شریک قرار می‌دادند) همه غایب شدند (تشنیع بر انکار قرآن، «و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ») و بعضی از آنها (یعنی مشرکین) چنین هستند که (به هنگام تلاوت نمودن تو قرآن را برای شنیدن آن) به سوی تو گوش فرا می‌دارند (اما چون این شنیدن برای طلب حق نیست فقط برای تماشا و یا تمسخر است؛ نفعی از آن عاید آنها نمی‌گردد. چنانکه) ما بر دل‌های آنها پرده انداخته‌ایم از اینکه آنها آن (هدف قرآن) را بفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی انداختیم (که آنها آن را برای هدایت نمی‌شنوند، این وضع دل‌ها و گوش‌های آنها بود، اکنون به بصارت و چشم‌هایشان نظری بیفکنید) اگر آنها تمام دلایل (صدق نبوت تو را نیز) بنگرند باز هم بر آن ایمان نمی‌آورند (نوبت عناد آنها تا اینجا رسیده‌است) که وقتی آنها پیش تو می‌آیند با شما بیهوده مجادله می‌نمایند (بطوریکه) این کفار چنین می‌گویند که این (قرآن) چیزی نیست بجز سخنان بدون مدرک گذشتگان که پشت سر (نقل شده) می‌آیند (یعنی معتقدین به مذهب چنین سخنانی نقل کرده آمده‌اند که معبود یکی است، و اینکه انسان می‌تواند پیامبر خدا قرار گیرد؛ باز در قیامت زنده می‌شوند. نتیجه آن عناد، تکذیب است. سپس از آن ترقی نموده نوبت به جدال و جلوگیری دیگران از هدایت آغاز می‌گردد) سپس آنها دیگران را از این (قرآن) باز می‌دارند، و خود نیز (جهت اظهار نفرت از آن) دور قرار می‌گیرند و (با این حرکات) آنان خود را دارند تباه می‌کنند و (از روی حماقت و نهایت بغض) هیچ خبری ندارند (که ما بر چه کسی نقصانی وارد می‌کنیم، و از عمل کرد ما ضرری به قرآن و رسول متوجه نمی‌شود).

معارف و مسایل

در آیات گذشته آمده بود که ظالمان و کفار پیروز نخواهند شد، و در آیات فوق‌الذکر تفصیل و تشریحی از آن می‌آید. در آیه‌های اول و دوم یادی از آن بزرگترین امتحان که در پیشگاه رب‌الارباب انجام می‌گیرد



آمده است؛ چنانکه می فرماید: «يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا» یعنی آن روز شایسته یاد آوری است که در آن ما تمام این مشرکان و معبودان خود ساخته را جمع می کنیم، «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ» یعنی سپس ما از آنها سؤال خواهیم کرد که معبودانی که شما آنها را سهیم و شریک ما و حاجت روا و مشکل گشای خویش می پنداشتید امروز کجا هستند؟ چرا به شما کمک نمی کنند؟

در اینجا لفظ «ثُمَّ» بکار رفته که برای تراخی و دیر استعمال می شود، از این معلوم شد که بعد از جمع شدن در محشر فوراً این سؤال و جواب انجام نمی گیرد، بلکه تا مدتی طولانی در عالم حیرت و سراسیمگی قرار می گیرند و پس از مدتی حساب و کتاب و سؤال و جواب شروع خواهد شد.

در حدیثی رسول خدا ﷺ فرموده است که: چه می شود وضع شما زمانی که خداوند شما را در میدان محشر چنان جمع می کند که تیرها در ترکش جمع کرده می شوند و پنجاه هزار سال در چنین وضعی خواهید ماند، و در روایتی دیگر آمده است که در روز قیامت همه، مدت هزار سال در تاریکی می مانند، و نمی توانند باهم صحبت کنند. (این روایت را حاکم در مستدرک، و بیهقی ذکر نموده اند)

و فرق بین پنجاه هزار و یک هزار که در روایات آمده است در دو آیه قرآن نیز وجود دارد، در آیه ۴ سوره معارج آمده است «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» یعنی مقدار طول آن روز پنجاه هزار سال می باشد و در آیه ۴۷ سوره حج آمده «إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» یعنی یک روزی به بارگاه خداوند هزار سال می باشد. وجه فرق این است که این روز با توجه به شدت و مشقتش طولانی می شود و نیز درجات زحمت و مشقت مختلف می باشند، لذا برای بعضی بقدر پنجاه هزار سال و برای بعضی دیگر به قدر هزار سال طولانی محسوس می گردد.

خلاصه اینکه در این بزرگترین امتحان گاه، نخست چنان مدت طولانی می گذرد که امتحان آغاز نمی گردد تا اینکه مردم آرزو می کنند که به

شکلی امتحان و محاسبه زودتر شروع بشود؛ سرانجام هر چه می خواهد باشد، اما این اضطراب و پریشانی بر طرف می گردد. جهت اشاره به این قیام طویل و مدت دراز لفظ «ثُمَّ» بکار گرفته شد که «ثُمَّ نَقُولُ» و هم چنین در جوابی که از طرف مشرکین در آیه دوم آمده نیز لفظ «ثم» بکار رفته است از این معلوم گردید که آنها نیز بعد از مکث طویل و اندیشه و فکر چنین پاسخ خواهند داد که: «وَاللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ» «یعنی به خدای رب العالمین قسم خورده، می گویند که ما مشرک نبودیم» در این آیه جواب آنها را به لفظ «فتنة» تعبیر فرموده و این لفظ برای امتحان و آزمایش بکار می رود، و نیز به کسی که فریفته و مفتون کسی قرار بگیرد، گفته می شود، و در اینجا می توانند هر دو معنی مراد باشند. در نخستین صورت جواب امتحان آنها به لفظ امتحان تعبیر گردید، و در صورت دوم مقصود این است که اینها در دنیا مفتون بتها و معبودان خود ساخته بودند؛ جان و مال خود را برای آنها قربان می کردند. اما امروز آن تمام محبت و فریفتگی از بین رفته است، و پاسخ آنها بجز این چیزی دیگر نمی باشد که از آنها ابراز برائت و بیزاری نمایند.

یک امر تعجب آور در جواب آنها این بود که بعد از مشاهده منظره هولناک قیامت و وقایع عجیب و غریب قدرت کامل خداوند، چگونه جرأت کردند که در بارگاه رب الارباب بلند شده دروغ بگویند و آن هم با این شدت که به ذات کبریایی قسم خورده، بگویند که ما مشرک نبوده ایم.

عموم مفسرین در پاسخ به این فرموده اند که: این جواب آنها مبتنی بر عقل و هوش و انجام بینی نیست بلکه بر فرط بیم و وحشت زدگی مبنی است، و در چنین وضع آنچه به زبان می آید می گویند و می روند؛ اما پس از اندیشیدن در عموم وقایع میدان حشر این را نیز می توان گفت که خداوند جهت استحضار کیفیت و اوضاع کامل، به آنها چنین قدرتی عطا نمود که آزادانه هر چه بخواهند بتوانند بگویند همچنانکه در دنیا می گفتند، تا که در ضمن عظمت گناه کفر و شرک این عیب آنها نیز در جلوی اهل محشر آشکار گردد که اینها در دروغگویی نیز یکه تازند که در چنین موقع هولناک



هم از دروغ گفتن باز نمی آیند. در آیه ۱۸ از سوره مجادله «فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يُخْلِفُونَ لَكُمْ» به همین مطلب اشاره می شود؛ یعنی اینها همانگونه که پیش شما مسلمانان به دروغ قسم می خوردند؛ در پیشگاه رب العالمین نیز به دروغ حلف ادا می کنند و از آن دریغ نمی ورزند.

وقتی آنها با قسمهای دروغین در محشر از کفر و شرک خویش انکار می نمایند؛ آنگاه قادر مطلق بر دهان آنها مهر سکوت می زند و به اعضا و جوارح آنها از قبیل دست و پا و غیره دستور داده می شود که شما گواهی ادا نمایید که اینها چه کار می کردند. آنگاه ثابت می گردد که دست، پا، چشم و گوش، همه، ماموران سرّی خداوند بوده اند. آنها تمام اعمال و افعال را یکی یکی در جلوی می گذارند. چنانکه راجع به این موضوع در آیه ۶۵ از سوره یسن می فرماید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» پس از این مشاهده قدرت، کسی جرأت نمی کند، سخنی را پنهان کند و یا دروغی به زبان براند.

در آیه ۴۲ از سوره نساء می فرماید: «وَلَا يَكْفُرُ الْإِنْسَانُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی نمی توانند در آن روز از خدا سخنی پنهان کنند.

منظور آن را حضرت عبدالله بن عباس چنین بیان فرموده است که نخست کاملاً دروغ می گویند و به دروغ قسم می خورند؛ اما وقتی دست و پاهای شان علیه آنها گواهی می دهند، جرأت نخواهند کرد که سخن اشتباهی بر زبان برانند. الغرض اینکه در دادگاه خداوندی به مجرم فرصت کامل داده می شود، آزادانه سخن بگویند، و همچنانکه در دنیا دروغ می گفت این اختیار از او سلب نمی گردد؛ زیرا قادر مطلق پرده دروغگویی را بوسیله دست و پاهای خود آنها بر می دارد.

از اینجاست که پس از مرگ، نخستین امتحان در قبر در جلوی فرشتگان، منکر و نکیر انجام می گیرد، که می توان به آن امتحان ورودی گفت. راجع به آن در حدیثی آمده است که هرگاه منکر و نکیر از کافر می پرسند «مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ» یعنی «رب تو کیست و دینت چیست» کافر

می گوید «هاه لا ادری» یعنی های که من نمی دانم. بر خلاف او مؤمن به «ربی الله و دینی الاسلام» جواب می دهد. معلوم می شود در این امتحان کسی جرأت دروغگویی را نخواهد داشت، و اگر نه کافر همان جواب را می داد که مسلمانان می دادند. علتش این است که امتحان گیران، فرشته می باشند که نه علم غیب دارند و نه قدرتی دارند که دست و پاها را گواه بگیرند؛ لذا اگر در اینجا به کفار اختیار دروغ گفتن داده می شد، فرشتگان مطابق به جواب آنها رفتار می کردند، و نظام مختل می گشت. برخلاف امتحان میدان حشر که در آنجا سؤال و جواب به راه راست با عالم و خبیر و قادر مطلق می باشد، و اگر کسی در آنجا دروغی هم بگوید کاری ساخته نمی شود.

در تفسیر «بحر محیط» و «مظهری» قول بعضی چنین نقل شده است که آن کسانی که به دروغ قسم خورده، روی شرک خویش می خواهند پرده بیندازند، کسانی هستند که کسی را علناً خدا و یا نایب خدا قرار نداده اند؛ ولی عمل آنها به گونه ای بود که کل اختیارات خدایی را در میان مخلوق توزیع نموده بودند، و از آنها حاجات خود را می خواستند و به نام آنها نذر و نیاز می دادند و از آنها رزق، صحت و تندرستی، اولاد و سایر خواسته های خود را می خواستند. چون آنها خود را مشرک نمی دانستند، در میدان محشر قسم خورده می گویند که ما مشرک نبوده ایم، سپس خداوند رسوایی آنها را واضح می نماید. سؤال دیگر در این آیه این است که از بعضی آیات قرآن معلوم می شود که خداوند با کفار و فجار سخن نمی گوید، و از این آیه به صراحت معلوم می شود که به آنها خطاب فرموده، صحبت می کند.

جوابش این است که خطاب و کلام به طور اعزاز و یا قبولیت دعا نخواهد کرد، و مراد از آن در این آیه نفی خطاب زجر و توبیخ نیست، و می توان گفت که خطابی که در این آیه آمده است، بواسطه ملایکه می باشد و نفی خطاب و کلام که در بعضی آیات دیگر آمده است، همان است که بطور مستقیم بلا واسطه باشد.



در آخر آیه فرمود: «**أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ**» در اینجا خطاب به رسول خدا ﷺ است که بین که آنها علیه خود چگونه دروغ گفتند، و آنچه بر خدا افترا می کردند، امروز همه غایب شدند. مراد از دروغ گفتن علیه خود این است که وبال این دروغ بر خود آنها واقع خواهد شد، و نیز می تواند مراد از افترا این باشد که در دنیا آنها را سهیم و شریک خدا قرار دادن افترا بی بود، که امروز با آمدن حقیقت به جلو، حقیقت افترای آنها منکشف گردید. و این نیز می تواند باشد که مراد از افترا قسم دروغین باشد که در محشر خورده بودند، و سپس با ادای گواهی دست و پاها و جوارح آن دروغ آشکار گردید.

و بعضی از حضرات مفسرین فرموده اند که: مراد از افترا آن تاویلات مشرکین است که در بارهٔ معبودان باطل خویش در دنیا انجام می دادند. مانند اینکه می گفتند «**مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ**» یعنی ما بتها را خدا قرار داده نمی پرستیم؛ بلکه به این خاطر می پرستیم که سفارش ما را به بارگاه خدا کرده به او نزدیک بگردانند. در محشر این افترا بدین گونه ظاهر می گردد که به هنگام بزرگترین مصیبت نه کسی سفارش آنها را می کند و نه وسیله کاهش عذاب آنها قرار می گیرد.

در اینجا این سؤال پدید می آید که از این آیه چنین معلوم می شود که زمانی که این سؤال و جواب انجام می گیرد، همه معبودان باطل غایب می شوند هیچ یکی در جلو نمی باشد، و در آیه ۲۲ سوره صافات فرموده است: «**أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ**» یعنی فرمان خداوندی در روز قیامت چنین می باشد که جمع کنید ظالمان و همراهان آنها را و آنچه را آنها عبادت می کردند. از این معلوم می شود که در میدان محشر معبودان باطل نیز حاضر و موجود می باشند، جوابش این است که مراد از غایب شدن آنها که در این آیه ذکر شده این است که بحیث سهیم و شریک و یا سفارش کردن غایب می شوند که نمی توانند نفعی به آنها برسانند، ورنه حاضر و موجود می باشند، و بدین شکل در میان این دو آیه

هیچگونه تعارضی وجود ندارد. و نیز می تواند مقصود این باشد که در وقتی همه اینها یک جا جمع کرده شوند، سپس از هم جدا گردند، و این سؤال بعد از جدا شدن انجام می گیرد.

در این دو آیه این امر بطور ویژه ای قابل یادآوری است که خداوند جل شانہ به مشرکان در میدان محشر اختیار آزادانه ای داده که هر چه می خواهند بگویند تا جایی که به دروغ، قسم خورده، از شرک انکار نمایند. در این آیه شاید اشاره به این باشد که عادت دروغگویی چنان عادت خبیثی است که رها نمی شود تا جایی که آنها چنان که در دنیا در جلوی مسلمانان به دروغ قسم می خوردند در اینجا هم از آن باز نیامدند، و در جلوی کل خلق خدا رسوا گشتند. از اینجا است که در قرآن و حدیث بر دروغگویی شدیداً مذمت و وعید بیان گردیده است. در موارد متعددی از قرآن در حق کاذب لعنت آمده است، و رسول خدا ﷺ فرموده است که: از دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ با فجور همراه است و هر دو به جهنم می روند. (صحیح ابن حبان)

از رسول خدا ﷺ سؤال شد که چه عملی مردم را به جهنم می برد، فرمود که: عمل دروغ. (مسند امام احمد)

سرور کاینات ﷺ در شب معراج کسی را دید که دو تا شوق (کنج دهان) او چاک داده می شوند باز سالم می گردند، سپس چاک می گردند باز سالم می شوند، و بدین ترتیب این روش با او تا قیامت انجام می گیرد؛ آن حضرت ﷺ از جبرئیل امین علیه السلام پرسید که این چه کسی است؟ او فرمود: این دروغگو است.

و در روایت دیگری از مسند امام احمد آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: مردم، مؤمن کامل نمی شود مگر وقتی که کاملاً دروغ را ترک نماید که در شوخی هم دروغ نگوید.

و نیز در «بیہقی» و غیره با سند صحیح آمده است که می تواند در طبع مسلمان خصایل بد دیگری باشد اما خیانت و دروغ با هم نمی توانند جمع



باشند. و در حدیثی دیگر وارد است که دروغ رزق انسان را کم می‌کند. «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ» در نزد عموم مفسرین «ضحاک»، «قتاده» و «محمد بن حنیفه» این آیه در باره عموم کفار مکه نازل شده است که مردم را از شنیدن و اتباع قرآن باز می‌داشتند، و خود نیز از آن دوری می‌جستند. و از حضرت عبدالله بن عباس نیز منقول است که این آیه در باره عموی آن حضرت رضی الله عنه ابوطالب و عموهای دیگر نازل شده است که مردم را از اذیت و آزار رسانی به آن حضرت رضی الله عنه باز می‌داشتند و از آن حضرت حمایت می‌کردند اما نه به قرآن ایمان آوردند و نه به آن گوش فرا داشتند؛ پس در این صورت ضمیر «يَنْهَوْنَ عَنْهُ» بجای قرآن به سوی آن حضرت رضی الله عنه بر می‌گردد. (مظهري بروایت ابن ابی حاتم عن سعید بن ابی هلال)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرَدُّ

و اگر می‌دیدى وقتی که ایستانیده می‌شوند بر دوزخ پس می‌گویند ای کاش ما برگردانیده می‌شدیم

و لَا نَكْذِبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَالَهُمْ

و تکذیب نمی‌کردیم آیات رب خود را و می‌بودیم از ایمانداران. چیزی نیست بلکه ظاهر گردید

مَا كَانُوا يَخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ۗ وَ لَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ

آنچه پنهان می‌کردند از پیش، و اگر برگردانیده شوند باز همان کاری را می‌کنند که از آن منع شده بودند

وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا

و بدون تردید آنها دروغگو هستند. و می‌گویند برای ما زندگی نیست جز همین زندگی دنیا

وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ ۗ

و باز نمی‌شویم زنده. و کاشکی تومی‌دیدى وقتی که ایستانیده می‌شوند پیش پروردگارشان.

قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ ۗ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا ۗ قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ

می‌گویند آیا این راست نیست؟ می‌گویند چرا و قسم به پروردگار ما، می‌گوید بچشید عذاب را

بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا

در عوض کفر خود، تپاه شدند کسانی که دروغ دانستند ملاقات با خدا را تا اینکه وقتی
جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا ۗ وَهُمْ

برسد به آنها قیامت ناگهان می‌گویند ای افسوس چگونه کوتاهی کردیم در آن، و آنها
يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٣١﴾

بر می‌دارند بارهای خود را بر پشت‌هایشان آگاه باشید که بد باری است آنچه برمی‌دارند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ۗ وَ لِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ

و نیست زندگی دنیا مگر لعب و لهو و خانه آخرت بهتر است برای

يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

پرهیزگاران، آیا شما نمی‌فهمید.

خلاصه تفسیر

و اگر تو (آنها را) وقتی ببینی که آنها (منکران) کنار دوزخ ایستانیده
می‌شوند (و نزدیک می‌شود که به جهنم انداخته شوند واقعه بسیار خطرناکی را خواهی دید) پس
(با هزارها آرزو) می‌گویند ای کاش چطور خوب می‌شد که ما (به دنیا) برگردانیده
می‌شدیم و اگر چنین باشد پس ما (باز هم) آیات پروردگار خود را (مانند قرآن و
غیره) هرگز دروغ نمی‌گوییم و ما (حتماً) از ایمانداران خواهیم بود (حق تعالی
می‌فرماید که این آرزوی آنها با رغبت صادق و به قصد اطاعت نیست) بلکه (این وقت در مصیبتی
گرفتارند که) آنچه را پیش از این (در دنیا) پایمال (و بریاد) می‌کردند، امروز در
جلوی آنها قرار گرفت (مراد از آن عذاب آخرت است، که وعید آن بر کفر و معصیت به آنها در
دنیا داده می‌شود، و مراد از پایمال نمودن انکار است، منظور اینکه چون در این وقت جانش در معرض
هلاکت قرار گرفته است و بخاطر نجات آنها همه این وعده‌ها را می‌دهد، ولی در دل هرگز اراده انجام آنها
را ندارد تا اینکه) اگر (به فرض محال) آنها برگردانیده هم بشوند باز همان کاری را



می‌کنند که از آن منع شده بودند (یعنی مبتلا به کفر و نافرمانی خواهند شد) و یقیناً آنها (در این وعده‌ها) کاملاً دروغگو هستند (یعنی نه در آن تصمیمی بر ایفای وعده دارند و نه احتمال این است که در دنیا رفته به وعده‌ها وفا نمایند) و اینها (منکران) می‌گویند که زندگی در جای دیگر نیست؛ تنها زندگی دنیاست و ما (پس از به پایان رسیدن این زندگی مجدداً) زنده کرده نمی‌شویم (آنچنانکه انبیاء علیهم‌السلام می‌گویند) و اگر تو (آنها را) ببینی وقتی که آنها به بارگاه پروردگار خویش جهت محاسبه ایستانیده می‌شوند (واقعه بسیار عجیبی را خواهی دید) و خداوند به آنها می‌گوید که (بگویند) آیا این (زندگی بار ثانی روز قیامت) امر واقعی نیست؟ آنها می‌گویند بدون شک (واقعی است) قسم به پروردگارمان؛ خداوند می‌فرماید پس اکنون مزه کفر خود را بچشید (سپس به دوزخ اعزام می‌گردند) یقیناً در خساره (ای بسیار سنگین) افتادند کسانی که ملاقات با خدا را (پس از زندگی بار ثانی در روز قیامت) تکذیب نمودند (و این تکذیب چند روزی است) تا اینکه وقتی که آن وقت معین (یعنی روز قیامت با مقدمات) ناگهان (بدون اطلاع) بر آنها برسد (آنگاه تمام ادعا و تکذیب به پایان می‌رسند) و می‌گویند که های افسوس بر (غفلت و کوتاهی ما که در باره این (قیامت از ما) انجام گرفت، و وضع آنها چنین خواهد شد که آنها بار (کفر و نافرمانی) خود را به دوش می‌گیرند. خوب بشنوید که بد می‌شود آنچه به دوش می‌گیرند، و نیست زندگی دنیوی چیزی جز لهُو و لعب (به اعتبار غیر مفید و غیر باقی ماندنش) و خانه آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید.

معارف و مسایل

اسلام دارای سه اصل اساسی است

توحید، رسالت و عقیده آخرت، که شامل سایر عقاید نیز می‌باشند، آن اصولی هستند که انسان را به حقیقت خویش و مقصد زندگی آشنا می‌سازند و در زندگی او انقلاب پدید می‌آورند و او را بر راه صاف و

مستقیمی قرار داده، استوار نگه می‌دارند. از آنجمله، عملاً عقیده آخرت و حساب و سزا و جزا در آن، چنان عقیده انقلابی است که رخ هر نوع عمل انسان را به طرف خاصی معطوف می‌گرداند. از اینجاست که تمام مطالب قرآن در همین سه اصل دایر می‌باشند. در آیات فوق بطور ویژه سؤال و جواب آخرت، ثواب و عذاب مدید و شدید آنجا، و حقیقت دنیای ناپایدار بیان شده است.

در نخستین آیه، وضع مجرمان منکر چنین بیان گردیده که در آخرت وقتی که آنها را کنار دوزخ قرار می‌دهند، و آنها آن منظره هولناک ترازو و هم و خیال را مشاهده می‌نمایند آرزو می‌کنند که ای کاش ما مجدداً به دنیا اعزام می‌شدیم تا ما آیات نازل شده پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم؛ بلکه بر آنها ایمان می‌آوردیم و در جمع مؤمنان قرار می‌گرفتیم.

در آیه دوم خدای علیم و خبیر و احکم الحاکمین این آرزوی آنها را چنین واضح نمود که آنها همچنانکه همیشه به دروغگویی عادت دارند، در این قول و آرزوی خویش نیز دروغگو هستند، و حقیقت امر جز این نیست که حقایقی که توسط انبیاء علیهم‌السلام در جلوی آنها آورده شده است، آنها با وجود دانستن و شناختن آنها فقط از روی ضدیت و عناد و یا توقع خام دنیا، می‌کوشند تا بر روی آن حقایق پرده بپفکنند و امروز همه آنها یکی یکی در جلوی آنها قرار گرفته‌اند. یگانگی خداوند و مظاهر قدرت کامل او با چشم دیده شدند؛ صداقت انبیاء علیهم‌السلام را مشاهده نمودند. مسئله زندگی بار ثانی در قیامت که همیشه از آن انکار داشتند اکنون حقیقتی قرار گرفته مجسم شد. جز او سزای مشاهده گردیده جهنم را مشاهده کردند. اکنون برای آنها جهت مخالفت هیچگونه حجت و برهانی باقی نماند؛ لذا چنین گفتند که کاش باز ما به دنیا برگردانیده می‌شدیم تا مؤمن قرار گرفته بر می‌گشتیم.

ولی خالق علیم و خبیر و مالک آنها فرمود که اکنون اینها چه دارند می‌گویند؛ بالفرض اگر اینها دوباره به دنیا اعزام گردند، باز هم از این قول و



اقرار خویش فراموش خواهند شد، و همان کارهای را می‌کنند که قبلاً می‌کردند، و در آن محرمانی که منع شده بودند، مبتلا می‌گردند. بنابراین، این گفتار آنان نیز دروغ و فریب محض خواهد بود. دروغ گفتن این قول آنها به اعتبار انجام هم می‌تواند باشد که آنچه الآن وعده می‌کنند که اگر بار دوم به دنیا برگردانیده شویم، پس تکذیب نمی‌کنیم؛ اما این طور نخواهد بود، اینها در آنجا رفته باز هم تکذیب خواهند کرد، و می‌تواند مقصود این کذب این هم باشد که آنچه اینها اکنون می‌گویند از صدق دل نیست؛ بلکه به صورت دفاع وقتی، جهت نجات از عذاب می‌گویند؛ و اکنون هم اراده آن را ندارند. آنچه در آیه سوم فرمود: «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» بر جمله «عَادُوا» عطف است، و معنی آن از این قرار است که اگر آنها به دنیا برگردانیده شوند، باز هم به دنیا رسیده خواهند گفت که ما بجز زندگی این دنیا زندگی دیگری را نخواهیم پذیرفت؛ پس زندگی، زندگی اینجاست؛ بار دوم ما زنده گردانیده نخواهیم شد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌گردد که وقتی در قیامت زندگی بار دوم را و حساب و کتاب و جزا و سزایی را به چشم خود مشاهده می‌کنند؛ چگونه امکان دارد که باز اینجا آمده انکار نمایند؟!

جوابش این است که برای انکار لازم نیست که آنها در واقع روی این وقایع و حقایق یقین نداشته باشند، همچنانکه امروز بسیاری کفار و مجرمین با وجود یقین روی حقایق اسلامی، فقط از روی ضدیت و عناد بر انکار و تکذیب اصرار دارند، همچنین اینها بعد از برگشت به دنیا با وجود یقین بر قیام قیامت و زندگی بار ثانی و تمام احوال آخرت فقط به خاطر ضدیت و عناد بر تکذیب اصرار خواهند کرد. چنانکه قرآن در این زندگی فعلی راجع به بعض کفار در آیه ۱۴ از سوره نمل می‌فرماید: «وَجحدُوا بِهَا وَاسْتَقْبَتَهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَّ غُلُوًّا» یعنی اینها دارند آیات ما را انکار می‌نمایند؛ ولی در دل راجع به حقانیت آنها یقین کامل دارند.

همچنانکه در باره یهود فرمود، که آنها خاتم الانبیاء ﷺ را چنان

می شناسند؛ که پسران خود را می شناسند، ولی با وجود این بر مخالفت آن حضرت ﷺ مصرّ بودند.

خلاصه اینکه خالق کاینات با علم ازلی خود می داند که این گفتار آنها که اگر بار ثانی به دنیا فرستاده شوند، مؤمن صالح می باشند کلاً دروغ و فریبی است؛ و اگر طبق گفته آنها دوباره دنیا آفریده شود و آنها در آن رها گردند، باز همان خواهند کرد که در زندگی اول کرده بودند.

در «تفسیر مظهری» بحواله «طبرانی» روایتی از آن حضرت ﷺ منقول است که خداوند در حین حساب و کتاب حضرت آدم عليه السلام را در کنار میزان عدل قرار داده می فرماید که شخصاً اعمال اولاد خویش را مشاهده کن؛ هر کسی که اعمال نیکش از اعمال بدش به اندازه ذره ای اضافه باشد، می توانی تو او را به جنت برسانی، و نیز حق تعالی می فرماید که من فقط کسی را به عذاب جهنم مبتلا می کنم که نسبت به او می دانم که اگر بار دوم به دنیا فرستاده شود باز همان حرکاتی را خواهد کرد که نخست کرده بود.

«وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ» در روایات حدیث آمده است که در روز قیامت اعمال نیک مردمان نیک، سواری آنها قرار می گیرند، و اعمال بد مردمان بد برای آنها بار سنگینی قرار گرفته، بر سر آنها تحمیل می شوند. در اینجا بطور ویژه این امر قابل توجه است که کفار و فجار در میدان حشر جهت نجات خویش با وحشت زدگی سخنان گوناگونی می گویند. در جایی به دروغ قسم می خورند، و در جایی آرزو می نمایند که کاش دوباره به دنیا برگردانیده می شدند. اما هیچ یک نمی گوید که ما اکنون ایمان آوردیم و اکنون اعمال نیک انجام خواهیم داد؛ زیرا این حقیقت بالبداهه در جلوی آنها قرار می گیرد که عالم آخرت دارالعمل نیست و ایمان زمانی صحیح می باشد که ایمان بالغیب باشد؛ پس تصدیق بعد از مشاهده، عمل بالمشاهده ای محسوب می شود، و آن تصدیق خدا و رسول ﷺ نیست. از این معلوم گردید که رضای خداوند، و ثمرات آن یعنی، بدست آوردن راحتی و عیش دایمی، حیات طیبه با آرامش و اطمینان در این جهان و



نعمتهای جنت در آخرت را می‌توان در زندگی دنیوی به دست آورد؛ زیرا تحصیل آنها نه جلوتر در عالم ارواح امکان پذیر است و نه بعد از گذشت دنیا در عالم آخرت ممکن است.

از این واضح گردید که زندگی دنیوی نعمت بسیار بزرگ و پر ارزشی است که می‌توان در آن این بزرگترین معامله را انجام داد. بنابر این در اسلام خودکشی ناجایز است و دعا و یا آرزو نمودن به موت ممنوع می‌باشد. در این کارها نسبت به بزرگترین نعمت الهی ناسپاسی است. از بعضی بزرگان منقول است که در هنگام وفات این شعر مولانا جامی ورد زبانش بوده است. با دو روز زندگی، جامی نشد سیر غمت

و چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتیم

از این موضوع، این نیز واضح گردید که در آخرین آیه از آیات فوق‌الذکر و نیز در آیات متعدد دیگر که حیات دنیا به لهو و لعب تعبیر گردیده است، و یا در احادیث کثیره‌ای از دنیا نکوهش و مذمت شده است مراد از آن، آن لمحات حیات اند که از ذکر و فکر خداوند در غفلت بگذرند، و اگر نه اوقاتی که در طاعت و ذکر خداوند می‌گذرند در برابر با آن هیچ نعمت و ثروت دنیا نمی‌تواند قرار گیرد.

دن وهی دن هی شب وهی شب هی

جو تری یاد مین گذر جایی

یعنی روز همان روز و شب همان شبی است که در یاد تو بگذرند.

حدیثی در تأیید این مطلب چنین وارد شده است که «الدنيا ملعون و ملعون ما فيها الا ذکر الله او عالم او متعلم» یعنی دنیا و آنچه در دنیا است همه ملعون هستند بجز یاد خدا و عالم و یا طالب علم.

و اگر با دقت و اندیشه دیده شود ذکر الله شامل عالم و متعلم نیز هست؛ زیرا مراد از علم آن علمی است که سبب رضا و خشنودی خداوند قرار گیرد. پس یاد گرفتن و یاد دادن اینگونه علم در ذکر الله داخل است؛ بلکه حسب تصریح امام جزری هر آن کار دنیا که در اطاعت خدا، یعنی

مطابق به احکام شرع انجام گیرد، همه آنها در ذکر الله داخل می‌باشند. از این معلوم گردید که تمام کارهای ضروری دنیا و تمام طرق جایز کسب معاش و ضروریات دیگر که بیرون از حدود شرع نباشند، همه در ذکر الله داخل هستند. ادای حقوق اهل و عیال، خویشاوندان و نزدیکان، همسایگان، میهمانان و غیره در احادیث صحیحه به لفظ صدقه و عبادت تعبیر گردیده‌اند. حاصل اینکه در این جهان بجز اطاعت حق تعالی و ذکرالله هیچ چیزی در نزد خداوند پسندیده نیست.

استاذ بزرگوار و محترم، حضرت مولانا نورشاه رحمته الله علیه چه خوب فرموده است:

بگذر از یاد گل و گلبن که هیچم یاد نیست

در زمین و آسمان جز ذکر حق آباد نیست

خلاصه کلام اینکه در این جهان چنین چیزی که هر انسان به آن نایل آید و از همه بیشتر ارزش و محبوبیت داشته‌باشد، آن زندگی اوست و این نیز هویدا است که برای زندگی هر انسانی، وقت محدودی هست و این نیز معلوم است که هیچ کسی حد صحیح زندگی خود را نمی‌داند که هفتاد سال است و یا هفتاد ساعت، یا به یک تنفس مهلت نمی‌رسد. از طرف دیگر این نیز معلوم گردید که متاع گرانیامیه رضای الهی که متکفل راحتی و عیش و آرامش ابدی دنیا و آخرت است، فقط در این حیات محدود دنیا بدست می‌آید. اکنون هر انسانی که خداوند به او عقل و هوش عنایت کرده‌است، خود، شخصاً می‌تواند قضاوت نماید که این لمحات و ساعات زندگی محدود دنیا را در چه کارهایی باید صرف کرد. بدون شک و تردید مقتضای عقل این است که این اوقات گرانیامیه را بیشتر در آن کارهایی باید صرف کرد که از آنها رضای خدا بدست بیاید؛ بقیه کارهایی که برای برقراری این زندگی لازم و ضروری هستند، آنها را باید به قدر ضرورت اختیار نمود.

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«الکف من دان نفسه ورضی بالكفاف و عمل لما بعد الموت» «یعنی عاقل و هوشیار

کسی است که نفس و خواهشات خود را پست کند، و بقدر کفایت معاش



راضی باشد، و همه عمل خود را برای ما بعد موت وقف کند.»

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ

مامی دانیم که تو را در غم می‌اندازد آنچه می‌گویند پس آنها تو را تکذیب نمی‌کنند ولی این

الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ

ظالمان آیات خدا را انکار می‌نمایند. و تکذیب شده‌اند بسیاری پیامبر پیش از تو

فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ

پس صبر کردند بر تکذیب و ایذای خود تا اینکه رسید به آنها کمک ما و

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

کسی نمی‌تواند تغییر دهد سخنان خدا را و رسیده‌است به تو برخی از احوال رسولان.

وَ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا

و اگر سنگین است بر تو روگردانی آنها پس اگر می‌توانی تو که تلاش کنی سوراخی

فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ ۚ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ

در زمین و یا نردبانی در آسمان پس بیاوری پیش آنها معجزه‌ای و اگر خدا می‌خواست

لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدْيِ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ

جمع می‌کرد همه را بر راه راست پس مباش تو از نادانان. می‌پذیرند

الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ۚ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾

کسانی که می‌شنوند و مردگان را زنده می‌کند خداوند باز به سوی او آورده می‌شوند.

وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۗ قُلْ إِنْ اللَّهُ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنْزِلَ آيَةً

و می‌گویند چرا نازل نشد بر او نشانی از سوی رب او، بگو الله قدرت دارد در اینکه نازل کند نشانی

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٧﴾ وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ

ولی بیشتر آنها نمی‌دانند. و نیست هیچ رونده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که

يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ^ط مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ

ببرد به دو پرش مگر هر یکی امتی است مانند شما، و ما فروگذار نکردیم در نوشتن

مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

چیزی را باز هم به سوی رب خویش جمع می‌شوند. و کسانی که تکذیب می‌کنند آیات ما را

صُمُّ بَكُمْ فِي الظُّلُمَاتِ^ط مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ يُضِلُّهُ^ط وَمَنْ يَشَاءُ

آنها کر و لال‌اند در تاریکیها، هر کسی را بخواهد خدا گمراهش می‌کند و کسی را که بخواهد

يَجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَكُمْ

قرارش می‌دهد بر راه راست. تو بگو ببینید اگر بیاید بر شما

عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ^ج إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾

عذاب خدا یا بیاید بر شما قیامت آیا غیر از خدا کسی دیگر را می‌خوانید اگر هستی‌دشمار راستگو.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ

بلکه او را می‌خوانید پس دور می‌کند آن مصیبتی را که می‌خوانید او را به سوی آن اگر

شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تَشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

بخواهد و فراموش می‌کنید کسانی را که شریک می‌کردید.

خلاصه تفسیر

تسلی رسول خدا ﷺ بر کلمات بیهوده کفار

ما می‌دانیم که تو را اقوال آنها (کفار) اندوهگین می‌کند پس (تو غمگین مباش بلکه کردار آنها را به خدا بسپار؛ زیرا که) آنها تو را (مستقیماً) دروغگو نمی‌گویند؛ ولی این ظالمان (دیده و دانسته) آیات خدا را انکار می‌نمایند. (اگر چه در این صورت تکذیب تو لازم می‌آید ولی هدف اصلی آنها تکذیب آیات خداست، همچنانکه بعضی از آنها مانند ابو جهل بر این اقرار دارند، و وقتی که هدف اصلی آنها تکذیب آیات خداست پس این بر خورد آنها با



خود خداوند است، و خود آنها این را می‌دانند پس تو چرا در غم مبتلا می‌شوی) و (این تکذیب کفار امر تازه‌ای نیست، بلکه) بسیاری که از پیش گذشته‌اند تکذیب کرده‌شده‌اند، و آنها روی این صبر کرده‌اند که تکذیب شده‌اند و به آنها (انواع واقسامی) اذیت و آزار رسانیده شده‌است تا اینکه کمک ما به آنها رسیده‌است (که در اثر آن مخالفان مغلوب گردیده‌اند، و تا آن زمان آنها صبر کرده‌اند) و (همچنین پس از صبر، کمک الهی به تو هم خواهد رسید، زیرا که) سخنان خدا (یعنی وعده‌های او) را تغییر دهنده‌ای نیست (و وعده به کمک به تو داده شده‌است، همچنانکه در آیه ۲۱ از سوره مجادله فرمود: «لَا غَلِبُنَّ أَنَا وَرُسُلُنَا» و بعضی از داستانهای پیامبران (در قرآن) به تو رسیده‌است (از آنها کمک الهی و سرانجام سرکوبی مخالفین ثابت می‌گردد، و حاصل آن تسلی اینکه وعده الهی است که بعد از صبر چند روز ابتدایی، او به پیامبرانش کمک می‌کند، که در اثر آن در دنیا نیز حق غالب و باطل مغلوب می‌گردد، و در آخرت نیز به آنها عزت و فلاح خواهد رسید، و همین برخورد با تو نیز انجام خواهد گرفت؛ لذا تو اندوهگین مباش و چون رسول کریم ﷺ با تمام مردم بی‌نهایت شفقت و محبت داشت با وجود این تسلی می‌خواست که اگر این مشرکان بر معجزات فعلی و دلایل نبوت مطمئن شده ایمان نمی‌آورند، پس همان‌گونه معجزاتی که همانها می‌خواهند واقع شوند تا شاید ایمان بیاورند، و بدین جهت با مشاهده کفر آنها نمی‌توانست صبر بفرماید بنابر این در آیات آینده خداوند نشان داد که به مقتضای حکمت الهی معجزات دل‌بخواه آنها به وقوع نخواهند پیوست لذا تو تا کی صبر می‌کنی، بنابر این به فکر وقوع آنها قرار نگیر چنانکه فرمود: «وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ» و اگر بر تو اعراض (و انکار منکرین) گران تمام می‌شود (و بنابر این دلت می‌خواهد که معجزات دل‌بخواه آنها واقع بشوند) پس اگر تو می‌توانی (برای رفتن) در زمین سوراخی و یا (برای رفتن) در آسمان نردبانی تلاش کنی (و بوسیله آنها در زمین و یا در آسمان رفته از آنجا) معجزه‌ای (از معجزات دل‌بخواه) بیاوری پس (بهتر است که تو چنین) بکن (یعنی ما خواسته‌ایم آنها را بنابر عدم ضرورت و به حسب مقتضای حکمت بر آورده نخواهیم کرد، و اگر تو می‌خواهی که به یک نحوی آنها مسلمان گردند پس خودت چاره جویی کن) و اگر خداوند (تکویناً) می‌خواست همه را بر راه (راست) جمع می‌کرد (ولی چون خود آنها خوبی خود را نمی‌خواهند بنابر این خداوند هم (تکویناً) آن را نمی‌خواهد، پس به خواستن تو چه می‌تواند باشد) پس تو (در این فکر) از نادانان مباش، کسانی (امر حق و هدایت را) می‌پذیرند که (به اراده طلب حق سخن حق را) می‌شنوند و (اگر سزای کامل این انکار و

اعراض در این جهان به آنها نرسد اشکالی نیست زیرا روزی) خداوند مردگان را از قبرها زنده نموده؛ بلند می‌کند. سپس آنها همه به سوی خداوند (جهت حساب) آورده می‌شوند و اینها (منکرین از روی ضدیت و عناد) می‌گویند که اگر این پیامبر است پس چرا بر او معجزه‌ای (از معجزات دل‌خواه ما) نازل کرده نشده است؛ تو بگو که یقیناً خداوند قدرت کامل دارد که او (چنین) معجزه‌ای نازل کند، ولی بیشتر آنها (از انجام آن) بی‌خبرند (بنابر این، چنین خواسته تقدیم می‌کنند، و آن سرانجام، این است که اگر باز هم ایمان نیاورند همه فوراً هلاک خواهند شد، لفظه تعالی «وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ» حاصل اینکه نیازی به برآورده نمودن معجزه دل‌خواه آنها نیست؛ زیرا که معجزات قبلی کافی هستند، لفظه تعالی «أَوَلَمْ يَكْفِهِمُ الْخَبْرُ»^۱ و ما می‌دانیم که با وجود اظهار معجزه دل‌خواه نیز آنها ایمان نمی‌آورند و در اثر آن فوراً سزاوار عذاب خواهند شد، لذا مقتضای حکمت این است که معجزه دل‌خواه آنها اظهار نگردد، و فرمودن خداوند در آخر آیه که: «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» بنابر محبت و شفقت است، لفظ «جهالت» در زبان عرب در آن معنی عام بکار برده می‌شود، بر خلاف زبان اردو، لذا ترجمه نمودن آن به جهل و یا جهالت بی‌ادبی است. در آیات آینده جهت هشدار از قیامت و حشر تمام خلائق یاد آوری گردید) و نیست هیچگونه حیوانی که بر روی زمین (چه در خشکی و چه در دریا) رونده باشد و یا پرنده‌ای که به دو پر خود پرواز کند مگر اینکه (در روز قیامت زنده شده برخاسته) مانند شما گروه‌های هستند و (اگر چه همه آنها با توجه به کثرت خویش بی‌نهایت باشند، اما در حساب ما همه منضبط می‌باشند زیرا که) ما در دفتر (لوح محفوظ خویش) هیچ چیزی را (که تا قیامت بودنی است نا نوشته) نگذاشته‌ایم (اگر چه خداوند نیازی به نوشتن نداشت، علم ازلی و محیط او کافی است اما با نوشتن، جهت فهاندن مردم نزدیکتر است) باز (پس از آن، بر وقت مقرر خویش) همه (انسانها و حیوانها) پیش پروردگار خویش جمع می‌شوند (باز در آینده جهت تسلی آن حضرت ﷺ مطلبی می‌آید) و کسانی که آیات ما را تکذیب می‌نمایند آنها (از شنیدن حق مانند) کر و (از گفتن حق مانند) گنگ می‌باشند (و در اثر آن) در انواع و اقسام ظلمات (گرفتار) هستند (زیرا که هر کفر یک گونه ظلمتی است و در آنها انواع کفر وجود داشت سپس تکرار آن انواع مختلف کفر، ظلماتی جداگانه



می‌باشند) کسی را که خدا بخواهد (در اثر اعراض عن الحق) بی راه می‌کند و کسی را که او (به فضل خویش) بخواهد بر راه راست استوار نگه‌میدارد تو (با این مشرکان) بگو که (خیلی خوب) خبر بدهید که اگر یک نوع عذابی از طرف خدا بر شما واقع بشود پس آیا (برای برطرف نمودن آن عذاب و خطر قیامت) بجز خدا کسی دیگر را می‌خوانید اگر شما (در ادعای شرک) راستگو هستید (سپس می‌بایست اکنون هم غیرالله را ندا دهید ولی هرگز این نخواهد شد) بلکه (آنگاه) خاص او را می‌خوانید پس (آفتی را که برای ازاله آن شما او را می‌خوانید) اگر بخواهد آن را ازاله می‌نماید (و اگر نخواهد ازاله نمی‌نماید) و کسانی که شما (اکنون آنها را) شریک خدا مقرر می‌کنید (در آن وقت) همه را فراموش خواهید کرد.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق‌الذکر که فرمود: «فَأَنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ» یعنی این کفار در حقیقت تو را تکذیب نمی‌نمایند؛ بلکه آیات خدا را تکذیب می‌نمایند. واقعه این در «تفسیر مظهري» به روایت «سدی» چنین منقول است که یک مرتبه دو سردار از کفار قریش به نامهای اخنس بن شریق و ابوجهل با هم ملاقاتی داشتند؛ اخنس از ابوجهل پرسید که ای ابوالحکم (در میان عربها ابوجهل به نام ابوالحکم ملقب بود و در اسلام بنا به ضدیت و کفر و عنادی که داشت به ابوجهل ملقب گردید) اکنون جای تنهایی است صحبت من و تو را شخص ثالثی نمی‌شنود، نظریه خویش را راجع به محمد بن عبدالله درست و صحیح به من بگو که تو او را دروغگو می‌پنداری یا راستگو، ابوجهل به نام خدا قسم یاد نموده گفت بدون شک محمد راستگو است؛ او در طول عمرش هیچوقت دروغ نگفته‌است؛ اما حقیقت امر این است که تمام خوبیها و کمالات در یک شاخه‌ای از قبیله قریش به نام قصی جمع باشند و بقیه شاخه‌ها خالی بمانند این را چطور می‌توان تحمل نمود پرچم عرب در دست فرزندان قصی می‌باشد، آب دادن حجاج در حرم که پست مهمی تلقی می‌شود به دست

آنهاست؛ در بانی بیت الله و کلید کعبه الله در دست آنهاست؛ اکنون ما پیامبری را نیز برای آنها بپذیریم پس برای بقیه قریش چه چیزی باقی می ماند. روایتی دیگر از ناجیه بن کعب منقول است که ابوجهل باری شخصاً خود با رسول خدا ﷺ گفت که ما نسبت به شما گمان دروغ نداریم و نه شما را تکذیب می کنیم؛ آری ما آن کتاب و یا دینی را تکذیب می نمایم که شما تقدیم داشته اید.^۱

بنابر این روایات می توان آیه را بر مفهوم حقیقی خود قرار داد، که این کفار اگر چه باعتبار ظاهر آن حضرت ﷺ را تکذیب می نمایند، اما در حقیقت سرانجام تکذیب آن جناب ﷺ تکذیب خود خدا و آیات اوست؛ چنانکه در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که به من اذیت و آزار برساند او در حکم کسی است که به خدا اذیت و آزار رسانیده است، و از آیه ششم «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ» معلوم گردید که در روز قیامت همراه با انسانها بقیه تمام حیوانها زنده کرده می شوند.

ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی بروایت ابوهریره نقل کرده اند که در روز قیامت تمام حیوانها، بهایم و پرنده ها نیز دوباره زنده کرده می شوند، و عدل و انصاف خداوندی تا جایی برگزار می شود که اگر حیوان شاخ داری حیوان بی شاخی را زده است در آن روز از آن انتقام گرفته می شود (و همچنین مظلومی که بین بقیه حیوانات شده به معرض انتقام گذاشته می شوند) و هنگامی که نسبت به همه حقوق و مظلالم انتقام گرفته می شود به آنها دستور می رسد که همه خاک باشید؛ همه حیوانات فوراً خاک می گردند. این آن زمانی است که کفار در آن می گویند: «يَلَيْسِي كُنْتُ تُرَابًا» یعنی کاشکی با من هم همین برخورد می شد که من هم خاک می شدم و از عذاب جهنم نجات می یافتم.

امام بغوی در روایتی دیگر از حضرت ابوهریره نقل کرده است که



رسول خدا ﷺ فرموده است که در روز قیامت همه حقوق حقداران ادا می‌گردند تا اینکه انتقام بزبی شاخ از شاخ‌دار نیز گرفته می‌شود.

اهتمام بی‌نهایت راجع به حقوق خلق

این در نزد هر کسی معلوم و مسلم است که حیوانات به هیچ شریعت و احکامی مکلف نیستند؛ تنها جن و انس هستند که به اینها مکلف می‌باشند بدیهی است که با غیر مکلف برخورد سزا و جزا نخواهد شد؛ لذا علما فرموده‌اند که: انتقام‌گیری بین حیوانات از نظر مکلفیت نمی‌تواند باشد، بلکه مبتنی بر نهایت عدل و انصاف خداوندی است، که اگر حیوانی بر دیگری ظلمی انجام داده باشد انتقام از او گرفته خواهد شد و روی بقیه اعمال آنها سزا و جزایی مرتب نخواهد شد. از این معلوم گردید که معامله حقوق و مظالم خلق الله با همدیگر آنقدر سنگین است که حیوانهای غیر مکلف نیز از آن نمی‌توانند آزاد گردند؛ اما متأسفانه بسیاری مردم متدین و عبادت‌گذار نیز از این غفلت می‌ورزند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ

و ما فرستاده بودیم رسول به سوی بسیاری امتها پیش از تو پس گرفتیم آنها را به سختی

وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ

و مشقت تا که آنها تضرع کنند. پس چرا تضرع نکردند وقتی که آمد بر آنها عذاب ما

لَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

ولی سخت شدند دلهای شان و آراسته نمود برای آنها شیطان کاری را که آنها می‌کردند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ط

پس وقتی آنها فراموش کردند نصیحتی را که به آنها شده بود گشادیم بر آنها درهای هرچیز را

حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا

تا اینکه وقتی خوش شدند به چیزهای که به آنها داده شده بود گرفتیم آنها را ناگهان آنگاه شدند

هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

آنها نا امید. پس قطع گردید ریشه آن ظالمان، و همه ستایش از آن خداست که

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

پروردگار همه جهانیان است.

خلاصه تفسیر

و ما به امتهای پیش از تو پیامبر فرستادیم (اما آنها نپذیرفتند) پس ما آنها را به تنگدستی و بیماری گرفتار نمودیم تا که آنها ضعیف گردند (و از کفر و معصیت خویش توبه نکنند) پس وقتی سزای ما به آنها رسیده بود چرا سست نشدند (که جرم آنها عفو می شد) ولی دلهای شان (هم چنان شدیداً) سخت ماندند، و شیطان اعمال بد آنها را در خیال آنها آراسته (و مستحسن) در آورده نشان داد، پس وقتی آنها (حسب سابق) آن چیزهای را فراموش کردند (و فروگذار نمودند) که (وسیله پیامبران) نصیحت کرده می شدند (یعنی ایمان و اطاعت) پس ما درهای هر چیز (عیش و عشرت) را بر آنها گشودیم تا اینکه وقتی آنها بر آنچه به آنها داده شده بود کاملاً خوشحال شدند (و در غفلت و سستی کفر آنها افزوده شد، آنگاه) ما آنها را ناگهان (و بی گمان در عذاب) گرفتار نمودیم (و عذاب شدید نازل کردیم که تذکره آن در موارد متعددی از قرآن آمده است) باز (از آن عذاب) ریشه ظالمان منقطع شد، و خدا را شکر که پروردگار عالم است (که گناه چنین ظالمان کاسته شد که بسبب آن نحوست در جهان انتشار یافته بود).

معارف و مسایل

در آیات مذکور اثبات توحید و ابطال شرک با یک اسلوب خاصی بیان



گردید؛ نخست از مشرکین مکه سؤال شد که اگر امروز بر شما مصیبتی واقع بشود، مانند اینکه عذاب خداوندی در این جهان بر شما وارد آید یا هنگام خطرناک موت و یا قیامت برپا گردد، در دلهایتان بیندیشید و بگویید که شما در آنوقت برای ازاله مصیبت خویش چه کسی را می خوانید، و از چه کسی امیدوار می شوید که او شما را از عذاب و مصیبت نجات دهد؟ آیا این بتهای خود تراشیده از سنگ و یا مردمان دیگر از جمله خلق الله که شما آنها را به مقام خدایی رسانیده اید؛ به درد شما می خورند؟ و شما پیش آنها فریاد می زنید یا تنها خدا را در آن حین می خوانید؟

پاسخ آن در نزد انسان هوشیار و عاقل بجز این نمی تواند باشد که خود حق تعالی، از طرف آنها ذکر نمود که در این وقت مصیبت عمومی، بزرگترین مشرک هم از همه بتها و معبودان خود تراشیده فراموش می شود؛ و تنها خدا را می خواند. پس اکنون نتیجه روشن است که این بتهای شما و آن معبودانی که شما به آنها مقام خدایی می دادید و آنها را مشکل گشا و حاجت روا می دانستید و می گفتید: وقتی که در این مصیبت بزرگ به درد شما نخوردند و شما این جرأت و همت را نداشتید که آنها را برای کمک خود فرا خوانید، پس عبادت کردن آنها و مشکل گشایی آنها چه روزی به درد می خورد.

این مضمون خلاصه آیات گذشته می باشد؛ در آنها بطور فرض محال نشان داده شد که در سزای کفر و شرک و نافرمانی شما، در زندگی همین جهان می تواند عذابی بر شما بیاید، و بالفرض اگر در دنیا عذابی نازل نگردد در روز قیامت گرفتار شدن به آن عذاب حتمی خواهد بود. در آن زمان از کلیه اعمال انسان بر رسی به عمل آمده و احکام سزا و پاداش اجرا خواهد شد. امکان دارد منظور از قیامت معنی متعارف آن باشد یا هدف از آن قیامت صغری بوده که بعد از موت انسان است همانطوری که در عرف معروف است: «من مات قامت قیامته» یعنی، هر کسی که بمیرد قیامت او در این جهان پیش خواهد آمد. زیرا قبر نمونه ای است از قیامت کبری که

نمونه‌های ابتدایی سزا و پاداش اعمال انسان در قبر و زمان برزخ آغاز خواهد شد. با توجه به این آیات، خداوند به کسانی که از دستورات وی سرپیچی می‌کنند هشدار می‌دهد که از عذاب دنیوی در زندگی خویش غافل نباشید؛ همانطوری که بر امم گذشته رخ داد. و اگر در این دنیا به آن گرفتار نگردیدند، یقیناً بعد از موت یا روز قیامت نتیجه آن را خواهند دید. اما آن انسانی که طبعاً حيله گر است کل جهان را بر ایام و تجربیات محدود زندگیش قیاس کرده و تنبیهات انبیاء علیهم‌السلام را تصوراتی واهی می‌پندارد؛ خصوصاً زمانی که افرادی را مشاهده می‌کند که علناً به نافرمانی دستورات الهی مشغول ولی صاحب مال و ثروت و شوکت دنیوی هستند، با مقایسه این موضوع از یک طرف و آن مطلب ترسناک پیامبر در باره نافرمانان از طرف دیگر شیطان و آن طبع حيله گر آنان چنین وانمود می‌کنند که گفتار آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فریب و خیالی موهوم است. حق تعالی در پاسخ به این موضوع در آیات فوق وقایع امم گذشته و قانون الهی را که بر آنان اجرا شده است بیان فرمود:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَآخَذْنَا هُم بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» یعنی ما برای امت‌های پیش از شما پیامبرانی فرستادیم که آنان به دو صورت مورد آزمایش قرار گرفتند، اولاً مشقت و مصیبتی را در زندگیشان غالب گردانیدیم تا معلوم شود که آیا در این حالت به خدا روی آورده و از سرکشی خودداری می‌کنند یا اینکه نافرمانی خویش را ادامه می‌دهند. اگر قسمت اخیر را انتخاب می‌کردند نوع دوم آزمایش که همانا درهای عیش و نوش و راحتی و همه آنچه را که به حیات دنیوی مربوط می‌شود می‌گشودیم تا شاید با توجه به این نعمتها، منعم و محسن خود را بشناسند اگر در این حالت هم به جای توجه به خدا غرق در ناز و نعمت و عیش و عشرت بسر می‌بردند و از خدا و تعالیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم غافل می‌ماندند ناگهان به عذاب الهی گرفتار می‌شدند و در اثر آن عذاب چنان نیست و نابود می‌گردیدند که اثری از آنان باقی نمی‌ماند. نمونه این نوع



عذابها بر امم گذشته به شکلهای مختلف از زمین یا آسمان و یا عذاب عمومی دیگر نازل گردیده است. مثلاً قوم نوح علیهم السلام به وسیله طوفان آب که قلّه کوهها هم از آن محفوظ نماند، نابود گشت. قوم عاد با وزش متوالی هشت روز طوفان باد و قوم ثمود توسط صدای مهیبی از بین برده شدند. آبادی قوم لوط علیهم السلام چنان زیر و روی شد که به صورت پست ترین ناحیه خشکیها در روی زمین در کشور اردن قرار دارد. این ناحیه دارای آبی است که هیچ موجود زنده‌ای قادر نیست در آن زندگی کند. لذا بحر المیت یا بحر لوط نامیده شده است.

خلاصه اینکه امم گذشته در اثر عصیانشان به عذابهای گوناگونی از انواع مذکور گرفتار می گردیدند که دفعتهاً سبب هلاک شدن تمام قوم می شد. البته گاهی هم بر حسب اتفاق، افراد چنین قوم با مرگ طبیعی از بین می رفتند به نحوی که بعد از مدتی نه چندان طولانی اسم و رسمی از آنان باقی نمی ماند.

نتیجه دیگری که از آیه مذکور به دست می آید آن است که خداوند متعال هیچ ملتی را دفعتهاً به یک عذاب عمومی دچار نمی سازد؛ بلکه جهت آگاه شدن مردم به تدریج با عذاب دچار می گردند، تا شاید افراد خوش بخت با درک و مشاهده آن، بر سر عقل آمده و راه انحرافی خود را ترک و به راه راست روی آورند، چنین مصیبتی که سبب هدایت مردم می گردد در حقیقت رحمت الهی است زیرا سبب بیداری از غفلت آدمی می گردد.

در آیه ۲۱ سوره سجده آمده است: «وَلَنذِيقُنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَأَعْلَمَهُم بِرِجْسِهِمْ» یعنی پیش از اینکه ما ایشان را به عذاب بزرگی مبتلا کنیم عذاب کوچکی بر آنها می آوریم تا که به حقیقت پی برده از راه اشتباه بازگردند.

با توجه به مطالب یاد شده، جواب این شک و گمان که دنیا دارالجزاء نیست بلکه دارالعمل است نیز به روشنی آشکار گردیده است. در جواب این سؤال که منظور از سزا چیست، باید گفت اصل جزا و سزا در روز قیامت

که موسوم به یوم الدین است خواهد بود. اما برای نمونه مقداری عذاب به صورت مشقت و قدری از ثواب به صورت راحت (جسم و جان) در این دنیا، آن هم به مقتضای رحمت الهی نازل می‌گردد. بعضی از عرفا گفته‌اند: همه لذت‌های دنیوی نمونه‌ای از راحتیهای جنت است تا انسان به سوی جنت بیشتر متوجه گردد. همچنین سختیها و پریشانیها و رنج و اندوه در این جهان نمونه‌ای از عذاب آخرت‌اند تا شاید انسان به فکر اجتناب از عذاب آخرت بیفتد. زیرا بدون ذکر نمونه و مشاهده، نمی‌توان انسان را به چیزی راغب و یا از آن گریزان گردانید. خلاصه اینکه راحتی و مشقت این جهان در حقیقت سزا و جزا نیست؛ بلکه نمونه‌ای از آن دو می‌باشد؛ جهان نمایشگاه آخرت است همانطوری که یک تاجر نمونه‌هایی از اموال خویش را جهت ارائه به مردم در یک نمایشگاه ترتیب می‌دهد تا مشتریها نسبت به تهیه آن رغبت حاصل کنند. مشقت، رنج، اندوه، رفاه و غیره نمونه‌هایی از جزا و پاداش آخرت‌اند که در این جهان به نمایش گذاشته می‌شوند تا رشته‌ای از هم گسیخته مخلوق از خالق، مجدداً وصل گردد؛ چنانکه شاعر می‌فرماید:

خلق را با تو چنین بدخو کنند تا تو را ناچار رو آن سو کنند
در این آیه «وَلَعَلَّهُمْ يَنْصَرُّونَ» بیانگر همین حکمت است؛ یعنی اینکه منظور از محنت و مشقت تعذیب نبوده؛ بلکه هدف متوجه ساختن انسان به سوی خداست زیرا فرد هنگام ابتلا به یک مصیبت بیشتر متوجه خالق می‌گردد، از این جهت چنین عذابی خود در واقع رحمت الهی است که بر بنده نازل می‌گردد. سپس در آیه سوم فرمود: «فَتَحْنًا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی هنگامی که عصیان‌شان از حد تجاوز کرد با آزمایش خطرناکتری روبرو گردیدند.

مشاهده عیش و نوش و وفور نعمت بر فرد و یا گروهی نوعی هشدار است تا مردم وجود این نعمتها را تصور بر راه راست بودن صاحبان نعم نکنند چه بسا این نعمتها از آن نوعی است که دفعته عذاب سختی را پشت



سر و به همراه خواهد داشت. رسول الله ﷺ در این باره فرموده است: هرگاه فردی را که دارای ثروت و نعمتهای زیادی بود و بر انجام کارهای گناه اصرار داشت، مشاهده کردید بدانید که با او «استدراج» می شود، یعنی اینکه خوشی زندگانی وی علامت آن است که عذاب شدیدی به دنبال خواهد داشت. (رواه احمد عن عقبه بن عامر کذا فی تفسیر ابن کثیر)

ابن جریر از مفسرین معروف به روایت از عباد بن صامت رضی الله عنه نقل کرده است که رسول الله ﷺ فرموده است: هرگاه خداوند بخواهد ملتی را ترقی دهد آن را از دو ویژگی برخوردار می سازد: ۱- اعتدال و میانه روی در کارها ۲- عفت و عصمت یعنی اجتناب از کارهایی که بر خلاف حق است؛ و هرگاه بخواهد قومی را هلاک و برباد گرداند در خیانت را بر او می گشاید یعنی او با وجود خیانت و بدکرداری هم پیروز به نظر می رسد.

در آخر این آیه فرمود: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که در آن اشاره به این است که هرگاه بر مجرمین و ظالمین عذاب و مصیبتی رسد آن نعمتی برای کل جهان بوده و بر مردم لازم است که از آن سپاس گزاری کنند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَيَّ

بگو بنگرید اگر بگیرد خداوند گوشهای شما و چشمهای شما را و مهر بزند بر

قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ

دلهایتان پس کدام رب است غیر از خدا که بیاورد برای شما اینها را؛ بنگر که چگونه

نُصِرَفِ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَكُمْ

گونگون بیان می کنیم امور را باز هم ایشان کناره گیری می کنند. بگو بنگرید اگر بیاید بر شما

عَذَابُ اللَّهِ بَغْغَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ

عذاب خداوندی ناگهان یا علناً کیست که هلاک گردد غیر از

الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ

ظالمان. و ما پیامبر نفرستادیم مگر برای بشارت و
مُنذِرِينَ فَمَنْ أَمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ

و ترساندن، پس هرکسی که ایمان آورد و اصلاح شد نه ترسی است برایشان و نه

يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا

غمگین خواهند شد. کسانی که تکذیب کردند آیات ما را می رسد به ایشان عذاب زیرا

كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

ایشان نافرمانی می کنند.

خلاصه تفسیر

شما (به ایشان چنین هم) بگویید که خبر بدهید اگر خدای تعالی بینایی و شنوایی شما را کلاً بگیرد (که اصلاً نه بینید و نه بشنوید) و بر دلهایتان مهر بزند (که نتوانید به دل چیزی بفهمید) پس به جز خداوند معبودی دیگر هست که این چیزها را به شما بدهد (وقتی که به اقرار خود شما کسی نیست پس چگونه دیگری را مستحق عبادت قرار می دهد) شما ببینید که ما چگونه دلایل را در جهات مختلف اظهار می کنیم (باز هم از اندیشه در این دلایل و پذیرش نتایج آن) ایشان اعراض (روگردانی) می کنند. شما (به ایشان این را هم) بگویید که شما خبر دهید که اگر عذاب خداوندی بر شما واقع گردد چه در عالم غفلت و چه در عالم هوشیاری آیا به جز از ظالمان کسانی دیگر (از این عذاب) هلاک می گردند؟ (مقصود اینکه اگر عذاب بیاید آن هم به علت ظلم شماست و مؤمنان نجات خواهند یافت؛ لذا شما باید هوشیار باشید و باید اعتماد بر «مرگ انبوه جشنی دارد» را فراموش کنید که اگر هم عذاب بیاید مسلمانان با ما مبتلا خواهند شد.) و ما پیامبران را (که پیامبری آنها را با دلایل قاطعه ثابت کرده ایم) تنها به این خاطر فرستاده ایم که (مؤمنان و فرمانبرداران را به رضای الهی و نعمتهای جنت) مژده بدهند (و کفار و نافرمانان را از ناراضی بودن خداوند) بترسانند (و به این خاطر آنها را نفرستاده ایم که بعد از



اتمام حجت هم اگر مخالفین از راه عناد، هر نوع خواسته‌های بی‌جایی بخواهند آن را بر آورند. باز پس از بشارت و تخویف انبیاء علیهم‌السلام) هرکسی ایمان بیاورد و (حالت خود را اعتقاداً و عملاً) اصلاح کند پس بر این گونه افراد (در آخرت) هیچ اندیشه‌ای نیست و نه در آنجا مغموم خواهند شد و کسانی که (بعد از این تبشیر و انذار هم) آیات ما را تکذیب کنند به ایشان (بسا اوقات در این جهان هم و گرنه در آخرت حتماً) عذاب خواهد رسید زیرا که آنها از دایره ایمان خارج شده‌اند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا

بگو که من نمی‌گویم به شما که نزد من خزائن خداوند هستند؛ و نمی‌دانم غیب را و نه من
 أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُمُوهَا يُؤْتِيهِمْ مِنْهَا قَدْرًا قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا

می‌گویم به شما که من فرشته‌ای هستم و نمی‌روم مگر به آنچه از خدا به من حکم شده است
 قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾

بگو ای پیامبر! آیا برابر خواهند شد کور و بینا؟ پس آیا شما نمی‌اندیشید.

أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ

هشدار ده به این قرآن کسانی را که می‌ترسند از اینکه جمع شوند به دربار خداوندی

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾

به گونه‌ای که نباشد برای ایشان به جز او حامی و سفارش‌کننده‌ای تا که ایشان نجات یابند.

خلاصه تفسیر

شما (به این معاندین) بگویید که نه من به شما این را می‌گویم که کل خزانه
 های خدا به نزد من هستند (که هر چه از من خواسته شود آن را به اختیار خودم بتوانم بدهم)
 و نه من تمام امور غیب را می‌دانم (که این خاصه خداوند است) و نه من به شما این را
 می‌گویم که من فرشته‌ام، من تنها از آن وحی پیروی می‌کنم که به نزد من

می آید (که در آن عمل به مقتضای وحی خود داخل است و دعوت دیگران هم، همچنانکه حال انبیای گذشته هم همین بوده است باز) شما به ایشان بگویید که آیا کور و بینا باهم می توانند برابر باشند (وقتی که این امر نزد همه مسلم است) پس آیا شما (نی خواهید که بینا باشید و در این تقریر مذکور کاملاً به قصد طلب حق) نمی اندیشید (تا که حق واضح گردد و شما در ردیف بینایان داخل گردید) و اگر (با وجود این هم ایشان از عناد باز نیایند پس بحث و مباحثه را از ایشان قطع نموده هدف اصلی خویش را که تبلیغ رسالت است دنبال کنید و) ایشان را (به طور ویژه از عذاب خدا بر کفر و معصیت بترسانید که عقیدتاً یا حداقل احتمالاً) در این فکر اند (که در قیامت) به نزد پروردگارشان در چنین حالی جمع خواهند شد که (کسانی را که کفار حامی و سفارش کننده تصور می کردند در آن وقت) نه برای ایشان کسی حامی می باشد و نه (مستقلاً) شفاعت کننده ای؛ شاید ایشان از عذاب بترسند (و از کفر و معصیت باز آیند).

معارف و مسایل

مطالبه کفار قریش معجزات خود تراشیده ای را از روی عناد

معجزات بی شماری از رسول کریم ﷺ و آیات بیناتی از خداوند متعال در جلوی کفار مکه به ظهور پیوسته بود، تشریف آوری رسول خدا ﷺ در جهان در حال یتیمی و امی محض بودن آن حضرت ﷺ بگونه ای که کاملاً از خواندن و نوشتن به دور بود، پیدایش او در چنان سرزمینی که در اطراف آن از علم و علما و مراکز علمی خبری نبود، چهل سال از عمر مبارک در همین حالت امی گری در جلوی اهل مکه، ناگهان جاری شدن کلام محیرالعقول، بر زبان آن حضرت ﷺ پس از چهل سال با چنان فصاحت و بلاغتی که تمام بلغا را برای مبارزه فرا خوانده برای همیشه مهر سکوتی بر دهان شان گذاشت؛ معانی پر محتوی و حکمت آمیز آن، چنان نظام عملی برای زندگی انسان کامل و با مراعات ضروریات انسانی تا قیامت به او نشان داد که عقل و دماغ انسانی هرگز نمی تواند آن را مرتب سازد، نه تنها از حیث فکر و نظر آن را جمع آوری نموده تقدیم داشت؛ بلکه



عملاً آن را با پیروزی کامل در جهان رایج نموده نشان داد. و انسان را که از انسانیت خود غافل گشته، مقصد زندگی را مانند گاو و گوسفند، اسب و خر، تنها خورد و نوش، و خفتن و بیدار شدن قرار داده بود چنان درس انسانیت صحیح و درستی آموخت که رخ او را به سوی اهداف والایی که به خاطر آن آفرینش او تحقق یافته بود، برگردانید.

و بدین شکل هر دوری از ادوار زندگی رسول اکرم ﷺ و وقایعی که برایش پیش می آمد، هریک معجزه‌ای مستقل و آیه‌ای از آیات الهی بود که پس از آن، برای هیچ انسان عاقل و منصفی جای برای جستجو و تلاش آیه و معجزه را باقی نگذاشت، ولی کفار قریش با وجود همه اینها نوع دیگری از معجزات را موافق به خواهشهای خویش خواستار بودند که خداوند بعضی از معجزات مطلوب آنها را عملی ساخت. مثلاً خواسته بودند که ماه دو نیم شود، این معجزه شق القمر را نه تنها قریش بلکه گروه زیادی از مردم عالم در آن زمان به رأی العین مشاهده کردند. با وجود چنین معجزاتی هنوز کفار بر کفر و ضلالت و گمراهی خویش اصرار داشتند و آیه مبینة را «إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» گفته نادیده گرفته و روزانه از آن حضرت ﷺ معجزاتی دیگری را خواستار بودند چنانکه قبلاً گذشت.

در آیه ۳۷ از همین سوره: «لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ أَنْ يَنْزِلَ آيَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» یعنی، ایشان می گویند که اگر محمد (ﷺ) رسول بر حق خداست چرا معجزه‌ای از او ظاهر نمی گردد. قرآن در پاسخ به ایشان به آن حضرت ﷺ دستور می دهد که شما به ایشان تفهیم کنید که الله تعالی بر همه چیز تواناست همانطوری که بدون مطالبه شما آیات و معجزات بسیاری نازل فرموده است، قادر است خواسته‌های مطلوب شما را نیز برآورده سازد. منتهی این مطلب قابل ذکر است که خداوند متعال اگر معجزه‌ای را بر قومی ظاهر سازد و آن قوم مشرف به ایمان نگردد فوراً به عذاب گرفتار می شود. لذا مصلحت در آن بود که همه خواسته‌های آنها ظاهر نگردد متأسفانه عده‌ای که از این حکمت دقیق ناآگاه بودند مصر بر

مشاهده خواسته خویش به صورت معجزه بودند و می گفتند که اگر فی الواقع شما رسول خدا هستید پس به وسیله معجزه تمام خزانه های جهان را برای ما جمع کن. دوم اینکه اگر واقعاً شما رسول خدا هستید ما را بر تمام احوال مفید و مضر آینده آگاه سازید تا که نسبت به تحصیل اشیای مفید و اجتناب از اشیای مضر بتوانیم انتظام کنیم. سوم اینکه در فهم ما نمی آید که شخصی از قوم خود ما از پدر و مادر متولد شده و در تمام صفات بشری مانند خوردن و نوشیدن و سیر و سیاحت در بازار با ما شریک شده باز هم رسول خدا باشد. اگر فرشته ای می آمد که در تخلیق و اوصاف از ما ممتاز می گشت ما او را رسول خدا دانسته و پیشوایی او را می پذیرفتیم.

در پاسخ به این سه گونه سؤال فرمود: «قُلْ لَأَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَأَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَأَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» به رسول خدا ﷺ هدایت گردید که شما در پاسخ به این سوالات بی جا و لایعنی ایشان به طور واضح بگویید که شما از من خزانه های جهان را می طلبید من کی مدعی شدم که تمام خزاین خداوندی در دست و اختیار من است و همچنین شما می خواهید که شما را از هر حالت و واقعات مفید و مضر آینده اطلاع بدهم من کی ادعا کردم که من تمام امور غیبی را می دانم؟ و شما که می خواهید در من صفات ویژه فرشتگان را ملاحظه کنید من کی مدعی شدم که فرشته ای هستم؟

خلاصه اینکه از من نسبت به آن چیزی دلیل بخواهید که من مدعی آن باشم؛ یعنی اینکه من رسول خدا هستم و هدایت نازل شده او را به مردم می رسانم و خودم شخصاً هم از آنها اتباع کرده و به دیگران تأکید می کنم که از آنها پیروی کنند. در این باره نه تنها یک یا دو دلیل بلکه دلایل بیشماری ارائه شده است، در رابطه با ادعای رسالت لازم نیست که تمام خزاین خداوند در اختیار و ملکیت رسول خدا باشد و یا به تمام امور کوچک و بزرگ، علم غیب داشته باشد مقام و منزلت رسول خدا آن است که از وحی نازل شده پیروی کرده و به آن عمل کرده و دیگران را نیز به عمل آن دعوت



دهد. در این هدایت نامه حقیقت و منزلت رسول الله ﷺ توضیح داده شد و تصورات بیجای ایشان نسبت به رسول الله ﷺ ازاله گردید و در ضمن به مسلمانان روشن گردید که آنان همچون مسیحیان رسول خدا را خدا قرار نداده و مالک خدایی نگویند. این خود مقتضای عظمت و محبت بود تا مسلمانان مانند یهود و نصاری در افراط و تفریط و غلو قرار نگیرند زیرا قوم یهود از کشتن انبیای بر حق خویش دریغ نداشتند و نصاری رسول خدا را خداوند قرار داده بودند.

حال ببینیم هدف از جمله «خزاین خداوندی در دست من نیستند» چیست؟ علمای تفسیر، چیزهای بسیاری را نام برده اند اما خود قرآن «در آیه ۲۱ سوره طور» در جایی که خزاین خدا را ذکر کرده فرمود: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» یعنی در دنیا هیچ چنین چیزی نیست که خزانه آن به نزد ما نباشد از اینجا معلوم می گردد که مفهوم خزاین الله شامل همه اشیای جهان است و نمی توان چیزهای بخصوصی را در این مفهوم گنجانید و اگر مفسرین از چیزهای بخصوصی نام برده اند صرفاً به عنوان ذکر نمونه بوده است. بنابر این در این باره اختلافی وجود ندارد. وقتی که این آیه نشان داد که تمام خزاین الله در دست سیدالرسل امام الانبیاء ﷺ نیست، تصور کردن در باره اینکه او هر چه را بخواهد قادر است و یا اگر کسی چیزی از او طلب کند در رفع آن تواناست، اشتباه و جهالتی صریح و آشکار است، و در آخرین جمله فرمود: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ» یعنی من به شما نمی گویم که من فرشته ای هستم که شما با ملاحظه صفات بشری از رسالت من انکار می کنید و در جمله وسط طرز کلام را تغییر داده به جای اینکه بگوید: «لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ» یعنی من غیب نمی گویم که من غیب می دانم فرمود که: «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ» یعنی من غیب نمی دانم. ابو حیان در تفسیر «بحر محیط» توجیه لطیفی برای این تغییر طرز کلام بیان فرموده که مالکیت و عدم مالکیت خزانهای خدا و هم چنین فرشته بودن و نبودن کسی ارتباط به مشاهده دارد. مخاطبین هم می دانستند که همه خزاین الله در دست و اختیار آن حضرت ﷺ قرار

ندارد و آن حضرت علیه السلام فرشته‌ای هم نیست؛ بلکه فقط از روی عناد آن را مطالبه می‌کردند. در جواب آنها چنین گفتاری (کافی) بود که من هرگز مدعی نیستم که مالک خزاین الله بوده یا فرشته‌ای باشم اما مسئله علم الغیب چنین نبود؛ زیرا آنان متعلق به کاهنان و نجومیان خود معتقد بودند که آنها غیب می‌دانند؛ لذا داشتن چنین اعتقادی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بعید به نظر نمی‌رسید، زیرا سخنان بسیاری از زبان آن حضرت علیه السلام شنیده که مطابق آنها وقوع حوادث را مشاهده کرده بودند، لذا در اینجا تنها نفی ادعا و قول را کافی قرار نداده، بلکه اصل فعل نفی گردید و چنین فرمود: «وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ» یعنی من غیب نمی‌دانم. این بدان معنا نیست که اطلاعاتی که به صورت وحی یا الهام به رسول یا فرشته یا ولی داده می‌شود طبق اصطلاح قرآن به آنها علم غیب و یا کسی که آنها را می‌داند عالم الغیب تصور شود. این مطلب را می‌رساند که هیچ مسلمانی نباید تصور کند که خداوند علم صدها هزار اشیا و غیب را به رسول عطا فرموده اما از علم آنچه را که از اولین تا آخرین ملائکه دریافت داشته‌اند به رسول خدا عطا گردیده است، و این عقیده کل امت است. با توجه به این مطلب طبق تصریحات بی‌شمار قرآن و سنت، تمام ائمه سلف و خلف بر این معتقد هستند که علم محیط کل کاینات تنها صفت ویژه حق تعالی است. همانگونه که در خالقیت و رازقیت و قادر مطلق بودن او هیچ فرشته یا رسولی نمی‌تواند با وی برابر باشد، همچنین در علم محیط او هم کسی نمی‌تواند با او برابر باشد لذا بغیر از خدا اگر فرشته یا پیغمبری صدها هزار امور غیبی را بداند باز هم با وجود آن نمی‌توان به او عالم الغیب گفت.

خلاصه اینکه در باره کمالات سرور کاینات سیدالرسل امام الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بزرگترین جمله جامع، این است «بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر» در باره کمالات علمی هم این است که پس از خداوند علم آن حضرت علیه السلام از همه فرشتگان و انبیا بیشتر است. اما در برابر علم خدا هیچ است. نصاری در باره علم انبیا راه غلو را در پیش گرفته‌اند. در آخر آیه



فرمود که: کور و بینا نمی‌توانند برابر باشند. مقصود اینکه شما جاذبه‌های نفسانی، ضدّیت و عناد را کنار گذاشته به حقیقت بنگرید تا در ردیف کوران قرار نگیرید، و شما بصیر و بینا باشید و این بینایی با اندک فکر و تأمل می‌تواند حاصل گردد.

در آیه دوم به رسول اکرم ﷺ چنین هدایت و ارشاد گردید که اگر بعد از این بیانات روشن هم آنها از ضدّیت و عناد خود باز نیامدند از بحث و مباحثه با ایشان دست باز داشته به وظیفه اصلی رسالت یعنی تبلیغ بپردازید و در انذار و تبلیغ توجه به کسانی داشته باشد که معتقد به حساب و کتاب و ملاقات خدا در قیامت بودند. مانند مسلمانان یا کسانی که لا اقل منکر قیامت نبوده یا حداقل اعتقاد به محاسبه اعمال خود در روز قیامت را داشتند. خلاصه اینکه مردم از نظر اعتقاد به قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول کسانی هستند که کاملاً به آن اعتقاد دارند؛ دسته دوم افرادی هستند که به آن شک دارند و گروه سوم افرادی هستند که منکر قیامت می‌باشند. وظیفه انبیاء ﷺ انذار و تبلیغ هر سه گروه است و این مطلب در قرآن صراحت دارد. با توجه به این آیه چون انتظار پذیری مسایل مربوط به قیامت از دو گروه اول بیشتر است، رسول خدا ﷺ دستور یافت تا به آنها توجه بیشتری داشته باشد؛ چنانکه می‌فرماید: «وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ،

و دور مکن آنان را که می‌خوانند پروردگار خود را صبح و شام و می‌خواهند رضامندی وی را

مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ

نیست بر تو از حساب آنها چیزی و نیست از حساب تو بر آنها چیزی

فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ

که تو آنانرا دور کنی پس باشی از ستمکاران. و همچنین ما آزموده ایم بعضی را به وسیله بعضی

لَيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنْ بَيْنِنَا ۗ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ

تا بگویند آیا ایشان اند که فضل فرمود خداوند بر آنان از میان ما آیا نیست خدا بسیار دانا

بِالشُّكْرِينَ ﴿۵۳﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ

سپاسگزاران را. و هرگاه بیایند پیش شما معتقدین به آیات ما بگو سلام است بر شما

كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ۚ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ

نوشته است پروردگارتان بر خود رحمت را که هر کس که بکند از شما کار بدی به نادانی

ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهَا وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۵۴﴾ وَكَذَلِكَ

و باز توبه کند بعد از آن و اصلاح شود پس خدا بخشنده و مهربان است. و هم چنین

نُفِصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتبينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿۵۵﴾ ع

با تفصیل بیان می‌کنیم آیات را تا که روشن گردد راه گناهگاران.

خلاصه تفسیر

و آن کسانی را (از مجلس خود) نرانید که صبح و شام (یعنی علی‌الدوام بدوام مناسب) پروردگار خود را می‌پرستند که هدف‌شان از آن تنها رضای خداست (و هدف دیگری از مال و مقام ندارند یعنی عبادت ایشان صداقت و اخلاص دارد و اگر چه اخلاص امر باطنی است اما با آثار و علایم شناخته می‌شود و تا وقتی که بر عدم اخلاص دلیلی نباشد باید به اخلاص گمان برد) و هیچ‌گونه حساب (و تفتیش باطن) شان بر ذمه شما نیست و (این عدم تعلق تفتیش باطن با شما چنان یقینی است) هم‌چنان که هیچ‌گونه حساب (و تفتیش باطن) شما بر ذمه آنان نیست که شما آنان را بیرون برانید (یعنی اگر مسئولیت تفتیش اخلاص باطنی آنها به عهده شما می‌بود گنجایش این را داشت که کسانی که اخلاص آنها تحقیق نشده، آنها را جدا کنید؛ اما مسئول این کار شما نیستید و مجوز دیگری برای بیرون راندن آنها به نزد شما نیست، و چون آن حضرت ﷺ مرئی امت خویش هستند و احتمال داشت که هر مرئی نسبت به احوال زیر دستان خود تفتیش کند ولی برعکس احتمال اینکه زیردستان نسبت به احوال باطنی پیغمبر خویش



تفتیش کنند موجود نبود لذا آن قطعاً منفی است و در این جا محتمل با یقین مساوی قرار داده شده نفی گردید تا که منفی بودن آن هم یقینی گردد، و اگر نه (با بیرون راندن آنها) شما در جمع کسانی قرار می گیرید که کار ناشایسته بکنند (و آنکه ما مؤمنان را غریب و کافران را رئیس قرار داده ایم از مقتضای قیاس بعید به نظر می رسد) پس (علت آن این است که) هم چنین ما بعضی (از ایشان یعنی کفار) را به وسیله بعضی دیگر (یعنی مؤمنین) در آزمایش قرار داده ایم (یعنی در اینگونه عمل آزمایشی برای کفار است) تا که ایشان (نسبت به مؤمنین) بگویند آیا ایشان اند که از جمع همه ما الله تعالی (انتخاب کرده) بر ایشان فضل فرموده است (یعنی برای دین اسلام خود آنانرا منتخب فرموده است) آیا مگر این چنین نیست که حق تعالی حق شناسان را کاملاً می داند (این مساکین حق منعم حقیقی خود را شناخته و در پی طلب حق قرار گرفته اند و به دین حق و قبول عندالله مشرف گشته اند و آن رؤسا به کفر و ناسپاسی پرداخته و از این نعمت محروم شده اند) و هرگاه آنان به نزد شما بیایند که بر آیات ما ایمان دارند شما (با ایشان بخاطر بشارت دادن) چنین بگویید که سلام بر شما باد (یعنی از هر نوع آفت که در آخرت بر کفار واقع می شود شما مأمون هستید و دیگر این هم که) پروردگارتان (از فضل و کرم خویش) رحمت کردن (و انعام بر شما) را بر ذمه خود لازم کرده است (تا جایی که) هر کس از شما کار بدی بکند (که) از روی جهالت (می باشد زیرا خلاف ورزی احکام جهالت عملی است اما) باز او پس از آن توبه کند و (در آتیه اعمال خود را) اصلاح کند (این هم در آن داخل است که اگر آن توبه بشکند مجدداً توبه کند) پس شأن خداوندی چنین است که (در حق او هم) بسیار بخشاینده است (که سزای گناه را می بخشاید) و بسیار مهربان (که انواع نعمت عطا می فرماید) و (هم چنان که ما در اینجا تفصیل حال و مآل مؤمنین و کفار را بیان کردیم) هم چنین با تفصیل آیات را (که مشتمل بر حال و مآل هر دو گروه است) بیان می کنیم (تا که طریقه مؤمنین هم واضح گردد) و تا که طریقه مجرمین (هم) واضح کرده شود (و به ظهور حق و باطل معرفت حق بر طالب حق آسان گردد).

معارف و مسایل

ازاله نخوت و جاهلیت، و معیار اسلامی عزت و ذلت و عدم امتیاز امیر و غریب

کسانیکه با وجود انسان بودن انسانیت را نشناختند بلکه انسان را از جمع بقیه حیوانات یک حیوان هوشیار تصور کردند که بقیه حیوانات را تابع و محکوم خود قرار داده و آنها را به خدمت گرفته است و منشأ تخلیق انسان را غیر از این چیزی دیگر نمی دانند و او را مانند یک نوع حیوان که هدف زندگی خود را خورد و نوش و استعمال جذبات حیوانی قرار دهد بحساب می آورند، هرگاه هدف زندگی چنین باشد روشن است که معیار شناخت خوب و بد، بزرگ و کوچک، عزیز و ذلیل بودن، داشتن امکانات رفاهی بیشتر در زندگی است و کسی که از چنین امکاناتی برخوردار باشد شریف و عزیز است و افرادی که از این مواهب زندگی کمتر برخوردار باشند ذلیل و ناکام و مردود می باشند. طبق چنین عقیده ای صحبت از عمل صالح و اخلاق نیکو معنی و مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا همه اعمال آن افرادی که از امکانات زندگی بهتری برخوردارند؛ جزو اعمال خوب و نیکو به شمار می روند برخلاف چنین تصویری انبیاء علیهم السلام در دین و مذهب خویش علاوه بر این زندگی دنیوی به زندگی اخروی و غیر منقطع و دایمی بشارت داده اند که در آن راحت و عذاب به صورت دایم است و این چند روزه از حیات دنیوی انسان را جهت بدست آوردن وسایلی که در زندگی اخروی مؤثر است می دانند.

رها مرنی کی تیاری مین مصروف مرا کام اور اس دنیا مین تنها کیا
یعنی در آماده گیری مرگ مشغول بودم و کارم در این جهان غیر از این
چه خواهد بود.

یکی از وجوه امتیاز انسان از حیوان این است که حیوان به زندگی
آخرت نمی تواند بیندیشد اما انسان عاقل و هوشیار تمام هم و غم خود را



در اصلاح زندگی اخروی بکار می‌گیرد. روشن است که طبق این عقیده و نظریه معیار شرافت و رذالت، عزت و ذلت، خورد و نوش بیشتر یا جمع مال و ثروت نیست بلکه ملاک، اخلاق حسنه و اعمال صالحه‌ای است که عزت و شرافت انسان در آخرت به آن بستگی دارد، و هرگاه افراد در دنیا از هدایات و تعلیمات انبیاء علیهم‌السلام و عقیده آخرت غافل شوند، معیار عزت و ثروت و شرافت و رذالت تن‌پروری بوده و هر کس در این باره موفق شود در نزد مردم عزیز و محترم خواهد بود و آن کسی که از این تن‌پروری و مال اندوزی بدور باشد غریب و رذیل به حساب خواهد آمد. این گونه تصور مربوط به کسانی است که در پیچ و خمهای زندگی گرفتار گشته‌اند و افراد ثروتمند را گرامی و شریف و افراد فقیر را رذیل و بی‌عزت تصور می‌کنند. قوم حضرت نوح علیه‌السلام از این گروه بود و اهل ایمان را که مسکین و صاحب ایمان بودند حقیر می‌پنداشتند، حضرت نوح علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و اظهار می‌داشتند اگر شما می‌خواهید به ما پیغامی برسانید افراد فقیر را از دوروبر خود دور کنید زیرا با آنها نمی‌توانیم نشست و برخاستی داشته باشیم، چنانکه در شعراء آیه (۱۱۱) آمده است. «قَالُوا اٰنُومِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْاٰرْذٰلُونَ» یعنی چگونه می‌شود که ما به شما ایمان بیاوریم در حالی که پیروان شما اشخاص رذیل هستند. حضرت نوح علیه‌السلام پاسخ این سخن دلخراش آنها را به حیث پیامبری خود چنین داد، ملاحظه شود سوره شعراء آیه (۱۱۲) «وَمَا عَلَّمْنِيْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ، اِنْ حَسَابُهُمْ اِلَّا عَلٰى رَبِّىْ لَوْ تَشْعُرُوْنَ» یعنی من از کردار ایشان آگهی کامل ندارم تا بتوانم قضاوت بکنم که ایشان رذیل هستند یا شریف و معزز هستند. بلکه خداوند است که از حقیقت و حساب عمل هر شخصی اطلاع دارد، زیرا الله تعالی به اسرار دلها واقف است. حضرت نوح علیه‌السلام توجه این مردمان جاهل و متکبر را که از حقیقت رذالت و شرافت نا آشنا بودند به طرف یک حقیقت روشن، متوجه کرده نشان داد که شما الفاظ شریف و رذیل را در حالی استعمال می‌کنید که از حقیقت آنها آگاه نیستید شما پولداران را شریف و گدایان را رذیل می‌گویید در حالیکه معیار شرافت و

رذالت مال و ثروت نیست؛ بلکه اعمال و اخلاق است. در این موقع حضرت نوح علیه السلام می توانست بگوید که از نظر معیار اعمال و اخلاق، ایشان از شما شریف و معززتر هستند؛ ولی طرز تبلیغ و اصلاح پیامبرانه اجازه نداد که چنین جمله‌ای را بگوید که مخاطب از آن مشتعل گردد.

لذا فقط این قدر فرمود که معیار رذالت بر افعال و اعمال است و من از اعمال آنها آگهی کامل ندارم لذا نمی توانم نسبت به رذالت و شرافت شان قضاوت بکنم و بعد از عهد نوح علیه السلام همه مردمان دنیا پرست و نخوت شعار مساکین را با وجود اینکه از نظر اعمال و اخلاق شریف و معزز بودند رذیل و حقیر می گفتند، در صورتی که ایشان با بصیرت و اخلاق صالحه خویش در هر زمان در لیبیک به دعوت انبیاء علیهم السلام سبقت می جستند، تا جایی که به نزد مورخین مذاهب و ملل، دلیل حقانیت و صدق هر پیغمبر این قرار گرفت که پیروان اولی او فقرا و مساکین قوم، می باشند. از اینجا بود که وقتی دعوت نامه گرامی آن حضرت صلی الله علیه و آله جهت دعوت به اسلام به نزد هرقل پادشاه روم رسید و او خواست که نسبت به حقانیت و صدق ایشان تحقیق و بررسی کند از جمله سؤالاتی که راجع به آن حضرت صلی الله علیه و آله از اهل علم اطلاع حاصل کرد یکی این بود که آیا بیشتر پیروان او فقرا هستند یا بزرگان قوم؟ وقتی به او اطلاع داده شد که فقرا هستند گفت «هم اتباع الرسل» یعنی پیروان اولی انبیاء علیهم السلام ایشان خواهند بود. باز در عهد آن حضرت صلی الله علیه و آله هم همین سؤال مطرح شد که در آیات مذکور با هدایات خاصی به آن پاسخ داده شد، ابن کثیر به روایت امام ابن جریر نقل فرموده که چندی از سرداران کفار قریش مثل عتبه، شیبه، ابن ربیع، مطعم بن عدی و حارث بن نوفل و غیره به نزد عموی آن حضرت صلی الله علیه و آله ابوطالب آمدند و گفتند که یکی از موانع شنیدن و تسلیم شدن به سخنان برادرزاده ات محمد صلی الله علیه و آله این است که اطرافیان او بیشتر کسانی هستند که یا بردگان آزاد شده ما هستند یا کسانی که به رحم و کرم ما زندگی می کنند و با بودن این مردمان فقیر و ذلیل ما نمی توانیم در مجلس او شرکت کنیم شما به او بگویید که اگر به وقت آمدن ما ایشان را از مجلس دور



کنند ما سخنان او را می شنویم و درباره آنها می اندیشیم. زمانی که ابوطالب صحبت آنان را با آن حضرت ﷺ بازگو کرد، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه چنین رأی داد که در این حرجی نیست چند روزی شما چنین بکنید مسلمانان با شما بی تکلفانه محبت دارند و به وقت آمدن آنان از مجلس بلند خواهند شد؛ لذا آیه فوق نازل گردید که در آن با شدت آن حضرت ﷺ از چنین عملی باز داشته شد. بعد از نزول آیه حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از اینکه پیشهادش اشتباه از آب درآمد از آن حضرت ﷺ معذرت خواست. مساکین مورد بحث در آن زمان عبارت بودند از: حضرت بلال حبشی، صهیب رومی، عمار بن یاسر، سالم مولی ابی حذیفه، صبیح مولی اسید، حضرت عبدالله بن مسعود، مقداد بن عمرو، مسعود بن القاری، ذوالثمالین و غیره که پروانه عزت و شرافت به نام ایشان از آسمان فرود آمد و در این باره قرآن در جایی دیگر چنین تأکید کرده است (ملاحظه شود آیه ۲۸ کهف) «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا»

در این آیه، به رسول الله چنین راهنمایی گردید که شمار خود را با کسانی ببیند که صبح و شام یعنی هر وقت پروردگار خود را با اخلاص عبادت می کنند و به جز آنان به دیگری نگاه نکنید. منظور این است که حیات دنیا هدف قرار نگیرد و از صحبت چنین اشخاص متأثر نباشید که ما دلهایشان را از یاد خود در غفلت قرار داده ایم و پیرو خواهشات خود قرار گرفته اند و کارشان تجاوز از حدود است. در آیه فوق صفت آن مساکین چنین بیان گردید که صبح و شام پروردگار خود را می خوانند. مراد از صبح و شام در اینجا طبق محاوره تمام اوقات شبانه روز است و مراد از خواندن عبادت کردن است و عبادت شبانه روز را به این مقید کرد که «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» که هدف از آن اینکه تا وقتی در عبادت اخلاص نباشد هیچ اعتباری ندارد. در آخر آیه فرمود: شما مسئول حساب آنها نیستید و آنان مسئول حساب شما نیستند. ضماین «حسابهم و عليهم» طبق تحقیق ابن عطیه و زمخشری راجع به آن

رؤسای مشرکین است که خواهان خارج شدن مسلمانان فقیر از مجلس بودند، پس حق تعالی به آن حضرت ﷺ اعلام فرمود که چه ایشان ایمان بیاورند و یا نیاورند شما در مقابل فقرای مسلمین به ایشان اعتنا نکنید؛ زیرا شما مسئول محاسبه آنان نیستید؛ همانگونه که آنان مسئول محاسبه شما نیستند، و اگر مسئولیت آنان به عهده شما واگذار می شد یعنی از مسلمان نشدن آنان، شما مؤاخذه می شدید، پس شما در این صورت می توانستید که به خاطر رؤسای مشرکین فقرای مسلمین را از مجلس خارج کنید و وقتی این چنین نیست، پس راندن آنها از مجلس بی عدالتی روشنی است و اگر شما مرتکب آن باشید شما هم در جمع بی انصافان قرار خواهید گرفت.

در آیه دوّم فرمود که: اینگونه یکی را وسیله آزمایش دیگری قرار داده ایم تا که روسای قریش قدرت قاهره خدای تعالی را نظاره کنند و متوجه بشوند که مسلمانان فقیری که ما ذلیل می پنداشتیم به سبب اتباع رسول الله به چه مقام و منزلتی رسیدند و در دنیا و آخرت به چه عزتی نایل آمدند. همچنین اظهار می داشتند که آیا مسلمانان، مستحق چنین اکرام و انعام خداوندی بودند که همه ما گذاشته شده و ایشان پذیرفته شدند؟

هر دمش بر من سوخته لطف دگر است

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد
طبق تحقیق «کشاف» و غیره این گفتارشان نتیجه آن امتحانی است که به وسیله ضعفای مسلمین از ایشان گرفته شده و مردود گشتند. به جای اینکه از ظهور این قدرت اندیشیده به این نتیجه برسند که شرافت و رذالت موقوف بر مال و ثروت و غیره نیست؛ بلکه مدار آن بر اخلاق و اعمال است؛ برعکس خدا را به این متهم کردند که ما مستحق اعزاز بودیم ما را گذاشته چگونه به آنان اعزاز تعلق گرفت. حق تعالی در پاسخ به آن، ایشان را به اصل حقیقت متوجه کرده فرمود که: «الَيْسَ اللهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّكِرِّينَ» یعنی الله تعالی کاملاً می داند که چه کسانی حق شناس و سپاس گزار هستند. مقصود اینکه فی الواقع شریف و معزز کسی است که حق محسن خویش را بشناسد و از او



سپاس گزار باشد و او مستحق اکرام و انعام است نه کسی که شبانه روز با وجود مستغرق به انعام منعم و محسن، از او نافرمانی می کند.

چند احکام و هدایات

از آیات فوق چند احکام و هدایات مستفاد می گردد: اول اینکه کسی حق ندارد با مشاهده لباس کهنه و خسته حالی، کسی را فقیر و ذلیل پندارد. بسا اوقات در اینگونه لباس، کسانی هستند که به نزد خداوند بی نهایت معزز و مقبول می باشند که اگر جهت انجام کاری قسم یاد کنند که چنین می شود، خداوند آنان را در قسم شان صادق می گرداند و آن کار همانگونه خواهد شد.

دوم اینکه معیار قرار دادن مال و ثروت برای شرافت و رذالت توهین است برای انسانیت؛ مدار اصلی آن بر اخلاق و اعمال صالحه است. سوم اینکه اگر چه برای یک شخص مصلح و مبلغ ملت، تبلیغ عمومی ضروری است که در آن موافق و مخالف، تسلیم شوندهگان و منکران یکسان مخاطب قرار می گیرند اما حق کسانی مقدم می باشد که تعالیم او را از خود فهمیده بر آن عامل هستند و به خاطر دیگران موخر کردن و از نظر دورداشتن آنان جایز نیست؛ مثلاً نباید به خاطر تبلیغ غیر مسلمین تعلیم و اصلاح مسلمانان ناواقف را مؤخر کرد.

چهارم اینکه نعمتهای الهی به قدر سپاس گزاری افزایش می یابند و هر کسی می خواهد بیشتر به نعم الهی نایل گردد بر او لازم است که قولاً و عملاً سپاس را شعار خود قرار دهد.

متعلق به آیه «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ... الخ» ائمه تفسیر، دو قول دارند بیشترشان این آیات را متعلق به آیات و واقعات سابقه مرتبط می کنند و در تأیید آن به این روایت استناد می کنند که وقتی روسای قریش به توسط ابوطالب از آن حضرت ﷺ خواستند که در مجلس شما مردان تھی دست و

فقیر هستند و ما نمی‌توانیم در صف آنها نشسته کلام الهی را بشنویم اگر شما به وقت آمدن ما آنها را از مجلس تان برانید آنگاه ما حاضریم کلام شما را بشنویم و بر آن بیندیشیم. بر این پیشنهاد، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه مشوره دادند که اشکالی ندارد؛ مسلمانان دوستانی مخلص هستند به ایشان گفته شود برای مدّت کوتاهی از مجلس بیرون روید شاید به این شکل روسای قریش کلام الهی را شنیده، مسلمان گردند؛ اما در آیات فوق برخلاف این مشوره دستور رسید که هرگز نباید چنین کرد و اختیار این چنین عمل، ظلم و بی‌انصافی است. بر نزول این حکم، فاروق اعظم رضی الله عنه بر اشتباه بودن مشوره خویش پی برده ترسیدند که مبادا به مشوره خلاف رضای خدا گنهکار شوند؛ لذا برای عرض معذرت به دربار حاضر شدند. آیات فوق جهت تسلی او نازل گردید و خلاصه مطلب اینکه شما به ایشان نسبت به عدم مؤاخذه بر اشتباه گذشته اطمینان دهید که نه تنها نسبت به این اشتباه مؤاخذه نخواهد شد، بلکه نسبت به نعمتهای بی‌شمار ارحم‌الرحمین به ایشان بشارت ده و این قانون بارگاه الهی را به ایشان گوشزد کن که هرگاه مسلمانی از روی نادانی کار اشتباهی مرتکب شود سپس بر خطای خود متنبه شده، از آن توبه کند و در آینده اعمال خود را اصلاح کند، خداوند متعال از سر تقصیر گذشته او می‌گذرد و در آینده او را از نعمتهای دنیوی و اخروی خویش محروم نخواهند فرمود.

طبق این تشریح، این آیه‌ها متعلق به آن واقعه بخصوصی نازل شده‌اند که در آیات گذشته بیان گردید و بعضی مفسرین این آیات را به حیث یک هدایت نامه مستقلی متعلق به کسانی بیان فرموده‌اند که مرتکب گناهی شده باشند؛ پس پشیمان شده توبه کنند و اعمال خویش را اصلاح نمایند. و اگر کمی بیندیشیم در این دو قول تعارضی وجود ندارد؛ زیرا همه بر این متفق هستند که هر نوع حکم قرآنی در رابطه به واقعه خاصی نازل شده باشد اگر الفاظ و مطلب آن عام است پس آن مختص به آن واقعه نیست؛ بلکه به حیث یک حکم عمومی است. لذا اگر بالفرض آیات مذکور در این واقعه



فوق نازل شده‌اند باز هم این حکم به حیث یک ضابطه عمومی است که شامل هر گنهکاری می‌گردد که بعد از ارتکاب گناه بر گناه خود متنبه شده، پشیمان گردد و در آینده اعمال خود را اصلاح کند. اکنون به تشریح کامل آیات ملاحظه بفرمایید. در نخستین آیه آمده است که: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» یعنی هرگاه مردمان به نزد شما بیایند که بر آیات ما ایمان دارند، مراد از آیات در اینجا می‌تواند آیات قرآنی باشند و نیز نشانیهای قدرت کامله خداوندی، پس متعلق به این گروه مردم، به آن حضرت ﷺ هدایت گردیده است که شما با سلام علیکم خطاب کنید. و در اینجا سلام علیکم دو مورد را ممکن است شامل شود؛ سلام خداوندی را به ایشان ابلاغ کنید که در آن نهایت اعزاز و اکرام ایشان مراعات گردیده است. در این صورت بهترین تدارک است برای دل شکنی فقرای مسلمین که به پیشنهاد بیرون راندن آنها از مجلس توسط رؤسای قریش شده بود. دیگر اینکه به ایشان مژده سلامتی برسانید که اگر در عمل ایشان تقصیر یا اشتباهی باشد، بخشوده خواهند شد و ایشان از هر نوع آفت سالم خواهند ماند.

در دومین جمله «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» وعده مزید احسان و انعام بر احسان قبلی است، به اینصورت که شما به این مسلمانان بگویید پروردگارتان بخشودگی را بعهدہ گرفته است لذا جای ترس و خطر نیست. در این جمله اولاً با استعمال لفظ «رَبِّ» مضمون آیه را مدلل فرمود که الله تعالی پرورش دهنده شماست و روشن است که هیچ پرورش دهنده‌ای پرورش یافته خود را ضایع نخواهد کرد. پس لفظ «رَبِّ» که مشیر به رحمت بود آن را صراحتاً ذکر فرمود و آن هم به این عنوان که پروردگارتان رحمت کردن را به عهده خویش گذاشته است، و ظاهر است که وعده خلافی از یک انسان شریف و خوبی صادر نخواهد شد چه برسد به خداوند رب العالمین؛ بویژه وقتی که این وعده به صورت یک معاهده نوشته شده است.

در «صحیح بخاری»، «مسلم» و «مسند امام احمد» به روایت ابوهریره منقول

است که آن حضرت علیه السلام فرمود: هنگامیکه الله تعالی تمام خلایق را آفرید و به تقدیر هر یکی قضاوت فرمود؛ در نامه‌ای که بر عرش به نزد او موجود است نوشت «ان رحمتی غلبت غضبی» یعنی رحمت من بر غضب من غالب است. و حضرت سلمان می‌فرماید که ما در تورات نوشته دیدیم که هنگامیکه الله تعالی آسمان و زمین و تمام مخلوقات را آفرید، صفت رحمت خویش را به صد سهم تقسیم کرده، از آنها یکی را در میان تمام مخلوقات توزیع نمود و از اثر آن آثار رحمت میان مردم و حیوانات و بقیه مخلوقات مشاهده می‌گردد و در میان مادر و پدر و اولاد و برادران و خواهران و شوهر و خویشاوندان و همسایگان و احباب دیگر که روابط محبت و همدردی مشاهده می‌گردد، همه در نتیجه همین یک درصد رحمت الهی است، و بقیه نود و نه درصد دیگر رحمت را خداوند در نزد خویش نگه می‌دارد. و در بعضی روایات این جمله آینده هم به حیث حدیث پیامبر مروی است که از این جهت انسان می‌تواند اندازه‌گیری کند که رحمت خداوند نسبت به مخلوق وی چگونه و تا چه حدی است. بنابر این هیچ انسان و حتی فرشته‌ای هم نمی‌تواند مطابق شأن خداوندی عبادت و طاعت او را بجای آورد. پس طاعتی که برخلاف شأن او باشد نه تنها موجب انعام خداوندی قرار نمی‌گیرد، بلکه سبب نارضایی خداوند را فراهم می‌سازد و هرگاه طاعت و عبادت و حسنات ما به بارگاه حق تعالی شأنه عرضه شود، از سیئات کمتر نخواهند بود؛ علاوه بر آن هیچ انسانی از معاصی و گناه حقیقی مبرا نیست (الا من عصمه الله) در این احوال مقتضای انصاف این بود که هیچ کسی از عذاب خداوندی نجات نمی‌یافت. اما معمول بر این است که انعامات خداوندی بر همه مردم در تمام اوقات می‌باشند و همه اینها نتیجه همان رحمت خداوندی هستند که پروردگار عالم بر عهده خود گرفته است.



هر گناه با توبه، بخشوده می‌شود

بعد از این، ضابطه‌ای برای تشریح کامل رحمت، به اینگونه بیان فرمود: «أَنَّهُ، مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ، عُفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی کسی که از روی ندانم کاری، مرتکب کار خلافی شود و سپس توبه کند و اعمال خود را اصلاح نماید، خداوند متعال گناهان او را بخشوده و علاوه بر آن، آن فرد مورد انعام خداوندی قرار می‌گیرد. به ظاهر از این آیه چنین استنباط می‌شود که وعده بخشایش گناه تنها در صورتی امکان پذیر است که عمل گناه به صورت ناآگاهانه انجام گرفته باشد نه به صورت عمد. اما حقیقت امر چنین نیست؛ زیرا غرض از جهالت، عمل جاهلانه است؛ خواه از شخص جاهل به معنای واقعی سرزند خواه از شخص غیر جاهل. این مطلب از لفظ خود جهالت تأیید می‌شود؛ زیرا جهل مقابل علم است و جهالت در مقابل حلم و وقار.

لفظ جهالت در محاوره بر جهالت عملی اطلاق می‌گردد؛ یعنی اینکه هرگاه با فکر و اندیشه گناه انجام شود در اثر جهالت عملی خواهد شد؛ لذا مقوله بزرگان است که کسی که خلاف احکام خدا و رسول عمل کند جاهل است که مراد از آن جهالت عملی است و نادان و ناآگاه بودن هم لازم نیست؛ زیرا که نصوص بی‌شمار قرآن و احادیث صحیحه بر این دلالت دارند که گناه با توبه بخشوده می‌شود چه در اثر جهل و غفلت باشد و چه به صورت عمد انجام گیرد که به سبب شرارت نفس و اتباع هوی باشد در این باره آنچه قابل توجه بوده این است که وعده مغفرت و رحمت گنهکاران مشروط به دو چیز است: اوّل توبه و دیگری اصلاح عمل؛ توبه عبارت است از ندامت بر گناه. در حدیث آمده: «التوبة الندم» یعنی توبه عبارت از ندامت است.

دوم اصلاح عمل در آینده؛ اصلاح عمل یعنی تصمیم گرفتن و نهایت سعی و کوشش نمودن تا مجدداً گناه مذکور را مرتکب نگردد که اگر در اثر گناه سابق حق کسی ضایع شده باشد تا حد توان آن را ادا کند چه از

حقوق الله باشد و چه از حقوق العباد. حقوق الله مانند نماز، روزه، زکوة، حج و غیره که اگر در این فرایض کوتاهی شده قضا کردند. و حقوق العباد مانند تصرف ناجایز بر اموال کسی یا هتک آبروی کسی یا ایدارسانی به کسی به وسیله سب و شتم و غیره؛ بنابر این همانطوریکه بر شخص توبه کننده لازم است برای تکمیل توبه از خداوند طلب آمرزش و مغفرت گناهان خویش را نموده؛ در اصلاح عمل خویش تلاش نماید، لازم و ضروری است که قضای نماز و روزه‌های ترک شده در اثر غفلت را بجا آورد، زکوة ادا نکرده را ادا نماید. در واجبات، مانند قربانی، صدقة الفطر بجای نیآورده را بجای آورد. حجبی که بر او فرض بوده و انجام نداده آنرا بجای آورد. اگر قادر به انجام آن نباشد حج بدل انجام دهد. و اگر در زمان خودش به انجام حج بدل و یا قضای فرایض از دست رفته موفق نشد، به ورثه خود توصیه انجام آنها را بنماید. در نتیجه متوجه می شویم که برای اصلاح عمل تنها کافی نیست که در آینده به فکر اصلاح باشیم؛ بلکه ادای واجبات و فرایض گذشته هم ضروری است. هم چنین در حقوق العباد هم اگر بر مال کسی بدون از جواز متصرف شده است آنرا برگرداند یا از او بخواهد تا او را حلال کند و اگر به کسی به دست و زبان ایذا رسانده از او بخشش و عفو بخواهد و اگر طلب عفو و بخشش در حد توان او نباشد مانند اینکه طرف بمیرد یا جایی رود که آدرسش معلوم نباشد، پس تدبیرش این است که برای او از خداوند مغفرت و آمرزش بخواهد و آنرا به طور الزام ادامه دهد؛ امید است که صاحب حق راضی شود و این شخص سبکدوش گردد.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا آتِبِعُ

بگو من منع شده‌ام از اینکه بپرستم کسانی را که شما می‌خوانید بجز از الله بگو من پیروی نمی‌کنم

أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ

خواهشات شما را و یقیناً من گمراه می‌شوم و نمی‌شوم از هدایت یافتگان. بگو به من



بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ۖ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۗ

گواهی رسیده از پروردگارم و شما آنرا تکذیب کردید نیست نزد من آنچه شما آن را عجله دارید

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ لَّوْ أَنَّ

نیست حکم مگر از آن خدا بیان می کند سخن حق را و اوست بهترین داور. بگو اگر می بود

عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقَضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

به نزد من آنچه شما آن را عجله دارید خاتمه می یافت نزاع من و شما

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

و خداوند کاملاً ظالمان را می داند.

خلاصه تفسیر

شما (به این معاندین) بگویند که به من (از طرف خداوند متعال) از این منع شده که کسانی (معبودان) را بپرستم که شما (توحید) خدا را گذاشته آنان را می پرستید و (برای اظهار طریقه گمراهی شان) بگویند که من از خیالات (باطل) شما اتباع نمی کنم زیرا (اگر نعوذ بالله من این چنین بکنم پس) در این حال گمراه می شوم و از راه (راست) یافته گان نمی شوم شما (به ایشان این راه) بگویند که به نزد من (بر حقانیت دین اسلام) یک دلیل (کافی موجود) است که از طرف پروردگارم (به من رسیده است یعنی قرآن مجید که معجزه‌ای است که از آن تصدیق من ثابت می گردد) و شما (به دون از وجه) آن را تکذیب می کنید (و آنچه شما می گویند که دین اسلام حق است پس به انکار ما باید از آسمان سنگ بیارد یا عذاب شدید دیگری بیاید چنانکه در (انفال آیه ۳۲) به این الفاظ مذکور است «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اُنزِلْ عَلَيْنَا آيَاتٍ» پس جواب آن این است که) آنچه شما متقاضی آن هستید (یعنی عذاب الیم) آن به نزد من (یعنی در توان من) نیست حکم کسی (اجرا) نیست بجز الله (و حکم نزول عذاب از جانب خداوند نشده پس من چگونه عذاب نشان دهم) الله تعالی سخن حق را (با دلیل) نشان می دهد و از همه بهترین داور اوست (چنانکه او دلیل قوی و روشن قرآن کریم را برای رسالت من نازل فرمود و

معجزات روشن دیگری ظاهر کرد و یک دلیل صحیح کافی است لذا نیازی برای اظهار دلایل خواسته شما نیست لهذا الان به وسیله نزول عذاب داوری نفرمود) شما بگویند اگر به نزد من (یعنی در توان من) آنچه شما تقاضا دارید وجود می داشت (یعنی عذاب) پس (تاکنون) معامله میان من و شما (دیر وقتی) خاتمه می یافت و خداوند کاملاً ظالمان را می شناسد (که با کدام یک در کدام وقت چه باید کرد).

ربط آیات

در آیات مذکوره درخواست عاجلانه نزول عذاب از طرف کفار و پاسخ آن در «خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» و ذکر قدرت کامل خداوند در «أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ» مذکور بود و در آینده احاطه علم و قدرت خداوندی بر همه معلومات و مقدمات بیان می گردد.

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ

و به نزد او هستند کلیدان غیب که نمی داند آنها را غیر از او و اوست که می داند آنچه در بیابان

و الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمٍ

و دریاست و ساقط نمی شود هیچ برگگی مگر اینکه می داند آن را او و نه دانه ای در تاریکیهای

الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۹﴾ وَ هُوَ الَّذِي

زمین و نه تری و نه خشکی مگر همه در کتاب مبین اند. و اوست که در

يَتَوَفَّكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَّحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثْكُمْ فِيهِ

قبضه خود می گیرد شمارا به شب و می داند آنچه کرده اید به روز باز بلندی کند شمارا در آن

لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا

تا که تکمیل گردد و عده مقرره باز به طرف اوست باز گشت شما سپس آگاه می کند شمارا به آنچه

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۶۰﴾ وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً

شما عمل می کنید. و اوست غالب بر بندگانش و می فرستد بر شما نگهبان



حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرِتُونَ ﴿٦١﴾

تا اینکه اگر برسد به یکی از شما مرگ در قبضه خود می‌گیرند و اوست را رسولان ما و کوتاهی نمی‌کنند.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقُّ ۗ اِلَّا لَهٗ الْحَكْمُ

باز برگرداننده می‌شوند به سوی خدا مولای برحقشان، آگاه باشید از آن اوست حکم

وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِیْنَ ﴿٦٢﴾

و اوست خیلی سریع محاسبه کننده.

خلاصه تفسیر

و به نزد خداوند (یعنی در قدرت او) است خزانه‌های اشیا مخفی (ممکنه که از آنها هر چیز را هرگاه و به هر مقدار که بخواهد اظهار می‌کند. در آنها انواع عذاب هم آمدند منظور اینکه کسی دیگر بر آنها توان ندارد و همان گونه که قدرت کامله مختص به اوست هم چنین علم تام و کامل ویژه اوست چنانکه) آن خزانه‌های مخفیه را به جز خدا کسی نمی‌داند و اوست که می‌داند همه آنچه در خشکی و دریاست و (حتی) برگی (از درختی) نمی‌افتد مگر او آن را هم می‌داند و (حتی) دانه‌ای در تاریکیهای زمین نمی‌افتد و نه چیزی تر و خشکی (مانند میوه و غیره) مگر همه اینها در کتاب (مبین یعنی لوح محفوظ مرقوم) اند و او (الله تعالی) چنان است در (اکثر) شبها (به وقت خواب) روح (نفسانی) شما را (که احساس و ادراک به آن متعلق‌اند) به یک گونه در قبضه می‌گیرد (یعنی معطل می‌کند) و آنچه شما در روز می‌کنید آن را (علی‌الدوام) می‌داند باز شما را در روز بیدار کرده بلند می‌کند تا که از این (ادوار خواب و بیداری) میعاد معین (زندگی دنیوی) تکمیل گردد باز به طرف او (تعالی مرده) بازگشت شماست سپس به شما خبر می‌دهد آنچه شما (در دنیا) انجام می‌دادید (و به مناسب آن جزا و سزا اجرا می‌فرمایند) و او (الله تعالی است که قدرت وی) بر بندگان غالب و برتر است و (ای بندگان) می‌فرستد بر شما (جهت حفظ و جان و مال شما فرشتگان) نگهبان (که در تمام زندگی اعمال شما را ملاحظه کرده و خود شما را حفظ هم می‌کنند) تا زمانی که به یکی از شما مرگ می‌آید

پس (در آن وقت) روح او را (فرشتگان) اعزام شدگان در قبضه می گیرند و کوچکترین کوتاهی نمی کنند (بلکه از وقتی دستور حفاظت رسیده حفاظت می کنند و وقتی دستور موت می رسد همین محافظین روح با فرشتگان قبض ارواح همراه می شوند) سپس همه به دربار مالک حقیقی خویش باز آورده می شوند کاملاً بشنوید (آنگاه) داوری تنها از آن خداست (و کسی نمی تواند ملاحظه کند) و او خیلی زود حساب می گیرد.

معارف و مسایل

نسخه نجات از گناه

در تمام مذاهب جهان وجه امتیاز و رکن اعظم اسلام عقیده توحید است و این هم روشن است که توحید تنها عبارت از این نیست که ذات خدا را یک و تنها بدانند بلکه توحید عبارت است از اینکه خدا را در تمام صفات و کمال یکتا و بی مانند دانسته و بغیر از او هیچ مخلوقی را در این صفات، کمال، سهیم و شریک او نپندارند. صفات کمال الله تعالی عبارت اند از حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، اراده، مشیت، خلق، رزق و غیره. او تعالی در تمام این صفات کمال چنان کامل است که به جز او هیچ یک مخلوقی در هیچ کدام صفت نمی تواند با او برابر باشد. از جمع این صفات دو صفت از تمام صفات ممتازتر است. علم و قدرت، علم او حاوی و محیط بر همه موجود و غیر موجود ظاهر و مخفی بزرگ و کوچک و هر ذره می باشد و قدرت او تعالی هم کاملاً به همه آنها محیط است. در دو آیه فوق این دو صفت چنان هستند که اگر انسان کاملاً بر این دو صفت یقین داشته و کیفیت استحضار آنها را در خود پدید بیاورد امکان ندارد از او گناه صادر گردد. روشن است که اگر انسان در هر قول و عمل و نشست و برخاست و اقدامات خویش مستحضر داشته باشد که یک ذات علیم و خبیر و قادر مطلق مرا در هر آن می بیند و از ظاهر و باطن و اراده و خیال من آگاه است پس این



استحضار هیچگاه نمی‌گذارد که او بر خلاف رضای خدا قدم بر دارد؛ لذا این دو آیه در تکمیل کردن انسان و اصلاح اعمال و اخلاق او نسخه‌ای‌اند. در نخستین آیه فرمود «وَعِنْدَهُ، مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» لفظ مفاتح جمع است اگر مفرد آن مفتاح به فتح میم باشد بر خزاین اطلاق می‌شود و اگر به کسر میم باشد به معنی کلید است و لفظ مفاتح هر دو احتمال را دارد، لذا بعضی از مفسرین آن را خزانه و عده‌ای دیگر کلید ترجمه کرده‌اند که در واقع حاصل آن دو یکی است، زیرا که مالک کلیدها مالک خزانه‌هاست.

در اصطلاح قرآن علم غیب و قدرت عامه مطلقه تنها صفت خاص خداوند است هیچ مخلوقی در آن شریک نیست

مراد از لفظ غیب آن چیزهایی است که تاکنون بوجود نیامده‌اند یا اگر بوجود آمده‌اند الله تعالی کسی را بر آنها مطلع نساخته است. مثال قسم اول تمام آن احوال و واقعاتی است که متعلق به قیامت هست یا متعلق به واقعاتی است که در آینده در کاینات متحقق می‌شوند؛ مثلاً اینکه فلان کس کی و کجا بوجود می‌آید چه کار می‌کند عمرش چه اندازه می‌شود و در تمام عمرش چقدر تنفس می‌کند چند تا قدم بر می‌دارد کجا می‌میرد و کجا دفن می‌گردد و رزق به چه کسی و چقدر و به کجا می‌رسد و باران کی و کجا و چقدر می‌بارد. و مثال قسم دوم آن جنین است که کسی نمی‌داند که در شکم مادر پسر بوجود می‌آید یا دختر، زیبا خواهد بود یا زشت؛ نیکو سرشت می‌شود یا بدسرشت؛ هم چنین اینگونه چیزهایی که باوجود به وجود آمدن، آنها از علم و نظر مخلوق پنهان هستند. و معنی «وَعِنْدَهُ، مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» این شد که خزانه‌های غیب به نزد خداوند می‌باشند، مراد از اینکه به نزد او هستند در ملکیت و قبضه او هستند مقصود اینکه علم خزانه‌های غیب هم به نزد اوست و بوجود و ظهور آوردن آنها هم در اختیار و توانایی اوست که چقدر و چه زمانی بوجود می‌آید چنانکه در آیه ۲۱ سوره حجر

قرآن مذکور است «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» یعنی خزانة‌های همه چیز به نزد ماست و هر چیز را در اندازه‌ای بخصوص ما نازل می‌کنیم. خلاصه اینکه از این جمله هم کمال علمی بی‌مثال حق تعالی و هم کمال قدرت او ثابت می‌گردد. بنابر این علم محیط و قدرت مطلقه تنها صفت ویژه الله جل‌شأنه است و برای کسی دیگر میسر نخواهد شد.

در آیه لفظ «عِنْدَهُ» را مقدم کرده طبق قواعد عربیت به طرف حصرو اختصاص اشاره فرمود، باز آن اشاره را به صراحت تبدیل کرده برای دل‌نشین کردن کامل، فرمود: «لَا يَتَلَمَّهَا إِلَّا هُوَ» یعنی این خزانة‌های غیب را بجز خدا کسی نمی‌داند. با توجه به این عبارت، دو مسأله ثابت می‌شود: نخست مطلع شدن خداوند بر تمام اشیای غیب با علم محیطش و قادر شدن او بر همه به قدرت کاملش. دوّم عدم حصول اینگونه علم و قدرت به هیچ کسی از مخلوق بغیر از ذات حق جل‌شأنه، و باز در نظر گرفتن معنی لفظ غیب طبق اصطلاح قرآن که (به حواله تفسیر مظهری) در بالا ذکر گردید که مراد از آن چیزهایی است که تاکنون بوجود نیامده یا بوجود آمده، اما بر کسی از مخلوق ظاهر نگشته است. پس با نظر سطحی بر مسئله غیب، شبهاتی که برای عوام‌الناس پدید می‌آیند، خود بخود خاتمه می‌یابند؛ اما عموماً، مردم معنی لغوی آن را در نظر می‌گیرند و آنچه را که از علم و نظر ما پنهان باشد، اگر چه به نزد دیگران و سایل حصول علم آن موجود باشد، غیب می‌دانند. در نتیجه آن، شبهات گوناگونی پیش می‌آید؛ مثلاً به وسیله علم نجوم جفر رمل یا خطوط کف دست و اوقات آینده پیش بینی می‌شوند یا کسی به وسیله کشف و یا الهام از واقعه آینده مطلع می‌شود یا با مشاهده مسیر و جهت بادهای موسمی و قدرت وزیدن آنها اهل فن نسبت به باد و باران پیش‌گویی می‌کنند و بسیاری از سخنانشان صحیح در می‌آید همه اینها در نظر عوام، علم غیب به شمار می‌روند؛ لذا بر آیه فوق این شبهات پیش می‌آیند که قرآن علم غیب را از ویژگیهای ذات حق سبحانه گفته و مشاهده نشان می‌دهد که این به دیگران هم میسر است. جوابش روشن است



که اگر الله تعالی به وسیله کشف و یا الهام یا وحی، بنده خود را بر واقعات آینده اطلاع داد؛ این در اصطلاح قرآن، علم غیب نیست. و هم چنین علمی که به وسیله اسباب و آلات حاصل گردد، آن هم به اعتبار اصطلاح قرآنی علم غیب نیست؛ مانند اخبار اداره هواشناسی یا با گرفتن نبض از احوال مخفی مریض اطلاع دادن، و جهش اینکه اداره هواشناسی یا دکتر و یا حکیم هنگامی از این اخبار آگاهی بدست می آورد که ماده آن واقعات پدید آمده ظاهر گردد، فقط این قدر تفاوت دارد که تا هنوز ظهورش عمومی نبوده، تنها به وسیله آلات به نزد اهل فن ظاهر شده است. عوام الناس ناآگاهانند و هرگاه این ماده قوی گردد به طور عمومی ظاهر می گردد از اینجاست که اداره هواشناسی نمی تواند از بارانی که بعد از یک یا دو ماه بیارد، امروز اطلاع بدهد زیرا که هنوز ماده آن باران در جلوی او نیامده است. هم چنین هیچ دکتر و حکیمی نمی تواند با مشاهده نبض اطلاع از خوردن غذا و دوی دو سال پیش یا دو سال بعد را امروز بدهد؛ زیرا عادتاً هیچ اثری از آن امروز در نبض نیست. خلاصه اینکه همه اینها چیزهایی اند که با مشاهده آثار و علایم نسبت به وجود آنها اطلاع داده می شود و هرگاه آثار و علایم و ماده آن ظاهر گشت آن در غیب شامل نشد بلکه در مشاهده درآمد. البته به علت لطیف و ضعیف بودنش تا هنوز در مشاهده عموم نیامده است؛ هرگاه قوی بگردد، قابل مشاهده برای عموم می شود. علاوه بر این آگهی که از این چیزها بدست می آید، همه مبنی بر تخمین و مقایسه اند و علم که عبارت از یقین است به هیچ یکی به وسیله اینها میسر نخواهد شد. از اینجاست که اشتباهات اینها روزمره پیش می آید؛ اما آنچه در علم نجوم و غیره متعلق به ریاضی است آن یک نوع علم است، ولی غیب نیست؛ مثلاً کسی با محاسبه بگوید که امروز رأس ساعت پنج و چهل یک دقیقه آفتاب طلوع می کند یا در فلان ماه در فلان تاریخ خسوف و یا کسوف می شود ظاهر است که این از اخبار چیزی محسوس، محاسبه کرده، تعیین وقت است مانند اینکه کسی بگوید هواپیما

یا قطار فلان وقت به فرودگاه یا ایستگاه می‌رسد. علاوه بر این آنچه از علم نجوم و غیره دانستن چیزها ادعا می‌گردد همه بجز فریب، چیزی دیگر نیست؛ اگر از صد حدس و دروغ یکی راست باشد، به آن علم گفته نمی‌شود.

در باره اینکه حمل پسر است یا دختر بسیاری از اهل فن چیزهایی می‌گویند اما تجربه شاهد است که آن هم تخمین و مقایسه است نه یقین. و اگر از صد یک یا دو تا صحیح در بیاید این امر طبیعی است و تعلق به علم و آگاهی ندارد. آری هنگامیکه وسایل عکس برداری ایجاد شد بعضی پنداشتند که شاید به وسیله آن می‌توان نر و ماده بودن حمل معلوم گردد اما تجربه ثابت کرده است که وسایل عکس برداری هم نمی‌تواند نر و ماده بودن حمل را تشخیص دهد.

خلاصه اینکه آنچه در اصطلاح قرآن غیب گفته شده است آن را به غیر از خداوند قدوس کسی نمی‌داند و آنچه بعضی از مردم به وسیله اسباب و آلات عادتاً در می‌یابند آن در حقیقت غیب نیست؛ اگر چه به سبب عدم ظهور عمومی، به آن غیب گفته می‌شود هم چنین اگر به رسول یا نبی به وسیله وحی یا به ولی به وسیله کشف و الهام اطلاعاتی از غیب داده شود آن از تعریف غیب خارج است و در قرآن به آنها به جای غیب «انباء الغیب» گفته می‌شود چنانکه در آیات متعددی مذکور است. مانند آیه ۴۹ سوره هود «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ» لذا در آیه «لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» یعنی خزانه‌های غیب را به جز پروردگار، کسی نمی‌داند مجالی برای شبهه یا استثنا نیست. خداوند تبارک و تعالی عالم الغیب است و هیچ غیبی از علم او پوشیده نیست.

این عبارت به این مطلب است که عبارت‌های دیگر بعدی بیانگر علم الشهادت در برابر علم غیب است. منظور از علم الشهادت دانا بودن به چیزهای حاضر و موجود است. علم خداوند چون محیط است و هیچ ذره‌ای از علم او خارج نیست؛ بنابراین این از علم خدا خارج نیستند. فرمود: اوست که می‌داند هر آنچه را که در خشکی یا دریاست و هیچ



برگی از درختی ساقط نمی‌شود که او آن را نداند هم چنین دانه‌ای که در تاریکی زمین پنهان باشد، آن هم در علم اوست و هر ذره کاینات در دریا و خشکی، در علم اوست و در لوح محفوظ نوشته شده است.

خلاصه مطلب اینکه علم خداوندی دارای ویژگیهایی است که هیچ موجود دیگری آن را دارا نمی‌باشد؛ اولاً او دارای علم غیب است، ثانیاً احاطه علم خداوندی بر تمام کاینات و ما فیهاست که هیچ ذره‌ای از آن نمی‌تواند خارج باشد.

در نخستین آیه، آن دو صفات ویژه این چنین بیان شده‌اند که در نخستین جمله نخستین صفت بیان شد که: «وَعِنْدَهُ، مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» و در جمله‌های بعدی احاطه علم او را بر تمام موجودات و کاینات این چنین ذکر فرمود: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ» یعنی خداست که می‌داند آنچه در دریا و خشکی است.

مراد از آن کل کاینات و موجودات‌اند؛ هم چنانکه از لفظ صبح و شام تمام زمان و از لفظ شرق و غرب کل زمین را مراد می‌گیرند. هم چنین بر و بحر یعنی کل خشکی و دریا که هدف از آن کل کاینات عالم و همه موجودات‌اند؛ لذا نتیجه می‌گیریم که علم الله تعالی محیط به تمام کاینات است.

باز برای مزید تشریح و تفصیل آن چنین فرمود که: احاطه علم خداوند به تمام کاینات تنها این نیست که چیزهای بزرگ را بداند، بلکه کوچکترین و پنهان‌ترین چیز هم در علم اوست. سپس می‌فرماید: «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا» یعنی در تمام جهان از هر درختی برگی بیفتد آن هم در علم خداوندی است. خلاصه مطلب اینکه برگ هر درخت قبل از سقوط و به وقت سقوط و بعد از آن هم در علم الهی است و او می‌داند که برگی که بر درختی قرار گرفته است، چند مرتبه به وسیله باد یا نیروی دیگر حرکت کرده و چه زمانی و در کجا از درخت می‌افتد و یا در چه حالتی می‌گذرد. منظور از سقوط برگ شاید اشاره به کلیه حالات آن است؛ زیرا سقوط آن،

آخرین حالت نشو و نما در زندگی نباتی است. بعد از آن فرمود: «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ» یعنی هر دانه‌ای که در عمق و تاریکی زمین جای گرفته، آن هم در علم خداوندی است. نخست برگ درخت را ذکر کرد که به مشاهده عموم می‌افتد؛ بعد از آن دانه را ذکر نمود که کشاورز آن را در زمین می‌افشاند یا خود بخود در عمق و تاریکی زمین پنهان می‌گردد؛ سپس احاطه علم خداوندی را بر تمام کاینات به عنوان حاوی بودن آن بر خشکی و دریا ذکر فرموده و فرمود که: همه اینها به نزد خداوند در کتاب مبین نوشته شده است.

مراد از کتاب مبین نزد بعضی از مفسرین، لوح محفوظ است و به نظر بعضی از مفسرین منظور از آن علم الهی است. و آن به «کتاب مبین» از این جهت تعبیر گردید که همان‌گونه که چیز نوشته شده، محفوظ می‌ماند، در آن سهو و نسیان راه نمی‌یابد. هم‌چنین محیط بودن علم الهی بر تمام ذرات کاینات تخمینی نیست؛ بلکه یقینی است.

آیاتی بسیار از قرآن مجید بر این گواه است که این‌گونه علم محیط که ذره‌ای از کاینات و یا احوالی از آن خارج نیست تنها مختص به ذات خداوندی است. آیه ۱۶ از سوره لقمان «إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» یعنی اگر دانه‌ای به قدر اسپند در دل سنگ یا در آسمانها یا در زمین باشد، الله تعالی همه آنها را جمع می‌فرماید؛ یقیناً الله تعالی لطیف و از هر چیز مطلع است.

در آیه ۲۰۰ سوره بقره معروف به آیه الکرسی آمده است «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» یعنی، الله تعالی به تمام احوال گذشته و آینده مردم آگاه است و اگر علم همه مردم با هم گردد ذره‌ای از علم الهی را احاطه نخواهد کرد. مگر همان مقداری که خداوند به هر که بخواهد بدهد. آیه ۶۱ از سوره یونس «مَا يُعْرَبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» یعنی به قدر ذره‌ای هم هیچ چیزی در آسمانها و زمین از علم پروردگار تو جدا نیست. آیه ۱۲ از سوره طلاق «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»



یعنی علم خداوند به هر چیز محیط است. به اینگونه این مطلب با عناوین مختلف در آیات بی شماری آمده است.

خلاصه اینکه در این آیات با وضاحت و صراحت کامل بیان گردید که علم غیب که در قرآن به آن «غیب» گفته شده و تفسیر آن در بالا گذشت یا علم محیط به تمام کاینات مخصوص الله تعالی جل شأنه است و چنین پنداشتن که علم رسول یا فرشته‌ای به تمام کاینات محیط است؛ مانند مسیحیانی که رسول را به درجه خدا قرار دادند که به تصریح قرآن شرک است و در آیه ۹۷-۹۸ از سوره شعراء حقیقت شرک چنین بیان شده است، «تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِينٍ اِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ» یعنی مشرکین در روز قیامت می‌گویند که به خدا ما در گمراهی شدید بودیم که شما را (یعنی بتها را) با خدا برابر می‌کردیم. بدون شک الله تعالی به انبیاء علیهم‌السلام به ویژه به خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علم صدها هزار غیب عنایت فرموده است و از بقیه انبیا و فرشتگان بیشتر عنایت فرموده اما این مطلب روشنی است که علم کسی برابر با علم خداوند نیست و نخواهد بود و اگر نه این در تعظیم رسول غلو قرار می‌گیرد که مسیحیان اختیار کرده بودند که رسول را با خدا مساوی گفته بودند و شرک، همین است نعوذ بالله منه.

تا اینجا توضیح نخستین آیه بود که در آن بیان خصوصیات صفت علم خداوندی است که حاوی هر غیب و شهادت و ذرات کاینات است و در آیه دوم بیان صفت قدرت و قادر مطلق بودن است که آن هم مختص به ذات خداوند تعالی است. «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى» یعنی الله تعالی در هر شب یک گونه قبضه‌ای بر روح شما می‌کند و باز به وقت صبح بیدار کرده، بلندتان می‌کند تا که عمر مقرر شما را تکمیل کند و باز آنچه در طول روز انجام می‌دهید همه در علم او تعالی است.

این قدرت کامله خداوندی است که هر روز نمونه‌ای از مرگ و زنده کردن و مردن و دوباره زنده بودن انسان در جلوی چشمش می‌آید. در حدیث، خواب برادر مرگ گفته شده است. و این حقیقتی است که خواب،

چنان اعضای انسان را تمام معطل می کند که مرگ.
حق تعالی در این آیه تمثیل خواب و بیداری پشت سر آن را بیان فرموده انسان را بر این متنبه کرد که همانگونه که هر شب و هر صبح مثال از مردن و زنده شدن شخص را مشاهده می کند هم چنین موت اجتماعی کل عالم و سپس زندگی اجتماعی او را بیندازید که به آن «قیامت» گفته می شود و ذاتی که بر این قادر است از قدرت کامله او، آن هم بعید نیست؛ لذا در آخر آیه فرمود: «ثُمَّ إِلَهِ مَرْجِعِكُمْ ثُمَّ يُسَبِّحُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» یعنی باز شما به طرف خدا برگشت دارید؛ سپس او به شما اطلاع می دهد که چه کار می کردید. مراد اینکه از اعمال محاسبه می شود و سپس بر آن جزا و سزا مرتب می گردد. در آیه سوم تفصیل بیشتر این مضمون چنین بیان گردید که الله تعالی بر همه بندگان خویش قوت فوق العاده ای دارد تا زمانی که او بخواهد کسی را زنده نگهدارد، گروه حفظه از ملائکه را برای حفظ او می فرستد و کسی نمی تواند به او گزند برساند و هرگاه وقت مقرر عمر کسی به پایان برسد، همین گروه حفظه ملائکه سبب موت او قرار می گیرند و در تهیه اسباب موت او کوتاهی نخواهند کرد و با مردن کار به خاتمه نمی رسد؛ بلکه «رُدُّوا إِلَى اللَّهِ» یعنی بار دوّم زنده شده به بارگاه خداوند احضار خواهند شد. در اینجا وقتی عرض به بارگاه احکم الحاکمین و محاسبه تمام عمر مقصود گردد که می تواند درست در بیاید و از عذاب نجات یابد، لذا این فرمود: «إِلَى اللَّهِ مَوَّلَهُمُ الْحَقُّ» یعنی الله تعالی تنها احکم الحاکمین نیست؛ بلکه او مولای بندگان خود هم هست که در هر موقع به آنان کمک خواهد کرد و بعد از آن فرمود: «إِلَّا لَهُ الْحُكْمُ» بدون شک داوری و حکم از آن اوست. در این جا گمان می رفت که ذات واحد چگونه محاسبه میلیاردها انسان را می کند لذا سپس فرمود: «وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» یعنی مقایسه کارهای خدا با کارهای خود، نادانی است او خیلی زود همه حسابها را تکمیل خواهد کرد.



قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ

بگو کیست که نجات دهد شما را از تاریکیهای بیابان و یا دریا هنگامی که می خوانید او را

تَضْرَعاً وَ حُفِيَةً لِّئِنْ أَنْجَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۶۳﴾

به گریه و زاری و به پنهانی اگر نجات داد ما را از این می خواهیم شد از سپاس گزاران.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۶۴﴾

بگو خداست که نجات می دهد شما را از این واز هر پریشانی، باز شما شرک می کنید.

خلاصه تفسیر

شما (به این مردم) بگویید که کیست که شما را از ظلمت (یعنی شداید) خشکی و دریا در حالی نجات می دهد که شما او را (جهت نجات دادن) می خوانید (گاهی) به اظهار تذلل و (گاهی) در پنهانی (و چنین می گوئید) که (ای الله) اگر شما ما را از این (ظلمت الان) نجات دهید پس (باز) ما لازماً در ردیف حق شناسان (قایم) خواهیم ماند (یعنی به توحید که بزرگترین حق شناسی است قایل خواهیم شد و چون پاسخ این سؤال متعین است و آنان هم پاسخ دیگری نخواهند داد لذا) شما بگویید که خداست که شما را از آنها نجات خواهد داد (هرگاه که نجات برسد) و (این ظلمات مذکور چه خصوصیتی دارند بلکه) از هر پریشانی (او نجات می دهد ولی) شما (طوری هستید که) باز هم (پس از نجات طبق معمول) شرک می کنید (که بزرگترین حق ناشناسی است و وعده کرده بودید به حق شناسی. مقصد اینکه در شداید به اقرار خود شما حقانیت توحید ثابت می باشد. پس انکار، کی قابل انتفات خواهد شد).

معارف و مسایل

قدری از مظاهر علم الهی و قدرت مطلقه او

در آیات گذشته کمال علم و قدرت الهی و وسعت بی مثال آن بیان گردید و در آیات مذکور قدری از آثار مظاهر آن علم و قدرت بیان

شده است. در نخستین آیه لفظ «ظلمات» جمع ظلمت به معنی تاریکی است و معنی «ظلمت البر و البحر» تاریکیهای خشکی و دریا است. و چون تاریکی انواع گوناگونی دارد مانند شب، تاریکی ابرها در هنگام روز، تاریکی گرد و غبار و تاریکی امواج دریا لذا کلمه ظلمات به صورت جمع استعمال شده است. اگر چه تاریکی برای بسیاری از کارها من جمله خفتن و استراحت کردن نعمت بزرگی است؛ اما باعث معطل شدن کارها و بسیاری از مصایب و آفتها می گردد به همین دلیل لفظ «ظلمت» در محاوره عرب بر مصایب و حوادث آفات اطلاق می گردد.

در تفسیر این آیه، عموم مفسرین، معنی آن را چنین بیان کرده اند: خداوند برای آگاهی و متنبه ساختن مشرکین نسبت به بت پرستان به رسول اکرم ﷺ دستور داد که از مشرکان پرسید اگر در سفر دریا یا خشکی به مصیبتی دچار شوید در حالی که بتها را از یاد برده و خداوند را می خوانید و مطمئن هستید که جز خدا کسی دیگر به دادتان نمی رسد و نجات دهنده دیگری نمی بینید و در باطن پیمان می بندید که دوباره حق ناشناسی را پیشه نخواهید کرد و با او شریک و همتایی مقرر نخواهید داشت، چگونه بعد از رفع مصیبت، مجدداً راه قبلی، یعنی بت پرستی و شرک را ادامه می دهید؟ و چون در جواب این سؤال که چه کسی ممکن است شما (بت پرستان) را از این مصایب نجات دهد؟ جوابی نخواهند داشت؛ زیرا جز خدای واحد، هیچ بتی نمی تواند رهایی بخش آنان از مصیبت وارده شود، خداوند در آیه بعدی به رسول اکرم ﷺ می فرماید: به آنان بگویید تنها رب العالمین است که نجات دهنده شما از این مصیبتها و ناراحتیها و پریشانیهاست؛ در حالیکه بعد از رفع مشکل با جهالت تمام به پرستش بتها مشغول خواهید شد. در نتیجه، این دو آیه نشانه ای از بیان قدرت کامله خداوندی است که رفع مصیبت و مشقت هر انسان در قدرت و اختیار اوست، و بت پرستانی که عمر خویش را در بت پرستی سپری کرده اند، در هنگام دچار شدن به یک مشکل، نیز متوجه خداوند می شوند. و این، وجود یک امر واضح و روشنی است.



عبرت و نتیجه

عبارتهای فوق، بیانگر این مطلب است که بت پرستان، مرتکب جرم سنگینی می‌شوند چون در هنگام دچار گشتن به مصیبت متوجه خداوند شده و هنگام رفع آن به بت پرستی خویش روی می‌آورند این عمل آنان برای مسلمانان درس عبرتی است زیرا بسیاری از مؤمنان وقت مصیبت، خدا را از یاد برده و فقط به اسباب و وسایل مادی روی می‌آورند که وجودشان سبب می‌گردد تا مسلمین از قدرت کامل الهی غافل شوند در صورتی که توجه کامل به سوی آنها کمتر از بت پرستی نمی‌باشد.

معالجه اصلی حوادث و مصایب

ما در هر مرض، دکتر و دارو را و در هر طوفان و سیلاب و سایل مادی را چاره‌ساز خود قرار داده، چنان در فکر آنها مستغرق گشته‌ایم که نسبت به مالک کاینات بی‌خبر می‌مانیم؛ در صورتیکه بارها در الفاظ صریح بیان فرموده که مصایب و حوادث دنیوی عموماً در نتیجه اعمال انسان نمودار گشته و نمونه کوچکی از سزای آخرت می‌باشند و بدین صورت این مصایب یک نوع رحمتی برای مسلمین قرار می‌گیرند که به وسیله آنها به مردمان غافل، هشدار داده‌شود تا که اعمال بد خویش را بررسی کرده و بیندیشند تا از سزای سخت و بزرگ قیامت رهایی یابند. راجع به این مطلب قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره سجده می‌فرماید: «وَلَنذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی ما مردم را عذاب کوچک و نزدیک دنیوی می‌چشانیم قبل از عذاب بزرگ آخرت تا که آنها از غفلت و بدیها باز بیایند. در آیه ۳۰ از سوره شوری آمده است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی مصیبتی که به شما می‌رسد در اثر اعمال بد شماست و خداوند بسیاری از اعمال بد را می‌بخشد.

در توضیح این آیه، آن حضرت ﷺ فرموده است: قسم به ذاتی که روح من در قبضه اوست اگر کوچکترین خراشی به بدن انسان به وسیله چوب ناچیزی برسد یا پایش لیز بخورد و یا دردی دیگر احساس نماید تماماً در اثر گناهیانی است که مرتکب شده است. اما خداوند بسیاری از گناهان را می بخشد؛ بیضاوی رحمته فرموده است که: مراد از آن اینکه امراض و آفاتی که بر مجرمین و گنهکاران پیش می آیند همه آثار گناهانشان بوده و کسانی که از گناه، معصوم یا محفوظ می باشند امراض و آفات ایشان برای آزمایش صبر، استقلال، و رفع درجات آنها در جنت خواهند شد.

در نتیجه، چون عموم مردم بدون گناه نمی باشند، امراض و حوادث و مصایب وارده آنان در اثر اعمال بدشان است. پس معالجه و رفع حقیقی مشکلات توجه به خداوند است و طلب استغفار از گناهان گذشته و تصمیم به ترک آنها در آینده است و در این مورد به دربار الهی دعا نماید. البته هدف از بیانات فوق این نیست که برای رفع مصایب تدابیر مادی از قبیل اسباب و مداوی و معالجه بی فایده است بلکه منظور از آن، این است که خدا را چاره ساز و اسباب مادی را از نعمتهای او و کلیه امکانات دنیوی را عطیه الهی دانست، که در تبعیت و مشیت او برای انسان مفید واقع می شوند. آتش، آب، باد، خاک و تمام نیروهای دنیوی تابع فرمان خداوندی اند و بدون اراده او نه آتش می تواند بسوزاند و نه آب می تواند آتش را خاموش کند و نه هیچ دوايي مفید می شود و نه غذایی ضرر می رساند. (مولانا رومی چه خوب بیان فرموده است:)

خاک و باد و آب و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند
تجربه گواه است که هرگاه انسان از خدا غافل شود و تنهادرپی مادیات قرار
گیرد و هرچه این اسباب و وسایل اضافه شوند پریشانی و مصایب او بیشتر
خواهند شد.

مرض برهتاگیا چون چون دوا کی *مرض افزوده شد هر چند دوا کرد
ممکن است به طور انفرادی با وجود غفلت و معصیت دوا یا تزریق یا



تدبیر مادی دیگری مفید افتد اما وقتی به طور عموم، احوال خلق خداوند، بررسی شود همه اینها بی فایده به نظر می‌رسند. در زمان حاضر برای راحت رسانی و رفع هر نوع تکلیف و مشقت از انسان، انواع آلات و اسباب ایجاد شده و خواهد شد در حالیکه پنجاه سال قبل در وهم و گمان مردم نمی‌آمد. مانند تولید دواهای جدید و سریع‌التأثیر و انواع آمپولها و وسایل تزریقی و پزشکان ماهر و تأسیس بیمارستانها که مردمان صد سال قبل از همه اینها محروم بوده‌اند. اما مردمی که از این اسباب و وسایل محروم بوده‌اند، این اندازه ضعیف و مریض نبوده‌اند که اکنون شکار امراض هستند. و نیز امروزه برای عموم وباها، انواع و اقسام تلقیحات و جود دارد برای نجات انسان از حوادث، ماشین‌های آتش‌نشانی و اسباب اطلاعات و کمک‌های فوری به وقت وقوع اتفاقات و جود دارد اما به هر اندازه که این وسایل مادیات بیشتر باشد انسان بیش از پیش شکار حوادث و آفات قرار می‌گیرد؛ علت آن غیر از این چیزی دیگر نخواهد بود که در زمان سابق آنقدر از خالق کاینات غفلت و نافرمانی انجام نمی‌گرفت که الآن انجام می‌گیرد. آنان وسایل راحتی را نعمت پنداشته و با سپاس‌گزاری استعمال می‌کردند ولی انسان زمان حاضر آنها را با بغاوت استعمال می‌کند لذا کثرت آلات و وسایل نمی‌تواند آن را از مصیبت نجات دهد.

خلاصه اینکه مسلمانان باید از این واقعه مشرکین عبرت حاصل کنند که آنان هم به وقت مصیبت خدا را یاد می‌کردند. وظیفه مؤمن این است که جهت رفع هرگونه مصایب و مشقتها پیش از توجه به اسباب و وسایل مادی به طرف خداوند رجوع کند و گرنه آن پیش خواهد آمد که امروز مشاهده می‌شود، که به حیث مجموع هر تدبیر معکوس می‌شود. برای جلوگیری از سیلابها و نجات از ضررهای آن هزاران تدبیر به کار گرفته می‌شود اما آنها بارها پیش می‌آیند. برای معالجه امراض اقداماتی جدید انجام گرفته اما بر تعداد بیماران افزوده می‌گردد. برای جلوگیری از گران‌فروشی هزاران تدابیر بکار گرفته شده و شاید از ظاهر هم مؤثر واقع شده، اما در کل گرانی

روز بروز بیشتر می‌گردد. برای جلوگیری از دزدی، راهزنی، آدم‌ربایی، رشوت‌ستانی، تقلب و کلاه برداری امروزه در هر کشوری تدابیر بسیاری بکار گرفته می‌شود اما با محاسبه آنها روزانه بر تعداد آنها افزوده می‌گردد. کاش که انسان امروز از نفع و ضرر شخصی و سطحی خویش نگاه را بالاتر قرار داده و احوال را بررسی می‌کرد تا ثابت می‌گردید که به حیث مجموع، تدابیر مادیات ما هم چندان مهم نیست، بلکه در تولید مصایب ما مؤثراند و سپس بر این، معالجه قرآنی نظر می‌افکنند که برای نجات از مصایب فقط یک راه موجود است که به طرف خالق کاینات رجوع کند و تدابیر مادیات را تنها به حیث نعمت اعطایی او استعمال کند و به غیر از این، برای سلامت ماندن صورت دیگری متصور نیست.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ

بگو او تواناست بر اینکه بفرستد بر شما عذاب از بالا یا از زیر

أَزْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ سِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۗ أَنْظُرْ كَيْفَ

پاهای شما یا در آویزد شما را گروه گروه و بچشاند بعضی را جنگ بعضی، ببین که چگونه

نُصِرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ ۗ

بیان می‌کنیم آیات را شاید درک کنند. و تکذیب کرد به آن قوم تو در حالیکه آن حق است

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

بگونه‌ایستم برای شما نگهبان. برای هر خبر وقت مقرری هست و عن قریب خواهید دانست.

خلاصه تفسیر

شما (چنین هم) بگویید که (همانگونه که او بر نجات تواناست هم چنین) او بر این هم تواناست که بر شما (به سبب کفر و شرک شما) عذابی از بالا بفرستد (مانند سنگ یا باد یا باران طوفان خیز یا) از زیر پاهای شما (که زمین است ظاهر کند مانند زلزله یا غرق شدن و



اسباب قریبۀ اینگونه عذابها بجز از خدا در اختیار کسی نیستند گاه گاهی چنین خواهد شد چه در دنیا و چه در آخرت) یا اینکه شما را (تحت اغراض مختلف) به گروههای (گوناگون) منقسم کرده (باهم) گلاویز کند (یعنی بجنگاند) و به شما به وسیله یکدیگر (مزه) جنگ بپوشاند (و سبب قریب آن فعل اختیاری است یا همه آفات را جمع کند. خلاصه اینکه نجات دادن یا مبتلا به عذاب کردن هر دو در قدرت و اختیار او می باشند ای محمد!) شما ببینید ما چگونه دلایل (توحید) را از جهات مختلف بیان می کنیم که شاید آنان درک کنند و قوم شما (یعنی قریش عرب هم) با وجودیکه می دانند (که خداوند به عذاب دادن قادر است و کفر و شرک سبب عذاب است) به آن (عذاب) تکذیب می کنند (و به عدم وقوع آن معتقد هستند در حالیکه وقوع) آن یقینی است (و با شنیدن آن می توانند چنین بگویند که کی واقع خواهد شد پس) شما (چنین) بگویید من بر شما (از جهت واقع کردن عذاب) نگهبان مقرر نشده ام (که من کاملاً مطلع باشم یا اینکه به اختیار من باشد البته) برای وقوع (مدلول) هر چیزی وقتی (در علم خداوند مقرر) است و عن قریب از تمام آن حتماً مطلع خواهید شد (که این عذاب آمد).

معارف و مسایل

در آیات گذشته این اثر از علم وسیع و قدرت بی مثال الهی مذکور بود که اوست که می تواند هر مصیبت را از هر انسان دور کند و هر کسی که به وقت مصیبت خداوند را بخواند کمک او را در جلوی چشمهای خود خواهد دید، زیرا قدرت او بر تمام کاینات و رحمت او به همه خلائق کامل است و به جز او نه کسی به قدرت کامل نایل است و نه به تمام خلائق مشفق و مهربان است. در آیات فوق الذکر از قدرت کامله الهی بیان گردید که همانگونه که به اختیار خداوند از بین بردن هر نوع عذاب و مصیبت و بزرگترین آفتهاست، او تعالی بر مبتلا کردن افراد سرکش به انواع عذابها نیز تواناست و برای انجام چنین کارهایی مانند حکام مناطق جهان محتاج به نیروهای نظامی و انتظامی نبوده و نیازی به یاری دیگری ندارد و در این باره

فرمود: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْسِكُمْ سَيْعًا» یعنی خداوند متعال بر این تواناست که بر شما عذابی از بالا بفرستد یا از زیر پاهایتان یا شما را به گروههای گوناگون منقسم کرده باهم گلاویز کند و یکی را به وسیله دیگری در عذاب از بین ببرد.

سه نوع عذاب الهی

در این آیه از سه نوع عذاب الهی یاد شده است: ۱- عذابی که از آسمان نازل گردد. ۲- عذابی که از زمین صادر شود. ۳- عذابی که از جانب خود انسانها بوجود آید. کلمه «عذاباً» که با تنوین نکره آمده است طبق قواعد عربی دلالت بر انواع و صور مختلف عذاب دارد. مفسرین بیان داشته اند که بر امم سابق عذابهای فوقانی زیادی نازل شده است (مثلاً) به عذاب نوع اول انهدام امم مختلفی در طول تاریخ چون قوم نوح علیهم السلام به وسیله باران و سیل های حاصله از آن، قوم عاد توسط طوفان، باد، باریدن سنگ بر قوم لوط، باریدن خون و فرود آمدن غورباغه بر قوم بنی اسرائیل، از بین رفتن اصحاب فیل در هنگام حمله به مکه به وسیله پرندگان که به وسیله سنگریزه آنها را نابود ساختند.

در مورد عذاب نوع دوم علاوه بر فرود آمدن طوفان و باران بر قوم نوح علیهم السلام فوران آب از زمین نیز وجود داشت. در واقع این قوم به دو نوع عذاب فوقانی و تحتانی گرفتار گردیدند. قوم فرعون به وسیله عذاب زیر پایش غرق و نابود گردید، و قارون با خزاینش در زمین غرق شد. حضرت عبدالله بن عباس و مجاهد و ائمه دیگر تفسیر فرموده اند که مراد از عذاب بالا مسلط شدن حکام ظالم و مستبد هستند که بر ملت حکومت می کنند. و هدف از عذاب زیر پا آن است که خدمت گزاران و غلامان و کارگران بی وفا و غدار و خاین در آیند. و از فرمایشاتی چند از رسول خدا صلی الله علیه و آله این تفسیر حضرت عبدالله بن عباس تأیید می گردد؛ در «مشکوٰة المصابیح» به حواله



«شعب الایمان» از بیهقی این قول رسول کریم ﷺ منقول است. «کَمَا تَكُونُونَ يُومِرُ عَلَيْكُمْ» یعنی همانگونه که اعمال شما نیک و یا بد باشد همانگونه حکام و امرا بر شما مسلط کرده می شوند. اگر شما نیک و فرمانبردار باشید همینگونه حکام و امرا بر شما رحیم دل و انصاف پسند خواهند شد و اگر شما بد کردار باشید بر شما حکام ظالم و بی رحم گمارده می شود. و مفهوم مقوله مشهور «اعمالکم عمالکم» هم همین است. و در «مشکوٰۃ» به حواله «حلیه ابی نعیم» مروی است که رسول کریم ﷺ فرمودند، الله تعالی می فرماید که: من الله هستم و به جز از من معبود دیگری نیست من پادشاه و مالک تمام شاهانم و دل تمام پادشاهان در دست من است هرگاه بندگان من اطاعت مرا به جای آورند من در دل پادشاهان و حکامشان شفقت و رحمت القا می کنم و هرگاه بندگانم نافرمانی مرا به جای آورند من دل حکامشان را سخت خواهم گردانید. و آنان به ایشان هرگونه عذاب می چشانند لهذا شما در بد گفتن حکام و امرا، اوقات خود را ضایع نکنید؛ بلکه به طرف خداوند رجوع کرده در فکر اصلاح اعمال خویش باشید تا که تمام کارهای شما را درست کنم. و نیز در «سنن ابی داود» و «نسائی» از حضرت عائشه رضی الله عنها مروی است که آن حضرت ﷺ فرمودند: هرگاه خداوند بهبودی امیر و حاکمی را بخواهد برای او وزیر و نایب خوبی مقرر می کند که اگر امیر چیزی را فراموش کند او را تذکر دهد و اگر امیر کار خوبی انجام دهد با او کمک کند و هرگاه برای امیر و حاکمی خرابی مقدر باشد مردمان بد برای او وزیر و ما تحت قرار می گیرند. (الحديث)

خلاصه این روایات و تفسیر آیه مذکور، این است که اگر به کسی از ناحیه حکام مشقت و مصیبتی برسد آن عذابی است که از مافوق به او رسیده و اگر رنج و اندوه از جانب خدمت گزاران و کارگران باشد آن عذاب ماتحت است و اینگونه حوادث اتفاقی نبوده، بلکه در محدوده قانون الهی سزای اعمال انسان می باشند. حضرت سفیان ثوری رضی الله عنه فرمود که: هرگاه من به گناه مبتلا می شوم اثر آن را در مزاج خدمت گزار و اسب سواری و خرابارکش نیز

احساس می‌کنم؛ زیرا همهٔ اینها از من نافرمانی خواهند کرد.
مولانا رومی رحمته الله فرمودند که:

خلق را با تو چنین بد خو کنند

تا تو را ناچار رو آن سو کنند

یعنی خداوند متعال در این جهان به وسیلهٔ حکام مافوق یا خدمت‌گزاران زبردست، عذاب ظاهری به صورت معاملات مشقت‌آمیزی بر خلاف مزاجت بر تو مسلط کرده می‌خواهد تو را به طرف خویش متوجه گرداند تا اینکه هوشیار شده اعمال خود را اصلاح و از عذاب اکبر آخرت نجات یابی. خلاصه اینکه طبق تفسیر حضرت عبدالله ابن عباس (رض) ظلم و جور حکام عذابی است که از مافوق می‌آید و بی‌ایمانی کارگران و دزدی و غداری آنان عذابی است که از پایین می‌آید. انسان جهت نجات از اینگونه عذابها باید اعمال خویش را بررسی کرده و از نافرمانی خداوند و انحراف از مسیر الهی باز ایستد آن زمان به قدرت الهی تغییری در احوال و رفتار حکام یا خدمت‌گزاران پیش خواهد آمد و به تجربه ثابت شده که به وسیلهٔ مادیات نمی‌توان بر آنها غلبه کرد. چنین تصویری جز فریب دادن نفس چیز دیگری به ارمغان نخواهد داشت. تفاسیری که در بارهٔ عذابهای «مَنْ فَوْقَكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» آمده در حقیقت باهم اختلافی ندارند زیرا لفظ «عذاباً» در آیه در حقیقت حاوی همهٔ این نوع تفاسیر است. سنگهای بارنده از آسمان، خون، آتش، سیلاب و ظلم و ستم حکام جور، همه در عذاب واقع شونده از بالا داخل هستند. شگافتن زمین و رفتن قومی در آن یا برآمدن آب از آن و غرق شدن ملتی، به وسیلهٔ خدمت‌گزاران ما تحت به مصیبتی گرفتار شدن، همه در عذاب پایین داخل‌اند.

نوع سوم از عذاب که در آیه ذکر گردیده است این است «أَوْ يَلْبَسَكُمْ سِجَاءً» یعنی شما به گروههای مختلف منقسم شده با یکدیگر گلاویز باشید و وسیلهٔ عذاب یکدیگر قرار گیرید، لفظ «یلبسکم» از ماده «لبس» مأخوذ است که معنی آن پنهان کردن و پوشیدن است و به همین معنی لباس به آن پارچه‌ای



گفته می شود که بدن انسان را پیوشاند و از این جهت التباس به معنی شبهه و اشتباه در جایی بکار می رود که سخن مستور و پوشیده بوده نه صاف و روشن. و لفظ «شیع» جمع شیعه است به معنی پیرو و تابع کسی، در آیه ۸۳ از سوره صافات آمده است «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یعنی حضرت ابراهیم علیهما السلام از پیروان حضرت نوح علیهما السلام است.

لذا در عرف شیعه به گروهی گفته می شود که به خاطر غرض خاصی گرد هم جمع شده برای رسیدن به آن همدیگر را کمک کنند که در اصطلاح امروز به آن، فرقه یا پارتی می گویند. برداشت دیگری که از این آیه حاصل می شود آن است که مردم در گروههای مختلف تقسیم گشته و این گروه گرایی موجب درگیری آنان می گردد. هنگامیکه این آیه نازل شد آن حضرت ﷺ به مسلمانان خطاب فرمود که: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» یعنی بعد از من مانند کفار نشوید که بعضی ها گردن بعضی دیگر را می زنند.^۱

حضرت سعد بن ابی وقاص می فرماید باری به اتفاق آن حضرت ﷺ در حرکت بودیم که اتفاقی گذر ما به مسجد معاویه افتاد، رسول الله داخل مسجد رفته و دو رکعت نماز بجای آوردند ما نیز همانند ایشان عمل کردیم. بعد آن حضرت ﷺ به دعا مشغول شد، دعای شان طولانی شد. بعد فرمود که من از خدایم سه سؤال داشتم: اول اینکه امت من به صورت غرق شدن هلاک نگردد. دوّم اینکه به وسیله گرسنگی نابود نشود. خداوند این هر دو خواسته مرا پذیرفت. سوم اینکه امت من توسط نزاع و اختلاف با همدیگر از بین نرود اما خداوند مرا از این دعا باز داشت. (مظهری)

حدیثی به همین مضمون از حضرت عبدالله بن عمر (رض) هم منقول است که از جمله دعاهاى سه گانه یکی این بوده که بر امت من دشمنی مسلط نگردد که همه را هلاک کرده و از بین ببرد، این دعا پذیرفته شد. دیگر اینکه

۱- مظهری، اخراج ابن ابی حاتم عن زید بن اسلم.

با هم جنگ نکنند، از این دعا منع شدم. از این روایات ثابت می‌گردد که بر امت محمدی ﷺ آن نوع غذایی نخواهد آمد که بر امم گذشته از آسمان و یا زمین نازل شده و همه را تباه و برباد ساخته است ولی یک نوع عذاب در دنیا بر این امت خواهد آمد و آن جنگ و جدال با هم دیگر فرقه‌ها و گروه‌هاست. لذا آن حضرت ﷺ امت خویش را از تقسیم به فرقه‌ها و گروه‌ها که سبب درگیری بین آنها باشد منع فرمود و در این باره نهایت تأکید داشته و بارها تذکر داده است که اگر در این جهان غذایی بر شما (امت من) نازل شود بصورت جنگ و جدال با هم دیگر خواهد بود. و در سوره هود این مطلب با وضاحت بیشتری آمده است: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبِّكَ» یعنی مردم همیشه با هم اختلاف خواهند کرد مگر کسی که خداوند برای شان رحم فرموده است. از مطالب فوق چنین برمی‌آید، افرادی که بدون از وجه شرعی با یکدیگر دست به اختلاف می‌زنند از رحمت خداوندی محروم یا به دوراند.

در آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران آمده: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و در آیه ۱۰۵ آل عمران آمده: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا» حاصل این همه آیات و روایات این است که ایجاد اختلاف خیلی منحوس و مذموم است. اگر امروزه مسلمانان خوب بیندیشند متوجه خواهند شد که اکثر مصایب و مشکلات آنان در اثر اختلاف و تشتت با همدیگر است که در اثر اعمال بد انسانها بر جامعه مسلمانان مسلط گردیده است. ملتی که مرکز اتحادش کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است، دارای این کلمه در هر مکان یا زبان یا رنگ یا نسل و یا نسبی باشند با همدیگر برادرند و پدیده‌های جغرافیایی طبیعی مانند کوه، رود، دریا و غیره بین آنان مانع وحدتشان نباید باشد. بلکه وحدتشان تنها بر کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» وابسته باشد. تقسیم بندی‌هایی چون عربی، مصری، شامی، ترکی، هندی و چینی تنها برای شناخت بین‌المللی بوده است نه چیزی دیگر. به قول اقبال رحمه الله:



درویش خداست نه شرقی هی نه غربی

گهر اسکا نه دلی نه صفاهان نه سمرقند

یعنی درویش دیوانه خدا نه شرقی است و نه غربی خانه او نه دهلی نه اصفهان و نه در سمرقند است. امروزه توطئه‌ها و کوششهای مسلسل ملل دیگر، مسلمانان را در ملیتهای نژادی، زبانی و ملی منقسم کرده است. و باز هر ملت یا گروهی در داخل خویش دچار تشتت و پراکندگی قرار گرفته و در گروههای مختلف دیگری تقسیم شده است. ملتی که شعار او عفو و ایثار نسبت به دیگران بود و برای نجات از منازعه از بزرگترین حق خود چشم پوشی می کرد امروز بیشتر افراد آن در پست ترین خواهشات ذلیل و حقیر قرار گرفته و به فدا کردن بزرگترین تعلقی و ارتباط دست زده اند. این است اختلاف اغراض و اهواء که برای قوم و ملت، منحوس و عذاب نقدی است. آری در اینجا این را باید فهمید که منظور از اختلافی که آن را قرآن، عذاب الهی و محرومی از رحمت خدا بیان کرده آن اختلافی است که در اصول و عقاید بوده یا سبب اغراض و هواهای نفسانی باشد. اختلاف آراء بین مجتهدین در اصول کلی قرآن و سنت وجود ندارد، بلکه فقها در باره مسایل فروعی ممکن است باهم اختلاف داشته باشند و این امری است که از زمان صحابه و تابعین تا به حال جریان داشته است؛ زیرا حجت هر دو گروه قرآن و سنت و اجماع امت است و نیت هر یکی عمل بر احکام قرآن و سنت است؛ اما در تعبیر الفاظ مبهم و مجمل قرآن و سنت و استخراج مسایل جزئی و فروعی در رای و اجتهاد اختلاف واقع شده است و اینگونه اختلاف در حدیث به رحمت تعبیر شده است. و در جامع الصغیر به حواله نصر مقدسی و بیهقی و امام الحرمین این روایت نقل شده است که: «**اختلاف امتی رحمة**» یعنی اختلاف امت من رحمت است. این از خصوصیات امت محمدیه از این جهت گردید که اختلافی که بین علمای حق و فقهای متقین واقع می شود همیشه مبنی بر اصول قرآن و سنت و صدق نیت و خالصاً لله بوده و هیچ غرض نفسانی و مال و جاه محرک این اختلاف نخواهد شد. لذا

آن باعث هیچ نوع جنگ و جدال نمی‌باشد بلکه طبق تحقیق علامه عبدالرئوف مناوی شارح (جامع صغیر) مقام مسالک مختلفه فقهای امت همان است که شرایع گوناگون انبیای گذشته داشت که باوجود مختلف بودنش همه احکام خداوند بودند. هم چنین مسالک مختلفه مجتهدین امت به سبب اینکه در زیر لوای اصول قرآن و سنت هستند کلاً احکام خدا و رسول گفته می‌شوند. مثال این اختلاف اجتهادی در محسوسات مانند خیابان بزرگی در شهر می‌ماند که جهت تسهیل راه روان به قسمتهای مختلف تقسیم گردیده‌است که یک قسمت آن، به حرکت اتوبوس اختصاص دارد و قسمتی محل عبور و مرور گاری و دوچرخه سوار است و قسمتی هم مخصوص عابرین پیاده می‌باشد اگر چه این تقسیم بندی نوعی اختلاف است اما منظور و هدف از آن رسیدن به سر منزل مقصود می‌باشد. بنابر این چنین تقسیم بندی نه تنها مضر نیست؛ بلکه مفید بوده و برای راه روان رحمتی است. از اینجاست که ائمه مجتهدین و فقهای امت بر این اتفاق نظر دارند که مسلک هیچ یکی از ایشان باطل نیست و هر کسی که پیرو یکی از ایشان باشد در نزد دیگری به او گناهکار گفتن جایز نیست. حاصل اختلاف مذاهب ائمه مجتهدین و فقهای امت بیش از این نیست که مسلکی که هر کدام از ایشان اختیار کرده به نزد او راجح است ولی در مقابل، مسلک مجتهد دیگر را هم باطل نمی‌گویید بلکه به یکدیگر کاملاً احترام قایل‌اند. واقعات بی شماری از فقهای صحابه کرام و تابعین و ائمه مجتهدین بر این گواه است که باوجودیکه مسالک فقهی آنها در بسیاری از مسایل باهم مختلف و بحثهای علمی جریان داشته ولی کاملاً نسبت به یکدیگر معتقد و قابل احترام بودند و در آن جا نام از جنگ و جدال و خصومت و عداوت نبود و در پیروان و مقلدین مذاهب فقهی هم تا وقتی که دیانت برقرار بود همین گونه رفتار داشتند.

اینگونه اختلاف است که رحمت و برای مردم وسیله وسعت و سهولت و شامل نتایج بسیار مفید است. و حق این است که اختلاف «روا»



در مسایل فروعی تا وقتی که در محدوده خویش بوده، چیز مضری نبوده است؛ بلکه در توضیح جهات مسئله و رسیدن به نتیجه‌ای صحیح معین ثابت شده است. و جایی که عقلای متدین باهم جمع باشند امکان ندارد که باهم اختلاف نداشته باشند. این چنین قانون از کسانی می‌باشد که یا اصلاً عقل نداشته باشند یا دیانت، که بر خلاف ضمیر در حمایت و رعایت از دسته و یا گروهی اظهار اتفاق کنند. اگر اختلاف رأی در احکام و مسایل قطعی و اعتقادی نباشد و تنها در مسایل فروعی و اجتهادی بوده که قرآن و سنت در آن باره ساکت و یا مبهم باشد به شرطی که تا مرز جنگ و جدال و لعن و طعن نرسد نه تنها مضر نیست بلکه مفید بوده و نوعی نعمت و رحمت است. همانطوریکه تمام اشیای کاینات عالم از نظر شکل و صورت، رنگ و بو، خاصیت و منفعت مختلف هستند، مثلاً حیوانات، انواع گوناگونی دارند یا انسانها از جهات مختلف، مثل نشست و برخاست و صنعت و شغل و حرفه و غیره باهم متفاوتند این اختلافها سبب رونق و پیشرفت و منافع بیشماری است که بسیاری از افراد از این حقیقت آگاهی ندارند بسیاری از افراد اختلافی را که در فتاوی علمای حق یا مذاهب فقها می‌باشند به نظر حقارت می‌نگرند و از ایشان شنیده می‌شود که می‌گویند وقتی که میان علما اختلاف هست پس ما کجا برویم! در صورتی که جواب روشن است. مثلاً در معالجه مریض میان پزشکان و اطبا اختلاف رأی می‌باشد، افراد جهت مداوا سعی دارند به پزشکی که از نظر فن و تجربه کاری ماهرتر است مراجعه نمایند، بدون اینکه به پزشک دیگر بد بگویند. مثال دیگر، در هنگام انتخاب دلیل، جهت دفاع از حق، فرد به وکیلی مراجعه می‌کند که لایق‌تر و تجربه کاری بیشتری داشته باشد، بدون آنکه به بقیه وکلا بد بگوید و همین اصول باید در مورد مسایل فقهی و علمی رعایت شود، پس هرگاه در مسئله‌ای فتاوی علمای مختلف باشد بعد از تحقیق حتی المقدور از هر عالمی که در علم و تقوی از دیگران افضل و اعلی باشد، اتباع کنند و به علمای دیگر بد نگویند.

حافظ ابن قیم، در «اعلام الموقعین» نقل فرموده که انتخاب مفتی ماهر و در صورت اختلاف، ترجیح دادن فتوای کسی که به نزد او اعلم و متقی تر باشد وظیفه هر مسلمان و بر او لازم است. وظیفه او این است که در فتاوی علمای یک فتوی را ترجیح دهد. این وظیفه اوست که هر کدام از مفتیان و علما را در علم و دیانت افضل می داند بر فتوای او عمل نماید؛ ولی علمای دیگر را هرگز بد نگوید و پس از این گونه عمل، او به نزد خداوند کاملاً بری الذمه می باشد و اگر فی الواقع اشتباهی از مفتی شده است خود او مسئول آن است.

خلاصه کلام اینکه نه هر اختلاف مطلق مذموم است و نه هر اتفاق مطلق محمود و مطلوب اگر دزدان و راهزنان و باغیان باهم متفق شده گروهی تشکیل دهند هر کس می داند که این اتفاق آنها مذموم و برای ملت مهلک است و اختلافی که علیه ایشان در سعی و عمل عوام یا نیروهای نظامی می باشد، از نظر هر عاقلی محمود و مفید است. بنابر این روشن است که فساد نه در اختلاف رای است و نه در اتفاق بر آن؛ بلکه هر مفاسدی که از بدگمانی و بدزبانی متعلق به دیگران پیش می آید نتیجه قلت علم و دیانت و یا غرق در اغراض و اهواست، و هرگاه در قوم یا گروهی اینگونه اختلاف پدید آید؛ پس اینگونه اختلاف به جای اختلاف رحمت، به صورت اختلاف عذاب منتقل می گردد و مسلمانان گروه گروه شده و به جنگ و جدال و قتل و قتال مبادرت می ورزند. ایذا رسانی و لعن و طعن بر یکدیگر را حمایت از مذهب می پندارند در صورتی که خدمت، به اینگونه غلو و تعدی هیچگونه ارتباطی ندارد، بلکه این همان جدالی است که آن حضرت ﷺ با شدت تمام از آن منع فرموده و در احادیث صحیحه، آن از اسباب ضلالت و گمراهی به شمار رفته است.^۱

در آیه دیگر مخالفت خویشاوندان آن حضرت ﷺ (قریش) را با حق



ذکر کرده، این چنین راهنمایی گردید که به آنانی که از شما تعیین وقت عذاب را سؤال می‌کنند بگویید که وظیفه من این نیست بلکه وقت هر امر، در علم خداوند مقرر است که به وقت خودش انجام خواهد گرفت و نتیجه آن در محضر شما خواهد آمد.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ

وقتی که ببینی تو کسانی را که در آیات ما نزاع می‌کنند از ایشان رو بگردان تا اینکه یَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ^ط وَأَمَّا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ

در سخن دیگری مشغول شوند و اگر شیطان تو را فراموش گردانید منسین بعد الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ

از بیاد افتادن با قوم ظالمان. و نیست بر پرهیزگاران از حسابِهم مِّنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾ وَذَرِ الَّذِينَ

حساب‌مخاصمین چیزی ولی بر عهده ایشان است نصیحت تا که بترسند. و بگذار کسانی را که اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ

قرار داده‌اند دین خود را بازیچه و ملعبه و به فریب انداخته است ایشان را زندگی دنیا و ذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ^ط لَيْسَ لَهَا

نصیحت کن ایشان را به قرآن تا که گرفتار نگردد هیچ کسی به کردار خویش، نباشد برای او مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ

به جز خدای هیچ حامی و سفارش‌کننده و اگر در عوض بدهد تمام عوضها را پذیرفته نمی‌شود مِنْهَا^ط أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ

از او ایشانند که گرفتار شده‌اند به کردار خویش برای ایشان است نوشابه گرم و عَذَابُ الْيَوْمِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا

عذاب دردناک در عوض کفر آنها. بگو آیا ندا کنیم به غیر از الله کسانی را که نه

يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ

نفع می‌رسانند و نه ضرر و آیا برگردانده شویم به پاشنه پاهای خود بعد از اینکه

هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ

هدایت داده‌است به ما خداوند مانند کسی که سرگردان کنند او را شیاطین در روی زمین

حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ

که رفقایش می‌خوانند او را به طرف هدایت که بیا پیش ما بگو تویقیناً راهی که خدا نشان دهد

هُوَ الْهُدَىٰ ۖ وَأَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ

راست‌است و او به ما دستور داده که تابع پروردگار عالم باشیم. و اینکه برقرار کنید نماز را

وَاتَّقُوهُ ۖ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ

و بترسید از خدا و اوست که در جلوی او تمام شما جمع می‌شوید. و اوست که آفریده

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ ۖ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ۖ قَوْلُهُ

تمام آسمانها و زمین را به تدبیر محکم و روزی که می‌گوید باش پس می‌باشد. سخن او

الْحَقُّ ۖ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۖ

راست است و مر او راست پادشاهی روزی که دمیده شود در صور، دانای پنهان و آشکار

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

و اوست حکیم و دانا.

خلاصه تفسیر

و (ای مخاطب) وقتی که ببینی کسانی را که در آیات (و احکام) ما عیب جوئی می‌کنند پس از (نشستن به نزد) ایشان کناره بگیر تا اینکه به سخنی دیگر مشغول باشند و اگر تو را شیطان فراموش گرداند (یعنی به یاد این نباشی که از نشستن در چنین مجالس ممانعت آمده) پس (هرگاه به یاد آید) بعد از به یاد آمدن به نزد این چنین ظالمان منشین (فوراً بلند شو و اگر فی‌الواقع به ضرورت دین یا دنیا موقع رفتن در چنین



مجالسی اتفاق افتاد پس حکم آن این است) پس کسانی که (از ممنوعات شرعی که رفتن در این چنین مجالس بدون از ضرورت هم داخل است) احتیاط می کنند برای شان از بازخواست (و گناه طعن) آنان (طاعین و مکذبین) هیچ اثری واقع نخواهد شد (یعنی کسانی که به ضرورت آنجا بروند گنهکار نخواهند شد) ولی (به شرط قدرت) بر عهده ایشان است که نصیحت کنند شاید آنان (طاعین) هم (از این خرافات) احتیاط کنند (چه به قبول اسلام و چه به ملاحظه آنان و این مختص به مجلس تکذیب نمی باشد بلکه) از ایشان که (این) دین خود را (که پذیرفتن آن بر ایشان فرض بود؛ یعنی اسلام را) بازیچه و ملعبه قرار داده اند (که به آن تمسخر می کنند) و زندگی دنیوی ایشان را در فریب قرار داده است (که در لذات آن مشغول هستند و از آخرت منکر؛ لذا انجام این تمسخر به نظرشان نمی رسد) کناره بگیر و (با کناره گیری و قطع روابط ایشان را) به وسیله این قرآن (که ایشان به آن تمسخر می کنند) نصیحت کن تا هیچ کسی به سبب کردار (بد) خویش (در عذاب) چنان مبتلا نگردد که هیچ کسی به جز خدا نه حامی او باشد و نه سفارش کننده، و کیفیت آن این باشد که اگر (بالفرض) به اندازه پُری جهان عوض بدهد (که آن را صرف کرده از عذاب نجات یابد) باز هم از او پذیرفته نخواهد شد (پس هدف از نصیحت اینکه بر انجام اعمال بد خویش متنبه می شود تسلیم و عدم تسلیم چیز دیگری است چنانکه) ایشان (تمسخر کنندگان) این چنین هستند که (پذیرفتن پند به جای خودش) به سبب کردار (بد) خویش (در عذاب) مبتلا شده اند (که ظهور آن در آخرت به این شکل خواهد شد که) برای ایشان نوشیدنی بی نهایت گرم (جوش داده) می باشد و (علاوه بر این اینگونه هم) سزای دردناک خواهند یافت به سبب کفر خویش (کردارشان بدیهی است که یک شعبه آن تمسخر بود) شما (از طرف مسلمین به این مشرکین) بگویید که آیا ما بجز خدا (طبق رضای شما) به اینگونه اشیا عبادت کنیم که نه (در صورت پرستش) آن به ما (می تواند) نفعی برساند و نه (در صورت عدم پرستش آن می تواند) به ما ضرر برساند (مراد از آن الهه باطله می باشند که بعضی اصلاً توانایی ندارند و بعضی که مقداری توانایی دارند آن ذاتی نیست و معبود باید حد اقل قدرت داشته باشد که به موافق و مخالف نفع و ضرر برساند پس آیا ما به چنین چیزها پرستش کنیم) و آیا (معاذالله ما از اسلام) عقب گرد کنیم بعد از اینکه خداوند متعال به ما (راه حق را) راهنمایی فرموده (یعنی اولاً شرک خود قبیح است بویژه بعد از مشرف شدن به اسلام بیشتر

شنیع خواهد شد و گر نه مثال ما) مانند کسی (خواهد شد که) شیطان او را در بیابان (فریب داده از راه) منحرف کرده و او سرگردان باشد (و) او رفقایی هم داشت که او را به راه راست (ندا کرده) می خواندند که (اینجا) به نزد ما بیا (ولی او از بس که بی نهایت حیران است نمی فهمد و نمی آید، حاصل اینکه همچنانکه این شخص به راه بود ولی از همراهان راه بلد جدا شده و به دست غولان بیابانی گرفتار شده بی راه شد و آن رفقا اکنون هم او را به راه می خوانند مگر او به راه نمی آید، هم چنین حالت ما خواهد شد که به راه اسلام شده از پیامبر ﷺ رهبر خویش جدا گردیم و به دست گمراه کنندگان گرفتار شده گمراه شویم و باز هم آن رهبران از روی خیرخواهی به اسلام دعوت کنند و ما از گمراهی باز نیاییم. یعنی آیا ما طبق رضای شما عمل کرده اینگونه مثالی برای خود قایم کنیم) شما (به ایشان) بگویید که (وقتی از این تمثیل معلوم شد که بی راه شدن از راه، بد است و این) امر یقینی است که راه راست راه (نشان داده) خداست (و آن اسلام است پس یقیناً ترک آن گمراهی است پس ما کی می توانیم آن را ترک کنیم) و (شما بگویید که ما چگونه شرک کنیم) به ما این چنین دستور رسیده که ما کاملاً فرمانبردار پروردگار عالم باشیم (که منحصر در اسلام است) و این (دستور رسیده) که به نماز پای بند باشید (که روشن ترین علامت ایمان به توحید است) و (دستور رسیده که) از او (یعنی از الله) بترسید (یعنی مخالفت نکنید که از همه آنها بزرگترین شرک است) و اوست (الله) که به نزد او همه شما (روز قیامت از گورستان بلند شده جهت حساب) جمع کرده می شوید (و در آن جا مشرکان به سزای شرک خود خواهند رسید) و اوست (الله) که آسمانها و زمین را با فایده آفرید (که در آن بزرگترین فایده اینکه از آن بر وجود خالق و توحید او استدلال گردد پس این یکی از دلایل توحید است) و (در بالا در «تخشرون» که به حشر یعنی در قیامت از زندگی بار دوم اطلاع داده شده است آن را هم بعید نپندارید؛ زیرا آن در جلوی قدرت خداوندی به قدری آسان است که) هرگاه خدا این قدر بگوید (که حشر) تو باش پس آن (حشر خود) واقع می شود (این) گفتن او مؤثر است (خالی نمی رود) و (به روز حشر) وقتی که در صورت (به دستور الهی بار دوم از طرف فرشته) دمیده شود همه حکومت (در حقیقت هم و به ظاهر هم) مختص به او (الله) خواهد شد (و او با حکم خویش میان موحدین و مشرکین قضاوت خواهد فرمود) او (الله است) دانای پنهان و آشکار (پس او نسبت به اعمال و احوال مشرکین آگاهی کامل دارد) و اوست بسیار حکیم (لذا به هر یکی جزای مناسب خواهد داد و اوست) مطلع کامل (لذا امکان ندارد



از او چیزی پنهان کرد.)

معارف و مسایل

امر به اجتناب از مجالس اهل باطل

در آیات فوق مسلمانان به یک امر مهم و اساسی راهنمایی شده‌اند و آن اینکه از شرکت در مجالسی که کارهایی در آن انجام می‌شود و آن کارها موجب گناه است باید دوری جست، تفصیل این مطلب به شرح ذیل است. در نخستین آیه «یخوضون» از «خوض» مأخوذ است؛ به معنی در آب فرو رفتن و از آن گذشتن است و شامل شدن در کارهای لغو و بیهوده هم خوض گفته می‌شود و عموماً این لفظ در قرآن به این معنی استعمال گردیده مانند: «کنا نخوض مع الخائضین» و در آیه ۹۱ انعام «و فی خوضهم یلعبون» و غیره بر این شاهد می‌باشند؛ لذا خوض در این آیات به عیب‌جویی ترجمه شده است؛ یعنی هرگاه شما ایشان را ببینید که در آیات خداوندی فقط به خاطر لهو و لعب و استهزا و تمسخر مداخله کرده‌اند و عیب‌جویی می‌کنند، پس شما از ایشان رو بگردانید. خطاب در این آیه عام و شامل هر مخاطب می‌باشد که در آن نبی کریم ﷺ داخل می‌باشد و افراد امت هم و در حقیقت خطاب به آن حضرت ﷺ برای اسماع عموم مسلمین است و گر نه خود ایشان از کودکی نیز در چنین مجالسی شرکت نداشته‌اند. لذا نیازی نداشت که ایشان را منع فرمایند.

اعراض از مجالس اهل باطل به چند صورت است: یکی اینکه از مجلس برخیزد. دوّم اینکه در آنجا مانده به کاری دیگر مشغول شود و به طرف آنان توجه نکند ولی در آخر آیه نشان داد که مراد از آن صورت اول است که در مجلس آنها ننشیند و از آنجا برخیزد.

در آخر آیه فرمود که اگر شیطان باعث فراموشی شد یعنی به فراموشی در مجلس آنها شرکت کردید به نحوی که جلوگیری از شرکت در

چنین مجالس به یاد شما نبود یا اینکه متوجه نشدید که اهل مجلس بر خلاف آیات خدا و رسول بحث و گفتگو می‌کنند در اینصورت به محض اینکه به یادتان آمد فوراً آن مجلس را ترک کنید زیرا که بعد از متوجه شدن نشستن در آن مجلس گناه است. در آیه دیگر نیز همین مطلب یاد آوری شده است و در پایان آن فرموده است که اگر در آنجا نشستید شما هم در زمره آنان به شمار خواهید رفت. امام رازی در «تفسیر کبیر» فرموده که: منشأ اصلی این آیه کناره گیری و اعراض از مجلس گناه و اهل مجلس است. بهترین نوع برخورد با چنین مجالس برخاستن از آن است اما اگر برخاستن از آنجا خطری نباشد نسبت به مال یا نفس یا آبروی آن شخص پس برای عموم جایز است که صورت دوم اعراض را اختیار کنند مثلاً به کار دیگری مشغول شده و به آنان اصلاً توجه نکنند. اما برخاستن خواص که مقتدا در دین باشند در هر صورت بهتر است. سپس فرمود: «وَأَمَّا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ» یعنی اگر شیطان تو را در فراموشی بیندازد. اگر این خطاب به عموم مسلمانان است پس سخن روشن است که فراموشی و نسیان دامن گیر هر انسان است و اگر خطاب به آن حضرت ﷺ می‌باشد پس در اینجا این سؤال پدید می‌آید که اگر فراموشی و نسیان به رسول خدا ﷺ اثر کند نمی‌توان بر تعالیم او اعتماد و اطمینان کرد! در جواب این سؤال باید گفت که انبیاء علیهم السلام هم به حکمت و مصلحت خاص، امکان دارد مطلبی را فراموش کنند اما فوراً از جانب خدا به وسیله وحی متنبه شده و حالت فراموشی آنها رفع می‌گردد. و سرانجام تعالیم آن از فراموشی و نسیان پاک خواهند شد. بهر حال از این جمله چنین برمی‌آید که اگر کسی در حالت سهو و نسیان مرتکب اشتباهی گردد، مورد عفو قرار می‌گیرد. در حدیثی از آن حضرت ﷺ نقل شده است که: «رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَاءَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ» یعنی از امت من هرگونه خطا و نسیان و اکراه و اجبار عفو شده است. امام جصاص در «احکام القرآن» فرموده که: از این آیه معلوم گردید که مسلمانان باید از شرکت در هرگونه مجالسی که در آن برخلاف خدا یا رسول یا شریعت اسلام صحبت می‌شود در



صورتی که قادر نباشند از چنین مجالسی جلوگیری کنند و یا به وسیله شخص دیگری مانع آن شوند و یا حداقل سخن حق را در آن مجلس بیان کنند، اجتناب و دوری کنند. اما شرکت در چنین مجالسی به نیت اینکه حد اقل بتوان سخن حق و درست را جهت اصلاح بیان نماید مجاز است. امام جصاص با توجه به آخر آیه که می‌فرماید بعد از بیاد آمدن نباید با قوم ظالم نشست چنین استنباط می‌کند که شرکت در مجلس این چنین ظالم و بی‌دین و دریده دهان مطلقاً گناه است؛ چه ایشان در آن وقت به صحبت‌های گناه‌آمیز مشغول باشند یا خیر، زیرا که برای آنان شروع کردن به گفتارهای گناه‌آمیز، چندان طولی نمی‌کشد، لذا به این دلیل از مجالست با افراد ظالم منع فرموده است. در آیه ۱۱۳ از سوره مبارکه هود نیز این مطلب روشن‌تر بیان شده است قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» یعنی با ظالمان تمایل نشان ندهید و اگر نه سروکار شما با آتش جهنم خواهد شد. هنگامیکه این آیه نازل شد صحابه کرام عرض کردند که یا رسول‌الله! اگر رفتن در مجالس ایشان مطلقاً ممنوع است پس ما از نماز خواندن در مسجد حرام و طواف هم محروم خواهیم ماند؛ زیرا که آنان همواره در آنجا نشسته‌اند (این واقعه قبل از هجرت و فتح مکه است) و شغل آنها عیب‌جویی و بدگویی است لذا آیه بعدی نازل شد «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» یعنی کسانی که محتاط هستند اگر برای کار خویش در مسجد الحرام بروند پس، از عمل بد این اشرار، مسئولیتی بر آنان نیست. البته این مسئولیت را دارند که سخن حق را به آنان برسانند شاید نصیحت پذیرفته و به راه راست برگردند. در آیه سوم تقریباً تأکید مزیدی بر این مطلب است می‌فرماید: «وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لِبَآءٍ وَآلِهَؤُا» که در این لفظ «ذر» مشتق از «وذر» است به معنی گذاشتن چیزی به صورت ناراضی. معنی آیه اینکه شما به کسانی که دین خود را لهو و لعب یعنی ملعبه و بازیچه قرار داده‌اند، توجه نکنید از این، مطلب را چنین می‌توان فهمید: یکی اینکه دین خود یعنی اسلام که برای آنها فرستاده شده آن را لهو و لعب قرار داده و به

آن تمسخر و استهزای می کنند. دوّم اینکه آنها اصل دین را گذاشته لهُو و لعب را مذهب و دین خود قرار داده اند و مطلب هر دو معنی تقریباً یکی است. سپس فرمود: «وَأَعَزُّنَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» یعنی زندگی چند روزه دنیا آنها را در غرور و فریب مبتلا کرده است و با این عبارت سبب اصلی مرض آنها بیان گردیده است؛ یعنی اینکه دل بستگی به زندگی چند روزه دنیا موجب سرکشی و نافرمانی گردیده است. و عدم اعتقاد به آخرت و روز قیامت منجر به ارتکاب جرم آنان شده است با توجه به این آیه به رسول کریم ﷺ و عموم مسلمین دو دستور داده شد: ۱- دوری جستن از چنین افرادی که در جمله مذکور آمده است. ۲- دوم اینکه به وسیله قرآن آنان را نصیحت کنید و از عذاب آخرت بترسانید زیرا که تنها دوری جستن از وی کافی به نظر نمی رسد. در پایان آیه تفصیل این عذاب را چنین ذکر فرمود: که اگر حالتشان اینگونه برقرار ماند پس ایشان به دام کردار بد خودشان گرفتار خواهند شد. در اینجا در آیه لفظ (ان تبسل) استعمال گردید که معنی آن مقید و گرفتار شدن است. هرگاه انسان مرتکب اشتباه و یا ظلم بر کسی شود و در برابر عمل خویش به سزای آن گرفتار شود طبق عادت، برای نجات از آن گرفتاری به سه وسیله متوسل می شود: ۱- توسل به قوم و گروه و به اصطلاح، پارتی خود تا بدین طریق از مجازات ظلم خویش رهایی یابد ۲- در صورتیکه روش قبل مفید واقع نشود به شفاعت و پا در میانی افراد مهم متوسل می شود ۳- چنانکه دو روش فوق کارساز نباشد، به صرف مقداری از اموال خویش مبادرت می ورزد. خداوند متعال در این آیه هشدار می دهد که هیچ کدام از روشهای فوق بدون امر الهی اثر مثبتی نخواهد داشت. در آخر آیه فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أُسْلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ سُرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» یعنی ایشان کسانی هستند که به سزای اعمال بد خویش گرفتار شده اند و به ایشان در عوض آشامیدنی، آب جوش جهنم می رسد که متعلق به آن، در آیه ۱۵ سوره محمد آمده که: روده های آنها را قطعه قطعه می کند و علاوه بر این، انواع عذاب دردناک دیگری هم در عوض کفر و شرک آنها



موجود می‌باشد. از این آخرین آیه این هم معلوم شد که کسانی که از آخرت غافل‌اند و تنها به زندگی دنیا وابسته هستند صحبت و مجالست آنها هم برای انسان مهلک است و انجام آن، این خواهد شد که هم‌مجلس آنها هم شکار آن عذاب خواهد شد که آنها به آن مبتلا هستند. خلاصه این سه آیه اینکه مسلمانان باید از صحبت و محیط بد که سمّ‌کشنده انسان است اجتناب کنند. علاوه بر نصوص و حدیث بی‌شمار، مشاهده و تجربه بر این مطلب گواه است که چیزی که انسان را به تمام مفساد و جرایم مبتلا می‌کند فقط محیط و ماحول بد اوست که بعد از ابتلای به آن، نخست انسان به مفساد و خلاف ضمیر و طبع مبتلا می‌شود و هنگامیکه عادت کند، پس احساس بدی هم از او سلب می‌گردد، بلکه برعکس نیکی را بدی و بدی را نیکی تشخیص می‌دهد. چنانکه رسول اکرم ﷺ در حدیثی فرموده است که: هرگاه انسان، اولین بار به گناه مبتلا شود بر قلب او یک لکه سیاهی واقع می‌شود و همانگونه که یک لکه سیاه بر پارچه سفید موجب ناگواری مردم قرار می‌گیرد، در قلب او هم از این گناه ناگواری پدید می‌آید؛ ولی وقتی بعد از آن به گناه دوّم و سوم مبتلا شود و از گناه گذشته توبه نکند، پس لکه‌های سیاه یکی بعد از دیگری بر قلب او واقع می‌شوند تا اینکه لوح نورانی قلب کلاً سیاه می‌گردد و نتیجه، آن می‌باشد که از او احساس بد و خوب سلب می‌گردد. و در قرآن این موضوع به لفظ «زان» تعبیر شده است. همانطوری که در آیه ۱۴ سوره مطفین آمده است: «كَلَّا بَلْ زَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ» یعنی بر دلهای شان به خاطر اعمال بد زنگ واقع می‌شود که صلاحیت آن مفقود خواهد شد و تا جایی که می‌اندیشیم آنچه انسان را در این وحله می‌رساند محیط و مجلس فاسد است. (نعوذ بالله منهما) لذا بر مرّیان کودکان فرض است که برای نجات کودکان از اینگونه محیط و ماحول کوشا باشند. در سه آیه آینده هم مطلبی جهت اثبات توحید و آخرت و ابطال شرک آمده است که از ترجمه آن هویدا است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا إِلَهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَكَ
و یادکن وقتی که گفت ابراهیم به پدرش آرزو آیا قرار می دهی بتهارا خدا، من می بینم که تو
و قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۷۴﴾ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوَتَ
و قوم تو در گمراهی صریح هستی. و همچنان نشان دادیم ابراهیم را عجایب
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ
آسمانها و زمین و تا که او یقین داشته باشد. باز وقتی که تاریکی آورد بر او
الَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ
شب دید ستاره ای را گفت این است رب من پس وقتی که غایب شد گفت من نمی پسندم
الْأَفْلِينَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا
غایب شوندگان را. باز وقتی که دید ماه را درخشنده گفت این است پروردگار من پس وقتی که
أَفَلَ قَالَ لئن لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿۷۷﴾
غایب شد گفت اگر راهنمایی نکند مرا پروردگارم هر آینه خواهم شد از مردمان گمراه.
فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا
باز وقتی دید خورشید را درخشنده گفت این است پروردگار من این از همه بزرگتر است پس وقتی
أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۷۸﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
غایب شد گفت ای قوم، من بیزارم از آنچه شرک می کنید. من متوجه کردم رویم را
لِلذِّئِ فَطَرَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۷۹﴾
به طرف کسی که آسمانها و زمین را آفریده یک سو شده و از مشرکان نیستم.
وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي
و مجادله کرد با او قومش گفت آیا جدال می کنید بامن در وحدانیت خداوند و او مرا هدایت کرد
وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي
و نمی ترسم از کسانی که شما آنها را شریک می کنید مگر اینکه خداوند بخواهد



شَيْئًا وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ

که ضرری به من برساند احاطه کرده است علم او هر چیز را آیا شما نمی پذیرید. و چگونه
أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنْكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ

بنترسم از شریکان شما و نمی ترسید شما که شرک می کنید به خدا چیزهایی را که نازل نکرده است به آن

عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

بر شما هیچ دلیلی پس کدام یک فریق مستحق امن است بگویید اگر شما فهم دارید.

خلاصه تفسیر

و آن وقت هم قابل تذکر است که ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر نام فرمود که آیا تو بتها را معبود قرار می دهی یقیناً من تو را و تمام قوم تو را (که در این عقیده با تو شریک هستند) در اشتباه واضح می بینم (و در باره ستارگان در آینده مصاحبه می آید و در وسط متصف بودن حضرت ابراهیم علیه السلام را به صحت نظر که به ماقبل و ما بعد متعلق است بیان می فرماید) و ما این گونه (کامل) با ابراهیم علیه السلام (مخلوقات آسمانها و زمین را (به چشم معرفت) نشان دادیم تا که او (به ذات و صفات خالق) عارف گردد و تا که (به ازدیاد معرفت) از یقین کنندگان کامل باشد (در آینده بحث و گفتگو متعلق به ستارگان که تکمله مناظره است ذکر می گردد که در بالا بحث متعلق به بتها بود) باز (در آن روز یا روز دیگر) وقتی که تاریکی شب او را (اینگونه و همه را) فرا گرفت او ستاره ای دید (که می درخشد) او (به قوم خود خطاب کرده) فرمود که (طبق خیال شما) این خدای من (و شما و متصرف در احوال) است (خیلی خوب الآن بعد از چند دقیقه حقیقت منکشف می گردد چنانکه بعد از چند دقیق آن در افق غایب شد) پس وقتی که آن غروب کرد او فرمود که من غروب کنندگان را دوست نمی دارم (و محبت از نوازم اعتقاد به ربوبیت است پس خلاصه اینکه من رب را نفهمیده ام) باز (در همان شب یا شبی دیگر) وقتی ماه را دید (که درخشان طلوع کرد) باز (مانند نخستین بار) فرمود که (موافق به فکر شما) این رب من (و شما و متصرف فی الاحوال) است (چه بهتر الآن بعد از چند دقیقه کیفیت این را هم ملاحظه کنیم چنانکه آن هم

غروب کرد) پس وقتی که آن غروب شد فرمود که اگر رب (حقیق) مرا راهنمایی نکند (هم چنانکه تا فی الحال هدایت کرده است) پس من هم (به مثل شما) در ردیف گمراهان بشمار می روم سپس (یعنی اگر واقعه ماه در شب واقعه کوکب بوده پس صبح یک شی و اگر واقعه ماه در شبی دیگر از شب کوکب بوده پس در صبح همان شب یا شبی دیگر) وقتی خورشید را دید (که با آب و تاب بزرگی) درخشان (طلوع کرد) پس (به مثل دوبار قبلی باز) فرمود که (طبق خیال شما) این رب من (و شما و متصرف فی الاحوال) است (و این از همه (ستارگان مذکور) بزرگتر است (و پایان کلام بر این خواهد شد اگر ربوبیت این باطل گشت پس ربوبیت کوچکان به درجه اولی باطل خواهد شد الغرض به وقت شام آن هم غروب کرد) پس وقتی که آن غروب کرد فرمود که یقیناً من از شرک شما بیزار (و متنفر) م (یعنی تبرئه خود را اظهار می کنم از روی عقیده همیشه بیزاری بوده) من (از تمام طرق) یک سو شده رخ خود را (ظاهراً و باطناً) به طرف آن (ذاتی برای شما اظهار) می کنم که آسمانها و زمین را آفریده و من نیستم (به مثل شما) از مشرکان (نه عقیدتاً و نه قولاً و نه هم عملاً) و قوم او با او به مجادله (بیهوده) پرداختند (و آن اینکه این رسم از قدیم الایام است کما فی آیه ۵۳ انبیا آمده «وَجَدْنَا اٰبَاۡنَا لَهَا عَابِدُوْنَ» و بر انکار معبودان باطل ترسایندند که نشاید اینها شما را به مصیبتی گرفتار کنند کما یدل علیه الجواب بقوله و لا اخاف الخ) آن حضرت ﷺ (در پاسخ به امر اول چنین) فرمود که من از آنچه که شما با خدا (در استحقاق عبادت) شریک مقرر می کنید نمی ترسم (که آنها بتوانند به من صدمه ای برسانند زیرا صفت توانایی از خود آنها مسلوب است و اگر در چیزی مقداری باشد باز هم استقلال قدرت مفقود است). آری اگر پروردگارم چیزی بخواهد (این امری است دیگر، آن انجام خواهد گرفت. اما از این کجا قدرت یا ترس از آله و ارباب باطله لازم می آید و) پروردگارم (همانگونه که قادر مطلق است چنانکه از این چیزها معلوم گشت هم چنین او) هر چیز را در (احاطه) علم خویش (هم) فرا گرفته است (الغرض قدرت و علم، هر دو مختص او می باشند و الهه شما نه قدرت دارند و نه هم علم) آیا شما (می شنوید و) باز (هم) فکر نمی کنید و (همانگونه که علّت عدم ترس من این است که معبودان شما از علم و قدرت خالی محض اند نیز این امر هم هست که من چنین کاری نکرده ام که موجب ترس باشد پس) من از این چیزهایی که شما (با خداوند در استحقاق عبادت و اعتقاد ربوبیت) شریک می گردانید چگونه بترسم در حالیکه (شما باید به دو وجه برسید نخست اینکه شما کار ترس آوری انجام



داده‌اید یعنی شرک که مستوجب عذاب است. دوم عالم و قادر بودن خداوند معلوم شده است ولی شما از (وبال) این امر نمی‌ترسید که شما با خدا چنین چیزهایی را شریک مقرر کرده‌اید که (بر معبود بودن آنها) الله تعالی برای شما هیچ دلیلی (نظماً یا معنی) نازل نفرموده (مقصود اینکه شما باید بترسید اما برعکس مرا می‌ترسانید) پس (بعد از این بحث، با انصاف اندیشه نشان دهید که) از این دو گروه (مذکور موحدین و مشرکین) کدام یک بیشتر مستحق امن (یعنی اینکه بر او خوف واقع نشود) هست (و خوف هم آنکه فی الواقع قابل اعتبار است یعنی خوف آخرت) اگر شما (قدری) اطلاعاتی دارید.

معارف و مسایل

در آیات بیان شده رسول اکرم ﷺ مشرکین را به خداپرستی و ترک از بت پرستی دعوت کرده‌اند چون حضرت ابراهیم علیه السلام بزرگترین و گرامی‌ترین جد اعراب است و در احترام او کلاً متفق القولند، دعوتش به سوی حق در یک رویه خاص بیان شده تا برای اهل عرب دلنشین گردد.

این عبارات یاد آور آن مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام است که با قوم خود که بت پرست و نجوم پرست بودند به مبارزه برخاست و به همه آنها درس توحید آموخت. در آیه نخست، حضرت ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر گفت: من تو را بخاطر اینکه بت‌های تراشیده دستکار خویش را معبود قرار داده‌ای، در گمراهی می‌بینم. مشهور این است که آزر نام والد حضرت ابراهیم علیه السلام است و بیشتر مورخین نام او را «تارخ» و لقب او را آزر گفته‌اند و امام رازی و گروهی از علمای اسلاف چنین می‌گویند که اسم پدر حضرت ابراهیم تارخ و اسم عموی او آزر می‌باشد و عموی او آزر بعد از رسیدن به وزارت نمرود به شرک مبتلا گردیده بود و پدر گفتن عموی در محاورات عرب عام است. و طبق همین محاوره در آیه پدر حضرت ابراهیم علیه السلام یاد شده است. علامه زرقانی در «**مواهب**» بر این مدعا چنین شاهد نقل کرده است. دعوت به اصلاح عقاید و اعمال باید از خانه و قبیله خویش

آغاز شود، چه آزر پدر ابراهیم باشد چه عمویش در هر حال از جهت نسب برای او بزرگ و قابل احترام بود. از همه نخست ابراهیم علیه السلام دعوت الی الحق را از خانه خویش آغاز کرد؛ هم چنانکه به آن حضرت علیه السلام در آیه ۲۱۴ شعراء دستور داده شده است و «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» یعنی خویشاوندان خویش را از عذاب الهی بترسان و آن جناب علیه السلام از همه نخست تر افراد خانواده خویش را بر کوه صفا جهت دعوت الی الحق جمع فرمود. در تفسیر «بحر محیط» است که از این امر معلوم گردید اگر یک فرد واجب الاحترام از افراد خانواده بر جاده مستقیم نباشد دعوت او به طرف جاده مستقیم خلاف احترام او نیست؛ بلکه مقتضای خیرخواهی و همدردی است و لذا آغاز کار دعوت حق و اصلاح از افراد خانواده سنت انبیاء علیهم السلام است.

نظریه دو ملیت: ملت مسلمان، ملت کافر

حضرت ابراهیم علیه السلام تبلیغ خداپرستی را از خانواده خویش شروع کرد و بجای اینکه آنها را به خودش نسبت دهد به پدرش گفت: شما و قومتان در گمراهی بسر می برید. بیان این مطلب روشن می سازد که وی خویشاوندان خود را به علت شرک ورزیدن از خود نمی دانست و معتقد بود که مسلمانان از هر نسل و یا مکانی باشند یک گروه و ملیت اند. اگر وابستگی نسبی یا مکانی به اسلام صدمه ای وارد سازد باید ترک گردد.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد هدف از ذکر این واقعه در قرآن کریم رهنمودی است برای آیندگان تاراه و روش آن حضرت علیه السلام را در پیش روی خویش داشته باشند، چنانکه در آیه ۴ سوره ممتحنه می فرماید: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آسُوهٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی، برای امت محمدیه این عمل حضرت ابراهیم علیه السلام و همراهان او آسوه حسنه و قابل اقتداست. که او به برادران نسبی و وطنی خویش علناً گفت که ما از شما و معبودان غیر



واقعی تان بیزاریم و تا زمانیکه پرستش خدای واحد را نپذیرید، دیواری از بغض و عداوت بین ما و شما حایل است. حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین شخصی است که این دو ملیت اسلام و کفر را اعلام داشت و نمونه بکارگیری این روشها در پاکستان سبب تأسیس و استقلال کشور گردید. امت محمدیه و امم دیگر بر حسب هدایت، همین روش را انتخاب کرده تا سرانجام در میان مسلمانان ملیت اسلام متداول گشت. در حدیثی آمده است که در حجة الوداع قافله‌ای با آن حضرت صلی الله علیه و آله بر خورد کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید که شما از چه قومی هستید پاسخ دادند «نَحْنُ قَوْمٌ مُّسْلِمُونَ»^۱

آنان به جای اینکه طبق دستور سابق عرب اسم قبیله یا خاندان را به میان آورند، مسلمون گفته ملیت حقیقی خویش را که تا قیام قیامت برقرار خواهد بود، نشان دادند. حضرت ابراهیم که در آیات ذکر شده خویشاوندی را به پدر نسبت داد، بدان جهت است که بیزاری خود را از آنان اعلام دارد، و در جایی که قطع تعلق خود را از قوم اعلام می‌فرماید در آن جا قوم را به طرف خود منسوب کرده خطاب می‌فرماید چنانکه در آیه آینده است «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» یعنی ای قوم من! من از شرک شما بیزارم. اشاره‌ای است به اینکه اگر چه از لحاظ نسب و وطن، شما قوم من هستید اما افعال شرک آمیزتان مرا بر قطع تعلق خویشاوندی از شما مجبور کرده است. قوم و پدر حضرت ابراهیم علیه السلام به دو نوع شرک مبتلا بودند: ۱- پرستش بتها، ۲- پرستش ستارگان؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله برای مقابله با این دو مسأله با پدر و قوم خویش به مناظره پرداخت.

نخست ضلالت و گمراهی بت پرستی را ذکر فرمود و بعد از آن پرستش ستارگان را نفی نمود. خداوند در باره علم و بصیرت او فرموده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» یعنی ما مخلوقات آسمانها و زمین را چنان به ابراهیم علیه السلام نشان دادیم که حقیقت

هر چیز منکشف گردد، تا او به یقین کامل برسد. در نتیجه همانطوری که در عبارات بعدی خواهد آمد به طور عجیبی آنگونه که سنت انبیاء علیهم السلام در تبلیغ و دعوت با حکمت و تدبیر صورت گرفته با قوم خویش به مناظره پرداخت، تا بتواند پوچ بودن عقاید آنها را با استدلال روشن سازد. «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» یعنی هنگامی که شب فرا رسید ستاره‌ای در آسمان مشاهده کرد آنگاه به قوم خود گفت این ستاره پروردگار من است بعد از مدتی کوتاه که ستاره غروب کرد و از دیده‌ها پنهان گشت فرصت مناسبی یافت برای اقامه حجت علیه قوم خویش، فرمود: «لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ» آفلین از افول مشتق است به معنی غروب کردن. مقصود اینکه من غروب شونده‌گان را دوست ندارم و کسی که خدا و معبود قرار داده‌می‌شود، روشن است که از همه بیشتر باید مستحق محبت و عظمت قرار گیرد. مولانا رومی در شعری این واقعه را چنین بیان فرموده است:

خلیل آسا در ملک یقین زن نوای لا احب الافلین زن

سپس در شبی دیگر ماه درخشان به نظرش رسید؛ باز به قوم خویش خطاب کرده و همان رویه قبلی را اختیار کرده و فرمود که (طبق عقیده شما) این پروردگار من است ولی حقیقت آن بعد از مدتی کوتاه روشن خواهد شد چنانکه وقتی که ماه غروب کرد فرمود که اگر پروردگار من مرا راهنمایی نمی‌کرد من هم مانند شما در جمع گمراهان داخل می‌شدم و ماه را پروردگار و معبود خود قرار می‌دادم اما احوال متغیر غروب و طلوع او مرا متنبه کرد که این سیاره هم قابل پرستش نیست. در این آیه اشاره به این است که پروردگار من کسی دیگر است که از طرف او به من هدایت می‌رسد. روزی دیگر در هنگام طلوع خورشید رو به قوم خویش نموده خطاب کرد (طبق عقیده شما) این خورشید پروردگار من است که از بقیه ستارگان به ظاهر بزرگتر است؛ اما عن قریب حقیقت آن بر شما روشن خواهد شد. وقتی که خورشید غروب کرد و در واقع آخرین حجت خود را برای قومش به اتمام رسانید بیان فرمود که: «يَقَوْمِ إِنِّي بُرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» ای قوم، من از تصورات



مشرکانه شما که مخلوقات خداوندی را با خدا شریک قرار داده‌اید بیزارم، و سپس این حقیقت را آشکار نمود که رب (پرورگار) من و شما هیچ یکی از این مخلوقات نیست که در وجود به دیگری محتاج هستند. بلکه پروردگار همه ما ذاتی است که آسمانها و زمین و تمام اشیای میان آنها را آفریده است؛ لذا من رخ خود را از بت‌های تراشیده شما و از ستارگان که تحت تغییر و تأثیر قرار گرفته‌اند، برگردانده تنها به طرف یک خدا متوجه کرده‌ام و همانند شما از مشرکان نیستم. در میان حادثه مناظره، حضرت ابراهیم علیه السلام از حکمت و موعظت پیامبر گونه استفاده کرده، یکدفعه نجوم پرستی را گمراهی یا اشتباه قلمداد نمود؛ بلکه چنین مقایسه‌ای قایم کرد که هر انسان عاقل از آن متأثر شده حقیقت را بشناسد اول در باره بت پرستی مخالفت خویش را اعلام کرد و به پدر و قوم خویش اعلام کرد که در گمراهی آشکار قرار دارید علتش این بود که گمراهی و نامعقول بودن بت پرستی کاملاً واضح و روشن بود بخلاف نجوم پرستی که گمراهی آن آنقدر واضح و روشن نبود. در اینجا این امر هم قابل توجه است که حضرت ابراهیم علیه السلام بر خلاف نجوم پرستی در جلوی قوم خویش استدلالی که بیان کرد حاصلش اینکه چیزی که تغییرپذیر باشد و احوال آن مبدل گردد و در حرکات خود تحت تأثیر قدرت دیگری باشد هرگز صلاحیت این را ندارد که او را رب خود قرار دهند. در این استدلال از طلوع و غروب ستارگان و کل احوال در میان آنها می‌توان استدلال کرد که آنها در حرکات خویش، خود مختار نیستند بلکه تابع حکم کسی و به رویه خاصی در حرکت هستند ولی حضرت خلیل الله علیه السلام از کل این احوال و کیفیات تنها غروب آنها را در استدلال پیش کرد؛ زیرا که غروب آنها در نظر عوام یک نوع زوال مفهوم می‌شود و رویه عمومی استدلال انبیاء علیهم السلام آن است که بر اذهان عموم مؤثر واقع شود و ایشان بیشتر در پی حقایق فیلسوفانه نمی‌باشند بلکه موافق با اذهان عمومی خطاب می‌فرمایند لذا برای اثبات و بی‌اثر بودن این ستارگان غروب آنها را دلیل قرار داد و گرنه بر عدم قدرت آنها از طلوع هم می‌توان

استدلال کرد و سپس از طلوع از بقیه احوال متغیریه آنها نیز می توان دلیل اقامه کرد.

چند راهنمایی برای مبلغین اسلام

از این روش مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام، چند هدایت مهم جهت علما و مبلغین بدست می آید. نخست اینکه در تبلیغ و اصلاح ملل نه هر جا سختی مناسب است و نه هر جا نرمی؛ بلکه هر یکی یک موقع و یک حدی دارد. چنانکه در باره بت پرستی حضرت خلیل علیه السلام رویه شدیدی پیش گرفته الفاظ سختی استعمال فرمود؛ زیرا گمراهی آن آشکار بود؛ اما در مورد نجوم پرستی الفاظ شدید بکار نبرد بلکه با تدبیر ویژه ای حقیقت قضیه را در اذهان اقوام جایگزین کرد. زیرا که عاجز و ناتوان بودن ستارگان به مثل بتهای خود تراشیده روشن و واضح نبود از این معلوم شد که اگر عوام در اینگونه اشتباهی مبتلا باشند که اشتباه و گمراهی آن در نظر عوام الناس روشن نباشد، بر علما و مبلغین لازم است که بجای تشدد به فکر ازاله شبهات آنها باشند دومین هدایت این است که برای اظهار حق و حقیقت حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا به این، قوم خود را خطاب نکرد که شما چنین بکنید بلکه حال خود را نشان داد که من اینگونه اشیا را که در چرخش طلوع و غروب قرار گرفته اند نمی توانم معبود قرار دهم لذا من رخم را به طرف چنان هستی متوجه می کنم که خالق و مربی همه اینهاست.

مقصد این بود که شما باید این چنین باشید اما در رویه حکیمانه خویش از این خطاب صریح پرهیز نمود تا که آنها ضد و عناد نکنند از این معلوم شد که تنها کار مبلغ و مصلح این نیست که سخن حق را به هر نحوی که باشد بگوید بلکه بر او لازم است که در چنان پیرایه ای بگوید که مؤثر واقع شود.



الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ إِيَّانَ ائِد بَرَاه رَاسْت. وَاين بوء دليل ما كه مابه ابراهيم داديم در مقابله با قومش بلندى كنيم
 دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ ۗ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ ۚ وَمَنْ ذَرِيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ
 يَعْقُوبَ رَا وَهرى كه راهدايت داديم و نوح را پيش از اين هدايت داده بوديم و از نسل او داوود و سليمان
 وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ ۗ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾
 وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَسَّى ۗ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَ إِسْمَاعِيلَ
 وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا ۗ وَ كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَ مِّنْ
 أَبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَ لَوْ
 رَاسْت. اين است هدايت خدا كه مى برد بر آن كسى را كه بخواهد از بندگان خويش و گرايشان
 أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
 الشَّرْكَ مِى كَرْدند البته ضايع مى شد از ايشان كردارشان. اين گروه بودند كه به ايشان داديم
 الْكُتُبَ وَ الْحِكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ۚ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَآءَ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا
 كُتَابَ وَ شَرِيعَتَ وَ نُبُوتَ رَا پس اگر تسليم نكنند اينهارا اهل مكه پس مقرر كرده ايم براى اينها
 قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكُفْرِينَ ﴿٨٩﴾

چنين كسانى را كه منكر اينها نيستند.

خلاصه تفسیر

کسانی که (به خدا) ایمان دارند (و این) ایمان خود را با شرک مخلوط نمی کنند برای ایشان است (در قیامت) امن و ایشان (در دنیا) بر راه (راست) راه می روند (و ایشان تنها موحدین هستند نه مشرکین گر چه آنها هم به معنی لغوی بر خدا ایمان دارند زیرا که قایل به خداوند هستند اما شرک هم می کنند که از آن ایمان شرعی سلب می گردد، وقتی موحدین مأمون باشند پس در این صورت خود شما بترسید بجایکه مرا بترسانید در حالیکه الهه شما قابل ترس نیستند و نه من کار ترسناکی کرده ام و نه هم ترس دنیا اعتباری دارد بلکه حالت شما از هر سه لحاظ محل ترس است) و این (دلیل که حضرت ابراهیم علیه السلام بر توحید پیش کرد) حجّت ما بود که ما به ابراهیم علیه السلام در مقابله قومش داده بودیم (و قتیکه این حجّت از طرف ما بود یقیناً در عالی ترین درجه بود و این ویژگی به حضرت ابراهیم علیه السلام نداشت) ما هر که را بخواهیم در درجات (علمی و عملی) بالا می بریم (چنانکه انبیاء علیهم السلام را رفع درجات عطا کردیم) یقیناً پروردگارت بسیار علیم و بسیار حکیم است (که حال و استعداد هر یکی را می داند و هر یکی را به مناسب خودش کمالی عطا می فرماید) و (ما هم چنانکه به ابراهیم علیه السلام کمال ذاتی علم و عمل دادیم همچنین کمال اضافی دادیم که به اصول و فروع او بسیاری را کامل گردانیدیم چنانکه) ما به او (پسری به نام) اسحق و (نوه ای به نام) یعقوب دادیم (و از این، نفی اولاد دیگر نمی شود و از هر دو تا) هر یکی را (به طریق حق) هدایت کردیم و (پیش از ابراهیم) در زمان گذشته ما نوح علیه السلام را که از اجداد معروف حضرت ابراهیم علیه السلام است و فضیلت اصل در فرع مؤثر خواهد شد به طریق حق) هدایت و از نسل او (یعنی ابراهیم چه اولاد لغوی باشد چه عرفی و چه شرعی همه را که تا آخر مذکوراند به طریق حق هدایت کردیم یعنی) داود علیه السلام را و (پسرش) سلیمان علیه السلام را و ایوب علیه السلام را و یوسف علیه السلام را و موسی علیه السلام را و هارون علیه السلام را (به طریق حق هدایت کردیم) و (هنگامی که ایشان بر هدایت قرار گرفتند ما به ایشان جزای خیر به مثل ثواب و زیادت تقرب هم دادیم و همچنانکه بر کار خیر به ایشان جزا دادیم) هم چنین (عادت ماست که) ما به مردمان نیکو کار جزای (مناسب) می دهیم و نیز (ما به طریق حق هدایت کردیم) زکریا علیه السلام را و (پسرش) یحیی علیه السلام را و عیسی علیه السلام را و الیاس علیه السلام را (و) همه (ایشان) مردمان شایسته ای بودند و نیز (به طریق حق



هدایت کردیم) اسماعیل (علیه السلام) را و یسع (علیه السلام) را و یونس (علیه السلام) را و لوط (علیه السلام) را و به هر یکی (از ایشان) بر تمام جهانیان (آن زمان از روی نبوت) فضیلت دادیم و نیز بعضی از آباء و اجداد و اولاد و برادران (ایشان را به طریق حق هدایت دادیم) و ما (همه) ایشان را به راه راست (یعنی دین حق) هدایت کردیم (و آن دین حق که همه شان به آن هدایت شده بودند) هدایتی از (جانب) خدا (باشد) آن همین (دین) است هر کسی را از بندگان خود بخواهد او را به آن هدایت (یعنی به صورت رسانیدن به منزل) می کند (چنانکه الآن مردمانی که موجود هستند به ایشان هم هدایت او به این معنی شده است که به ایشان راه درستی نشان داد باز رسیدن یا نرسیدن به منزل کار آنهاست ولی بعضی از ایشان آن را ترک داده شرک را برگزیدند) و (شرک به قدری چیز غیر پسندیده ای است که دیگران بجای خود) بالفرض اگر ایشان (یعنی انبیاء علیهم السلام مذکورین) هم (نعوذ بالله) شرک می کردند پس آنچه اعمال (نیک) انجام داده اند همه آنها ضایع خواهد شد (در آینده اشاره به مسأله نبوت است) ایشان (که در اینجا ذکر شدند) این چنین بودند که ما به (مجموع) ایشان کتاب (آسمانی و علوم) حکمت و نبوت عطا کرده بودیم (پس نبوت امر تعجب آوری نیست که این کفار منکر شما شده اند زیرا نظایر موجود هستند) پس اگر (با وجود موجودگی نظیر هم) ایشان از نبوت (شما) انکار کنند پس (شما غصه نخورید زیرا) ما برای (پذیرفتن) آن بسیاری اینگونه مردم مقرر کرده ایم (یعنی مهاجرین و انصار) که منکر آن نیستند.

معارف و مسایل

از آیات مذکور مناظره حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پدرش (آزر) و قوم نمرود بوضوح روشن است که آن حضرت (علیه السلام) گروه مخاطب خویش را با توجه به اینکه بت پرست بودند چنین هشدار داد که اولاً مرا از بت‌های خویش نترسانید زیرا آنها فاقد هر نوع قدرتی هستند که بتوانند مرا آسیبی برسانند. ثانیاً گناهی را مرتکب نشده ام که مکافات را انتظار داشته باشم. هم چنین اظهار داشت که شما مستحق ترس و عقوبت هستید به دلیل آنکه مصنوعات (مخلوقات) خدا را با پروردگار شریک قرار داده اید، در

صورتیکه علیم و قادر مطلق بودن او بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست. با اندکی تفکر و اندیشه درخواهید یافت که در این مورد چه کسی در امن و امان بوده و چه کسی مستحق ترس و عقوبت است. با توجه به آیه نخست کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند و شرک نورزیده‌اند از عذاب الهی در امان می‌باشند.

در احادیث آمده که صحابه کرام از رسول الله ﷺ در هنگام نزول این آیه سؤال کردند که یا رسول الله! کیست از ما که به وسیله گناه بر خود ظلم نکرده باشد در صورتیکه شرط در امان بودن از عذاب بر طبق این آیه ایمان بدون ظلم است هم چنین راه نجات ما کدام است؟ آن حضرت ﷺ در جواب فرمودند که شما مفهوم درست آیه را درک نکرده‌اید؛ زیرا مراد از ظلم در آیه، شرک به خداست همانطوری که در آیه (۱۳) در سوره لقمان آمده: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» پس هر کسی که به خدا ایمان آورده در ذات و صفات او کسی را شریک قرار نداده هدایت یافته و از عذاب آخرت در امان خواهد بود. حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام به آن دسته از افرادی که از روی جهالت پرستش بتها و سنگها و درختها و ستارگان و دریاها را رها نمی‌کردند از ترس آنکه مبادا به آنها آسیبی برسانند، هشدار داد که از خداوند قدوس که بر کلیه امور شما واقف است و بر نیک و بد آنها کاملاً آگاهی دارد باید ترسید نه از چیزهایی که فاقد علم و قدرت هستند. «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» منظور از ظلم طبق تصریح آن حضرت ﷺ شرک است و عموم گناهها مراد نیستند اما لفظ ظلم نکره به کار رفته و طبق قواعد عربی آن را تعمیم داد که شامل هر نوع شرک است و لفظ «لم یلبسوا» از لبس مشتق است که معنی آن پوشیدن یا آمیزش کردن است و مقصود آیه اینکه هر کسی هر نوع شرک را با ایمان خود بیامیزد یعنی با وجود اینکه الله تعالی را با تمام صفات کمال قبول دارد غیرالله را هم حامل بعضی از آن صفت بیندارد او از این امن و اطمینان خارج است. از این آیه معلوم گردید که شرک تنها این نیست که علناً کسی مشرک و بت پرست باشد بلکه اگر شخصی مسلمان، فرشته، رسول یا



ولی را در صفات ویژه خداوندی شریک قرار دهد و لو اینکه بتی را نپرستد مشرک بحساب می آید. این مطلب هشدار شدیدی است برای آن دسته از افرادی که اولیاء الله و مزار آنها را برآورنده حاجت خویش می دانند و تصورشان بر آن است که عمل نیکوی آنها سبب تفویض اختیاراتی از جانب خدا به آنان گردیده است (نعوذ بالله منه) با توجه به آیه دیگری دلایل پیروزی حضرت ابراهیم علیه السلام بر قومش بوضوح روشن است که خداوند آن را نعمتی از جانب خود می داند بنابراین این نباید کسی بر عقل و فهم یا سخنرانی و خطابه خویش بنزد زیرا بدون کمک و اعانت خداوندی هیچ کس به ساحل نجات نخواهد رسید و تنها عقل انسان برای درک حقایق کافی نیست؛ همانظوری که تاریخ، گواهی بر این ادعا است که در اعصار مختلف، فیلسوفان بزرگ و ماهر، راه گمراهی را پیشه کرده و چه بسا افراد بیسوادی که پای بند عقیده و نظریه صحیح بوده اند. مولانا جلال الدین رومی می فرماید:

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیه هستش ورق
در پایان آیه فرموده: «نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ» یعنی هر که را بخواهیم درجاتش را بلند می کنیم. در این آیه اشاره به این است که عزت و مقامی که به حضرت ابراهیم علیه السلام در تمام جهانیان و در نسلهای آینده تا قیامت اعطا شده است که یهود، نصاری، مسلمانان، بدهمت و غیره همه به تقدس او قایل و به او تعظیم بجای می آورند، همه از فضل و انعام خداوندی است و در کسب و اکتساب آن کسی دخیل نبوده است. سپس در شش آیه، فهرستی از هفده پیامبر آمده است که بعضی از آبا و اجداد حضرت ابراهیم و عده بیشتری از اولاد و برادرزادگان او می باشند. البته از این آیات، مطالب زیر نتیجه گیری می شود که: اولاً ایشان از صالحان بوده و هدایت یافتگانی هستند که بر راه مستقیم قرار دارند، و خداوند ایشان را برای خدمت به دین خود انتخاب کرده است.

ثانیاً روشن ساختن نتایج پاداش عمل حضرت ابراهیم علیه السلام که والدین،

مکان و قوم خویش را به خاطر خدا رها کرد که علاوه بر مقام و منزلت‌های معنوی آخرت در این جهان نیز از نِعَمِ الهی برخوردار گشت. مثلاً بجای خویشاوندان‌شان و موطن اصیلش خویشاوند و وطن بهتری به وی عطا فرمود و این لطف الهی شامل حال او گردید که بقیه رسل و انبیاء علیهم‌السلام بعد از او، از نسل او باشند. به عنوان مثال انبیا بنی اسرائیل از نسل حضرت اسحق و گروهی دیگر که به حضرت اسماعیل که حضرت محمد از نسل اوست نیز به حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌رسند، تماماً از نسل حضرت ابراهیم علیه‌السلام هستند. از این معلوم شد که اگر چه مدار اصلی عزت و ذلت، نجات و عذاب، اعمال ذاتی خود انسان است اما وجود نبی یا ولی در آباء و اجداد در عالم و صالح بودن اولاد هم یک نعمت بزرگ و از آن به انسان فایده می‌رسد. از این هفده پیامبر که فهرست آنها در آیات مذکور آمده، حضرت نوح علیه‌السلام جد امجد حضرت ابراهیم علیه‌السلام است و بقیه تمام دیگر را از ذریت او فرمود: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدُ وَ سُلَيْمٰنُ» در مورد حضرت عیسی علیه‌السلام این سؤال پیش می‌آید وقتی که او پدر ندارد چگونه می‌تواند از ذریت حضرت ابراهیم علیه‌السلام باشد؟! علما و فقها در جواب این سؤال، متفق القولند که چون مادر حضرت عیسی علیه‌السلام از نسل دختری ابراهیم علیه‌السلام است نواده‌های پسری یا دختری کلاً جزو ذریت او به شمار می‌آیند بنابر این این نتیجه می‌گیریم که حسین رضی الله عنهما از ذریت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشمار می‌روند. سؤال دیگر در باره حضرت لوط علیه‌السلام است که ایشان برادرزاده حضرت ابراهیم اند چگونه می‌توان او را از اولاد وی بشمار آورد؟ در جواب این سؤال باید گفت، به دلیل آنکه در عرف، عمو برادرزاده خویش را پسر اطلاق می‌کند. در عبارتهای فوق ذکر نعمتهای الهی بر حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام به میان آمد، نتایج دیگری که از آنها به دست می‌آید: اولاً بیان قانونی است که از قدرت الهی ظاهر می‌گردد و در باره کسانی که محبوب‌ترین شخص و یا شیء خود را در راه خدا فدا کنند که بر طبق آن بهتر از آن را خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام عطا فرمود. ثانیاً هشداری به مشرکین مکه است که



صحبت رسول خدا را قبول نداشته و بجای خدای واحد بتها را مورد پرستش قرار می دادند که دلالت بر کفر و گمراهی آنان دارد. در آیه هشتم همین مطلب را بیان فرمود و در پایان جهت تسلی آن حضرت ﷺ فرمود: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَفِرِينَ» یعنی اگر بعضی از مخاطبین شما سخن شما را نمی پذیرند و با وجود ارائه هدایات همه انبیای گذشته ﷺ بر انکار اصرار دارند، شما غصه نخورید زیرا ما برای قبول کردن و عمل کردن بر دعوت شما ملتی بزرگ مقرر کرده ایم که به کفر و گمراهی کشیده نخواهند شد. این آیه مهاجرین و انصار موجود در عهد مبارک آن حضرت ﷺ و مسلمان آینده را تا قیامت شامل می شود که خود مایه افتخاری است بر این مسلمانان، که خداوند متعال در مقام مدح آنان فرمود.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَاحِشِرْنَا فِي زَمَرَتِهِمْ»

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْهُمُ اقْتَدِهْ

این گروه انبیای کسانی هستند که هدایت داد به ایشان خدا، پس بر روش ایشان اقتدا کن

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾ وَمَا قَدَرُوا

بگونه می خواهم از شما بر این مزدی این فقط نصیحتی است برای جهانیان . و نشناختند ایشان

اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ ط

خدا را شناخت کامل، وقتی گفتند فرود نه آورده است خدا بر هیچ انسانی هیچ چیزی

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ

پرس تو که چه کسی فرود آورد کتابی را که موسی آورده بود نور و هدایت بود برای مردم

تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ

که شما آن را ورق ورق به مردم نشان دادید و بسیار سخن را پنهان کردید و آموخته شدید

مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ لَا تَمَّ ذَرْهُمُ فِي خَوْضِهِمْ

آنچه نمی دانستید شما و پدران شما بگو الله فرود آورد باز بگذار ایشان را که در خرافات خویش

يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾ وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبْرَكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي

ملعبه می‌کنند. و این قرآن کتابی است ما فرود آورده‌ایم مبارک و تصدیق‌کننده به آنچه که

بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَن حَوْلَهَا ۗ وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

پیش از آنست تا که بترسانی تو اهل مکّه و کسانی را که ماحول او هستند و کسانی که معتقد

بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾ وَ مَن

به آخرت‌اند ایمان می‌آورند به آن و ایشان بر نماز خود محافظت می‌کنند. و کیست

أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ

ظالم‌تر از کسی که بهتان ببندد بر خدا یا بگوید که به من وحی آمده در حالی که وحی نشده

إِلَيْهِ شَيْءٌ ۚ وَ مَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۗ وَ لَو تَرَىٰ

به او چیزی و کسی که بگوید من هم نازل می‌کنم مانند آنچه نازل کرده‌است خدا و اگر شما ببینید

إِذَا الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ

وقتی که ظالمان در سختیهای موت قرار می‌گیرند و فرشتگان دراز می‌کنند دستهای خود را

أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ ۗ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ

که بیرون آرید ارواح‌تان را، امروز به شما سزا داده‌می‌شود عذاب ذلت به سبب اینکه

تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾ وَ لَقَدْ

می‌گفتید پشت سر خدا دروغ و از آیات او تکبر می‌کردید. هر آینه شما

جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ وَ تَرْكُنتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ

آمدید به‌نزد ما تنها همانگونه که آفریدیم شما را اولین بار و گذاشتید آنچه ما به شما داده بودیم

وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ ۚ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ

پشت سر خود و نمی‌بینیم همراه شما سفارش‌کنندگانی را که ادعا داشتید که آنان

فِيكُمْ شُرَكَآءُ ۗ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنِكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

در شما شریک‌اند هر آینه منقطع شد رابطه شما و رفت آن ادعا که شما می‌کردید.



خلاصه تفسیر

(و آنچه ما گفتیم که غصه نخورید و صبر کنید به خاطر این بود که همه انبیا چنین می‌کردند چنانکه) ایشان (که ذکر شدند) چنان بودند که **الله تعالی** آنان را (به این صبر) هدایت فرموده بود پس (در این باره) شما به **طریقه** ایشان (که صبر است) بروید (زیرا شما هم به این هدایت گردیده‌اید چرا که در این نفعی متوجه شما می‌شود نه ضرری تا که به سبب آن اندوه و ناشکیبائی پیش بیاید و جهت اظهار این مطلب وقت تبلیغ به ایشان) شما (این را هم) بگویید که من از شما (راجع به تبلیغ قرآن) چیزی به طور معاوضه نمی‌خواهم (که به رسیدن آن نفع و به عدم وصول آن ضرری متوجه باشد بلکه بدون غرض، نصیحتتان می‌کنم) این (قرآن) تنها برای همه جهانیان نصیحتی است (که پذیرش آن موجب نفع و عدم تسلیم آن زیان شما است) و ایشان (منکران) آنگونه که حق شناخت خدا بود قدردانی نکردند و قتیکه (با دریده دهانی) چنین گفتند که خداوند بر هیچ بشری هیچ چیزی (یعنی هیچ کتابی) نازل نفرموده (این گفتار از این جهت ناقدری است که از آن انکار مسأله نبوت لازم می‌آید و منکر نبوت تکذیب کننده خداست در صورتی که تصدیق حق واجب است لذا در این صورت در قدرشناسی واجب، خلل وارد شد، این است جواب تحقیق و برای سکوت الزامی، شما (به ایشان) بگویید (شما نشان دهید) چه کسی آن کتاب را که حضرت موسی آوردی بود نازل کرد (یعنی تورات را که شما هم آن را قبول دارید) که کیفیت آن اینکه آن (خود به مثل) نور (روشن) است (و برای کسانی که جهت هدایتشان آمده بود بوجه بیان شرایع) هدایتی است برای مردم که شما آن را (به خاطر اغراض نفسانی) در اوراق متفرق گذاشته‌اید که (از) آن (چقدر) را (که می‌خواهید) ظاهر می‌کنید (به شرطی که در آن بر خلاف شما چیزی نباشد) و بسیاری اوراق را (که بر خلاف مقصود باشند یعنی در آن اوراق نوشته باشند آنها را) پنهان می‌کنید و (به برکت این کتاب بسیاری چنین چیز) شما آموخته شده‌اید که آنها را (قبل از وصول کتاب) نه شما (یعنی قوم بنی اسرائیل که به وقت نزول آیه موجود بودند) می‌دانستید و نه بزرگان (سلسله قریب) شما (می‌دانستند، مقصود اینکه تورات که این چنین باشد که اولاً شما آن را قبول دارید ثانیاً بوجه نور و هدایت قابل پذیرش است. ثالثاً هر وقت برای استفاده در اختیار شماست اگر چه آن استفاده، شرم آور است، اما بوجه آن مجالی برای

انکار آن نیست. رابعاً آن در حق شما نعمت و منت بزرگی است که به برکت آن دانشمند قرار گرفته‌اید از این جهت هم مجالی برای انکار آن نیست، پس نشان دهید که آن را چه کسی نازل کرده‌است و چون پاسخ به این سؤال متعین بود که آنان هم بغیر از آن پاسخ دیگری نداشتند لذا جهت پاسخ به آن حضرت ﷺ دستور داده‌شد که شما بگویید که الله تعالی (کتاب مذکور را) نازل کرده‌است (و از این، آن ادعای عمومی آنان باطل شد) باز (این پاسخ را گوشزد کرده) ایشان را بگذار تا در این مشغله بیهوده خود قرار گیرند (یعنی وظیفه شما انجام گرفت اگر آنها نپذیرند شما به فکر آنها نباشید خود ما می‌فهمیم) و (همانگونه که تورات کتاب نازل کرده ماست همچنین) این (قرآن) هم (که هدف از آن طبق قول مذکور یهود تکذیب آن است) اینگونه کتابی است که ما (بر شما) نازل کرده‌ایم که خیلی مبارک است (که ایمان و عمل بر آن موجب فلاح و نفع دارین است و) به کتابهای (نازل شده) پیش از خود (در منزل من الله بودن آنها) تصدیق کننده است (پس ما این قرآن را برای نفع خلائق و تصدیق کتب الهی نازل کردیم) و (به این خاطر نازل کردیم) تا شما (به وسیله آن) اهل مکّه و کسانی را که در دور و بر آن قرار گرفته‌اند (با ویژگی خاص از عذاب خدا که بر مخالفت قایم می‌گردد) بترسانید (و نیز انداز عام هم بکنید) «لِيَكُونَ لِلْعَلَمِينَ نَذِيرًا» و (اگر چه بعد از انذار شما همه ایمان نیاورند اما) کسانی که (کاملاً) بر آخرت یقین دارند (و از آن اندیشه عذاب پدید می‌آید و مردم به فکر نجات از آن قرار می‌گیرند و همیشه در تصور این می‌باشند که طریق نجات و تعیین حق چیست؛ چه بوسیله دلیل نقلی و چه به تجویز عقلی) اینگونه افراد بر این (قرآن) ایمان خواهند آورد و (با ایمان و اعتقاد پای بند اعمال آن خواهند شد زیرا نجات کامل از عذاب موعود بر مجموعه آنهاست چنانکه) آنان بر نماز خویش مداومت خواهند کرد (و وقتی بر این عبادت که روزی پنج بار مکرر واقع شده و شاق است مداومت می‌کنند پس بر عبادات دیگر که گاه‌گاه اتفاق افتاده و سهل هم هستند به طریق اولی پای بند خواهند شد حاصل اینکه شما به فکر پذیرفتن و عدم نپذیرفتن کسی نباشید کسانی که به فکر فلاح خویش باشند خواهند پذیرفت و کسانی که این را نمی‌خواهند، نخواهند پذیرفت شما وظیفه خویش را انجام دهید.) و کیست ظالم تر از آنکه بر خدا تهمت دروغ بزند (و منکر نبوت مطلق یا نبوت خاص باشد چنانکه در بالا قول بعضی گذشت که «ما انزل الله علی بشر» و بعضی گفته بودند که: «ابعث الله بشراً رسولا» یا چنین بگویید که بر من وحی می‌آید در حالیکه بر او هیچ‌گونه وحی نیامده‌است (مانند سلیمه و غیره) و (هم چنین کیست



ظالم تر از آن) شخصی که چنین بگوید که مانند کلامی که الله (حسب ادعای رسول الله ﷺ) نازل کرده است من هم اینگونه می آورم (و نشان می دهم چنانکه نظریا عبدالله مذکور می گفت، الغرض ایشان خیلی ظالم اند) و (حال ظالمان اینچنین است که) اگر شما (ایشان را) در آن وقت ببینید (پس منظر هولناکی خواهید دید) هنگامی که این ظالمان (که ذکر شدند) در شداید (روحانی مبتلا) می باشند و فرشتگان (مرگ که اعوان ملک الموت اند جهت گرفت جان شان) دست خود را (به طرف آنها) دراز می کنند (و برای اظهار شدت چنین خواهند گفت که) خبر دار (زود) جانهای خود را بیرون آرید (کجا برای نجات تلاش می کردید ببینید) امروز (با مرگ) به شما سزای ذلت آمیزی داده خواهد شد (یعنی در آن تکلیف جسمانی باشد با ذلت روحانی) به سبب اینکه شما به پشت خداوند سخنان دروغ می گفتید (مانند ما انزل الله، و اوحی الی، و سائل و غیرها) و شما از (پذیرفتن) آیات خداوندی (که وسیله هدایت بودند) تکبر می کردید (این کیفیت به هنگام مرگ می باشد) و (هنگامی که روز قیامت برقرار می شود خداوند متعال می فرماید که) شما (از حامی و مددگار) تنها (شده) به نزد ما آمدید (و در این حال آمدید که) همانگونه که ما نخستین بار (در دنیا) شما را آفریده بودیم (که نه بر تن لباس داشتید و نه در پاکش) و آنچه ما به شما (ساز و سامان در جهان) داده بودیم (که شما آنها را فراموش کرده بودید) آنها را پشت سر گذاشتید (نتوانستید چیزی با خود بیاورید، مقصود اینکه نباید بر مال و ثروت اتکا کرد. همه اینها در اینجا می مانند و بعضی از شما که بر شفاعت معبودان باطل اعتقاد داشتید پس) ما به همراه شما (این وقت) این شفاعت کنندگان را نمی بینیم (که از آن ثابت گشت که در اصل هم با شما همراه نیستند) که شما نسبت به آنان مدعی بودید که آنها در رابطه به معامله شما شریک (ما) هستند (که معامله عبادت شما با ما چگونه بود با آنان هم همانگونه می بود) واقعاً در میان شما (و آنان) رابطه منقطع شد (که شما امروز از آنان بیزار و آنان از شما بیزار شدند پس چگونه شفاعت می کنند) و ادعای شما (که قبلاً ذکر گردید) از بین رفت (که به درد شما نخورد پس الآن کاملاً در مصیبت مبتلا خواهید شد).

معارف و مسایل

در این آیات بحث از بیان بعضی از نعمتهای خداوندی است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام رسیده و مقام بلندی که آن حضرت دارا بودند، ذکر چنین مطلبی این موضوع را بر ما روشن می‌سازد که هر کسی از نسل آدم علیه السلام بطور اعم و نسل عرب بطور اخص اطاعت خدا را کاملاً بجای آورد پاداش آن در آخرت بهشت خواهد بود همانطوری که حضرت ابراهیم علیه السلام والدین، قوم، و جمله زندگی خویش را که در سرزمین شام (سوریه) بود. رها کرد و جهت ساختن خانه خدا به بیابان عربستان (مکه) آمد. زمانی که خداوند به او دستور داد زن و بچه خود را در بیابان بدون آب بگذارد، او به آن عمل کرد. وقتیکه به او امر شد پسرش را در راه خدا قربانی کند او نیز از این دستور سر، باز نزد خداوند به چنین افراد هم در این جهان و هم در دنیای آخرت مقام و منزلت عطا می‌فرماید.

حال بینیم اگر حضرت ابراهیم علیه السلام از قبیله و خویشاوندان خویش به خاطر رضای خدا دوری جست و در گروه انبیاء علیهم السلام داخل گشت که بسیاری از ایشان از نسل خود او هستند، اگر سرزمین (میهن) خویش یعنی شام را ترک کرد همجواری خانه خدا و «بلد امین» و «ام القرى» یعنی مکه نصیب او گشت. اگر قوم و قبیله خود ذلت و خواری او را خواهان بودند خداوند رهبری همه جهانیان و نسلهای آینده را تا قیامت نصیب او گردانید. مذاهب مختلف اسلامی با وجود اختلافی که با یکدیگر دارند اما در تعظیم و تکریم مقام حضرت ابراهیم علیه السلام متفق القولند. هفده نفر از انبیاء علیهم السلام از اولاد و ذریات حضرت ابراهیم علیه السلام هستند که این خود بیانگر شخصیت عالی وی است که خداوند ایشان را به صراط مستقیم هدایت نموده و جهت خدمت به دین خویش برگزیده است. در آن زمان مردم عرب تصور می‌کردند که باید از آباء و اجدادشان در رفتار و گفتار پیروی و تقلید کنند این آیه تذکری است به آن عده که دارای چنین تصویری بودند. خداوند با



صراحت، روشن ساخت که پیروی و تقلید از قول و فعل نسلهای گذشته صرفاً به خاطر اینکه آنان از آبا و اجدادشانند درست نمی‌باشد. در این رابطه باید از افرادی تبعیت کرد که به راه راست هدایت شده‌اند. لذا فهرست مختصری از انبیاء علیهم‌السلام را برشمرد و فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ» یعنی از این گروه هدایت یافته باید پیروی کرد. سپس فرمود: «فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» یعنی شما هم هدایت و طریق کار ایشان را اختیار کنید. این مطلب راهنمایی بزرگی است برای اعراب و تمام امت که وهم پرستی و خرافات قبلی را کنار گذاشته و فقط از بزرگانی تبعیت کنند که از جانب خداوند هدایت شده‌اند. البته یک نکته قابل توجه، وجود اختلاف فرعی و جزئی در شرایع انبیاء علیهم‌السلام است که قبلاً هم وجود داشته، کما اینکه دستورات و احکام زیادی در اسلام مخالف با شریعتهای قبلی نازل گردیده‌است. بنابر این این سؤال مطرح می‌شود که هدف از اتباع انبیای سابق علیهم‌السلام چیست؟ در جواب این سؤال باید گفت با توجه به آیات و احادیث مختلف نباید تصور کرد که هدف از پیروی از انبیای سابق در کلیه احکام فرعی و جزئی شریعتهای گذشته است، بلکه در اصول دین مانند: توحید، رسالت، آخرت، رویه ایشان را اختیار کنید که در شریعت هیچ پیامبری از آدم علیه‌السلام گرفته تا خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تغییر نیافته است. طریقه و عقیده همه انبیاء علیهم‌السلام چنین بوده؛ البته در احکام فرعی که تغییرپذیر نشده‌اند طریقه کار مشترک مانده و در جایی که به علت تغییر احوال و مقتضای وقت و حکمت حکم دیگری نازل گشته آن هم معمول گردیده‌است. از اینجا است که روش آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم چنین بود که تا وقتی که به وسیله وحی دستور خاص به ایشان نمی‌رسید در معاملات فرعی طریقه کار انبیای سابق علیهم‌السلام را اختیار می‌کردند.^۱

سپس به آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طور ویژه دستوری رسیده که اعلان بکند چنانکه انبیای گذشته هم اعلان کرده‌اند و آن اینکه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ

هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ» یعنی در راهنمایی که من جهت بهبود زندگی به شما می‌کنم در این باره از شما مزد و پاداش نمی‌خواهم اگر آن را بپذیرید نفعی عاید من نمی‌گردد و اگر نپذیرید ضرری هم متوجه من نمی‌شود. این پیام نصیحت و خیرخواهی است برای همه جهانیان. عدم اخذ مزد بر تعلیم و تبلیغ میان تمام پیامبران مشترک بوده و آن در تبلیغ به طور مؤثر دخیل است. آیه دوم پاسخ به کسانی است که گفته بودند الله تعالی هیچ‌گاه بر بشری کتابی نازل نفرموده و قضیه کتابهای آسمانی و رسالت پیامبران را اشتباه می‌دانستند. اگر بت پرستان اهل مکه به این موضوع قایل هستند هم چنانکه ابن کثیر رحمته الله فرموده، پس معامله روشن است که آنان به هیچ کتاب و نبی‌ای قایل نیستند و اگر آن یهودیها هم به این موضوع قایل هستند هم چنانکه مفسرین دیگر اختیار فرموده‌اند و سلسله کلام آیه هم در تأیید آن است، پس این گفتار تنها نتیجه خشم و لجاجت ایشان است که مخالف به مذهب ایشان هم بود. امام بغوی رحمته الله در روایتی نقل فرموده که به این خاطر یهود از این قایل ناراض شده و او را از مقام پیشوایی مذهبی کنار زدند. با توجه به این آیه، خداوند به آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: که کسانی که مرا درست شناخته باشند هیچگاه چنین کلمات گستاخانه‌ای از آنها سر نمی‌زند و منکر رسالت و نزول کتابهای آسمانی نمی‌شوند. لذا به این گونه افراد بگویید اگر خدا بر هیچ کسی کتاب آسمانی نازل نفرموده پس توراتی که شما به آن معتقد هستید و به سبب آن خود را بزرگان قوم می‌دانید از جانب چه کسی نازل شده است؟ همچنین توراتی که شما آن را قبول دارید و بسیاری از آیات آن را که مطابق میل شما نبوده، تحریف کرده‌اید و در چاپ آن، چنین آیاتی را نادیده گرفته و از کتاب حذف نموده‌اید کما اینکه تمام آیاتی که در باره علایم و صفات آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده در چاپ تورات وجود ندارد که جمله «تَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا طَبِيسَ» بیانگر این واقعیت است. سپس به ایشان خطاب کرده فرمود: «وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَلَّمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ» یعنی به وسیله قرآن به شما علمی عنایت شده که از تورات و انجیل هم فزونی دارد و شما و آباء و اجدادتان از



آن آگاهی و اطلاع نداشتید در پایان آیه فرمود: «قَالَ اللَّهُ لَنْمَ دَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْبُؤُونَ» یعنی در پاسخ به این سؤال که وقتی خدا هیچ کتابی نازل نفرموده پس تورات را چه کسی نازل کرده؟ چه خواهند گفت در پاسخ به این سؤال، شما بگویید که الله تعالی آن را نازل فرموده پس وقتی آنان ملزم به قبول این مطلب شدند وظیفه شما پایان پذیرفته و آنها را بحال خویش بگذارید و لو اینکه در لهو و لعب بسر برند، بعد از اتمام حجّت برای شان در رابطه به کتب نازل شده من جانب الله در آیه سوم فرمود: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبْرَكٌ مُصَدِّقٌ لِّدَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَنُنذِرُ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» یعنی همانگونه که ایشان نازل شدن تورات را از جانب خداوند قبول دارند هم چنین قرآن را ما هم نازل کرده ایم و برای حقانیت و صدق آن، این شهادت کافی است که قرآن همه آنچه را که در تورات و انجیل آمده تصدیق می کند، و بعد از تورات و انجیل نزول آن از این جهت لازم بود که این دو کتاب مختص به بنی اسرائیل نازل شده بودند و برای هدایت شعبه دیگر بنی اسماعیل که عرب گفته می شد و دور و بر «ام القری» یعنی مکه سکونت داشتند کتاب خاص و پیامبر ویژه ای تشریف نیاورده، الان این قرآن برای ایشان بالخصوص و برای عموم مردم به طور عموم نازل شده است. قرآن کریم مکه معظمه را «ام القری» ذکر کرده یعنی اصل و بنیاد تمام شهرها و روستاها؛ علت آن اینکه طبق روایات تاریخی در آغاز آفرینش خلقت زمین از اینجا آغاز شد و نیز اینکه قبله تمام جهان و مرکز توجه در عبادات است.^۱

و با لفظ «ام القری» فرمود: «و ما حولها» یعنی همه جهات مکه که در آن تمام جهات مشرق و مغرب و شمال و جنوب داخل اند، و آیه «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» یعنی کسانی که به آخرت و قرآن ایمان دارند و به نمازهای خود پای بند می باشند. هشداری است به بی توجهی مشرکین و یهود نسبت به اینکه هر آنچه را دوست دارند قبول و

هر آنچه مورد پسندشان نیست رد کرده و در مقابل آن جبهه گیری می کنند. بنابر این افرادی که به آخرت و یوم الحساب ایمان داشته باشند، خوف خدا در دل‌های شان ایجاد و از پذیرفتن سخن حق و لو اینکه با رسم‌های جاهلیت آبا و اجدادشان مغایر باشد باکی ندارند. حال اگر توجه داشته باشیم بی‌اعتنایی از آخرت ام‌الامراض بوده و نتیجه آن کفر و شرک و تمام گناهان و معاصی است و اگر گاهی از کسی که به آخرت یقین داشته باشد گناه و اشتباهی سرزند فوراً لرزه براندام شده و بالاخره توبه کرده و در آینده بر ترک گناه تصمیم می‌گیرد. در حقیقت خوف خدا و تصور آخرت همان چیزی است که انسان را انسان می‌سازد و از جرایم باز می‌دارد؛ لذا هیچ سوره‌ای بلکه رکوعی از قرآن شاید چنین نباشد که فکر را به سوی آخرت متوجه نگرداند. (اللهم اجعل جمله هو منا هما واحدا هم الاخرة)

إِنَّ اللَّهَ فَلِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى^ط يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ

خداست شکافنده دانه و هسته بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون آورنده المیّت من الحیّ^ط ذلکم الله فانی توفکون ﴿۹۵﴾ فالق الاصباح و

مرده است از زنده این است الله پس کجا سرگردان می‌گردید. شکافنده روشنی صبح است و جعل الیل سکناً و الشمس والقمر حسباناً^ط ذلك تقدیر

شب را آرامگاه قرار داد و خورشید و ماه را وسیله حساب و این است اندازه‌گیری العزیز العظیم ﴿۹۶﴾ وهو الذی جعل لکم النجوم لتبهتوا بها فی

خدای غالب و آگاه. و او ساخته است برای شما ستارگان را تا به وسیله آنها راه یابید در ظلمت البرّ والبحر^ط قد فصلنا الایت لقوم یعلمون ﴿۹۷﴾ وهو الذی

تاریکیهای خشکی و دریا البته ما توضیح دادیم آیات را برای کسانی که می‌دانند. و اوست انشاکم من نفس واحدة فمستقر و مستودع^ط قد

که همه شما را از یک نفس آفرید باز جای است قرارگاه و جای است برای امانت باز ما فصلنا الایت لقوم یفقهون ﴿۹۸﴾

توضیح دادیم آیات را برای قومی که می‌اندیشند.



خلاصه تفسیر

یقیناً خداست شکافنده دانه و هسته (یعنی بعد از پنهان شدن در زمین دانه یا هسته‌ای که می‌شکافتد این کار خداست) او (چیزهای) زنده را از (چیزهای) مرده بیرون می‌آورد (چنانکه از نطفه، انسان پیدا می‌شود) و او (چیزهای) مرده را از (چیزهای) زنده بیرون می‌آورد (هم‌چنانکه از بدن انسان نطفه ظاهر می‌گردد) این است خدا (که دارای چنین قدرتی است) پس شما (عبادت او را گذاشته) کجا (به طرف عبادت غیرالله) عقب می‌روید او (الله تعالی) است بیرون آورنده صبح (صادق از شب یعنی شب به پایان می‌رسد و صبح صادق ظاهر می‌گردد) و او شب را جهت آرام، ساخته است (که همه خسته و کوفته بخواب رفته استراحت می‌یابند) و (رفتار) خورشید و ماه را با محاسبه مقرر کرده است (یعنی رفتار آنها منضبط است که انضباط اوقات از آن سهل می‌گردد) این (که رفتار آن بحساب باشد) امر مقرر شده‌ای است از چنین ذاتی که قادر مطلق است (که بر پیدا کردن اینگونه حرکات تواناست و) بسیار داناست (که مصالح و حکم این رفتار را می‌دانست لذا بر این طرح خاص مقرر کرد) و او (الله تعالی) چنین است که برای (استفاده) شما ستارگان را آفرید (و آن استفاده این است) تا که شما به وسیله آنها در تاریکیهای (شب) در خشکی و دریا هم بتوانید راه را دریابید یقیناً ما (این) دلایل (توحید و انعام) را کاملاً توضیح دادیم (و اگر چه به همه می‌رسند اما نافع) برای کسانی (می‌باشند) که (از نیک و بد) آگاهی دارند (زیرا چنین کسان می‌اندیشند) و او (الله تعالی) است که (همه) شما را (در اصل) از یک شخص (که آدم علیه السلام است) آفرید باز (در آینده سلسله توالد و تناسل شما را چنان جاری ساخت که برای شما از هر شخص در مرتبه ماده) جای برای ماندن بیشتری است (یعنی رحم مادر) و یک جای برای ماندن چند روزی است (یعنی پشت پدر) لفظه تعالی من بین الصلب یقیناً ما (این) دلایل (توحید و انعام) را کاملاً توضیح دادیم عموماً اما نفع آن هم به مثل سابق (برای کسانی (می‌باشد) که فهم و درک داشته باشند. (این تفصیل یخرج الحی من المیت الح است)

معارف و مسایل

در آیات گذشته ضدیت و عناد مشرکین و کفار و غفلت ایشان از نتایج و حقایق مذکور بود، که اساس همه این مفاسد نا آگاهی از علم و قدرت بی مثال خداوند متعال است. لذا حق تعالی در این چهار آیه مذکور، مرض انسان غافل را چنین معالجه فرمود که چند نمونه از علم و عظمت قدرت خویش و هم چنین سلسله‌ای از انعامات و احسانات خویش را بر انسان ذکر فرمود، تا با اندکی تأمل در آن، هر انسان سلیم الفطرة مجبور شود به عظمت خالق کاینات و قدرت بی مثال او پی برد و بداند که این کارنامه عظیم الشان در کاینات به غیر از خدای تعالی در اختیار و قدرت کسی دیگر نیست. در نخستین آیه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فُلُقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» یعنی خداست شکافنده دانه و هسته خرما. در این آیه کرشمه حیرت انگیزی از قدرت الهی نشان داده شد که دانه و هسته خشک را شکافته و از آن درخت سرسبز بوجود آوردن تنها کار کسی است که خالق کاینات است و کار و کوشش انسان در آن دخیل نیست. حاصل تمام کوششهای کشاورز غیر از این نیست که چیزهای مضر و موانع را از راه شاخه نازکی که از آن دانه و هسته بیرون می آید بردارد مانند: شخم زدن زمین و کود پاشی و غیره. بزرگترین اثر تمام این کارها برای رشد و نمو جوانه‌ای است که در آن هسته و یا دانه بوجود می آید تا در مسیر با مانعی برخورد نکند. در این باره کار اساس، شکافتن آن دانه و هسته است که از آن برگهای رنگارنگ و سپس گل و میوه بوجود می آید که عقل آدمی از ایجاد آن عاجز است. در آیه ۶۳ سوره واقعه فرمود: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» آیا به این بذرها نمی نگرید که خودتان آنها را در خاک می افشانید. آیا شما آنها را به صورت زرع در می آورید یا ما؟ در جمله دیگری فرموده: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» یعنی خدای تعالی است که از مردگان، زنده می آفریند. مراد از مرده نطفه یا تخم مرغ است که از آن انسان و حیوانات به وجود می آیند. همچنین از زندگان، مرده پدید



می آورد. مراد از مرده در این جا هم همان نطفه یا تخم مرغ است که از زندگان بیرون می آیند. سپس فرمود: «ذَلِكُمْ اللَّهُ فَاتَى تُؤَفِّكُونَ» یعنی همه این کارها تنها ساخته و آفریده خداست، پس دیده و دانسته کجا کج راه می روید که بتهای خود تراشیده را معبود و مشکل گشا و حاجت روای خود قرار می دهید. در آیه دیگر فرمود: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ» فالق به معنی شکافنده، و اصباح در اینجا به معنی وقت صبح است، لذا معنی «فالق الاصباح» است شکافنده صبح، یعنی چادر تاریکی عمیق را چاک کرده بیرون آورنده صبح این هم از آن افعال و اعمالی است که در آن نیروی جن و بشر و همه کاینات هیچ اند و هر بیننده بر درک این مجبور است که آفریننده صبح روشن بعد از تاریکی شب نمی تواند انسان باشد و نه فرشته ای و نه هم مخلوقی دیگر بلکه این تنها کار آن هستی ما فوق الادراک است که خالق همه جهان است.

تعیین جبری شب برای استراحت مخلوقات نعمتی بس عظیم است

سپس فرمود: «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» لفظ «سکن» از سکون مشتق است به هر آن چیز «سکن» گفته می شود که هرگاه انسان به آن برسد سکون، اطمینان و راحت به او دست بدهد، از این جهت در قرآن خانه مسکونی مردم را سکن فرمود: «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» زیرا خانه انسان اگر چه ساده و ناچیز باشد هرگاه انسان به آن جا برسد طبق عادت به سکون و راحت نایل می گردد، لذا معنی جمله این شد که الله شب را برای هر زنده چیزی سکون و راحتی قرار داده است. در جمله فالق الاصباح ذکری از آن نعمت ها بود که انسان در روشنی روز بدست می آورد و در تاریکی شب بدست نمی آیند سپس «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» فرموده به این طرف اشاره کرد که همانگونه که روشنی روز یک نعمت بزرگی است که به وسیله آن انسان تمام کار و زندگی خود را انجام می دهد هم چنین تاریکی شب را بد نپندارید، زیرا آن هم یک نعمت عظیمی است که در آن انسانی که تمام روز خسته و کوفته شده، استراحت کرده

آماده می شود که فردای آینده با نشاط کامل بتواند کار کند و اگر نه فطرت انسانی نمی تواند سختیهای مسلسل را تحمل نماید. تعیین تاریکی شب، برای استراحت، یک نعمتی است مستقل و مظهری است برای قدرت کامله خداوند متعال؛ ولی این نعمت روزانه بدون خواستن میسر می گردد لذا انسان گاهی هم تصور نمی کند که این چقدر انعام و احسان بزرگی است. تأمل بفرمایید که اگر هر انسان با نیرو و اختیار خویش وقت استراحت خود را متعین می کرد پس کسی تا ساعت هشت صبح می خواست بخوابد و کسی تا ساعت دوازده کسی تا ساعت چهار و کسی در ساعات مختلف شب، خلاصه اینکه در ۲۴ ساعت شبانه روز چنین ساعت نمی آمد که در آن کار و بار مردم، کارگری کارخانجات جاری نگردند که نتیجه لازمی آن این قرار می گرفت که در استراحت خواب شوندگان هم خلل واقع شود و در کار کارگران هم که شور و غوغای کارگران در خواب استراحت کنندگان خلل می آورد، و نیز عدم حضور کارگران به علت خواب مخل در کارشان قرار می گرفت. علاوه بر این بسیاری کار از استراحت کنندگان که در این وقت انجام می گرفت از ایشان فوت می گردید. قدرت قاهره خداوند متعال نه تنها بر انسان، بلکه بر هر ذی روح غلبه خواب شب را چنان مسلط گردانید که او کار را گذاشته برای خواب مجبور قرار می گیرد. به مجرد آمدن وقت شام هر پرنده و درنده و چهارپا به طرف مقر و خانه خود متوجه می شود و هر انسان به صورت جبر کار خود را گذاشته در فکر خواب قرار می گیرد. در شب تمام عالم را یک حیرت فرا می گیرد، تاریکی شب در استراحت معین و مددگار ثابت می گردد زیرا طبق عادت عموماً در روشنی خواب نمی آید، تأمل بفرمایید که اگر همه دول جهان و عوام باهم ساخته به وسیله معاهده های بین المللی می خواستند وقتی جهت خواب متعین نکنند، اولاً در آن به چقدر مشکلات مواجه می شدند. ثانیاً اگر همه مردم به این معاهده پای بند شده در وقت معین می خوابیدند پس چه کسی حیوانات را به این معاهده پای بند می کرد؟ در نتیجه آنها گشاده می گشتند پس حال انسانهای



به خواب رفته و اثاث‌شان چه می‌شد؟ این قدرت قاهره خداوندی است که به گونه اجبار بر هر انسان و حیوان خواب را در یک وقت معین مسلط گردانیده ایشان را از معاهدات بین‌المللی بی‌نیاز ساخت. (فتبارک الله احسن الخالقین)

حساب شمسی و قمری

فرمود: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا» حسابانا به ضم الحاء مصدر است به معنی شمردن و حساب کردن می‌آید. مقصود اینکه الله تعالی طلوع و غروب و رفتار آفتاب و ماه را با محاسبه‌ای دقیق گذاشته است که به وسیله آن انسان می‌تواند حساب سالها، ماهها، روزها و ساعات حتی دقیق و ثانیه‌ها را به آسانی انجام دهد. این نظام قدرت قاهره خداوندی است که این کره‌های منور و عظیم‌الشأن و رفتار آنها را چنان مستحکم و منظم کرده که با گذشت هزاران سال هم در آنها گاهی فرق یک دقیقه و ثانیه واقع نشده نه موتور آن نیاز به تعمیرگاه پیدا کرد و نه لوازم یدکی آن ساییده شدند و نه نیاز به تبدیلی آن افتاد. این هر دو کرات آسمانی در دایره خود با یک رفتار معین جریان دارند، چنانکه در آیه ۴۰ سوره یس آمده: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» هزار سال هم در رفتار آنها فرق یک ثانیه واقع نمی‌شود متأسفانه انسان از این نظام مستحکم و غیر مبدل فریب خورده است که آنها را مستقل و بالذات معبود و مقصود قرار داده است. اگر این نظام آنها گاهی می‌شکست و برای تعمیر موتور آن چند روز یا چند ساعت توقف واقع می‌شد انسان می‌فهمید که این موتور خود بخود روشن نیست، بلکه کسی هست که آن را روشن می‌کند و به حرکت درمی‌آورد. مگر ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی، تا اینکه او این را فراموش کرد. کوئی محبوب هی اس پرده زرنگاری مین کرد. که زیر این پرده زرین نگار محبوبی هست. کتب آسمانی و انبیا و رسل

برای آگاه ساختن آن از این حقیقت نازل شده‌اند و این فرمان قرآنی به این طرف هم اشاره کرد که حساب سالها و ماهها هم می‌تواند شمسی باشد و هم قمری و هر دو از انعامات الهی هستند. این امر دیگری است که برای سهولت جهان بی‌سواد و نجات ایشان از بغرنج شدن حساب در احکام اسلام سال قمری مورد استفاده گردید. و چون مدار تاریخ اسلامی بر حساب قمری است لذا بر امت فرض است که ایشان این حساب را قایم و بر قرار کنند و بقیه حساب شمسی و غیره اگر به موجب نیازی اختیار گردند در آن هم گناهی نیست اما حساب قمری را کاملاً از نظر دور کردن، و نابود کردن گناهی بس عظیم است که انسان نداند که رمضان کی می‌آید و ذوالحجه و محرم چه زمانی هستند. در پایان آیه فرمود: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» یعنی این نظام مستحکم و حیرت انگیز حرکات که در آن گاهی فرق یک دقیقه و ثانیه نیامده می‌تواند کرشمه‌ای باشد از قدرت آن ذات پاک که عزیز، یعنی بر هر چیز غالب و قوی است و علیم، یعنی دانای هر چیز و هر کار است. در سومین آیه فرمود: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» یعنی علاوه بر آفتاب و ماه، ستارگان دیگر هم مظاهر خاص قدرت کامله خداوند هستند و از هزاران حکمت که در خلقت آنها مضمّن است یکی این است که انسان در مسافرت‌های برّی و بحری خویش وقتی که در تاریکی شب تعیین جهت برایش مشکل می‌شود می‌تواند به وسیله این ستارگان راه را دریابد. تجربه گواه است که امروز هم انسان در این قرن ماشینی از راهنمایی ستارگان بی‌نیاز نیست. در این آیه هم بر این غفلت و کوتاه نظری انسان تنبیه گردید که این ستارگان هم تحت فرمان یک خالق و محرک می‌چرخند نه در وجود خود مستقل‌اند و نه در بقا و عمل خویش کسانی که تنها نگاه خود را بر این دوخته و نشسته و نظر به طرف خالق آنها نینداختند خیلی کوتاه نظر و فریب خورده‌اند.

آنان که بجز روی تو نگرانند کوتاه نظرانند کوتاه نظرانند
سپس فرمود: «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» یعنی ما دلایل قدرت را کاملاً



توضیح دادیم برای کسانی که خبردارند.

در این آیه اشاره فرمود که: کسی که با وجود این علایم واضح و روشن خدا را نمی‌شناسد او ناآگاه و بی‌هوش است. در چهارمین آیه فرمود: «وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» مستقر از قرار مشتق است به جایی مستقر می‌گویند که جای قرار چیزی باشد و مستودع از ودیعت مشتق است به معنی گذاشتن چیزی پیش کسی تا چند روزی به‌طور عارضی؛ پس مستودع به جایی گفته می‌شود که چیزی در آن عارضاً چند روزی گذاشته شود. یعنی الله تعالی ذاتی است که انسان را از یک نفس یعنی حضرت آدم عليه السلام آفرید سپس برای او یک مستقری، یعنی جایی برای ماندن یک مدتی مقرر کرد و یک مستودع، یعنی جای ماندن چند روزی اینها الفاظی هستند که در تعبیر و تفسیر آنها چندین احتمال وجود دارد لذا اقوال علمای تفسیر در این باره مختلف است بعضی گفته‌اند: مستودع شکم مادر و مستقر این جهان است و دیگری فرموده مستودع قبر و مستقر دار آخرت است و چندین اقوال دیگر هم هست که الفاظ قرآن گنجایش همه را دارد.

حضرت قاضی ثناء الله پانی پتی رحمته الله در تفسیر «مظهری» این را ترجیح داده که مستقر مقام دارالآخرت جنت یا دوزخ است و مراحل آن از آغاز آفرینش انسان شروع شده تا قیامت همه در مستودع داخل اند یعنی جای قیام چند روزه چه شکم مادر باشد و چه روی زمین و چه قبر و برزخ و از آیه ۱۹ سوره انشقاق ترجیح این تأیید می‌گردد که در آن فرموده: «لَمَّا كُنَّا طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» یعنی شما از یک پله‌ای به طرف پله دیگر بالا می‌روید. خلاصه آن اینکه قبل از دار آخرت انسان در تمام مراحل زندگی خود به حیث یک مسافر است که به وقت سکون و قرار هم در حقیقت منازل سفر عمر را دارد طی می‌کند.

مسافر هون کهان جاناهای ناواقف هون منزل سی

ازل سی پهرتی پهرتی گور تک پهنجا هون مشکل سی

مسافر نمی‌داند کجا می‌روم و منزلم کجاست از ازل تا این وقت سرگردان می‌گردم که به مشکل تاگور رسیده‌ام. در آیه آخر چشمان کسی گشوده شدند که به نیرنگهای مخلوقات مشغول باشد از مستقر اصلی خویش و از خدا و آخرت غافل باشد تا او حقیقت را شناخته از فریب و مکاری جهان نجات یابد. مولانا جامی چه خوب فرموده:

همه اندرز من، تو را این است که توفغلی و خانه رنگین است

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَخَرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ

و اوست که فرود آورد از آسمان آب باز بیرون آوردیم به وسیله آن هر نوع نباتات

فَخَرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنْ

پس بیرون آوردیم از آن کشت سبز که بیرون آوردیم از آن دانه‌ها یکی بالای دیگری و از

النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ

درخت خرما از پوشه آن خوشه آویزان و باغهای انگور و زیتون

وَالرَّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرٌ مُتَشَابِهٍ ۚ انظروا اِلَى ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ وَ

و انار که با هم متشابه و غیر متشابه‌اند، بنگرید به میوه آن وقتی که میوه می‌دهد و

يَنْعِهِ ۗ اِنَّ فِيْ ذٰلِكُمْ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ﴿٩٩﴾ وَ جَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ

پختگی آن، در اینها علایمی است برای ایمان‌داران . و شریک خدا قرار ندهید

الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوْا لَهُ بَنِيْنَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ

جنیان را در حالی که او آفریده ایشان را و تراشیدند برای او پسر و دختر نادانسته

سُبْحٰنَهُ وَ تَعٰلٰى عَمَّا يَصِفُوْنَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ

اومنزه و بالاتر است از آنچه ایشان بیان می‌کنند. به طرز نو سازنده آسمانها و زمین است،

اِنِّىْ يَكُوْنُ لَهُ وُلْدٌ وَّ لَمْ تَكُنْ لَهُ صٰحِبَةً ۗ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ عِجٌّ وَ هُوَ

چگونه می‌شود برای او فرزند حال آنکه ندارد زنی و او آفرید هر چیز را و او



بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ

به هر چیز داناست. این است پروردگار شما نیست معبودی غیر از او آفریدگار هر

شَيْءٍ فَاَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۰۲﴾

چیز پس بپرستید او را و او بر هر چیز کار ساز است.

خلاصه تفسیر

و او (الله) کسی است که از (طرف) آسمان آب بارانید باز ما به وسیله آن (یک نوع آب) هر نوع نباتات (رنگارنگ از زمین) بیرون آوردیم (بیرون آوردن این قدر انواع و اقسام نباتات که از رنگ و بو و ذائقه و فواید بیشماری با هم مختلف هستند چقدر کرشمه عجیبی است از قدرت) باز ما از آن (جوانه که اولاً از زمین می‌روید که به آن در بعضی مقامات سوزن یا میخ می‌گویند و رنگش زرد می‌باشد) شاخه سبزی در آوردیم که از آن (شاخه) دانه‌های بالایی یکدیگر در می‌آوریم (این کیفیت غلات است که ذکر اجمالی آنها در فالح الحب و النوی آمده است، و از درخت خرما) یعنی از پوشه آن خوشه‌هایی (بیرون و از سنگینی) آویزان می‌شوند و (از همان آب ما) باغهای انگور (درختهای) زیتون و انار (آفریدیم) که (میوه‌جات بعضی از زیتون و انارها از جهت صورت با هم) متشابه (و بعضی با هم) غیر متشابه هستند (قدری) به میوه هر یکی نگاه کنید وقتی که میوه می‌دهد (که در آن هنگام کاملاً نارس، بد مزه و غیر قابل استفاده می‌باشند) و (باز) به پختگی او بنگرید (که در این وقت در همه اوصاف خویش کامل می‌گردد و این مظهري از قدرت الهی است) که در این امور هم دلایل (برای توحید موجود) است (و اگر چه از نظر تبلیغ برای همه است ولی از روی استفاده) برای کسانی که (به فکر) ایمان دار (بودن) اند (این تذکره میوه‌جات است که اجمالاً در انوی آمده است.) و مردم (مشرکان در اعتقاد خود) شیاطین را (چنان در صفات و افعال مذکور) به خدا شریک قرار داده‌اند (که به تحریک آنها شرک می‌کنند و در مقابل به خدا، به گفته آنها عمل می‌کنند) در حالیکه ایشان را (موافق به اقرار خود ایشان هم) خدا آفریده است (وقتی که خالق، کسی دیگر نیست پس معبود هم نباید کسی دیگر باشد.) و (بعضی از) ایشان

(مشركان طبق اعتقاد خود) برای خدا پسر و دختر بدون دلیل می تراشند (چنانکه مسیحیان حضرت مسیح را و بعضی یهود حضرت عزیر را پسران خدا و مشرکین عرب فرشتگان را دختران خدا می گفتند) او پاک و منزّه است از سخنانی که ایشان (در شأن خدای تعالی) بیان می کنند (یعنی اینکه او شریکی داشته باشد یا فرزندی) او تعالی است آفریننده آسمانها و زمین (یعنی هست کننده از عدم است و کسی دیگر موجد نیست پس معبود هم کسی دیگر نخواهد شد؛ این دلیل نفی شریک شد و دلیل نفی اولاد این است که حقیقت اولاد آنست که میان زن و شوهر عمل جنسی باشد و در اثر آن ذی روح سوم پدید آید) از کجا برای الله اولاد می تواند باشد در حالی که او زن ندارد و الله تعالی (هم چنان که ایشان را آفرید «و خَلَقَهُمْ» و زمین و آسمان را آفرید «بَدِئِغِ السَّمَوَاتِ الْاُخْرَى» هم چنین او) هر چیز را آفرید و (هم چنان که او در خالقیت یکتاست در این صفت هم یکتاست) او هر چیز را کاملاً می داند (از ازل و ابد، و در این وصف هم کسی شریک او نیست و تخلیق بدون علم امکان ندارد از این جهت ثابت می گردد که خالق دیگر وجود ندارد) این (ذاتی که صفات کمال او بیان شدند او) است الله پروردگار شما بجز از او کسی سزاوار پرستش نیست او آفریدگار هر چیز است (هم چنان که در بالا گذشت وقتی که این صفات مختص به خدا می باشند) پس شما او را پرستش کنید و (باز چون) اوست کار ساز (حقیق) هر چیز (کار ساز دیگری نیست، پس اگر عبادت او را بجا بیاورید به شما نفع حقیق خواهد رساند در حالی که شخص دیگری هیچ کاری نمی تواند انجام دهد خلاصه خالق هم اوست و علیم هم او و وکیل هم او، مقتضای همه اینهاست که معبود هم او باشد).

معارف و مسایل

در این مضامین ترتیبی عجیب مراعات گردیده است و آن اینکه در اینجا سه نوع کاینات مذکور است: ۱- سفلیات ۲- کاینات جو، یعنی اشیای آفریده در فضای آسمان ۳- علویات.

آغاز سخن از سفلیات است که به ما نزدیکترند؛ یعنی اشیای آفریده شده در فضا آن هم به دو قسمت تقسیم می گردد: اول آنچه از زمین می روید



مانند درختان و نباتات، دوّم حیوانات، گروه اول چون نسبت به دومی ظاهر ترست مقدم گشته اما دسته دوم که دارای روح می باشد دقیق ترست؛ زیرا مراحل مختلف نطفه مختص به درک اطباست ولی رویدن نباتات و گل و میوه آنها قابل مشاهده برای عموم می باشد.

پس از سفلیات، کاینات جو که مربوط به فضای آسمانی است ذکر گردیده مانند صبح و شام و سپس علویات را ذکر نموده مانند شمس و قمر (خورشید ماه) ولی چون سفلیات بیشتر قابل مشاهده اند مکرّر ذکر شده و مطلب نیز با آن به پایان رسانده شده است. البته این مطلب ابتدا بصورت مجمل و سپس به تفصیل ذکر گردیده اما در ترتیب تفصیل عکس ترتیب اجمال بکار رفته است؛ همانند بیان انفس که مقدم بر بیان نباتات است. شاید علت این امر آنست که در بیان تفصیلی، عنوان اظهار نعمت اختیار شده از این جهت منعم علیه به سبب مقصود و متبوع بودنش قابل تقدیم باشد و در امر نباتات ترتیب سابق بر قرار شد که حبوب یعنی کیفیت غلات بر دانه و هسته مقدم است و آمدن ذکر باران در وسط، از تبعیت نباتات است و می تواند در اینجا لطیفه دیگری هم باشد و آن اینکه باران حالات مختلفی دارد. از حیث مبدأ علوی است و از حیث منتهی سفلی و باعتبار مسافت جوی.

لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۰۳﴾

درک نمی کند او را چشمها و او درک می کند چشمها را و او بی نهایت باریک بین و آگاه است.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ

آمدند به نزد شما نشانیها از جانب پروردگارتان پس هر کس دید برای خودش است و هر که

عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۱۰۴﴾ وَ كَذَلِكَ نَصْرَفُ

کور مانند پس به ضرر خودش است و نیستیم من بر شما نگهبان. و اینگونه به روش گوناگون تفهیم می کنیم

الْآيَاتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۵﴾

آیات را و تا بگویند که تو از کسی درس خوانده و تاروشن کنیم آن را برای فهمیدگان.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَ أَعْرِضْ

پیروی کن از آنچه وحی می شود بتو از پروردگارت نیست معبودی بجز او و روی بگردان

عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۚ وَ مَا جَعَلْنَاكَ

از مشرکان . و اگر می خواست خدا، ایشان شرک نمی کردند و ما نگردانیدیم تو را

عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿۱۰۷﴾

برایشان نگهبان و نیستی تو برایشان متعهد.

خلاصه تفسیر

(و کیفیت علیم بودن و منفرد بودنش در علم چنین است که) هیچ نگاهی نمی تواند او را احاطه کند (در دنیا باین شکل که کسی نمی تواند او را ببیند همانگونه که از دلایل شرعی ثابت است و در آخرت باین صورت که اگر چه اهل جنت او را می بینند همانطور که این هم از دلایل شرعی ثابت است ولی احاطه او محال خواهد بود و هر محسوس بالبصر که احاطه ظاهرش به احساس بصری محال باشد پس احاطه حقیقت باطنی او که به درجات نسبت بظاهر خفی تر است بوسیله عقل که براتب از احساس بیشتر محتمل خطا است بدرجه اولی محال خواهد شد) و او (یعنی الله تعالی) همه نگاهها را (که از احاطه او تعالی عاجز بودند و جواباً) احاطه خواهد کرد (و هم چنین به اشیای دیگر هم از روی علم، محیط خواهد شد و هو بکل شیء علیم) و (از اینکه او به همه محیط است و هیچ چیزی به او محیط نیست لازم آمد که) او بسیار باریک بین، با خبر است (و کسی دیگر نیست و این آن کمال علمی است که الله تعالی در آن یکتاست شما به ایشان بگویند که) الان بدون شک به شما از طرف پروردگارتان و سایل حق بینی (یعنی دلایل عقلی و نقلی حقانیت توحید و رسالت) رسیده اند پس هر کسی که (بوسیله آنها حق را) بنگرد پس آن برفع اوست و آنکس که کور می ماند او ضرر به خود می رساند و من نگهبان (اعمال) شما نیستم (یعنی هم چنانکه نگهبان کسی است که نگذارد او بجرکت نا شایسته ای مرتکب شود



این گونه مسئولیتی بعهده من نیست کار من فقط تبلیغ است) و (بنگرید) ما بنحو (عمده) ی دلایل را از جهات مختلف بیان می‌کنیم تا که آنها را شما به همه برسانید و تا ایشان (منکرین از روی تعصب) چنین بگویند که شما از کسی (این مضامین را) درس گرفته‌اید (منظور اینکه تا برایشان الزام دیگری عاید گردد که ما اینگونه حق را واضح کرده ثابت می‌کردیم و شما باز بهانه‌های بی‌پایه می‌تراشیدید) و تا ما این (مضامین قرآن) را برای دانشمندان کاملاً روشن کنیم (یعنی در نازل کردن قرآن سه فایده وجود دارد. نخست اینکه مزد تبلیغ برای شما میسر گردد. دوم اینکه بیشتر بر مجرمان جرم عاید گردد. سوم اینکه حق برای دانشمندان و طالبان حق ظاهر گردد. پس) شما (به فکر این نباشید که چه کسی می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد) خود براه بروید که راجع به (رفتن بر) آن از جانب پروردگارتان به شما وحی آمده است (و در این طریق بزرگترین چیز این اعتقاد است که) بجز الله کسی لایق عبادت نیست و (در این طریق این نیز داخل است که بر این استوار مانده) بطرف مشرکان متوجه نباشید (که متأسفانه چرا ایشان نپذیرفتند) و (وجه متوجه نشدن این است که) اگر خدا می‌خواست ایشان به شرک مبتلا نمی‌شدند (ولی از بد رفتاریهای ایشان خدا خواست که به ایشان سزا بدهد لذا چنین انتظام فرمود. پس شما چگونه می‌توانید ایشان را مسلمان کنید) و (شما چرا در این فکر افتاده‌اید). ما شما را نگهبان (اعمال) آنها قرار نداده‌ایم و نه شما (از طرف ما راجع به تعذیب آنها بر این اعمال) اختیاری دارید (پس وقتی که به شما تفتیش این جرایم مربوط نیست و نه دستور سزای‌شان را دارید پس چرا شما پریشان هستید)

معارف و مسایل

در نخستین آیه از این پنج آیه سوره انعام لفظ «ابصار» جمع بصر است بمعنی چشم و نیروی بینایی و «ادراک» بمعنی دریافتن و گرفتن و احاطه کردن است. حضرت ابن عباس ادراک را در اینجا به احاطه کردن تفسیر کرده است.^۱

معنی آیه چنین است که اگر نگاههای همه مخلوقات از جن و انس و ملائکه و حیوانات باهم باشند باز هم نمی‌توانند خداوند جل شانه را چنان ببینند که نگاههای شان ذات او را احاطه کنند و خداوند متعال نگاههای همه مخلوقات را می‌بیند و دیدن او تعالی بر همه آنها محیط است. در این آیه مختصر، دو صفت ویژه خدای تعالی ذکر گردید نخست اینکه نگاه هیچ یکی از همه کاینات بلکه همه نگاهها با هم نمی‌توانند ذات او تعالی را احاطه کنند. حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که:

«اگر جن و انس و ملک و شیاطین کل کاینات از روزی که آفریده شده‌اند باهم شده و در یک صف قرار بگیرند باز هم نمی‌توانند ذات او تعالی را در نگاههای خود احاطه کنند.»

این صفت ویژه حق تعالی می‌تواند قرار گیرد و رنه خداوند متعال به نگاه چنان نیروی بخشیده که کوچکترین چشم کوچکترین حیوان، می‌تواند که بزرگترین کرات جهان را ببیند و بوسیله نگاه آن را احاطه کند. خورشید و قمر چقدر کرات بزرگی هستند که همه دنیا در مقابل با آنها هیچ حیثیتی ندارد اما انسان بلکه کوچکترین حیوانی این کرات را چنان می‌بیند که در نگاه او احاطه می‌شوند.

و در حقیقت بینایی، یکی از حواس انسان است که می‌توان از آن علم چیزهای محسوس را دریافت. و ذات پاک حق تعالی از احاطه عقل و وهم بالاتر است پس چگونه علم او بوسیله این حس بینایی حاصل می‌گردد.

تو دل مین آتا هـ سمجهد مین نهین آتا بس جان گیا مین تری پهچان یهی هـ
یعنی تو در دل می آیی و در فهم نمی آیی من دانستم که شناخت تو فقط همین است.

ذات و صفات حق تعالی غیر محدوداند. و عقل، وهم و حواس



انسانی همه محدوداند بدیهی است که یک چیز غیر محدود نمی تواند در محدودی جای گیرد. لذا دانشمندان و فیلسوفان جهان که در شناخت حق تعالی و ادراک ذات و صفات او بوسیله دلایل عقلی عمرهای خود را در تحقیق و بحث به پایان رسانیده‌اند و صوفیۀ کرام که به راه کشف و شهود سیاحت کرده‌اند همه بر این متفق‌اند که حقیقت ذات و صفات او تعالی را نه کسی دریافته و نه می تواند دریابد. مولانا رومی رحمته الله علیه چه خوب فرموده:

دور بینان بارگاه الست غیر از این پی نبرده‌اند که هست
و حضرت شیخ سعدی رحمته الله علیه فرموده:

چه شبها نشستم درین سیر گم که حیرت گرفت آستینم که قم

مسئله رؤیت باری تعالی

آیا انسان می تواند با خدا ملاقات کند؟ در این مسئله عقیده تمام علمای اهل سنت والجماعت بر این است که نمی توان ذات حق تعالی را در این جهان مشاهده کرد. از اینجاست که وقتی حضرت موسی علیه السلام تقاضا کرد که «رب ارنی» خدایا خود را بمن بنمایان تا تو را به بینم فرمود: «لن ترانی» که تو هرگز نمی توانی مرا ببینی. روشن است که وقتی به موسی کلیم علیه السلام چنین جواب می رسد، پس کسی دیگر از جن و انس چنین قدرتی ندارند.

البته رؤیت حق تعالی در آخرت برای مؤمنین از احادیث صحیح و قوی و متواتر ثابت است و در آیه ۲۳ قیامه خود قرآن هم موجود است که: «وَجُوهٌ یُّؤْمِنُونَ بِهَا نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» که بسیاری چهره‌ها در قیامت تر و تازه و شاد بطرف پروردگار خود می نگرند.

البته کفار و منکرین در آن روز بصورت سزا به رؤیت حق تعالی مشرف نخواهند شد. کما فی آیه ۱۵ مطفین: «كَأَنَّ أَهْلَهُمُ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمْ یُحِیُّوْنَ» یعنی کفار در آن روز از ملاقات پروردگار خویش محجوب و محروم خواهند شد.

ملاقات خداوندی در قیامت در مواقع متعددی صورت می‌گیرد. در میدان محشر هم و بعد از ورود به جنت هم و از همه نعمتها بزرگترین نعمت بر اهل جنت رؤیت حق تعالی خواهد بود.

رسول کریم ﷺ فرموده که: هنگامی که اهل جنت در جنت داخل می‌گردند حق تعالی به ایشان می‌فرماید که: اگر اضافه بر نعمتهای جنت چیز دیگری می‌طلبید بگویید تا بشما بدهم. ایشان عرض می‌کنند که بار الها شما ما را از جهنم نجات داده به جنت داخل فرموده‌اید از این بیشتر ما چه بخواهیم! آنگاه حجاب از میان برداشته می‌شود و همه بشرف زیارت حق تعالی نایل می‌گردند و این از همه نعمتهای جنت بزرگترین نعمت قرار می‌گیرد. این حدیث در صحیح مسلم بروایت حضرت صهیب منقول است. و در حدیث صحیح بخاری است که رسول خدا ﷺ در شب ماهتابی تشریف داشت و صحابه کرام جمع بودند آن حضرت ﷺ بطرف ماه نظر انداخته فرمودند: «که در آخرت شما پروردگارتان را چنان عیان می‌بینید که این ماه را می‌بینید.» در «ترمذی» و «مسند احمد» حدیثی به روایت ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که کسانی که خداوند به آنها در جنت درجه‌ای خاص عنایت می‌فرماید روزانه هر صبح و شام به رؤیت حق تعالی مشرف خواهند شد. خلاصه اینکه هیچکس نمی‌تواند در این جهان بشرف رؤیت حق تعالی نایل گردد. و در آخرت همه اهل جنت به آن مشرف خواهند گشت و آنکه آن حضرت ﷺ در شب معراج بشرف زیارت مشرف شده‌اند آن هم در حقیقت زیارت عالم آخرت است چنانکه شیخ محی الدین ابن عربی فرموده که دنیا تنها عبارت از آنست که زیر آسمانها محصور باشد و بالاتر از آسمانها مقام آخرت است و در آنجا رسیدن و بشرف زیارت مشرف شدن را نمی‌توان زیارت دنیا گفت.

حالا این سؤال باقی است که وقتی از آیه قرآن «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» چنین معلوم شد که انسان نمی‌تواند خدا را ببیند پس در قیامت چگونه رؤیت متحقق می‌شود؟



جواب روشن آن اینکه معنی قرآن این نیست که رؤیت حق تعالی برای انسان ناممکن است؛ بلکه معنی آیه این است که نگاه انسانی نمی تواند ذات او تعالی را احاطه کند. زیرا ذات او غیر محدود و نگاه انسان محدود است.

رؤیتی که در قیامت تحقق می پذیرد به گونه ای است که نگاه مخلوق نمی تواند او تعالی را احاطه کند. انسان و نگاهش نمی تواند در دنیا چنین رؤیتی را تحمل کند. لذا در دنیا رؤیت خداوند مطلقاً مقدور نیست اما چون در آخرت نیروی جدیدی پدید می آید رؤیت باری تعالی متحقق می گردد آنهم به صورتی که ذات حق تعالی در احاطه نظر نمی آید.

صفت دیگر حق تعالی که در این آیه بیان شده این است که نگاه او بتمام کاینات محیط است کوچکترین ذره از نگاه او پنهان نیست. این علم مطلق و احاطه علمی هم از خصوصیات حق تعالی است و بجز او هیچ یکی از مخلوقات نتوانسته است و نمی تواند که علم تمام اشیا و ذرات کاینات را دارا باشد زیرا که آن صفت خاص رب العزت است.

سپس فرمود: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» لطیف به اعتبار لغت در دو معنی استعمال می شود: یکی مهربان و دیگری در مقابل «کلفت»، باریک است یعنی آنچه بوسیله حواس، محسوس و معلوم نگردد.

و «خَبِيرٌ» بمعنی آگاه است پس معنی جمله چنین می شود که الله تعالی لطیف است لذا بوسیله حواس قابل درک نیست و خبیر است لذا کوچکترین ذره ای از کاینات از علم و آگاهی او خارج نیست و اگر لطیف در اینجا بمعنی مهربان گرفته شود پس اشاره به این است که اگر چه الله تعالی از هر قول و فعل بلکه اراده و تصور ما هم آگاه است و مقتضای آن این است که ما بر هر گناهی مؤاخذه بشویم اما چون لطیف و مهربان است ما را بر هر گناهی مؤاخذه نخواهند فرمود.

در آیه بعدی لفظ «بَصَائِرُ» جمع بصیرت است که بمعنی عقل و دانش می آید یعنی آن نیرویی که انسان بتواند بوسیله آن اشیا غیر محسوس را

بداند مراد از «بصائر» در این آیه، آن نوع دلایل و وسایلی است که انسان بتواند حق و حقیقت را دریابد. معنی آیه اینکه وسایل و عوامل حقیقی از طرف خدا بشما رسیده است یعنی قرآن، رسول کریم ﷺ و معجزات، تعلیمات، معاملات و اخلاق ایشان همه وسایل حقیقی هستند. پس هر کسی که به این وسایل متمسک شده، صاحب بصیرت گشته و به نفع خویش عمل کرده است و آنکس که از تمسک به این وسایل اجتناب کرده، نسبت به حق کور مانده و خود را در خسران قرار داده است. در پایان آیه فرمود که من نگهبان شما نیستم یعنی رسول کریم ﷺ مسئول این نیست که همانند یک نگهبان و محافظ مردم را به اجبار از کارهای ناشایسته باز بدارد بلکه وظیفه او بحیث رسالت تنها دعوت و تبلیغ و تفهیم احکام است «باز هر یکی به اختیار خود از آنها اتباع کند یا خیر این وظیفه اوست»

در آیه سوم به دلایل روشن توحید و رسالت که در آیه های گذشته آمده بودند اشاره کرده و فرمود: «وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ» یعنی ما اینگونه دلایل را از جهات مختلف توضیح می دهیم.

سپس فرمود: «وَلِيُقُولُوا دَرَسَتْ وَلِيُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» که حاصلش این چنین است که همه اسباب و وسایل هدایت، معجزات، دلایل کتاب بی نظیر قرآن، ظهور چنان علوم و حقایق از زبان مبارک امی محض، که همه فیلسوفها و حکما از آن عاجزانند و چنان کلام بلیغی که بتمام جن و انس آینده تا قیامت اعلام مبارزه شده که اگر بتوانند کلامی مانند کوچکترین سوره ای درست بکنند و تقدیم کنند و همه جهان از این عاجز مانده، همه این اسباب حقیقی چنان بودند که می بایستی هر منکر سر خود را بر قدمهای پیغمبر بیندازد اما کسانی که در طبع شان زیغ و کجی بود چنین گفتند که «دَرَسَتْ» یعنی شما این علوم را از کسی فرا گرفته اید و در ضمن چنین هم گفتند که «وَلِيُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» حاصلش اینکه این برای دانشمندان که درک و فهم سلیم دارند نافع و مفید خواهد بود. خلاصه اینکه وسایل هدایت به پیش همه گذاشته شده ولی کج فهمان از این استفاده نبردند و . . . لیم الطبعان



بوسیله این، رهبر جهان قرار گرفتند.

در آیه چهارم به آن حضرت ﷺ هدایت گردیده که شما به این فکر نباشید که چه کسی می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد؛ بلکه شما به راه خود پیش بروید که راجع به آن از جانب خدا بر شما وحی نازل شده است که در آن بزرگترین چیز این اعتقاد است که بجز خدا کسی لایق پرستش نیست و نیز در آن وحی حکم تبلیغ هم داخل است. بر آن استوار شده بطرف مشرکین اصلاً توجه نکنید که متأسفانه چرا نمی‌پذیرند.

در پنجمین آیه و جهش چنین نشان داده شد که اگر مقصد خدا تکویناً اینچنین می‌بود که همه انسانها مسلمان باشند پس ایشان نمی‌توانستند به شرک مبتلا گردند اما بوجه بد رفتاری شان مقصد خدا این بود که به ایشان سزا برسد چنانکه اینگونه وسایلی مهیا نمود پس شما چگونه می‌توانید ایشان را مسلمان کنید و شما چرا در این فکر هستید، شما را نگهبان اعمال آنها قرار نداده‌ایم و نه شما از جانب ما اختیار دارید که آنها را بر این اعمال سزا بدهید، لذا نباید شما بخاطر اعمال آنها پریشان شوید.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ط

و بد نگویید به کسانی که می‌پرستند آنها را بجز از خدا پس بد خواهند گفت به خدا از بی نادانسته

كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ

اینگونه مزین گردانیدیم در نظر هر فرقه‌ای اعمال شان را باز بطرف خداست بازگشت شان

فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ ۖ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ

او به ایشان خبر می‌دهد به آنچه می‌کردند. و قسم قطعی می‌خورند بنام خدا که

لَسِنُ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِيُؤْمِنَنَّ بِهَا ۗ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ

اگر بیاید به نزد ایشان نشانی حتماً بر آن ایمان خواهند آورد؛ بگو که نشانی‌ها به نزد خداست



وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۹﴾ ﴿۱۰۹﴾

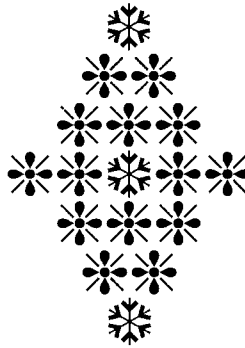
و شما مسلمانان چه اطلاع دارید که هرگاه آن نشانیها بیایند آنان ایمان می آورند. و

نُقَلِّبُ أَقْبِدَتَهُمْ وَابْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ

بر می گردانیم دلهایشان و چشمهایشان را همانگونه که ایمان نه آوردند به آن اولین بار،

وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱۰﴾ ﴿۱۱۰﴾

و می گذاریم ایشان را در سرکشی شان سرگردان.





وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ

و اگر فرود آوریم بر ایشان فرشته و صحبت کنند با ایشان مردگان و زنده کنیم هر چیز را قبلاً ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون ﴿۱۱۱﴾
در جلوی آنها باز هم هرگز ایمان نخواهند آورد مگر اینکه بخواهد خدا، ولی بیشترشان نادان اند.

وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطٰٓنِ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي

و همین گونه مقرر کردیم برای هر پیامبری دشمن اشرا را که می آموزند بعضهم الى بعض زخرف القول غروراً و لو شاء ربك ما فعلوه
به یکدیگر سخنان آراسته شده را بخاطر فریب، و اگر می خواست پروردگار تو چنین نمی کردند

فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۱۲﴾ وَ لَتَصْنَعِيَ اِلَيْهِ

پس بگذار ایشان را تا ایشان بدانند دروغشان. و تا که مایل گردند بطرف آن سخنان آراسته، اَفِيْدَةُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَ لِيَرٰ صُوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوْا
قلوب کسانی که یقین ندارند به آخرت و آنها را بیسندند و انجام دهند

مَا هُمْ مُّقْتَرِفُوْنَ ﴿۱۱۳﴾

آنچه انجام می دهند.

خلاصه تفسیر

و فحش نگوید به آنها بی که (معبودان باطل را) می پرستند ایشان (مشرکان) بجز از خدا؛ زیرا (از این رفتار شما) باز آنها از نادانی از حد متجاوز شده (یعنی در خشم در آمده) در شأن خدا گستاخی می کنند (و از این نباید تعجب کرد که چرا به اینگونه گستاخان فوراً عذاب نمی رسد، زیرا که) ما (در دنیا) اینگونه (که انجام می گردد) به هر گروهی عملشان را (چه خوب باشد چه فاسد) آراسته کرده ایم (یعنی آنگونه اسبابی فراهم می شوند که طریقه هر یکی به نزدشان پسندیده است. از این معلوم گشت که این جهان در اصل برای ابتلا و آزمایش است لذا آمدن سزا در آن لازم نیست) باز (البته سر موعده) بازگشت (همه) ایشان به

نزد پروردگار ایشان است پس او (در آن وقت) به ایشان نشان می دهد آنچه آنها (در دنیا) می کردند (و به مجرمین سزا خواهد داد) و ایشان (منکران) در قسمها تأکید کرده به نام خدا قسم خورده اند که اگر به نزد ایشان نشانی (از علایم خواسته آنها ظاهر شده) بیاید پس آنها حتماً بر آن (نشانی) ایمان می آورند (یعنی نبوت ظاهر کننده علامت را می پذیرفتند) شما (در پاسخ به آنها) بگویید که علایم همه در قبضه خداست (او در آنها به هر نحوی که بخواهد تصرف می فرماید مداخله کردن و اظهار نظر کردن دیگران بی جااست زیرا بغیر از خدا کسی نمی داند که ظاهر شدن کدام مبنی بر حکمت است. البته به وقت بعثت رسل اظهار مطلق نشانی یقیناً حکمتی در بر خواهد داشت لذا خداوند بسیاری علایم، بر صدق ادعای رسالت محمدی، ظاهر فرمود که جهت دلالت کافی خواهند شد؛ لذا این پاسخ خواسته آنهاست) و (چون مسلمانان تصور می کردند که خوب است اگر نشانی ظاهر گردد شاید آنها ایمان بیاورند. خطاب به آنها فرمود که) شما چه اطلاع دارید (بلکه ما اطلاع داریم) که آن نشانی (خواسته شده) هر وقت (آشکارا) بیاید آنها (از نهایت ضدیت) هم ایمان نخواهند آورد و (بسبب عدم ایمان آوردن آنان) ما هم دل‌های شان را (از قصد حق طلبی) و نگاههای ایشان را (در نظر حق بینی) بر می گردانیم (و عدم ایمان آنها اکنون) مانند آنکه آنها بر این (قرآن که معجزه ایست بس عظیم) اولین بار (که آمد) ایمان نیاوردند (لذا عدم ایمان آنها را الان امری بعید ندانید) و (مراد از تقلیب ابصار یعنی بیکار کردن چشمها تقلیب ظاهری نیست، بلکه مراد اینست که) ما آنها را در سرکشی (و کفر) شان حیران (و سرگردان) می گذاریم (که موفق به ایمان آوردن نخواهند شد و این تقلیب معنوی است) و (کیفیت عنادشان چنین است که) اگر ما (بجای یک نشانی خواسته شده چندین معجزات بزرگ هم نشان دهیم مانند اینکه) به نزد آنها فرشته بفرستیم (همانگونه که آنها می گویند کما فی آیه ۲۱ فرقان «لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ») و با ایشان مردگان (زنده شده) صحبت کنند (همانگونه که در آیه ۳۶ دخان آمده که: «فَأَنزَلْنَا بِأَبَانًا») و (آنها فقط این قدر می گویند که در آیه ۹۲ اسراء آمده: «أَوْ تَأْتِي بِلَآئِهٖ وَالْمَلٰٓئِكَةُ قَبِيْلًا») ما (بر این اکتفا نکرده بلکه اگر) تمام موجودات (غیبی) را (که در آن جنت و جهنم همه داخل شدند) به نزد آنها در جلو چشمهایشان آورده جمع می کردیم (که همه را عیناً می دیدند) باز هم آنها هرگز ایمان نمی آوردند آری اگر خدا بخواهد (و تقدیر آنها را تبدیل کند) این امری است دیگر (پس وقتی که کیفیت عناد و شرارت آنها تا این حد است و خود آنها



نیز آن را می‌دانند که اراده ما هم در این وقت ایمان آوردن نیست پس مقتضای آن این بود که معجزه نمی‌خواستند که بیکار محض است) اما بیشتر آنها از روی جهالت صحبت می‌کنند (چرا که منظور آنها ایمان آوردن نیست باز خواستهای بیجا می‌کنند که جهالت از آن هویداست) و (آنها که با شما دشمنی دارند این امر جدیدی در حق شما نیست بلکه همانگونه که آنها با شما عداوت دارند) همینگونه ما برای هر پیغمبری بسیاری دشمن شیطان آفریده بودیم برخی انسان (که اصل معامله با آنها بود) و برخی جنیان (ابلیس و اولاد او) که بعضی از آنها (یعنی ابلیس و لشکر او) بطرف بعضی دیگر (یعنی مردمان کافر) سخنان آراسته بگونه و سوسه می‌اندازند تا که آنها را در فریب بیندازند (مراد از آن سخنان کفر و مخالفت‌اند که در ظاهر برای نفس خوب معلوم می‌شدند و در باطل مهلک بودند و این فریب است. وقتی که این امر جدیدی نیست شما هم به فکر آن نباشید که چرا آنها با شما چنین رفتار می‌کنند، اصل اینست که در این بعض حکمت وجود دارد و از این جهت آنها بر این توانایی یافتند) و اگر خدای تعالی (چنین) می‌خواست (که آنها بر اینگونه امور قدرت نیابند) پس آنها نمی‌توانستند چنین کاری انجام دهند (اما با در نظر گرفتن بعض حکمتها به آنها اینگونه توانایی داده شد) لذا (وقتی که در آن حکمتهای وجود دارد پس) آنها را با آنچه (در باره دین) افترا پرداز می‌کنند (مانند انکار نبوت که مبنای عداوت است) بگذار (و بغم و هم آنها نباش خود ما سر موعد مقرر سزای مناسبی به آنها می‌دهیم که این یکی از جمله آن حکمتهاست) و (آن شیاطین، کفار را از این جهت در و سوسه می‌نداختند) تا که دل‌های کسانی که بر آخرت (آنگونه که مناسب است) یقین ندارند بطرف این (گونه سخنان فریب آمیز) مایل بگردند (مراد از آنها کفاراند و لو اینکه اهل کتاب هم باشند زیرا که آنها هم آنگونه که مناسب است یقین ندارند و رنه بر انکار نبوت که مستوجب سزای قیامت است گاهی جرأت نمی‌کردند) و تا که (پس از تمایل نفسانی) آن را (از روی اعتقاد قلب هم) پسند کنند و تا که (بعد از اعتقاد هم) مرتکب چنین اموری باشند که (قبلاً) بآنها مرتکب بودند.

معارف و مسایل

اولین آیه از آیات فوق در مورد واقعه‌ای خاص نازل شده و در آن

هشدار داده شده و به سوی یک امر مهم و اساسی هدایت گردیده که عملی که خودش جایز نیست وسیله و سبب آن هم جایز نمی باشد. شأن نزول این آیه را ابن جریر چنین روایت کرده است: هنگامیکه عموی محترم رسول کریم ﷺ ابوطالب در حالت مرگ بود سرداران مشرکین قریش که در پی ایذا و اذیت و دشمنی رسول الله ﷺ بودند و قتل وی را در نظر داشتند، به این فکر افتادند که اگر بعد از وفات ابوطالب نسبت به قتل محمد ﷺ اقدام شود این عمل خلاف عرف و سنت آنان است و به عزت و شرف ایشان لطمه ای وارد می گردد؛ زیرا مردم خواهند گفت که در حیات ابوطالب به محمد ﷺ نتوانستند ضرری برسانند و بعد از مرگ وی محمد را تنها یافته و او را قتل کردند لذا فرصت را غنیمت دانسته و گروهی از سرداران مشرکین به ملاقات ابوطالب رفتند تا این موضوع را روشن کنند. البته این امر بر هر مسلمان آگاه، کاملاً روشن است که گرچه ابوطالب مسلمان نبود ولی محبت آن حضرت ﷺ و عظمت و جلال وی در دلش بوده و همیشه در مقابل دشمنان آن جناب ﷺ، مدافع وی بود. گروهی از سرداران قریش برای تحقق بخشیدن به امر فوق گرد هم آمده که شامل ابوسفیان، ابوجهل، عمرو بن عاص و چند نفر دیگر بودند و وقت ملاقات گرفتن با ابوطالب را فردی به نام «مطلب» بر عهده گرفت و پس از دریافت اجازه گروه مذکور را به حضور ابوطالب رساند. هنگامیکه سرداران قریش به نزد ابوطالب رسیدند به وی گفتند که شما سرور و سردار ما هستید و می دانید که برادرزاده شما محمد ﷺ به ما و معبودان ما اذیت و آزار می رساند لذا وی را به نزد خویش بخوان و او را تفهیم کن تا ما و معبودان ما را بد نگوید. ما نیز با او صلح و آشتی می کنیم و محمد ﷺ هر که را معبود خود قرار دهد ما نیز به او بد و ناسزا نگوییم.

ابوطالب آن حضرت ﷺ را به پیش خودش خواند و با وی گفت که سرداران طایفه شما آمده اند. آن حضرت ﷺ این گروه را مخاطب قرار داده فرمود: که شما چه می خواهید؟ آنها گفتند که خواهش ما این است که شما



از ما و معبودان ما دست بکشید و به معبودان ما بد نگویید و ما نیز تعهد می‌کنیم که شما و معبودتان را مورد اهانت قرار ندهیم و به این وسیله مخالفت پایان می‌پذیرد.

رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمود که: اگر من این سخن شما را بپذیرم آیا شما حاضرید که برای گفتن یک کلمه آماده شوید تا با گفتن آن مالک کل عرب بوده و سرداران عجم تابع و خراج دهنده شما قرار گیرند. ابوجهل گفت بجای گفتن یک کلمه ما حاضریم ده کلمه را بر زبان آوریم. آنگاه خواستند تا محمد ﷺ آن کلمه مورد نظر را بیان کند. رسول الله ﷺ فرمود: بگویید لا اله الا الله، آنان به محض شنیدن این عبارت سخت ناراحت گشتند. ابوطالب نیز از آن حضرت ﷺ خواست تا کلمه دیگری به طایفه خویش گوید زیرا آنان از این کلمه هراس داشتند. رسول الله ﷺ به ابوطالب فرمود: عموجان! من به جز این کلمه نمی‌توانم عبارت دیگری بگویم. اگر آنها خورشید را از آسمان بر زمین بیاورند و بر دستم بگذارند من به جز این کلمه عبارت دیگری نخواهم گفت. منظورش از این گفتار مأیوس گرداندن آنان بود. اما آنان در حالیکه ناراحت گشته بودند به محمد ﷺ گفتند از بد گفتن به معبودهای (بتان) ما اجتناب کن. در غیر اینصورت ما نیز به معبود شما و به آن کسی که خود را رسول او می‌گویی بد می‌گوییم؛ لذا این آیه نازل گردید «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی شما به بت‌هایی که آنان معبود خود قرار داده‌اند بد نگویید تا آنان از روی گمراهی و نفهمی به خدا بد نگویند.

در اینجا «لَا تَسُبُّوا» از لفظ «سب» مشتق است بمعنی فحش گفتن، رسول کریم ﷺ بر حسب عادت به صفات حسنه متصف بود و حتی در دوران کودکی وی هم فحشی نسبت به انسان یا حیوانی از زبان او سر نزده‌است. البته شاید صحابه در صحبت‌های خویش کلمات تندی بر زبان آورده و مشرکین آن را به فحش تعبیر کرده باشند و سرداران قریش آن را دستاویزی قرار داده و به رسول خدا اعلان کردند که اگر شما از سب و شتم بت‌های ما

دست بر ندارید، ما به خدای شما هم فحش و ناسزا خواهیم گفت. خداوند با نازل کردن این آیه، مسلمانان را از بد گفتن و تند برخورد کردن با معبودان مشرکین باز داشت. آنچه در این آیه بیشتر قابل توجه است این است که خداوند در آیه قبل، آن حضرت ﷺ را بصورت خاص مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» و «مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ». در تمام عبارات فوق رسول الله ﷺ مورد خطاب و از جانب خدا امر و نهی گشته است در حالیکه در این آیه همه مسلمانان مورد خطاب قرار گرفته‌اند، زیرا فرمود: «لَا تَسُبُّوا» و اشاره به این کرد که چون آن حضرت ﷺ هیچگاه کسی را دشنام نداده بود؛ خداوند صیغه جمع را بکار برد تا رسولش آزرده خاطر نگردد و همه اصحاب نیز در این امر احتیاط را رعایت کنند. (کذا فی المحیط)

البته سؤال دیگری که باقی است، این است که چرا در قرآن نسبت به بتها الفاظ تنیدی بکار رفته و آن آیات منسوخ نبوده و تلاوت می‌گردند. در جواب این سؤال باید گفت که اینگونه آیات قرآن برای مباحثه و جهت توضیح حقیقی نازل گشته و در آن هیچ نوع دل شکنی قید نظر نبوده است و هیچ انسان عاقلی چنین برداشت و استنباطی ندارد که هدف از اینگونه آیات بد گفتن به بت‌ها یا آزرده شدن مشرکین بوده است. این را اصل محاوره هر زبان به آسانی می‌تواند درک کند که اگر گاهی عیب و بدی شخص جهت تنقیح مسئله‌ای ذکر گردد، همانگونه که روزمره در دادگاهها مشاهده می‌شود هیچ انسانی نسبت به این توضیحات نمی‌گوید که فلان شخص به فلان انسان فحش داد. هم چنین در جلوی پزشکان و طبیبان معایب زیادی از مردم بازگو می‌شود که اگر اینها را کسی در جای دیگر و به رویه دیگری بیان کند فحش محسوب می‌شوند اما بیان آنها را به غرض معالجه هیچ کسی نمی‌تواند فحش بگوید.

هم چنین قرآن کریم در مواضع متعددی بی‌حس و بی‌شعور بودن و ضعف و ناتوانی بتها را در پیرایه‌ای خاص بیان فرموده که شخص فهمیده



می تواند حقیقت را درک کند و اشتباه و کوتاه اندیشی نادان ظاهر گردد. چنانکه در این رابطه در آیه ۷۳ حج فرموده: «صَفَّ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» یعنی این بتها با پیروان شان ناتوان اند. یا در آیه ۹۸ انبیا فرموده شده که: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» یعنی شما با بتهایی که آنها را عبادت می کنید آتش افروز جهنم هستید. در اینجا هم هدف بدگفتن کسی نیست بلکه هدف از آن توضیح گمراهی و اشتباه و انجام بد آن است. فقها رضی الله عنهم تصریح فرموده اند که اگر کسی این آیه را بخاطر آزردن مشرکین بخواند آن هم در سبب ممنوع قرار گرفته، تلاوتش ناجایز خواهد شد. هم چنانکه عدم جواز تلاوت قرآن در مواضع مکروه را همه می دانند.^۱

خلاصه مطلب اینکه هیچگاه نه در قرآن و نه از زبان رسول صلی الله علیه و آله کلامی بیان شده که مردم آن را فحش بفهمند و نه در آینده هم خطر امکان چنین واقعه ای وجود داشت. البته امکان داشت از مسلمانان دیگر چنین مطلبی سرزند، لذا خداوند در این آیه آن را منع فرمود. این واقعه و راهنمایی قرآن، بابتی از ابواب دانش را بر ما گشود و سبب گردید تا از آن چند مسأله اساسی استنباط گردد.

آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است

یک اصلی که از مطلب فوق نتیجه گیری می شود این است که: اگر امری در حد خود جایز و تا حدی پسندیده است ولی انجام دادن آن فساد خواهد آورد و یا در اثر آن مردم به گناه مبتلا خواهند گشت پس انجام دادن آن ممنوع است. مثلاً بدگفتن بتها حداقل جایز است و اگر در اثر مقتضای غیرت ایمانی گفته شود شاید در حد ذات خودش موجب ثواب باشد ولی اگر این خطر وجود داشت که در اثر بدگفتن بتها مردم به بدگفتن خدا

خواهند پرداخت و سبب آن هم بدگفتن بت‌ها شده است چنین امری ناجایز و ممنوع می‌باشد. مثالی دیگر در این زمینه در حدیث آمده است که آن حضرت ﷺ به اصحاب کرام خطاب فرمودند که هیچ کس نباید به پدر و مادر خویش فحش دهد. صحابه کرام عرض کردند که یا رسول‌الله! این امکان وجود ندارد که کسی به پدر و مادر خویش فحش دهد. آن حضرت ﷺ فرمود آری خود شخص به پدر و مادر خویش فحش نمی‌گوید ولی وقتی که به پدر و مادر کسی فحش دهد او نیز در عوض به پدر و مادر وی فحش خواهد داد و سبب این بدگویی همان فرزند خواهد بود و این موضوع آن‌چنان است که گویا خود شخص به پدر و مادر خویش فحش گفته است.

نمونه‌ای دیگر در این زمینه در زمان رسالت آن حضرت ﷺ چنین اتفاق افتاد که رسول کریم ﷺ به عایشه صدیقه رضی‌الله‌عنها فرمود که بیت‌الله شریف در زمان جاهلیت در اثر حادثه‌ای منهدم شده بود، قریش مکه قبل از بعثت و نبوت آن را از نو بنا کردند و در این تعمیر چند تغییر نسبت به بنای ابراهیمی در آن ایجاد گردید. یکی اینکه حطیم که جزء بیت‌الله است به علت کمی سرمایه از بیت خارج ماند.

دوم اینکه بیت‌الله دارای دو درب شرقی و غربی بود که یک درب برای دخول و درب دیگر برای خروج استفاده می‌شد. اهل جاهلیت درب غربی آنرا مسدود کردند و تنها درب شرقی را باز گذاشتند آن هم از سطح زمین نسبتاً بالا، که دخول در خانه خدا با اجازه و رضای آنان صورت گیرد و هر کس خودسرانه نتواند وارد خانه خدا شود. آن حضرت ﷺ فرمود: دلم می‌خواهد بنای فعلی را در هم ریخته و کلاً بر اساس زمان حضرت ابراهیم آن را بسازم اما چون قوم عرب تازه مسلمان شده‌اند و برای اینکه از انهدام بیت‌الله شک و شبهه‌ای در دل‌هایشان وارد نشود از اجرای تصمیم و اراده خویش خودداری می‌کنم.

واضح است که تعمیر بیت‌الله مطابق با بنای ابراهیم طاعت و کار ثوابی



بود ولی آن حضرت علیه السلام به علت عدم آگهی مردم و احتمال وقوع خطر، از این تصمیم و اراده خویش باز ماندند. اصل دیگری که از این واقعه استنباط می‌گردد آن است که اگر انجام کار جایز و حتی ثواب، فساد به دنبال داشته باشد، ممنوع است. اما بر این موضوع یک ایراد مهمی وارد است که در روح المعانی از ابومنصور نقل شده است و آن اینکه الله تعالی جهاد و قتال را بر مسلمانان لازم گردانیده است. در صورتیکه در جهاد، مسلمان قتل غیر مسلمان را اراده می‌کند و آنها قتل مسلمانان را اراده می‌کنند پس طبق این اصل جهاد هم باید ممنوع قرار گیرد. علاوه بر این، بر تبلیغ اسلام و تلاوت قرآن و اذان و نماز مسلمان بسیاری از کفار مسخره می‌کنند آیا ما هم باید دست از این کارها بر داریم تا مورد مسخره قرار نگیریم؟

در پاسخ به این سؤال خود ابومنصور چنین گفته است که این ایراد در اثر عدم مراعات یک شرط لازم وارد است و آن اینکه کار جایزی که به سبب آن فساد ایجاد خواهد شد، از مقاصد و امور ضروری اسلام نباشد. مانند بد گفتن معبودان باطل که هیچ مقصد اسلامی را محقق نمی‌سازد، هم چنین تعمیر بیت الله شریف مطابق بنای ابراهیمی که بر آن هم هیچ مقصد اسلامی موقوف نبود و چون در انجام این اعمال خطر فساد دینی وجود داشت از انجام آنها صرف نظر شد. اما کارهایی که خود در اسلام هدف و مقصوداند و به علت اشتباه مردم احتمال فساد بعد از انجام آنها می‌رود هرگز ترک نخواهند شد، بلکه کاملاً تلاش خواهد شد تا رواج اعمالی که از نظر اسلامی مقصودند و یا هدف اسلامی بر آنها وقوف دارد بیشتر شود و حتی الامکان جلوی فساد گرفته شود.

از این جهت است که یک وقتی حضرت حسن بصری و محمد بن سیرین برای تشییع جنازه‌ای رفتند و چون مشاهده کردند که جماعتی از زنان به همراه مردان اجتماع کرده‌اند ابن سیرین برگشت ولی حسن بصری فرمود که به علت راه و رسم غلط مردم چگونه می‌توان نماز جنازه را که فرض است ترک کرد و اینگونه اعمال بخاطر چنان فسادی ترک نخواهند

شد، علاوه بر این باید تلاش کرد تا اینگونه فساد از بین برود. این واقعه هم در روح المعانی منقول است.

لذا از مطلب فوق بطور خلاصه چنین نتیجه گرفته می شود که هر کاری که فی نفسه جایز و حتی ثواب داشته باشد ولی از مقاصد شرعیه نباشد و انجام آن مفاسدی را به دنبال داشته باشد ترک آن واجب است. هم چنین مقاصد شرعیه به علت لزوم مفاسد ترک نخواهد شد.

فقهای امت از این اصل هزارها مسئله استنباط نموده اند. فقها فرموده اند که: اگر پدری می داند که پسرش نافرمان است و اگر به انجام کاری امر شود او انکار کرده و خلاف آن را انجام خواهد داد و از ارتکاب آن عمل، گناه بزرگ تری سر خواهد زد پس نباید او را به انجام و یا عدم انجام آن کار حکم کند، بلکه بصورت نصیحت به او بگوید که انجام فلان کار چه قدر خوب است که در اینصورت اگر انکار کند و یا خلاف آن عمل نماید گناه نافرمانی جدیدی را مرتکب نشود. هم چنین اگر کسی در موقع موعظه و پند بوسیله شواهد و قراین احساس کرد که مخاطب بجای قبول کردن پند، رویه بدتری را اختیار می کند و در نتیجه به گناه دیگری مبتلا می شود پس در اینصورت ترک پند و اندرز بهتر است. امام بخاری در صحیح بخاری باب مستقلی در این باره عنوان کرده است. **باب من ترک بعضی الاختیار مخافة ان یقصر فهم الناس فیقوعوا فی اشد منه** یعنی اینکه در بعضی اوقات امر جایز و حتی مستحسن به این خاطر کنار گذاشته می شود تا مردم عوام و کم فهم در اشتباه نیفتند. البته به شرطی که آن کار از اهداف اسلامی نباشد. اما کاری که از اهداف اسلامی باشد مانند فرض، واجب، سنت مؤکده و یا قسمی دیگر از شعائر اسلامی و بر اثر انجام آن کار بعضی از افراد نادان در اشتباه قرار گیرند نباید آن را ترک کرد بلکه باید کوشید تا به نحوی از انحاء سوء تفاهم و عمل نادرست افراد نادان برطرف گردد.

از وقایع صدر اسلام شواهد بسیاری در کتب به چشم می خورد که به مشرکین مکه هنگامی که با مشاهده نماز و تلاوت قرآن و تبلیغ اسلام حالت



اشتعال انگیزی دست می داد این امور ترک نگردیدند. واقعه ابوجهل و سرداران دیگر قریش که در شأن نزول این آیه آمده گواه بر این ادعاست. نتیجه این واقعه چنین است که سرداران قریش از رسول الله ﷺ خواستند که اگر دست از تبلیغ توحید بردارد با او صلح کنند اما آن حضرت ﷺ به این درخواست آنان جواب رد داده و فرمود: اگر خورشید و ماه را به زمین آورده بر دستم بگذارند من چنین کاری نخواهم کرد.

لذا از این مسأله چنین استنباط می شود که کارهایی که مقصد و هدف اسلامی هستند اگر انجام آنها سبب سوء تفاهم و برداشت غلط عده ای قرار گیرد نباید ترک شود ولی از انجام کارهایی که مقصد و هدف اسلام نیستند و از ترک آنها به مقاصد دینی لطمه ای وارد نمی گردد و در صورت ایجاد، سوء تفاهم و ارتکاب بعضی به گناه پیش می آید ترک آن لازم است.

در آیات سابق گذشت که افراد کینه جو و بد صفت نه تنها از معجزات روشن رسول کریم ﷺ و علایم و نشانه های الهی استفاده نکرده، بلکه بر تضاد و انکار خویش اصرار ورزیدند. در آیه بعدی خواهد آمد که ایشان ضدیت و عناد خویش را در لباس جدیدی در آورده و از آن حضرت ﷺ تقاضای معجزات مخصوصی نمودند. ابن جریر در این باره نقل کرده است که سرداران قریش از رسول خدا ﷺ تقاضا کردند که اگر با معجزه، کوه صفا را طلا کرده و بمانشان دهید ما نبوت و رسالت شما را قبول کرده و مسلمان خواهیم شد. رسول الله ﷺ به مشرکین فرمود شما تعهد بسپارید که اگر این معجزه ظاهر گردد همه مسلمان شوید مشرکین در این مورد قسم یاد کردند. آنگاه حضرت ﷺ به اراده دعا کردن که خداوند کوه صفا را طلا گرداند از زمین برخاست. ناگاه جبرئیل علیه السلام از جانب خدا وحی آورد که اگر شما این دعا را بکنید همه کوه را طلا می گردانیم ولی طبق قانون الهی اگر ایشان باز هم ایمان نیاورند بر همه عذاب الهی نازل خواهد شد و هلاک خواهند گشت؛ همانطوری که بعضی از ملل گذشته به این سرنوشت دچار شدند. زیرا بعضی از ملل گذشته از پیامبران وقت، معجزه مخصوصی را تقاضا

می کردند و آن معجزه هم از جانب خدا ارائه داده می شد ولی باز هم منکر می شدند، لذا قهر و غضب الهی بصورت عذاب بر آنها نازل می شد، و چون رحمة للعالمین از ضدیت و عناد ایشان آگهی داشت بمقتضای شفقت فرمود که من الان برای اینگونه معجزه دعا نخواهم کرد. بر این واقعه این آیه نازل گردید «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» که در آن قول کفار نقل گردیده است که آنها بر اظهار معجزه تقاضا شده قسم خوردند که مسلمان می شویم و در آیه بعدی «إِنَّمَا الْآيَةُ عِنْدَ اللَّهِ» پاسخ بقول آنهاست که همه معجزات و نشانیها در اختیار خدا می باشند و آنچه تاکنون ظاهر شده آنهاست از جانب او بوده است و بر آنچه تقاضا می شود نیز تواناست؛ ولی بالحق والانصاف نباید آنها اینگونه معجزه بخواهند زیرا رسول کریم ﷺ مدعی است که از طرف خدا فرستاده شده است و بر این ادعای خویش بسیار دلایل و شواهد، در صورت معجزه تقدیم داشته است، لذا گروه مخالفشان حق داشت که بر این دلایل و شواهد جرح کرده و آنها را اشتباه تلقی نمایند. اما علاوه بر اینکه برای شواهد و گواهیهای تقدیم شده جرح نکردند، بلکه متقاضی ارائه شواهد و دلایل دیگری از سوی نبی کریم ﷺ هستند.

این ادعای شان درست مثل این است که مدعا علیه در دادگاه گواهان مدعی را جرح کند و بگوید که من گواهی این گواهان را نمی پذیرم بلکه بر گواهی فلان شخص معین این ادعا را می پذیرم که هیچ دادگاهی به این سخن گوش فرا نمی دهد.

هم چنین بعد از اینکه بر رسالت و نبوت، آیات بینات و معجزات بی شماری ظاهر شده است، تا وقتی که ثابت نکنند که این معجزات اشتباه اند حق ندارند بگویند که تا فلان معجزه را نبینیم، ایمان نخواهیم آورد. سپس تا پایان آیات تفهیم و خطاب به مسلمانان است که وظیفه شما این است که خود بر دین حق استوار مانده آنرا به دیگران به طریق صحیح برسانید. باز هم اگر آنان به ضدیت و عناد متوسل شدند نباید تحت تأثیر افکار آنها قرار بگیرید، زیرا در مسلمان کردن کسی اجباری نیست و اگر



اجباری در کار می بود، خداوند چون از همه ما قادرتر است همه را مسلمان می گردانید. و در این آیات جهت مطمئن کردن مسلمانان این هم نشان داده شد که اگر ما معجزات واضح خواسته آنها را هم ارائه بدهیم باز هم ایشان ایمان نخواهند آورد؛ زیرا انکارشان مبنی بر سوء تفاهم یا عدم آگاهی نیست بلکه مبنی بر ضدیت و عناد و لجاجت است که نمی توان آن را با معجزه معالجه کرد. در آخرین آیه «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكَةَ» توضیحی برای این مطلب است که اگر ما طبق تقاضای آنها هر نوع معجزه ای به ایشان نشان بدهیم بلکه بالاتر از این فرشتگان با ایشان صحبت بکنند و با مردگان ملاقات داشته باشند باز هم حاضر نخواهند شد که ایمان بیاورند. و در دو آیه بعدی به آن حضرت ﷺ دلداری داده شد که اگر ایشان با شما عداوت دارند این موجب تعجب و شگفت نیست، همه انبیای گذشته دشمن داشته اند لذا شما پریشان خاطر نباشید.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتَغَىٰ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا

آیا بجز خدا کسی دیگر را حکم قرار دهم در حالیکه او فرود آورده بر شما کتاب روشن را

وَالَّذِينَ اتَّيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ

و کسانی که ما به ایشان کتاب دادیم می دانند که آن نازل شده است از طرف رب تو بحق،

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۱۴﴾ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ

پس میباش تو از جمله شک کنندگان. و کامل است سخن پروردگار تو، از روی صدق و

عَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَتِهِ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۵﴾ وَ إِن تَطِعْ

انصاف، نیست تغییر دهنده ای برای سخن او، و اوست شنوا و دانا. و اگر اطاعت کنی

أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ

از بیشتر ساکنان روی زمین گمراه می کنند تو را از راه خدا؛ و آنها بگمان خود راه می روند

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخِرُّ صُورًا ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ

و تخمین خود را می‌دوانند. یقیناً پروردگار تو بهتر می‌داند که چه کسی منحرف می‌شود از

سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

راه او و او بهتر می‌داند راه یابندگان را.

خلاصه تفسیر

(شما بگویید که آنچه در میان من و شما نسبت به معامله رسالت اختلافی هست که من به حکم دولتی مدعی آن هستم و شما منکر و این پرونده در دادگاه احکم الحاکمین بنفع من اینچنین داوری شده‌است که بر این ادعای من دلیل کافی یعنی معجز بودن قرآن را قایم فرموده‌است ولی شما باز هم تسلیم نمی‌شوید) پس آیا (شما می‌خواهید که من این قضاوت و داوری خدا را کافی قرار ندهم و) بجز الله در تلاش داور دیگری قرار بگیرم در حالی که او به گونه‌ای (کاملاً قضاوت فرموده) است که او کتابی (که در اعجاز خود) کامل (است) به نزد شما فرستاده است (که بخاطر اعجاز خود در دلالت کردن بر نبوت کافی است پس دو کمال آن از این قراراند. اعجاز، و تنزیل من الله و علاوه بر این به اعتبار وجوه دیگر هم کامل و به اعتبار اهداف و مقاصد که متعلق به تعلیم و هدایت است کافی است چنانکه یکی) از حالت (کمال آن یعنی سومین) این است که مطالب او (که در باره دین خیلی مهم هستند) کاملاً روشن بیان شده‌اند و (چهارمین وصف کمال آن اینکه در کتب گذشته از آن خبر داده شده که دلیل بر اهمیت مقام آنست چنانکه) کسانی که به ایشان کتاب (یعنی تورات و انجیل) داده‌ایم آن را یقیناً می‌دانند که این (قرآن) از طرف پروردگار شما با واقعیت فرستاده شده است (این را که همه می‌دانستند باز کسانی که در آنها وصف حق‌گویی بود آن را ظاهر هم کردند ولی کسانی که معاندانه آن را ظاهر نمی‌کردند) پس شما از شک کنندگان قرار نگیرید و (پنجمین وصف کمال آن اینکه این) کلام پروردگار تو از روی حقیقت و اعتدال (هم) کافی است (یعنی در علوم و عقاید بر حق و در اعمال ظاهر و باطنی معتدل است و ششمین وصف کمالش اینکه) هیچ تغییر دهنده‌ای برای (این) کلام او نیست (یعنی الله تعالی محافظ آنست از اینکه کسی در آن تحریف



و تغییری بیاورد «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و (کسانی که بر چنین دلیل کامل هم به تکذیب قلبی و زبانی پیش بیایند) او (یعنی الله تعالی احوال ایشان را) کاملاً می شنود (و عقاید آنها را) کاملاً می داند (که در وقت، به آنها سزا کافی خواهد داد) و (با وجود روشن شدن دلایل) بیشتر مردم جهان چنان (منکر و گمراه) اند که اگر (بالفرض) شما گفته آنها را تسلیم کنید پس آنها شما را از راه (راست) خدا بی راه می کنند (زیرا خود آنها گمراه اند چنانکه) آنها (در عقاید) بر تصورات محض راه می روند و (در اقوال) از تخمین سخن می گویند (و در مقابل به آنها بعض بندگان خدا بر راه قرار گرفته اند و) یقیناً پروردگار شما آنها بی راه (هم) کاملاً می داند که از راه (راست نشان داده) او گمراه می باشند و او آنها را هم کاملاً می داند که بر راه (نشان داده) او راه می روند (پس به گمراهان سزا خواهد رسید و به راه یابان انعام و اکرام خواهد شد).

معارف و مسایل

در آیات گذشته آمده بود که مشرکین مکه با وجود دانستن و مشاهده دلایل و معجزات واضح و روشن که بر حقانیت و صدق قرآن و رسول کریم ﷺ دلالت داشتند از روی لجاجت چنین مطالبه می کردند که اگر فلان نوع معجزه بخصوص را به ما نشان دهند ما برای پذیرفتن اسلام آماده هستیم. قرآن کریم به این کج اندیشی آنها چنین پاسخ داد که معجزاتی که اینها مشاهده آنها را خواهانند، اظهار کردن آنها مشکل نیست اما این لجوجها بعد از مشاهده آنها هم از سرکشی دست برنخواهند داشت و طبق قانون قدرت نتیجه این کار، آن خواهد بود که بر همه اینها عذاب نازل شود. لذا رحمة للعالمین از روی شفقت از اظهار معجزه تقاضا شده آنها انکار فرموده و آنها را به این دعوت داد که به معجزات و دلایلی که تاکنون ارائه شده بیندیشید. در آیات مذکور، آن دلایل بیان می گردند که بالبداهة حقانیت و کلام الهی بودن قرآن از آنها ثابت است. آنچه در نخستین آیه فرمود حاصلش اینکه راجع به قضیه رسالت و

نبوت که من و شما با هم اختلاف داریم و من در آن مدعی و شما منکر هستید، این قضیه در عدالت احکم الحاکمین بنفع من اینگونه داوری شده است که دلیل و گواه کافی بر این ادعای من اعجاز خود قرآن است که بتمام ملل جهان اعلام مبارزه طلبی کرد که اگر کسی در کلام الهی بودن آر شک و شبهه ای دارد با کوچکترین سوره یا آیه آن مبارزه کرده نشان دهد که در پاسخ به آن تمام عرب عاجز ماندند. و آنانی که بخاطر سرکوب کردن اسلام و پیامبر ﷺ جان و مال و اولاد و آبرو را فدا می کردند یکی هم از آنان پیدا نشد که در مقابله با قرآن بتواند یکی دو آیه بسازد و تقدیم کند. آیا این معجزه روشن برای قبول حق کافی نبود که یک شخص اُمّی که به پیش کسی علم کسب نکرده و از مبارزه با کلام عرضه شده در جمع، همه عرب و نیز کل جهان عاجز گردد این در حقیقت از عدالت احکم الحاکمین قضاوت واضحی است بر اینکه رسول کریم ﷺ رسول بر حق خدا، و قرآن کلام خداوند جل شانه است.

در نخستین آیه متعلق به این موضوع فرمود: «أَفَعِزَّ اللَّهُ ابْتِغَىٰ حَكْمًا» یعنی آیا شما می خواهید که بعد از قضاوت خدا داور دیگری پیدا کنم، این امکان ندارد. سپس چندی اینگونه خصوصیات از قرآن کریم ذکر گردید که بر حقانیت و کلام الهی بودن آن دلیل کافی می باشند مثلاً فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا» که در آن چهار ویژگی از قرآن بیان شده است: نخست اینکه قرآن از جانب خدا نازل شده است. دَوم اینکه او کامل و معجز است یعنی همه جهانیان از مبارزه با آن عاجزند. سوم اینکه تمام مطالب اساسی و مهم در آن با تفصیل خیلی روشن بیان شده اند. چهارم اینکه پیش از قرآن، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری هم با یقین می دانستند که قرآن از طرف خدا نازل شده و کلام حقانی است، باز کسانی که متصف به صفت حق گوئی و صداقت بودند این را اظهار هم کردند و معاندین با وجود یقین آن را اظهار نمی کردند.

و پس از بیان این چهار صفات قرآنی آن حضرت ﷺ چنین مورد



خطاب قرار گرفت که: «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یعنی بعد از این همه دلایل روشن از گروه وارد کنندگان شک و شبهه نباشید، و این ظاهر است که رسول کریم ﷺ هم هیچگاه از شک کنندگان نبوده و نخواهد بود. چنانکه خود آن حضرت ﷺ فرمود کما فی تفسیر ابن کثیر که من هیچگاه نه شک کرده‌ام و نه سؤال. از این مطلب چنین بر می آید که گرچه آن حضرت ﷺ ظاهراً مورد خطاب قرار گرفته‌اند ولی در حقیقت گوشزد کردن دیگران مد نظر بوده است و هدف از خطاب قرار دادن رسول الله، جهت تأکید و مبالغه است تا دیگران دریابند زمانی که رسول خدا ﷺ چنین مورد خطاب قرار گرفته سایرین چگونه اجازه شک کردن خواهند داشت.

در دومین آیه از قرآن حکیم دو صفات ممتاز دیگر بیان شده که دلیل کافی است که قرآن، کلام الهی است. در این آیه فرموده است «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَتِهِ» یعنی کلام رب تو کامل است با صدق و انصاف و اعتدال و نیست هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلام او.

از کلمه «تمت» کامل بودن و از «کلمت ربک» قرآن مراد است.^۱

همه مطالب قرآن بر دو قسم است. قسم اول آن آیاتی است که بیانگر واقعه‌ها و احوال عبرت آموز تاریخ عالم می باشد، که بر اعمال نیک و عده و بر اعمال بد و وعید داده است.

قسم دوم آیاتی است که برای صلاح و فلاح بشر احکامی را بیان کرده است. در اینجا با توجه به دو مورد فوق دو صفت ذکر شده است، یعنی «صدقاً» و «عدلاً» که صدق متعلق به قسم اول است، یعنی همه آنچه در قرآن مجید واقعات و احوال و وعده و وعید بیان گردیده راست و صحیح می باشند. در آنها امکان هیچ نوع اشتباهی وجود ندارد. و عدل متعلق به نوع دوم یعنی احکام است که مراد از آن اینکه همه احکام الهی مبنی بر عدل اند. و مفهوم کلمه عدل شامل دو معنی است: یکی انصاف، یعنی اینکه بر کسی

ظلم و اجحاف نشود. دوم اعتدال که نه کاملاً تابع خواهشات نفسانی انسان باشد و نه چنان که ملکات فطری و جذبات انسانی متحمل آنها نتوانند باشند. و مقصود آن اینکه همه احکام الهی مبنی بر انصاف و اعتدال هستند که در آنها نه بر کسی ظلم شده و نه در آن چنان شدت و مشقتی است که انسان نتواند آنها را تحمل کند. چنانکه در آیه ۲۸۶ بقره فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی خداوند متعال هیچ کسی را بالاتر از طاقت و وسعتش مکلف نمی‌گرداند و با وجود این در این آیه کلمه «تمت» را آورده تا نشان دهد که قرآن تنها حاوی صفات صدق و عدل نیست بلکه در این صفات از هر جهت کامل است.

همچنین مسایل و احکام قرآنی برای همه ملل جهان و تاقیامت برای همه نسلهاست و در صورت تبدیل احوال بر انصاف و اعتدال مبتنی است. اگر اندکی اندیشه و تفکر شود معلوم خواهد گشت که این امر تنها در احکام خداوندی وجود دارد و هیچ مجلس شورا و یا قوه مقننه‌ای نمی‌تواند اوضاع و احوال حال و آینده را کاملاً مشخص کند و یا با در نظر گرفتن همه این اوضاع و احوال قانون بسازد. هر ملک و ملت تنها با در نظر گرفتن احوال فعلی ملت و کشور خویش می‌تواند قانونی را به تصویب برسانند. البته به تجربه ثابت گشته است که چنین قوانینی نواقص و خلاف‌های بسیاری داشته است. و بتصویب رسانیدن اینگونه قوانین که در هر کشور و هر ملت و هر حالت مبنی بر عدل و اعتدال باشد از فکر و نظر انسان بالاتر است، تنها می‌توان آن را در کلام الهی دریافت. لذا این پنجمین صفت قرآن است که در آن بیان شده است که تمام وقایع گذشته و آینده و وعده و وعید راست و درست‌اند و در آن برخلاف واقعه بودن آنها کوچکترین شبهه‌ای وجود ندارد و تمام احکام آن، برای همه جهان و نسلهای آینده تاقیامت بر عدل و اعتدال مبتنی می‌باشند که در آن نه بر کسی ظلم است و نه از حد اعتدال و میانه‌روی سر موی تجاوز.

این بجای خود بر کلام الهی بودن قرآن دلیل کافی است. ششمین



صفت این بیان گردید که: «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ» یعنی هیچ کسی نیست که کلمات الهی را تبدیل کند. یکی از صورتهای تبدیلی این می تواند باشد که کسی در آن اشتباهی ثابت کند تا که تبدیل گردد، یا اینکه دشمن به زور آن را تغییر دهد. کلام الهی از همه اینها فایق و منزّه است و خود آن در آیه ۹ سوره فجر وعده فرموده: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعنی ما قرآن را نازل کرده ایم و ما نگهبان آنیم. پس چه کسی می تواند که حفاظت خداوندی را بشکند و در آن تغییر و تبدیلی بیاورد؟! چنانکه چهارده قرن بر این گذشته و در هر قرن و هر زمان مخالفان قرآن نسبت به پیروان آن از نظر آمار و نیرو در اکثریت بوده اند اما کسی نتوانسته که در یک فتحه و کسره قرآن فرقی بیاورد. آری صورت سوم از تبدیلی این می تواند باشد که از طرف خود حق تعالی حکمی منسوخ گشته تبدیل یابد؛ لذا حضرت عبدالله بن عباس فرموده که در این آیه اشاره به این است که آن حضرت ﷺ آخرین پیامبر و قرآن آخرین کتاب است که بعد از آن برای نسخ احتمالی وجود ندارد، چنانکه در آیات دیگر قرآن این مطلب با توضیح بیشتری وارد شده است.

در پایان آیه فرمود: «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی الله تعالی همه این گفتگوها را که مردم با هم می کنند می شنود و از اسرار و احوال همه آنها آگاه است و سزای عمل هر یک را مطابق با آن خواهد داد.

در سومین آیه، حق تعالی به رسول اکرم ﷺ اطلاع داد که بیشتر ساکنان روی زمین در گمراهی قرار گرفته اند و شما از این مرعوب نباشید و متوجه سخنان ایشان نباشید. این مطلب در مواضع متعددی از قرآن بیان شده چنانکه در آیه ۷۱ سوره صافات فرمود: «وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ» در آیه ۱۰۳ سوره یوسف آمده «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» منظور اینکه عموماً رعب اکثریت آمار بر مردم مسلط می گردد و مردم از آن اطاعت می کنند، لذا به آن حضرت ﷺ خطاب شد که:

بیشتر مردم جهان بگونه ای هستند که اگر شما به گفته آنان عمل کنید شما را از راه خدا گمراه خواهند کرد، چرا که آنها در عقاید و نظریات تنها

در پی تخیلات و اوهام قرار گرفته‌اند و در احکام با ظن و تخمین کار می‌کنند، که آن اساسی ندارد.

خلاصه اینکه شما از کثرت تعداد آنها مرعوب نشوید، و موافقت آنها را در خیال خود نیاورید؛ زیرا که همه آنها برخلاف اصول و راه، دارند راه می‌روند. در پایان آیه فرمود: براستی پروردگارت خوب می‌داند که چه کسانی از جاده منحرف می‌شوند و کاملاً می‌داند که چه کسانی بر جاده مستقیم قرار گرفته‌اند. پس همانگونه که به گمراه سزا می‌رسد برای راه یابندگان انعام و اکرام میسر خواهد شد.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ وَ

پس بخورید از حیوانیکه برده شده نام خدا بر آن اگر بر احکام او ایمان دارید و مالکم الا تاكلوا مما ذكرا اسم الله عليه وقد فصل لكم

به چه سبب نمی‌خورید از حیوانی که بر آن نام خدا برده شده‌است و او روشن کرده برای شما ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیراً لیضلون

آنچه را که حرام کرده بر شما مگر وقتی که مجبور باشید بر خوردن آن؛ و بسیاری مردم منحرف می‌کنند باهوائهم بغير علم ان ربك هو اعلم بالمعتدين ﴿١١٩﴾

به تخیلات خویش بدون تحقیق براستی که پروردگارت دانا تر است به تجاوزکنندگان از حق.

و ذروا ظاهر الاثم و باطنه ان الذین یکسبون الاثم سیجزون

و بگذارید گناه علنی و پنهان را، کسانی که به گناه مرتکب می‌شوند زود به بما کانوا یقتربون ﴿١٢٠﴾ و لا تاكلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و

کیفر کردار خود خواهند رسید. و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده‌است و انه لفسق و ان الشیطن لیؤخون الی اولیئهم لیجادلواکم

این خوردن، گناه است و شیطانها می‌اندازند در دل دوستان خود تا که با شما مجادله کنند



وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿۱۲۱﴾

و اگر شما به گفته آنها عمل کردید شما هم مشرک هستید.

ربط آیات

در لفظ «وَإِنْ تُطِيعُوا» از پیروی اهل اضلال مطلقاً منع فرموده بود. در آینده به مقتضای یک واقعه خاص از پیروی در یک امر خاص، منع می فرماید و آن حلت مذبوح و غیر مذبوح است. واقعه از این قرار است که کفار خواستند مسلمانان را در اشتباه قرار دهند که کشته خدا را نمی خورید و کشته یعنی ذبیحه خود را می خورید (خرجه ابوداؤد و الحاکم عن ابن عباس) بعضی از مسلمان این شک و تردید را به پیش آن حضرت ﷺ نقل کردند که بر آن این آیات تا «لَمُشْرِكُونَ» نازل گردید. (رواه ابوداؤد و الترمذی عن ابن عباس، کذا فی اللباب)

حاصل جواب اینکه شما مسلمانان، متعهد و ملتزم به احکام خدا باشید و خداوند احکام حلال و حرام را نشان داده است از آن اتباع کنید. بر حلال شبهه حرمت و بر حرام شبهه حلت را نیاورید و متوجه و ساوس مشرکین نباشید. و تحقیق این جواب اینکه برای اثبات اصول، دلایل عقلیه در کار است و پس از اثبات اصول، در اعمال و فروع تنها دلایل نقلیه کافی است نیازی به عقلیات نیست. بلکه در بعضی اوقات مضرانند که از آنها درهای شبهات گشوده می شوند، زیرا که در فروع، راهی برای دلیل عقلی نیست. البته اگر طالب حق، جویای شفای قلب باشد، اشکالی ندارد که تبرعاً اقناعیات و خطابیات به روی او بیان گردند. اما هرگاه این نباشد بلکه نوبت به مجادله برسد، باید هر کس به وظیفه خودش مشغول باشد و بطرف معترض توجه نکند. آری اگر معترض خواست که ثابت کند این فرع مخالف بدلیل قطعی عقلی است، پس پاسخ آن بر ذمه مدعی حق، لازم است، ولی در شبهات مشرکین چنین احتمالی وجود نداشت؛ لذا در پاسخ به این، تنها مسلمانان طبق قاعده فوق مخاطب قرار گرفتند که شما به

اینگونه خرافات التفات نکنید معتقد بحق و برآن عامل باشید. لذا عدم ذکر جواب صریح مشرکین در اینجا نمی تواند محل شبهه قرار گیرد، ولی باز هم به آن اشاره شده است در جایی که در «كُلُّوا» «ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ» و در «لَا تَأْكُلُوا» «لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ» آمده است. از این رویه و دلایل دیگر معلوم می شود که ذکر اسم الله به وقت ذبح می شود و تحقق «لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ» به دو صورت می باشد: ۱- عدم ذبح. ۲- عدم ذکر عند الذبح.

پس حاصل جواب شبهه این شد که مدار حلت بر مجموعه دو امر است: یکی ذبح که خون نجس را بیرون کرده از نجاست پاک می کند و نجاست سبب ممانعت بود. و دوّم ذکر نام خدا که مفید برکت و در حیوانات دمویه شرط حلت است. و برای تحقق و وجود چیزی، رفع موانع و تحقق شرط هر دو امر، ضروری می باشند؛ لذا از این مجموعه حلت ثابت می گردد.

خلاصه تفسیر

(وقتی که در بالا مذمت پیروی از کفار معلوم شد) پس از هر حیوان (حلال) که (به وقت ذبح) بر آن نام خدا (بدون شرکت) برده شود (بدون تکلف) بخورید (و آن را مباح و حلال بدانید) اگر بر احکام او ایمان دارید (زیرا حرام قرار دادن حلال خلاف ایمان است) و چه امری (از قبیل عقیده) می تواند باعث شود که شما از اینگونه حیوان نخورید که بر آن (به وقت ذبح) نام خدا (بدون از شرک) برده شده باشد در حالیکه الله تعالی (در آیه ای دیگر) تفصیلی از همه آن حیوانات بیان کرد که بر شما حرام شده اند ولی آنها هم در وقتی که شما مضطر (مجبور) باشید حلال اند (و در این تفصیل این مذبح علی اسم الله داخل نیست لذا از خوردن چرا عقیده انقباض پیش بیاید و اصلاً بطرف شبهات آنها توجه نفرمایید؛ زیرا) این امر یقینی است که بسیاری مردم (که اینها هم از جمله شان هستند با خود دیگران را هم بوجه) خیالات اشتباه خویش بدون از مدرک گمراه می کنند (ولی تاکی به مردم پاسخ سبز نشان می دهند) در این شکی نیست که الله تعالی متجاوزین



از حد (ایمان) را (که ایشان هم از جمله آنها هستند) کاملاً می‌داند (پس به یک بار ایشان را سزا خواهد داد) و شما گناههای ظاهر و باطن را بگذارید (مثلاً اعتقاد به حرمت حلال گناه باطنی است مانند عکس آن) یقیناً کسانی که مرتکب به گناه می‌شوند عن قریب (در قیامت) به سزای اعمال خود خواهند رسید و نخورید از حیوانی که بر آن (بطریق مذکور) نام خدا برده نشده است (همانگونه که مشرکان آنها را می‌خورند) و این امر (یعنی خوردن «مَا لَمْ يُدْ كِرَاسْمُ اللَّهِ») نافرمانی است (الغرض نه در شرک از ایشان اتباع کنید و نه در انجام کاری) و (شبهات ایشان از این جهت هم قابل توجه نیستند که) یقیناً شیاطین (جنیان) به (این) دوستان (و پیروان) خود (این شبهات را) تعلیم می‌دهند تا که اینها به شما (بیهوده) جدال کنند (یعنی اولاً این شبهات بر خلاف نص اند ثانیاً غرض از آنها جدال محض است لذا قابل التفات نیستند) و اگر شما (خدا ناخواسته) از ایشان (در عقاید و افعال) اطاعت کنید پس یقیناً شما مشرک خواهید شد (که تعلیم دیگران را بر تعلیم خدا ترجیح دهید در حالیکه مساوی قرار دادن هم شرک است، یعنی اطاعت آنها اینگونه چیز بدی است لذا از مقدمات یعنی التفات هم اجتناب لازم است).

معارف و مسایل

در «مَا ذُكِرَاسْمُ اللَّهِ» ذبح اختیاری و ذبح اضطراری یعنی شکار با تیر و عقاب و سگ بشرطیکه وقت ارسال، نام خدا برده شود و هم چنین ذکر حقیقی و ذکر حکمی همه داخل اند. پس در نزد امام ابوحنیفه (رح) آنکه نام خدا سهواً از او ترک گردد در حکم «مَا ذُكِرَاسْمُ اللَّهِ» داخل است آری به ترک عمداً در نزد ایشان حرام خواهد شد.

أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ

آیا کسی که مرده بود پس ما او را زنده کردیم و دادیم به او روشنایی که راه می‌رود به وسیله آن

فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا^ط

در میان مردم مانند کسی است که واقع شده در تاریکیها که نمی تواند بیرون بیاید از آنها

كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾

اینگونه مزین شده در نظر کفار کردارشان.

خلاصه تفسیر

اینگونه شخصی که قبلاً مرده (یعنی گمراه) بود باز ما او را زنده (یعنی مسلمان) کردیم و ما به او یک چنین نوری (یعنی ایمان) دادیم که او آن را برداشته میان مردم می گردد (یعنی همیشه ایمان به همراهش می ماند که بوسیله آن از هر نوع مضرتها امثال گمراهی و غیره مصون و مامون و بی فکر می گردد) آیا چنین کس (در بد حالی) می تواند مانند کسی باشد که اینگونه حالتی داشته که در تاریکیهای (گمراهی واقع شده) است (و) نمی تواند از آن بیرون آید (مراد اینکه او مسلمان نشده است و بر این نباید تعجب کرد که آنها بر کفر باوجودی که ظلمت است چرا قایم هستند. علتش اینکه همانگونه که ایمان بنظر مؤمنان خوب معلوم می گردد) هم چنین برای کفار اعمال (کفر و غیره) ایشان مستحسن به نظر خواهد رسید (چنانکه از این جهت رؤسای مکه که از شما درخواست بی جایی و شبهات و مجادلات می کنند کفر خود را مستحسن پنداشته بر آن مصرّاند).

معارف و مسایل

قبلاً در آیات گذشته ذکر شده بود که مخالفین اسلام باوجود مشاهده نمودن معجزات صریح رسول خدا ﷺ و قرآن، از روی ضدیت و عناد خویش ظهور معجزات جدید را مطالبه می کردند، سپس قرآن نشان داد که اگر ایشان واقعاً طالب حق بودند، معجزات در جلوی چشمهایشان آمده اند و برای نشان دادن راه حق به ایشان از حد کفایت بیشتر بودند سپس



بیان آن معجزات آمد.

در آیه مذکور، قدری از احوال و تصورات مؤمنین بالقرآن و الرسول و منکرین و کفار و انجام نیک و بد هر دو، و حقیقت مؤمن و کافر و ایمان و کفر بصورت تمثیل بیان گردیده است. مؤمن و کافر به زنده و مرده و ایمان و کفر به نور و ظلمت تشبیه داده شد. این است تمثیلات قرآنی که در آن شائبه‌ای از شاعری نیست بلکه اظهار حقیقت است.

مؤمن زنده است و کافر مرده

در این تمثیل مؤمن زنده و کافر مرده قرار داده شد و علتش این است که اگر چه انواع و اشکال حیات و زندگی در انسان و حیوانات و نباتات باهم متفاوت است؛ اما از این امر هیچ انسان فهمیده‌ای نمی‌تواند انکار نماید که زندگی هر یکی برای هدف و ویژه‌ای است و قدرت الهی جهت تحصیل آن مقصد در او اهلیت و صلاحیت کامل بودیعت گذاشته است. قرآن در آیه ۵۰ سوره طه می‌فرماید «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى» که الله جل شأنه هر چیز کاینات عالم را آفرید و آن را برای چه مقصدی آفریده بود؟ برای رسیدن به آن، به او کاملاً هدایت فرمود که طبق آن هر مخلوقی حق و وظیفه زندگی خود را ادا می‌کند. در این عالم، زمین آب و باد و آتش هم چنین مخلوقات آسمانی مانند: ماه، خورشید و ستارگان بوظیفه خویش آشنا و فریضه خود را دارند ادا می‌کنند و همین ادای فریضه دلیل زندگی هر یکی از آنهاست و هر گاه در هر حال، یکی از ادای وظیفه خویش سر باز زند آن زنده نیست؛ بلکه مرده است. اگر آب، وظیفه خود خاموش کردن تشنگی و ازاله چرک و پلیدی را انجام ندهد به آن آب گفته نمی‌شود و اگر آتش، سوختن و سوزانیدن را بگذارد نمی‌توان به آن آتش نامید و درخت و نباتات اگر روییدن و گل و میوه دادن را بگذارند درخت و نباتات گفته نمی‌شوند زیرا که هدف زندگی خود را گذاشته‌اند، پس آنها مانند یک مرده، بی روح قرار

می‌گیرند. بعد از بررسی کامل کل کاینات، انسانی که عقل و شعور داشته باشد، در می‌یابد که مقصد از زندگی انسان و وظیفه او چیست و بر اینکه اگر او به سوی مقصد حیات خود می‌رود، حق دارد به او زنده بگویند و اگر غیر از این باشد، او بیش از یک نعش مرده نیست.

الآن قابل تأمل اینست که مقصد زندگی انسان چیست و وظایف او از چه قراراند و طبق قانون فوق‌الذکر این متعین است که اگر او مقصد زندگی و وظیفه خویش را ادا می‌کند زنده است و اگر نه مستحق است که به او مرده بگویند. مردمان بی‌بصیرت که انسان را یک علف خود رویده یا یک نوع حیوان با هوش قرار داده و به نزد او میان یک انسان و خر و سگ امتیازی نیست و او مقصد حیات همه را تنها این قرار داده‌است که خواهشات نفسانی خود را تکمیل کنند و بخورند و بخوابند، بیدار باشند و بمیرند، پس او به نزد اهل عقل و شعور قابل خطاب نیست. عقلای جهان اگر چه به هر نوع مذهب، ملت، مکتب و خیال، متعلق باشند از بدو آفرینش کاینات تا امروز متفق‌اند که انسان مخدوم کاینات و افضل‌المخلوقات است و این هم روشن است که افضل و اعلیٰ به آن چیزی گفته می‌شود که مقصد زندگی او از هر لحاظ افضل و اعلیٰ و ممتاز باشد. و هر انسان فهمیده این را هم می‌داند که انسان در خورد و نوش و خوابیدن و بیدار شدن و سکونت و لباس نسبت به بقیه حیوانات از امتیاز خاص بر خوردار نیست، بلکه حیوانات زیادی از او بیشتر می‌خورند و می‌نوشند و به لباس طبیعی بهتر ملبوس‌اند و در هوا و فضای بهتر سکونت دارند و تا جایی که متعلق به نفع و ضرر باشد در آن هم، هر حیوان بلکه هر درخت تا حدی شعوری دارد و صلاحیت این را دارد که اشیای مفید را جلب و از مضار اجتناب کند. هم‌چنین در ارتباط نفع‌رسانی دیگران هم بظاهر همه حیوانات و نباتات از انسان پیش‌قدم بنظر می‌رسند. که گوشت و پوست و استخوان و رگها و از بیخ و ریشه درخت گرفته تا شاخ و برگش همه برای خلق خدا مفید و در ایجاد لوازم زندگی آن حامل فواید بیشماری هستند. بخلاف انسان که نه



گوشت او بدرد کسی می خورد و نه پوست و استخوان و رگ و مویش. الان باید دید که حضرت انسان در این احوال مبنی بر چه چیزی مخدوم کاینات و افضل المخلوقات قرار گرفته است. الان منزل حقیقت شناسی نزدیک رسیده است. با کمترین توجه معلوم خواهد شد که رسائی عقل و شعور همه اینها متعلق بنفع و ضرر موقت زندگی فعلی است و در این زندگی آنها نسبت به دیگران مفید بنظر می رسند. بیش از این زندگی چه بود و بعداً چه می شود. در این میدان عقل و شعور بزرگترین حیوان هوشیار هم قاصر می ماند و نه در آن میدان چیزی از آنها کار آمد و مفید می تواند ثابت گردد. تنها همین میدان است که انسان مخدوم الکاینات و افضل المخلوقات باید کار بکند و از اینجا وجه امتیاز او بر دیگران روشن می گردد.

معلوم شد که مقصد حیات انسان این است که ابتدا و انتهای کل جهان را در نظر گرفته به نتایج و عواقب هر یکی بنگرد و تعیین کند که به اعتبار مجموع کدام یک نافع و مفید و کدام یک مضر و مشقت آور است و باز با این بصیرت اشیای مفید را برای خود انتخاب کرده و از اشیاء مضر بر کنار باشد و به فکر این باشد که دیگران را هم دعوت دهد تا که بطرف اشیای نافع بیایند و از چیزهای ضرر آور اجتناب نمایند تا که راحت و سکون دایمی و زندگی مطمئن حاصل گردد. و هرگاه مقصد حیات انسان و کمال انسانی او در این باشد که خود از این استفاده معیاری برخوردار شده و دیگران را به آن نایل بگرداند. پس این تمثیل قرآنی حقیقتی قرار گرفته به جلوی می آید که زنده تنها کسی است که به خدا و رسول او ﷺ ایمان بیاورد و آغاز و نهایت جهان و به اعتبار مجموع نفع و ضرر آنها را در پرتو وحی الهی بشناسد. زیرا هیچوقت عقل انسانی به تنهایی این مسافت را طی نکرده و نمی تواند طی کند. بزرگترین عقلا و حکما و فیلسوفان جهان در آخر کار به این اقرار کرده اند. مولانا رومی چه خوب فرموده است:

زیرکان موشگا فان دهی کرده هر خرطوم خط ابلهی
 وقتی که با در نظر گرفتن مقصد حیات، زنده تنها کسی است که تابع



و حی الهی و مؤمن باشد، این هم متعین شد که کسی که اینگونه نباشد او مستحق است که به او مرده بگویند. مولانا رومی چه خوب فرموده است:
 زندگی از بهر طاعت، بندگی است بی عبادت زندگی شرمندگی است
 آدمیت لحم و شحم پوست نیست آدمیت جز رضای دوست نیست
 این بود تمثیل قرآنی مؤمن و کافر که مؤمن زنده و کافر مرده است؛
 و همینطور ایمان و کفر به ظلمت و نور تشبیه شد.

ایمان نور است و کفر ظلمت

ایمان، نور و کفر، ظلمت و تاریکی قرار داده شد. اگر قدری بیندیشیم این تمثیل، تمثیل تخیلی نیست؛ بلکه توضیح یک حقیقتی است. در اینجا هم اگر بر اصل مقصد نور و ظلمت تأمل گردد، حقیقت واضح می‌گردد که هدف از نور این است که بوسیله آن اشیای دور و نزدیک مشاهده گردند که در نتیجه از اشیای مضر اجتناب کرده، مفید را اختیار کند.
 حال به ایمان بنگرید که آن نوری است که پرتو آن حاوی آسمانها و زمین و همه اشیای خارج از آنهاست. تنها همین روشنی است که می‌تواند انجام کل جهان و نتایج صحیح همه امور را نشان دهد و کسی که این نور را همراه داشته باشد، می‌تواند شخصاً از همه اشیای مضر و نقصان‌آور اجتناب نموده و دیگران را هم نجات دهد و کسی که به این نور نایل نشده باشد، او شخصاً در تاریکی است و نمی‌تواند ضرر و منفعت خود را تشخیص دهد که به اعتبار مجموع عالم و کل زندگی، کدام چیز مفید و کدام مضر است. تنها می‌تواند که اشیای حول و حوش خود را بررسی کرده، برخی را بشناسد ولی از زندگی دایمی آینده اطلاع ندارد و نه نفع و ضرر آن را درک می‌کند.

قرآن کریم متعلق به این مضمون در آیه ۷ سوره روم می‌فرماید:
 «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» یعنی ایشان زندگی



ظاهری جهان و خوب و بد آن را تا حدی می‌شناسند ولی از عالم آخرت قطعاً غافل‌اند.

در آیه ۳۸ عنکبوت بعد از ذکر کفار و منکرین امم گذشته، قرآن اعلام فرمود «وَكَاثِرًا مُّسْتَبْصِرِينَ» یعنی آنهایی که در رابطه با موضوع آخرت، در غفلت و جهل بسر می‌برند، در امور دنیا احمق و نادان نبودند؛ بلکه مستبصرین یعنی روشن‌فکر بودند؛ ولی این روشن‌فکری ظاهری و سطحی، تنها در درست کردن زندگی چند روزه دنیا می‌تواند به درد بخورد و در زندگی دایمی آخرت اصلاً بی‌فایده است.

بعد از استماع این تفصیل، آیه مذکور قرآن مجید را مجدداً بخوانید «أَوْ مَنْ كَانَ مِنَّا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» مقصود اینکه آنکس که قبلاً مرده یعنی کافر بود باز ما او را زنده گردانیدیم، یعنی مسلمان کردیم و ما به او آنچنان نور، یعنی ایمانی دادیم که آن را برداشته در میان مردم می‌گردد، می‌تواند با کسی برابر باشد که در تاریکیها واقع شده و نمی‌تواند از آنها بیرون بیاید. یعنی در تاریکیهای کفر قرار گرفته‌است او خود نفع و ضرر خود را نمی‌شناسد و نمی‌تواند از هلاکت نجات یابد، پس او چگونه می‌تواند به دیگران نفع برساند؟!

نفع نور ایمان به دیگران هم می‌رسد

در این آیه «نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» فرموده به اینطرف راهنمایی گردید که نور ایمان تنها به مسجد یا خانقاه یا گوشه‌ای اطاق، مختص نیست. کسی که خداوند او را به این نور مزین گردانیده آن را برداشته هر جا در هر محفل و مجلس می‌رود و هر جا خود شخص، از آن استفاده کرده به دیگران هم فایده می‌دهد و این نور توسط هیچ تاریکی ناپدید نمی‌شود. همانگونه که بمشاهده رسیده که یک چراغ ضعیف در تاریکی مغلوب نمی‌گردد، آری پرتوش تا دور نمی‌رسد؛ اگر نورش اضافه شود تا دور می‌رسد و اگر کم

باشد جای کوچکی را روشن می‌کند. ولی بر تاریکی در هر صورت غالب است؛ تاریکی بر آن غالب نمی‌آید و آن روشنی‌ای که از تاریکی مغلوب گردد، روشنی نیست. هم‌چنین آن ایمان نیست که در مقابل کفر مغلوب یا مرعوب گردد و این نور ایمان در هر شعبه و هر دوره از زندگی انسان با او همراه است.

هم‌چنین در این مثال یک اشاره دیگر این هم هست که همانگونه که نفع روشنی بهر انسان و حیوان در هر حال چه اراده داشته باشد و چه نداشته باشد، می‌رسد - مثلاً فرض کنید که صاحب روشنی نمی‌خواهد به کسی از روشنی او فایده‌ای برسد و نه به این قصد از خانه بیرون آمده که از روشنی او شخص دیگری نفعی بردارد، ولی هرگاه با کسی روشنی باشد جبراً و طبعاً همه از آن مستفید می‌شوند؛ چه او احساس بکند و چه نکند - همینگونه از ایمان مؤمن هم به دیگران فایده می‌رسد چه احساس داشته باشد و چه نداشته باشد. در آخر آیه فرمود: «كَذَلِكَ نُزَيِّنُ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی باوجود این دلایل واضح و روشن که منکرین و کفار تسلیم نمی‌شوند علتش این است که: هر کس به خیال خویش خطی دارد. شیطان و وساوس نفسانی، اعمال بد آنها را در نگاه‌شان مزین و آراسته کرده است که مغالطه شدیدی است. (نعوذ بالله)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا ۗ وَمَا

و همچنین قرار دادیم در هر دهی برای گناهکاران سردارانی که مکر کنند در آن و آنچه
يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲۳﴾ ۚ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ

مکر می‌کنند به ضرر خودشان است و نمی‌فهمند؛ و وقتی که بیاید به نزدشان آیه‌ای
قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ ۗ

می‌گویند هرگز قبول نخواهیم کرد تا وقتی که داده نشود به ما مانند آنچه داده شد رسولان خدا را



اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيَصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ

خدا بهتر می‌داند جایی را که بفرستد پیام خود را، عنقریب می‌رسد به گناهکاران ذلت

عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۴﴾ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ

به نزد خدا و عذاب سخت بسبب آنچه مکر می‌کردند پس هر کسی را که خدا بخواهد

أَنْ يَهْدِيَهُ يُشْرِحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ

هدایتش کند می‌گشاید سینه او را برای قبول اسلام و هر کسی را که بخواهد گمراهش کند

يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ

سینه او را تنگ بی‌نهایت تنگ می‌کند، گویا به زور بالا می‌رود بر آسمان اینگونه می‌اندازد

اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۵﴾

خدا عذاب را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند.

خلاصه تفسیر

و (این امر جدیدی نیست همچنانکه رؤسای مکه این جرایم را مرتکب می‌شوند و اثر آنان به دیگران نفوذ می‌کند) همانگونه ما (در امم گذشته هم) در هر دهی (اول) رؤسای آن را به جرایم مرتکب گردانیدیم (سپس از رسوخ ایشان عوام دیگر هم به ایشان ملحق شدند) تا که آنها در آنجا (جهت آزار رسانی به انبیا) شرارت کنند (که از آن مستحق سزا بودن آنها کاملاً ثابت گردد) و آنان (اگر چه به فکر خود به دیگران ضرر می‌رسانند اما در حقیقت) علیه خود دارند شرارت می‌کنند (زیرا که آنها به سزای آن خواهند رسید) و (از فرط جهل) ایشان (از آن) کوچکترین اطلاعی ندارند و (جرم این کفار مکه تا به حدی افزون گشته که) هرگاه آیه‌ای به ایشان برسد پس (با وجود اینکه بوجه اعجاز خود در دلالت علی النبوة کافی است اما ایشان باز هم) چنین می‌گویند که ما (بر این نبی) هرگز ایمان نخواهیم آورد مگر وقتی که به ما چیزهایی داده شود که به رسولان خدا داده می‌شود (یعنی وحی و خطاب یا صحیفه و کتاب که در آن به ما حکم شود که بر او ایمان بیاورید و جرم بزرگ

بودن این گفتار روشن است که جامع تکذیب و عناد و استکبار و گستاخی است، در آینده خداوند این قول را رد می‌نماید که) خدا بهتر می‌داند جایی را که در آن پیغام خود را (بوسیله وحی) می‌فرستد (آیا هر کس و ناکس لایق این شرف است، تا نبخشد خدای بخشنده. در آینده سزای این جرم بیان شده است که) به زودی کسانی که به این جرم مرتکب شده به پیشگاه خدا (در آخرت) حاضر شده ذلیل خواهند شد (همانگونه که آنها خود را در مقابله با پیغمبر مستحق عزّت و نبوّت پنداشته بودند) و سزای سخت (خواهد رسید که) در مقابل با شرارت‌هایشان می‌باشد (در بالا که حال مؤمن و کافر مذکور است از آن معلوم شد که) کسی که الله تعالی می‌خواهد او را بر راه (نجات) قرار دهد سینه (یعنی قلب) او را برای (قبول) اسلام کشاده می‌کند (که در قبول کردن، عقب و جلو نمی‌رود و آن نور مذکور همین است) و کسی را که (تکویناً و تقدیراً) بخواهد بی‌راه قرار دهد سینه (یعنی قلب) او را (از قبول اسلام) تنگ (و) بسیار تنگ می‌کند (و مشرف شدن به اسلام در نظر او مصیبتی قرار می‌گیرد) مانند کسی که (فرض کنید) می‌خواهد بر آسمان بالا برود (و نمی‌تواند بالا برود آنگاه آزردده خاطر شده مصیبتی در جلوی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که نمی‌تواند بالا برود) هم چنین الله تعالی بر غیر مؤمنین (به سبب کفر و شرارت‌شان) لعنت می‌کند (لذا نمی‌توانند ایمان بیاورند)

معارف و مسایل

در پایان آیه گذشته بیان شد که این جهان سرای آزمایش است در اینجا همانگونه که با اعمال نیک و خوب مقداری مشقت و زحمت و موانعی در راه آن قرار می‌گیرد، هم چنین با اعمال بد، یکنوع فریب لذات و خواهشات چند روزه نفسانی همراه می‌باشد که برای انسانی که از حقیقت و انجام غافل باشد در نظر، اعمال بدش را آراسته و مزین می‌کند و هوشمندان بزرگ جهان در این مبتلا می‌گردند.

در آیات مذکور، نخست این نکته بیان شده که یک بُعد این امتحان و آزمایش این هم هست که از آغاز آفرینش چنین جریان دارد که رؤسا و



ثروتمندان و مهتران هر ده، و آبادی از حقیقت و انجام، غافل و در لذات زودگذر چند روزه مست شده، مرتکب جرایم می‌شوند و مردم عادی عادت دارند که پیروزی و سعادت خود را در پیروی و تقلید از مهتران می‌پندارند و انبیاء علیهم‌السلام و نایبان ایشان علما و مشایخ که می‌خواهند ایشانرا از اعمال زشت باز داشته از عواقب بد آگاهشان کنند این مهتران قوم، علیه آنها دست به توطئه و شرارت می‌زنند و جهت آزار ایشان وسایل فراهم می‌نمایند ولی در عاقبت، انجام وبال همه اینها بخودشان برمی‌گردد و بیشتر در این جهان اینگونه اتفاق خواهد افتاد.

در این فرمان به مسلمانان هشدار داده شد که به رؤسا و ثروتمندان و بزرگان جهان رشک نبرند و عادت پیروی‌شان را ترک کنند و عاقبت اندیشی را شعار خود قرار داده نیک و بد را، خودشان بشناسند.

و نیز مقصود، تسلیت گفتن به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که رؤسای قریش که بر مخالفت آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخاسته‌اند، نباید ایشان از آنها رنجیده خاطر باشند زیرا این امر تازه‌ای نیست، انبیای گذشته هم با اینگونه مردم سر و کار داشته‌اند و سر انجام کار، مردم رسوا و ذلیل شده، کلمه‌الله بلند شده است. در دومین آیه، مصاحبه‌ای از همان سرداران قریش مذکور است که در مقابله با حق، در پیرایه تمسخر و استهزا و عناد بود، سپس به آن پاسخ داده شد.

امام بغوی به روایت قتاده نقل کرده که روزی ابو جهل، سردار قریش گفت: ما در هر جبهه با بنو عبدمناف (یعنی خاندان نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مبارزه کردیم که در آنها هیچگاه از آنان عقب نماندیم ولی الآن آنان می‌گویند که شما در شرافت و بزرگواری، از این جهت نمی‌توانید با ما مقابله کنید که در خاندان ما پیامبری مبعوث شده است که از جانب خدا بر او وحی می‌آید. سپس اظهار داشت که: من به خدا قسم یاد می‌کنم که ما هرگز از او پیروی نخواهیم کرد مگر اینکه به نزد ما هم آنچنان وحی بیاید که به نزد او می‌آید مقصود این آیه «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَنَّهُ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ» همین است.

نبوت و رسالت کسبی و اختیاری نیست؛ بلکه مقامی است که اختیار اعطایش بدست خداست

قرآن کریم بعد از نقل این قول پاسخ داد «**اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**» یعنی خدا بهتر می‌داند که نبوت و رسالت خود را به چه کسی عطا کند. مقصود اینکه این نادانان به سبب نادانی خود اینگونه پنداشته‌اند که نبوت و پیامبری بوسیله شرافت یا سرداری و ثروتمندی طبقاتی بدست می‌آید، در صورتیکه نبوت مقام خلافت الهی است که دریافتن آن به اختیار کسی نیست. هر چند کسی کمالاتی داشته باشد اما باز هم نمی‌تواند به اختیار و نیروی کمال خویش نبوت و رسالت را دریابد؛ بلکه آن عطیه خاص خداست که به هر کسی می‌خواهد عنایت می‌فرماید. از این ثابت شد که نبوت و رسالت، کسبی و اختیاری نیست که بتوان آن را بوسیله کمالات علمی یا مجاهده و ریاضت دریافت. اگر کسی در هر مقداری به درجه مقامات ولایت پرواز کند باز هم نمی‌تواند مقام نبوت را دریابد بلکه آن، فضل خالص خداوندی است که طبق علم و حکمت خویش به بندگان خاص عنایت می‌کند. آری این الزامی است که هرگاه خداوند اراده داشته باشد کسی را به مقام نبوت برساند در ابتدای آفرینش به او شایستگی عنایت می‌کند و اخلاق و اعمال او را به نوعی خاص پرورش می‌دهد.

در پایان آیه فرمود: «**سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ**» در اینجا کلمه «صغار» حاصل مصدر است؛ بمعنی ذلت و رسوایی. معنی جمله اینست که این مخالفین حق، که امروز در میان قبیله خویش رئیس و مهتر گفته می‌شوند، بزودی عزت و بزرگواری آنها برای همیشه از بین خواهد رفت، و به پیشگاه خدا به ذلت و رسوایی سختی مواجه خواهند شد و عذاب شدیدی به ایشان می‌رسد. مقصود از دربار خدا، این هم می‌تواند باشد که روز قیامت وقتی در محضر خدا حاضر



گردند ذلیل و خوار شده حاضر می شوند و باز به ایشان عذاب شدیدی داده می شود. این در این جهان هم می تواند باشد و در آخرت نیز؛ همانگونه که متعلق به مخالفین انبیاء علیهم السلام، در تاریخ جهان مشاهده گردیده است که سرانجام، مخالفین ایشان در دنیا هم ذلیل شده اند، بزرگترین مخالفین پیامبر صلی الله علیه و آله که از خود لاف عزت می زدند با شکست مواجه شده یا در دایره اسلام درآمدند و آنانکه به آغوش اسلام در نیامدند ذلیل و خوار شده، هلاک گردیدند. حالات هر یک از ابوجهل و ابولهب و دیگر سرداران قریش دلایلی واضح بر این مدعایند بطوری که فتح مکه کمر همه آنها را شکست و آنها را برای همیشه خوار و ذلیل ساخت.

انشرح صدر در دین و علامات آن

در سوّمین آیه، برخی از احوال و علامات هدایت یافتگان و اصرارکنندگان بر گمراهی نشان داده شد؛ می فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ یعنی آنکسی که خدا بخواهد به او هدایت بدهد سینه او را برای اسلام گشاده می کند.

حاکم در «مستدرک» و بیهقی در «شعب الایمان»، به روایت حضرت عبدالله بن مسعود نقل کرده اند که هنگامیکه این آیه نازل گردید، صحابه کرام تفسیر شرح صدر، یعنی گشاده شدن سینه را برای اسلام از آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: الله تعالی در دل مؤمن نوری می اندازد که به سبب آن، دل او برای پذیرفتن و فهمیدن و دیدن حق، گشاده می گردد (به آسانی شروع می کند به قبول کردن حق و از خلاف حق متنفر و بی زار می گردد) صحابه کرام عرض کردند که آیا این علامتی دارد که به سبب آن، آن شخص که به نعمت شرح صدر نایل آمده، شناخته شود؟ فرمود: آری؛ علامتش این است که تمام هم و غم آن شخص، بطرف آخرت و نعمتهای آن مبذول می گردد و از لذات زودگذر دنیا و خواهش های بیجای آن،

می هراسد و قبل از آمدن موت برای آن آماده گیری می کند.
سپس فرمود: «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَزًّا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ»
یعنی هر کسی که خدا بخواهد او را در گمراهی نگهدارد، دل او را خیلی
تنگ می کند؛ پذیرفتن حق و عمل به آن برای او چنان دشوار می شود که بالا
رفتن بر آسمان.

امام تفسیر، کلبی فرموده که مراد از تنگی دل او این است که در آن،
برای حق و نیکی جایی باقی نمی ماند. این مطلب از حضرت فاروق
اعظم رضی الله عنه نیز منقول است و حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
فرموده که وقتی او ذکرالله را می شنود از آن متنفر می شود، وقتی که سخنان
کفر و شرک را می شنود به آنها مأنوس می گردد.

از آنجا که صحابه کرام به نعمت شرح صدر نایل آمده بودند خیلی کم
به شک و شبهات مواجه می شدند.

از اینجاست که صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین که خداوند
آنان را برای صحبت و شاگردی مستقیم رسول صلی الله علیه و آله خودش انتخاب فرموده
بود، در احکام اسلامی بسیار به ندرت با شبهات و وساوس مواجه می شدند
و سؤالاتی که در تمام طول عمر صحابه به محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله تقدیم
داشتند، تعدادی معدود بیش نبود.

علتش این بود که از فیض صحبت رسول کریم صلی الله علیه و آله نقش عمیق عظمت
و محبت خداوند متعال در دل‌هایشان جایگزین شده بود که بوسیله آن
بنعمت شرح صدر نایل آمده بودند. قلوب شان خود بخود برای حق و باطل
معیاری قرار گرفته بود. حق را به آسانی و فوری می پذیرفتند و باطل به دل
ایشان راه نمی یافت. بعداً به هر مقداری که از عهد رسالت دورتر واقع شد
شکوک و شبهات راه یافته، در عقاید، اختلاف پدید آمد.



راه اصلی ازاله شبهات و شکوک بحث و مباحثه نیست؛ بلکه تحصیل شرح صدر است

امروز کل جهان در دام شکوک و شبهات گرفتار است و می خواهد آن را از راه بحث و مباحثه حل کند که این راه، درست آن نیست. فلسفی کو بحث کی اندر خدا ملتا نهین دؤر کو سلجها رها هی پر سرا ملتا نهین یعنی فیلسوف نمی تواند در بحث به خدا برسد هر چند بخواهد که سر نخ را بدست بیاورد، موفق نمی گردد. راه صحیح آن فقط همان است که صحابه کرام و اسلاف امت، برگزیده بودند که با استحضار، قدرت کامله و انعام خداوندی عظمت و محبت او در دلها یشان جای گرفت؛ شکوک و شبهات، خود بخود نابود گشتند. از اینجاست که خود قرآن به رسول کریم ﷺ این دعا را در آیه ۲۵ طه تلقین فرمود: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یعنی «پروردگارا! سینه ام را بگشا» در پایان آیه فرمود: «كَذَلِكَ يُجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی اینگونه خداوند بر غیر مؤمنین لعنت می فرستد و سخن حق در دل ایشان فرود نمی آید و بطرف هر فساد و بیهودگی تمایل خواهند داشت.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾

و این راه راست پروردگار تو است، ما روشن ساختیم نشانی ها را برای اندیشمندان. لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾ و برای آنهاست خانه سلامتی بنزد پروردگارشان و اوست یاورشان به سبب کردارشان. و يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْانْسِ وَ روزی که جمع می کند همه را می گوید ای گروه جنیان بسیار گرفتید برای خود از مردم و

قَالَ أُولَئِيهِمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَوَلَّغْنَا

می‌گویند دوستان انسانی‌شان، پروردگارا! استفاده برده بعضی از ما از بعضی و رسیدیم

أَجَلْنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خُلْدِينَ

به وعده‌ای که شما برای ما مقرر کرده بودید، می‌فرماید آتش است خانه شما که اسکان می‌یابید

فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۲۸﴾

در آن مگر وقتی که خدا بخواهد هر آینه پروردگارت حکیم و آگاه است.

خلاصه تفسیر

و (آنچه در بالا ذکر اسلام آمده است پس) همین (اسلام) راه راست (نشان داده) پروردگار تو است (که از رفتن بر آن نجات حاصل می‌شود و تذکره آن در «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» آمده و جهت توضیح همین صراط مستقیم) ما برای کسانی که نصیحت می‌پذیرند این آیات را توضیح دادیم (که ایشان بخاطر اعجاز آن، آن را تصدیق کنند و سپس بر مطالب آن عمل کرده، نجات یابند و همین تصدیق و عمل، صراط مستقیم است. بر خلاف کسانی که به فکر دریافت نصیحت نیستند که برای آنها نه این کافی است و نه دلایل دیگر.

در آینده ذکر پاداش تسلیم شوندگان می‌آید هم چنانکه ذکر سزای منکرین در چند جمله فوق ذکر گردیده است، می‌فرماید که) برای ایشان است (به وقت رسیدن) به نزد پروردگارشان خانه سلامتی (یعنی امن و بقا یعنی جنت) و خدا ایشان را دوست می‌دارد بسبب اعمال (نیک) ایشان و (قابل یاد آوری است) روزی که الله تعالی تمام خلائق را (در آن) جمع می‌کند (و بویژه از ایشان کفار را نیز احضار کرده به شیاطین الجن به ایشان به طور توییح گفته می‌شود که) ای گروه جنیان شما عده زیادی از مردم را (گمراه کرده) پیرو خود کرده‌اید (و آنها را کلاً منحرف ساخته‌اید، هم چنین از مردم سؤال می‌شود چنانکه در آیه ۶۰ سوره یس آمده که: «أَلَمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ بَيْنِي أَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» الغرض شیاطین الجن هم اقرار می‌کنند) و مردمی که با آنها (شیاطین الجن) تعلق داشته‌اند آنان (هم از روی اقرار) می‌گویند که پروردگارا! (شما درست می‌فرمایید حقیقتاً) بعضی از ما از بعضی (در این میدان ضلال و



اضلال) استفاده (نفسانی) برده بودیم (چنانکه مردم گمراه از عقاید کفرآمیز و شرک آلود خویش لذت می‌برند و شیاطین گمراه‌کننده، خوشحال می‌شوند که گفته ما در آنها نفوذ کرده‌است) و (در حقیقت ما بعثت گمراه کردن ایشان منکر قیامت بودیم ولی آن انکار اشتباه ثابت شد، چنانکه) آن وعده‌ای که برای ما مقرر فرموده بودید، فرا رسید و ما به معیادگاه خود رسیدیم (یعنی قیامت آمد) الله تعالی (به همه کفار جن و انس) می‌فرماید که جای همه شما دوزخ است که در آن برای همیشه خواهید ماند (هیچ راه و تدبیری برای خروج از آن نیست) آری! اگر خدا بخواهد (که آنها را از دوزخ بیرون کند) این امر دیگری است (اما این یقینی است که خدا هم نخواهد خواست لذا همیشه می‌مانند) یقیناً پروردگار شما بسیار حکیم و داناست (که به علم خویش جرایم همه را می‌داند و به حکمت خویش سزای مناسب خواهد داد).

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق خطاب به رسول کریم ﷺ فرمود: «وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا» یعنی اینست راه راست پروردگارت. در اینجا بلفظ «هذا» طبق قول ابن مسعود، اشاره به قرآن و طبق قول ابن عباس اشاره به اسلام است.^۱

مقصود اینکه، این قرآن یا شریعت اسلام که به شما اعطا گردیده، این راه پروردگار تو است. یعنی چنان راهی است که پروردگارت آن را با حکمت بالغه خویش مقرر فرموده و پسندیده است. در اینجا راه را به طرف خدا نسبت داده، اشاره به این است که، دستورالعمل قرآن یا اسلام که به شما عنایت گردیده، عمل بر آن به نفع خدا نیست بلکه نفع آن مستقیماً به عاملان آن می‌رسد که این خود از ویژگیهای ربوبیت رب العالمین است. هدف از این نوع تربیت، این است که انسان راه فلاح و رستگاری دایمی را

پیماید و به مدارج سعادت ابدی ارتقا یابد. باز در این لفظ «رب» را نیز بطرف رسول کریم ﷺ نسبت داده هدف اظهار لطف و عنایتی خاص است که به ایشان شده که این راه را پروردگارت به تو تجویز کرده است. لطف و مزه این نسبت را اهل ذوق می‌توانند احساس کنند که کوچکترین نسبتی که بنده بارب و معبود خود داشته باشد افتخاری بس عظیم است خوشا به حال کسی که رب الارباب و معبود کاینات، خود را به طرف او منسوب کند که من برای تو هستم پس نسبت به شانس او چه می‌توان گفت؟! حضرت حسن نظامی در چنین موارد می‌فرماید:

بنده حسن به صد زبان گفت که بنده تو ام

تو به زبان خود بگو، بنده نواز کیستی
پس حال این راه قرآنی از لفظ مستقیماً چنین توضیح داده شد که این راه راست است. در اینجا هم بجای اینکه لفظ مستقیم بصورت صفت ذکر گردد، بصورت حال ذکر شده اشاره به این است که راهی که پروردگار عالم تعیین کند، بجز راه مستقیم راه دیگری امکان ندارد^۱.

سپس فرمود: «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» یعنی: ما برای نصیحت قبول کنندگان، آیه‌ها را روشن بیان کردیم.

لفظ «فَصَّلْنَا» از تفضیل گرفته شده است معنی اصلی تفضیل این است که مضمون تجزیه و تحلیل شده هر فصل جداگانه ذکر گردد و به این طریق کل مضمون دل‌نشین می‌شود. لذا حاصل تفضیل بیان روشن و واضح است. مقصود اینکه ما مسایل اصولی و اساسی را روشن و با تفضیل بیان کردیم که در آن هیچ اجمال و ابهامی باقی نمانده است در این آیه «لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» فرموده این را نشان داد که اگر چه دستورات قرآنی کاملاً واضح و روشن هستند، ولی کسانی از آن استفاده می‌برند که به قصد پند آموزی در قرآن بیندیشند،



ضدیت و عناد و تقلید از رسوم جامد آبا و اجدادی، چون پرده‌ای در میان آنان با خالق، حایل نشود.

در دوّمین آیه فرمود: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» یعنی کسانی که در بالا ذکر شان آمد که خالی‌الذهن شده، به قصد تحصیل نصیحت، هدایات قرآن را می‌بینند و می‌شنوند و به شکل نتیجه‌ای الزامی آنها را قبول می‌کنند؛ پس برای شان به نزد پروردگارشان انعام دارالسلام موجود و محفوظ است. لفظ «دار» به معنی خانه است و لفظ «سلام» سالم ماندن از هر نوع آفت و مصیبت و رنج است. لذا دارالسلام به خانه‌ای گفته می‌شود که در آن هیچ نوع مشقت و تکلیف و رنج و اندوه و آفت و مصیبت راه نیابد و روشن است که آن خانه جنت است.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرموده که «سلام» نام باری تعالی است و «دارالسلام» خانه خدا، و ظاهر است که خانه خدا جای امن و سلامتی خواهد بود. لذا باز هم حاصل معنی اینکه آن خانه که در آن هر نوع امن و سکون و سلامتی و اطمینان باشد. به جنت، «دارالسلام» گفته، اشاره به این است که جنت تنها جایی است که انسان در آن از هر نوع مشقت و پریشانی و اذیت و خلاف طبع کاملاً دور و به سلامتی همیشگی نایل خواهد شد که در این جهان نه بزرگترین پادشاهی به آن نایل آمده و نه بزرگترین رسول و نبی؛ چرا که این جهان فانی، جای راحتی داریم و کامل نیست.

در این آیه چنین نشان داده شد که برای نیک بختان، در نزد پروردگار «دارالسلام» است. مقصود از نزد پروردگار می‌تواند این باشد که این دارالسلام در اینجا نقداً نمی‌رسد بلکه وقتی که در روز قیامت پیش پروردگار خویش می‌روند آنگاه به ایشان می‌رسد و این معنی هم می‌تواند باشد که وعده «دارالسلام» هرگز اشتباه نخواهد شد چرا که رب کریم ضامن آنست و آن به نزد او محفوظ است و در اینجا اشاره به این هم هست که امروز کسی نمی‌تواند نعمت و راحتی‌های «دارالسلام» را تصور کند تنها رب العالمین آنها را می‌داند

که این خزانه نزد او محفوظ است.

و به اعتبار معنی دوم نایل شدن به این «دارالسلام» موقوف بر قیامت و آخرت نیست، بلکه رب کریم برای هر کس بخواهد می تواند او را در این عالم هم به این «دارالسلام» نایل گرداند. به این صورت که از همه انواع آفات و مصایب او را در امان نگه دارد. چه به این صورت که در دنیا هیچ نوع آفت و مصیبتی به او نرسد، چنانچه در انبیای سابقین و اولیاء الله نظایر آن موجود است و یا به این شکل که نعمت های آخرت را در جلوی چشم او مستحضر گردانیده، نگاه او را به آنگونه حقیقتی آشنا کند که به سبب آن تکالیف و مشقت های چند روزه جهان در نگاهش حقیر و بی ارزش جلوه گر می شوند و کوه های مصیبت در نظر او از برگ گیاهی کمتر می آید.

رنج، راحت شد، چو مطلب شد بزرگ گرد گله، توتایی چشم گرگ

و نعمتهایی که در مقابل مشقتهای دنیای می رسد، در جلوی شان لذیذ و گوارا معلوم می گردند. این مطلب، بعید و تعجب آور نیست چنانکه با وجودی که نعمت های آخرت بسیار عالی و با ارزش اند، ولی نعمت های حقیر و لذیذ فانی دنیوی و راحتی های چند روزه زندگی را که آن هم با سختی و مشقت بدست می آیند؛ بر نعمت های جاودان و غیر قابل تصوّر آخرت ترجیح می دهند و چه بسا برای بدست آوردن این نعمت های حقیر، به سفارش و رشوه متوسل می شوند و حتی از راحتی و آزادی خود چشم می پوشند. مانند نوکر و کارگر حقوق بگیری که تکالیف، سختی و مشقت های سی روز را بر خود هموار می سازد به امید آنکه به حقوق آخر ماه دست یابد. از اینجاست که همه سختی ها و تکالیف در نظر آنها دشوار و مشکل نمی آیند و اگر مشکل هم بیایند، رؤیای دریافت حقوق، همه تلخی ها و سختی ها را در نظرشان، گوارا و قابل تحمل می نماید. یکی از وجوه تفسیر آیه ۴۶ سوره رحمن: «وَلَقَدْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» این هم هست که برای خداترسان دو جنت میسر می گردد: یکی در آخرت و دیگری در دنیا. و بهشت دنیا این است که اولاً کمک خداوندی در هر کار شامل حال او خواهد شد و هر کار برایش



آسان بنظر می‌رسد و گاهی تکلیف و مشقت چند روزه و عدم موفقیت هم پیش می‌آید ولی اینها هم با در نظر گرفتن نعمتهای اخروی برای او لذیذ معلوم می‌گردند و بدین ترتیب همه تکالیف دنیوی در نظر او سهل و آسان جلوه‌گر می‌شوند.

خلاصه اینکه در این آیه، آنچه ذکر شد که برای نیکان در نزد پروردگارشان دارالسلام است وجود آن یقینی و قطعی است و این هم می‌تواند باشد که در این جهان هم به او لطف دارالسلام داده می‌شود. در پایان آیه فرمود: «وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی خداوند متعال بخاطر اعمال صالحه‌شان متولی و متکفل و ناصر و حامی‌شان خواهد شد و همه مشکلات‌شان را آسان می‌گرداند.

در سومین آیه سؤال و جواب جنیان و انسانها، بعد از جمع شدن‌شان در حشر، ذکر گردید که الله تعالی به شیاطین جن خطاب کرده جرم‌شان را چنان اظهار می‌فرماید که شما در گمراه کردن مردم فعالیت داشته‌اید، در پاسخ به این سؤال جنیان چه می‌گویند، آن را قرآن ذکر نفرموده است. ظاهر اینست که در محضر علیم و خبیر بجز از اقرار چاره‌ای نیست ولی در عدم ذکر اقرارشان اشاره به این است که بر این سؤال چنان مبهوت خواهند شد که زبان‌شان برای جواب حرکت نمی‌کند!

سپس شیاطین الانس یعنی کسانی که در دنیا از شیاطین پیروی کرده، خود گمراه شده و سبب گمراهی دیگران هم قرار گرفته‌اند، از طرف ایشان جوابی به بارگاه احکم الحاکمین نقل گردیده است. اگر چه از شیاطین الانس سؤال نشده؛ ولی گویا ضمناً آنان هم مخاطب قرار گرفتند؛ زیرا آنان هم در انتشار دادن گمراهی همان کاری را انجام داده‌اند که کار شیاطین الجن بوده؛ به سبب این خطاب ضمنی آنان پاسخ دادند.

ولی ظاهر اینست که از خود شیاطین انسان نما هم سؤال خواهد شد

اگر چه ذکر آن در اینجا صراحتاً نیامده ولی در آیه ۴۶ سوره یَسّ چنین آمده است: «أَلَمْ أَعْهَدْ لَكُمْ يٰبَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» یعنی ای فرزندان آدم ما به شما در حق انبیا نگفته بودیم که از شیاطین پیروی نکنید.

از این آیه معلوم می‌گردد که در این موقع از شیاطین الانس هم سؤال کرده می‌شود و آنان در پاسخ اقرار خواهند کرد که بدون شک مرتکب چنین جرمی شده‌اند و به گفته‌های شیاطین عمل کرده‌اند و می‌گویند که ما با شیاطین الجن و آنان نیز با ما رابطه دوستی برقرار کرده از یکدیگر استفاده کرده‌ایم.

شیاطین الانس از آنها این استفاده را کرده بودند که طرق دریافت لذایذ جهان را از آنها آموختند و در بعضی موارد شیاطین الجن را صدا می‌کردند یا به طریق دیگر از ایشان هم کمک گرفته‌اند؛ چنانکه در میان بت پرستان هند یا بعضی مسلمانان نادان هم اینگونه طرق معروف است که از شیاطین و جنیان در بعض امور کمک گرفته می‌شود. و شیاطین الجن از مردم این استفاده را کردند که سخنانشان پذیرفته شد و در تابع کردن مردم از خود پیروز شدند. تا حدی که آنان از موت و آخرت فراموش شدند و در آنوقت اقرار کردند که موت و آخرت را که ما به سبب فریب خوردن از شیطان فراموش کرده بودیم الآن بنظر آمدند؛ حق تعالی به این گروه می‌فرماید: «النَّارُ مَثْوٰكُمْ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ» یعنی اکنون سزای جرم شما دو گروه اینست که جایگاه شما دوزخ است که در آن برای همیشه خواهید ماند، مگر اینکه خدا بخواهد کسی را از آن نجات بدهد. ولی نصوص دیگر قرآن شاهداند که خداوند متعال این را نمی‌خواهد؛ لذا همیشه خواهند ماند.

وَكَذٰلِكَ نُوَلِّيْ بَعْضَ الظّٰلِمِيْنَ بَعْضًا بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ﴿۱۲۹﴾

و همین گونه آمیخته می‌کنیم گناهکاران را با همدیگر به سبب اعمال شان.



يَمْعَشَرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ

ای گروه جن و انس آیا نیامدند در نزد شما پیامبران ما از خود شما که بیان می‌کردند بر شما
أَيْتِي وَ يُنذِرُوكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا

حکم مرا می‌ترسانیدند شما را از پیش آمدن این روز می‌گویند که ما اقرار کردیم به گناه خود

وَعَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۱۳۰﴾

و فریب داد ایشان را زندگی دنیا و گواهی دادند علیه خود بر این امر که ایشان کافر بودند.

ذَلِكَ أَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفُلُونَ ﴿۱۳۱﴾

این برای آنست که نیست پروردگار تو هلاک‌کننده دهات به ظلم‌شان و اهل آنجا غافل باشند.

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۲﴾

و برای هر یکی پایه‌ای هست از عمل‌شان و نیست پروردگار تو ناآگاه از کردارشان.

خلاصه تفسیر

و (همچنانکه در دنیا به اعتبار گمراهی همه با هم تعلق و نزدیکی داشتند) هم چنین (در دوزخ) بعض کفار را با بعضی به سبب اعمال کفریه‌شان نزدیک (و یکجا) می‌گذاریم (این خطاب مذکور شامل جنّ و انس بود از نظر احوال مربوطه با هم در آینده هر یکی به اعتبار احوال شخصی خویش مستقلاً مخاطب است که) ای گروه جنّ و مردم (آری بگویند آنچه شما کفر و انکار می‌کردید پس) آیا نزد شما پیغمبر از خود شما نیامد که به شما احکام مرا (متعلق به عقاید و اعمال) بیان می‌کردند و شما را از (وقوع) این روز با خبر می‌کردند (پس سبب چه بود که شما از کفر و انکار باز نیامدید؟) همه عرض می‌کنند که همه ما علیه خود (به جرم) اقرار می‌کنیم (که در نزد ما هیچ جای عذر و برائتی نیست باز خداوند ایشان را از سبب وقوع این مصیبت آگاه می‌کند) و آنها را زندگی دنیا در اینجا، در نسیان قرار داده است (که لذا بد دنیا را هدف اصلی پنداشته و به فکر آخرت نیستند) و (نتیجه آن این شد که در آنجا) ایشان اقرار خواهند کرد که آنها کافر بودند (ولی از اقرار آنجا بر

اشتباه، چه سود، اگر در دنیا قدری غفلت را کنار می گذاشتند چرا با این روز بد مواجه می گشتند، باز در فرستادن انبیاء علیهم السلام که قبلاً گذشت رحمت خود را اظهار می فرماید که) این (اعزام انبیاء علیهم السلام) به این خاطر است که پروردگار شما اهل هیچ آبادی را به سبب کفر (شان در دنیا هم) به چنین حالتی هلاک نخواهد کرد که اهل آن آبادی از احکام الهی به علت نیامدن انبیا نا آگاه باشند (پس عذاب آخرت که شدیدتر است به درجه اولی نخواهد شد؛ لذا انبیاء علیهم السلام را می فرستند تا آنها از جرایم آگاه باشند، پس به هر کسی که عذابی می رسد او مستحق آن می باشد چنانکه در آینده می فرماید) و (وقتی که انبیاء علیهم السلام آمدند و آگاهی حاصل شد پس به هر نحوی که کسی کاری بکند) برای هر یکی (از جنّ و انس نیک و بد همانگونه) درجه (جزا و سزا) خواهد رسید در مقابل با اعمالشان، و پروردگارت از کردارشان بی اطلاع نیست.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق لفظ «نُؤَيِّنُ» از نظر لغت عرب می تواند دو ترجمه داشته باشد: یکی آمیختن و نزدیک کردن و دیگری مسلط کردن. از ائمه تفسیر صحابه و تابعین تفسیر آن به هر دو معنی روایت شده است.

در محشر گروه های مردم بر اساس اخلاق و اعمال شان پدید می آیند

نه بر اساس روابط دنیوی

حضرت سعید بن جبیر و قتاده و دیگران نخستین ترجمه را اختیار کرده، مقصود آیه را چنین قرار داده اند که روز قیامت نزد خداوند متعال و حدتهای اجتماعی یعنی گروهها و پارتی های مردم که بر اساس نژاد و وطن و رنگ و زبان باشد، وجود نخواهد داشت؛ بلکه به اعتبار اعمال و اخلاق خواهد بود. مسلمان فرمانبردار خدا هر کجا که باشد با مسلمانان



همراه خواهد شد و کافر نافرمان هر کجا باشد رفیق کفار قرار خواهد گرفت؛ اگر چه در نژاد، نسب، وطن، زبان، رنگ و معاشرت باهم خیلی فاصله داشته باشند.

باز در مسلمانان هم، شخص نیک و متدین با دینداران جمع می شود و گنهکار و بدکار با بدکاران. در آیه ۷ سوره کورت فرمود: «وَإِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ» که مردم گروه گروه قرار داده می شوند. مقصود آن هم همین است که اهل محشر از نظر اعمال و اخلاق به گروههای مختلف منقسم خواهند شد.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در تفسیر این آیه فرموده: مرتکبین یک نوع عمل چه نیک و چه بد با هم یک جا جمع کرده می شوند و به خاطر تأیید این مطلب، حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه از آیه ۲۲ صافات «أَحْسِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَرْوَاجَهُمْ» استدلال فرمود و مضمون آیه اینست که روز قیامت ظالمان و کسانی را که مناسب ایشان عملی انجام داده اند، در جهنم ببرید.

خلاصه مطلب آیه فوق، این است که الله تعالی گروهی از ظالمان را با گروهی دیگر همراه کرده و یک گروه از ایشان تشکیل می دهد اگر چه آنها از نظر نژاد و وطن با هم دور باشند.

در آیه ۱۴ سوره روم هم این امر را روشن تر بیان فرموده که در میدان محشر این وحدت ظاهر و عرفی دنیا که در میان مردم بر اساس نژاد، وطن، رنگ و زبان برقرار شده است، به طور کلی در هم می شکند. «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِدُ يَسْتَفْرِقُونَ» یعنی وقتی که قیامت برپا می گردد کسانی که با هم متحد و متفق بودند، متفرق و پراکنده می شوند.

در این جهان هم اعمال و اخلاق بر معاملات اجتماعی تأثیر دارند

شکستن و نابود شدن این خویشاوندی و روابط و سازمانها در روز قیامت برای همه کس روشن و آشکار می گردد؛ اما در این جهان هم نمونه های کوچکی از آن در هر جا دیده می شود که انسان نیک با نیکان

مناسبت پیدا می‌کند و به گروه و جامعهٔ ایشان مرتبط می‌شود و همینگونه در کارهای نیک برای او راه‌گشا محسوب می‌شود و تصمیمش مستحکم می‌گردد و همینگونه بدکار با امثال خودش رابطه و تعلق برقرار می‌کند و با آنها نشست و برخاست دارد و از صحبت آنها روزانه در بد عملی و بد اخلاقی او افزونی پیش می‌آید و راههای نیک به روی او بسته می‌گردند و این سزای نقد بد عملی اوست که به او در این جهان می‌رسد.

خلاصه اینکه پاداش و کیفر اصلی اعمال، در آخرت میسر می‌گردد ولی یک نوع جزا و سزای نقد در این دنیا هم اینگونه می‌رسد که نیکوکار به رفاقت نیکوکاران و دینداران موفق می‌گردد که در کار او رونق می‌آورند و مردم بدکار با رفقای بد مواجه می‌شوند و او را در مسیر گمراهی و ضلالت کمک می‌کنند.

رسول کریم ﷺ فرموده که: هر گاه خدا از حاکم و امیری راضی باشد برای او وزرا و کارگردان‌های خوبی مَهیا می‌کند که به وسیله آنها همه کارهای حکومتی او سر و سامان می‌یابد و ترقی خواهند کرد و هرگاه خدا از کسی ناراض گردد، رفقا و کارگزاران بدی، امور مملکتی او را به عهده می‌گیرند و با افسران بدی نیز مواجه می‌شود و او اگر بخواهد که کار نیک انجام دهد، بر آن موفق نمی‌گردد.

هر ظالم بوسیله ظالم دیگر سزا می‌بیند

مفهوم آیه با در نظر گرفتن ترجمه آن همین بود.
و از حضرت عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، ابن زید، مالک بن دینار و مفسرین دیگر، تفسیر آیه به اعتبار ترجمه دوم، اینگونه منقول است که الله تعالی بعضی از ظالمان را بر ظالمان دیگر مسلط می‌کند و به این شکل ظالمی را بدست ظالمی دیگر سزا می‌دهد.
این مطلب هم بجای خود صحیح و درست و مطابق با ارشادات دیگر



قرآن و حدیث است در حدیثی رسول کریم ﷺ فرمود: « كَمَا تَكُونُونَ كَذَلِكَ يُؤْمَرُ عَلَيْكُمْ » یعنی هر طور که شما باشید همانگونه حکام بر شما مسلط می گردند. اگر شما ظالم و بدکار باشید حکامتان هم ظالم و بدکار خواهند شد و اگر شما نیک عمل و نیک کردار باشید خداوند متعال حکام نیک و رحیم دل و منصف مزاج بر شما می گمارد.

حضرت عبدالله بن عباس می فرماید: که هرگاه خدا بهبودی قومی را بخواهد بهترین حکام و امرا را بر آنان مسلط می کند و هرگاه نسبت به قومی بدی بخواهد بدترین حکام و سلاطین را بر آنان مسلط می گرداند!

در تفسیر روح المعانی است که فقها از این آیه بر این استدلال فرموده اند که هرگاه رعیت و عوام از راه خدا منحرف شده به جور و ظلم مبتلا گردند خداوند حکام ظالم بر آنها مسلط گردانیده و بوسیله آن حکام به ایشان سزا می دهد.

و ابن کثیر به روایت عبدالله بن مسعود از آن حضرت ﷺ نقل فرموده است که: « مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ » یعنی هر کسی که در ظلم به ظالمی کمک کند خدا آن ظالم را برای سزای او بر او می گمارد و بدست او، او را سزا می دهد. در دومین آیه یک سؤال و جواب مذکور است که در محشر از جن ها و انسان ها پرسیده می شود شما که به کفر و نافرمانی خدا مبتلا شدید سببش چیست؟ آیا پیامبران ما که از خود شما بودند در نزد شما نیامدند که آیات ما را بر شما بخوانند و از حضور و حساب و کتاب امروز، شما را بترسانند؟ در پاسخ به این سؤال از طرف همه جواب می رسد که پیامبران راست گفتند، آنها پیام حق را به ما رسانیدند لکن ما خود، راه کفر و عصیان را برگزیدیم. اینجاست که حق تعالی خود علت آن را چنین بیان فرموده که: « وَ عَرَّوْهُمْ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا » یعنی ایشان را لذات و زندگی دنیا در فریب انداخته است که آنها لذات و خوشی های زودگذر دنیوی را مقصد نهایی خود قرار داده



بودند در حالی که این مقصدشان نبود و از انجام و عاقبت غافل شدند به قول مرحوم اکبر:

تهی فقط غفلت هی غفلت، عیش کا دن کچھی نه تها

هم اسی سب کچھی سمجھتی تھی وه لیکن کچھی نه تها

یعنی زندگی دنیا سراسر غفلت بود و از روز عیش خبری نبود ما آن راهمه چیز پنداشته بودیم اما در واقع چیزی نبود.

در این آیه این نکته قابل توجه است که در آیات دیگر آمده که وقتی در محشر از مشرکین راجع به کفر و شرک شان سؤال می شود جرم خود را انکار کرده و به بارگاه رب الارباب سوگند می خورند و دروغ می گویند کما فی آیه ۲۳ سوره انعام: «وَاللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ» یعنی قسم به خدا، که پروردگار ماست، ما هرگز مشرک نبوده ایم. و از این آیه معلوم می شود که آنها به کفر و شرک خود از روی ندامت اقرار می کنند، در این دو امر بظاهر تعارض و اختلاف معلوم می شود ولی در آیات دیگر توضیح و تشریح آن چنین آمده است که در آغاز، وقتی از آنها سؤال می شود انکار می کنند ولی خداوند با قدرت کامل خویش دهان شان را می بندد و از دست و پا و اعضای دیگر، استشهاد می نماید که به قدرت خدا با آنها قوه گویایی میسر می گردد و صاف و روشن همه اعمال را از کوچک و بزرگ توضیح می دهند آنگاه جنیان و انسانها متوجه می شوند که دست و پا و گوش و زبان همه، مأموران مخفی کارخانه قدرت رب العالمین بوده اند که نسبت به همه معاملات و احوال ما شهادت درست و صحیح دادند لذا اکنون برای آنها جای انکاری باقی نمی ماند در آن وقت همه ایشان راست و درست به جرم خود اعتراف خواهند کرد.

آیا در جنّیات هم انبیا مبعوث شده است؟

نکته ای دیگر که در اینجا قابل توجه است آنست که در این آیه حق



تعالی به هر دو گروه جن و انس خطاب کرده فرموده که آیا پیامبران ما که از خود شما باشند پیش شما نیامده‌اند، از این آیه معلوم می‌شود که همانگونه که برای انسانها رسول انسان و بشر مبعوث شده همینگونه برای جنیان رسول جن فرستاده شده است.

در این مسئله علمای تفسیر و حدیث با هم اختلاف نظر دارند بعضی گفته‌اند که رسول و نبی فقط از انسانها مبعوث شده است و هیچ کسی از جنیان بدون واسطه مستقیماً رسول مبعوث نگردیده است. البته بعضی کلام رسول بشری را به قوم خود رسانیده‌اند و ایشان در حقیقت قاصد و پیغام رسان انبیاء علیهم‌السلام بوده‌اند، ولی بطور مجاز می‌توان آنها را هم رسول گفت و این گروه از این آیات قرآن استدلال کرده‌اند مثلاً در آیه ۲۹ سوره احقاف آمده است. «وَأُولَاٰی قَوْمِهِمْ مُّذَرِّیْنَ» و در آیه ۱ سوره جن آمده: «قَالُوْا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْاٰنًا عَجَبًا یَّهْدِیْۤ اِلَی الرُّسُلِ فَاٰمَنَّا بِهٖ» و غیره.

ولی گروه دیگر از علما طبق معنی ظاهر آیه به این قایل‌اند که پیش از خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسول هر گروه از خود همان گروه بوده است در گروه‌های مختلف مردم از خود ایشان رسول مبعوث شده و در طبقات مختلف جنیان از خود آنها پیامبر آمده است، و این از خصوصیات خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که او برای همه جهانیان از جن و انس یگانه رسول مبعوث شده است و آن هم مختص به یک قرن نیست؛ بلکه تا قیامت هر جن و انس که پیدا شود امت ایشان است و آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسول همه است.

اوتارهای قوم هنود هم عموماً از جنیان و احتمال دارد که از آنها کسی رسول و نبی باشد. از ائمه تفسیر کلبی و مجاهد و عده دیگر همین قول را اختیار کرده‌اند؛ و قاضی ثناء الله پانی پتی در «تفسیر مظهری» بعد از اختیار این قول فرموده که از این آیه ثابت می‌گردد که پیش از حضرت آدم علیه‌السلام رسول جنیان از خود آنها بوده است و وقتی که این ثابت است که هزاران سال قبل از بشر جنیان بر روی زمین سکونت داشته و زمین را آباد کرده‌اند و آنها هم مانند بشر مکلف به احکام شرع بوده‌اند پس از روی عقل و شرع هر دو لازم است

که از خود آنها رسول و پیامبر آمده باشد تا که احکام خدا را به آنها برساند. قاضی ثناءالله پانی پتی فرموده: قوم هنود هندوستان که تاریخ کتاب «وید» خود را هزاران سال پیش می‌گویند و مقتدای بزرگان خود را که به آنها «اوتار» گفته می‌شود از آن زمان قرار می‌دهند بعید نیست که آنها همین رسول و پیغمبر جنیان باشند و هدایات دست آورد آنها بصورت کتاب جمع گردد، و تصاویر و تمثالهای اوتار هنود که در عبادتگاههای آنان گذاشته می‌شوند آنها هم تقریباً به همین کیفیت می‌باشند که بعضی چندین صورت دارند و متشکل شدن جنیان در این اشکال بعید نیست؛ لذا بعید نیست که «اوتار» آنها رسولان قوم جن یا نایبان‌شان باشند و کتاب آنها مجموعه‌ای از هدایات ایشان باشد که با گذشت زمان، مانند کتب دیگر، دست خوش تحریف قرار بگیرد و در آن تحریف بکار برده و آنها را با شرک و بت پرستی بیامیزند.

به هر حال اگر اصل کتاب و هدایات صحیح رسل هم باقی می‌ماندند با بعثت رسول کریم ﷺ و رسالت عامّه او منسوخ و غیر قابل عمل قرار می‌گرفتند الآن غیر قابل عمل بودن آنها بوجه مسخ و تحریف خود بخود واضح و روشن است.

در آیه سوم بیان گردید که ارسال رسل میان جنیان و انسان مقتضای رحمت و عدل و انصاف خداوندی است که حق تعالی بر هیچ قومی عذاب نازل نمی‌کند تا وقتی که آنها را قبلاً بوسیله انبیاء علیهم السلام متوجه و بیدار نسازد و نور هدایت را برای آنها نفرستد.

مفهوم آیه چهارم واضح است که در نزد خداوند متعال درجات هر گروه و طبقه‌ای از جنات و انسان مقرراند و آنها مطابق به اعمال‌شان می‌باشند و جزا و سزای هر یکی طبق اعمال‌شان خواهد بود.

و رَبُّكَ الْعَنِّي ذُو الرَّحْمَةِ إِنَّ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ

و پروردگارت بی‌نیاز و مهربان است اگر بخواهد می‌برد شما را و قرار می‌دهد بجای شما



مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ

هر که را بخواهد، همانگونه که آفرید شما را از اولاد انسانهای دیگر. آنچه به شما وعده داده می‌شود

لَا تِلْكَ لِوَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ يَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ

لازمآ خواهد رسید و شما نمی‌توانید عاجز کنید. بگو ای مردم کار کنید بجای خود

إِنِّي عَامِلٌ ۚ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۗ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۗ إِنَّهُ

من هم کار می‌کنم عن قریب خواهید دانست که به که می‌رسد خانه واپسین، یقینآ

لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۳۵﴾ وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ

پیروز نخواهند شد ظالمان. و مقرر می‌کنند برای خدا از آنچه آفریده از مزرعه و حیوانات

نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا ۗ فَمَا

بهره‌ای پس می‌گویند این از آن خداست به فکر خود و این برای شریکان ماست، پس آنچه

كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ ۗ وَ مَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى

بهره شریکان ایشان است نمی‌رسد به خدا و آنچه از خداست می‌رسد به

شُرَكَائِهِمْ ۗ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾

شریکان آنها چه قضاوت بدی می‌کنند.

خلاصه تفسیر

و پروردگار شما (به این خاطر انبیا را نمی‌فرستد که نعوذ بالله محتاج عبادت هست او) کاملاً بی‌نیاز است (بلکه به این خاطر می‌فرستد که او) مهربان (هم) هست (بنابر مهربانی خود، پیامبران را می‌فرستد تا بوسیله ایشان مردم منافع و مضار را دریابند و از منافع مستفید و از مضار محفوظ گردند پس در این جا نفع از آن بندگان است و اگر نه استغناى او چنان است که) اگر او بخواهد همه شما را (به یکبار از جهان) بر می‌دارد و پشت سر شما هر کسی را (از مخلوق) که بخواهد بجای شما (در جهان) آباد می‌کند هم چنانکه (نظیر آن قبلاً بوده که) شما را (که الآن موجود هستید) از نسل قوم دیگری آفرید (که اکنون از آنها خبری نیست

و شما بجای آنها موجود هستید و به این شکل این سلسله جریان دارد؛ و بتدریج برقرار است اگر بخواهد دفعتاً هم اینطور خواهد کرد؛ زیرا که از بود و نبود کسی کار او معطل نیست لذا ارسال رسل بخاطر نیازمندی او نیست بلکه بخاطر نیاز خود شماست لذا شما باید از او تصدیق و اتباع کرده سعادت حاصل کنید و از ضرر کفر و انکار اجتناب نمایید، زیرا) آنچه که (بوسیله انبیاء علیهم السلام) به شما وعده داده شده است (یعنی قیامت و عذاب) آن یقیناً خواهد آمد و (اگر چنین فکر کنید که احتمالاً قیامت هم بیاید ما بجای دیگر، می‌گریزیم و دستگیر نخواهیم شد چنانکه مجرمان حکام دنیا گاهی چنین می‌توانند بکنند پس کاملاً متوجه باشید که) شما (خدای تعالی را) نمی‌توانید عاجز کنید (که خود را تحویل او ندهید، و اگر با وجود اقامه دلایل تعیین حق، کسی در این بحثی دارد که طریقه کفر، خوب و طریقه اسلام، بد است لذا با آمدن قیامت چه پروا، پس در پاسخ به اینگونه افراد) شما (آخرین پاسخ را) اینگونه بفرمایید که ای قوم من (شما متوجه باشید بهتر است) شما بر حالت خود عمل کنید من هم (بطور خودم) عمل می‌کنم پس عن قریب معلوم خواهد شد که انجام (اعمال) این عالم به نفع چه کسی تمام می‌شود (آیا به نفع ما خواهد بود یا به نفع شما و) این امر یقینی است که حق تلف‌کنندگان هرگز (در انجام کار) پیروز نخواهند شد (و از همه بالاتر ضایع کردن حق خداست و این نکته باکوچکترین توجه به دلایل صحیح می‌تواند واضح گردد که طریقه اسلام ضایع کردن حق است یا طریقه کفر؟ و به کسانی که به دلایل توجه نمی‌کنند فقط این قدر بگویید «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» یعنی عن قریب شما انجام این عمل بد را خواهید دانست) و از آنچه خداوند متعال زرع (و غیره) و حیوانات آفریده است، ایشان (مشرکان) از آنها هم حصّه‌ای را برای (نام) خدا مقرر کرده‌اند (و مقداری به نام بتها در حالی که در آفرینش کسی شریک نبود) و به زعم خود می‌گویند که این از آن خداست (که در مصارف مهمانان و مساکین و مسافران و غیره صرف شود) و این مال معبودان ماست (که مصارف آن خاص است) پس آنچه برای (اسم) معبودان بود بطرف (آن حصّه‌ای که به نام) خدا (بود) نمی‌رسید (بلکه حسب اتفاق اگر آمیخته می‌شد بیرون کرده می‌شد) و آنچه برای (اسم) خدا بود آن به طرف (آن حصّه‌ای که به نام) معبودان (بود) می‌رسید آنها چه تجویز بدی مقرر کرده بودند (اولاً چرا آفریده خدا به نام دیگران مقرر گردد ثانیاً آنچه به نام خدا مقرر گردیده چرا کاسته شود و اگر آن مبنی بر غنا و احتیاج است پس بعد از این که آن را محتاج تسلیم دارند معبود قرار دادنش بیشتر حماقت است.)



معارف و مسایل

در آیه قبل از این آمد که دستور العمل و سنت همیشگی خداوند این بوده که در هر قبیله جنّ و بشر، پیامبران و هدایات خود را بفرستد و تا وقتی بوسیله انبیا کاملاً آگاه نگردند به سبب کفر و شرک و عصیان و نافرمانی به آنها سزا داده نشود.

در نخستین آیه از آیات مذکور این نکته نشان داده شد که سلسله کلی رسل و کتابها به این خاطر نبود که رب العالمین به عبادت و اطاعت ما نیازی داشته یا کار او بر اطاعت موقوف بود، هرگز چنین نیست او کاملاً بی نیاز و غنی است ولی با وجود اینکه او کاملاً مستغنی و بی نیاز است دارای صفت رحمت است و سبب اینکه کل جهان را آفریده و برقرار داشته و تمام نیازهای ظاهر و باطن و حال و آینده بشر را بدون آنکه او سؤال کند تکمیل فرموده، همین صفت رحمت است و اگر نه انسان بیچاره نه صلاحیت این را داشت که ضروریات زندگی خود را ایجاد کند و نه سلیقه آن را داشت که آنها را از خدا بخواهد، بویژه نعمت و جود که به او اعطا شده، اعطای آن بدون سؤال کاملاً روشن است که هیچ فرد بشری برای خلقت خود هیچ نوع دعایی نکرده و نه قبل از خلقت دعا خواستن متصوّر می شود هم چنین اعضایی که تخلیق انسان از آنها انجام گرفته مانند چشم دست و پا، مغز و روان آیا انسانی آنها را خواسته بود یا برای خواستن آنها شعور و سلیقه ای داشت؟ هرگز!!

مانبودیم و تقاضای مانبود** * لطف تو ناگفته مامی شنود

الله تعالی از همه بی نیاز است و آفرینش عالم
فقط نتیجه رحمت اوست

در هر صورت در این آیه با لفظ «رُبُّكَ الْغَنِيُّ» بر بیان بی نیازی رب الارباب

لفظ «ذُو الرَّحْمَةِ» را اضافه کرده نشان داد که اگر چه او از همه شما بلکه از همه کاینات کاملاً مستغنی و بی نیاز است اما با این بی نیازی «ذُو الرَّحْمَةِ» یعنی، مهربان هم هست.

الله تعالی هیچ وقت انسان را بی نیاز نکرده، حکمتش اینکه اگر بی نیاز باشد ظلم می کند و استغنا کمال همان ذات پاک است و عادت انسان اینست که اگر او از دیگران مستغنی و بی نیاز باشد پروایی به نفع و ضرر و رنج و راحتی آنها ندارد بلکه در این حالت آماده می شود، بر آنها ظلم و ستم بکند در آیه ۶-۷ سوره علق «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ، أَنْ رَأَاهُ اسْتَكْبَرُ» (هرگاه انسان خود را بی نیاز و مستغنی بیابد، آماده سرکشی و طغیان می شود). بنابر این خداوند انسان را به اینگونه ضروریات مستغرق کرده که بدون همکاری دیگران امکان ندارد، انجام گیرند.

بزرگترین پادشاه و حاکم هم به نوکر و چاکر و مستخدم نیازمند است، بزرگترین ثروتمند و مدیر کارخانه هم به کارگر احتیاج دارد، همانگونه که علی الصباح یک نفر کارگر و راننده تاکسی در تلاش اینست که مبلغی پول دریافت کرده، نیاز خود را برطرف کند، درست هم چنین بزرگترین ثروتمند که به آنها اغنیا گفته می شود، برای سراغ گرفتن کارگر و تاکسی ران بیرون می رود. قدرت الهی همه را در یک زنجیر نیازمندی مسدود کرده هر یکی محتاج دیگری است، هیچ یکی بر دیگری احسانی ندارد و اگر نیازمندی نمی بود، نه ثروتمندی به کسی یک ریالی می داد و نه کارگری بار کسی را حمل می کرد. این تنها صفت کمال حق تعالی جل جلاله است که با وجود کمال استغنا و بی نیازی ذُو الرَّحْمَةِ یعنی مهربان هم هست. در اینجا اگر بجای «ذُو الرَّحْمَةِ» لفظ رحمن یا رحیم آورده می شد باز هم مقصود کلام ادا می گشت اما برای اظهار اهمیت و مناسبت میان غنی و صفت رحمت عنوان «ذُو الرَّحْمَةِ» اختیار گردید که او با وجودیکه غنی و کاملاً بی نیاز است دارای کمال صفت رحمت هم هست و همین صفت سبب ارسال رسل و انزال کتب قرار گرفته است.



سپس این را هم نشان داد که همانگونه که رحمت او کامل و عام است هم چنین قدرت او نیز حاوی هر کار و هر چیز است اگر او بخواهد همه را در یک آن می تواند فنا کند و از فنا کردن همه خلاق هم کوچکترین فرقی در کارخانه قدرت او واقع نخواهد شد. باز اگر او بخواهد می تواند کل کاینات فعلی را برباد کرده بجای آن همانگونه مخلوقی دیگر آفریده، بر قرار کند که نظیر آن در هر قرن انسان جلوی چشم او هست که امروز میلیاردها انسان بر هر گوشه جهان آباد و در تمام شعب زندگی کارهای مختلفی انجام می دهند. اگر به یکی از عصر و قرنهای قبل برگردیم و بیندیشیم معلوم می گردد در آن زمان هم این جهان همین گونه آباد بوده و همه کارها رواج داشته اند ولی از ساکنان و کارپردازان امروز کسی نبوده، بلکه قوم دیگری بوده که امروز زیر زمین قرار گرفته اند. که از آنها نام و نشانی هم باقی نیست و جهان امروز از نژاد همان قوم گذشته آفریده شده است.

«إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يُسَخِّلِفَ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخِرِينَ» یعنی اگر الله تعالی بخواهد همه شما را می برد مراد از «بردن» آنست که آنان را به گونه ای از صفحه روزگار محو و نابود کند که نام و نشانی از آنها باقی نماند، بنابر این در اینجا هلاک کردن و کشتن را ذکر نفرمود؛ بلکه بردن را ذکر کرد که اشاره به فنای محض و بی نام و نشان قرار دادن است.

در این آیه بعد از ذکر غنا و بی نیازی خدا و مهربان و قادر بودن او در آیه ۱۳۴ سوره انعام به نافرمانان و منکرین حکم، تنبیه شده است که «إِنْ مَا تُوعَدُونَ لَاتٍ لَوْ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» یعنی عذابی که خداوند شما را از آن ترسانیده، حتماً خواهد آمد و همه شما با هم شده نمی توانید آن را دور کنید.

سپس در آیه سوم، برای بیدار ساختنشان از خواب غفلت رویه دیگری اختیار کرده فرمود: «قُلْ يَوْمَ أَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لِمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» که در آن خطاب به رسول خداست که شما به اهل مکه بگویید ای قوم من اگر شما سخن مرا قبول نمی کنید اختیار

خود را دارید؛ بر حال خود طبق عقیده و عناد خود عمل کنید، من هم طبق عقیده خویش عمل خواهم کرد؛ در این ضرری بر من متوجه نمی شود ولی عن قریب شما خواهید دانست که فلاح و نجات دار آخرت نصیب چه کسانی خواهد شد و کاملاً متوجه باشید که ظالمان یعنی آنانکه حق را تلف می کنند، هرگز پیروز نخواهند شد.

امام تفسیر ابن کثیر در تفسیر این آیه به این هم اشاره کرده که در اینجا در این آیه فرمود: «مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ» و فرمود عَاقِبَةُ الْأَخِرَةِ، از این معلوم می شود که قبل از دار آخرت در این جهان هم سرانجام فلاح و پیروزی از آن بندگان نیک خدا خواهد شد، هم چنانکه احوال رسول خدا ﷺ و صحابه کرام بر آن گواه است که در مدت کوتاهی همه ابرقدرت های مخالف جهان در جلوی ایشان ذلیل شدند و کشور آنها بدست ایشان فتح شد و در خود عهد رسالت تمام جزیره العرب زیر نگین آن جناب ﷺ در آمد از یمن و بحرین گرفته تا سرزمین شام حکومت او برقرار شد. سپس بدست خلفا و اصحاب او تقریباً همه جهان زیر لوای اسلام درآمد و این وعده خداوندی که در آیه ۲۱ سوره مجادله آمده است به پایه تکمیل رسید؛ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» یعنی خداوند نوشته که من و رسولانم غالب خواهیم آمد و در آیه ۵۱ سوره غافر فرموده: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» یعنی ما به رسولان خود کمک می کنیم و نیز به کسانی که ایمان آورده اند در این جهان هم و در آن روز هم که گواهان جهت گواهی بر محاسبه اعمال می ایستند یعنی روز قیامت.

در چهارمین آیه بر یک اشتباه و گمراهی خاص مشرکین عرب، اشاره شده است. عادت عرب این بود که آنچه از محصولات کشاورزی و تجاری بدست می آوردند مقداری را برای خدا و مقداری را برای بتها جدا می کردند سهم خدا را بر غربا، فقرا و مساکین صرف می کردند و سهم بتها را بر همسایگان و نگهبانان بتها صرف می کردند.

اولاً این ظلم کم نبود که همه چیزها را خدا آفریده و محصول هر چیز



را او عطا فرموده باز در اشیای اعطایی او بتها را شریک کردند علاوه بر آن، ستم بالای ستم این بود که اگر گاهی در محصولات کمی و نقصان می آمد آن را بر سهم خدا حواله کرده، می گفتند که خدا بی نیاز است. او نیازی به این چیزها ندارد و سهم بتها و سهم خود را هم تکمیل می کردند و گاهی چنین اتفاق می افتاد که از سهم بتها یا از سهم خود آنها، چیزی در سهم خدا واقع می شد. پس برای تکمیل، آن مقدار را بیرون می کردند و اگر معامله برعکس واقع می شد که چیزی از سهم خدا در سهم بتها یا سهم خودشان می افتاد آن را همانجا گذاشته، می گفتند که الله تعالی غنی است. اگر چیزی از سهم او کاسته شود، اشکالی ندارد. قرآن این گمراهی و اشتباه کاری آنها را ذکر کرده، فرمود: «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» یعنی این قضاوت و داوری شان چقدر قبیح و بد است؛ کسی که آنها را با تمام اشیای آنها آفریده، اولاً دیگران را با او شریک کردند؛ ثانیاً سهم او را به عناوین مختلف به طرف دیگران انتقال دادند.

تنبیه گردانیدن کفار عبرتی است برای مسلمانان

این آگهی است که برگمراهی و روش اشتباه مشرکین عرب داده شده است و ضمناً در این درس عبرتی است برای مسلمانان که زندگی خدادادی و نیروی اعضا و جوارح وهبی او را به سهام مختلف توزیع می کنند و یک حصّه ای از وقت به عبادت او اختصاص می دهند. در حالی که حق این بود که همه اوقات و لمحات عمر را در اطاعت و عبادت او وقف می کردند و برای لوازم و ضروریات زندگی از آن وقتی اختصاص می دادند. باز هم حق اینست که حق شکر او ادا نخواهد شد، اما حال ما اینست که در بیست و چهار ساعت شبانه روز چون وقتی برای یاد خدا مقرر می کنیم همینکه ضرورتی پیش بیاید، نباید در معاملات ما و نه در استراحت ما، خللی ایجاد شود؛ بلکه خلل در آنوقت باید واقع بشود که برای نماز،

تلاوت و یا عبادت مقرر شده بود، اگر کاری اتفاق بیفتد یا مرض و ضرورت دیگری پیش بیاید پیش از همه، اول اثرش بر آنوقت واقع می شود که برای ذکرالله یا عبادت مختص شده بود، این چه نوع قضاوت اشتباه و چه ناشکری و بی انصافی است!! خداوند ما و جمیع مسلمانان را از این حفظ بفرماید.

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ

و هم چنین مزین کردند برای بسیاری از مشرکین کشتن فرزندان شان را شریکان شان
لِيُرُدُّوهُمْ وَ لِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ط وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ

تا که هلاک کنند و ملتبس کنند برایشان دین شان را و اگر خدا می خواست این کار رانمی کردند
فَدَرُّوهُمْ وَ مَا يَقْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾ وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ حَرَّتْ حِجْرٌ صَلَّی

پس بگذار، ایشان بدانند و دروغ شان. و می گویند که این مواشی و کشت ممنوع است

لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَّشَأَ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا

نخورد آن را مگر کسی که ما بخواهیم بفرخودشان و سواری بعض مواشی را که حرام کردند
وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ ط

و بعض مواشی است که نام خدا بوقت ذبح بر آنها نمی گیرند بر خدا افترا کرده

سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ

عن قریب سزا خواهند داد ایشان را به آن دروغ. و می گویند آنچه در شکم این مواشی است
خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَرْوَاجِنَا وَ إِنْ يَكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ

مختص است برای مردان ما و حرام است برای زنان ما و اگر باشد بچه مرده پس همه آنها

فِيهِ شُرَكَاءٌ ط سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ ط إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾

در آن شریک اند به زودی سزا خواهند داد ایشان را بر این بیان، یقیناً اوست حکیم و دانا.



قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَمُوا

یقیناً زیان دیدند کسانی که کشتند فرزندان خود را از روی حماقت و نادانی و حرام قرار دادند

مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾

رزقی را که خدا به ایشان داده بود به جهت افترا بخدا یقیناً گمراه شدند و نیستند راه یاب.

ربط آیات

در آیات گذشته، بیان عقاید باطل، شرک آلود و کفر آمیز آمده بود و در این آیات اشتباه کاری و رسوم جاهلانه آنها ذکر می‌گردد و رسوم جاهلیت که ذکر آنها در این آیات آمده است، از این قرار است:

اولاً اینکه: از محصولات و میوه جات سهمی به نام خدا و سهمی به نام بتها و جنیان بیرون می‌کردند؛ باز اگر اتفاقاً از سهم خدا چیزی در سهم بتها آمیخته می‌شد آن را همانطور گذاشته و اگر معامله برعکس می‌شد آن را بیرون آورده سهم بتها را تکمیل می‌کردند و در این باره این بهانه را به میان می‌آوردند که خدا غنی است، اگر از سهم او چیزی کاسته بشود هیچ ضرری نیست و شرکا محتاج‌اند نباید از سهم آنها چیزی کاسته شود ذکر این رسم قبیح، در نخستین آیه از آیات فوق آمد.

رسم دوم این بود: حیوانهایی را بعنوان «بحیره، سائبه» به نام بتها می‌گذاشتند و می‌گفتند این جهت تحصیل رضای خداست؛ لذا چون بتها را مورد عبادت و پرستش قرار می‌دادند، بهمین منظور سهم ویژه‌ای برای آنان قایل بودند و اختصاص دادن سهمی برای خدا به این منظور بود که این کار موجبات خشنودی او را فراهم می‌کند.

رسم سوم اینکه: دختران خود را می‌کشتند.

چهارمین رسم اینکه: مقداری از کشت به نام بتها وقف می‌کردند و می‌گفتند که مصرف‌کنندگان اصلی آن فقط مردان هستند و دادن و ندادن به

زنها وابسته به رضای ماهاست؛ خود آنها حق مطالبه ندارند.
پنجمین رسم اینکه: در مواشی هم این عمل را انجام می دادند که بعضی را به مردان اختصاص می دادند.
ششمین رسم اینکه: حیواناتی که به نام بتها می گذاشتند سواری و بارگذاری را بر آنها حرام می پنداشتند.
هفتمین رسم اینکه: بعض حیوانات را به گونه ای مخصوص کرده بودند که گاهی بر آنها نام خدا برده نشود نه به هنگام دوشیدن و نه به وقت سوار شدن و نه در حین ذبح.
هشتمین رسم اینکه: حیواناتی که بعنوان بحیره و سائبه به نام بتها می گذاشتند اگر به وقت ذبح جنین از شکم آنها زنده بیرون می آمد آن را هم ذبح می کردند، ولی آن را تنها برای مردان حلال می پنداشتند و برای زنها حرام و اگر جنین مرده بیرون می آمد برای همه مرد و زن حلال بود.
نهمین رسم اینکه: شیر بعض حیوانات را هم برای مردان حلال و برای زنان حرام می پنداشتند.
دهمین رسم اینکه: تعظیم چهار نوع حیوان: «بَحْیْرَه، سَائِبَه» و «صیلَه» و «خَام» را عبادت می پنداشتند.
(همه این روایات در دَرّ منثور و روح المعانی از حضرت ابن عباس، مجاهد، ابن زید و سدّی به تخریج ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن ابی شیبّه و ابن حمید منقول اند).^۱

خلاصه تفسیر

هم چنین به فکر بسیاری از مشرکین، معبودان آنها (شیاطین) کشتن فرزندان شان را مستحسن قرار داده بودند (چنانکه در جاهلیت کشتن یا زنده در گور



کردن دختران مرسوم بود) تا که (بوجه ارتکاب این فعل قبیح) آنها (شیاطین) ایشان (مشرکین) را (بوجه استحقاق عذاب) برباد کنند و تا که این رویه ایشان را ضبط کنند (که برای همیشه در اشتباه گرفتار باشند و شما از این حرکات زنده و ناشایست ایشان اندوهگین نباشید زیرا که) اگر خدا (بهبودی آنها را) می خواست آنها این کارها را انجام نمی دادند شما ایشان را با آنچه سخنان اشتباه می گویند (که این کردار ما خیلی خوب است) همانطور بگذارید (به فکر آنها قرار نگیرید ما خود بدانیم) و آنان به فکر (باطل) خود چنین هم می گویند که اینها حیوانات (بخصوص) و مزرعه‌ای (بخصوصی) است که استعمال آنها برای هر شخص جایز نیست و کسی نمی تواند آنها را بخورد مگر اینکه ما بخواهیم (همچنانکه در رسم چهارم و پنجم گذشت) و (چنین می گویند که) این حیوانات (بخصوصی) هستند که سواری و حمل بر آنها حرام گردیده است (چنانکه در رسم ششم ذکر شد) و (این چنین هم می گویند که) این حیوانات (بخصوصی) هستند که (نباید بر آنها نام خدا برده شود چنانکه بسبب این عقیده) ایشان (بر آنها) نام خدا را نمی بردند (هم چنانکه در رسم هفتم ذکر گردید، و همه این امور را) فقط بصورت افترا بر خدا (می گویند چرا که آنان اینها را موجب خشنودی خدا می پنداشتند) الآن خداوند متعال به آنها سزای افترای آنها را می دهند (الآن از این جهت گفت که قیامت که دارد می آید دور نیست و بعض سزایه محض مردن آغاز می شود) و آنها (چنین هم) می گویند که آنچه در شکم این حیوانات است (و از آنجا بیرون می آید مانند شیر و بچه) آن تنها مختص به مردان ما (حلال) است و بر زنان ما حرام است و اگر آن (بچه از شکم بیرون می آید) مرده است پس در (جواز انتفاع از) آن همه (مرد و زن) برابراند (هم چنانکه در رسم هشتم و نهم ذکر گردید) الآن خداوند سزای اشتباه بیانی به آنها می دهد (و تقریر اشتباه بیانی همان است که در افترا گذشت و تاکنون که سزا نداده بعلت این بوده است که) یقیناً او حکیم است (بنابر بعض حکمت مهلت داده است و از عدم سزای فعلی نپندارد که او آگاه نیست؛ زیرا که) او بسیار دانا است (و از همه آگاه است در آینده بطور چکیده و انجام آخر می فرماید که) یقیناً در خساره و زیان قرار گرفته اند کسانی که (این افعال قبیحه را طریقه‌ای قرار داده اند که) فرزندان خود را فقط از روی حماقت بدون از مدرک (معقول و مقبول) کشتند و چیزهای (حلال) که خداوند به خورد و نوش به ایشان داده بود آنها را (اعتقاداً یا

عملاً) حرام قرار دادند (هم چنانکه در رسوم بالا و رسم دهم که منشأ همه یکی است ذکر گردید و همه این) فقط بگونه افترا پردازی بر خدا (است هم چنانکه در بالا در قتل اولاد «يَقْتُلُونَ» و در تحریم انعام افترای جداگانه هم آمده است) یقیناً ایشان در گمراهی قرار گرفته اند و (این گمراهی جدیدی نیست بلکه قدیمی است چرا که اول هم) هیچگاه راه یاب نشده اند (پس در «قَدْ صَلُّوا» خلاصه طریق و در «مَا كَانُوا» تأکید آن و در «حَسِرُوا» خلاصه انجام بد که عذاب است ذکر گردیدند).

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَّعْرُوشَاتٍ

و او آفریده است باغاتی که بر داربستها انداخته می شوند و آنکه بر داربستها انداخته نمی شوند

وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا

و درخت خرما و مزرعه که مختلف اند میوه آن و آفریده است زیتون و انار را مشابه یکدیگر

وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ ۗ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ

و جدا جدا هم؛ بخورید از میوه های آن هرگاه میوه بدهد و ادا کنید حق آن را روز درو کردنش

وَلَا تُسْرِفُوا ۗ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾ وَمِنَ الْأَنْعَامِ

و بیجا خرج نکنید؛ او دوست ندارد بیجا خرج کنندگان را؛ و آفرید از حیوانات

حَمُولَةً وَفَرْشًا ۗ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ ۗ

بار بردار و گسترده بر زمین، بخورید از رزق خدا، و نروید به نقش قدمهای شیطان

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٢﴾

و او دشمن صریحی است برای شما.

خلاصه تفسیر

و همان (خدای پاک) است که آفرید باغات که بر پایه ها انداخته می شوند (مانند انگور) و آنکه بر پایه ها انداخته نمی شوند (یا به این خاطر که پر پهن ندارد مانند



درخت تنه‌دار یا که دارد اما معتاد نیست مانند هندوانه و خربزه و غیره) و درخت خرما و مزرعه (راهم او آفریده است) که از آنها چیزهای خوردنی به گونه‌های مختلف (بدست) می‌آید و زیتون و انار (راهم او آفرید) که (انارها هم) با هم (وزیتونها هم باهم در بعضی صفات رنگ و طعام و شکل و مقدار هم) مشابه با یکدیگر می‌باشند و گاهی مشابه به یکدیگر نمی‌باشند (و خداوند اینها را آفریده و اجازه داده که) محصولات همه اینها را بخورید (خواه هنگامی) که اینها میوه بدهند (و پخته نگردند) و (البته این قدر با این لازمی است که) از آنها حقی که (شرعاً) واجب است (یعنی صدقات) آن را بروز درو (و چیدن) آن (به مساکن) بدهید و (در این دادن هم) از حدود (اذن شرعی) تجاوز نکنید یقیناً او (تعالی) متجاوزین (از حد شرعی) را دوست نمی‌دارد و (همانگونه که باغات و مزرعه را خداوند متعال آفریده است هم چنین حیوانات را هم چنانکه) از بعضی مواشی بلند قد (هم) و بعضی کوتاه قد (هم) او آفریده و در باره آنها هم مانند باغات و مزرعه اجازه داده که آنچه خداوند به شما داده (و شرعاً حلال کرده است آن را) بخورید و (از طرف خود، احکام تحریم نتراشیده) بنقش قدم شیطان راه نروید یقیناً او دشمن صریح شماست (که با وجود روشن شدن دلایل حق، شما را گمراه می‌کند).

معارف و مسایل

در آیات گذشته، ذکری از آن گمراهی مشرکین مکه به میان آمده بود که آنها در حیوانات آفریده شده خدا و نعمتهای عطا شده او بتهای خود تراشیده و بی‌روح و بی‌شعور را شریک خدا قرار داده از آنچه بطریق عبادت یا صدقه بیرون می‌آورند سهمی برای خدا و سهمی دیگر برای بتهای مقرر می‌کنند. سپس سهم خدا را به بهانه‌های گوناگون در سهم بتهای می‌اندازند و به اینگونه بسیاری رسوم جاهلی دیگر را به حیث قانون شرعی انجام می‌دهند.

در نخستین آیه از آیات یاد شده، خداوند متعال کمالات حیرت انگیز قدرت کامله خویش را در آفریدن درختها و نباتات گوناگون و فواید و

ثمرات آنها بیان فرموده بر گمراهی آنها هشدار داد که چگونه این بی بصیرتان چیزهای نا آگاه، بی شعور و ناتوان بی روح را شریک و سهمی قادر مطلق و علیم و خبیر قرار داده اند، سپس آنها را بطرف صراط مستقیم و راه راست رهنمایی فرمود که وقتی در آفریدن این اشیا و اعطای آنها به شما کسی سهمی و شریک نبود پس شریک گردانیدن آنها در عبادت، بی نهایت کفران نعمت و در حقیقت ظلمی است. آن ذاتی که اینها را آفریده و به شما عطا فرموده و چنان در تسخیر شما گذاشته که به هر نحوی که بخواهید بتوانید آنها را استعمال کنید و باز همه آنها را برای شما حلال گردانید، پس برای شما لازم است که به وقت استفاده از این نعمتها حق سپاس‌گزاری را ادا کرده، شکر آنها را بجا آورید و رسوم جاهلی و توهمات شیطانی را دین خود قرار ندهید.

در اولین آیه «أَنْشَأَ» بمعنی آفرید، و «مَعْرُوشَاتٍ» از عرش مأخوذ است؛ به معنی بالا بردن و بلند کردن، مراد از معروشات، آن شاخهای درخت‌هایی است که بر داربستها انداخته می‌شوند مانند انگور و کدو و غیره و در مقابل آنها غیر معروشات، شامل همه آن درخت‌هایی است که شاخه‌های آنها بالای چیزی انداخته نمی‌شوند. برابر است که درختان ساقه‌دار باشند که اینگونه شاخ ندارند یا دارند اما بر روی زمین پهن می‌شوند، بر داربست انداخته نمی‌شوند مانند هندوانه، خربزه و غیره.

و نخل بمعنی درخت خرما و زرع هر نوع کشت و زیتون؛ بر درخت زیتون هم اطلاق می‌شود و بر میوه آن هم؛ و رمان به انار گفته می‌شود.

در این آیات اولاً خداوند درختان باغها را به دو قسم بیان فرمود: یکی آنکه شاخه‌های آن بر داربستها انداخته می‌شوند. دوم: آنکه شاخه‌های آن بر چیزی انداخته نمی‌شوند. در این امر اشاره بطرف حکمت بالغه و رموز قدرت خویش فرمود که از یک خاک و یک آب و یک فضا و هوا چطور بوته‌های مختلف پیدا کرد باز برای پختگی و سرسبزی و شادابی میوه‌ها و مراعات هزار خواص و آثار آنها طبیعت بعضی درخت‌ها را چنان ساخت



که تا وقتی شاخه‌های آن بر پایه‌ها بالا نروند اولاً میوه نمی‌دهند و اگر بدهند بزرگ نمی‌شوند و باقی نمی‌مانند، مانند انگور و غیره. و طبیعت بعض را چنان ساخت که اگر بخواهید شاخه‌های آن را بالا بیندازید بالا نمی‌روند و اگر بالا بروند میوه‌شان ضعیف می‌گردند، مانند خربزه، هندوانه و غیره. و بعض درخت‌ها را بر تنه‌ای مستحکم استوار کرده چنان بالا برده که این قدر بالا بردن با صنعت و اختیار انسان امکان نداشت؛ و این گوناگونی درختها حسب اتفاق و تصادف نیست؛ بلکه با حکمت بالغه از نظر مراعات طبیعت میوه‌جات آنهاست. بعضی میوه‌ها از زمین و خاک رشد می‌کنند و می‌پزند و بعضی از اثر خاک فاسد می‌گردند و بعضی بر شاخه‌های بلند آویزان شده از هوای تازه تغذیه می‌کنند و از نور خورشید و ماه و ستارگان، آمدن رنگ در آنها ضروری است، لذا خداوند برای هر یکی طبق طبیعت آن، انتظام فرموده است: **فَبَارِكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.**

سپس بطور ویژه «نخل» و «زرع» درخت خرما و کشت را ذکر فرمود خرما عموماً بصورت تفکه خورده می‌شود و به وقت نیاز، کار غذا را هم می‌کند و از اجناس مختلف که از کشت بدست می‌آیند، غذای مردم و حیوانات تأمین می‌گردد. بعد از ذکر این دو فرمود: «مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ» در این ضمیر «اکله» می‌تواند بطرف «زرع» راجع بگردد و هم می‌تواند بطرف نخل برگردد، به هر حال هر دو مراداند. مقصود اینکه در نخلها انواع مختلف و طعم‌های مختلف موجود است و هر کدام دارای فایده‌ای خاص می‌باشد. وقتی از یک نوع آب و هوا و زمین این همه میوه‌جات گوناگون حاصل می‌آید که هر کدام دارای خاصیت و فایده‌ای بخصوص اند که هر انسان صاحب بصیرتی را به تفکر و تعمق وامی‌دارد، چه جای آن خالق آنها، که همه جهان هستی را مطابق علم و حکمت خود پدید آورده، هیچ کس از مخلوق نخواهد توانست علم و حکمت او را محاسبه کرده، مورد اندازه‌گیری قرار دهد.

سپس دو چیز دیگر ذکر فرمود: «رَّيُّنُونَ» و «رُّمَّانَ» بمعنی انار؛ میوه

زیتون هم میوه‌ای است و سبزی نیز به شمار می‌آید و روغن آن از همه روغن‌ها بیشتر گوارا تر و شفاف تر است و شامل فواید و خواص بی‌شماری نیز هست و بهترین معالجه‌ای است برای هزاران مرض. هم چنین انار، هم دارای خواص و فواید، بی‌شماری است که آنها را همه عوام و خواص می‌دانند. این دو نوع میوه را ذکر کرده، فرمود: «مُتَّشَبِهًا وَغَيْرَ مُتَّشَبِهٍ» یعنی میوه هر یک از اینها از نظر رنگ و طعم با هم آمیخته و مانند یکدیگراند و بعضی نیز چنین‌اند که رنگ و مزه آنها با هم فرق دارد و این یکنواخت بودن بعضی دانه‌ها در رنگ و مزه و مقدار و نیز مختلف بودن بعضی هم در انار هم یافت می‌شود و هم در زیتون.

همه این انواع و اقسام درختها و میوها را ذکر فرموده، در این آیه به انسان دو حکم داده شد: نخستین حکم جهت تکمیل خواهشات و خواسته نفس خود انسان است می‌فرماید: «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ» یعنی میوه این درخت و کشت را بخورید هرگاه میوه دادند. در این اشاره به این است که هدف از آفریدن همه این انواع و اقسام درختها این نیست که مالک، و آفریدگار نیازی به چیزی دارد؛ بلکه آنها را برای استفاده شما آفریده؛ پس شما اختیار دارید که آنها را بخورید و از آنها استفاده نمایید «إِذَا أَثْمَرَ» فرموده اشاره به این کرد که بر آوردن میوه از شاخه‌ها و چوبها در حد توان شما نیست هرگاه این درخت‌ها به اذن خدا میوه دهند، پس اختیار خوردن آن به شما می‌رسد چه پخته باشد و چه خام.

عُشْرُ زَمِينٍ

دومین دستور این رسید که: «وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» «اتوا» بمعنی بیاورید یا ادا کنید. «حصاده» بمعنی وقت درو یا چیدن میوه است و ضمیر «حقه» راجع به هر خوردنی است که در بالا ذکر شده، مقصود اینکه همه اینها را بخورید و استعمال بکنید اما یک چیز در نظر داشته باشید که به وقت درو و



چیدن میوه، حق آن را ادا کنید. مراد از حق، تصدق بر غربا و مساکین است؛ چنانکه در آیه ۱۹ سوره ذاریات با الفاظ عمومی فرموده است: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْزُومِ» یعنی در اموال مردمان نیک، حق متعین است برای سائلان و غیر سائلان.

مراد از این صدقه، عموم صدقات است یا آن صدقه که زکات یا عشر زمین گفته می‌شود. در این رابطه از ائمه تفسیر صحابه و تابعین دو قول منقول است؛ بعضی قول اول را اختیار کرده، علتش را چنین بیان می‌کنند که این آیه مکی است و فریضه زکات پس از دو سال از هجرت عاید گشته است؛ لذا مراد از حق در اینجا حق زکوٰۃ الارض نمی‌تواند باشد و بعضی آیه را مدنی شمرده از حق، زکات و عشر زمین را مراد گرفته است.

امام التفسیر ابن کثیر در تفسیر خویش و ابن عربی اندلسی در «احکام القرآن» در این باره چنین قضاوت فرموده‌اند که آیه چه مکی باشد و چه مدنی، در هر دو صورت، مراد از آن زکوٰۃ الارض یعنی عشر می‌تواند باشد؛ زیرا از دیدگاه او اصل حکم وجوب زکات در مکه نازل شده بود و آیه سوره مزمل که باتفاق، مکی است شامل حکم زکات است. البته مقادیر زکات و تعیین نصاب و غیره بعد از هجرت مقرر شدند؛ و از این آیه، فقط این قدر معلوم شده که بر محصولات زمین از طرف خداوند حقی عاید شده است که تعیین مقدار آن در این جا مذکور نیست، لذا در اینجا خلاصه شده است و در مکه معظمه نیازی به تعیین مقدار از این جهت هم نبود که مسلمانان اطمینان نداشتند که بتوانند محصولات باغات و زمینها را بدست بیاورند؛ لذا در آن زمان فقط همان مقدار رایج بوده است که در گذشته میان مردمان نیک رواج داشته که به وقت درو کشت یا برداشت میوه‌جات، به فقرا و مساکین حاضر در آنجا چیزی داده شود. مقدار خاص متعین نبود؛ پیش از اسلام در امم گذشته هم در کشت و میوه‌جات رایج اینگونه صدقه در آیه ۱۷ سوره قلم مذکور است: «إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ» و پس از دو سال هجرت همانگونه که مقادیر زکات و تفصیل نصاب اموال دیگر را رسول

خدا ﷻ بوسیله وحی الهی، بیان فرمود، هم چنین زکات را بیان کرد که به روایت حضرت معاذ بن جبل و ابن عمر و جابر بن عبدالله در همه کتب حدیث منقول است: «مَا سَقَتِ السَّمَاءُ فِیْهِ الْعُشْرُ وَمَا سَقَى السَّائِبَةَ فِیْصُفُ الْعُشْرُ» یعنی در زمینهای دیمی که جهت آبیاری آنها انتظام نشده، تنها مدار آبیاری آنها بر آب باران است از محصول آنها بیرون کردن عشر بگونه زکات واجب است و از محصول زمین‌هایی که بوسیله آب چاهها آبیاری کرده می‌شوند نصف عشر واجب است.

در قانون زکات، شریعت اسلام، در هر نوع زکات این امر را بطور اصولی مراعات کرده که هر محصولی که در آن مشقت و هزینه کمتر باشد، مقدار زکات آن بیشتر است و هر چند مشقت و هزینه آن بیشتر باشد، به همان اندازه مقدار زکات آن کم خواهد شد.

بطور مثال اگر کسی خزانه قدیمی کهنه یا معدن طلا و نقره‌ای بیابد، خمس آن بطور زکات بر او واجب است زیرا زحمت کم و محصول، بسیار است و بعد از آن نوبه زمین دیمی است که در آن مشقت و هزینه حد اقل است و زکات آن نصف خمس است؛ یعنی عشر و سپس آن زمینی است که بوسیله چاه آبیاری می‌شود یا از آب خریداری شده، آبیاری می‌شود که در آن مشقت و هزینه بالا می‌رود؛ پس زکات آن نصف می‌شود؛ یعنی نصف العشر و پس از آن نوبه طلا و نقره و اموال التجارة است که در بدست آوردن آنها مشقت خیلی می‌باشد پس زکات آن، رُبْع عشر است.

در آیه قرآن کریم و حدیث مذکور، راجع به محصول زمین، نصابی مقرر نشده است؛ لذا امام اعظم ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل فرموده‌اند که: از محصول زمین چه بسیار باشد و چه کم باید زکات بیرون کرد، در آیه ۲۶۷ سوره بقره که زکات زمین در آن مذکور است در آنجا هم نصابی برای آن ذکر نشده است؛ چنانکه می‌فرماید:

«أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» یعنی انفاق کنید از کسب حلال خود و از آنچه ما از زمین برای شما در آوردیم.



برای اموال تجارت و دام، آن حضرت ﷺ نصاب بیان فرموده است که در کمتر از پنجاه و دو نیم توله^۱ نقره، زکات نیست و در کمتر از بیست مثقال طلا و کمتر از $\frac{40}{100}$ گوسفند و $\frac{5}{100}$ شتر و $\frac{3}{100}$ گاو زکات نیست، اما در محصول زمین که در حدیث بالا ذکر گردید، نصاب^{سی} ذکر نشده است؛ لذا در هر قلیل و کثیر محصول زمین عشر یا نصف عشر واجب است.

در پایان آیه فرمود: «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» بیش از حد مصرف نکنید که الله تعالی خرج کنندگان بیجا را دوست نخواهد داشت.

در اینجا سؤال پدید می آید که اگر کسی همه اموال خویش را در راه خدا صرف کند، حتی اگر جان خود را قربان نماید به این امر اسراف گفته نمی شود؛ بلکه تعبیر آن به ادای حق هم مشکل است پس منظور از نهی اسراف در اینجا چیست؟ پاسخ آن اینکه اثر اسراف در شعبه خاصی، کوتاهی در شعب دیگر است پس هر کسی که در خواهش های خویش، بی دریغ از حد بیشتر انفاق کند، عموماً در ادای حقوق دیگران کوتاهی خواهد کرد و در اینجا از این کوتاهی جلوگیری شده است؛ یعنی از یک طرف بعضی مردم همه مال خود را در راه خدا انفاق کرده، با دست خالی می نشینند پس حقوق اهل و عیال و خویشاوندان بلکه نفس خود را چگونه می توانند ادا کنند لذا ارشاد گردید که در انفاق فی سبیل الله نیز اعتدال، مراعات شود تا که همه حقوق ادا گردند.

ثُمَّ نِيَّةَ زَوْجٍ مِنَ الصَّانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمُعْزَاتَيْنِ قُلْ الذَّكْرَيْنِ

آفریده است هشت نروماده، از گوسفند دو و از بز دو؛ پپرسید شما که آیا هر دو نر را حَرَمَ امِ الْأُنثِيَيْنِ أَمَا اشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ ط

خدا حرام کرده یا هر دو ماده را یا آن بچه که مشتمل است بر او بچه دانه هر دو ماده

نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ

نشان دهید به من مدرکی اگر راستگو هستید. و آفرید از شتر دو از

الْبَقَرِ اثْنَيْنِ ۖ قُلْ ءَازْكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإِثْنَيْنِ أَمْ اَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ

گاو دو، بپرسید که آیا هر دو نر را حرام کرده یا هر دو ماده را یا آن بچه که مشتمل است بر او

أَزْ حَامِ الْإِثْنَيْنِ ۖ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّكُمْ اللَّهُ بِهَذَا ۖ فَمَنْ

بچه دانهای دو ماده؛ آیا حاضر بودید هنگامی که حکم داده بود به شما خدا به این، پس کیست

أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ

ظالم تر از کسی که بهتان دروغ بزند بر خدا تا که گمراه کند مردم را بدون تحقیق،

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾

هر آینه خدا هدایت نمی دهد قوم ظالمان را.

خلاصه تفسیر

(و این حیوانات را که حسب دلخواه خود در آن، تحلیل و تحریم بکار می برید) هشت نر و ماده (آفرید) یعنی از گوسفند دو قسم (یک نر و یک ماده) و از بز دو قسم (یک نر و یک ماده) شما (به ایشان) بگویید که (نشان دهید) آیا خدا از این (دو حیوان) هر دو نر را حرام کرده است یا هر دو ماده را (حرام کرده) یا آن (بچه) را که هر دو ماده در شکم (خود) گرفته اند (آن بچه چه نر باشد و چه ماده یعنی شما که از صور مختلف، مدعی تحریم هستید آیا خدا تحریم کرده است) شما به من از روی دلیل نشان دهید اگر (در دعوی خود) راستگو هستید (این بیان در باره کوتاه قامتان بود در آینده راجع به بلند قامتان بیان خواهد شد که در بز و میش هم نر و ماده آفرید هم چنان که بیان گردید) و (هم چنین) در شتر دو قسم (نر و ماده) و در گاو (و گاو میش) دو قسم (نر و ماده پیدا کرد) شما (به ایشان در این باره هم) بگویید که (نشان دهید) آیا خداوند متعال این دو (نوع حیوان) نر را حرام گفته یا هر دو ماده را (حرام گفته است) یا آن (بچه) را که هر دو ماده در شکم (خود) گرفته اند



او آن بجه چه نر باشد و چه ماده مقصود همان است که شما از صور مختلف، مدعی تحریم می‌باشید آیا این تحریم را خدا فرموده است؛ بر این باید دلیل آورد که آن، دو راه دارد: یکی آنکه آن دلیل توسط رسول و فرشته‌ای باشد حال آنکه شما منکر مسئله وحی و نبوت می‌باشید و نمی‌توانید این شق را اختیار کنید پس طریق دیگر برای ادعا متعین است که خود خداوند متعال مستقیماً بدون واسطه به شما چنین حکم داده باشد پس) آیا شما (در آنوقت) حاضر بودید که الله تعالی به شما به این (تحریم و تحلیل) دستور صادر فرمود (و روشن است که نمی‌تواند این ادعا را هم داشته باشند؛ لذا ثابت گشت که در نزدشان هیچگونه دلیلی وجود ندارد) پس (بعد ثبوت اینکه بر این ادعا دلیلی نیست یقینی است که) چه کسی از او ظالم (و کاذب) تر می‌باشد که بر خدا بدون دلیل (در باره تحریم و تحلیل) تهمت بزند تا که مردم را گمراه کند (یعنی این شخص خیلی ظالم می‌باشد و) یقیناً الله تعالی ظالمان را (در آخرت) راه (جنت) نشان نمی‌دهد (بلکه آنها را به دوزخ می‌فرستد، پس ایشان هم به سزای این جرم خود به دوزخ خواهند رفت).

قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ

بگو نمی‌یابم در وحی که به من رسید چیزی را حرام بر خورنده که او را بخورد مگر آن که

يَكُونُ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا

مردار باشد یا خون روان یا گوشت خوک که نجس است یا ذبیحه ناجیز که

أَهْلٍ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

نام غیرالله بر آن برده شود پس هر کسی که بوجه گرسنگی مضطر باشد بدون اینکه نافرمان

وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۵﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا

و یا متجاوز باشد پس پروردگار تو بسیار بخشیننده و مهربان است. و ما بر یهود حرام کردیم

كُلَّ ذِي ظُفْرِ وَ مِنْ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا

هر حیوان ناخن دار را و از گاو و گوسفند حرام کردیم برایشان پیه آنها را مگر آنچه

حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ

چسپیده بر پشت آنها بار و دها یا آنکه آمیخته باشد با استخوان. این جزاست که دادیم به ایشان

بَبْغِيهِمْ وَ اَنَا لَصَدِيقُونَ ﴿١٤٦﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ

بر بغاوت ایشان و ما راستگو هستیم. پس اگر تو را تکذیب کنند پس بگو که در رحمت پروردگارتان

وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾

وسعت بسیاری است و تغییر نخواهد خورد عذاب او از گناهکاران.

خلاصه تفسیر

شما بگویید احکامی که (در باره حیوانات یاد شده) بوسیله وحی بر من نازل شده من در آنها هیچ غذایی را بر خورنده که آن را بخورد (چه مرد باشد چه زن) حرام نمی یابم مگر (اینها را البته حرام می یابم) که (حیوان) مردار باشد (یعنی با وجود واجب الذبح بودنش بدون ذبح شرعی بمیرد) یا اینکه خون روان باشد یا گوشت خوک چرا که آن (خوک) کلاً ناپاک است (لذا همه اجزای آن نجس و حرام اند، به این گونه نجس، نجس العین گفته می شود) یا آن (حیوان و غیره) وسیله شرک باشد (اینگونه) که (به قصد تقرب) به نام غیر الله نامزد شود (پس همه اینها حرام اند) باز (هم در آنها تقدیر سهولت در نظر گرفته شده که) هر کسی که (از گرسنگی خیلی) مضطر باشد بشرطی که نه (در خوردن) طالب لذت باشد و نه (از قدر نیاز) متجاوز باشد پس (در این حالت در خوردن از اینها هم بر او هیچ گناهی عاید نخواهد شد) یقیناً پروردگار تو (برای آن شخص) غفور و رحیم است (که در این وقت رحمت فرموده گناه را از چیزهای گناه آور برداشت) و ما بر یهود تمام حیوانات ناخن دار را حرام کرده بودیم و از (اجزای) گاو و گوسفند، پیه آنها را بر آنها (یهود) حرام کرده بودیم ولی آن (پیه مستثنی بود) که بر پشت آن (دوتا) یا در رودها قرار گیرد یا که آن (پیه) بر استخوان قرار گرفته باشد (بقیه همه انواع پیه حرام بود پس تحریم اینها فی نفسه مقصود نبود بلکه) ما بوجه شرارت ایشان سزا داده بودیم و ما یقیناً راستگو هستیم و پس (از این تحقیق مذکور هم) اگر ایشان (مشرکان) شما را (نعوذ بالله در این مطلب تنها به این خاطر) کاذب بگویند (که عذاب بر ایشان نمی آید) پس شما (در پاسخ) بگویید که پروردگار شما دارای رحمت بسیار وسیعی است (که بنابر



بعض حکمت مؤاخذہ نمی‌کند) و (از این موضوع، چنین نپندارید که همیشه اینگونه نجات خواهید یافت و قتیکه آن وقت معین بیاید پس آنوقت) عذاب او از این مجرمان (به هیچ وجه) بر طرف نخواهد شد.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا

الان مشرکان خواهند گفت که اگر خدا می‌خواست نه ما شرک می‌کردیم و نه آبا و اجداد ما

وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا

و نه حرام می‌کردیم چیزی را، این چنین تکذیب کردند پیشینان تا اینکه چشیدند

بِأَسْنَانِهِمْ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ

عذاب ما را، بگو آیا هست در نزد شما علمی که آن را بر ما ظاهر کنید، شما که تنها بر پندار راه می‌روید

وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ

و فقط تخمین می‌زنید. بگو که الزام خدا کامل است اگر او می‌خواست

لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ

همه شما را هدایت می‌کرد. بگو بیاورید گواهان خود را که گواهی دهند بر اینکه خدا

حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ

حرام کرده است اینها را، پس اگر اینها چنین گواهی دادند باز هم آن را اعتبار ندهید و پیروی مکن

أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

خواهشات کسانی را که تکذیب کردند احکام ما را و کسانی که یقین نمی‌کنند بر آخرت

وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

و دیگران را با خدای خود مساوی قرار می‌دهند.

خلاصه تفسیر

مشرکان آمده‌اند که بگویند، اگر الله تعالی (به رضامندی این را)

می خواست (که ما شرک و تحریم نکنیم یعنی الله تعالی عدم شرک و عدم تحریم را می پسندید و شرک و تحریم را پسند نمی کرد) پس نه ما شرک می کردیم و نه آبا و اجداد ما (شرک می کردند) و نه ما (و نه بزرگان ما) چیزی را (از آنچه در بالا ذکر آنها آمده) می توانستیم حرام کنیم (از این معلوم شد که الله تعالی از این شرک و تحریم ناراض نیست. الله تعالی در پاسخ می گوید که این استدلال از این جهت باطل است که مستلزم تکذیب رسل است؛ پس ایشان پیامبران را تکذیب می کنند و همانگونه که ایشان می کنند) هم چنین کسانی که (کفار که) پیش از ایشان بوده اند آنها هم (رسل را) تکذیب کرده بودند تا اینکه آنها مزه عذاب ما را چشیدند (چه در دنیا همانگونه که بر اکثر کفار گذشته، عذاب نازل شده است یا بعد از مرگ که این روشن است. و این اشاره ایست به اینکه در مبارزه به کفریات ایشان تنها به پاسخ شفاهی و مناظره اکتفا کرده نخواهد شد؛ بلکه مانند کفار گذشته سزای عملی هم به ایشان داده خواهد شد چه در دنیا هم یا تنها در آخرت. باز برای پاسخ دوم می فرماید که) شما (به ایشان) بگویید که آیا در نزد شما (بر این پرونده که مسلط گردانیدن بر ارتکاب گناه مستلزم رضاست) دلیلی هم هست (اگر هست) پس آن را در جلوی ما اظهار کنید (حقیقت اینست که هیچ گونه دلیلی هم نیست) شما تنها بر پندار راه می روید و شما کلاً از تخمین صحبت می کنید (هر دو نوع پاسخ داده) شما (به ایشان) بگویید که پس (از هر دو جواب معلوم شد که) حجّت کامل، از آن خداست (و حجّت شما باطل شد) پس (مقتضای آن این بود که همه شما بر راه می آمدید ولی موفقیت این از جانب خداست) اگر او می خواست همه شما را بر راه (راست) می آورد (ولی الله تعالی حکمتهای زیادی دارد کسی را موفق کرده و کسی را موفق نکرده است البته اظهار حق و اعطای اختیار و اراده برای همه عام است، باز برای مطالبه دلیل نقلی می فرماید که) شما (به ایشان) بگویید که (شما از دلیل عقلی تان اطلاع یافتید خیلی خوب الآن دلیل نقلی درست ارائه دهید مثلاً) گواهان خود را بیاورید که بر این امر (طبق قانون) گواهی بدهند که الله تعالی این چیزها (ی مذکور) را حرام کرده است (گواهی قانونی آنست که بر مشاهده یا بر دلیل قطعی که در افاده یقین با مشاهده برابر باشد مبتنی گردد چنانکه آیه ۱۲۴ انعام «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَضَعَكُم» به آن اشاره دارد) پس اگر (اتفاقاً کسی را به دروغ گواه کرده آوردند و) آنها (گواهان بر این) گواهی (هم) دادند پس (چون آن گواهی یقیناً خلاف قانون و فقط جعلی است زیرا که در آن مشاهده مماثل آن مفقود است لذا) شما به این شهادت گوش فراندهید و (چون دروغ بودن آن همانگونه



که آیه ۱۴۸ انعام «وَلَا حَرَمًا» و «كَذَلِكَ كَذَّبَ الْخ» دلالت دارد و منکر آخرت بودن هم چنانکه آیاتی بسیار دلالت می‌کنند و مشرک بودن همانگونه که «أَشْرُكُنَا» دلالت دارد ثابت گشت پس ای مخاطب! به تخیلات باطل اینگونه افراد (که بطلان آنها الآن ثابت شد) پیروی نکن که آیات ما را تکذیب می‌کنند و بر آخرت ایمان ندارند (و از این جهت بدون هراس به در پی تلاش حق نمی‌پردازند) و آنها (در استحقاق معبودیت) با پروردگار خود دیگران را شریک قرار می‌دهند (یعنی شرک می‌کنند).

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ

بگو بیایید بخوانم آنچه حرام کرده بر شما پروردگارتان که شرک نکنید به او چیزی و

بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ

با مادر و پدر نیکی کنید و نکشید فرزندان‌تان را از تنگدستی، ما رزق می‌دهیم به شما و

إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطْنٌ

به آنان، و نزدیک نشوید به کارهای بی‌حیایی آنچه ظاهر باشد از آنها و آنچه پنهان باشد

وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صُكُّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ

و نکشید نفس را که حرام کرده‌است خدا مگر بحق، به شما این دستور را داد تا که

تَعْقِلُونَ ﴿۱۵۱﴾ وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

بفهمید؛ و نزدیک نشوید به مال یتیم مگر بگونه‌ای که آن بهتر باشد تا که برسد

أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا

به جوانی خویش، و تکمیل کنید پیمان‌ه و ترازو را به انصاف و ما لازم می‌کنیم بر ذمه هرکسی

إِلَّا وَ سْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ

آنچه توانایی آن را داشته باشد و هرگاه صحبت کردید حق بگویید اگرچه او خویشاوند باشد و

بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ صُكُّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾ وَ إِنَّ هَذَا

به عهد خدا وفا کنید بشما این دستور را داد تا که نصیحت بپذیرید؛ و یقیناً اینست

صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۚ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ

راه من راست بر او راه بروید و نیروید به راهها که شما را جدا می‌کنند از

سَبِيلِهِ ۚ ذَلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾

راه خدا، به شما این حکم را داد تا که شما پرهیزید.

خلاصه تفسیر

شما (به ایشان) بگویید که بیایید من بر شما بخوانم آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است و آن (چیزها اینها هستند یکی) اینکه با خدا هیچ چیزی را شریک مقرر نکنید (پس شریک گردانیدن حرام شد) و (دوم اینکه) با مادر و پدر احسان کنید (پس بد رفتاری با آنها حرام شد) و (سوم اینکه) فرزندان خود را بسبب تنگدستی (هم چنانکه بیشتر در زمان جاهلیت رواج داشت) قتل نکنید (چرا که) ما شما و آنها را (هر دو را) رزق (مقدر) می‌دهیم (آنها در رزق مقدر شما شریک نیستند، پس چرا آنها را می‌کشید؛ لذا قتل کردن حرام شد) و (چهارم اینکه) به هیچ یکی از طرق بی حیایی (یعنی بی‌عفتی) نزدیک نشوید (پس زنا حرام گشت) خواه آن علانیه باشد یا نهانی (اینها هستند آن طریقها) و (پنجم اینکه) هر کسی را که ریختن خون او را خدا حرام کرده است نکشید آری مگر بحق (شرع که قتل او جایز است مانند قصاص یا رجم لذا قتل ناحق حرام شد به همه اینها خداوند) به شما اکیداً حکم داده است تا که شما (آنها را) درک کنید (و درک کرده بر آن عمل کنید) و (ششم اینکه) به نزدیک مال یتیم نروید (یعنی در آن تصرف نکنید) مگر به راهی (تصرف مجاز است) که (شرعاً) مستحسن باشد (مانند اینکه تصرف بخاطر او باشد و از آن مال حفاظت بعمل آید و بعض اولیا و اوصیا اجازه دارند که بفتح یتیم در آن تجارت کنند) تا اینکه او به سن بلوغ خود برسد (تا آن زمان تصرفات مذکور مجاز می‌باشند و سپس مال او به او محول گردد بشرطی که سفیه نباشد؛ لذا تصرف غیر مشروع در مال یتیم حرام شد) و (هفتم اینکه) پیمانانه و ترازو را برابر کنید با انصاف (تا که حق کسی به نزد شما نماند و نیاید پس فریب‌کاری در این قرار گرفت و این احکام چندان دشوار نیستند زیرا که)



ما هیچکس را بالاتر از امکانش مکلف (به احکام هم) نمی‌کنیم (لذا چرا در این احکام کوتاهی باشد) و (هشتم اینکه) هرگاه شما (متعلق به قضاوت و شهادتی) گفتگو کنید پس (در آن ملاحظه) انصاف را در نظر داشته باشید اگر چه آن شخص (که در مقابله به آن گفتگو می‌کنید) خویشاوند (شما) باشد (لذا خلاف عدل حرام است) و (نهم اینکه) عهده‌ی که با خدا می‌بندید (مانند قسم یا نذر بشرطی که مشروع باشد) به آن وفا کنید (لذا عدم ایفا به آن حرام است همه) اینها را خداوند به شما اکیداً دستور می‌دهد تا که شما متذکر باشید (و عمل کنید) و آن را (هم بگویید) که (مختص به این احکام نیست بلکه) این دین (اسلام) و تمام احکام آن راه من است (که من به دستور خدا شما را به آن دعوت می‌دهم) که (کاملاً) مستقیم (و راست) است پس بر این راه بروید و به راههای دیگر نروید که آنها شما را از راه خدا (که به آن من دعوت می‌دهم) جدا (و دور) می‌کنند این را خدا به شما اکیداً دستور داده است تا که شما (از مخالفت کردن به این راه) اجتناب کنید.

معارف و مسایل

قبل از این آیات تقریباً در دو الی سه رکوع این مطلب پشت سر هم بیان شده که انسان جاهل و غافل، قانون نازل کرده احکم الحاکمین را گذاشته رسوم آبا و اجدادی خود ساخته را، دین خود قرار داده است. چیزهایی را که خدا حرام کرده است، جایز پنداشته استعمال نموده است و بسیاری چیزها را که خدا حلال کرده بود، آنها را بر خود حرام نموده است و بسیاری چیز را برای مردان جایز و برای زنان حرام گفته و بسیاری را برعکس برای زنان جایز و برای مردان حرام قرار داده است.

در این سه آیات چیزهایی بیان می‌گردند که خدا آنها را حرام قرار داده است در بیان مفصل نه چیز ذکر گردید سپس دهمین حکم چنین بیان شده که «هُدَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» این دین راه راست من است بر او راه بروید که در آن بطرف دین و شریعت آورده و نشان داده رسول خدا ﷺ اشاره فرموده، تفاسیل همه حلال و حرام و جایز و ناجایز و مکروه و مستحب را

به او حواله کرد که چیزی که شریعت محمدی آن را حلال گفته آن را حلال و چیزی را که آن حرام گفته آن را حرام بدانید؛ از طرف خود به حلال و حرام قضاوت نکنید.

سپس هدف از تفصیل ده چیز که در این آیات آمده بیان چیزهای حرام است و مقتضای آن این بود که همه اینها به صیغه نهی به عنوان ممنوعیت بیان می شدند ولی قرآن کریم با اسلوب خاص حکیمانه خویش چند چیز را به شکل ایجاب، بصیغه امر، بیان فرمود و مقصود اینست که مخالفت با اینها حرام است (کشاف) و حکمت و فلسفه آن در آینده خواهد آمد و آن ده چیز که بیان حرمت آنها در این آیات آمده از این قراراند:

- ۱- شریک مقرر کردن به خدا در عبادت و اطاعت او. ۲- با خوش اسلوبی با والدین پیش آمدن. ۳- کشتن اولاد از ترس فقر و افلاس. ۴- ارتکاب به بی عفتی. ۵- قتل ناحق. ۶- خوردن مال یتیم به ناحق. ۷- کاستن در پیمان و ترازو. ۸- بی عدالتی در شهادت یا قضاوت یا گفتگوی دیگر. ۹- عدم ایفا به عهد خداوندی. ۱۰- راه خدا را گذاشته راههای دیگر برگزیدن.

خصوصیات مهم آیات مذکور

کعب اخبار که بسیار عالم ماهر به تورات و قبلاً یهود بوده بعداً مسلمان شد، می فرماید که این آیات قرآن مجید که در آنها ده چیز حرام بیان شده است کتاب خدا تورات بعد از بسم الله به همین آیات آغاز شده است (انتهی) و گفته شده که همینها آن ده کلمات اند که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده بودند.

مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه می فرماید که همین آیات، آن آیات محکماتی هستند که ذکر آنها در سوره آل عمران آمده و از حضرت آدم گرفته تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله همه شریعتهای انبیاء صلی الله علیه و آله بر آن



متفقاند و هیچ یک از آنها در هیچ دین و امت و شریعتی منسوخ نشده است.^۱

این آیات وصیت نامه رسول خدا ﷺ می باشند

در تفسیر ابن کثیر از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه منقول است که فرمود: هر کسی می خواهد اینگونه وصیت نامه رسول خدا ﷺ را ببیند که ممههور باشد این آیات را بخواند که در آنها آن وصیت موجود است که رسول خدا ﷺ احکام الهی را به امت خویش وصیت نموده است و حاکم به روایت حضرت عبادة رضی الله عنه بن صامت نقل کرده که رسول الله ﷺ به صحابه کرام خطاب فرمود: چه کسی حاضر است بر سه آیه با من بیعت کند سپس این سه آیه را تلاوت فرموده گفت: هر کسی که بر این بیعت وفا کند، اجر او بر عهده خدا خواهد بود.

الآن به تفصیل آن ده چیز و تفسیر این سه آیه ملاحظه بفرمایید؛ این آیات چنین آغاز گردیدند «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ» «تعالوا» یعنی بیایید و در اصل، این کلمه جایی گفته می شود که داعی بر مقام بلند قرار گیرد و کسانی را که در جای پایینی قرار گرفته باشند بطرف خود بخواند. در این جا اشاره به این است که در پذیرفتن این دعوت، بر آنها شرافت و بلندی است مقصود اینکه بر رسول کریم صلی الله علیه و آله خطاب کرده فرموده شد که شما به ایشان بگویید که بیایید تا من بر شما آن چیزها را بخوانم که الله تعالی حرام کرده است این پیامی است که بدون واسطه از جانب خدا آمده است، در آن ظن و تخمین و قیاس کسی دخالت ندارد تا که شما به فکر اجتناب از آنها باشید و بدون جهت از طرف خود چیزهای حلال خداوندی را حرام قرار ندهید.

در این آیه، اگر چه مخاطب بلاواسطه مشرکین مکه هستند؛ ولی مضمون خطاب، عام و شامل همه بنی نوع انسانی است چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چه عرب باشند و چه عجم و چه حاضرین فعلی باشند چه نسلهای آینده^۱.

از همه نخستین گناه بزرگ، شرک است که حرام گردیده است

با این اهتمام خطاب فرموده از جمله فهرست ممنوعات و محرمات، اول این را فرمود که: «**أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا**» یعنی نخستین سخن اینست که با خدا کسی را شریک و انباز قرار ندهید و نه مانند مشرکین عرب بتها را خدا قرار دهید و نه مانند یهود و نصاری انبیا را خدا یا فرزند خدا بگویید و نه به مثل دیگران فرشتگان را دختران خدا بنامید و نه مانند جهال عوام، انبیا و اولیا را در صفت علم و قدرت با خدا برابر کنید.

تعریف شرک و اقسام آن

در «تفسیر مظهري» است که معنی لفظ «شَيْئًا» در اینجا این هم می تواند باشد که در هیچ گونه شرک چه جلی و چه خفی مبتلا نباشید. شرک جلی را همه می دانند و آن عبارت است از: شریک و برابر قرار دادن غیرالله در عبادت و اطاعت یا صفات ویژه خداوند و شرک خفی اینست که اگر چه معتقد به این باشد که در کاروبار و مقاصد دنیوی و نفع و ضرر کارساز خداست ولی عملاً دیگران را هم کارساز تصور کند و همه کوششها را به دیگران مرتبط کند یا در عبادت ریاکاری کند که بخاطر نشان دادن دیگران نماز و غیره را درست بخواند یا برای شهرت و آوازه خیرات بکند یا عملاً



دیگران را مالک نفع و ضرر قرار دهد. شیخ سعدی این مطلب را چنین بیان فرموده است:

در این نوعی از شرک پوشیده است

که زیدم ببخشید و عمرم بخرست

یعنی، در این هم یکنوع شرک پنهان است که مردم چنین بیندازد که زید به من چیزی ببخشید و عمر به من ضرری رسانید؛ بلکه حقیقت بجز این نیست که آنچه بخشش و ضرر باشد از طرف حق تعالی است که قادر مطلق است؛ و زید و عمر و به مانند حجاب اند که از زیر آن حجاب بخشش و ضرر ظاهر می‌گردد، و اگر نه همانگونه که در حدیث صحیح آمده است اگر تمام جن و انس جهان جمع شوند، تا به تو نفعی برسانند که خدا برای تو مقرر نکرده است، امکان ندارد که بتوانند به تو نفعی برسانند. هم چنین اگر همه جن و انس جهان جمع شوند تا به تو ضرری برسانند که خدا نخواست، این هم امکان ندارد.

خلاصه اینکه از هر دو شرک جلی و خفی باید کاملاً اجتناب ورزید و همانگونه که پرستش تنها در شرک داخل است؛ هم چنین انبیا و اولیا را در علم و قدرت با خدا برابر قرار دادن هم در شرک داخل است. پس اگر خدا ناخواسته کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد، این شرک جلی است و الا اگر تنها عملاً باشد، به آن شرک خفی گفته می‌شود. در این مقام از همه جلوتر به اجتناب از شرک هدایت گردید، و علتش اینکه شرک آنچنان جرمی است که قرآن آن را اصلاً قابل آمرزش قرار نداده است؛ علاوه بر آن برای آمرزش گناهان دیگر، اسباب متعددی می‌تواند باشد؛ لذا در حدیث بروایت حضرت عبادة رضی الله عنه بن صامت و حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که با خدا کسی را شریک نکنید اگر چه قطعه قطعه شوید یا بدار آویزان شوید، یا زنده سوخته گردید.

دوّمین گناه، بدرفتاری با والدین است

بعد از آن فرمود: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی با والدین با احسان و رویّه بهتر پیش بیاید. منظور اینست که از ایشان نافرمانی نکرده به ایشان اذیت و آزار نرسانید، ولی با روش حکمت آمیزی فرمود که با والدین با احسان پیش بیاید در این اشاره به این است که تنها در حق والدین این کافی نیست که از ایشان نافرمانی نکرده به ایشان اذیت نرسانید بلکه با حسن سلوک و روش نیازمندان ایشان را خشنود نگاهداشتن و خوشحال گردانیدنشان فرض است که توضیح آن در آیه ۲۴ سوره اسراء چنین آمده است: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ» یعنی در جلوی ایشان پرهای نیازمندان خویش را بگستران. در این آیه آزار رسانیدن و مشقت به والدین بعد از شرک در ردیف دوم قرار داده شد؛ چنانکه در آیه ۲۳ سوره اسراء اطاعت و راحت رسانی ایشان را خداوند با عبادت خود با هم ذکر کرده است می فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی پروردگار تو چنین قضاوت فرموده که بجز او کسی را نپرستید و با والدین با احسان پیش بیاید.

و در آیه ۱۴ سوره لقمان فرموده: «أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ وَإِلَى الْمَصِيرِ» یعنی سپاس مرا و والدین خود را بجا بیاورید و به سوی من است بازگشت. یعنی اگر بر خلاف آن بروید به سزای خود خواهید رسید.

در «صحیحین» از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که از همه افضل و بهترین اعمال کدام است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: خواندن نماز در وقت (مستحب) او گفت من باز سؤال کردم که پس از آن کدام عمل افضل است؟ فرمود: حسن سلوک با والدین؛ باز پرسیدم که بعد از آن کدام عمل افضل است؟ فرمود: جهاد در راه خدا در «صحیح مسلم» بروایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه مذکور است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه بار فرمود: «رَغِمَ أَنْفُهُ رَغِمَ أَنْفُهُ» یعنی ذلیل شد؛ ذلیل شد؛ ذلیل شد؛ صحابه عرض کردند که چه کسی ذلیل شد یا رسول الله!



فرمود: کسی که مادر و پدر خود را یا یکی را در حال سالخوردگی دریابد و باز در جنت داخل نگردد.

مقصود اینست که در عوض خدمت به والدین سالخورده، رسیدن به جنت یقینی است؛ ذلیل و محروم واقعی کسی است که این جنت آسان را از دست بدهد. آسان از این جهت که والدین بعلت شفقت ذاتی بر اولاد به کوچکترین خدمت بسیار خوشحال خواهند شد؛ راضی نگاهداشتن آنها زحمت زیادی در بر ندارد. و قید سالخوردگی به این خاطر است که هرگاه والدین تندرست و قوی باشند خود ایشان ضروریات خود را مهیا می کنند بلکه نسبت به اولاد کمک مالی و بدنی می کنند لذا در آنوقت نه آنان محتاج خدمت هستند و نه در آنوقت خدمت ارزش چندانی دارد زمانی با ارزش است که آنان به علت ضعف و پیری، نیاز داشته باشند.

سومین عمل حرام، قتل اولاد است

سومین چیزی که حرمت آن در این آیات بیان شده است قتل اولاد است؛ به این مناسبت که اولاد حق والدین که بر عهده اولاد است، ذکر گردید و الآن حق اولاد که بر ذمه والدین است بیان می شود. بدترین نوع بدرفتاری با اولاد آن بود که در جاهلیت زنده در گور یا قتل کرده می شدند در این آیه از آن ممانعت آمده است، می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ طَحْنُ نَرْزُقْكُمْ وَآيَاتِهِمْ» یعنی بخاطر افلاس، اولاد خود را قتل نکنید ما هستیم که به شما هم رزق می دهیم و به آنان هم. در عصر جاهلیت این بدترین رسم بی رحمی و سنگدلی رواج داشت که در منزل هر کسی اگر دختری متولد می شد او را بخاطر این شرم که فردا کسی را باید داماد کرد، زنده در گور دفن می کردند و بسا اوقات از ترس اینکه برای مهیا کردن ضروریات زندگی و خورد و نوش اولاد، مشکلات ایجاد می گردد، این مردم سنگدل، فرزندان خود را بدست خود قتل می کردند.

قرآن کریم این رسم را از میان برداشت و در فرمان فوق‌الذکر، آن مرض ذهنی ایشان را هم معالجه کرد که بسبب آن به این بدترین جرم مرتکب می‌شدند؛ یعنی فرزندان را از کجا طعام بدهیم؛ الله تعالی در این آیه فرمود: که مسئول رزق رسانی و طعام دهی، شما نیستید این وظیفه مستقیم خداوند است، خود شما در رزق و طعام خویش به خداوند متعال نیازمندید او به شما می‌دهد که شما به فرزندان می‌دهید و اگر او به شما روزی ندهد، شما چه قدرتی دارید که یک دانه گندم یا برنج پیدا کنید. شکافتن زمین و در آوردن شاخه از بذرو در آوردن آن میوه و گل بر آن، کار چه کسی است؟ آیا مادر و پدر می‌توانند این کار را انجام دهند؟ بلکه همه اینها از آثار قدرت و حکمت قادر مطلق می‌باشند. عمل انسان در آن چه دخالتی دارد؟ او فقط این قدر می‌تواند بکند که زمین را شخم زند، دانه بپاشد یا درخت بکارد و بالاخره در وقت مقرر آنها را آبیاری کند و از آنها مراقبت نماید؛ اما در، در آوردن میوه و گل، او کوچکترین دخالتی ندارد. لذا معلوم شد که این تصورِ مادر و پدر، که ما به فرزندان رزق می‌دهیم، اشتباه است؛ بلکه از خزانه غیب، خداوند متعال به مادر و پدر هم رزق می‌رسد و به اولاد هم؛ لذا در اینجا مادر و پدر را جلوتر ذکر کرده، فرمود که ما به شما هم رزق می‌دهیم و به آنان هم. در این تقدیم می‌تواند اشاره به این باشد که به شما از این جهت رزق داده می‌شود تا شما به فرزندان برسانید چنانکه در حدیثی رسول کریم ﷺ فرمود: «إِنَّمَا تُنْزَرُونَ وَ تُرْزَقُونَ بِضِعْفَائِكُمْ» یعنی به برکت ضعفاء، خداوند هم به شما کمک می‌کند و رزق می‌رساند.

در آیه ۳۱ سوره اسراء هم این موضوع بیان شده است؛ ولی در آنجا در رابطه به رزق، فرزندان را مقدم کرده است که: «نَحْنُ نُرْزِقُهُمْ وَإِنَّا كُمْ» یعنی ما به آنان هم رزق می‌دهیم و به شما هم؛ در آن اشاره به این است که در نزد ما، در رزق رسانی اول آنها مستحق‌اند که ضعیف‌اند و خود نمی‌توانند کاری بکنند و بخاطر آنها به شما هم اعطا می‌گردد.



عدم تربیت اخلاقی و عدم آموزش و بی دین و آزاد گذاشتن آنها هم یک نوع قتل است

جرم قتل اولاد و گناه شدید بودن آن که در این آیه بیان گردیده، برای قتل و کشتن ظاهری روشن است و اگر از اندیشه کار گرفته شود، عدم تربیت و تعلیم اطفال که در نتیجه آن از فکر خدا و رسول خدا ﷺ و آخرت غافل می شوند و به بد اخلاقی و بی حیایی گرفتار می گردند، آن از قتل اولاد کمتر نیست.

قرآن کریم خدا ناشناس و نافرمان را مرده قرار داده است چنانکه در آیه ۱۲۲ انعام «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» این مطلب بیان شده است؛ کسانی که بر اصلاح و اعمال و اخلاق فرزندان خود توجه نمی کنند و آنها را آزاد می گذارند تا به آنان آموزش اشتباه داده شود و در نتیجه، اخلاق اسلامی از بین برود آن هم از یک جهت مجرم قتل اولاد هستند و اثر قتل ظاهری، فقط زندگی چند روزه دنیا را از بین می برد؛ ولی این قتل عدم تربیت و آموزش اسلامی زندگی اخروی و دایمی انسان را تباه و برباد می کند.

چهارمین کار حرام، بی عفتی است

چهارمین چیزی که حرمت آن در این آیات بیان شده است کار فحشا و بی عفتی است که در باره آن فرمود: «وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» یعنی بسوی هر نوع بی عفتی نزدیک نشوید چه آنها آشکار باشند و چه مخفی. «فـواحش» جمع فاحشه است و لفظ فحش، فحشا و فاحشه همه مصدراند که در اردو به بی حیایی (و در فارسی به بی عفتی) ترجمه می شوند. و در اصطلاح قرآن و حدیث، این الفاظ بر هر کار بدی اطلاق می گردند که آثار آن به دو متعدی باشند. امام راغب اصفهانی در «مفردات

القرآن» و ابن اثیر در «نهایه» همین معنی را بیان کرده‌اند؛ در مواضع متعددی در قرآن از فحش و فحشا ممانعت وارد شده‌است. در آیه ۹۰ نحل فرمود: «يُنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و در آیه ۱۳۳ اعراف فرموده: «حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ» و غیره.

در این مفهوم عام، فحش و فحشا همه در گناههای بزرگ داخل اند چه متعلق به اقوال باشند و چه متعلق به افعال و چه به ظاهر متعلق باشند و چه به باطن و قلب، همه کارهای بی عفتی و بدکاری هم در این داخل اند؛ لذا در عموم زبانها این بر بی عفتی اطلاق می‌گردد در این آیه قرآن، از نزدیک شدن به فواحش نهی شده‌است و اگر معنی آن طبق مفهوم عام، گرفته شود پس شامل همه خصایل بد و گناهها، چه متعلق به زبان باشند و چه به دست و پا و غیره و چه به قلب می‌باشد و اگر معنی، آن بی عفتی که بین عوام مشهور است قرار داده‌شود پس مراد از آن بی عفتی و همه اسباب و مقدمات آن خواهند شد.

سپس در تفسیر «فواحش» در همین آیه فرمود: «مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» طبق تفسیر اول، مراد از «ما ظاهر» همه گناههای زبان، دست و پا هستند و مراد از «ما بطن» همه گناهایی که به دل متعلق اند قرار می‌گیرند. مانند حسد، کینه، حرص، ناشکری، بی صبری و غیره. و طبق تفسیر دوم مراد از «فواحش» ظاهری آن کارهایی هستند که آشکارا انجام می‌گیرند و باطنی آنهایی هستند که بطور نهانی انجام داده می‌شوند. در بی عفتی ظاهری همه مقدمات و لوازم آن داخل اند مانند بدنظری به نامحرم، دست زدن و صحبت کردن با وی و در بی عفتی باطنی تصورات و اراده‌ها و تدابیر مخفی تکمیل آن داخل اند.

و بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از فواحش ظاهری آن کارهای بی عفتی است که بد بودن آنها نزد عامه مردم مشهور و معلوم باشد و همه، آنها را بد بدانند و مراد از فواحش باطنی آن افعالی است که در نزد خدا کار بی عفتی می‌باشند گر چه عموم مردم آنها را بد نپندارند یا حرمت آن نزد



عموم مردم روشن نباشد. مثلاً زن را سه طلاق داده بعداً او را به زنی در منزل نگاه دارد یا به چنین زنی ازدواج کند که شرعاً برای او حلال نباشد. خلاصه اینکه این آیه به اعتبار اصل مفهوم فواحش، شامل همه گناههای ظاهری و باطنی است و به اعتبار معنی مشهور، شامل همه طرق بی عفتی است چه علانیه و چه نهانی. و دستور در این باره چنین رسیده که نزدیک آنها هم نروید؛ مراد از نرفتن نزدیک آنها این است که در چنین مجالس و محافل که خطر ابتلا به گناه پیش بیاید نروید و از چنین کارها هم اجتناب کنید که راهی بطرف گناه باز می کنند. در حدیثی آن حضرت ﷺ فرموده است: «مَنْ حَامِ حَوْلِ الْحَمِي أَوْ شَكَ ان يَقَع فِيهِ» هر کسی که گرد جای ممنوع بگردد، بعید نیست که در آن داخل شود؛ لذا مقتضای احتیاط آنست که جایی که رفتن به آنجا ممنوع است، به پیرامون آن رفتن هم پسندیده نیست.

پنجمین حرام، قتل ناحق است

پنجمین چیز از محرمات قتل ناحق است؛ راجع به آن می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» یعنی کسی را که ریختن خون او را خدا حرام کرده، نکشید مگر به حق. و تفصیل این حق را رسول کریم ﷺ در حدیثی که بروایت ابن مسعود رضی الله عنه در صحیحین منقول شده چنین بیان فرموده است که ریختن خون هیچ مسلمان حلال نیست مگر در سه صورت: ۱- با وجود تأهل زنا بکند. ۲- اینکه یکی را به ناحق بکشد تا در قصاص، او کشته گردد. ۳- اینکه دین اسلام را ترک گفته، مرتد گردد.

هنگامی که حضرت عثمان رضی الله عنه در محاصره اشرا و باغیان قرار گرفته بود و می خواستند او را قتل کنند این حدیث را در جلوی آنها بیان کرده گفت که بحمد الله من از این سه چیز بری می باشم؛ من در زمان جاهلیت هم زنا نکرده ام چه برسد بعصر اسلام و من کسی را نکشته ام و هرگز در دل من وسوسه ترک دین نیامده است؛ پس شما به چه جرمی مرا می کشید و

همانگونه که قتل مسلمان به ناحق حرام است هم چنین قتل ذمی غیر مسلمان که پابند قانون کشور باشد و یا آنکه با مسلمانی هم عهد و پیمان باشد نیز حرام است.

در «ترمذی» و «سنن ابن ماجه» از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که هر کسی ذمی غیر مسلمان را بکشد، او عهد خدا را شکسته است و هر کسی که عهد خدا را بشکند بوی جنت به مشامش نمی رسد، در صورتی که بوی جنت از مسافت هفتاد سال به مشام می رسد.

بعد از بیان پنج محرم از محرّمات ده گانه در این آیه، فرمود: «ذَلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» یعنی الله تعالی نسبت به این چیزها به شما اکیداً دستور داده است تا که شما بفهمید.

ششمین حرام، خوردن مال یتیم است

در دومین آیه، به ششمین حکم که خوردن مال یتیم بصورت ناجایز است، فرمود: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» یعنی نزدیک مال یتیم نروید؛ مگر بطریقه مستحسن تا اینکه به سن بلوغ خود برسد. در اینجا خطاب به اولیا و مربیان اطفال یتیم است که آنها باید اموال آنها را آتش تصور کرده و بطریقه ناجایز نباید نزدیک آنها جهت خوردن و گرفتن بروند؛ هم چنانکه در آیه ۱۰ سوره نساء به همین الفاظ آمده است؛ هر کسی که مال یتیم را به ظلم بخورد او شکم خود را پر از آتش می کند. البته حفظ مال یتیم و قرار دادن آن در تجارت و معامله ای که اصولاً در آن احتمال ضرر نباشد، راهی است پسندیده و ضروری که باید اولیای یتیمان آن را بکار گیرند.

سپس حد مسئولیت حفظ مال یتیم را نشان داد که: «حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» یعنی تا اینکه او به سن بلوغ خود برسد که آنگاه مسئولیت ولی و سرپرست پایان می یابد و مال یتیم به او واگذار می شود. معنی اصلی لفظ «اشده» قوت



است و آن به نزد عموم مفسرین از بلوغ آغاز می‌شود هنگامی که در طفل آثار بلوغ پدید آیند یا اینکه او به سن پانزده سالگی برسد آنگاه او شرعاً بالغ شمرده می‌شود.

البته بعد از بلوغ باید ملاحظه شود که او صلاحیت حفظ و صرف صحیح مال خود را دارد یا خیر؟ اگر صلاحیت تأیید شود، پس بمجرد شروع بلوغ باید مال به او سپرده شود و اگر تا آن زمان صلاحیت در او ملاحظه نگردد، حفظ مال او تا سن بیست و پنج سالگی بر عهده ولی است؛ در این اثنا هرگاه در او صلاحیت حفظ و معامله پدید آید مال به او سپرده می‌شود و اگر با وجود رسیدن به بیست پنج سالگی، او این صلاحیت را نداشته باشد، نزد امام ابوحنیفه باز هم به او سپرده می‌شود بشرطی که این عدم صلاحیت منجر به جنون و دیوانگی نگردد. و نزد بعضی ائمه دیگر، مال به او سپرده نمی‌شود؛ بلکه حاکم شرع حفظ آن را بر مسئولیت کسی دیگر می‌گذارد.

و این مطلب از آیه ۶ سوره نساء مأخوذ است که در آن فرموده: «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» یعنی بعد از بالغ شدن یتیمان اگر شما در آنان این صلاحیت را مشاهده فرمودید که می‌توانند مال خود را حفظ کنند و در تجارتي بیندازند پس مال آنها را به ایشان بسپارید، این آیه نشان داد که تنها بالغ شدن برای سپردن مال کافی نیست بلکه صلاحیت حفظ مال و به تجارت انداختن آن شرط است.

هفتمین حرام، کم و کاست در پیمانان و کم فروشی است

هفتمین حکم در این آیه دستور به برابر کردن کیل و وزن منصفانه است. منظور از انصاف اینکه بدهکار حق بستانکار را کم و کسر نکند و

بستانکار نیز بیش از حق خود نگیرد.^۱

کوتاهی کارمندان و کارگران در وظیفه خویش هم در حکم کم و کاست پیمانانه و وزن است

لازم به توضیح است که کم و کاست پیمانانه و وزن که قرآن به آن «تَطْفِيف» گفته تنها مختص به کم کردن در ترازو و کاستن پیمانانه نیست؛ بلکه کم کردن حق کسی که به عهده باشد را هم شامل است. چنانکه در «مَوْظَا اِمَام مَالِك» از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه منقول است که کسی را دید که در ارکان نماز کوتاهی می کند فرمود: تو تطفیف بجا آوردی؛ یعنی حق واجب را ادا نکردی. بعد از نقل آن امام مالک می فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ وَفَاءٌ وَتَطْفِيفٌ» یعنی ادای کامل حق و کاستن آن در هر چیز هست تنها در وزن و پیمانانه کردن نیست.

از اینجا معلوم شد که کارمندی که درست وظیفه خود را انجام نمی دهد، وقت را می دزدد یا در کار کوتاهی می کند، چه دارای سمت وزارت و ریاست باشد، چه شغل پایینی کارمندی، چه دفترداری باشد و چه خدمتگزار اداره دینی و مرکز علمی، اگر در حقی که به عهده او گذاشته شده کوتاهی کند، او در مظفین شامل است؛ هم چنین کارگری که در کار محوله خویش کوتاهی می کند، آن هم در این شامل است.

سپس فرمود: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی ما به کسی بالاتر از توانایی او حکم نمی دهیم. در بعض روایات حدیث مقصود آن چنین بیان شده است: هر کسی که در حد توان خود حق پیمانانه و وزن را ادا کند، پس اگر با وجود این اشتباهاً بدون اختیار کم و کسری پیش بیاید او مؤاخذه نخواهد شد زیرا که آن از قدرت و اختیار او خارج است.

۱- تفسیر ابن کثیر.



و در «تفسیر مظهري» آمده است که افزودن این جمله اشاره به این است که به وقت ادای حق احتیاط در این است که یک مقداری اضافه داده شود تا شک کمی و کاستی پیش نیاید هم چنانکه رسول خدا ﷺ در یک موقع به وزن کننده دستور داد که: «زَنْ وَأَرْجِحْ» یعنی وزن کن و اضافه بده.^۱

عادت عمومی آن حضرت ﷺ این بود که هر کسی که بر آن حضرت ﷺ حقی داشت قبل از ادای حق، ادای بیشتر از آن را می پسندید و در بخاری به روایت حضرت جابر رضی الله عنه حدیثی مذکور است که رسول کریم ﷺ فرمود که: الله تعالی رحم می کند بر کسی که به وقت فروش جنس، نرمش نشان داده از حق، بیشتر بدهد و نیز به وقت خرید نرمش نشان داده که بیش از حق بر ندارد بلکه اگر کمترین کم و کسری پیش بیاید بر آن راضی باشد.

ولی این دستور اخلاقی است که به وقت دادن بیشتر بدهد و به وقت گرفتن اگر کم باشد به نزاع بر نخیزد. این چیز قانونی نیست که مردم بر انجام آن مجبور باشند، برای اشاره به آن در قرآن آمده است که ما به کسی بالاتر از توانا بیش حکم نمی دهیم یعنی به دیگری بیشتر از حقتش دادن و در وصول حق خویش، بر کمتر راضی شدن حکم اجباری نیست زیرا که برای عموم مردم انجام آن آسان نیست.

هشتمین حکم عدل و انصاف است که تخلف از آن حرام است

فرموده: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» یعنی هرگاه شما با هم صحبت می کنید، حق را بگویید اگر چه او خویشاوند شما باشد. در اینجا تنها به موضوعی خاص اشاره نشده است؛ لذا این در نزد عموم مفسرین شامل هر نوع امری است خواه آن راجع به گواهی واقعه ای باشد یا داوری از طرف حاکم یا گفتگو با یکدیگر. دستور قرآن این است که در هر جا و هر حال که با

۱- احمد ابوداود ترمذی به روایت سوید بن قیس.

هم صحبت می‌کنید حق و انصاف را در نظر داشته باشید. برقراری حق و انصاف در گواهی پرونده یا قضاوت آن روشن است که آنچه را گواه بطور قطع بداند بدون کم و زیاد از طرف خود صراحتاً آن را بگوید گمان و تخمین را در آن دخالت ندهد و به فکر این نباشد که به نفع چه کسی است و به ضرر چه کسی.

هم چنین اگر در اختلافی می‌خواهد قضاوت کند، بعد از تحقیق و بررسی گواهان طبق اصول شرع آنچه از شهادت ایشان یا از قراین دیگر ثابت گردد، مطابق به آن قضاوت کند در گواهی و قضاوت محبت کسی و یا عداوت آن، نباید مانع از گفتن حق باشد. در اینجا این جمله افزوده شده است که: «وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» یعنی اگر چه آن شخص که راجع به پرونده او گواهی داده می‌شود یا قضاوت انجام می‌گیرد خویشاوند شما هم باشد باز هم حق و انصاف را نه در گواهی از دست بدهید و نه در قضاوت. هدف از این آیه جلوگیری از شهادت دروغ و قضاوت بیجاست؛ راجع به گواهی دروغ قول آن حضرت علیه السلام در «سنن ابی داود» و «ابن ماجه» منقول است که فرمود:

«گواهی دروغ مساوی با شرک است» این را تا سه بار تکرار فرموده باز این آیه ۳۰-۳۱ سوره حج را تلاوت کرد «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّوْرِ؛ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» یعنی از عقیده پلید بت پرستی اجتناب نمایید و از گفتار دروغ، در حالی که کسی را با خدا شریک نکنید. ابوداود در باره قضاوت به ناحق به روایت بریده علیه السلام از آن حضرت علیه السلام نقل فرموده است که:

قاضی (یعنی داور پرونده‌ها) بر سه قسم است یکی به جنت می‌رود و دو دیگر به جهنم. کسی که حادثه را بررسی کرده طبق شرع حق را بشناسد و باز مطابق به آن قضاوت کند جنتی است؛ کسی که حق را تحقیق کرده آن را شناخت ولی دیده و دانسته برخلاف آن قضاوت کرد او دوزخی است و هم چنین آن قاضی که نمی‌داند و در فکر و تحقیق و تامل کوتاهی نمود و به



نادانی قضاوت کرد، او هم به جهنم می‌رود. این موضوع در آیات دیگر قرآن با توضیح و تأکید بیشتری بیان شده است که نباید در شهادت و قضاوت رابطه دوستی و خویشاوندی و یا دشمنی و مخالفت کسی اثر کند. چنانکه در آیه ۱۳۵ سوره نساء آمده است: «وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» یعنی سخن حق اگر چه بر خلاف خود شما یا والدین یا خویشاوندان دیگر باشد، نباید از گفتن آن باز بیاید. همینگونه در آیه ۸ سوره مائده دستور رسیده که: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» یعنی، دشمنی با قومی، شما را به گواهی و قضاوت بر خلاف انصاف و انزاف ندارد.

مقصود از برقراری عدل و انصاف در گفتگو با یکدیگر علاوه بر گواهی و قضاوت این است که در آن دروغ نگوید؛ غیبت کسی را نکند و چنین سخن نگوید که باعث آزار دیگران باشد یا به کسی ضرر مالی و جانی وارد گردد.

نهمین حکم وفا به عهد خداست؛ یعنی عهدشکنی، حرام است

نهمین حکم در این آیه، به ایفای عهد خداوند متعال و اجتناب از عهدشکنی است می‌فرماید: «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» یعنی عهد خداوندی را ایفا کنید. مراد از عهد خدا می‌تواند عهدی باشد که در ازل از هر انسان گرفته شده که در آن به همه مردم گفته شده بود. چنانکه در آیه ۱۷۲ اعراف آمده است: «الَّذِينَ بَرَّوْا بَعْدَ مَا بَرَّوْا» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه پاسخ دادند «بَلَىٰ» یعنی یقیناً شما رب و پروردگار ما هستید. مقتضای این عهد اینست که از هیچ حکم پروردگار سرپیچی نکنند، کارهایی که به انجام آنها حکم شده آنها را از همه کارها مقدم و مهم بدانند و کارهایی که از آنها منع شده است نزدیک آنها نروند و از تشابهات آنها هم بپرهیزند؛ خلاصه اینکه کاملاً از الله جل جلاله اطاعت نمایند. و این هم می‌تواند باشد که مراد از آن عهدهای ویژه‌ای است که در مواضع متعدد از قرآن ذکر شده‌اند و از آن جمله این سه

آیه هم هستند که شما تفسیر آنها را ملاحظه می فرمایید (که در آنها ده حکم با تأکید بیان شده است) علما فرموده اند که وفا به نذر و قول هم در این عهد داخل است که اگر انسانی از طرف خود با خدا و عده می کند که فلان کار را انجام می دهم یا نمی دهم. در آیه ۷ سوره انسان به صراحت ذکر شده: «يُؤْفُونَ بِالَّذَرْ» یعنی بندگان نیک خدا به نذرهای خود وفا می کنند.

(خلاصه اینکه این نهمین حکم از نظر شمارش در ردیف نهم قرار دارد؛ اما به اعتبار حقیقت، تمام احکام شرعی، اعم از واجبات و ممنوعات را در بر می گیرد.)

در پایان دومین آیه فرمود: «ذَلِكُمْ وَصَّكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» یعنی نسبت به این کارها خداوند به شما دستور آکید داده است تا شما متذکر شوید.

از سومین آیه دهمین حکم ذکر شده که: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» یعنی این دین محمدی، راه راست من است پس بر آن راه بروید به راههای دیگر نروید که شما را از راه خدا دور می کنند.

در اینجا لفظ «هذا» اشاره به دین اسلام یا قرآن است و این هم می تواند باشد که اشاره به سوره انعام باشد؛ زیرا در آن هم کاملاً اصول اسلام، توحید، رسالت و اصول احکام شرعی مذکورند. و «مستقیم» صفت راه دین است که در ترکیب نحوی، به صورت حال ذکر گردیده، اشاره به این است که مستقیم بودن برای دین اسلام وصف لازمی است. سپس فرمود: «فَاتَّبِعُوهُ» یعنی وقتی که معلوم شد که دین اسلام راه من است و آن هم مستقیم و راه راست است پس الان راه راست سر منزل مقصود معلوم شد، لذا تنها به همان راه بروید.

بعداً فرمود: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» «سبل» جمع سبیل است بمعنی راه، مراد اینست که راه اصلی رسیدن به خدا و کسب رضای او یکی است؛ ولی مردم در جهان طبق تخیلات خویش راههای مختلف درست کرده اند؛ شما بر هیچ کدام از آن راهها نروید چرا که آنها در حقیقت راه رسیدن به خدا نیستند؛ لذا هر کسی که بر این راهها برود از راه خدا بسیار



دور می شود.

در «تفسیر مظهري» فرموده که هدف از نازل کردن قرآن و فرستادن رسول کریم ﷺ این است که مردم تصورات و ارادات و تجاوزات خویش را تابع قرآن و سنت بکنند و زندگی خود را در کالبد آن بیندازند ولی الآن این چنین انجام می گیرد که مردم اصرار دارند تا که قرآن و سنت را در کالبد تخیلات و تجویزات خویش در بیاورند. هر آیه و حدیثی که برخلاف خواسته شان دیده شود آن را تأویل کرده، مطابق خواهش خویش در می آورند. از اینجا راههای گمراه کننده دیگری پدید می آیند که در حقیقت راههای بدعات و شبهات می باشند برای اجتناب از آنها در این آیه هدایت گردیده است.

در «مسند دارمی» به روایت حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که باری رسول خدا ﷺ یک خط مستقیم کشید و فرمود: این راه خداست سپس به هر طرف آن، خطوط انشعابی زیادی کشید و فرمود اینها «سُبل» اند (یعنی آن راههایی که در این آیه از راه رفتن بر آنها منع شده است) و فرمود که بر سر هر یکی از این راهها شیطانی مسلط هست که مردم را از راه راست منحرف کرده به سوی آنها می خواند سپس آن حضرت ﷺ بطور استدلال این آیه را تلاوت فرمود.

سپس در پایان آیه فرمود: «ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی خدا به شما اکیداً دستور داده تا که شما با احتیاط راه بروید.

تفسیر هر سه آیه و اصول محرّمات دهگانه کاملاً بیان شدند، در پایان بر این روش بیان قرآن هم نظری بیفکنید که در اینجا احکام دهگانه رب العالمین بیان شده اند. ولی آنها را به مثل کتب قانون امروزه در، ده ماده نوشت؛ بلکه اولاً بعد از بیان پنج حکم فرمود: «ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» سپس بعد از بیان چهار حکم، همین جمله را اعاده فرمود؛ با فرق اینکه بجای «تَقْلُونَ» فرمود: «تَذَكَّرُونَ» و بعداً آخرین حکم را در آیه ای مستقل بیان فرموده باز همان جمله را اعاده فرمود ولی با فرق اینکه بجای «تَذَكَّرُونَ»، «تَتَّقُونَ» فرمود.

در این روش حکیمانه قرآن کریم حکمت‌های زیادی وجود دارد: نخست اینکه قرآن کریم، تنها مانند قوانین عمومی جهان، قانون حکومت و فرمانروایی نیست؛ بلکه قانون تربیتی است؛ لذا با بیان هر ماده جهت آسان گردانیدن آن تدابیری هم نشان داده شده است. و معرفت خدا و فکر آخرت چیزی است که انسان را در نهان و آشکار بر پایبندی قانون اجبار می‌کند، لذا در دنباله هر سه آیه چنین کلماتی آورده شد که بسبب آنها توجه انسان از دنیای مادی منصرف شده بطرف خدا و آخرت متوجه گردد. در نخستین آیه که حاوی پنج احکام بود: ۱- اجتناب از شرک. ۲- اجتناب از نافرمانی والدین. ۳- پرهیز از قتل اولاد. ۴- اجتناب از کارهای بی‌عفتی. ۵- پرهیز از خون ناحق. به دنبال آن لفظ «تعقلون» آورد زیرا که در عصر جاهلیت اینها را زشت و عیبی نمی‌پنداشتند، لذا اشاره شد که رسوم و تصورات آبا و اجدادی را گذاشته از عقل کار بگیرید.

در دومین آیه چهار حکم دیگر بیان گردید: ۱- نخوردن مال یتیم. ۲- کم نکردن در کیل و وزن. ۳- مراعات حق و صدق در گفتگو. ۴- وفا به عهد خدا. اینها به گونه‌ای هستند که اهل جاهلیت همه آنها را ضروری می‌پنداشت و بسیاری بر آنها عمل می‌کردند ولی بیشتر آنها غفلت می‌ورزیدند و معالجه غفلت، یاد خدا و آخرت است لذا در پایان این آیه لفظ تذکرون آورد.

در سومین آیه ارشاد فرمود که: راه مستقیم را اختیار کرده از بقیه راهها اجتناب کنید و تنها خوف خدا آن‌چنان معالجه‌ای است که می‌تواند وسیله اجتناب از تخیلات و خواهشها خود انسان قرار گیرد؛ لذا در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و در هر سه جا لفظ «وصیت» آورده شد که معمولاً برای تأکید حکم آورده می‌شود؛ لذا بعضی از اصحاب کرام فرموده‌اند که هر کس می‌خواهد وصیت‌نامه عمومی رسول خدا ﷺ را ببیند این سه آیه را بخواند.



ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ
 سپس دادیم به موسی کتاب را برای اتمام نعمت بر نیکوکاران و جهت تفصیل هر چیز
 وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۴﴾ وَ هَذَا كِتَابٌ
 و برای هدایت و رحمت تا که آنها ملاقات پروردگار خود را یقین کنند. و یکی این کتاب است
 أَنْزَلْنَاهُ مُبْرَكًا فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۵۵﴾
 که ما نازل کردیم برکت دار پس از آن اتباع کنید و بترسید تا که بر شما رحمت باشد.
 أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا ۚ وَ إِنَّا كُنَّا عَنْ
 برای اینکه نشاید شما بگویید که کتاب بر دو فرقه نازل شده پیش از ما و ما از
 دَرَأْسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ ﴿۱۵۶﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا الْكِتَابَ لَكُنَّا
 تعلیم و تعلم آنها آگهی نداشتیم. یا بگویید که اگر بر ما نازل می شد کتاب، ما
 أَهْدَى مِنْهُمْ ۖ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ ۚ فَمَنْ
 بهتر از آنان راه می رفتیم پس آمد نزد شما حجت از طرف پروردگارتان و هدایت و رحمت، پس
 أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَايَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا ۗ سَنَجْزِي الَّذِينَ
 ظالم تراز آن چه کسی است که تکذیب کند آیات خدا را و بازدارد از آنها، ما سزای دهیم به آنان
 يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿۱۵۷﴾
 که باز می دارند از آیات ما بدترین عذاب در عوض باز داشتن.

خلاصه تفسیر

پس (از مضمون ابطال شرک در مسئله نبوت بحث می کنیم که ما تنها تو را نبی قرار ندادیم که این مردم بر آن قدر غوغا و سر صدا دارند بلکه پیش از شما) ما موسی علیه السلام را (نیز پیغمبر گردانیدیم و به او) کتاب (تورات) داده بودیم که بر بهترین عمل کنندگان نعمت (ما) تکمیل گردد و (برای تسلیم شوندگان) رحمتی باشد (ما اینگونه کتاب به این خاطر دادیم) تا آنان (یعنی بنی اسرائیل) به دیدار خدای خود یقین کنند (و به اعتقاد لقا همه احکام را

بجا بیاورند) و (هنگامی که دور و زمان او و تتمه‌اش انجیل پایان رسید پس از آن) این (قرآن) کتابی است که ما (در نزد شما) فرستادیم بسیار برکت‌دار پس (الآن) از او اتباع کنید و (از مخالفت به آن از خدا) بترسید تا که بر شما رحمت (خدا) باشد (و ما این قرآن را به این جهت نازل کردیم که) گاهی شما (در قیامت در صورت عدم نزولش به وقت معذب بودن به کفر و شرک) چنین بگویید که کتاب (آسمانی) تنها بر دو فرقه (یهود و نصاری) پیش از ما نازل شده بود و ما از تعلیم و تعلم آنها نا آشنا بودیم (لذا ما نتوانستیم توحید را تحقیق کنیم) یا (هنگام رسیدن کتاب به مؤمنین سابق الآن) چنین می‌گفتید که اگر بر ما کتابی نازل می‌شد ما از ایشان (مؤمنین سابقین) بیشتر بر راه قرار می‌گرفتیم (و در عقاید و اعمال از آنها کمال بیشتری حاصل کرده مستحق ثواب قرار می‌گرفتیم) پس (یاد داشته باشید که) الآن (شما هیچ عذری ندارید) به نزد شما (هم) کتابی (که احکامش) روشن (است) و وسیله هدایت و رحمت (خدا) است، از طرف پروردگار شما آمده است پس (بعد از آمدن اینگونه کتاب کافی و شافی) کیست ظالم تر از کسی که این آیات ما را دروغ پندارد (و دیگران را هم) از آن باز دارد ما الآن (در آخرت) آنها را که (مردم را) از آیات ما باز می‌دارند بسبب این باز داشتن سزای شدید خواهیم داد (این شدت بخاطر باز داشتن افزوده شده ورنه تنها تکذیب هم موجب سزاست).

معارف و مسایل

علت غفلت این نیست که تورات و انجیل به زبان عرب نبودند زیرا بوسیله ترجمه از مطالب آن تا حد ممکن آگاهی داشتند بلکه علتش این است که اهل کتاب به تعلیم و توحید اهل عرب هرگز توجه نکردند. اگر اتفاقاً مطلبی بگوش کسی برسد این در متن به ساختن عادتاً چندان مؤثر نیست؛ اگر چه بر این قدر تنبه هم طلب و تأمل واجب می‌باشد؛ لذا بر ترک توحید عذاب ممکن بود و از این اشکال بعثت عمومی موسوی و عیسوی لازم نمی‌آید، زیرا که اختصاص این عموم برای پیغمبر ما ﷺ به اعتبار مجموع اصول و فروع است و نه در اصول، اتباع همه انبیاء ﷺ بر همه



خلایق واجب است. پس بنابر این عذاب درست می باشد ولی این عذر از نظر سطحی می تواند آورده شود، ولی الآن برای این هم، گنجایش باقی نماند حجت الله کامل گشت.

و راجع به قول دوم «لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ» سؤال و جوابی به اعتبار ناجیان اهل فتره، در آخر رکوع سوم سوره مائده گذشت.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ

چه راهی می بینند مگر اینکه بیایند بر آنان فرشتگان یا بیاید پروردگار تو یا بیاید علامتی

رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا

از پروردگارت، روزی که بیاید بعض نشانی پروردگارت نفع نمی دهد برای هیچ کس ایمانش

لَمْ تَكُنْ أَمِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا

که قبلاً ایمان نیاورده بود یا در ایمان خود نیکی کسب نکرده بود،

قُلِ انْتظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿۱۵۸﴾

بگوشماهم راه ببینید ما هم راه می بینیم.

خلاصه تفسیر

ایشان (که بعد از نزول کتاب و بینات و وضوح حق هم ایمان نمی آورند و برای ایمان آوردن خویش) تنها به این امر منتظرند (یعنی چنان توقف می کنند که گویی منتظر کسی هستند) که به نزدشان فرشتگان بیایند یا در نزدشان رب تو بیاید (آنچنانکه در قیامت به وقت حساب واقع خواهد شد) یا علامت بزرگ پروردگارت (از جمله نشانیهای قیامت) بیاید (مراد از آن نشانی بزرگ، طلوع آفتاب از مغرب است مقصود اینکه آیا در ایمان آوردن بوقوع قیامت یا قرب آن انتظار دارند پس راجع به آن بشنوند که) روزی که این نشانی بزرگ پروردگارت (که ذکر شد) بیاید (در آن روز) ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده بود (بلکه در آن روز ایمان آورده) به درد نمی خورد یا (قبلاً ایمان داشته بود اما) در ایمان خود عمل نیک

انجام نداده بود (بلکه در اعمال بدو گناهان مبتلا بوده و در آن روز از آنها توبه کرده به اعمال نیک پردازد پس این توبه او پذیرفته نخواهد شد و اگر پیش از این معاصی توبه می‌کرد پس به برکت مؤمن بودنش توبه‌اش پذیرفته می‌شد و قبول توبه از جمله منافع ایمان است البته به وقت آمدن قیامت ایمان آوردن سودی نخواهد داشت چراکه نشانه‌های قیامت خود مانع قبولیت توبه می‌شود پس انتظار برای چیست و اگر باز هم ایمان نیاوردند پس) شما (برای ترساندن بیشتر) بگویید که (بسیار خوب) شما (برای آن چیزهایی که درخواست کردید) منتظر باشید (و اگر مسلمان نمی‌شوید، نشوید) ما هم (مانند شما برای آن امور) منتظر هستیم (آن وقت مصیبت‌ها بر شما واقع خواهند شد و ما مؤمنین ان شاء الله نجات خواهیم یافت).

معارف و مسایل

بیشتر سوره انعام برای اصلاح عقاید و اعمال اهل مکه و مشرکین عرب و در پاسخ به سؤالات و شبهات آنها نازل گردیده است. در تمام این سوره، بویژه در آیات فوق بر ساکنان مکه و عرب روشن گردید که شما معجزات و بینات رسول کریم ﷺ را ملاحظه کردید، پیشگویی‌هایی که کتابهای آسمانی و انبیای گذشته در باره آن حضرت ﷺ کرده‌اند شنیدید، باز از زبان یک امی خالص آیات بینات قرآن را که معجزه‌ای مستقل است استماع کردید، لذا اکنون راههای حق و صدق بر شما واضح گشتند و حجّت الهی بر شما تمام شد، لذا اکنون در ایمان آوردن دیگر منتظر چه چیزی هستید؟

این مطلب را در آیه مذکور با روش بسیار بلیغی چنین بیان فرموده که: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» یعنی آیا ایشان در ایمان آوردن منتظر این‌اند که فرشته مرگ در نزدشان برسد یا در انتظار میدان حشراند که در آن قضاوت اعمال شود یا در انتظار این هستند که بعضی از آخرین نشانه‌های قیامت را ببینند؟ تشریف فرما بودن ربّ العالمین در میدان قیامت، برای قضاوت، در چند آیه از قرآن بیان شده است، در



سوره بقره آیه ۲۱۰ در این باره چنین آمده است.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ» یعنی آیا ایشان در انتظارند که الله تعالی در سایه ابرها به نزد آنها بیاید و فرشتگان بیایند و قضاوتی که متعلق به جنتی و جهنمی بودن مردم است، انجام گیرد؟ تشریف فرمایی خداوند متعال در میدان قیامت به چه شأن و با چه کیفیت انجام می‌گیرد، عقل انسانی نمی‌تواند آن را احاطه کند. لذا نظر صحابه کرام و اسلاف امت متعلق به اینگونه آیات اینست که آنچه که در قرآن ذکر گردیده، باید بر آن ایمان آورد و یقین کرد و کیفیات آن را به علم الهی باید وا گذاشت. مثلاً در این آیه این چنین باید یقین کرد که الله تعالی در میدان قیامت جهت قضاوت جزا و سزا تشریف فرما خواهند شد و در این نباید فکر و بحث کرد که چگونه و به چه کیفیت خواهد بود. در دنباله این آیه فرمود: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» در این آیه آگاه کرد که بعد از نشانه‌های قیامت که از جانب خداوند متعال به ظهور پیوندند، در توبه بسته خواهد شد کسی که قبل از این ایمان نیاورده، اگر اکنون ایمان بیاورد، پذیرفته نخواهد شد و کسی که ایمان آورده ولی عمل نیک انجام نداده الآن توبه کرده می‌خواهد که در آتیه اعمال نیک انجام دهد، پس توبه این شخص هم قبول نخواهد شد. خلاصه اینکه اگر کافر در این وقت از کفر خود یا فاسق از فسق خود توبه کند نیز پذیرفته نمی‌شود.

علتش این است که توبه و ایمان هنگامی پذیرفته می‌شوند که در اختیار انسان باشند وقتی که عذاب الهی و حقایق آخرت به مشاهده می‌رسند هر انسان خود بخود در ایمان آوردن و ترک گناه مجبور می‌شود و ایمان و توبه اجباری قابل قبول نیست.

در آیات بی‌شماری از قرآن مذکور است که اهل دوزخ چون به دوزخ می‌رسند، فریاد می‌کشند و با زور و شور وعده می‌کنند که اگر ما الآن بار دیگر به دنیا برگردانیده شویم بجز از ایمان و عمل صالح کار دیگری

نخواهیم کرد؛ ولی جواب همه همین خواهد شد که وقت ایمان و عمل پایان یافته و آنچه الآن می‌گویید اعتباری ندارد.

در تفسیر این آیه این قول رسول کریم ﷺ منقول است که در آخرین نشانیها، این نشانی ظاهر می‌گردد که خورشید بجای اینکه از مشرق طلوع کند از مغرب طلوع می‌کند و با مشاهده آن همه کفار جهان بخواندن کلمه ایمان می‌پردازند و همه نافرمانان فرمانبردار می‌شوند؛ اما ایمان و توبه آنوقت قبول نخواهد شد.^۱

در این آیه این قدر به تصریح قرآن معلوم شد که بعضی آنچنان نشانی واقع خواهد شد که بعد از آن در توبه مسدود می‌شود توبه هیچ کافر یا فاسقی پذیرفته نمی‌شود ولی قرآن آن را توضیح نداد که چه نشانی خواهد بود.

و در «صحیح بخاری» تحت تفسیر این آیه، حدیثی به روایت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول کریم ﷺ فرمود:

تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع نکند قیامت واقع نخواهد شد هرگاه مردم این علامت را مشاهده کردند، همه ایمان می‌آورند و این آن وقتی است که در باره آن قرآن فرموده که آنگاه برای کسی ایمان، نفعی دربر نخواهد داشت. تفصیل آن در «صحیح مسلم» به روایت حذیفه رضی الله عنه اینگونه نقل شده که باری اصحاب کرام در باره علامات قیامت باهم بحث می‌کردند که ناگهان آن حضرت ﷺ تشریف آورد و فرمود که: قیامت تا وقتی که ده نشانی را ملاحظه نکنید برپا نخواهد شد: ۱- طلوع خورشید از مغرب. ۲- ظهور دود مخصوصی. ۳- خروج دابة الارض. ۴- ظهور یاجوج و ماجوج. ۵- نزول عیسی. ۶- خروج دجال. ۷- فرو رفتن زمین در سه جا، یکی در مغرب. ۸- و یکی در مشرق. ۹- یکی در جزیره العرب. ۱۰- آتشی که از مرکز عدن خارج شود و مردم را به جلوی خویش گرفته سوق دهد.

۱- بغوی بسنده عن ابی هریره.



و در «مسند احمد» به روایت ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که آن حضرت رضی الله عنه فرمود که: از این آیات نخست طلوع خورشید از مغرب و خروج دابة الارض واقع خواهند شد.

امام قرطبی در «تذکره» و حافظ ابن حجر در «شرح صحیح بخاری» به روایت حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما این را هم نقل کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که: بعد از این واقعه طلوع خورشید از مغرب، جهان تا یکصد و بیست سال دیگر برقرار خواهد ماند.^۱

بعد از این تفصیل، در اینجا یک سؤال دیگر باقی است که وقتی حضرت عیسی علیه السلام نازل می‌شود او مطابق به روایت صحیح مردم را به ایمان دعوت می‌دهد و مردم ایمان را قبول می‌کنند و در همه جهان نظام اسلام رایج می‌گردد و بدیهی است که اگر ایمان آن زمان پذیرفته نشود، پس این دعوت و دخول مردم در اسلام همه اشتباه خواهند شد. پاسخ آن در «روح المعانی» چنین نقل شده که واقعه طلوع خورشید از طرف مغرب خیلی بعد از نزول مسیح علیه السلام خواهد شد و مسدود بودن در توبه، بعد از طلوع خورشید از مغرب است.

و علامه بلقینی و غیره فرموده‌اند که این امر هم بعید از عقل نیست که پذیرفته نشدن ایمان و توبه به طلوع خورشید از مغرب، عین همان وقت باشد و تا زمان مابعد باقی نماند؛ بلکه بعد از مدتی این حکم عوض شده و ایمان و توبه قبول بگردند.^۲

خلاصه اینکه اگر چه در آیه مذکور توضیح داده نشده که آن نشانی که بعد از آن ایمان و توبه پذیرفته نمی‌شود کدام یکی است ولی از بیان رسول کریم صلی الله علیه و آله روشن گردید که مراد از آن طلوع آفتاب از مغرب است. و خود قرآن چرا آن را توضیح نداد در «تفسیر بحر محیط» است که در اینجا ابهام قرآن برای پیدا کردن انسان غافل بیشتر مفید است که او بر اتفاق

۱- روح المعانی.

۲- روح المعانی و الله اعلم.

وقوع هر واقعه متنبه باشد و برای توبه شتاب کند.

علاوه بر این در این ابهام و اجمال یک نکته مهم دیگر این هم هست که او متنبه گردد که همانگونه که در توبه، به طلوع خورشید از مغرب برای همه جهان بسته می شود، هم چنین نمونه ای از آن برای هر شخص، انقطاع توبه او به وقت موت اوست. قرآن کریم این را در آیه ۱۸ سوره نساء بطور صریح بیان فرموده است.

«وَأَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي بُتِّئْتُ النَّاسَ»

یعنی توبه کسانی پذیرفته نمی شود که گناه را ادامه می دهند تا اینکه بیاید بر یکی از آنها مرگ که آنگاه می گوید من الآن توبه می کنم.

و در تشریح این آیه آن حضرت ﷺ می فرماید که:

«إِنَّ تَوْبَةَ الْعَبْدِ تُقْبَلُ مَا لَمْ يُعْرِضْ» یعنی توبه بنده تا زمانی پذیرفته می شود که

روح او به حلقوم نرسیده بصورت غرغره موت پیش نیاید.

از این معلوم شد که به وقت نزاع روح که آخرین دم باشد و چون در آن

دم فرشته بنظر می رسند آنگاه هم توبه پذیرفته نمی شود. و این هم روشن

است که این صورت حال هم از طرف خداوند متعال یک نشان مهم است

بنابر این در آیه مذکور «بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» شامل وقت موت هم هست چنانکه در

«تفسیر بحر محیط» این قول از بعض علما نقل شده است. و بعض از بزرگان

فرموده اند که «مَنْ مَاتَ قَائِمًا قِيَامَتَهُ» یعنی هر کسی که مرد، قیامت او آنوقت برپا

شد، زیرا دارالعمل پایان یافت. و نمونه برای جزای اعمال از قبر آغاز

می گردد. صائب این مطلب را به نظم در آورده است.

توبه ها را نفس باز پسین دست ردست

بی خبر دیر رسیدی در محمل بستند

در اینجا از نظر محاوره عرب این امر هم قابل توجه است که در این آیه

نخست فرمود:

«أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» و باز همین جمله را اعاده کرده فرمود: «يَوْمَ يَأْتِي

بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا» در اینجا از ضمیر کار گرفته کلام را مختصر



نکرد، از این معلوم می‌شود که در نخستین کلمه که «بعض آیت» مذکور است آن دیگری است و در کلمه دوم «بعض آیت» از آن مختلف است. از این می‌تواند اشاره به آن تفصیل باشد که الآن شما به روایت حذیفه رضی الله عنه بن‌أسید شنیدید که ده نشان قیامت، بسیار مهم می‌باشند که از آن جمله آخرین علامت طلوع خورشید از مغرب است.

در دنبال آیه فرمود: «فَلِإِن تَنْظُرُوا أَنَا مُنْتَظَرُونَ» در این خطاب، به آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشد که شما به ایشان بگویید که بعد از اتمام حجج الهی هم اگر شما در انتظار موت یا قیامت باشید پس انتظار بکشید ما در انتظار آن هستیم که پروردگارتان به شما چه برخوردی خواهد کرد.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

کسانی که راه‌هایی پدید آوردند در دین خود و گروه گروه شدند شما با آنها هیچ سروکاری ندارید
إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ مَنْ جَاءَ

کار آنها حواله با خداست باز او نشان می‌دهد به آنها آنچه می‌کردند. هر کسی که بیاورد
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرٌ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
یک نیکی برای اوست ده برابر آن و هر کسی که بیاورد یک بدی

فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۰﴾

پس سزا حاصل می‌کند برابر آن و بر آنها ظلم نخواهد شد.

خلاصه تفسیر

بدون شک کسانی که دین خود را (که مکلف آن هستند) تکه تکه کردند (یعنی دین حق را کلاً نپذیرفتند برابر است که همه آن را بگذارند یا بعض آن را و طریقه شرک و کفر و بدعت اختیار کردند) و به گروه‌های (مختلف) منقسم شدند شما با آنها هیچ ارتباطی ندارید (یعنی شما از آنها بیزارید بر شما هیچ الزامی نیست) فقط (خود آنها مسئول نیک و بد خود

هستند و) معامله‌شان محول به خداست (اوست نظارت کننده آنها) سپس (در قیامت) نشان می‌دهد به ایشان کردارشان را (و اتمام حجت نموده اظهار می‌دارد که ایشان مستحق عذاب‌اند) هر کسی که کار نیک انجام دهد به او (حداقل) ده برابر آن سهم می‌رسد (یعنی چنان مفهوم می‌گردد که گویا او ده نیکی در ده مرتبه انجام داده‌است و بر یک نیکی چقدر ثواب می‌رسد، الآن ده برابر به او اینگونه ثواب می‌رسد) و هر کس که کار بدی انجام دهد پس به او برابر به آن سزا می‌رسد (نه بیشتر) و برای‌شان (در ظاهر هم) ظلم نمی‌شود (که نیکی از آنها ثبت نگردد یا در حق آنها بدی بیشتری نوشته شود).

معارف و مسایل

بیشتر سوره انعام خطاب به مشرکین مکه و متعلق به سؤال و جواب‌شان آمده‌است که در این سوره چنین مورد ارشاد قرار گرفتند که هم اکنون راه راست خداوند متعال تنها در قرآن و اتباع رسول کریم ﷺ منحصر است. همان‌گونه که در زمان انبیای گذشته اساس نجات، اتباع کتاب و شریعت آنان بود، امروز نیز تنها اساس نجات در پیروی رسول کریم ﷺ و شریعت ایشان است. از عقل کار گرفته این راه راست را رها نکنید و راههای اشتباه راست و چپ را اختیار نکنید که از خدا دور خواهید شد.

در نخستین آیه از آیات فوق، یک خطاب عمومی است که در آن مشرکین عرب، یهود، نصاری و مسلمانان شامل‌اند، به همه ایشان خطاب شده و عاقبت به منحرفین از راه راست، بیان گردیده‌است و به رسول خدا هدایت گردیده که شما نباید به کسانی که بر این راههای اشتباه می‌روند ارتباط داشته باشید. باز در آنها راه اشتباه، آن هم هست که کاملاً مخالف به صراط مستقیم باشد، مانند راه مشرکین و اهل کتاب و نیز آن راه هم هست که کلاً مخالف نیست؛ ولی از راه راست منحرف شده به راست و چپ می‌برد و آن راه شبهات و بدعات است که آن هم مردم را در گمراهی می‌اندازد، می‌فرماید:



«إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاباً لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» یعنی کسانی که راههایی در دین خود پیدا کردند و فرقه فرقه شدند شما با آنها سروکار ندارید کار ایشان محول به خداست او نشان می دهد به ایشان آنچه می کردند.

در این آیه نسبت به کسانی که بر راههای انحرافی قرار گرفته اند اولاً این نشان داد که رسول شان از آنها بری و بی زار است و رسول کریم ﷺ با آنها هیچ تعلق خاطری ندارد. سپس به گوش ایشان وعید شدیدی رسانیده شد که عاقبت کارشان به خدا محول است و خداوند متعال در روز قیامت سزا خواهد داد.

مراد از تفریق در دین و فرقه قرار گرفتن که در این آیه ذکر شده است، این است که اتباع اصول دین را گذاشته، طبق خیالات و خواهشات خود یا در مکر و تلبیس شیطان مبتلا شده در دین چیزهایی را بیفزاید یا از آن چیزی بکاهد.

وعید شدید بر ایجاد بدعت در دین

در «تفسیر مظهري» آمده است که امتهای گذشته هم در این شامل اند که اصول دین خود را گذاشته از سوی خود چیزهایی آمیخته بودند و «بدعت» هم همین است که در دین از طرف خود چیزهایی بی اساس را شامل کنند. رسول کریم ﷺ در حدیثی این مطلب را این گونه توضیح داده است که:
بر امت من هم آن احوال پیش می آید، که بر بنی اسرائیل پیش آمد. همانگونه که آنها در بداعمالی مبتلا شدند امت من هم مبتلا خواهد شد. بنی اسرائیل بر هفتاد دو فرقه تقسیم شد؛ امت من هم بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد که بجز از یک گروه، همه به دوزخ می روند. صحابه کرام عرض کردند که آن فرقه نجات یافته کدام است؟ فرمود: «مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي» یعنی آن گروه که بر راه من و اصحاب من راه برود نجات خواهد یافت. (این روایت را

ترمذی و ابوداود به روایت ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده اند)

و طبرانی بسند معتبر از حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه نقل کرده است که ایشان به حضرت عایشه رضی الله عنها فرمودند که گروههایی که در این آیه مذکورند اهل بدعت و کسانی هستند که در پیروی از خیالات و خواهشات خود طریقه‌های جدیدی ایجاد کردند. این مطلب از حضرت ابوهریره رضی الله عنه با سند صحیح منقول است؛ لذا رسول کریم صلی الله علیه و آله ایجاد طریقه‌های نوین از طرف خود در دین را، اکیداً منع فرموده است. امام احمد، ابوداود، ترمذی و غیره به روایت عرباض رضی الله عنه بن ساریه نقل کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «کسانی که از شما بعد از من زنده می‌مانند اختلافات زیادی می‌بینند؛ لذا (من به شما وصیت می‌کنم که) شما سنت مرا و سنت خلفای راشدین را محکم گرفته و مطابق به آن در هر کار عمل کنید از طریقه‌های نوین اجتناب نمایید؛ زیرا که هر چیز پدید آورده تازه در دین بدعت است و هر بدعت گمراهی است.»

و در حدیثی آمده که: هر کسی که به اندازه یک شبر^۱ از جماعت جدا گردد، او قلابه اسلام را از گردن خود بیرون آورده است.^۲ در «تفسیر مظهری» است که مراد از جماعت در این حدیث، جماعت صحابه است. و علتش این است که الله تعالی سرور ما، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را رسول کرده و فرستاد و به آن حضرت صلی الله علیه و آله قرآن را اعطا فرمود و علاوه بر قرآن وحی دیگری نیز عطا فرمود که به آن حدیث یا سنت گفته می‌شود. باز در قرآن آیاتی بسیار مشکل یا مجمل یا مبهم می‌باشند که تفسیر و بیان آنها را خداوند متعال بوسیله رسول خود وعده فرموده که مصداق «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ» همین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر مشکلات و مبهمات قرآن و تفصیلات سنت خود را بوسیله قول و عمل خویش به شاگردان بلا واسطه خود صحابه کرام مستقیماً نشان داد؛ لذا عمل عموم صحابه بیان و تفسیر کامل شریعت الهی



است.

لذا سعادت مسلمانان در این است که در هر کار از کتاب الله و سنت رسول الله اتباع کنند؛ اگر در مفهوم هر آیه و حدیث دچار شک و تردید شدند، آن چیزی را اختیار کنند که صحابه اختیار کرده اند؛ لذا با توجه به موارد فوق در اصول مقدس اسلام، فرقه‌هایی ظهور کرد که عمل صحابه و تفسیرات آنها را کنار گذاشته و از طرف خود آنچه دلشان خواست مفهوم قرآن و سنت قرار دادند؛ این است آن گمراهی که قرآن مکرراً از آن منع فرمود و رسول کریم ﷺ در تمام عمر از آن شدیداً منع فرمود و بر متخلفان لعنت فرمود!

حضرت عایشه رضی الله عنها می فرماید که رسول خدا ﷺ فرموده که: من بر شش کس لعنت می کنم، خدای تعالی هم بر آنها لعنت می کند؛ یکی آنکه در کتاب الله از طرف خود چیزی بیفزاید (یعنی برابر است که در آن چند الفاظ اضافه کند یا در معنی آن چنان زیادتی بیاورد که برخلاف تفسیر صحابه است) دوّم، آنکه منکر تقدیر الهی باشد. سوم، آنکه بر امت به زور مسلط باشد تا که عزت دهد کسانی را که خدا ذلیل کرده و ذلیل کند کسانی را که خدا به آنها عزت داده است. چهارم، آنکه حَرَم خدا را حلال تصور کند، یعنی در حرم مکه قتل و قتال کند یا شکار کند. پنجم، آنکه بی حرمتی عزت و اولاد مرا بجا بیاورد. ششم آنکه سنت مرا بگذارد.

در اولین آیه فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

در آیه گذشته آمده بود که خداوند متعال منحرفین از صراط مستقیم را به سزای اعمالشان خواهد رساند؛ در این آیه ضابطه کریمانه سزا و جزا را در روز قیامت اینگونه بیان فرموده که هر کسی که یک کار نیک انجام دهد به او ده برابر پاداش داده می شود و کسی که به یک گناه مرتکب شود، عوض آن به او فقط به اندازه یک گناه داده می شود.

در «صحیح بخاری»، «مسلم»، «نسائی» و «مسند احمد» آمده که رسول خدا ﷺ

فرموده که: رب شما رحیم است، هر کسی که بکار نیک اراده کند برای او یک نیکی نوشته می شود اگر چه نوبت به عمل نرسد و هرگاه آن کار نیک را انجام دهد، ده نیکی در نامه اعمال او منظور می گردد؛ و هر کس که او به گناه اراده کند، ولی باز بر آن عمل نکند، برای او هم یک نیکی نوشته می شود و اگر به گناه عمل کند بر او یک گناه نوشته می گردد یا آن هم محو می گردد، با وجود این عفو و کرم، کسی در بارگاه خدا هلاک می شود که بر هلاک بودن خود اصرار ورزد.^۱

در حدیث قدسی به روایت حضرت ابو ذر رضی الله عنه آمده است که هر کسی یک نیکی انجام دهد، به او ثواب ده نیکی می رسد یا از آن هم بیشتر؛ و هر کسی که یک بدی بکند به او تنها سزای یک گناه می رسد یا آن را هم می بخشیم؛ و هر کسی که این قدر گناه کرده نزد من بیاید که تمام روی زمین پر باشد و طالب آمرزش باشد من هم با همانقدر مغفرت با او برخورد خواهم کرد. و هر کسی که با من یک وجب نزدیک شود من یک زراع به طرف او می روم و هر کسی که یک زراع به من نزدیک شود من به اندازه یک باع^۲ و هر کسی که گام زنان به سوی من بیاید من دوان، دوان به سوی او خواهم شتافت. از این روایات حدیث معلوم شد که در پاداش نیکی، افزونی تا ده که در آیه ذکر شده، حد اقل آنست؛ زیرا خداوند متعال بنا بر رحم و کرم بی نهایت خود، بیشتر از این هم خواهد داد چنانکه در روایات دیگر تا هفتاد، یا هفتصد برابر وارد شده است.

در الفاظ این آیه این امر هم قابل توجه است که در اینجا لفظ «جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» فرمود؛ عمل بالحسنة فرمود.

در تفسیر «بحر محیط» آمده است که از این اشاره به نکته ای است که تنها بر انجام یک کار نیک و بد این کیفر و پاداش مرتب نمی گردد، بلکه برای کیفر و پاداش برقرار ماندن عمل نیک و بد تا دم مرگ شرط است که نتیجه آن این

۱- ابن کثیر. ۲- باع، به پهنایی دو دست گفته می شود.

۱- ابن کثیر.



است که اگر کسی عمل نیک انجام داد اما باز به شامت گناه آن عمل، خبط و ضایع شد پس او بر این عمل مستحق جزا نماند. مانند کفر و شرک؛ معاذالله که همه اعمال صالحه را ضایع می‌گرداند. علاوه بر اینها بسیار گناه دیگر هم هست که بعضی اعمال صالحه را باطل و بی‌اثر می‌کنند چنانکه در آیه ۲۲۴ سوره بقره آمده: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» یعنی شما صدقات خویش را با منت گذاشتن و آزار رسانیدن باطل و ضایع نکنید.

از این معلوم شد که عمل صالح به منت گذاشتن و آزار رساندن باطل و ضایع می‌شود. هم چنین در حدیث آمده است که در مسجد نشستن و صحبت کردن نیکی‌ها را طوری از بین می‌برد که آتش هیزم را. از این معلوم شد که اعمال صالح مانند نوافل، تسبیح و غیره که در مسجد انجام داده می‌شوند، با صحبت کردن دنیوی در مسجد ضایع می‌گردند.

هم چنین اگر از اعمال بد، توبه نمود آنها هم از نامه اعمال محو می‌گردند و تا دم برگ باقی نمی‌مانند؛ لذا در این آیه فرمود که عمل انجام دهید چه نیک و چه بد به او جزا و سزا می‌رسد؛ بلکه فرمود: هر کسی که نزد ما بیاورد اعمال نیک، به او ده برابر ثواب می‌رسد و اگر بیاورد پیش ما عملی بد به او سزای یک عمل می‌رسد و آوردن در نزد خدا هنگامی می‌شود که این عمل تا قیامت قایم و باقی بماند با چنان چیزی که عمل نیک را ضایع می‌کند یا توبه و استغفار که عمل بد را بشوید، پیش نیاید.

در آخر آیه فرمود: «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» یعنی در این عدالت عالیه امکان ندارد که بر کسی ظلم بشود، نه در عوض عمل نیک امکان کاهش هست و نه در سزای عمل بد احتمال زاید هست.

قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

بگو فهماند مرا پروردگارم راه راست دین صحیح آیین ابراهیم که یک طرف بود

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ

و نبود از مشرکان؛ بگو نماز من، قربانی من، زندگی من،
و مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
و مردن من از خداست که پرورش دهنده جهانیان است. نیست برای او شریکی و به این
أَمَرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ
دستور داده شدم و من از همه جلوتر فرمانبردارم. بگو آیا به غیر از خدا تلاش کنم ربی و اوست
رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ط وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى
رب هر چیز و هر کسی که گناهی بکند آن علیه اوست و بر نمی دارد هیچ شخصی بار دیگری را
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾
به سوی پروردگار شماست بازگشت او نشان می دهد به شما آنچه را که در آن اختلاف داشتید.
وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
و او نایب مقرر کرد شما را در زمین و بلند کرد درجه بعضی را بر بعضی،
لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ ط إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾
تا که بیازماید شما را در احکام که به شما داده، پروردگار تو زود عذاب می دهد و او بخشنده و مهربان است.

خلاصه تفسیر

شما بگویند که به من پروردگارم یک راه راستی (بوسیله وحی) نشان داده است که آن یک دین است (که بوجه ثبوت بالدلائل) مستحکم است که طریقه ابراهیم (علیه السلام) است که در آن کوچکترین کجی نیست و او (ابراهیم) نبود از مشرکان (و) شما (برای مزید تفصیل این مذکور) بگویند که (حاصل این دین اینکه) بالیقین نماز من و همه عبادات من و زندگی من و مردن من خاص از آن خداست که مالک همه جهانیان است که کسی (در استحقاق عبادت یا تصرفات ربوبیت) شریک او نیست و نسبت به این (دین که بر آن بنام) به من حکم رسیده است و من (طبق همان حکم) از همه (دینداران) تسلیم شونندگان جلوتر (تسلیم شونده) هستم شما (به این



دعوت دهندگان باطل) بگویند که آیا (بعد از وضوح حقیقت توحید و اسلام) من (بگفته شما) بجز از خدا در تلاش پروردگاری دیگر باشم (یعنی العیاذ بالله شرک را اختیار کنم) در صورتی که اوست مالک هر چیز (و همه چیزها مملوک او می باشند و مملوک نمی تواند شریک مالک باشد) و (شما که می گویند گناه شما به عهده ماست این سخن بیهوده ایست که مرتکب، پاک و مزه بماند و تنها دیگری گنهکار باشد بلکه حقیقت اینست که) هر کسی که کاری بکند او بر آن کار می ماند و بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد (بلکه هر کسی به کردار خود گرفتار می باشد) باز (پس از عمل کردن هر یکی) بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان می باشد پس او به شما نشان می دهد که در چه چیزی اختلاف می کردید (که کسی یک دینی را حق می گفت و کسی دیگری را در آنجا از روی اطلاع عملی داوری می شود که به اهل حق نجات و به اهل باطل سزا می رسد) و او (الله) است که شما را در زمین اختیاردار کرد (در این نعمت همه برابرید) و درجه یکی را (در چیزهای مختلف) بر دیگری بالا برد (در این نعمت تفاضل است) تا که (بوسیله این نعمتها) شما را (ظاهراً) بیازماید در آنچه که (از نعمتهای مذکور) به شما داده است (آزمایش اینکه چه کسی قدر این نعمتها را می شناسد و از منعم اطاعت می کند و چه کسی ناشکری کرده اطاعت نمی کند پس بعضی مطیع می شود و بعضی نافرمان و با هر دو گروه مناسب حالشان رفتار خواهد شد؛ زیرا که) یقیناً پروردگار تو زود سزا دهنده (هم) هست یقیناً او بخشنده و مهربان (هم) هست (پس برای نافرمانان عذاب و برای فرمانبرداران رحمت است و برای کسانی که از نافرمانی به سوی فرمانبرداری بیایند مغفرت است پس بر مکلفین لازم شد که موافق به دین حق اطاعت اختیار کنند و از باطل و مخالفت حق، باز بیایند.)

معارف و مسایل

اینها آخرین شش آیه سوره انعام اند. کسانی که در دین حق از افراط و تفریط و کمی و بیشی کار گرفته دینهای مختلف درست کرده اند و خود در گروهها و فرقه های مختلف منقسم شده اند در مقابل به آنها در سه آیه نخست نقشه درست دین حق با اصول اساسی و بعضی فروع و جزئیات مهم

بیان شده است. در دو آیه اول بیان اصول است و در آیه سوم فروع و مهم آن ذکر شده اند و در هر دو به رسول خدا ﷺ خطاب شده که شما به ایشان این امر را برسانید.

در نخستین آیه فرمود: «قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» یعنی شما بگویید که پروردگام به من یک راه راست نشان داده است؛ در این اشاره فرمود که من مثل شما طبق خیالات خویش یا رسوم آبایی این راه را اختیار نکرده ام؛ بلکه رب من این راه را به من نشان داده است. و از لفظ «رَبِّ» اشاره به این هم هست که مقتضای شأن ربوبیت اوست که راه درست نشان دهد و شما هم اگر بخواهید در نزد او اسباب هدایت برای شما هم وجود دارد.

در دومین آیه فرمود: «دِينًا قِيمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» در اینجا لفظ «قیم» مصدر است؛ به معنی قیام و مراد از آن استوار و مستحکم است؛ یعنی این دین مستحکم است که بر اساس مستحکم از جانب الله استوار است. تصورات شخصی کسی نیست و دین و مذهب تازه ای هم نیست که کسی در آن ایجاد شک و تردید کند بلکه دین تمام انبیای گذشته هم همین است.

اسم حضرت ابراهیم علیه السلام را بویژه به این خاطر ذکر کرد که هر صاحب دین در دنیا به عظمت و امامت او قایل است. از فرقه های فعلی یهود و نصاری و مشرکین عرب که باهم چقدر اختلاف دارند اما همه بر بزرگی و امامت حضرت ابراهیم علیه السلام متفق اند. اینست آن مقام و امامت که خداوند متعال بگونه انعام خصوصی به ایشان عنایت کرده بود؛ چنانکه در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده است: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» باز هر یکی از فرقه ها در تلاش این بود که ثابت کند او بر دین ابراهیمی استوار است.

و دین ما آیین ابراهیم علیه السلام است و برای ازاله مغالطه آنها فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام از عبادت غیر الله گریزان و از شرک متنفر بود و این از جمله امتیازات او بود، در صورتی که شما به شرک مبتلا هستید. یهود حضرت عزیر علیه السلام را و نصاری حضرت عیسی علیه السلام را و مشرکین عرب



هزاران سنگ را شریک خدا قرار داده بودند؛ پس کسی حق ندارد که بگوید او پایبند آیین ابراهیم علیه السلام است. آری تنها مسلمانان حق دارند؛ که از کفر و شرک بیزارند.

در سومین آیه فرمود: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» در اینجا لفظ «نُسُك» به معنی قربانی هم آمده است و به هر فعل حج هم «نُسُك» می گویند و به اعمال حج «مناسک» گفته می شود و این لفظ به معنی مطلق عبادت هم استعمال می شود، لذا ناسک به معنی عابد هم آمده است. در اینجا هر یکی از معانی سه گانه می تواند مراد باشد همه این معانی از مفسرین صحابه و تابعین منقول اند؛ ولی معنی مطلق عبادت در اینجا بیشتر مناسبت دارد. معنی آیه اینکه: نماز من و تمام عبادات من و زندگی من و همچنین موت من همه برای خدا که رب العالمین است می باشد.

در اینجا از فروع اعمال از همه اول، نماز را ذکر کرد؛ زیرا که نماز روح همه اعمال صالح و ستون دین است. سپس همه اعمال و عبادات را به گونه اجمال ذکر نمود. سپس اعمال و احوال زندگی کامل را ذکر کرد و در آخر از موت اسم برد و در پایان فرمود که: همه این چیزهای ما فقط برای خدا که رب العالمین است، می باشد زیرا که در آنها کسی شریک نیست و همین است نتیجه ایمان کامل و اخلاص کامل؛ که انسان در هر حالت زندگی خود و در هر کار، الله جل جلاله را در نظر بیگرد که رب من و تمام جهان یکی است. من بنده اویم و در هر وقت در نظر او هستم؛ دل و روان، چشم و گوش و زبان، دست و پا، قدم و قلم من نباید بر خلاف رضای او حرکت کنند. اینست آن مراقبه که اگر انسان آن را در دل و مغز خود مستحضر بدارد. پس به معنی صحیح انسان، بلکه انسان کامل می باشد و بطوری که گناه و معاصی هرگز به گرد او نمی آیند.

در تفسیر «درمشور» زیر آیه مذکور نقل شده که حضرت ابو موسی رضی الله عنه اشعری می فرمود که: دلم می خواهد که هر مسلمان این آیه را بار بار بخواند و آن را وارد زندگی خود قرار دهد.

در این آیه، مراد از بودن نماز و تمام عبادات برای خدا روشن است که در آن شرک و ریا و مفاد دنیوی دخالت نداشته باشد و مقصود از بودن زندگی و مرگ برای رضای خدا، این می‌تواند باشد که مرگ و زند من در قبضه قدرت اوست؛ لذا اعمال و عبادات زندگی برای او باید باشند. و این معنی هم می‌تواند باشد که هر اعمالی که وابسته به زندگی است آن هم تنها برای حصول رضای خداست مانند: نماز و روزه و فرائض و حقوق معاملات با مردم و غیره؛ و اعمالی که وابسته به موت‌اند، مانند وصیت و هر نظام که انسان برای مابعد خود در نظر دارد و می‌خواهد، همه برای خدا و تابع احکام او هستند.

سپس فرمود: «وَبِذَلِكَ نُفِتُّ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» یعنی به من از طرف خداوند به این قول و قرار و اخلاص کامل، دستور رسیده است و من از همه جلوتر فرمانبردار و مسلمان هستم. غرض اینکه در این امت از همه اولین مسلمان، من هستم؛ زیرا که اولین مسلمان هر امت، خود آن رسول یا نبی می‌باشد که بر او وحی نازل می‌گردد.

و از اولین مسلمان بودن می‌تواند اشاره به این باشد که جلوتر از همه مخلوقات اول نور مبارک آن حضرت ﷺ آفریده باشد و سپس تمام آسمان و زمین و مخلوقات بوجود آمده‌اند، هم چنانکه در حدیثی آمده است که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورِي»^۱

بارگناه کسی را کسی دیگر نمی‌تواند بردارد

در چهارمین آیه، پاسخ به آن سخن مشرکین مکه، ولید بن مغیره و غیره هست که به رسول خدا ﷺ و عموم مسلمانان می‌گفتند که شما بطرف دین ما برگردید بار همه گناهان شما را ما به عهده می‌گیریم بر این سخن چنین



فرمود: «قُلْ أَغْبِرَ اللَّهُ أْبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» در این جا به رسول خدا ﷺ دستور رسیده که شما به آنها بگویید که آیا شما از من می خواهید که من هم بمثل شما بجز خدا رب دیگری را جستجو کنم؟! در حالی که او رب تمام جهان و کل کاینات است. با این گمراهی از من چنین توقعی نداشته باشید اما این گفتار شما که ما بار گناهان شما را به عهده می گیریم، این خود یک نوع حماقت است. گناه در نامه اعمال کسی نوشته می شود که آن را انجام داده است و او مستحق سزای آن خواهد شد، بنابر این چگونه می شود که بار گناهان دیگران به دوش شما گذاشته شود!؟

و اگر چنین تصور شود که گناه در حساب و نامه اعمال ایشان می ماند اما در میدان محشر سزایی را که بر آنها وارد گردد، ما به دوش می کشیم. پس این تصور را هم نخستین جمله آیه رد کرد و فرمود: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» یعنی در روز قیامت هیچ کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد. این آیه، پاسخی به گفته بیهوده مشرکین داد و به عموم مسلمانان هم این ضابطه را نشان داد که حساب و کتاب قیامت را با دنیا مقایسه نکنید که در اینجا کسی به جرمی مرتکب شده می تواند آن را به اسم دیگران تمام کند؛ بویژه وقتی که آن دیگر هم راضی باشد ولی در دادگاه عدل الهی چنین چیزی نیست. در آنجا برای گناه کسی، دیگری گرفتار نمی شود. به استناد این آیه، رسول کریم ﷺ فرموده است که: جرم والدین بر ولدالزنا هیچ اثری ندارد. این حدیث را حاکم بسند صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است.

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما کسی را دید که بر میتی می گریست فرمود که: از گریه زندگان، مرده در عذاب می شود. ابن ملیکه می گوید که من قول او را به پیش عایشه رضی الله عنها نقل کردم او فرمود: که تو قول چنین شخصی را نقل می کنی که هرگز دروغ نگفته است و نه در اعتماد به او می توان شک کرد، ولی گاهی در شنیدن اشتباه واقع می شود.

در این باره داوری، ناطق قرآن برای شما کافی است که: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» یعنی گناه یکی بر دیگری واقع نمی شود پس به گریه شخص زنده

چگونه بدون تقصیر مرده در عذاب قرار می‌گیرد.^۱

در پایان آیه فرمود: که بازگشت همه شما به سوی خدا خواهد شد که در آنجا قضاوت همه اختلافات شما به شما عرضه می‌گردد. غرض اینکه از زبان آوری و کج گفتاری باز بیایید و به فکر عاقبت خود باشید.

بر یک نصیحت جامع در آیه پنجم و ششم سوره انعام خاتمه داده شد و آن اینکه تاریخ روزگاران گذشته و سرگذشت اقوام پیشین را مستحضر داشته، متوجه آینده کرده، فرمود: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلِيفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» در اینجا لفظ «خَلِيفَ» جمع خلیفه است به معنی قائم مقام و سجاده نشین. یعنی خداوند متعال است که شما را جانشین گذشتگان تان کرد، همانگونه که امروز شما خود را مالک خانه و زمین و غیره می‌دانید قبل از شما گذشتگان شما، خود را مالک می‌دانستند. آنها رفتند و شما اکنون جانشین آنان شده‌اید. یعنی خداوند متعال است که آنها را از میان برداشت و شما را بجای آنها نشانند. و این امر همیشه قابل توجه هست که در میان شما هم همه مردم یکسان نیستند، بعضی فقیرند و بعضی توانگر؛ برخی ذلیل‌اند و برخی عزیز. و این هم روشن است که اگر توانگری و عزت به اختیار مردم می‌بود، هیچ کس فقر و ذلت را اختیار نمی‌کرد. پس این تفاوت درجات هم شما را آگاه می‌سازد که اختیار به دست ذات دیگری است. او هر کسی را بخواهد فقیر و گدا می‌کند و هر کسی را که بخواهد توانگر می‌سازد. هر کسی را که بخواهد عزت می‌دهد و هر کسی را که بخواهد ذلیل می‌کند.

در آخر آیه فرمود: «يَسْئَلُوكُمْ فِي مَا أَنْتُمْ» یعنی هدف از اینکه شما را بجای دیگران نشانند و شما را مالک اموال و سرمایه آنها قرار داد و به اعتبار عزت و ثروت شما را در درجات متفاوت نگهداشت، اینست که شما چشم عبرت باز کنید و این نعمتهایی که از گذشتگان بدست شما رسیده، معلوم شود که در این آزمایش، عملکرد شما چگونه است!؟



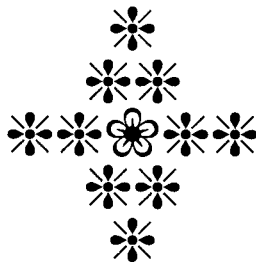
آیا شکر گذاری و فرمانبرداری می کنید یا ناسپاسی و نافرمانی؟
و بالاخره در آیه ششم، عاقبت این هر دو حالت را چنین نشان داد: «إِنَّ
رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَكَفُورٌ رَّحِيمٌ» یعنی رب تو بر نافرمانان زود عذاب می فرستد
و برای فرمانبرداران غفور و رحیم است.

سوره انعام از حمد و ستایش رب العالمین آغاز شده و با مغفرت پایان
یافته است. الله تعالی به همه توفیق حمد عنایت فرموده به مغفرت سرافراز
فرماید.

در حدیثی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: سوره انعام کاملاً یک
دفعه نازل شده و با این شأن نازل شده که هفتاد هزار فرشته در جلوی آن
تسبیح می خواندند؛ لذا حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرموده که سوره انعام
یکی از سوره های بسیار افضل و اعلاى قرآن مجید است. در بعضی روایات
از حضرت علی رضی الله عنه منقول است که این سوره بر هر مریض خوانده شود،
خدا او را شفا می دهد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۲۹ رمضان ۱۴۰۳ هـ ق



سورة الاعراف

سورة الاعراف مكيه و هى مائتان و سته آية و اربعة و عشرون ركوعاً

سوره اعراف در مكه نازل شد و داراى دويست و شش آيه و بيست و چهار ركوع است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خداى بى حدمهربان و بى نهايت رحيم

الْمَصِّ ﴿١﴾ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِيْ صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ

اين كتاب نازل شده است بر تو پس نبايد دل تو تنگ باشد از ابلاغ آن تا كه بترسانى به اين

وَ ذِكْرٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ

و نصيحتى باشد براى ايمانداران. اتباع كنيد از آنچه بر شما نازل شده است از جانب پروردگارتان

وَ لَا تَتَّبِعُوا مِّنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَ كَم مِّنْ قَرْيَةٍ

و نرويد بجز از او در عقب رفقا، شما خيلى كم متوجه مى شويد. و چه قدر آبادى را

أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾ فَمَا كَانَ

از بين برديم كه رسيد بر آنها عذاب ما به شب يا بوقتى كه خواب بودند نيمروز. پس اين بود

دَعْوُهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾

ندائى شان وقتى كه رسيد به آنها عذاب ما كه گفتند يقيناً ما گناهكار بوديم.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

پس ما حتماً سؤال مى كنيم از كسانى كه به ايشان رسول فرستاده شده و حتماً سؤال مى كنيم از رسولان

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

پس بيان مى كنيم براى شان به علم خويش و نبوديم ما غايب.



خلاصه‌ای از مضامین سوره

از بررسی تمام سوره، معلوم می‌شود که بیشتر مضامین آن متعلق به معاد (آخرت) و رسالت هستند و در نخستین آیه: «**كِتَابٌ أَنْزَلُ**» مضمون نبوت و در آیه ۶: «**فَلَنَسْأَلَنَّ**» مضمون تحقیق معاد و آخرت است و از نصف رکوع چهارم تا ختم رکوع ششم کاملاً بحث از آخرت است. سپس از رکوع هشتم تا بیست و یکمین رکوع آن، معاملات ذکر شده‌اند که از انبیاء عليهم السلام و امت‌های ایشان واقع شده‌اند و همه این مسایل، متعلق به رسالت‌اند و در ضمن آن قصص، سزای منکرین رسالت هم آمده‌است تا که منکرین فعلی عبرت بگیرند و از نصف رکوع بیست دو تا پایان رکوع بیست و سه هم بحث از معاد است. فقط در آغاز هفتمین و بیست دومین رکوع و بیشتر آخرین رکوع، یعنی بیست و چهارمین بحث خصوصی بر توحید است بقیه بسیارند که قسمتی از سوره اینگونه هست که در آن احکام فرعی و جزئی بمناسبت مقام ذکر گردیده‌است.^۱

خلاصه تفسیر

«**الْمَقْصُ**» (معنی آن در علم خداست و این رازی است در میان خدا و رسول او که امت، بر آن اطلاع داده نشده، بلکه از جستجوی آن هم منع شده‌است، **كِتَابٌ أَنْزَلُ إِلَيْكَ الْخَبْرَ**) این (قرآن) کتابی است که (از جانب الله) در نزد شما به این خاطر نازل گردید تا شما بوسیله آن (مردم را از سزای نافرمانی) بترسانید پس شما نباید در دل خود (از عدم پذیرفتن) دل تنگ باشید (زیرا که از تسلیم نشدن کسی در اصل هدف بعثت شما که ابلاغ حق است هیچ خللی نخواهد آمد پس شما چرا دل تنگ باشید) و این (قرآن بویژه) نصیحتی است برای ایمانداران (در آینده خطاب به عموم امت است که وقتی قرآن منزل من الله ثابت شده پس) شما

از این (کتاب) اتباع کنید که از طرف خدا بنزد شما آمده است (اتباع کتاب اینست که آن را از ته دل تصدیق کرده بر آن عمل بکنید) و خدا را گذاشته (که جهت هدایت شما قرآن را نازل کرد) از رفقای دیگر اتباع نکنید (که شما را گمراه می‌کنند مانند شیاطین الجن و الانس اما با وجود این تفهیم مشفقانه) شما خیلی کم نصیحت می‌پذیرید و چقدر آبادی‌اند که ما آنها را (یعنی ساکنان آنها را بنا بر کفر و تکذیب) تباه و هلاک کردیم و عذاب ما بر آنها (یا) به شب وقتی رسید (که وقت خواب و استراحت شان بود) یا در چنین حالی (رسید) که به وقت نیمروز استراحت می‌کردند (یعنی بعضی را در یک وقت و بعضی را در وقت دیگر) پس وقتی که عذاب ما بر آنها آمد از دهن ایشان بجز این در نیامد که یقیناً ما ظالم (و خلافکار) بودیم (یعنی وقتی اقرار کردند که زمان آن گذشته بود یا این عذاب دنیوی بود) سپس (بعد از این، انتظام عذاب آخرت می‌باشد که در روز قیامت) ما از ایشان (هم) حتماً سؤال خواهیم کرد که پیغمبر به نزد ایشان مبعوث شده بودند (که آیا شما گفته پیامبران را پذیرفتید یا خیر؟) و ما از خود پیامبران هم سؤال خواهیم کرد (که امتان شما گفته‌های شما را پذیرفتند یا خیر؟ چنانکه در آیه ۱۰۹ سوره مائده آمده است: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ» و هدف از هر دو سؤال زجر و توبیخ کفار خواهد بود) باز چون ما اطلاع کامل داریم خود (در جلوی همه ایشان اعمال شان را) بیان خواهیم کرد و ما (بوقت عمل در جای دیگر) غایب نبودیم.

معارف و مسایل

از نگاه کردن در تمام سوره معلوم می‌شود که بیشتر مضامین این سوره متعلق به معاد یعنی آخرت و نبوت و رسالت هستند. چنانکه از ابتدای سوره تا رکوع ششم تقریباً مطالبی در باره معاد و آخرت بیان شده است. همچنین از رکوع هشتم تا بیست و یکم، احوال انبیا و سابقین و وقایع امم آنان و شرح حال مفصلی از سزا و جزا و عذابهای شان آمده است.

«فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ» در نخستین آیه، به رسول کریم ﷺ خطاب فرمود: که این قرآن کتاب خداست که بر تو نازل شده است شما نباید به



سبب آن دل تنگ باشید؛ مراد از دل تنگی اینکه خوف کسی نباید مانع از تبلیغ قرآن و احکام آن قرار گیرد. که آنها تکذیب می‌کنند و به شما آزار می‌رسانند^۱.

اشاره به این است که ذاتی که این کتاب را بر شما نازل کرده او هم برای کمک و حفظ شما انتظام فرموده است. لذا شما چرا دل تنگ باشید؟! و بعضی فرموده‌اند که مراد از دل تنگی در اینجا این است که بعضی از مردم با وجود شنیدن قرآن و احکام آن مسلمان نمی‌شدند و این بر آن حضرت ﷺ بخاطر مشفق و مهربان بودنش سخت می‌گذشت این به دل تنگی تعبیر شده است؛ و این نشان داده شد که وظیفه مقام شما تنها تبلیغ و دعوت است وقتی که شما آن را انجام دادید پس این مسئولیت شما نیست که چه کسی مسلمان می‌شود و چه کسی مسلمان نمی‌شود پس شما چرا بدون سبب دل تنگ باشید.

«فَلَنَسَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» یعنی به روز قیامت از عوام الناس سؤال می‌شود که ما نزد شما رسولان و کتابهای خود را فرستادیم شما با آنها چه برخورد کردید و از رسولان سؤال می‌شود که پیغام رسالت و احکام الهی را که ما به شما دادیم و فرستادیم شما آنها را به امتان خود رسانیدید یا خیر؟^۲

و در «صحیح مسلم» بروایت حضرت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول کریم ﷺ در خطبه حجة الوداع از مردم سؤال کرد که روز قیامت شما در باره من سؤال می‌شوید که من پیغام خدا را به شما رسانیده‌ام یا خیر؟ «فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ» یعنی در آنوقت شما در پاسخ چه خواهید گفت؟ همه اصحاب کرام عرض کردند که ما می‌گوییم آن جناب همه پیغام خدا را به ما رسانیدند و حق امانت خداوندی را ادا کردند و با امت با خیرخواهی پیش آمدند این را شنیده آن حضرت ﷺ فرمود: «اللهم اشهد» یعنی ای الله! گواه باش.

۲- أخرجه البيهقي عن ابن عباس، مظهري.

۱- كذا روی عن ابی‌العالمی، مظهري.

در روایت «مسند احمد» است که نبی کریم ﷺ فرمود: که روز قیامت خدا از من سؤال می‌کند که آیا تو پیغام مرا به بندگان من رسانیدی؟ من در جواب عرض می‌کنم که من رسانیده‌ام، لذا الآن همه شما کاملاً در فکر باشید که هر که در اینجا حاضر است به غایبان پیغام برساند!

مراد از غایبان کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند اما در آن مجلس حضور نداشتند و آن نسلها نیز غایب می‌باشند که بعد بوجود می‌آیند. غرض از ابلاغ پیغام رسول به آنها این است که مردم هر زمان سلسله ابلاغ این پیغام را برای نسلهای آینده برقرار بدارند تا که برای نسلهای آینده تا قیامت این پیغام برسد.

وَالْوِزْنَ يَسْوَمُنِذِ الْحَقِّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

المُفْلِحُونَ ﴿۸﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ

رستگاران. و هرکسی که سبک باشد موازین او پس ایشانند که در خسارت انداختند خود را
بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ
بسبب اینکه آیات ما را انکار می‌کردند. و ما جای دادیم شما را در زمین و مقرر کردیم

فِيهَا مَعَايِشٌ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿۱۰﴾

در آن برای شما رزق، شما خیلی کم شکر می‌کنید.

خلاصه تفسیر

و در آن روز (یعنی روز قیامت) وزن (اعمال و عقاید) واقع شدنی است (تا که بطور عموم حالت هر یکی ظاهر بگردد) سپس (بعد از وزن) ترازوی (ایمان) هر یکی سنگین



باشد (یعنی آن مؤمن خواهد بود) پس این گروه پیروز خواهد شد (یعنی نجات خواهد یافت) و هر کسی که وزن (ایمانش) سبک باشد (یعنی آن کافر می‌باشد) پس این گروه کسانی هستند که خود را در خسارت انداختند بسبب اینکه نسبت به آیات ما بی‌اعتنایی می‌کردند، و یقیناً ما شما را در زمین جای دادیم و ما برای شما در این (زمین) اسباب زندگی فراهم نمودیم (که مقتضای آن این بود که شما در سپاس‌گزاری آن مطیع و فرمانبردار می‌بودید اما) شما مردم خیلی کم شکر ادا می‌کنید (مراد از آن اطاعت است و لفظ «قلیل» را به این سبب بکار برد که بیشتر مردم کارهای نیک را کم و بیش انجام می‌دهند ولی بخاطر ایمان نیاوردن، اعمالشان قابل اعتبار نیست).

معارف و مسایل

در نخستین آیه فرمود: «وَالْوِزْنَ يُؤْمَدُ الْحَقُّ» یعنی وزن شدن اعمال نیک و بد در آن روز حق و صحیح است در این باره مجال هیچ شک و تردیدی نیست. در این، اشاره به این است که مردم فریب این را نخورند که چیزهایی وزن می‌شوند که ثقل و سنگینی داشته باشند، و اعمال انسانی چه بد باشند چه نیک، چون دارای جسم و جثه نیستند، پس وزن نمی‌شوند. پس وزن اعمال به چه کیفیت انجام می‌شود، این را اولاً بدانیم مالک الملک و قادر مطلق بر هر چیز قادر است و لازم نیست که هر چیزیکه ما نمی‌توانیم آن را وزن کنیم خدا هم نمی‌تواند آن را وزن کند، علاوه بر این امروز هم در این جهان برای وزن، اسباب و آلات جدیدی ایجاد شده است که در آن نه نیاز به ترازو است و نه به کفه آن و نه به عمود و زبانه آن، امروز به وسیله این آلات چیزهایی وزن می‌شوند که قبلاً کسی تصور نمی‌کرد که آنها وزن کرده شوند. باد، مورد سنجش قرار می‌گیرد و اکسیژن و گاز و غیره وزن می‌شوند. مقدار مصرفی برق سنجیده می‌شود، حرارت و برودت تعیین می‌شوند که ترمومتر ترازوی آنها قرار می‌گیرد، پس اگر حق تعالی با قدرت کامل خویش اعمال انسانی را وزن کند چه جای شک باقی می‌ماند؟! علاوه بر این

خالق کاینات بر این هم قادر است که گاهی اعمال ما را بوجود جوهری، مجسم کرده، به یک شکل و صورت در بیاورد.

روایات بسیاری از حدیث بر این گواه‌اند که در برزخ و محشر اعمال انسانی در اشکال و صور مخصوصی در می‌آیند، اعمال نیک مردم در قبر به صورتی بسیار حَسین، مونس او می‌شوند و اعمال بد او نیز بصورت مار و کژدم قرار می‌گیرند.

در حدیثی آمده است که هر کسی که زکات مال خود را ادا نکند آن مال بصورت یک مار زهراگین در آمده در قبر، او را نیش می‌زند و می‌گوید که من مال تو هستم و خزانه تو هستم، هم چنین در احادیث معتبر آمده است که در میدان محشر، اعمال صالح، سواری قرار می‌گیرند و اعمال بد بار قرار گرفته بر سر او حمل می‌شوند.

در حدیثی صحیح آمده است که سوره بقره و سوره آل عمران در میدان محشر بصورت دو ابرانبوه در آمده بر مردمانی سایه افکن می‌شوند که آنها را تلاوت کرده‌اند.

هم چنین روایات بی شماری با طرق معتبر و مستند نقل شده است و از آنها معلوم می‌گردد که بعد از رفتن از این جهان همه این اعمال نیک و بد ما، صورتهای ویژه‌ای بخود می‌گیرند و با یک وجود جوهری در میدان محشر ظاهر می‌شوند و از بسیاری آیه‌های قرآنی هم تأیید آن می‌شود. چنانکه در آیه ۴۹ کهف می‌فرماید: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» یعنی آنچه مردم در دنیا انجام داده‌اند آنها را در آنجا موجود می‌یابند و در آیه ۸-۷ زلزال فرموده: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» یعنی هر کسی که به اندازه یک ذره نیکی بکند در قیامت پاداش آن را می‌بیند و اگر بقدر ذره‌ای بدی کند، جزای آن را نیز در قیامت خواهد دید. ظاهر این احوال اینست که عمل انسان، باوجود جوهری، در جلو می‌آید و در این هم نیاز به تاویل نیست که جزای اعمال را موجود می‌یابد و می‌بیند.

در این احوال روشن است که وزن اعمال چیزی بعید یا مشکل به نظر



نمی‌رسد، اما چون انسان کم فهم و عقل، عادت به این دارد که همه امور را بر حالت فعلی و کیفیت ظاهری خود قیاس می‌کند و همه اشیا را بر آن مقیاس، می‌سنجد و قرآن کریم این حال آن را در آیه ۷ سوره روم چنین بیان می‌کند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ» یعنی ایشان تنها بُعد ظاهری زندگی دنیا را می‌دانند و آن هم غیر کامل و از آخرت کلاً غافل‌اند، در ظاهر حیات دنیا، لبهای آسمان و زمین را با هم وصل می‌کنند ولی انشکاف صحیح حقایق اشیا در آخرت خواهد شد که ایشان از آن کلاً ناآگاه‌اند.

در آیه مذکور از این جهت با اهتمام کامل گفت «وَالْوِزْنَ يُؤْمِدُ الْحَقَّ» تا که این انسان ظاهربین از وزن اعمال که در قرآن ثابت و عقیده کل امت مسلمه است، انکار نکند.

تحقق وزن اعمال در قیامت از آیات متعددی به عناوین مختلف، در قرآن و هم چنین در روایات حدیث با تفصیل زیادی وجود دارد.

یک سؤال، متعلق به وزن اعمال و پاسخ آن

بیان مفصلی که متعلق بوزن اعمال در احادیث رسول کریم ﷺ آمده است، از آن جمله یک امر قابل توجه، این است که در روایات بی شمار احادیث آمده است که در ترازوی عدل محشر، سنگین‌ترین وزن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله خواهد شد؛ در کفه‌ای که این کلمه قرار گیرد از همه سنگین‌تر خواهد شد.

ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان، بیهقی، و حاکم از حضرت عبدالله بن عمر این روایت را نقل کرده‌اند که رسول ﷺ فرمود: یکی از امتهای من در میدان حشر در جلوی کل مخلوقات آورده می‌شود و نیز برای او ۹۹ نامه اعمال آورده می‌شود که طول هر یکی از نامه‌های اعمالش آنقدر می‌باشد که چشمش کار کند، و همه آنها از بدی و گناه مملو می‌باشند؛ از او سؤال می‌شود که آیا

آنچه در این نامه‌های اعمال نوشته شده درست است یا اینکه فرشتگان، کاتبان نامه اعمال بر تو ظلم کرده‌اند و بر خلاف حقیقت چیزهایی نوشته‌اند؟ او اقرار می‌نماید که پروردگارا! آنچه نوشته شده است همه درست است، و در دل احساس خطر می‌کند که آیا می‌تواند راهی برای نجات گیر آید؟ آنگاه خداوند می‌فرماید: که امروز بر کسی ظلم نخواهد شد، در برابر همه این گناهها ورقه نیکی تو نیز پیش ما داری، که در آن از تو کلمه **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله** نوشته است. او عرض می‌کند که پروردگارا! در برابر تمام این نامه‌های اعمال سیاه، این ورقه کوچک چه اهمیتی دارد؟ آنگاه فرمان می‌رسد که بر تو ظلم نخواهد شد؛ در کفه‌ای، همه نامه‌های مملو از گناه نهاده می‌شوند و در کفه‌ای دیگر ورقه کلمه ایمان گذاشته می‌شود؛ پس کفه دارای کلمه سنگین قرار می‌گیرد و کفه همه گناهها؛ سبک می‌شود.

با بیان این واقعه آن حضرت علیه السلام فرمود که: در برابر نام خدا هیچ چیزی نمی‌تواند سنگین قرار گیرد.^۱

در «مسند بزاز» و «مستدرک حاکم» از حضرت ابن عمر روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که حضرت نوح علیه السلام قریب به وفات رسید، همه پسران خود را جمع فرمود که من شما را به کلمه **لا اله الا الله** وصیت می‌کنم، زیرا اگر هفت آسمان و زمین در یک کفه قرار گیرند، و کلمه **لا اله الا الله** در کفه دیگر پس کفه **لا اله الا الله** سنگین می‌باشد.

و نسبت به این مضمون روایاتی چند در کتب حدیث با سندهای معتبر از حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه و حضرت ابن عباس رضی الله عنهما و حضرت ابوالدرداء رضی الله عنه منقول است.^۲

مقتضای این روایات اینکه کفه مؤمن سنگین است اگر چه هر چند گناهکار هم باشد؛ ولی از آیه‌ای دیگر قرآن و روایاتی بسیار از حدیث ثابت



می‌گردد که بدی و نیکی مسلمان وزن می‌شوند، حسنات بعضی سنگین می‌شوند و سیئات بعضی، پس هر کسی که حسنات او سنگین شدند نجات می‌یابد و کسی که سیئات و گناهان او سنگین شدند معذب خواهد شد. مثلاً در آیه ۴۷ سوره انبیا آمده است:

«وَنَضَحُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ»

یعنی ما در قیامت ترازوی انصاف را برقرار می‌کنیم لذا بر کسی کوچکترین ظلمی نخواهد شد؛ هر کسی که نیکی یا بدی بقدر یک دانه اسپند کرده باشد، همه آنها در میزان عمل او گذاشته می‌شود و ما برای محاسبه کافی هستیم.

و در آیه‌های ۶-۷-۸-۹ سوره قارعه هست:

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ»

یعنی هر کسی که کفه نیکی‌های او سنگین باشد، او در زندگی پسندیده‌ای قرار می‌گیرد و هر کسی که کفه نیکی‌هایش سبک گردد؛ جای او دوزخ خواهد شد.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیات فرموده است که هر مؤمن که کفه حسنات او سنگین باشد، او با اعمالش در جنت، و هر کسی که کفه گناهانش سنگین باشد او با اعمالش در دوزخ فرستاده می‌شود^۱.

و در سنن ابی داود به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه مرویست که اگر در فرایض بنده کسری باشد خداوند می‌فرماید بنگرید آیا این بنده نوافل دارد یا خیر، اگر نوافل داشته باشد پس کسر فرایض از نوافل تکمیل کرده می‌شود.^۲

حاصل همه این آیات و روایات این است که کفه مؤمن و مسلمان هم گاهی سنگین و گاهی سبک می‌شود لذا بعضی علمای تفسیر فرموده‌اند که از

این، چنین معلوم می‌گردد که وزن در محشر دو بار متحقق می‌گردد، اولاً کفر و ایمان وزن می‌شوند که بوسیله آن کافر و مؤمن از هم ممتاز و جدا می‌گردند؛ در این وزن هر کسی که در نامه اعمال او تنها کلمه ایمان هم باشد کفه او سنگین خواهد شد و از گروه کفار جدا کرده می‌شود. سپس وزن ثانی برای اعمال نیک و بد انجام خواهد گرفت، در این بار نیکیه‌های بعضی مسلمان و بدیه‌های بعضی دیگر سنگین می‌شوند و طبق آنها به او جزا و سزا خواهد رسید و مطابق به این توجیه مطالب همه آیات و احادیث بجای خودش درست و صحیح و مربوط خواهد شد.^۱

چگونگی وزن اعمال

در بخاری و مسلم بروایت ابوهریره رضی الله عنه این حدیث منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت بعضی مردمان چاق و فربه می‌آیند که وزنشان نزد خدا با پر مگسی، برابر نخواهد شد و برای تصدیق آن، آن جناب صلی الله علیه و آله این آیه ۱۰۵ کهف را تلاوت فرمود:

«فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» یعنی ما در روز قیامت برای ایشان وزنی قرار نمی‌دهیم.^۲

و در مناقب حضرت عبدالله رضی الله عنه بن مسعود حدیثی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: که ساقهای ایشان در ظاهر چقدر باریک‌اند اما قسم بذاتی که روح من در قبضه اوست در میزان عدل قیامت وزن آنها از کوه احد بیشتر خواهد شد.

در حدیثی از ابوهریره که امام بخاری کتاب خود را به آن پایان بخشیده است آمده که دو کلمه چنین است که بر زبان بسیار سبک‌اند اما در میزان عمل خیلی سنگین و در نزد خدا محبوب‌اند و آنها عبارت‌اند از:



«سبحان الله و بحمده سبحان الله العظيم» و از حضرت عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود که از گفتن «سبحان الله» یک کفه میزان عمل پر می شود و از «الحمد لله» کفه دیگر پر می گردد. و ابوداؤد، ترمذی و ابن حبان با سند صحیح از ابوالدردا نقل کرده اند که رسول الله ﷺ فرمود: در میزان، عمل با حسن خلق، هیچ عملی برابر نخواهد شد و آن حضرت ﷺ به حضرت ابوذرفغاری رضی الله عنه فرمود که: به تو دو چنان کار نشان می دهم که عمل به آنها بر مردم سنگین نیست و در میزان عمل آنها از همه سنگین تر خواهند شد، یکی است «حسن خلق» و دیگری است «سکوت بسیار» یعنی عدم تکلم بدون نیاز. امام احمد در کتاب الزهد به روایت حضرت حازم رضی الله عنه نقل فرموده که حضرت جبرئیل علیه السلام یکبار نزد آن حضرت ﷺ زمانی تشریف آورد که کسی در آنجا از خوف خدا گریه می کرد، پس جبرئیل فرمود که همه اعمال انسان وزن می شوند ولی خوف خدا و آخرت آنچنان عملی است که وزن نمی شوند بلکه یک قطره اشک هم بزرگترین آتش جهنم را خاموش می کند.^۱

در حدیثی آمده است که شخصی در میدان محشر حاضر می شود وقتی که نامه اعمال او در جلوی رویش قرار می گیرد اعمال نیک خود را خیلی کم می یابد که ناگهان چیزی مانند ابر به پرواز در آمده می آید و در کفه اعمال نیک او قرار می گیرد و به او گفته می شود که این ثمره آن عمل تو است که به مردم مسایل و احکام دین آموزش می دادی و این سلسله اعمال تو جریان یافته و هر کسی که بر آنها عمل کرده از عمل هر یکی از آنان سهمی برای تو مقرر گردیده است.^۲

طبرانی به روایت جابر رضی الله عنه نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: که آنچه از همه اول در میزان عمل گذاشته می شود عمل نیک انفاق بر اهل و عیال و تکمیل نیازمندی های شان است. و امام ذهبی از حضرت عمران رضی الله عنه

بن حُصَین نقل کرده که رسول الله ﷺ فرموده: که در قیامت جوهری که علما به آن علم دین و احکام دین نوشته‌اند با خون شهدا وزن کرده می‌شود پس وزن جوهر علما از خون شهدا سنگین‌تر خواهد شد. هم چنین روایات حدیث در رابطه با وزن اعمال در قیامت بسیار است در اینجا چندی به این خاطر ذکر گردید که از آنها فضیلت و قدر و ارزش بعضی اعمال اندازه‌گیری شود و از تمام این روایات حدیث کیفیت وزن اعمال مختلف معلوم می‌شود. از بعضی معلوم می‌گردد که خود انسان عامل وزن می‌گردد و آنها طبق اعمال خود سبک و سنگین می‌شوند و از بعضی احادیث معلوم می‌شود که نامه‌های اعمال وزن کرده می‌شوند و از بعضی نیز ثابت می‌گردد که خود اعمال، مجسم شده، وزن می‌گردند.

امام تفسیر ابن کثیر بعد از نقل همه این روایات فرموده که امکان دارد که وزن با صورتهای مختلف چندین بار اتفاق افتد، و روشن است که حقیقت کامل یعنی معاملات را فقط خدا می‌داند و برای عمل، دانستن این حقیقت لازم هم نیست فقط اینقدر کافی است که اعمال ما وزن می‌شوند اگر کفه اعمال نیک سبک شد مستحق عذاب خواهیم شد این امری است که حق تعالی کسی را بفضل و کرم خویش یا به سفارش پیامبر و اولیاء الله ببخشد و از عذاب نجات یابد.

آنچه در بعضی روایات آمده که بعضی تنها به برکت کلمه ایمان نجات می‌یابند و همه گناهها در مقابل آن عفو می‌شوند متعلق به آن صورت استثنایی است که از ضابطه عمومی جداگانه مظهر فضل و کرم خاص خداست.

در این دو آیه که تفسیر آنها الآن بیان گردید تهدیدی است برای گناهگاران از آن عذاب الهی و افتضاحی که در میدان محشر برای شان پیش می‌آید؛ در آیه سوم بعد از ذکر نعمتهای الهی ترغیبی است برای قبول حق و عمل بر آن به این شکل که ما به شما در روی زمین قدرت کامل و تصرف مالکانه عطا کردیم و سپس در آن برای شما جهت تحصیل وسایل زندگی



هزاران راه باز کردیم، گویا رب العالمین جهان را برای وسایل زندگی و اسباب تفریح انسان بزرگترین انباری قرار داده است و تمام لوازم انسانی را در آن آفریده است؛ الآن کار انسان فقط این قدر هست که برای بیرون آوردن لوازم خویش از آن انبار و استعمال آنها راههایی را بیاموزد. حاصل هر علم و فن و ابتکارات جدید علوم انسانی بجز از این چیزی دیگر نیست که اشیای آفریده خالق کاینات را که در این انبار گذاشته اند با سلیقه در آورده و با طریقه صحیحی آنها را استعمال کند. انسان احمق و بد سلیقه ای که راه در آوردن آنها را از این زمین نمی داند یا بعد از استخراج طریقه استعمال آنها را نمی فهمد از منافع آنها محروم می ماند مردم فهمیده هر دو را درک کرده از آنها مستفید می شوند.

خلاصه اینکه همه لوازم انسانی را خداوند در زمین بودیعت گذاشته است و مقتضای آن اینکه او در هر وقت و هر حال سپاس گزار خدا باشد ولی او در غفلت قرار گرفته از احسانهای خالق و مالک خویش فراموش می گردد؛ لذا در پایان آیه به گونه شکوه آمیز فرمود: «قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» یعنی، شما خیلی کم شکر و سپاس بجا می آورید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا

و ما شما را آفریدیم باز صورت بندی کردیم شما را سپس گفتیم به فرشتگان که سجده کنید

لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ ط لَمْ یَّكُنْ مِنَ السَّٰجِدِیْنَ ﴿۱۱﴾ قَالَ مَا

به آدم پس سجده کردند همه بجز ابلیس که نبود از سجده کنندگان. گفت چه چیزی

مَنْعَكَ اِلَّا تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُكَ ط قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ

مانع شد برای تو که سجده نکردی وقتی که من به تو دستور دادم گفت من بهترم از او

خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَّخَلَقْتَهُ مِنْ طِیْنٍ ﴿۱۲﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا یَكُوْنُ

آفریده ای مرا از آتش و آفریده ای او را از گل. گفت فرود آ از اینجا تو شایسته نیستی

لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّعِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَىٰ

که تکبر کنی اینجا بیرون رو که تو ذلیلی. گفت مرا مهلت ده تا
يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فَبِمَا

روزی که مردم از قبور برانگیخته می شوند، گفت به تو مهلت داده شده، گفت همانگونه که

أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تِيْنَهُمْ مِّنْ

تو مرا گمراه کرده ای من هم لازماً می نشینم بر جاده راست تو. سپس می آیم برایشان از

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ۗ وَلَا تَجِدُ

جلو و از عقب شان و از سمت راست و از چپ شان و نمی یابی

أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا ۗ لَمَنْ تَبِعَكَ

بیشتر شان را شکر گذار. گفت برو بیرون از آن نکوهیده و مردود هر کسی که به راه تو برود

مِنْهُمْ لَا مَلَائِنَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾

از ایشان لازماً پر می کنم دوزخ را از همه شماها.

خلاصه تفسیر

و ما (برای پیدا کردن) شما (وسایل) را آفریدیم (یعنی ماده آدم عَلَيْهِ السَّلَام را ساختیم که از آن ماده، همه شما هستید) باز (ماده را آفریده) ما صورت بندی شما را کردیم (یعنی در آن ماده صورت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را ساختیم باز همان صورت در اولاد او جریان دارد، این نعمت ایجاد شد) پس (وقتیکه آدم عَلَيْهِ السَّلَام ساخته شد و به دانستن اسما مشرف گشت پس) ما به فرشتگان دستور دادیم که (الآن) آدم را سجده کنید (این نعمت اکرام، شد) پس همه فرشتگان سجده کردند بجز ابلیس که او در جمع سجده کنندگان شامل نشد، حق تعالی فرمود: تو که سجده نمی کنی چه چیزی مانع شد در صورتیکه من تو را به سجده حکم دادم گفت (آنچه مانع است اینست که) شما مرا از آتش آفریده ای و او (آدم) را از خاک آفریده ای (این اولین مقدمه استدلال شیطانی است و مقدمه دیگری که ذکر



نشده این است که آتش بسبب نورانیتش از خاک افضل است و مقدمه سوم اینکه فرع و اولاد افضل هم از فرع مفضول افضل می‌باشند چهارمین مقدمه اینکه سجده افضل برای غیر افضل مناسب نیست با ترتیب دادن این چهار مقدمه شیطان برای عدم سجده خود چنین استدلال کرد که من افضل هستم لذا بر غیر افضل سجده نکردم، ولی علاوه بر نخستین مقدمه بقیه همه مقدمات اشتباه‌اند و نخستین مقدمه به اعتبار عموم مردم از این لحاظ درست و صحیح است که در تخلیق انسان جزو غالب خاک است و اشتباه شدن بقیه مقدمات استدلال روشن‌اند زیرا که افضل بودن آتش نسبت به خاک می‌تواند فضیلت جزئی قرار بگیرد اما کلاً ادعای افضل بودن آن بدون دلیل است و هم چنین افضلیت اولاد و فرع افضل هم مشکوک است هزاران واقعات بر خلاف آن موجود هستند که اولاد نیک، بد و اولاد بد، نیک می‌شوند هم چنین این هم اشتباه است که سجده افضل برای مفضول مناسب نیست بسا اوقات مفتضای صالح بر خلاف آن مشاهده شده است)

حق تعالی فرمود (وقتیکه تو اینگونه نافرمان هستی) پس از آسمان فرود بیا تو حق نداری که تکبر کنی (بویژه) در آسمان (که مقام همه فرمانبرداران است) تو (از اینجا) بیرون رو (دور باش) یقیناً تو (به سبب تکبر) در ردیف ذلیلان قرار گرفتی او گفت به من مهلت بده تا روز قیامت؛ الله تعالی فرمود به تو مهلت داده شد او گفت بسبب اینکه شما مرا (به حکم تکوین) گمراه کرده‌ای من قسم می‌خورم که من برای (کمین) ایشان (یعنی برای راهزنی آدم و اولاد او) بر راه راست تو (که دین حق باشد) می‌نشینم باز بر آنها (از هر چهار طرف) حمله می‌کنم از جلو هم و از عقب هم و از جانب راست هم و از جانب چپ هم (یعنی در کوشش منحرف کردن شان دریغ نخواهم کرد تا که آنها تو را عبادت نکنند) و (من در مساعی خود پیروز خواهم شد چنانکه) شما بیشتر ایشان را (نسبت به نعمتهای خود) شکر گزار نخواهید یافت الله تعالی فرمود که از اینجا (آسمان) ذلیل و خوار شده بیرون رو (و آنچه تو راجع به منحرف کردن اولاد آدم می‌گویی پس آنچه دلت می‌خواهد بکن من از همه بی‌نیازم نه از به راه آمدن کسی فایده می‌برم و نه از گمراهی کسی، ضرری به من می‌رسد) هر کسی که از ایشان به گفتار تو باشد من حتماً از شما (یعنی ابلیس و پیروان او) دوزخ را پر خواهم کرد.

معارف و مسایل

در اینجا سرگذشت حضرت آدم علیه السلام و ابلیس علیه اللعنة آمده است. پیش از این، در رکوع چهارم سوره بقره، مطالبی در این باره نیز بیان شده است، راجع به آن بسیاری امور که تحقیق طلب بود در آنجا اشاره شده است. علاوه بر این پاسخ چند سؤال که قابل تحقیق اند در اینجا نوشته می شود. آیا دعای ابلیس راجع به زندگی او تا قیامت پذیرفته شد یا خیر و در صورت قبول، تطبیق دو آیه متعارض، به چه صورت خواهد بود؟

ابلیس در عین حال که مورد عقاب و عتاب قرار گرفت به بارگاه خدا دعا کرد و آن هم دعای عجیب و غریب که تا حشر مهلت زندگی به وی داده شود. در پاسخ به آن، الفاضلی که خداوند فرمود در اینجا اینقدر ذکر شده که «**إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ**» یعنی به تو مهلت داده شده، در این الفاظ به قرینه خواهش و جواب چنین مفهوم می شود که این مهلت تا حشر به او داده شده همانگونه که او خواهش کرده بود، ولی در این آیه تصریح نشده که آیا مهلتی که به او داده شده مطابق به خواهش ابلیس تا حشر است یا تا میعاد دیگری است. اما در آیه ۳۸ سوره حجر در این باره «**إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**» آمده است که از ظاهر آن معلوم می شود که مهلت خواسته ابلیس تا قیامت به او داده نشد بلکه تا مدتی محدود به او مهلت رسید که در علم خدا محفوظ است. حاصل اینکه این دعای ابلیس پذیرفته شد اما ناتمام؛ که بجای تا روز قیامت، تا مدت خاصی به وی مهلت رسید. در تفسیر ابن جریر از سُدّی روایتی منقول است که از آن، این مضمون تأیید می گردد که الفاظ آن قابل ملاحظه است:

«**فَلَمْ يَنْظُرْهُ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ وَلَكِنْ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمٌ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ النَّفْخَةَ الْأُولَى فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ فَمَاتَ**»^۱

الله تعالی ابلیس را تا یوم البعث مهلت نداد؛ بلکه تا یک روز معین

۱- تفسیر طبری، آیه ۸۷، سوره نحل.



مهلت داد و آن روزی است که در آن صور اول دمیده می شود که از آن، اهل آسمان و زمین بیهوش می گردند و می میرند.

خلاصه آن اینکه شیطان، تا زمانی مهلت خواسته بود که صور دوم دمیده شود و همه مردگان برانگیخته شوند که آن زمان «یوم البعث» نام دارد. اگر این دعای او به عینه پذیرفته می شد، پس هنگامی که بجز یک ذات حی و قیوم کسی زنده نمی ماند و در آیه ۲۶ سوره رحمن «وَكُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ وَ يَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» ظاهر می گردد بنابر این دعا، ابلیس هم تا آن وقت زنده می ماند، لذا دعای او بجای اینکه تا یوم البعث مهلت داده شود به مهلت یوم ینفخ فی الصور تبدیل گردید که در اثر آن وقتی که موت بر همه کاینات حکم فرما می گردد او هم می میرد؛ باز وقتی که همه بار دوم زنده می شوند او هم زنده می گردد.

با توجه به این تحقیق، آن شک هم مرتفع شد که از آیه «كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ» متعلق به این دعا پدید می آید که به ظاهر در میان این دو تا تعارض وجود دارد.

اما حاصل این تحقیق این است که یوم البعث و یوم الوقت المعلوم هر کدام دو روز جداگانه اند ابلیس تا یوم البعث مهلت خواسته بود که کاملاً پذیرفته نشد و تا یوم الوقت المعلوم به او مهلت رسید.

سیدی حضرت حکیم الامه تهانوی در «بیان القرآن» این را ترجیح داده است که در حقیقت این دو، دو روز جداگانه نیستند؛ بلکه از نفخ اول گرفته تا دخول جنت و جهنم یک روز طولانی است که در قسمتهای مختلف آن، وقایع گوناگونی اتفاق می افتد و با در نظر گرفتن آن وقایع، آن را می توان به طرف هر واقعه ای نسبت داد. مثلاً می توان آن را یوم نفخ صور و یوم فنا هم گفت و یوم بعث و یوم جزا هم نامید. و از این دلایل، همه اشکالات مرتفع شدند. **فَلله الحمد.**

آیا دعای کافر هم پذیرفته می شود

این سؤال از این جهت پدید می آید که از آیه ۱۴ سوره رعد «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» به ظاهر چنین مفهوم می شود که دعای کافر پذیرفته نمی شود؛ ولی از واقعه ابلیس و آیه مذکور امکان قبولیت دعا ظاهر است. جوابش اینکه در دنیا می تواند دعای کافر هم پذیرفته شود؛ چنانکه دعای شخص کافرتری مانند: ابلیس هم پذیرفته شد؛ ولی در آخرت دعای کافر قبول نمی گردد. و آیه مذکور «وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ» متعلق به آخرت است و مربوط به این دنیا نمی باشد.

الفاظ گوناگون واقعه آدم عليه السلام و ابلیس

این حکایت در جاهای متعددی از قرآن آمده است و الفاظ این سؤال و جواب در هر جا با هم متفاوت اند؛ در صورتیکه واقعه یکی است. علتش این است که مضمون اصل واقعه در هر جا یکی است و نقل الفاظ در هر جا به عینه لازم نیست. می تواند روایت بالمعنی باشد؛ لذا بعد از اتحاد مضمون و مفهوم، اختلاف الفاظ مورد توجه نیست.

ابلیس از کجا این جرأت را پیدا کرد که بی باکانه ببارگاه عزت و جلال گفتگو کند

در بارگاه قدس رب العزت فرشتگان و انبیاء عليهم السلام مجال دم زدن را نداشتند؛ ابلیس چگونه جرأت کرد؟ علما فرموده اند که این مظهر شدیدترین قهر بی نهایت الهی است که بعزت مردود بودن ابلیس، آنچنان حجابی بین او و رب العالمین حایل گشت که به واسطه آن، عظمت و



جلالیت خدا بر او پوشیده شد و بی شرمی بر او مسلط گشت.^۱

حمله شیطان بر انسان از چهار طرف محدود نیست بلکه عام است

در آیه مذکور قرآن آمده است که ابلیس برای منحرف کردن اولاد آدم چهار طرف را ذکر کرده: جلو، عقب، راست و چپ؛ ولی در حقیقت در اینجا حدود مقصود نیست؛ بلکه مقصود، هر طرف و هر جانب است. لذا این منافی به احتمال حمله فوق و تحت نیست هم چنین حمله همه جانبه شیطان با این حدیث که: شیطان بوسیله رگهای خون در بدن انسان داخل شده در آن تصرف می کند، منافات ندارد.

حکم خروج شیطان از آسمانها در آیات مذکور دو بار ذکر شده است: نخست در آیه ۱۳ اعراف «فَاخْرِجْ اِنَّكَ مِنَ الصَّغْرِينِ» دوم در آیه ۱۸ اعراف «قَالَ اَخْرِجْ مِنْهَا مَذْءُومًا» غالباً در کلام اول این حکم به تصویب رسیده و در دومین اجرا گردیده است.^۲

وَيَادِمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا

وای آدم ساکن شوید تو و همسرت در جنت پس بخورید از هر کجا که خواستید و نزدیک نشوید

هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۹﴾ ﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ

به این درخت پس خواهید شد گناهکار. پس لغزانید آنها را شیطان تا که

لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا

ظاهر کند برای شان آنچه را که از ایشان پوشیده بود از شرمگاه ایشان و گفت منع نکرده است شمارا

۱- بیان القرآن با تلخیص و توضیح.

۲- بیان القرآن با تلخیص.

رَبُّكُمْ عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا

پروردگارتان از این درخت مگر برای اینکه گاهی باشید فرشته یا گاهی باشید

مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكَمَّا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾

ساکنین جاویدان. و قسم خورد با ایشان که یقیناً من دوست شما هستم.

فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتَا لَهُمَا

پس مایل گردانیدایشان را به فریب پس وقتی که چشیدند آن دو از درخت ظاهر شد برای شان

سَوَاتِهِمَا وَطَفِقَا يَخْصِفْنَ عَلَيْهِمَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَهُمَا

شرمگاه ایشان و شروع کردند که می چسپانیدند بر خود از برگهای جنت، و صدا زد به ایشان

رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ

پروردگارتان گفت آیا منع نکرده بودم شما را از این درخت و نگفته بودم به شما که شیطان

لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۲﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا ^{سَكَنَةً} وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا

برای شما دشمنی است آشکارا. گفتند آن دو تا پروردگارا! ظلم کردیم بر خود و اگر نیامرزی ما را

و تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ

و رحم نکنی بر ما ما حتماً خواهیم شد از زیانکاران. فرمود فرود آیید

لِبَعْضِ عَدُوٍّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿۲۴﴾ قَالَ

دشمن یکدیگر می شوید و برای شما در زمین سکونت گاه و استفاده هست تا مدتی، گفت

فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿۲۵﴾

در آن زنده می مانید و در آن می میرید و از آن بیرون آورده می شوید.

خلاصه تفسیر

و ما (به آدم عليه السلام) دستور دادیم که ای آدم تو و همسرت (حواء) در جنت

سُکُنِي گزینید باز از هر جا که خواستید (و هر چیزی که خواستید) هر دوی تان



بخورید و (به فکر این باشید که) نزد این درخت (بخصوص هم) نروید (یعنی میوه آن را نخورید) که در ردیف آنها قرار می‌گیرید که کارهای نامناسب انجام می‌دهند پس شیطان در دل آن دو وسوسه انداخت تا که (درخت ممنوع را به خوردن ایشان داد تا) بدن مستور ایشان را که بر یکدیگر پوشیده بود در جلوی یکدیگر بی حجاب کند (زیرا که تأثیر خوردن آن درخت همین بود، چه بالذات یا بوجه ممانعت) و (آن وسوسه این بود که به آن دو) گفت پروردگارتان شما دو نفر را از (خوردن) این درخت به جهت دیگر منع نکرده است مگر فقط به این جهت که شما دو تا (آن را خورده) شاید گاهی فرشته قرار نگیرید یا از زندگان جاوید نباشید (حاصل وسوسه این بود که از خوردن این درخت نیروی ملکوتیت و زندگی دایمی پدید می‌آید، ولی در ابتدا وجود شما متحمل، این غذای قوی نبود لذا منع شدید الآن در حالت و نیروی شما ترقی شده و نیروی شما متحمل آن شده است لذا اکنون حکم آن ممنوعیت باقی نمانده است) و در جلوی آن دو (بر این امر) قسم یاد کرد که یقین کنید که من (از ته دل) خیر خواه شما دو نفر هستم پس (با این گونه توطئه) آن هر دو را پایین آورد (و پایین آوردن به اعتبار حالت و رای هم بود که رای عالی خود را گذاشته مایل به رای دشمن شدند و به اعتبار مقام هم از جنت پایین آورده شدند) پس به محض اینکه این دو نفر درخت را چشیدند (فوراً) بدن مستورشان در جلوی یکدیگر ظاهر شد (یعنی لباس جنت خلع گردید و هر دو شرمند شدند) و (برای پنهان کردن بدن) هر دو بر (بدن) خود برگ (درختهای) جنت را پیوند زدند و چسپانیدند و (آنگاه) پروردگارشان به ایشان صدا زد که آیا من شما دو نفر را از (خوردن) این درخت منع نکرده بودم و این را هم نگفته بودم که شیطان دشمن آشکار شماست (مبادا که فریب او را بخورید) هر دو نفر گفتند پروردگارا! ما بر خود ظلم کردیم (که از احتیاط کامل و اندیشه، کار نگرفتیم) و اگر شما ما را نیامرزد و بر ما رحم نکنید حقیقتاً از زیانکاران خواهیم شد حق تعالی (به آدم و حوا) فرمود که (از جنت) پایین (بر زمین) در حالی بروید که شما (یعنی اولاد شما) دشمن یکدیگر قرار می‌گیرید و برای شما در زمین محل سکونت (مقرر گردیده) است و استفاده (از اسباب معیشت به تصویب رسیده است) تا وقتی معین (یعنی تادم موت، و این راهم) فرمود که شما در آنجا باید زندگی کنید و در آنجا بمیرید و از آنجا (در روز قیامت)

زنده شده بیرون آید.

معارف و مسایل

این واقعه حضرت آدم علیه السلام و ابلیس که در آیات مذکور آمده است همه این وقایع عیناً در رکوع چهارم سوره بقره به تفصیل آمده است و در این باره، هر قدر سؤال و شک و شبهه وارد شده، جواب آنها را با تشریح کامل و توضیحات بیشتر در تفسیر سوره بقره جلد اول معارف از ص ۲۴۰ تا ۲۵۸ به رشته تحریر درآمده است؛ در صورت نیاز مطالعه شوند.

يٰۤاِبْنِيۤ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلٰيكَ لِبَاسًا يُّوَارِيۤ سَوْآتِكَمْ وَرِيشًا ط

ای اولاد آدم ما نازل کردیم بر شما لباس که می پوشد شما را و نازل کردیم لباس آرایش و لباس تقوی ط **ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِنْ اٰيَةِ اللّٰهِ لَعَلَّهُمْ**

و لباس پرهیزگاری که آن از همه بهتر است اینها نشانه های قدرت خدا هستند تا که آنها **يَذَكَّرُوْنَ ﴿۲۶﴾** **يٰۤاِبْنِيۤ اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكَ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبَوٰيكَمْ**

درست فکر کنند. ای اولاد آدم فریب ندهد شما را شیطان همانگونه که بیرون کرد پدر و مادر شما را **مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا ط** **اِنَّهٗ يَرٰكُمْ**

از بهشت، کشید از آنها لباس شان را تا که نشان دهد به ایشان شرمگاه شان را اومی بیند شما را **هُوَ وَ قَبِيْلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ط** **اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنِ اَوْلِيَآءَ لِّلَّذِيْنَ**

و قوم او هم، از جایی که نمی بینید شما آنها را، ما گردانیدیم شیاطین را دوستان کسانی که

لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿۲۷﴾

ایمان نمی آورند.



خلاصه تفسیر

ای فرزندان آدم (یکی از انعامات ما اینست که) ما برای شما لباس پدید آوردیم که عورت (یعنی شرمگاه) شما را می پوشد و (برای بدن شما) موجب زینت هم هست و (علاوه بر لباس ظاهری یک لباس معنوی هم برای شما مقرر کردیم که آن لباس تقوی (و دیانت) است که این از آن (لباس ظاهری) بهتر است (زیرا لباس ظاهری که منظور شرعی است بخاطر تقوی و دینداری است لذا مقصود اصلی در هر حال لباس تقوی است) این (پدید آوردن لباس) از نشانه های (فضل و کرم) الله تعالی می باشد تا که ایشان (این نعمت را) به یاد آورند (و بیاد آورده حق اطاعت مُنعم و محسن خویش را ادا کنند و آن حق اطاعت همان است که لباس تقوی فرموده است) ای فرزندان آدم هوشیار باشید که شیطان شما را در هلاکت نیندازد (که بر خلاف دین و تقوی از شما کار بگیرد) همانگونه که او مادر و پدر شما (یعنی آدم و حوا علیها السلام) را از جنت بیرون آورد (یعنی آنها را به کارهایی واداشت که در نتیجه آنها از جنت بیرون شدند و بیرون هم) در چنین حالتی قرار داد که لباس شان را هم (از بدن) شان کشید تا که شرمگاههای آنها را به مشاهده درآورد (که برای مردم شرافتمند موجب خجالتی و افتضاح است، الغرض شیطان دشمن قدیمی شماست از او خیلی هوشیار باشید، و بیشتر احتیاط از این جهت هم لازم است که) او و لشکر او شما را از جاهایی می بینند که شما آنها را (عادتاً) نمی بینید (و ظاهر است که اینگونه دشمن خیلی خطرناک خواهد شد و برای نجات از او احتیاط کامل لازم است و این احتیاط از ایمان کامل و تقوی به دست می آید، و اگر آن را اختیار کنید وسایل نجات فراهم خواهد آمد، زیرا که) ما شیاطین را دوستان کسانی می گردانیم که ایمان نمی آورند. (که اگر ایمان کامل نباشد شیطان کاملاً مسلط می شود؛ خلاصه اینکه هر کسی که ایمانش هر قدر ضعیف باشد شیطان همان قدر بر او مسلط می شود به خلاف مؤمن کامل که شیطان نمی تواند بر آن کاملاً مسلط شود، همانگونه که در آیه ۹۹ سوره نحل آمده: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الدِّينِ اٰمَنُوْا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ»

معارف و مسایل

قبل از آیات مذکور، در یک رکوع کامل، واقعه حضرت آدم عليه السلام و شیطان رجیم بیان شده بود که در آن نخستین اثر اغوای شیطان این بود که لباس جنتی آدم و حوا عليهما السلام را از تن شان بیرون کشید و آنان برهنه ماندند و خواستند که از برگهای درختان، عورت خود را بپوشانند.

در نخستین آیه از آیات مذکور حق تعالی به اولاد آدم خطاب کرده فرمود: که لباس شما نعمت عظیم قدرت الهی است از آن قدردانی کنید. در اینجا خطاب تنها به مسلمین نیست بلکه به تمام فرزندان آدم است. و در این اشاره به این است که پوشاندن عورت و لباس یک شیء طبیعی و ضروری برای انسان است که بدون امتیاز دین و آیین همه پایبند آن هستند سپس در تفصیل آن سه نوع لباس را ذکر فرمود:

اولاً «لباساً یُؤاری سَؤَاتِكُمْ» که این «یواری» از «موارات» مشتق است به معنی پوشیدن و «سَؤَاة» جمع «سَؤَءة» است که به آن اعضای انسان اطلاق می شود که ظاهر کردن آنها طبعاً قبیح و موجب شرمندگی است. مقصود این است که ما برای صلاح و فلاح شما اینگونه لباس پدید آوردیم که بوسیله آن بتوانید شرمگاه خود را بپوشانید.

سپس فرمود: «وَرِيشًا» ریش به آن لباس گفته می شود که مردم برای آرایش و زیبایی می پوشند. یعنی اینکه برای پوشاندن ستر شما لباس مختصری کافی است، ولی ما لباسهای بیشتر و بهتری را تدارک دیده ایم که سبب زینت و زیبایی شما نیز باشند و بر جمال و بر زندگی شما بیفزایند.

در اینجا قرآن لفظ «أَنْزَلْنَا» یعنی فرود آوردیم را استعمال فرمود که مراد از آن «عطا کردن» است لازم نیست که از آسمان لباس ساخته فرود آید همانگونه که در آیه ۲۵ سوره حدید لفظ «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» آمده است یعنی ما آهن را فرود آوردیم، در صورتیکه همه می دانند که آهن از زمین استخراج می شود، البته در هر دو جا لفظ «أَنْزَلْنَا» فرموده اشاره به این کرد که همانگونه



که در اشیای فرود آمده از آسمان صنعت و تدبیر کسی از مردم دخالتی ندارد هم چنین در ماده اصل لباس که پنبه یا پشم و غیره باشد تدبیر انسان در آن به قدر یک ذره‌ای دخالتی ندارد بلکه همه اینها بخششهای قدرت الهی به شمار می‌روند.

البته آدمی برای راحتی و آسایش خویش جهت دفاع از سرما و گرما موافق به طبیعت خویش و بر حسب صنعت گری لباس می‌سازد و آن صنعت هم نشان داده و آموزش الهی است لذا در نگاه حقیقت شناس اینجا همه از عطایای حق تعالی اند که گویا از آسمان فرود آورده شده‌اند.

دو نوع استفاده از لباس

در اینجا دو نوع استفاده از لباس نشان داده شد یکی سترپوشی، دیگری دفاع از سردی و گرمی و آرایش بدن. و در تقدیم بیان فایده اول اشاره به این است که هدف اصلی از لباس انسانی سترپوشی است و این است برتری و امتیاز او از بقیه حیوانات که لباس حیوانات طبعاً جزو بدن‌شان قرار گرفته است و فقط بخاطر دفاع از سرما و گرما و تحصیل زینت است، در آن اهتمام برای سترپوشی نیست. آری وضع عضو مخصوص آنها در بدن بگونه‌ای است که کاملاً منکشف نشود بوسیله دم پوشیده شده یا به گونه‌ای دیگر.

و بعد از بیان واقعه حضرت آدم و حوا و اغوای شیطانی در ذکر کردن لباس اشاره به این است که برهنگی برای انسان و منکشف شدن شرمگاهش بی‌نهایت ذلت آور و رسوایی و علامت بی‌عفتی و مقدمه‌ای است برای انواع و اقسام شر و فساد.

نخستین حمله شیطان بر انسان بصورت برهنه کردن او شد و امروزه نیز شیطان بگونه‌ای با عنوان ترقی و تمدن در برهنه یا نیم برهنه کردن انسان مشغول است

از اینجاست که شیطان اولین تدبیری را که به منظور گمراه کردن انسان بکار برد، این بود که او را به عنوان ترقی و تمدن، برهنه یا نیم برهنه کرده و بر سر خیابانها، کوچه و میادین عمومی، به معرض نمایش قرار داده است و بدین ترتیب شیطان می‌کوشد، به عنوان ترقی و تکامل، شرف، عزت و ارزش طلایی انسانی را از او بگیرد.

بعد از ایمان نخستین فریضه ستر عورت است

شیطان با این بُعد ضعف انسان، پی برده بطوری که نخستین حمله خود را متوجه عورت او کرده است، و شریعت اسلام که ضامن هرگونه صلاح و فلاح انسان است آن چنان به ستر عورت انسان اهتمام ورزید که آن را بعد از ایمان، نخستین فریضه قرار داد، نماز و روزه و غیره همه بعد از آن می‌باشند.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه می‌فرماید که رسول کریم صلی الله علیه و آله فرموده اند که: هرگاه کسی لباس جدیدی بپوشد، باید به وقت لباس پوشیدن این دعا را بخواند:

«الحمد لله الذی کسانى ما اوارى عورتى واتجمل به فى حیاتی»

سپاس ذاتی را که به من لباس داد تا که بوسیله آن ستر عورت کنم و آرایش حاصل نمایم!



به وقت دوختن لباس جدید تصدق لباس کهنه موجب اجر عظیم است

فرمود که: هر کس که بعد از پوشیدن لباس جدید لباس کهنه را به مساکین و فقرا تصدق کند او در هر حال موت و حیات خویش، تحت کفالت خدا قرار می‌گیرد.^۱

در این حدیث هم به انسان به هنگام لباس پوشیدن به همان دو مصلحت تذکر داده شد که بخاطر آنها الله تعالی لباس را آفریده بود.

ستر عورت از بدو آفرینش عمل طبیعی انسان است فلسفه ارتقای جدید باطل است.

از سرگذشت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و این فرمان قرآن، این امر روشن گردید که ستر عورت و لباس و پوشش بدن برای انسان یک خواهش طبیعی و نیاز آفرینش اوست که از نخستین روز خلقت همراه او بوده است و این گفتار بعضی از دانشمندان امروز که انسان نخستین روز برهنه بوده، سپس مراحل تکامل را طی کرده و بعداً لباس ایجاد کرده است کاملاً اشتباه و بی اساس است.

نوع سوم لباس

خداوند متعال در قرآن مجید دو نوع را که همان ستر عورت و لباس زینت‌اند ذکر فرموده و علاوه بر آنها به پوشش سوم نیز اشاره فرموده است که همانا لباس تقواست. بدین مضمون که «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ» و در بعضی قرائت‌ها به فتح یعنی «لباس التَّقْوَىٰ» خوانده شده است. پس در این صورت تحت «أَنْزَلْنَا» قرار گرفته معنایش چنین می‌شود که ما لباس سوم «التَّقْوَىٰ» را فرود آوردیم، و به اعتبار قرائت مشهور، معنی آن اینکه این دو

۱- ابن کثیر عن مسند احمد.

نوع لباس را همه می دانند اما نوع سوم لباس تقوی است که آن لباس از همه انواع لباسها و پوشاکها بهتر است. مراد از لباس تقوی طبق تفسیر حضرت ابن عباس و عروة بن الزبیر رضی الله عنهما، عمل صالح و خوف خداست.^۱ مقصود اینکه همانگونه که لباس ظاهری وسیله ای برای ستر عورت و شرمگاه انسان و دفاع از سردی و گرمی اوست هم چنین یک نوع لباس معنوی عمل صالح و خوف خدا نیز هست که بر عیوب و نکته های ضعف انسانی پرده و موجب نجات ابدی او از مشقتها و مصایب است و برای همین است که بهترین لباس نامیده شده است.

در این آیه اشاره به این است که یک انسان بد کردار که خوف خدا به دل نداشته و پایبند اعمال صالح نیست او نیز تا حدودی شرایط حجاب را رعایت می کند. ولی سرانجام ذلیل و رسوا خواهد شد، هم چنانکه ابن جریر به روایت حضرت عثمان غنی رضی الله عنه نقل فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: قسم بذاتی که روح محمد در قبضه اوست هر کسی که هر گونه عمل از چشم و نظر مردم در خفا انجام می دهد خداوند بر او چادر آن عمل را پوشانده اعلان می فرماید اگر عملش نیک است اعلام نیکی و اگر بد است اعلام بدی می کند. مقصود از چادر پوشاندن اینکه همانگونه که چادر پوشیده در جلوی همه قرار می گیرد؛ عمل انسان هر اندازه که پنهان باشد ثمره و آثار آن را خداوند بر صورت و بدن او ظاهر می فرماید و آن حضرت صلی الله علیه و آله در استناد این گفتار خود این آیه را خواند: «وَرِشَاطٌ وَلِبَاسٌ النَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِّنْ آيَةِ اللَّهِ»

هدف اصلی از لباس ظاهری هم حصول تقوی است

«لباس النَّقْوَىٰ» اشاره به این است که هدف اصلی از ستر عورت و زینت و



تجمل که بوسیله لباس ظاهر بدست می آید خوف خدا و تقوی است که ظهور آن در لباس او هم باید به اینگونه باشد که ستر عورت باید کامل باشد و شرمگاه کلاً پوشیده باشد. نه برهنه باشد و نه چنان لباس نازکی به تن کند که اندامهای بدن او از زیر لباس به نظر برسند و هم چنین چنان لباسی نپوشد که مایه فخر و غرور باشد بلکه از آن آثار تواضع نمودار شوند، اسراف بیجا نباشد و لباس موافق به نیاز استعمال گردد. زنان لباس مردانه و مردان لباس زنانه نپوشند که این کار در نزد خدا مبعوض و مکروه است و در لباس از ملل دیگر تقلید نشود که این خود نوعی بی اعتنایی به فرهنگ و ملیت آن قوم است.

و در ضمن، درستی و اصلاح اخلاق و اعمال که هدف اصلی لباس است هم مد نظر باشد در دنباله آیه فرمود: «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» یعنی اعطا نمودن این سه نوع لباس برای انسان از آیات قدرت خداوندی است تا که مردم از آن درس عبرت بیاموزند. در دومین آیه به تمام فرزندان آدم خطاب فرموده، هشدار داد که در هر حال و هر کار خود از مکر شیطان غافل نشوید و مبادا که شما را در فتنه و فساد مبتلا کند همانگونه که پدر و مادر شما آدم و حوا عليهما السلام را از جنت بیرون راند و لباس آنها را از تن شان کشیده، سبب برهنگی شان شد. او دشمن قدیمی شماست همیشه و هر وقت به فکر عداوت او باشید.

در آخر آیه فرمود: «إِنَّهُ يُرْكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» در اینجا لفظ «قبیل» به معنی گروه و دسته است گروهی که در یک خاندان مشترک باشد به آن قبیله می گویند و عموم گروهها را «قبیل» می نامند. مقصود اینکه شیطان آنچنان دشمن شماست که او با همراهانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید لذا بیشتر احتمال دارد که مکر و فریب او بر شما کارگر باشد. هم چنین در آیه ۷۶ نساء نیز این نکته را خاطر نشان کرد که آنهایی که بسوی خدا رجوع کرده و از مکر شیطان واقف هستند، دام و مکر شیطان در مقابل آنها بسیار ضعیف است.

و در آخر این آیه فرمود که: ما شیطان را بر کسانی مسلط کردیم که ایمان ندارند. اشاره به این است که اجتناب و پرهیز ایمانداران از دام شیطان چندان مشکل نیست. بعضی از اسلاف فرموده‌اند: دشمنی که ما را می‌بیند و ما او را نمی‌بینیم راه علاجش فقط این است که ما تنها به خدا پناه ببریم، زیرا که خداوند تمام نقل و حرکت و مکر و حيله شیطان را می‌بیند و شیطان او را نمی‌تواند ببیند.

و دیگر اینکه انسان شیاطین را نمی‌بیند و این بدان معنی نیست که شیطان هیچوقت دیده نمی‌شود اگر کسی به خلاف عادت، شیطان را دید، بعید نیست؛ همانگونه که آمدن جن‌ها و سؤال و جواب کردن ایشان از آن حضرت علیه السلام و مشرف شدنشان به اسلام در روایات صحیح حدیث مذکور است.^۱

وَإِذَا فَاعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ

و هرگاه کار بدی انجام دهند می‌گویند که ما آبا و اجداد خود را بر این یافته‌ایم و خدا به ما

أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

دستور داده‌است، بگو که خدا به کار بد دستور نمی‌دهد چرا نسبت می‌دهید به طرف خدا

مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ

آنچه را که نمی‌دانید، بگو امر کرده‌است رب من به انصاف و راست‌کنید صورتهای تان را به وقت

كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ

هر نماز و ندا کنید او را بصورت فرمانبردار خالص همانگونه که نخستین بار شما را آفرید

تَعُوذُونَ ﴿۲۹﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ

بار دوم هم آفریده می‌شود. یک گروه را هدایت کرد و بر گروهی دیگر ثابت شد گمراهی



إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

آنان قرار دادند شیاطین را رفیق، خدا را گذاشته و می‌پندارند که آنان
مُهْتَدُونَ ﴿۳۰﴾ یَبْنِي أَدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَشَرِبُوا

هدایت یافته‌اند. ای فرزندان آدم بگیرید آرایش خود را به وقت هر نماز و بخورید و بنوشید

و لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۳۱﴾

و اسراف نکنید او نمی‌پسندد اسراف کنندگان را.

خلاصه تفسیر

و آنان هرگاه کار زشتی انجام دهند (یعنی آنچنان کاری که بد بودن آن روشن باشد و فطرت انسانی آن را بد بداند مانند طواف بحالت برهنگی) می‌گویند که ما آبا و اجداد خود را بر این رویه یافته‌ایم و الله تعالی هم بما چنین دستوری داده است (ای رسول شما در پاسخ به استدلال جاهلانه آنها) بگویید که الله تعالی هرگز به کار زشت تعلیم نمی‌دهد آیا (شما چنین ادعا کرده) به طرف خدا چنین سخنانی را نسبت می‌دهید که راجع به آنها سند و مدرکی ندارید شما (نیز این را) بگویید که آنچه شما دستور کارهای زشت و ناخوشایند که به خدا نسبت می‌دهید کلاً اشتباه است اکنون بشنوید آنچه را که خدا قطعاً به آن دستور داده است و آن از این قرار است که) پروردگار حکم داده به انصاف و اینکه شما به وقت هر سجده (یعنی عبادت) رخ خود را (به سوی خدا) راست کنید (یعنی کسی را از مخلوق در عبادت او شریک نکنید) و عبادت خدا را به گونه‌ای انجام دهید که خالص برای خدا باشد (در این جمله کوتاه تمام دستورات خدا مجملاً آمدند در «قِسْط» حقوق العباد و در «أَقِيمُوا» اعمال و طاعت و در «مُخْلِصِينَ» عقاید) همانگونه که الله تعالی شما را در ابتدا آفریده بود هم چنین شما (در وقت دیگر) بار دوم آفریده می‌شوید، بعضی را خداوند (در دنیا) هدایت کرده (که در اینجا به آنان پاداش می‌رسد) و بر بعض گمراهی ثابت شده (که به آنان سزای می‌رسد) آنان شیطان را دوست خود قرار داده و خدا را گذاشتند و (باوجود این باز، نسبت بخود) فکر می‌کنند که آنان بر

راه راست قرار گرفته‌اند ای فرزندان آدم شما به وقت حضور در مسجد (چه برای نماز باشد و چه برای طواف) لباس خود را بپوشید و (همانگونه که ترک لباس کناه بود هم چنین ناجایز قرار دادن خوردن اشیای حلال هم گناهی است لذا چیزهای حلال را) بخورید و بنوشید و از حدود شرعی تجاوز نکنید یقیناً الله تعالی متجاوزین را دوست ندارد.

معارف و مسایل

از آن رسمهای بیهوده و خجالت آوری که شیطان در عهد عصر جاهلیت مردم را به آن مبتلا کرده بود یکی این بود که بجز از قریش کسی دیگری نمی توانست بیت الله را با لباس خود طواف کند، بلکه او مجبور بود که یا از قریش بطور عاریه لباس بگیرد یا بحالت برهنگی طواف کند، و روشن است که قریش چگونه می توانستند تمام عرب را لباس بدهند. لذا واقعه چنین بود که بیشتر مردم از زن و مرد بحالت برهنگی طواف می کردند البته زنان عموماً در تاریکی شب طواف می کردند، و برای این فعل حکمت شیطانی را چنین توضیح می دادند که لباسی که ما در آن مرتکب گناه شده ایم طواف بیت الله با آن، بی ادبی است ولی این کوه فکرا نمی فهمیدند که طواف بحالت برهنگی بیشتر خلاف ادب و خلاف انسانیت است؛ تنها قبیله قریش بعلت خادم بودن از قانون برهنگی مستثنی بودند.

نخستین آیه از آیات مذکور بر محو و نابود کردن این رسم بیهوده و روشن ساختن فساد آن نازل شده است. در این آیه فرمود: وقتی که این مردم کار زشتی انجام می دادند پس کسانی که ایشان را از این کار زشت منع می کردند پاسخ شان این بود که آبا و اجداد و بزرگان ما این چنین کرده اند و گذاشتن کار آنها برای ما موجب ننگ و عار است، و نیز می گفتند که خدا به ما اینچنین دستوری داده است.^۱



مراد از کار زشت در این آیه نزد اکثر مفسرین همین طواف به حالت برهنگی است و در اصل کلمات «فحش و فحشا و فاحشه» به هر کار بدی گفته می‌شود که بدی آن به اوج برابر و به نزد عقل و فهم و فطرت سلیم کاملاً واضح و روشن باشد.^۱ و در این حد از نظر عقل، خوبی و زشتی آن، نزد همه مسلم است.^۲

بنابر این آنها در مجاز بودن این رسم بیهوده دو دلیل ارائه دادند؛ یکی تقلید از آبا و اجداد که برقرار گذاشتن طریقه آنها بهتر است، جواب آن کاملاً واضح و روشن بود که پیروی و تقلید از آبا و اجداد، کار عاقلانه‌ای نیست. لذا هر انسانی که دارای عقل و درک کمی هم باشد، این را می‌داند که آبا و اجدادی بودن رسمی، دلیل بر تقلید و پیروی از آن رسم نمی‌شود. چرا که اگر پیروی آداب و رسوم آبا و اجدادی، کافی و مجاز می‌شد. پس آبا و اجداد مردمان مختلف به روشهای گوناگونی عمل کرده‌اند لذا طبق این دلیل لازم می‌آید که تمام طرق گمراه کننده جهان صحیح و جایز باشند. خلاصه، این دلیل جاهلان چون قابل توجه نبود قرآن پاسخ آن را ضروری ندانست و در آیه ۱۰۴ مائده به این سؤال که آیا اگر آبا و اجداد شما کارهای جاهلان‌ه‌ای انجام دهند باز هم آنان می‌توانند قابل اتباع و تقلید قرار گیرند، پاسخ داد.

دلیل دیگری که برای جواز طواف خود در حال برهنگی ارائه دادند این بود که می‌گفتند خدا به ما دستور داده است. علاوه بر اینکه این ادعا کاملاً بهتان و برخلاف حکم الله تعالی بود، اشتباهی بود که آن را به خدا نسبت داده بودند. در پاسخ به این سؤال، به آن حضرت ﷺ خطاب شده که «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» یعنی ای پیامبر به مردم بگویند که الله تعالی هرگز به کار زشت امر نمی‌فرماید؛ زیرا که دستور به چنین حکمی، خلاف حکمت و شأن قدوسی اوست. باز برای رد کامل این بهتان و افترا علی الله و خیال

باطل، آنها را چنین آگاه کرد که: «اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یعنی آیا شما به طرف خدا چیزهایی را نسبت می‌دهید که نسبت به آنها علم ندارید؟ یعنی آنچه را که نسبت به یقینی بودن آنها در نزد شما هیچگونه حجتی نیست و روشن است که منسوب کردن چیزی بطرف کسی بدون تحقیق، نهایت جسارت و ظلم است پس نسبت دادن چنین مسأله‌ای به خدا ظلم بزرگی محسوب می‌گردد و احکامی که مجتهدین بوسیله اجتهاد از آیات قرآنی استنباط کرده، بیان می‌کنند در این داخل نیستند؛ زیرا که استخراج آنها از الفاظ قرآن در محدودهٔ یک حجت قرار می‌گیرند.

در دوّمین آیه فرمود: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» یعنی به جاهلان که جواز طواف برهنه را به خدا نسبت می‌دهند، بگو که خداوند متعال همیشه منصفانه دستور می‌دهد. و معنی اصلی «قسط» انصاف و اعتدال است و مراد از «قسط» در اینجا آن عملی است که از افراط و تفریط خالی باشد؛ یعنی نه در آن کوتاهی باشد و نه تجاوز از حدود مقرر آن؛ و شرایط احکام دیگر اسلامی نیز چنین است. لذا در مفهوم لفظ «قسط» همه عبادات و طاعات و عموم احکام شرعی شامل‌اند.^۱

بعد از حکم به قسط، یعنی انصاف و اعتدال، در این آیه مناسب به گمراهی و بیراهی آنان، دو حکم ویژه از احکام شرعی بیان فرمود: یکی: «اقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» و دیگری «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» نخستین حکم متعلق به افعال ظاهری انسان است. و دومین متعلق به قلب و باطن اوست در اولین حکم لفظ مسجد در نزد اکثر مفسرین بمعنی سجده و عبادت آمده است و مقصود اینکه به وقت هر عبادت و نماز رخ خود را راست کنید. منظور از آن می‌تواند این باشد که به وقت نماز، رخ خود را درست بطرف قبله کنید و مقصود از راست کردن رخ این هم می‌تواند باشد که در هر قول و فعل و عمل خویش، رخ خود را تابع حکم خدا بگردانید. بطوری که



رخ طاعت، نباید به هر سو میلان کند. طبق این معنی این حکم تنها مختص به نماز نیست؛ بلکه حاوی همه عبادات و معاملات است و ترجمه حکم دوم اینکه خدا را طوری صدا کنید که عبادت تنها از آن او باشد و بصورت شریک گردانیدن دیگری در آن نباشد؛ حتی که از شرک خفی یعنی ریا و تظاهر هم پاک باشد. از ذکر این دو حکم باهم می‌تواند اشاره‌ای به این باشد که بر انسان لازم است که ظاهر و باطن خود را طبق احکام شرع اصلاح کند. نه طاعت ظاهری تنها بدون اخلاص کافی است و نه تنها اخلاص باطن بدون اتباع شرع می‌تواند کافی باشد. بلکه بر هر شخص لازم است که ظاهر خود را هم مطابق با شریعت در آورد و باطن خود را تنها برای خدا خالص بگرداند. از این موضوع، اشتباه آن دسته از مردم روشن می‌گردد که شریعت و طریقت را جدا از هم می‌پندارند و فکر می‌کنند که اصلاح باطن طبق طریقت تنها کافی است اگر چه بر خلاف شریعت عمل کنند. این گمراهی آشکار است.

در آخر آیه فرمود: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» یعنی همانگونه که خداوند متعال روز اول شما را آفریده بود، هم چنین در روز قیامت زنده گرانیده بلندتان می‌کند و در برابر قدرت کامل او، هیچ چیزی مشکل نیست و شاید برای اشاره به این سهولت به جای «یعیدکم، تعودون» فرمود که برای آفریدن بار دوم نیاز به هیچ عمل و سعی نیست.^۱

یکی از فواید آوردن این جمله، در اینجا این هم هست که استقامت کامل انسان بر احکام شرعی آسان گردد، زیرا که تصور عالم آخرت و قیامت و سزا و جزای نیک و بد در آن چنان چیزی است که هر مشکل را برای انسان آسان و هر رنج را به آسایش تبدیل می‌کند و تجربه گواه است که تا وقتی این خوف بر او مسلط نگردد نه پند و نصیحت او را می‌تواند اصلاح کند و نه پایبندی قانون می‌تواند او را از جرایم باز دارد.

در آیه سوم فرمود: که بعضی را خداوند هدایت کرده و بر بعضی گمراهی ثابت شده است زیرا که آنها خدا را گذاشته، و شیاطین را رفیق و دوست خود قرار داده اند و می پندارند که آنها بر راه راست قرار گرفته اند. از این آیه معلوم شد که عدم آگهی و جهل از احکام شرع، عذری نیست؛ لذا اگر کسی راه اشتباهی را صحیح تصور کرده با اخلاص آن را اختیار کند، در نزد خدا معذور نخواهد بود؛ زیرا که الله تعالی به هر کس هوش و حواس و عقل و دانش به این خاطر داده است که از آن استفاده کند خوب و خراب و درست و نادرست را از هم بشناسد. باز او را تنها به این رها نگذاشت که بر عقل خود متکی باشد؛ بلکه انبیای علیهم السلام خود را مبعوث گردانید و کتابهایی را نازل فرمود که بوسیله آنها درست و نادرست و حق و باطل را کاملاً روشن کرد.

اگر کسی در این اشتباه باشد که اگر یکی فی الواقع خود را بر حق می پندارد اگر چه در اشتباه باشد بر او نباید ایرادی وارد شود؛ بلکه باید معذور قرار گیرد زیرا او به اشتباه خود پی نبرده و اطلاع ندارد، جوابش این است که الله تعالی به هر انسان، علاوه بر عقل و هوش، هم چنین تعالیم انبیاء علیهم السلام را عنایت فرموده است که بوسیله آنها حداقل در باره خلاف طریقه ای که آن را اختیار کرده است شک و تردید داشته باشد. الآن کوتاهی او در این است که بطرف اینگونه چیزها توجه نکرده است و روش اشتباهی را که برگزیده است اصرار دارد. البته کسی که در تلاش حق کاملاً کوشیده است و باز هم نگاه او بر راه راست و سخن حق واقع نشده، امکان دارد او بنزد خدا معذور قرار گیرد؛ همچنانکه امام غزالی رحمته الله علیه در کتاب خویش به نام «الفرقة بين الاسلام والزندقة» فرموده است. والله سبحانه و تعالی اعلم.

در چهارمین آیه فرمود: ای اولاد آدم شما به وقت هر حضور در مسجد لباس خود را بپوشید و بخورید و بنوشید و از حد تجاوز نکنید؛ یقیناً خداوند متجاوزین را دوست نمی دارد، همانگونه که اعراب عصر



جاهلیت طواف به حالت برهنگی را عبادتِ درست و احترام برای بیت‌الله تصور می‌کردند. هم‌چنین در میان‌شان این امر هم مرسوم بود که در ایام حج خورد و نوش را ترک می‌کردند فقط اینقدر می‌خوردند که رمق باقی بماند؛ بویژه از روغن و شیر و اشیای پاکیزه کاملاً پرهیز می‌کردند.^۱

این آیه بر خلاف این طریقه بیهوده نازل شد و نشان داد که طواف در حال برهنگی، نوعی بی‌حیایی و شدیداً بی‌ادبی است لذا از آن اجتناب کنید. هم‌چنین اجتناب از غذاهای پاکیزه بدون علت، امر دینی نیست؛ بلکه تحریم اشیای حلال او، نوعی گستاخی است و در عبادت، تجاوز از حدود شرعی به شمار می‌آید که خداوند این کار را نمی‌پسندد. لذا در ایام حج بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید. اجتناب کلی از غذاهای حلال هم در اسراف داخل است و غفلت از مقاصد اصلی حج و ذکرالله و مشغول شدن به خورد و نوش هم در اسراف داخل است.

این آیه اگر چه برای نابودی یک رسم زمان جاهلیت عرب نازل شد که به وقت طواف، جهت تعظیم بیت‌الله آن را بجا می‌آوردند، اما ائمه تفسیر و فقهای امت بر این متفق‌اند که نازل شدن حکمی در واقعه خاصی به این معنی نیست که آن حکم با آن واقعه مختص است؛ بلکه اعتبار للعموم الالفاظ هست و هر چیزی که در عموم این الفاظ شامل باشد این حکم بر همه آنها عاید خواهد شد.

ستر عورت در نماز فرض است که بدون آن نماز صحیح نمی‌شود

لذا از این آیه عموم صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین چندین احکام استنباط کرده‌اند: نخست اینکه همانگونه که طواف کعبه به طور برهنه

ممنوع است نماز برهنه هم حرام و باطل است زیرا که در حدیث آمده است که آن حضرت ﷺ فرمود: الطواف بالیت صلوٰة. علاوه بر این، وقتیکه در خود همین آیه مراد از لفظ مسجد نزد عموم مفسرین سجده است پس ممنوعیت برهنگی در حالت سجده از خود آیه صراحتاً آمده است؛ وقتی برهنگی در سجده ممنوع شد پس در رکوع و قیام و قعود و بقیه تمام افعال لزوم ممنوعیت آن روشن است. باز فرمان رسول کریم ﷺ آن را بیشتر روشن ساخت بطوری که در حدیثی آمده است که: نماز زن بالغه بدون چادر جایز نیست.^۱

علاوه بر نماز، فرض بودن ستر عورت در احوال دیگر از آیات و روایات دیگر نیز ثابت است که از آنها یک آیه‌ای در خود همین سوره گذشت «بِئْسَىٰ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُم لِبَاسًا يُؤَارِي سُوَاتِكُمْ» خلاصه اینکه ستر عورت برای انسان نخستین فریضه اسلامی و انسانی است که در هر حال بر او لازم است و در نماز و طواف به طریق اولی فرض است.

پوشیدن لباس کامل در نماز

دوّمین مسئله در این آیه این است که لباس را به لفظ زینت تعبیر فرموده، به این طرف اشاره کرد که افضل و اعلی در نماز این است که تنها بر ستر عورت اکتفا نشود؛ بلکه موافق به توانایی خویش لباس زینت اختیار گردد. حضرت امام حسن رضی الله عنه عادت داشتند که به وقت نماز بهترین لباس خود را می پوشید و می فرمود: که الله تعالی جمال را پسند می فرماید لذا من برای رضای خداوند، جمال و زینت را اختیار می کنم و خدا فرموده است: «حُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»

معلوم شد که از این آیه همانگونه که فرض بودن ستر عورت در نماز



ثابت می‌گردد هم چنین فضیلت و استحباب لباس پاکیزه و به طور کامل پوشیدن لباس خوب در حد توان نیز ثابت است.

مسایلی چند، در باره چگونگی لباس پوشیدن در نماز

سومین مسئله در اینجا اینست که حد عورت که پوشیدن آن بر انسان در هر حال بویژه در نماز و طواف فرض است چیست؛ قرآن کریم بطور اجمال به ستر عورت دستور داده، تفصیل آن را به رسول کریم ﷺ محول فرموده است. آن حضرت ﷺ با تفصیل بیان فرموده است که عورت مرد از ناف تا زانو است و عورت زن تمام بدن اوست به استثنای صورت و دو کف دست و قدمها.

همه این تفصیلات در روایات حدیث مذکوراند؛ پوشیدن اینگونه لباس برای مرد که پایین از ناف یا بالاتر زانویش برهنه باشد گناه است و نمازش هم در آن لباس باطل است. همچنین لباسی که سر و گردن یا بازو و ساق زن در آن برهنه باشند نیز ناجایز و باطل است. در حدیثی وارد شده که هر خانه‌ای که در آن زن سرلخت باشد ملایکه رحمت در آن خانه داخل نمی‌شوند.

صورت و کف دست و قدم زن که از عورت مستثنی شده‌اند، به این معنی است که اگر این اعضا در نماز پنهان نباشند خللی در آن وارد نمی‌گردد و هرگز منظور آن، این نیست که آنها را در جلوی غیر محارم ظاهر کرده، سیر و سیاحت کند.

این حکم متعلق به فریضه ستر عورت است که بدون آن نماز ادا نمی‌شود و در نماز تنها ستر عورت مورد نظر نیست؛ بلکه دستور به اختیار کردن لباس زینت آمده است؛ لذا نماز خواندن مرد در حال سربرهنگی یا بازو و آرنج برهنه نیز مکروه است، چه پیراهن نیم آستین باشد یا آستین بالا زده شود در هر صورت نماز مکروه است. هم چنین خواندن نماز در چنین

لباسی که مردم با رفتن با آن در جلوی عوام و احباب خجالت می‌کشند مکروه است. مانند پوشیدن زیر پیراهن تنها اگر آستین داشته باشد یا بر سر بجای کلاه دستمال کوچک ببندد که هیچ انسان فهمیده‌ای با این وضع رفتن در جلو دوستان و دیگران را پسند نمی‌کند، پس رفتن به بارگاه رب العالمین با این وضع چگونه پسندیده خواهد شد؟! کراهیت نماز در حالت سر برهنگی و بازو و آرنج برهنه شدن، از لفظ «زینت» آیه قرآنی هم مستفاد می‌شود و از تصریحات رسول کریم ﷺ هم.

هر چند که نخستین جمله آیه قرآن برای از میان برداشتن رسم عریانی جاهلیت عرب نازل شده است ولی از عموم الفاظ بسیاری مسایل و احکام دیگر استنباط شده است.

هم چنین دومین جمله «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» که برای نابودی این رسم جاهلیت عرب که در ایام حج تناول آب و طعام لذیذ را گناه می‌پنداشتند، نازل شده؛ ولی از عموم الفاظ آن هم بسیاری مسایل و احکام ثابت می‌شود.

خورد و نوش به قدر نیاز فرض است

نخست اینکه خورد و نوش از نظر شرع هم فرض و لازم است که اگر شخصی با وجود قدرت، خورد و نوش را ترک کند تا بمیرد یا ضعیف شده نتواند واجبات را ادا کند، این شخص به پیشگاه خداوند متعال، مجرم و گناهگار خواهد بود.

اصل در چیزهای عالم اباحت است مگر اینکه حرمت آنها با دلایل شرعی ثابت باشد

مسئله‌ای طبق تصریح «احکام القرآن جصاص» از این آیه استنباط شده که هر چه اشیای خورد و نوش دنیوی است، اصل، در آنها حلت و جواز است،



تا وقتی که حرمت و ممنوعیت آنها از دلیل شرعی ثابت نگردد حلال و جایز فهمیده می‌شوند و اشاره به این نکته هم هست که برای جمله: «كُلُوا وَاشْرَبُوا» مفعولی ذکر نفرمود که چه چیزی را بخورید و چه چیزی را بنوشید. علمای عربی زبان تصریح کرده‌اند که عدم ذکر مفعول در چنین مواردی اشاره به عموم است که هر چیز را می‌توانید بخورید بجز آنهایی را که صریحاً حرام شده‌اند.^۱

اسراف در خورد و نوش جایز نیست

از آخرین جمله «وَلَا تُسْرِفُوا» ثابت گشت که به خورد و نوش اجازه بلکه دستور رسیده است؛ اما از اسراف منع شده و معنی اسراف تجاوز از حد است. باز تجاوز از حد به چند صورت می‌شود یکی اینکه از حلال تجاوز به حرام برسد و مرتکب به خورد و نوش اشیای حرام قرار گیرد که حرام بودن آن ظاهر است.

دوم اینکه اشیای حلال شده خداوندی را بدون دلیل شرعی، حرام پنداشته ترکی کند. همانگونه که استعمال حرام، جرم و گناه است، تحریم حلال هم، مخالف با قانون الهی و گناه شدیدی است.^۲

هم چنین این نیز اسراف است که بیش از حد ضرورت و گرسنگی بخورد؛ لذا فقها بیشتر از سیری شکم را ناجایز نوشته‌اند.^۳

هم چنین این هم در حکم اسراف است که با وجود قدرت و اختیار، کمتر از مقدار نیاز بخورد که به سبب آن ضعیف شده قادر به ادای واجبات نباشد. برای جلوگیری از این هر دو نوع اسراف، قرآن کریم در آیه ۲۷ سوره اسراف فرموده است:

۲- ابن کثیر، مظهری، روح المعانی.

۱- احکام القرآن جصاص.

۳- احکام القرآن و غیره.

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» که بیجا خرج کنندگان برادران شیطان‌اند.

و در آیه ۶۷ فرقان نیز فرموده است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» یعنی کسانی مورد پسند خدا هستند که در خرج کردن، اقتصاد و میانه روی داشته باشند نه از حد نیاز بیش صرف کنند و نه از آن کمتر.

اعتدال در خورد و نوش به نفع دین و دنیا است

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه فرموده که: از کثرت خورد و نوش پرهیز کنید زیرا که جسم را فاسد نموده و امراض تولید می‌کند و در عمل سستی می‌آورد بلکه در خورد و نوش میانه روی را اختیار کنید که هم برای صحت جسم مفید است و هم از اسراف دور است؛ و فرمود: که خداوند عالم فربه را دوست نمی‌دارد (مراد اینکه از کثرت خوردن با اختیار خودش، فربه شود) و فرمود که انسان تا آن زمان هلاک نمی‌شود که خواهشات نفسانی خود را بر دین ترجیح ندهد.^۱

سلف صالحین این را در اسراف شمرده‌اند که انسان هر وقت به خورد و نوش سرگرم باشد یا آن را بر کارهای مهم دیگر مقدم کند و از آن مفهوم گردد که مقصد حیات او تنها همین خورد و نوش است و ایشان مقوله مشهوری دارند که «خوردن برای زیستن است نه زیستن برای خوردن» یعنی خوردن برای این است که زندگی برقرار باشد نه اینکه زندگی برای خوردن و نوشیدن است.

در حدیثی آن حضرت رضی الله عنه این را نیز جزو اسراف شمرده است که هر چه دل مردم بخواهد آن را بر آورده کند «أَنَّ مِنَ الْأَسْرَافِ أَنْ تَأْكُلَ كُلَّمَا اشْتَهَيْتَ»^۲

۲- ابن ماجه عن انس.

۱- روح عن ابی نعیم.



در سنن بیهقی منقول است که آن حضرت ﷺ حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها را دید که روزی دو بار غذا می خورد فرمود: ای عایشه! آیا تو می پسندی که تنها شغل تو خوردن باشد؟
و این حکم میانه روی که متعلق به خورد و نوش در این آیه مذکور است تنها مختص به خورد و نوش نیست؛ بلکه در لباس و نشست و برخاست میانه روی محبوب و پسندیده است. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرموده است که هر چه می خواهید بخورید و بنوشید و هر چه می خواهید بپوشید فقط دو امر را در نظر داشته باشید: یکی اینکه در آن اسراف یعنی بیش از حد نیاز نباشد دوم غرور و فخر نباشد.

استخراج هشت مسأله شرعی از یک آیه

خلاصه اینکه از کلمات «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» هشت مسئله استنباط شده است:

نخست اینکه خوردن و نوشیدن بقدر ضرورت فرض است. دوم اینکه تا وقتی حرمت چیزی از دلیل شرعی ثابت نباشد، حلال است. سوم اینکه استعمال چیزهایی که خدا و رسول منع فرموده اند، اسراف و ناجایز است. چهارم اینکه حرام پنداشتن چیزهایی که خدا حلال کرده، اسراف و گناه شدیدی است. پنجم اینکه خوردن بعد از سیری شکم ناجایز است. ششم اینکه آن قدر کم خوردن که مردم ضعیف شده، نتواند واجبات را ادا کند، ناجایز است. هفتم اینکه هر وقت به فکر خورد و نوش بودن هم اسراف است. هشتم اینکه هرگاه دل کسی چیزی بخواهد و آن را بطور حتمی حاصل کند، این هم اسراف است.

اینها فواید دینی این آیه می باشند و اگر از دیدگاه تندرستی و بهداشت بر آن تأمل شود پس از آن بهتر نسخه ای نیست. اعتدال در خوردن و نوشیدن، نجات از هر گونه بیماری است در تفسیر «روح المعانی» و «مظهری»

و غیره منقول است که یک طبیب مسیحی به دربار امیرالمؤمنین هارون الرشید برای معالجه بیماران آمده بود؛ او به علی بن حسین واقدی گفت: در کتاب شما یعنی قرآن از علم طب هیچ حصّه‌ای نیست، در صورتیکه در دنیا دو تا علم هست؛ علم ادیان و علم ابدان که به آن علم طب می‌گویند. علی بن حسین در پاسخ گفت: که خداوند تمام علم طب و حکمت را در نصف آیه‌ای جمع فرموده: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (و در تفسیر ابن کثیر این قول از بعض سلف هم منقول است) باز او گفت که خیلی خوب آیا در کلام رسول شما متعلق به علم طب چیزی هست؟ علی گفت که رسول خدا ﷺ کل فن طب را در چند کلمات جمع فرموده است که: معده خانه امراض است و پرهیز از اشیای مضر اصل هر دواست و به هر بدن چیزی بدهید که به آن عادت دارد. ^۱ آن طبیب مسیحی با شنیدن آن گفت که کتاب شما و رسول شما برای جالینوس طبابتی نگذاشت.

بیهقی در «شعب الایمان» به روایت ابوهریره رضی الله عنه نقل فرموده است که رسول الله ﷺ فرموده: معده، حوض بدن است و همه رگهای بدن از آن سیراب می‌گردند اگر معده سالم باشد همه رگها از آن، غذای سالم را گرفته به قسمتهای مختلف بدن می‌رسانند و اگر معده، فاسد و ناسالم باشد، رگهای بدن، غذای فاسد را به قسمتهای مختلف بدن انتقال می‌دهند. محدثین در الفاظ این روایات حدیث بحث کرده‌اند اما بر تأکیداتی که متعلق به کم خوردن و احتیاط آمده است، همه اتفاق نظر دارند. ^۲

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ

بگو چه کسی حرام گردانیده زینت خدا را که آفریده است برای بندگان خود و چیزهای پاکیزه



مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط
 از رزق را بگو این نعمت را اصل برای مؤمنان اند در زندگی دنیا و خالص اند برای شان در قیامت
 كَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۲﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي
 این چنین مفصل بیان می‌کنیم آیات را برای کسانی که بفهمند، بگو که رب من حرام کرده است
 الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْأِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ
 تنها سخنان بی‌حیایی را، آنچه از آنها ظاهر باشد و آنچه باطن باشد و گناه را و تجاوز ناحق را
 وَ أَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا
 و این را که شریک کنید با خدا چیزی را که برای آن سندی نازل نفرموده و اینکه نسبت بدهید
 عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
 به خدا آنچه را که نمی‌دانید، و برای هر گروهی وعده‌ای هست که هرگاه بیاید آن وعده
 لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿۳۴﴾

نه مؤخر می‌شوند از آن ساعتی و نه مقدم می‌گردند.

خلاصه تفسیر

(به کسانی که اشیای حلال خداوندی از قبیل ملبوسات و خوردنی و نوشیدنی را بدون دلیل، بلکه برخلاف دلیل حرام می‌پندارند) بگو که (نشان دهید) آیا چه کسی حرام کرده است لباسهای آفریده خدا را که برای (استعمال) بندگان خود ساخته است و چیزهای حلال خورد و نوش را (که خدا آنها را حلال قرار داده است یعنی تحریم و تحلیل کار خالق و مالک کاینات است شما نمی‌توانید از طرف خود حرام یا حلال قرار دهید. در آیات مذکور لباس و چیزهای خورد و نوش را از انعام الهی قرار داده و از این کفار می‌توانستند تردید را وارد کنند که این انعام نیز بطور کامل به ما می‌رسند، اگر الله تعالی از ما ناراض می‌شد و اعمال و عقاید ما برخلاف او می‌بود، چگونه به ما این نعمتها را عنایت می‌کرد و برای پاسخ به این سؤال فرمود که ای محمد!) شما به ایشان بگویید که (اجازه به استعمال انعام الهی دلیل مقبولیت نیست البته استعمالی که

پشت سر آن وبال نیاید آن دلیل مقبولیت است و اینگونه استعمال مختص اهل ایمان است، زیرا کفار هر چند بیشتر این نعمتها را استعمال کنند همان قدر وبال و عذاب آخرت بر آنها افزوده خواهد شد لذا فرمود که) این چیزها (لباس و چیزهای خورد و نوش) به اینگونه که روز قیامت (هم از کدورات و عذاب) خالص باشند در زندگی دنیا مختص اهل ایمان اند (بر خلاف کفار که اگر چه در دنیا نعمتهای خدا را استعمال نموده به عیش و عشرت بسر برده‌اند ولی چون شکر آن نعمتها را با ایمان و اطاعت ادا نکرده‌اند لذا این نعمتها در آنجا وبال و عذاب قرار می‌گیرند) ما این چنین تمام آیات را برای فهمیدگان روشن بیان می‌کنیم شما (به آنها نیز) بگویید که (چیزهایی را که شما بدون جهت حرام پنداشته‌اید آنها را خدا حرام نکرده‌است) البته پروردگار من فقط (آن چیزهایی را که بیشتر شما در آنها مبتلا هستید) حرام کرده‌است (مانند) همه امور زشت را که بعضی از آنها آشکار هستند (مانند طواف بحال برهنگی) و بعضی از آنها پنهان‌اند (مانند بی‌عفتی) و هر امر گناه را (حرام کرده‌است) و ظلم کردن به ناحق بر کسی را (حرام کرده‌است) و این امر را (حرام کرده) که شما با خدا چنین چیزی را شریک (عبادت) کنید که خدا به او سند (و دلیل) نازل نکرده‌است (نه کلی و نه جزئی) و این را (حرام کرده‌است) که شما به طرف خدا چیزهایی نسبت دهید که نزد شما نسبت به آن سندی نباشد (چنانکه در آیه: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» همه آن امور که عمل بر آنها مشروع است داخل شدند هم چنین در «إِنَّمَا حَرَّمَ» تمام منہیات ممنوعه شامل‌اند)

معارف و مسایل

در نخستین آیه به کسانی هشدار داده شد که در عبادات غلو و تنگی‌های خود ساخته پدید می‌آوردند و اجتناب از حلال و تحریم آنها را بر خود عبادت و طاعت می‌پنداشتند، چنانکه مشرکین مکه پوشیدن لباس را به وقت طواف در ایام حج ناجایز می‌پنداشتند و اجتناب از اشیای حلال و غذاهای لذیذ را عبادت می‌دانستند.

در پیرایه توبیخ و سرزنش، به چنین اشخاص هشدار داده شد که



زینت یعنی لباس کامل را که خداوند برای بندگانش آفریده و غذاهای عمدۀ ای را که عطا فرموده چه کسی حرام کرده است؟!

اجتناب از لباس عمدۀ و غذای لذیذ از تعالیم اسلام نیست

مقصود اینست که تحریم و تحلیل، حق آن ذات پاکی است که آن چیزها را آفریده است، دخالت دیگری در آن جایز نیست. لذا کسانی قابل عتاب و عذاب هستند که لباس و غذای لذیذ و پاکیزه را حرام پندارند، و با وجود وسعت و توانایی شکسته حال و ژولیده ماندن، آنچنانکه بعض مردم جاهل می پندارند نه از تعالیم اسلام است و نه در اسلام مورد پسند است.

بسیاری اکابر از سلف صالحین و ائمه مجتهدین که خداوند به آنان وسعت مالی عنایت فرموده بود بیشتر لباس خوب و گران قیمت می پوشیدند، وقتی برای سرور دو عالم آن حضرت ﷺ هم چنین موقعیتی پیش می آمد لباس نیکو به تن مبارک خود می کردند. در روایتی آمده که یک بار آن حضرت ﷺ از خانه بیرون تشریف آورد در حالی که چادری که یک هزار درهم ارزش داشت پوشیده بود. از امام اعظم ابوحنیفه منقول است که ایشان هم از چادری که حدوداً چهارصد درهم قیمت داشت استفاده می نمود. هم چنین حضرت امام مالک اکثر اوقات از لباس با ارزش و نفیس استفاده می کرد بطوری که یک شخص خیر خواه تعهد کرده بود که سالیانه برای ایشان ۳۶۰ دست لباس تهیه کند و هر دست لباس را که یک بار می پوشید سپس به طالب علم یا دیگر مستحقّی اهدا می نمود.

علتش این بود که آن حضرت ﷺ فرموده هرگاه خداوند متعال به بنده وسعت و نعمت عنایت می فرماید دوست می دارد که اثر آن نعمت را در لباس و غیره ببیند، زیرا اظهار نعمت هم یک نوع سپاس گزاری است، و بر عکس استعمال لباس کهنه و پاره شده با وجود توانایی و قدرت نوعی

ناشکری به شمار می آید.

البته این هم لازم است که از دو چیز اجتناب ورزد یکی از ریا و تظاهر و دیگری از فخر و غرور. یعنی فقط برای نشان دادن مردم و اظهار کبر و خودنمایی لباس فاخرانه استعمال نکند و ظاهر است که سلف صالحین از این دو چیز بیزار بودند.

و آنچه از آن حضرت علیه السلام و حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه و بعضی از صحابه منقول است که در عموم احوال لباس کم ارزش یا پیوند زده می پوشیدند علتش دو چیز بود: یکی اینکه اغلب آنچه به نزد ایشان مال می آمد آن را در میان فقرا و مساکین و برای کارهای دیگر دینی صرف می کردند و برای خود چیزی باقی نمی گذاشتند که بتوانند برای خود لباس خوبی تهیه کنند، دوم اینکه آن حضرت علیه السلام مقتدای خلاق بود و هدف از پوشیدن لباس ساده و کم ارزش تلقین بقیه امرا بود تا که سبب رعب و وحشت فقرا و مساکین نشوند.

هم چنین منشأ صوفیانی که مبتدیان را از پوشیدن لباس با ارزش و خوردن غذای لذیذ منع می کنند این نیست که ترک دایمی آنها دارای اجر و ثواب است، بلکه برای کنترل خواهشات نفسانی در آغاز سلوک اینگونه مجاهدات را جهت معالجه و مداوا بکار می برند و هرگاه آنها بر این پایه برسند که خواهشات نفس را بتوانند کنترل کنند و نفس شان به طرف حرام نامشروع متمایل نشود آنگاه ایشان هم مانند عموم سلف صالحین لباس فاخر و غذای لذیذ استعمال می کنند و این وقت غذای لذیذ بجای اینکه سد راه معرفت خداوندی و قرب درجات قرار بگیرد وسیله ازدیاد قرب قرار می گیرد.

سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در لباس و غذا

خلاصه اینکه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین در باره لباس و



غذا این است که در آنها تکلف بکار برده نشود. هر نوع لباس و غذایی که به آسانی میسر گردد، از آن همراه با شکر و سپاس استفاده نماید؛ یعنی اگر برای او لباس ضخیم و کم ارزش و غذای بسیار ساده‌ای فراهم آمد، نیز راضی باشد نه اینکه برای بدست آوردن غذا و پوشاک خوب قرض کند یا خود را به زحمت اندازد.

هم چنین اگر لباس فاخر و گرانبهایی بدست آمد در پوشیدن آن بدون جهت نباید تعلل و اجتناب نماید، یا غذای لذیذی فراهم شد نیز بدون دلیل از استفاده آن خودداری نکند که فاسد شود؛ همانگونه که بدست آوردن غذا و لباس ضروری است، ترک و عدم استفاده غیر مجاز از آنها خلاف و ناپسند است.

در نخستین جمله آیه، فلسفه و ویژه آن چنین نشان داده شد که استفاده از همه نعمتهای جهان بخصوص لباسهای نفیس و گرانبها و غذاهای لذیذ و پاکیزه، در حقیقت برای مؤمنان فرمانبردار آفریده شده‌اند، بقیه مردم به طفیل آنها می‌خورند و می‌نوشند و استفاده می‌کنند. زیرا که این جهان دارالعمل است، دارالجزا نیست. در اینجا میان نیک و بد و خوب و خراب بوسیله نعمتها امتیازی برقرار نمی‌شود، بلکه این یک سفره عمومی خداوند متعال در دنیا است که بر همه انسانها، بطور یکسان گسترده شده است. البته، سنت الله جل جلاله در این است که اگر مسلمانان در طاعات و عبادات خود کوتاهی و قصور نمایند، دیگر مردم بر آنها چیره شده، بر خزاین و منابع دنیوی آنان تسلط می‌یابند و آنها را در فقر و فاقه گرفتار می‌سازند.

ولی این قانون فقط در این جهان دارالعمل است و در آخرت همه نعمتها و راحتی‌ها تنها به بندگان مطیع و فرمانبردار مختص می‌شوند و همین است مقصود این جمله آیه که: «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی؛ شما بگوئید: ای پیامبر گرامی! در حقیقت همه نعمتهای جهان در زندگانی دنیا متعلق به مؤمنان است و در قیامت نیز به آنها اختصاص خواهد داشت.

و حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما مقصود این جمله را چنین بیان فرموده‌اند که همه نعمتها و راحتی‌های دنیوی با این کیفیت ویژه که در آخرت وبال جان قرار نگیرند تنها مختص به مؤمنان فرمانبردار می‌باشند، بخلاف کفار و فجّار که اگر چه در دنیا این نعمتها هم به آنان می‌رسند بلکه بیشتر میسر می‌گردند ولی اینها در آخرت وبال جان و سبب عذاب ابدی آنها خواهند شد، لذا به اعتبار نتیجه، اینها موجب عزت و راحتی آنان قرار نخواهند گرفت.

و بعضی از مفسرین معنی آن را چنین بیان فرموده که با همه نعمتها و راحتی‌ها، محنت و مشقت و سپس خطر زوال و انواع رنج و غم آمدنی است و در اینجا از نعمت و راحتی خالص خبری نیست. البته کسی که در قیامت این نعمتها شامل حال او می‌شوند پاک و مطهر شده و از هر گونه رنج و مشقت در امان خواهد بود و همچنین نه خطر زوال و نقص در آن وجود دارد و نه پس از آن رنج و غمی خواهد آمد. و هر سه مفهوم می‌تواند برای این جمله آیه درست در بیاید و از اینجاست که مفسرین صحابه و تابعین همین مفاهیم را اختیار فرموده‌اند.

در پایان آیه فرمود: «كَذَلِكَ نَفْضِلُ الْأَيِّتِ لِقَوْمٍ يَتْلُمُونُ» یعنی نشانه‌های قدرت کامل خویش را برای مردم فهمیده، اینگونه مفصل و واضح بیان می‌کنیم که هر عالم و جاهل بتواند درک کند. در این آیه تخیلات مبالغه آمیز جاهلانه کسانی را رد نمود که فکر می‌کردند خداوند متعال با ترک لباس خوب و غذای لذیذ راضی خواهد شد. سپس در آیه دوم چیزهایی بیان می‌کردند که خدا آنها را حرام قرار داده‌است. و می‌پنداشتند که خدا از ترک اینها راضی خواهد شد و این اشاره به این است که ایشان در جهالت بسیار شدیدی مبتلا هستند که از یک جهت چیزهای خوب و لذیذی را بر خود بدون دلیل حرام قرار داده از آن نعمتها محروم شده‌اند، و از طرف دیگر چیزهایی که در واقع حرام بودند و در نتیجه بر استعمال آنها دارد غضب الهی و عذاب آخرت وارد می‌گردد با استعمال آنها وبال آخرت را کسب



نمودند، و بدین ترتیب در هر دو جا، دنیا و آخرت از نعمتها محروم شده مورد خساره دنیا و آخرت قرار گرفتند. می فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یعنی آنچه را شما بدون دلیل و مدرک حرام قرار داده‌اید حرام نیستند؛ آری خداوند تمام کارهای بی حیایی را چه آشکارا باشند و چه پنهان و هر نوع گناه را و تجاوز به کسی به ناحق را، و شریک مقرر کردن با خداوند بدون دلیل و این را که شما سخنانی را به خدا نسبت بدهید که روی آنها مدرکی نداشته باشید، همه را حرام کرده است.

در این تفصیل، لفظ «إِثْم» شامل تمام گناهایی است که به خود انسان مربوط است و لفظ «بَغْي» شامل گناهایی است که با معاملات و حقوق دیگران ارتباط داشته باشند. گناه عظیم عقیده شرک و افترا بر الله، بدیهی است.

این تفصیل ویژه، بدین خاطر ذکر گردید که تقریباً شامل هر نوع محرمات و گناه می باشد؛ اعم از اینکه با عقیده ارتباط داشته باشند و یا به عمل، و نیز در ارتباط به اعمال خود انسان باشند و یا متعلق به حقوق دیگران، و نیز از این جهت این تفصیل ذکر گردید که اهل جاهلیت، به همه این گناهها مبتلا بودند، و بدین شکل از جهالت دیگر آنها نیز پرده برداشته شد، که از چیزهای حلال پرهیز می کردند و از استعمال حرام خودداری نمی کردند.

نتیجه لازمی غلو در دین و ایجاد بدعات این است. کسی که به این چیزها مبتلا گردد، عادتاً از اصل دین و امور مهم آن غافل می ماند، بنابراین زیان غلو و افراط در دین و بدعت دو برابر می باشد، یکی اینکه خود ابتلا به بدعت و غلو در دین، گناه است، دوم اینکه از دین صحیح و طرق سنت محروم خواهد شد.

در آیه‌های اول و دوم، به کارهای اشتباه مشرکین و مجرمین اشاره شد؛ یکی آنکه حلال را حرام قرار دادند، دوم اینکه حرام را حلال دانستند.

در آیه سوم، فرجام بد آنها و کیفر و عذاب آخرت بیان گردید؛ چنانکه می فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی این مجرمان که با وجود هر نوع سرکشی، دارند در نعمتهای الهی پرورش می یابند، و در دنیا بظاهر بر آنها عذابی واقع نمی شود، از این سنت الهی نباید غافل باشند که خداوند مجرمان را بر اثر رحمت خویش فرصت می دهد تا به یک شکلی از حرکات خویش باز آیند؛ ولی در علم الهی برای فرصت و مهلت، وقتی متعین هست که هرگاه آن وقت فرا برسد لحظه ای عقب و جلو نمی شود، و آنها در عذاب گرفتار خواهند شد. گاهی در این جهان عذابی می آید و اگر در دنیا عذابی نیاید پس به محض مردن وارد عذاب خواهند شد. در این آیه، عدم تأخیر و تقدیم، از میعاد معین ذکر شده است، این محاوره ای است همچنانکه در عرف ما مشتری به مغازه دار می گوید قیمت این جنس، زیاد و کم نمی شود؛ بدیهی است که او نمی خواهد در قیمت افزونی بیاید فقط خواستار تخفیف است، ولی تبعاً کلمه زیادی را ذکر می نماید، همچنین در اینجا هدف این است که در میعاد معین تاخیری نخواهد شد و ذکر تقدیم همراه با تاخیر، بطور محاوره و عرف آمده است.

يٰۤاِبْنِي اٰدَمَ اِمَّا يٰۤاَتَيْتَکُمْ رُسُلٌ مِّنْکُمْ یَقْضُوْنَ عَلَیْکُمْ اٰتِیَی

ای فرزندان آدم اگر بیاید پیش شما سولی از خود شما که آیه های مرا به گوش شما برساند

فَمَنْ اتَّقٰی وَ اَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ﴿۳۵﴾

پس هر کسی که بترسد و نیکو بجای آورد پس نخواهد بود ترسی بر آنها و نه آنها غمگین می شوند.

وَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰتِیٰتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ النَّارِ

و کسانی که تکذیب کردند آیات ما را و تکبر نمودند از آنها، آنها هستند باشندگان دوزخ

هُم فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۳۶﴾ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرٰی عَلٰی اللّٰهِ کَذِبًا

که آنها در آن برای همیشه می مانند، پس کیست ظالم تر از کسی که نسبت بدهد به خدا دروغی را



أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ^ط أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِّنَ الْكِتَابِ^ط
 یا تکذیب کند احکام او را، آنها هستند که می رسد به آنان بهره آنها که نوشته شده در کتاب،
 حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ^ط قَالُوا آيُنَا
 تا اینکه وقتی برسند پیش آنها فرستادگان ما تا روح آنها را قبض کنند، می گویند کجا شدند
 مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِّن دُونِ اللَّهِ^ط قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيٰ أَنفُسِهِمْ^ط
 آنها که شما می خواندید جز از خدا، می گویند آنها گم شدند از ما و اعتراف می کنند علیه خود
 أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ
 که یقیناً آنها کافر بودند، می فرماید داخل شوید همراه با امتی که پیش از شما بوده اند
 مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فِي النَّارِ^ط كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا^ط حَتَّىٰ إِذَا
 از جن و انسانها در دوزخ، هرگاه داخل شود امتی لعنت می کند امتی دیگر را، تا اینکه وقتی
 آذَرَ كُوفًا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَهُمْ لِأُولِهِمْ رَبَّنَا هُوَ لَاءِ أَضَلُّونَا فَاتَرَاهُمْ
 بیفتند در آن همه می گویند عقبی ها به اولی ها پروردگارا اینها ما را گمراه کردند، پس بده به اینها
 عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ^ط قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَقَالَتْ
 عذاب دو برابر از آتش، می فرماید برای هر یکی دو برابر است، ولی شما نمی دانید. و می گویند
 أُولِهِمْ لِأَخْرَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ
 اولی ها به عقبی ها پس هیچ برتری نشد برای شما بر ما، اکنون بچشید عذاب را
 بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾

به سبب کسب خویش.

خلاصه تفسیر

(مادر عالم ارواح، گفته بودیم) ای فرزندان آدم، اگر پیامبرانی پیش شما بیایند
 که از خود شما باشند، و احکام مرا با شما در میان بگذارند، پس (نسبت به آنها)

هر کسی (از شما، از تکذیب این آیات) پرهیز کند و (اعمال را) شایسته کند (مطلب اینکه اتباع کامل بجا بیاورد) پس بر آنها (در آخرت) هیچ (سخنی) اندیشه (آوری) نمی باشد و نه آنها غمگین خواهند شد، و کسانی که (از شما) این احکام ما را دروغ قرار دهند و از (پذیرفتن) آنها سرباز زنند، یا سرپیچی کنند به عذاب دوزخ گرفتار خواهند شد و همیشه در آن خواهند ماند، (وقتی اجمالاً معلوم گردید که تکذیب کنندگان، مستحق وعید شدند، پس اکنون به تفصیل آن گوش فرابدهید که) کیست ظالم تر از کسی که بر خدا دروغ بگوید (یعنی کلامی که گفته خدا نباشد آن را به خدا نسبت دهد) و یا آیات او را دروغ نشان دهد (یعنی گفته خدا را ناگفته او قرار دهد) نصیب آنها آنچه باشد (از رزق و عمر) به آنها (در دنیا) می رسد (اما در آخرت بجز مصیبت چیز دیگری نیست) تا اینکه (در برزخ به هنگام مردن وضع آنها چنین خواهد بود که) وقتی در نزد آنان فرشتگان فرستاده ما جهت قبض روح آنها می آیند (از آنها) می پرسند کجا ایند کسانی که شما آنها را به جای خدا پرستش می کردید؟ (اکنون چرا در این مصیبت به درد شما نمی خورند) آنها (کفار) می گویند همه از ما غایب شدند (یعنی واقعاً کسی به درد ما نخورد) و (آنگاه) به کفر خود اقرار خواهند کرد (ولی آنگاه اقرار بی سود می باشد، در بعض آیات آمده است که این سؤال و جواب در قیامت به وقوع خواهد پیوست، امکان دارد در هر دو جا چنین باشد، و در قیامت وضع آنها چنین خواهد شد که) الله تعالی می فرماید شما در جمع گروههای گذشته جنیان و انسانها (که کافر بودند) به دوزخ بروید (با این گفتار همه کفار عقب و جلو داخل آن خواهند شد، و چنین وضعیتی پیش خواهد آمد که) هرگاه گروهی (از کفار) داخل (دوزخ) می شود گروه دیگری که مثل او (کافر باشد و جلوتر از او به دوزخ رفته) باشد لعنت می کند (یعنی با همدیگر همدردی نخواهند داشت، بلکه در اثر انکشاف حقایق همه یکدیگر را بنظر بد خواهند دید و او را بد خواهد گفت) تا اینکه وقتی همه در آن (دوزخ) جمع خواهند شد پس (در آن وقت) عقبی ها (که بعداً داخل می شوند، و اینها کسانی می باشند که در کفر دنباله رو دیگران بودند) بسبب نخستین (داخل شونده) ها (یعنی در حق کسانی که بنابه ریاست و پیشوایی در کفر نخست در دوزخ داخل خواهند شد چنین) می گویند که پروردگارا! اینها ما را گمراه کرده بودند، پس به آنها دو برابر ما عذاب دوزخ را برسان (خداوند) می فرماید (با دو



برابر عذاب دادن آنها چه تسلی خاطری به شما دست می‌دهد، بلکه چون عذاب شما نیز آناً فاناً افزون می‌گردد پس عذاب شما هم به مثل عذاب آنها دو برابر خواهد شد، پس با این حساب عذاب) همه دو برابر می‌باشد، ولی (اکنون) شما اطلاع (کامل) ندارید (زیرا الآن آغاز عذاب است هنوز افزایش آن را ملاحظه نموده‌اید، بنابر این در دل خود چنین سخن می‌پروراند که از آنها معلوم می‌گردد افزایش عذاب دیگران را موجب شفای غیظ و تسلی خاطر می‌پندارید) و نخستین (داخل شوند) ها نسبت به عقبی ها (که بعداً داخل می‌شوند با مطلع شدن از جواب خداوند) می‌گویند که وقتی وضعیت عذاب (همه چنین است) پس شما بر ما (نسبت به تخفیف عذاب) هیچگونه برتری ندارید (زیرا نه برای ما تخفیفی وجود دارد و نه برای شما) پس شما هم در برابر کردار (بد) خویش مزه عذاب (متزاید) را بچشید.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ

بی‌شک کسانی که تکذیب کردند آیات ما را و در برابر به آنها تکبر کردند کشاده نمی‌شود برای آنها

أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ٥

درهای آسمان و داخل نمی‌شوند در جنت تا اینکه داخل شود شتر در سوراخ سوزن.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ

و ما چنین سزای می‌دهیم گنجهکاران را. برای آنهاست فرش جهنمی و از بالای آنها

غَوَاشٍ ٥ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

سریوش. و چنین سزای می‌دهیم ظالمان را، و کسانی که ایمان آورده‌اند و انجام داده‌اند

الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ

کارهای نیک، و ما بار روی دوش کسی نمی‌گذاریم مگر در حد توانش، ایشان هستند

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ

باشندگان جنت، که آنها در آن برای همیشه می‌مانند، و بیرون می‌کشیم آنچه در دلها دارند

مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ ۖ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا ۖ

از کینه، جاری می‌باشند در زیر آنها نهرها، و می‌گویند خدا را شکر آنکه ما را تا اینجا رسانید

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا

و نبودیم ما راه یاب اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد، بی‌شک آوردند رسولان پروردگار ما

بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾

سخن راست، و ندا می‌رسد که این جنت است وارث آن شدید شما در عوض کردار خویش.

خلاصه تفسیر

(این بود چگونگی دخول کفار در آتش، اکنون وضع محرومیت از جنت را بشنوید) کسانی که آیات ما را دروغ معرفی می‌کنند، و از روی تکبر از پذیرش آنها سرپیچی می‌نمایند، برای (صعود ارواح) آنها درهای آسمان باز نمی‌شوند، (این وضع پس از مرگ در عالم برزخ است) و (در روز قیامت) آنها هرگز وارد جنت نمی‌شوند تا وقتی که داخل نشود شتر در سوراخ سوزن، (و این محال است پس وارد شدن آنها به جنت نیز محال است) و ما به چنین مجرمان اینگونه سزای خواهیم داد (یعنی ما با آنها سر دشمنی نداشتیم، بلکه آنچه کردند یافتند، و آنچه در مورد ورود به دوزخ یادآوری شد آتش از هر چهار طرف آنها را احاطه نموده است که از هیچ ناحیه‌ای هیچگونه راحتی نخواهند داشت، چنانکه وضع از این قرار خواهد شد که) برای آنها فرش جهنمی خواهد بود و از بالا سرپوش نیز از آن می‌باشد، و ما به چنین ظالمان چنین سزای خواهیم داد (که از آن در «فَمَنْ أَظْلَمُ» آمده است) و کسانی که (بر آیات الهی) ایمان آوردند و آنها کارهای نیک انجام دادند (و این کارهای نیک چندان مشکل نیستند، زیرا سنت ما این است که) ما به کسی بیش از حد توانش کاری نشان نمی‌دهیم (این جمله معترضه است، الغرض) ایشان جنتی هستند که برای همیشه در آن خواهند ماند (وضع آنها مانند دوزخیان نیست که یکدیگر را لعنت و ملامت کرده باشند بلکه کیفیت آنان چنین خواهد بود که) آنچه آنها (نسبت به موضوعی در دنیا بنا بر مقتضای طبع رنج و غباری بود ما آن را (نیز) دور خواهیم کرد (که) با همدیگر با الفت و محبت خواهند ماند) به زیر (منازل) آنها نهرها جاری خواهند شد، و آنها (با نهایت فرح و سرور) می‌گویند خدا را (هزاران) شکر که ما را به این مقام



رسانید و ما هرگز (تا اینجا) دسترس نداشتیم اگر خداوند ما را نمی‌رساند (این نیز شامل آن است که راه رسیدن تا اینجا که ایمان و عمل صالح باشد به ما نشان داد و سپس ما را برای رفتن بر آن موفق گردانید) یقیناً پیامبران پروردگار ما سخنان راستی آورده بودند (زیرا همچنانکه آن اعمالی که بر آنها وعده جنت داده بودند آن درست در آمد) و به آنها ندا داده شده گفته می‌شود که این جنت به شما در عوض اعمال (نیک) شما داده شده است.

معارف و مسایل

قبلاً در چند آیه از عهد و میثاقی که از هر انسان قبل از آفرینش او در این جهان در عالم ارواح از او گرفته شده است یادآوری شد و آن اینکه: هرگاه رسولان ما هدایات و احکام ما را پیش شما آوردند، آنها را با دل و جان بپذیرید و مطابق با آنها عمل کنید. و این نیز نشان داده شد که هر کسی بعد از آمدن در این جهان بر آن عهد و پیمان استوار مانده و به مقتضای آن عمل کند، او از هر رنج و غم نجات خواهد یافت و مستحق آرامش و راحتی همیشگی خواهد بود. و کسی که انبیاء علیهم‌السلام را تکذیب نموده و یا از احکام آنها سر باز زند عذاب دایم جهنم برایش مقرر خواهد شد. در آیات فوق‌الذکر صورت آن واقعه ارائه شده است که گروه‌های مختلف انسانها پس از آمدن در این جهان اختیار نموده‌اند. بعضی از آنها آن عهد و پیمان را به باد فراموشی سپردند و خلاف آن عمل کرده‌اند، و بعضی بر آن استوار مانده و بر مقتضای آن عمل کرده‌اند، سرانجام این دو گروه، ثواب و عذاب آنها در این چهار آیه بیان می‌گردد:

در نخستین و دومین آیه از مجرمان و منکران عهدشکن یادآوری شده است، و در آیه بعدی از مؤمنین و متقیان پایبند عهد و پیمان یادآوری می‌گردد.

در نخستین آیه فرمود: کسانی که انبیاء علیهم‌السلام را تکذیب نموده و در برابر هدایات و آیات ما تکبر کرده‌اند، برای آنها درهای آسمان باز

نمی‌گردند.

در تفسیر «بحر محیط» به روایت حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما یک تفسیری چنین منقول است که نه برای پذیرش اعمال آنها درهای آسمان باز می‌شوند و نه برای پذیرش دعاهاى آنها.

مقصود اینکه دعاهاى آنان پذیرفته نخواهند شد و از صعود نمودن اعمال آنها به جایی که اعمال بندگان نیک حفظ و نگهداری می‌شوند جلوگیری بعمل می‌آید؛ و نام آن جای را قرآن کریم در سوره مطففین «علین» نامیده است. و در آیه ۱۰ سوره فاطر به سوی این مطلب چنین اشاره گردیده است «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» یعنی کلمات طیبات انسان به بارگاه خداوند بالا برده می‌شوند و اعمال نیک آنها را برمی‌دارند، یعنی اعمال صالح سبب قرار می‌گیرند تا که کلمات طیبات او به بارگاه خاص خداوندی برسند.

و روایت دیگری از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه و بعضی صحابه در تفسیر آن چنین وارد شده است که درهای آسمان جهت ارواح کفار و منکرین گشاده نمی‌شوند بلکه این ارواح به زمین انداخته خواهند شد و در تأیید این مطلب حدیثی مفصل به روایت براء بن عازب رضی الله عنه در «سنن ابی داؤد»، «نسائی»، «ابن ماجه» و «مسند امام احمد» منقول است که خلاصه آن از این قرار است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنازه یک صحابی از انصار شرکت نمود، هنوز در آماده شدن قبر تأخیری وجود داشت؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله در گوشه‌ای تشریف فرما شد، و اصحاب کرام گرداگرد او خاموش نشستند. آن حضرت صلی الله علیه و آله سر مبارک را بلند فرمود و گفت که هرگاه مرگ به سراغ بنده مؤمن می‌آید فرشتگان سفید صورت و درخشان حاضر می‌شوند، و از جنت کفن و خوشبویی همراه دارند و در جلوی آن شخص محتضر قرار می‌گیرند، سپس فرشته مرگ حضرت عزرائیل علیه السلام می‌آید و به روح او خطاب می‌نماید که ای نفس مطمئنه به سوی خشنودی و فطرت پروردگار بیرون



بیا، آنگاه روح او مانند آنکه آب از دهان مشک به باز کردنش بیرون آید به آسانی از بدن او بیرون می آید. فرشته موت، روح او را با دست مبارک خویش گرفته به آن فرشتگان می سپارد، آنها آن را برداشته می روند؛ به هر کجا که با گروهی از فرشتگان برخورد می کنند و از آنها می پرسند که این روح پاک، مال چه کسی است؟ آنان همان نام و لقب او را بیان می کنند که در دنیا جهت عزت و احترام او بکار برده می شدند و می گویند این فلان بن فلان است تا اینکه این دسته از فرشتگان روح او را برداشته به آسمان اول می رسند و برای گشودن در تقاضا می نمایند، در برای آنها گشاده می شود و از اینجا به بالا دسته ای دیگر از فرشتگان با آنان همراه می شوند تا اینکه به آسمان هفتم می رسند؛ آنگاه خداوند متعال می فرماید که: اعمال نامه این بنده مرا در «اعلیٰ علین» بنویسید و او را برگردانید. سپس روح برگشته به قبر می رسد، و در قبر فرشته محاسب جهت محاسبه حاضر می شود و او را نشانده سؤال می کند که پروردگارت کیست، و دینت چیست؟ او می گوید پروردگارم الله هست و دینم اسلام است سپس سؤال می شود که آن بزرگواری که برای شما فرستاده شده بود چه کسی بود؟ او می گوید که او رسول الله بود، سپس از آسمان ندا می رسد که بنده من راستگو است برای او فرش جنتی پهن کنید و لباس جنتی بپوشانید و از طرف جنت دری بگشایید از آن در، برای او نسیم خوشبوی جنت می رسد و اعمال نیک او بصورت یک زن زیبا روی، جهت مانوس گردانیدن به کنار او می آید. یا برعکس، وقتی زمان مرگ کافر و منکر فرا می رسد، فرشتگان بد شکل و سیاه رنگ از آسمان با لباسهای ضخیم و چرکین می آیند و رو بروی او می نشینند؛ سپس فرشته مرگ می آید، و روح او را چنان بیرون می کشد که کسی شاخ خارداری را داخل پشم تر قرار داده بکشد، زمانی که این روح بیرون می آید، بدبویی او از مردار شدیدتر می باشد. فرشتگان، آن را برداشته می روند و در راه که با فرشتگان دیگر برخورد می کنند از اینها می پرسند که این روح خبیث از چه کسی است؟ آنان در آن وقت او را با بدترین نام و لقبی که در

دنیا یاد می‌شود، معرفی می‌کنند که این فلان بن فلان است؛ تا اینکه بر آسمان اول می‌رسند و تقاضای باز شدن در را می‌نمایند، در برای آنها باز کرده نمی‌شود، بلکه دستور می‌رسد که اعمالنامه این بنده را در «سَجِّين» بنویسید که محل نگهداری اعمالنامه بندگان نافرمان است. سپس آن روح به پایین انداخته می‌شود مجدداً وارد بدن می‌شود، فرشتگان او را نشانده از او بازخواست می‌کنند و سؤالاتی را در جلوی او مطرح می‌نمایند که از بنده مؤمن کرده بودند او در پاسخ می‌گوید: «هَاهُ هَاهُ لَا أَدْرِي» یعنی من چیزی نمی‌دانم به او فرش و لباس جهنمی داده می‌شود و از طرف جهنم دری گشاده می‌گردد که تپش و گرمای جهنم از آنجا به او می‌رسد و قبر بر او تنگ گردانیده می‌شود. **نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ**

خلاصه اینکه ارواح کفار و منکرین تا آسمان برده می‌شوند اما درهای آسمان برای آنها گشوده نمی‌شود و از آنجا به پایین انداخته می‌شوند؛ همچنین امکان دارد که مفهوم آیه «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» این باشد که به هنگام مرگ درهای آسمان برای آنها گشاده نشوند.

در پایان آیه نسبت به آنها فرمود: «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» در اینجا لفظ «يَلِج» از «وَلَوْج» ساخته شده است که به معنی داخل شدن در جای تنگ است و جمل به شتر نر گفته می‌شود و «سَمِّ» سوراخ سوزن است. معنی آیه اینکه تا زمانی شتر نر در سوراخ سوزن داخل نشود، اینها نمی‌توانند وارد جنت گردند. منظور اینکه همچنانکه داخل شدن شتر نر در سوراخ سوزن، از روی عادت محال است همچنین وارد شدن آنها در جنت نیز محال خواهد بود. هدف از این بیان، دوام عذاب آنها در جهنم است. سپس مزید شدت عذاب جهنم را برای آنها چنین بیان می‌فرماید: «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ» «مهاده» به معنی فرش است و «غواش» جمع غاشیة است بمعنی چیز پوشاننده. مقصود اینکه لحاف و پتوی آنها همه از جهنم می‌باشند. در نخستین آیه بحث از محرومیت از جنت بوده، و در پایان فرمود: «كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» و در پایان آیه دوم که بحث از جهنم داشت



فرمود: «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» زیرا این از آن اولی، شدیدتر بود. در آیه سوم ذکری از متبعین و پایبندان احکام خداوندی آمده است، که ایشان اهل جنت و برای همیشه در آن خواهند ماند.

مراعات آسانی در احکام شرع

اما چیزی که برای آنها شرط شده است این است که ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند. ضمناً از کرم و رحمت خویش فرمود: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا الْآلَا وَشَعَهَا» یعنی خداوند بر دوش هیچ بنده‌ای چنان کار سنگینی نمی‌گذارد که از حد توانش بالاتر باشد. هدف اینکه کارهای نیک که شرط دخول جنت قرار داده شده‌اند، چنان مشکل و سنگین نیستند که انسان نتواند از عهده انجام آنها بر نیاید؛ بلکه خداوند احکام شرعی را در هر شعبه‌ای نرم و آسان گذاشته است. در هر حکمی بیماری، ضعیفی، سفر و ضروریات دیگر را در نظر داشته به سهولت قایل شده است.

در تفسیر «بحر محیط» آمده است که وقتی به انسان دستور به انجام اعمال صالح داده شد، احتمال داشت که این حکم بدان جهت سنگین محسوس گردد که انجام تمام اعمال صالحه در هر جا و هر حال از توان انسان خارج است؛ بنابر این این شبهه را بدین الفاظ برطرف نمود که ما تمام احوال و ادوار زندگی بشر را بررسی نموده مناسب به هر حال و هر مکان و زمان او احکام صادر می‌نماییم تا انجام آنها برای او دشوار نگردد.

رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها اخراج می‌گردد

در چهارمین آیه، دو حالت ویژه از اهل جنت بیان گردید؛ یکی اینکه: «نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» یعنی آنچه در قلوب اهل جنت نسبت به یکدیگر رنجش و کدورتی وجود داشته است، آنها را از دل‌های شان

بیرون می آوریم، و آنان از همدیگر کاملاً راضی و برادر وار وارد جنت می شوند و در آنجا سکونت می کنند. در «صحيح بخاری» آمده است که وقتی اهل ایمان بر پلی بین بهشت و دوزخ می رسند نگهداشته می شوند، و اگر با همدیگر رنجشی و ناراحتی داشته باشند و یا کسی بر دیگری حقی داشته باشد با رسیدن در آنجا انتقام گرفته می شود سپس از حسد و کینه و بغض صاف شده وارد جنت می شوند.

در «تفسیر مظهري» است که این پل به ظاهر آخرین قسمت پل صراط می باشد که با جنت وصل است. علامه سیوطی و غیره نیز همین قول را اختیار نموده اند.

و در این مقام آنچه از حقوق، مطالباتی وجود داشته بدیهی است که ادای آنها با پول نخواهد شد؛ زیرا در آنجا پیش کسی پولی نیست؛ بلکه مطابق به حدیث بخاری و مسلم در عوض حقوق، از اعمال او به صاحب حق داده می شود. و اگر بدین طریق اعمال او تمام شدند و هنوز حقوق حقداران وصول نگردند پس گناهان آنها بر گردن این انداخته می شوند. در حدیثی آن حضرت ﷺ اینگونه افراد را «مفلس» معرفی کرده است که در دنیا، بسیاری اعمال انجام داده اند اما او به تلف نمودن حقوق دیگران آنها را باقی نگذاشته در نتیجه تمام اعمال او را آنها می برند این شخصی، مفلس و گدا می ماند.

در این روایت حدیث، ضابطه عمومی ادای حقوق و انتقام بیان گردید، ولی لازم نیست که برای همه چنین وضعی پیش بیاید؛ بلکه مطابق به روایت «ابن کثیر» و «تفسیر مظهري» در آنجا این نیز امکان دارد که بدون انتقام کینه و بغض از قلوب آنها زدوده بشود.

چنانکه در بعضی روایات آمده است که وقتی اینها از پل صراط می گذرند بر چشمه ای از آبی می رسند و آب می نوشند و خاصیت آن آب این است که بغض و کینه از قلوب همه آنها شسته می شود، امام قرطبی تفسیر آیه ۲۱ سوره دهر را چنین نقل نموده است که از نوشیدن این آب



جنت همه رنجشها و کدورتها زدوده خواهند شد.
 یک بار حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه این آیه را تلاوت نموده
 فرمود: که من و عثمان و طلحه و زبیر از کسانی می باشیم که پیش از ورود به
 جنت سینه های شان از رنجش و کدورت صاف گردانیده می شوند.^۱
 حالت ویژه دیگر اهل جنت که در این آیه بیان گردیده است این است
 که آنها با رسیدن به جنت شکر خدا را بجا می آورند که او آنها را به سوی
 جنت رهنمایی فرمود و رفتن بر راه آن را سهل و آسان قرار داد و می گویند
 که اگر فضل خداوند شامل حال نمی شد ما نمی توانستیم تا اینجا برسیم.
 از این معلوم می شود که هیچ انسانی تنها به کوشش خویش نمی تواند
 به جنت برسد؛ مگر اینکه فضل خداوند شامل حال او باشد؛ زیرا خود
 سعی و کوشش نیز، در اختیار او نیست؛ آن هم با فضل و کرم خداوندی
 بدست می آید.

هدایت، درجات مختلفی دارد که درجه نهایی آن دخول جنت است

امام راغب اصفهانی در تشریح لفظ «هدایت» نکته بسیار جالب و
 مفیدی بیان فرموده است، که لفظ هدایت بسیار عام است و درجات مختلفی
 دارد، و حقیقت این است که هدایت عبارت است از یافتن راه و رفتن به سوی
 خدا. لذا همانگونه که درجات تقرب الی الله چقدر مختلف و غیر متناهی
 است درجات هدایت نیز بی نهایت متفاوت می باشند که درجه ادنای آن
 نجات از کفر و شرک و رسیدن به ایمان است که در اثر آن رخ انسان از راه
 اشتباه، برگشته به سوی خدا قرار گیرد. سپس طی نمودن فاصله هایی که بین
 بنده و خدا وجود دارند، هدایت نام دارد. لذا هیچ انسانی حتی انبیا و
 رسل علیهم السلام هیچ وقت از طلب هدایت مستغنی نبوده اند؛ بنابر این رسول

خدا ﷻ همچنانکه تا آخرین لحظات حیات به امت «اهدنا الصراط المستقیم» را تعلیم داد خود او نیز به خواندن این دعا اهتمام می ورزید؛ زیرا درجات تقرب الی الله نهایی ندارند تا اینکه رسیدن به جنت نیز در این آیه به لفظ هدایت تعبیر گردیده است که این آخرین مقام هدایت است.

و نَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا

و صدا می زنند جنتیان به دوزخیان که ما یافتیم آنچه به ما وعده داده بود پروردگار ما حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ

درست پس آیا شما هم یافتید وعده پروردگار خود را درست، آنها می گویند آری،

فَإِنَّ مَوْذِنًا بَيْنَهُمْ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ

پس اعلام می دارد اعلام کننده بین آنها که لعنت خداست بر ظالمانی، که جلوگیری می کنند

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَفِرُونَ ﴿٤٥﴾ وَبَيْنَهُمَا

از راه خدا و تلاش می کنند در آن کجی، و آنها به آخرت منکر بودند، و بین هر دو می باشد

حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا

دیواری، و بر اعراف می باشند مردانی که می شناسند هر یکی را به نشانیهای شان، و صدا می کنند

أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِمَ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

جنتیان را که سلامتی باد بر شما و هنوز آنها به جنت وارد نشده اند و آنها امیدوارند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ

و هرگاه برگردند نگاههایشان به سوی دوزخیان می گویند پروردگار! قرار مده ما را با

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ

مردمان گنهگار، و صدا می زنند اعرافیان مردانی را که می شناسند آنها را

بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

به نشانیهایشان، می گویند بدرد شما نخورد جمعیت شما و آنچه شما تکبر می کردید.



أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أُدْخِلُوا

اکنون اینها کسانی هستند که شما قسم می‌خورید که نمی‌رسد به آنها رحمت خداوندی، بروید

الْجَنَّةِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

به بهشت نه ترسی هست بر شما، و نه شما غمگین خواهید شد.

خلاصه تفسیر

و (آنگاه که بهشتیان به بهشت می‌رسند) اهل جنت اهل دوزخ را (به خاطر اظهار مسرت بر وضعیت خویش و افزودن حسرت آنها) صدا می‌زنند آنچه پروردگار ما به ما وعده فرموده بود (که با پذیرفتن ایمان و عمل صالح به شما جنت خواهیم داد) ما آن را درست دریافتیم پس (شما بگویند که) آنچه پروردگارتان به شما وعده نموده بود (که در اثر پذیرفتن کفر به دوزخ می‌افتید) شما هم آن را درست دریافتید (یعنی اکنون حقیقت صدق خدا و رسول و گمراهی خویش واضح گردید) آنها (یعنی دوزخیان در پاسخ) می‌گویند آری، (سخنان خدا و رسول درست بود) پس (جهت افزایش حسرت دوزخیان و مسرت جنتیان) اعلام کننده‌ای (یعنی فرشته‌ای) در میان هر دو (گروه قرار گرفته) صدا می‌زند که لعنت خدا باد بر ظالمانی که از راه خدا (یعنی دین برحق) اعراض می‌نمودند و در آن (دین برحق همیشه به زعم خود سخنان) کجی را تلاش می‌کردند (که در آنها عیب و ایرادی بگیرند) و آنها (علاوه بر این) منکر آخرت نیز بودند (که امروز به نتیجه آن رسیده‌اند، این مصاحبه اهل جنت بود که در تأیید آن منادی دوستی ذکر گردید، در آینده یادی از اهل اعراف می‌شود) و در میان آن دو (گروه اهل جنت و اهل جهنم) پرده‌ای (یعنی دیواری) می‌باشد (که در آیه ۱۳ از سوره حدید از آن چنین یاد آوری شده است «فَصُرِّبَتْ بَيْنَهُمُ بُرُوجٌ» خاصیت آن این می‌باشد که نمی‌گذارد آثار دوزخ به جنت و برعکس آثار جنت به دوزخ برسند، پس این سؤال که چگونه با هم گفتگو می‌کنند، امکان دارد از آن دره‌ایی که این دیوار دارد همچنانکه در آیه ۱۳ سوره حدید است «بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» این گفتگو انجام گیرد، و یا گونه‌ای دیگر صدا برسد) و (نام آن دیوار و یا نام قسمت بالایی آن، اعراف است، و از آنجا اهل جنت و اهل جهنم همه مشاهده می‌گردند پس) در

قسمت بالایی اعراف بسیاری از مردم می باشد (که نیکی های و بدی های آنها در میزان برابر قرار گرفته اند) آنها هر یکی را (از اهل جنت و اهل جهنم) بنابه قیافه آنها (علاوه بر علامت اهل جنت و اهل جهنم بودن) می شناسد (قیافه اینکه بر صورتهای اهل جنت نورانیت و بر صورتهای اهل جهنم ظلمت و کدورت خواهد شد، چنانکه در آیه ۳۸ از سوره عبس آمده است که: «وَجُوهٌ يُّومئِدُ مُسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ اَلْحُ») اهل اعراف اهل جنت را صدا می زنند و می گویند، «السلام علیکم» تا هنوز این اهل اعراف وارد جنت نشده اند، ولی به آن امیدوارند (چنانکه در احادیث آمده است که امیدهای آنان برآورده خواهند شد و به ورود به جنت دستور می رسد) و هرگاه چشم هایشان به سوی اهل جهنم می افتند (آنگاه خوف زده) می گویند پروردگارا! ما را در جمع این ظالمان (در عذاب) قرار مده و (همچنانکه اهل اعراف به بالا با اهل جنت سلام و کلام کردند، هم چنین) اهل اعراف بسیاری مردم (از اهل دوزخ) را که (کافر بوده اند و) آنها را (بر اثر ظلمت و کدورت صورتهای شان) می شناسند (که اینها کافرند) صدا می زنند (و) می گویند که جمعیت شما و اینکه خود را بزرگ می پنداشتید (و از انبیاء علیهم السلام پیروی نمی کردید) بدرد شما نخورد (و شما در اثر همین تکبر، مسلمانان را حقیر پنداشته می گفتید که این بیچارگان از کجا سزاوار فضل و کرم می باشند، چنانکه از آیه ۵۳ سوره انعام «أَهْوَلَاءَ مَنَ اللّٰهُ عَلَيْهِم مِّنَ نِّبْنَاءِ» نیز همین مطلب مفهوم می گردد، پس اکنون به آن مسلمانان بنگرید) آیا آنان (که در جنت دارند به عیش و عشرت بسر می برند) همان کسانی (یعنی مسلمانان) هستند که شما نسبت به آنها قسم می خوردید و می گفتید که خداوند بر اینها رحمت نخواهد کرد (پس بر آنها چنان رحمت بزرگی مبذول گردید که) به آنها دستور رسید که بروید به بهشت (که در آنجا) نه بر شما احساس خطری هست و نه شما غمگین خواهید شد، (علت تخصیص «رجالاً» در اینجا شاید بیشتر این باشد که مؤمنان گنهگار تا هنوز در جهنم افتاده باشند، قرینه آن اینکه وقتی اهل اعراف امیدوار به جنت هستند ولی تا هنوز به جنت نرفته اند، پس مردمان گنهگار که بدی هایشان بیش از بدی های اهل اعراف است، بدیهی است که آنها به درجه اولی تا هنوز از جهنم بیرون نیامده اند، لذا این قبیل مردم مخاطب این کلام قرار نمی گیرند والله اعلم)



معارف و مسایل

وقتی اهل جنت به مستقر خویش در بهشت، هم چنین اهل جهنم به قرارگاه خویش در دوزخ، می‌رسند، بدیهی است که بین این مقام از هر نظر بُعد بعید حایل خواهد شد، اما با وجود این، آیات متعددی از قرآن مجید بر این گواه است که در میان این دو مقام راههایی وجود دارد که می‌توانند از آنها یکدیگر را ببینند، و با همدیگر صحبت و سؤال و جواب داشته باشند. در آیه ۵۵ تا ۵۹ از سوره صافات تذکره آن دو نفر که در دنیا با هم رفاقت داشتند آمده است که یکی مؤمن و دیگری کافر بود، در آخرت که مؤمن به جنت و کافر به دوزخ می‌رود یکدیگر را می‌بینند و با هم صحبت می‌کنند، «فَاطَّلَعَ فِرَآءَهُ فِی سَوَاءِ الْجَحِیمِ ۝ قَالَ تَاللَّهِ اِنْ كِدْتُ لَلَّذِیْنِ ۝ وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِّیْنَ ۝ اَفَمَا نَحْنُ بِمَبْیُتِّیْنَ ۝ اِلَّا مَوْتَنَا الْاُولٰٓئِی وَ مَا نَحْنُ بِمُعْذِبِیْنَ ۝»

خلاصه مطلب اینکه رفیق جنتی سر کشیده رفیق جهنمی خود را می‌بیند که در وسط جهنم افتاده است؛ به او می‌گوید که ای بدبخت تو می‌خواستی که من نیز مانند تو هلاک شوم؟! و اگر فضل خداوندی نمی‌بود امروز من هم همراه تو در جهنم قرار می‌گرفتم، و تو با من می‌گفتی که بعد از مرگ این جهان زندگی دیگر، حساب و کتابی و ثواب و عذابی نخواهد بود، اکنون دیدی که چه دارد می‌شود.

در آیات مذکور و سپس تا حدود یک رکوع از این قبیل مکالمات و سؤال و جواب، یادآوری شد که اهل جنت و اهل جهنم با همدیگر خواهند داشت، و این برقراری ارتباط بین جنت و جهنم که بتوانند یکدیگر را ببینند و با هم صحبت کنند یک گونه عذاب دیگری است که از هر چهار طرف مورد ملامت قرار می‌گیرد، و با مشاهده نعمتها و راحتهای اهل جنت و گرفتاری خود در جهنم، بیشتر در آتش حسرت و تأسف بسوزد. و هم چنین در نعمت و راحتی اهل جنت افزونی خواهد شد که با مشاهده رنج و مصایب گروه دیگر، قدر و ارزش راحتی و نعمتها افزون می‌گردد. کسانی که

اهل دین را به باد مسخره می گرفتند و به آنها استهزا می کردند و آنها از ایشان انتقام نمی گرفتند، وقتی آنها را در عذاب ذلت و رسوایی می بینند به آنها می خندند که به سزای اعمال خود رسیده اند.

این مطلب در آیه ۳۴ از سوره مطففین بدینگونه یادآوری شده است:
«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ۝ عَلَى الْأَرْئِكِ يُنظَرُونَ ۝ هَلْ تُؤْتَبُ السُّعُودُ بِمَا كَانُوا يَمْعَلُونَ»

از طرف ملائکه نیز بر اهل جهنم بر گمراهی شان تنبیه و بر کلمات احمقانه آنها ملامت خواهد شد و به آنها خطاب کرده می گویند: «هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ، اَفَسِحْرُ هَذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»^۱ یعنی این همان آتشی است که شما تکذیبش می کردید، اکنون ببینید که آیا این سحری است یا اینکه شما نمی بینید.

هم چنین در نخستین آیه از آیات فوق الذکر آمده است که اهل جنت از اهل جهنم سؤال می کنند که نعمتها و راحتی هایی را که پروردگار ما به ما وعده نموده ما کاملاً آنها را درست دریافتیم، شما بگویید که عذابی که شما به آن تهدید گشتید آیا به شما رسید یا خیر؟ آنها اقرار می نمایند که بدون شک ما نیز آن را مشاهده کردیم.

فرشته ای جهت تأیید این سؤال و جواب چنین ندا می دهد که لعنت خدا باد بر ظالمانی که مردم را از راه خدا دور می دارند، و می خواهند که راه او راست و مستقیم نماند، و آنها آخرت را انکار می کردند.

اهل اعراف چه کسانی هستند؟

در ضمن مصاحبه و مکالمه اهل جنت و اهل جهنم امر دیگری در سومین آیه چنین نشان داد که گروهی چنین هم هست که از جهنم نجات



یافته‌اند اما تا هنوز به بهشت راه نیافته‌اند ولی امیدوارند که آنان نیز به بهشت راه یابند که به آنها اهل اعراف گفته می‌شود.

اعراف چه چیزی است؟ تشریح آن از آیات سوره حدید چنین معلوم می‌شود که مردم در محشر به سه گروه منقسم می‌شوند:

اول: کفار و مشرکین که برای رفتن آنان به پل صراط نوبتی نخواهد رسید؛ بلکه پیش از آن به درهای جهنم سوق داده می‌شوند.

دوم: گروه مؤمنین که نور ایمان به آنها همراه می‌باشد.

سوم: منافقین، چون اینها در دنیا با مسلمانان آمیخته بودند.

در آنجا نیز در مراحل ابتدایی با مسلمانان آمیخته می‌باشند، و روی پل صراط شروع به رفتن می‌کنند، سپس تاریکی شدیدی همه را فرا می‌گیرد، مؤمنان با نور ایمان خویش به جلو راه می‌روند، منافقان صدا می‌زنند و به مؤمنان می‌گویند که قدری توقف کنید تا که از نور شما استفاده ببریم، منادی از طرف خداوند متعال می‌گوید به گذشته و پشت سرتان برگردید و در آنجا روشنی کسب نمایید.

مقصود اینکه این نور ایمان و عمل صالح است که جای بدست آوردن آن قبلاً گذشت، کسانی که در آنجا بوسیله ایمان و عمل این روشنی را بدست نیاوردند امروز نفعی از روشنی به آنها نمی‌رسد. و بدین شکل بین مؤمنان و منافقان حصار دیواری حایل می‌گردد که در آن یک دری وجود دارد که بیرون از آن در، عذاب است و طرف اندرونی در، که مؤمنان قرار دارند، در آنجا رحمت‌های الهی و فضای جنت مشاهده می‌گردد. و همین مضمون در آیه ۱۳ سوره حدید چنین بیان شده است: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَفْسٍ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ اذْجَعُوا وَاَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»

حصاری که در این آیه بصورت حایل در میان اهل جنت و اهل جهنم قرار می‌گیرد، به لفظ «سور» تعبیر شده است و این لفظ در اصل بر دیوار ضخیم و مستحکمی اطلاق می‌گردد که دور و اطراف شهرهای بزرگ

جهت حفاظت و جلوگیری از حمله غارتگران ساخته می شود، و در اینگونه دیوارها محلی برای دیده بانی و نگهبانی اختصاص داده می شود که دیده بان از تهاجم دشمن آگاه می گردد.

و منظور از حجاب در آیه مذکور سوره اعراف «وَيُنَبِّئُهُمَا حِجَابًا وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيئَتِهِمْ»

طبق «تفسیر ابن جریر» و ائمه دیگر تفسیر، همان حصاری است که در آیه ۱۳ سوره حدید به لفظ سور تعبیر شده است، و قسمت بالایی آن اعراف نام دارد؛ زیرا اعراف جمع عرف است و عرف به قسمت بالایی هر چیزی گفته می شود. زیرا آن از دور معروف و ممتاز می گردد. از این تشریح معلوم می گردد که قسمت بالایی حایلی که بین جنت و جهنم قرار دارد اعراف نام دارد. در آیه اعراف این بیان گردید که عده ای از مردم در این مقام قرار می گیرند که احوال دو طرف یعنی جنت و جهنم را مشاهده می نمایند، و با ساکنان هر دو طرف مصاحبه و مکالماتی انجام می گیرد.

اما این امر که آنها چه کسانی هستند و چرا در این مکان وسطی اسکان می یابند، اقوال مفسرین در این باره مختلف و روایات حدیث متعدد است؛ اما نزد جمهور مفسرین، صحیح و راجح این است که آنها کسانی خواهند بود که دو کفه ترازوی نیکی ها و زشتی هایشان با هم مساوی باشد، که بر اثر نیکیهای خویش از جهنم نجات می یابند، اما به سبب سیئات و گناههای خویش هنوز اجازه ورود به جنت را نیافته اند، و سرانجام آنان نیز به فضل و رحمت خداوندی در بهشت وارد می شوند و همین قول را از میان صحابه، حذیفه، ابن مسعود، ابن عباس و عده دیگری از صحابه و تابعین اختیار نموده اند، و تمام روایات نیز در این جمع خواهد شد که به عناوین مختلف منقول هستند.

امام ابن جریر به روایت حذیفه رضی الله عنه نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اهل اعراف سؤال شد؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آنها کسانی هستند که نیکی ها و بدی های آنان باهم برابر باشند، لذا از جهنم نجات یافته اند ولی تا



هنوز در بهشت داخل نشده‌اند و در این مقام اعراف نگهداشته شده‌اند. تا اینکه حساب کلی اهل جنت و اهل جهنم پایان یابد، سپس به حساب آنان رسیدگی می‌شود، و سرانجام آمرزیده می‌شوند و در بهشت راه می‌یابند.^۱ ابن مردویه به روایت حضرت جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت گردید که اهل اعراف چه کسانی هستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آنها کسانی هستند که بدون رضایت و اجازه والدین در جهاد شرکت کرده‌اند و در راه خداوند شهید گشته‌اند و نافرمانی مادر و پدر آنها را از ورود به جنت باز داشته است و شهادت در راه خدا جلوی ورود به جهنم را نیز گرفته است.

در این حدیث و حدیث قبلی هیچگونه تعارضی نیست؛ بلکه این حدیث مثال کسانی است که نیکی‌ها و بدی‌های آنها برابر باشند که از یک طرف شهادت فی سبیل الله هست و از طرف دیگر نافرمانی والدین که هر دو کفه باهم برابر می‌باشند.^۲

لفظ مسنون سلام

پس از شناخت اهل اعراف به اصل مضمون آیه توجه فرمایید که در آن آمده است که، اهل اعراف، اهل جنت را صدا می‌کنند و می‌گویند «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ» این لفظ در ملاقات همدیگر در این جهان نیز بصورت تحفه و احترام بکار می‌رود، و مسنون است، و پس از مرگ به هنگام زیارت قبرستان نیز مسنون است، و در آخر در محشر و جنت نیز مسنون می‌باشد، ولی از آیات و احادیث معلوم می‌گردد که در دنیا «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ» گفتن مسنون است و پس از گذشت از این جهان «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ» بدون الف و لام مسنون است، و کلمه‌ای که در قرآن مجید برای زیارت قبور ذکر شده است آن نیز «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ

۱- ابن کثیر.

۲- ابن کثیر.

عُقْبَى الدَّارِ» آمده است. و هنگامی که فرشتگان از اهل جنت استقبال می کنند نیز این لفظ بدین عنوان آمده است: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» و در اینجا اهل اعراف اهل جنت را نیز با این لفظ سلام می گویند.

سپس این آیه و وضع اهل اعراف را بیان نمود که آنها هنوز به جنت وارد نشده اند، اما به آن امید دارند، و پس از آن فرمود: «وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» یعنی وقتی چشم اهل اعراف بر جهنمیان می افتد و عذاب و مصایب آنها را مشاهده می کنند، به خدا پناه می جویند که، ما را در جمع این ظالمان قرار مده.

در پنجمین آیه آمده است که اهل اعراف اهل جهنم را خطاب نموده مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند، که مال و ثروت، قوم و پارتی شما که بر آنها اعتماد داشتید و بر اثر آن به تکبر و غرور مبتلا بودید امروز از شما هیچ دردی را دوا نکردند.

در ششمین آیه فرمود: «أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ طُأْدُ حُلُوهَا الْجَنَّةِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در باره تفسیر این آیه فرموده است که هنگامی که سؤال و جواب اهل اعراف با اهل جنت و اهل جهنم به پایان می رسد؛ آنگاه خداوند به اهل جهنم خطاب می فرماید، و درباره اهل اعراف این کلمات را می گوید که: شما قسم می خوردید که اینها آمرزیده نمی شوند و بر آنها رحمت نمی بارد، اکنون بنگرید رحمت ما را؛ و به اهل اعراف خطاب می رسد که به جنت وارد شوید؛ نه نسبت به اعمال گذشته، خطری متوجه شما می شود و نه نسبت به آینده فکر و اندیشه ای خواهید داشت.^۱

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ

و صدا می زنند دوزخیان جنتیان را که بریزید بر ما قدری آب یا مقداری



مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ ۖ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾ الَّذِينَ

از آنچه رزق داده شما را خدا، می‌گویند خدا این دو تا را جلوگیری کرده است از کفار. آنانکه
اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ

قرار داده‌اند دین خود را تماشا و بازیچه و فریب داده آنها را زندگی دنیا، پس امروز ما
نَنسُبُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا

آنها را فراموش می‌کنیم همانطوری که آنها فراموش کردند ملاقات این روز را، و همچنانکه
كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۵۱﴾ وَ لَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

آنان منکر آیات ما بودند، و ما رسانیدیم برای آنها کتابی که مفصل بیانش کردیم با آگهی
هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ ۖ

رهنما و رحمتی است برای اهل ایمان. آیا کنون منتظر این هستند که مضمون آن ظاهر شود
يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ

روزی که ظاهر شود مضمون آن، می‌گویند کسانی که فراموش کرده‌اند آن را پیش از این،
قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ

یقیناً آورده بودند رسولان پروردگار ما سخن راست، پس هست برای ما سفارش کنندگانی
فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۖ

که سفارش ما را بکنند، یا ما برگردانیده می‌شویم پس عمل کنیم غیر از آنچه کرده بودیم،
قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾

یقیناً برباد کردند خود را و گم می‌شود از آنها آنچه افترا می‌کردند.

خلاصه تفسیر

و (همچنانکه در بالا جنتیان با جهنمیان گفتگو کردند همچنین) دوزخیان جنتیان را
صدا می‌کنند که (ما داریم از گرسنگی و تشنگی و گرمی جان می‌دهیم، به خاطر خدا) بر ما

مقداری آب بریزید (شاید قدری تسکین بدست آید) یا مقداری از آنچه خداوند به شما رزق داده است بدهید (از این لازم نمی آید که آنها بنابه توقعی که دارند سؤال می نمایند، زیرا بوقت نهایت اضطراب سخنان دور از توقع نیز از زبان بر می آیند) جنتیان (در جواب) می گویند که الله تعالی این دو چیز (یعنی خوردنی و نوشیدنی جنت) را برای کفار ممنوع قرار داده است، آنانی که در این جهان دین خود را (که بر ذمه آنها پذیرش آن لازم بود) لهو و لعب قرار داده بودند، و آنانکه زندگی دنیوی، آنها را در فریب (و غفلت) قرار داده بود (بنابر این پروایی برای دین نداشتند، و این دارالجزاست، وقتی که دینی نیست پاداش آن از کجا، سپس حق تعالی در تصدیق و تأیید این پاسخ اهل جنت می فرماید) پس (وقتی که وضع دنیا از این قرار است پس) ما نیز امروز (قیامت) اسمی از آنها نمی بریم (و از خوردنی و نوشیدنی خاک به آنها نمی دهیم) همچنانکه آنها از این روز (عظیم الشان) یادی نکردند و همچنانکه آنها آیات ما را انکار می کردند، و ما نزد آنان چنان کتابی (یعنی قرآن) فرستادیم که آن را با علم کامل خویش بسیار واضح و روشن بیان نمودیم (و این بیان به خاطر شنوایدن همه بود، اما) برای هدایت و رحمت کسانی است که (باشنیدن آن) ایمان می آورند (و کسانی که با اتمام حجت ایمان نمی آورند، از وضع آنها چنان مترشح می شود که) آنها امر دیگری را انتظار ندارند فقط به آخرین نتیجه نشان داده این (قرآن یعنی وعده سزای) انتظار دارند (یعنی قبل از وقوع تنها به وعید نمی ترسند بلکه خود وقوع عذاب را می خواهند پس) روزی که آخرین نتیجه (نشان داده) آن پیش می آید (که تفصیل آن به دوزخ و غیره در بالا ذکر گردید) در آن روز کسانی که آن را از قبل فراموش کرده بودند (در وضع پریشانی و اضطراب چنین خواهند گفت) بی شک پیامبران پروردگار ما (در دنیا) سخنان حق را آورده بودند (اما حماقت و نادانی از ما بود) پس اکنون آیا هست سفارش کننده ای که سفارش ما را بکنند، و یا آیا ما باز (به دنیا) برگردانیده می شویم تا که ما (به دنیا رفته) بر خلاف اعمال بدی که انجام می دادیم اعمال (دیگر) نیک انجام بدهیم (الله تعالی می فرماید که: اکنون هیچ صورتی برای نجات نیست) بی شک آنها خود را در خساره (کفر) انداختند و هر آنچه سخنانی می تراشیدند همه (این وقت) گم شدند (اکنون بجز سزا چیز دیگری نخواهد بود)



إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ

بی شک رب شما الله است آنکه آفرید آسمانها و زمین را در شش روز، سپس قرار گرفت

عَلَى الْعَرْشِ فَيُعْشَىٰ لَيْلَ النَّهَارِ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ

بر عرش، می پوشاند شب را بر روز که آن پشت سرش می آید به دویدن، و آفرید خورشید

وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ

و ماه و ستاره‌ها را فرمانبردار حکم خویش، بشنوید کار او است آفریدن و دستور دادن،

تَبْرَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۴﴾

بسیار با برکت است الله که رب کل جهان است.

خلاصه تفسیر

بی شک رب شما فقط خداست که همه آسمانها و زمین را در (حدود) شش روز آفرید، سپس بر عرش (که شبیه تخت پادشاهی است چنان) قایم (و جلوه افروز) شد (که شایسته شان اوست، تاریکی) شب را بر (روشنی) روز می پوشاند (یعنی با تاریکی شب روشنی روز پنهان شده و از بین می رود) بگونه‌ای که آن شب روز را بزودی فرا می گیرد (یعنی روز آنآ فانا می گذرد تا اینکه ناگهان شب فرا می رسد) و خورشید و ماهتاب و ستاره‌ها را آفرید بگونه‌ای که همه تابع دستور (تکوینی) او هستند، بدانید که آفرینش و حکومت مختص خداست و او دارای کمالات بزرگ و پروردگار تمام عالم است.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر آفرینش آسمان، و زمین، سیارات و نجوم و اینکه هر یکی تابع نظام مستحکم و خاصی در انجام وظیفه مشغول است، یادآوری شده است، و در ضمن آن، قدرت مطلقه حق تعالی

را بیان نموده، هر انسان عاقل را به تفکر و تدبر فرا خوانده است که آن ذات پاکی که بر آفرینش این عالم عظیم‌الشان قادر است که آن را از عدم بوجود آورده و با این نظام حکیمانه به چرخش درآورده است چه سنگینی دارد که آنها را معدوم نموده سپس مجدداً در روز قیامت بیافریند. لذا از انکار قیامت دست برداشته فقط او را رب خود قرار دهید، و از او نیازمندیهای خود را بخواهید. او را پرستید و از دام مخلوق پرستی بیرون آید و با حقیقت آشنا شوید، لذا در اینجا فرمود که رب شما آن الله است که آسمان و زمین را در مدت شش روز آفریده است.

چرا مدت شش روز در آفرینش آسمان و زمین مقرر گردید

در اینجا این سؤال مطرح است که خداوند بر این قادر بود که تمام این کاینات را در یک آن بیافریند، این امر در ضوء قرآن با عناوین مختلف بار بار ذکر شده است چنانکه در آیه ۸۲ سوره یس می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ سَمِيًّا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یعنی هرگاه خداوند آفریدن چیزی را بخواهد می‌فرماید: «باش» آن بوجود می‌آید، پس صرف شش روز در آفرینش عالم به چه معنی است؟

مفسر القرآن حضرت سعید بن جبیر به آن چنین پاسخ داده است: بدون تردید قدرت حق تعالی حاوی این است که همه اینها را در یک آن بیافریند، اما به مقتضای حکمت در آفرینش این جهان به این خاطر شش روز صرف نمود تا که به انسان پیاموزد که در چرخش نظام عالم و پخته کاری از تدریج کار بگیرد؛ همچنانکه رسول اکرم ﷺ در حدیثی فرمود: که با فکر و اندیشه و سنگینی، و وقار کار کردن از طرف خداست و شتاب و رزی از طرف شیطان است.^۱



مقصود اینکه در صورت شتاب ورزی انسان نمی‌تواند تمام ابعاد مسئله را زیر نظر بگیرد، بنابراین، بیشتر کارها خراب می‌شوند، و پشیمانی بار می‌آورند، و کاری که با فکر و اندیشه و بتدریج انجام داده شود در آن برکت می‌آید.

شب و روز قبل از آفرینش آسمان و زمین و ستارگان چطور شناخته می‌شدند

سؤال دوم این مطرح است که وجود شب و روز از حرکت خورشید معلوم می‌گردد و پیش از آفرینش آسمان و زمین خورشید و ماهی وجود نداشت؛ پس حساب شش روز مبنی بر چه محاسبه‌ای می‌باشد؟ بنابر این بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از شش روز آن مقدار، وقت و زمان است که شش روز دنیا در آن می‌باشد. اما پاسخ صحیح این است که اصطلاح شب و روز که روز از طلوع آفتاب تا غروب و شب از غروب تا طلوع می‌باشد اصطلاح این جهان است، امکان دارد پیش از آفرینش آسمان و زمین خداوند جهت شناخت شب و روز علایم دیگری مقرر بفرماید، همچنانکه در جنت می‌باشد که شب و روز آنجا تابع حرکت خورشید نمی‌باشند.

از این نیز، این معلوم گردید که لازم نیست آن شش روزی که آسمان و زمین در آنها آفریده شده‌اند مساوی با شش روز دنیا باشند؛ بلکه امکان دارد از اینها بزرگتر باشند چنانکه قرآن در باره روزهای آخرت می‌فرماید: که روزی برابر به هزار سال است، ابو عبدالله رازی فرموده است که حرکت فلک اعظم آن قدر سریع است که هنوز انسان قدم را برداشته بر زمین نهاده است که فلک اعظم مسافت شش هزار کیلو متر را طی می‌کند.^۱

امام احمد و مجاهد فرموده‌اند که مراد از شش روز اینجا روزهای آخرت هستند، و از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما به روایت ضحاک نیز همین منقول است.

و این شش روزی که آفرینش عالم در آنها صورت گرفته است، مطابق به روایات صحیح از یک‌شنبه شروع شده و جمعه پایان یافته است، و در یوم السبت یعنی روز شنبه کار آفرینش عالم انجام نگرفته است. بعضی از علما فرموده‌اند که «سبت» به معنی قطع کردن است و بدین جهت به این روز «یوم السبت» گفته شده است که در آن کار به پایان رسید.^۱

در آیه مذکور آمده که کار آفرینش آسمان و زمین در شش روز به پایان رسید؛ تفصیل آن در آیه‌های نهم و دهم سوره حم سجده چنین آمده است. که در دو روز زمین آفریده شد، و در دو روز دیگر روی زمین کوهها، دریاها، معادن، درخت و نباتات، و اشیای خوردنی انسان و حیوان آفریده شدند که مجموع اینها شدند چهار روز چنانکه می‌فرماید: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ» و سپس فرمود: «قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ»

دو روز قبلی که در آنها زمین ساخته شد یکشنبه و دوشنبه اند و دو روز بعدی که در آنها کاینات، زمین، کوه و دریا ساخته شدند سه‌شنبه و چهارشنبه بودند. سپس فرمود: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» یعنی باز هفت آسمان را در دو روز آفریده، بدیهی است که این دو روز پنج‌شنبه و جمعه می‌باشند، و بدین ترتیب شش روز تا جمعه پایان می‌یابد.

پس از بیان نمودن آفرینش آسمان و زمین فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» یعنی سپس بر عرش قایم شد؛ معنی لفظی «استوی» قایم شدن و عرش به تخت شاهی گفته می‌شود، اکنون بحث در این است که عرش رحمن چگونه و چه چیزی است و مراد از قایم شدن بر آن چیست.

عقیده صحیح و درست در این باره آن است که از سلف صالحین، و



صحابه و تابعین و سپس از اکثر عارفان کرام منقول است که عقل انسانی از احاطه نمودن، ذات و صفات الله جل شانہ عاجز است و در پی تحقیق آن قرار گرفتن بی سود بلکه زیان آور است و باید بر آن اجمالاً چنین ایمان آورد که هر آنچه مراد خداوند از این الفاظ باشد، صحیح و برحق است و خود در فکر متعین کردن معنی نباشد.

یکی در محضر امام مالک همین سؤال را مطرح نمود که مراد از «استوی علی العرش» چیست؟ ایشان پس از قدری تأمل و اندیشه فرمود: معنی لفظ استوی معلوم است و عقل انسانی نمی تواند حقیقت و کیفیت آن را درک نماید، و ایمان آوردن بر آن واجب است و سؤال نمودن از حقیقت و کیفیت آن بدعت است؛ زیرا اصحاب کرام چنین سؤالاتی در محضر آن حضرت ﷺ مطرح ننمودند. حضرات سفیان ثوری، امام اوزاعی، لیث بن سعد، سفیان ابن عیینه و عبدالله بن مبارک رضی الله عنہم فرموده اند: آیاتی که در باره ذات و صفات وارد شده اند آنها را به همان گونه که نازل شده اند بدون تشریح و تأویل باید بجا گذاشت و بر آنها باید ایمان آورد.^۱

سپس در آیه مذکور فرمود: «يُنشئ الليل النهار يطلبه حثيثاً» یعنی خداوند می پوشاند شب را بر روز بگونه ای که شب به زودی فرا می گیرد روز را، مرادش اینکه این انقلاب عظیم شب و روز کل جهان را از نور به تاریکی و یا برعکس از تاریکی به نور می آورد، و چنان به زودی تابع قدرت قاهره خداوند قرار می گیرد که ذره ای تاخیر نمی شود.

پس از آن فرمود: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهٖ» یعنی خداوند خورشید و ماه و تمام ستاره ها را چنان آفرید که همه تابع امر و حکم خداوند می چرخند.

در این آیات، برای انسان عاقل دعوت فکر و اندیشه ای است که او مصنوعات ساخته شده مخلوق را هر وقت مشاهده می نماید که در

موتورهای ساخته شده بسیار ماهرین بزرگ، اولاً کمبودهایی وجود دارد، و اگر نقایص هم وجود نداشته باشد، باز هم هر چند موتور فولادی و پر قدرت باشد با چرخش خویش ساییده می شود؛ ضعیف می گردد؛ نیاز به تعمیر پیدا می کند؛ گریس کاری می خواهد و به خاطر آنها چندین روز بلکه هفته ها و ماهها از کار می افتد. اما این موتورهای خدایی را مشاهده نمایید به چه ترتیب و وضعی که از روز اول آنها را به چرخش در آورده است به همان وضع می چرخند، نه گاهی در رفتار آنها به اندازه ثانیه ای فرق آمده است، و نه گاهی پیچ و مهره ای از آنها ساییده شده و یا شکسته است، و نه گاهی نیاز به تعمیرگاهی پدید آمده است؛ علتش آن است که آنها «مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» در حرکت اند، که برای چرخش آنها نه نیاز به برق هست و نه نیازی برای موتور بلکه آنها بنابه دستور خداوند در حرکت می باشند، و تابع فرمان او هستند، لذا امکان ندارد در حرکت آنها کوچکترین تفاوتی پیش بیاید. آری هرگاه قادر مطلق بخواهد که آنها را در وقت متعین فنا کند تمام این نظام از هم می پاشد که به آن قیامت می گویند.

پس از ذکر این چند مثال، قدرت قاهره و مطلقه خداوند به صورت یک قاعده کلیه ای بیان می گردد که: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» خلق خدا به معنی آفریدن، امر به معنی دستور دادن است، یعنی خالق و حاکم بودن ویژه ذات پاک اوست، و بجز از او کسی دیگر نمی تواند ادنی چیزی را بیافریند و نه کسی حق دارد کسی را دستوری بدهد (مگر اینکه در شعبه خاصی از طرف خداوند به کسی حکمی سپرده گردد که آن هم از روی حقیقت حکم خداست) لذا مطلب آیه این است که آفریدن همه این چیزها تنها کار او بود و پس از آفریدن نیز او تنها می تواند از آنها کار بگیرد که این نیز کرشمه ای از قدرت کامل اوست.

صوفیان کرام فرموده اند که: «خلق و امر» دو عالم اند که ارتباط خلق با ماده و مادیت است و ارتباط امر با مجردات لطیفه می باشد. در آیه ۸۵ سوره اسرا «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» اشاره ای به این یافته می شود که روح را از امر



فرمود، پس منظور از مختص بودن خلق و امر به خداوند در این صورت این است که، آسمان و زمین و آنچه میان آنها وجود دارند همه از قبیل مادیات هستند که آفرینش آنها به خلق تعبیر شده است، و آفرینش ما فوق السموات که مبرّا از ماده و مادیات هستند به لفظ «امر» تعبیر گردیده است.^۱

در آخر آیه فرمود: «تَبْرَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» در اینجا لفظ تبارک از برکت مأخوذ است و لفظ برکت به چندین معنی می آید از قبیل بزرگ شدن، اضافه شدن، ثابت ماندن و غیره و در اینجا لفظ «تبارک» به معنی بلند و بالا بودن است که می توان آن را از معنی بزرگ شدن گرفت، و نیز از معنی ثابت ماندن، زیرا خداوند قایم و ثابت هم هست و بلند و بالا نیز، و به طرف معنی بلند از یک جمله حدیثی نیز اشاره شده است: «تَبْرَكَتْ وَتَعَالَيْتْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» که در اینجا تبارکت را به تعالیت تفسیر کرده است.

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَ

بخوانید رب خود با گریه و زاری و پنهان. او نمی پسندد از حد تجاوز کنندگان را، و
لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ

فساد راه نیندازید در زمین بعد از اصلاح آن و بخوانید او را با بیم و امید، بی شک

رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران.

خلاصه تفسیر

شما مردم (در هر حال و هر نیازمندی) پروردگار خویش را بخوانید با اظهار نمودن تذلل و به پنهانی (البته این امر که) خداوند پسند نمی کند کسانی را (که در

دعا) از حد (ادب) تجاوز کنند (مانند اینکه خواستگار محالات عقلیه و محرّمات شرعیه باشند) و در دنیا بعد از (اینکه بوسیله توحید و بعثت انبیاء علیهم السلام) اصلاح آن (انجام گرفت) فساد انتشار ندهید.

معارف و مسایل

در نخستین آیه‌ها از آیات فوق الذکر، مظاهر و ویژه‌ای از قدرت کامل حق تعالی و انعامات مهم او بیان گردیدند، و در این آیات این بیان گردید که وقتی که مالک قدرت کامل و متصرف کل انعامات و احسانها فقط رب العالمین است پس به وقت مصیبت و حاجت او را بخوانید و به بارگاه او باید دعا کنید. او را کنار گذاشتن و بسوی دیگری متوجه شدن جهالت و محرومیت است. و ضمناً در این آیات برخی از آداب دعا نیز ذکر گردید، که با ملاحظه نمودن آنها می‌توان به قبولیت توقع داشت. لفظ «دعا» در زبان عرب به معنی خواندن کسی در حاجت‌روایی نیز می‌آید، و نیز بمعنی مطلق یاد کردن هم می‌آید و در اینجا می‌تواند هر دو معنی مراد باشند. در آیه آمده است: «أَدْعُوا رَبَّكُمْ» یعنی بخوانید پروردگار خود را برای برطرف نمودن حاجات خویش؛ یا یاد کنید و بپرستید رب خود را.

در صورت اول، معنی این می‌باشد که نیازمندیهای خویش را فقط از خدا بخواهید، و در صورت دوم اینکه فقط ذکر و عبادت او را بجا بیاورید؛ این هر دو تفسیر از سلف صالح و ائمه تفسیر منقول می‌باشند.

سپس فرمود: «تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً» تضرع به معنی اظهار تذلل و عجز و انکساری است؛ و خفیه به معنی پوشیده و پنهان، همچنانکه در زبان اردو (و نیز در فارسی) این لفظ به همین معنی اطلاق می‌گردد.

در این دو لفظ برای ذکر و دعا دو ادب بسیار مهم ذکر گردید؛ اول اینکه: برای پذیرش دعا لازم است که انسان عجز و انکسار و تذلل خویش را به بارگاه الهی اظهار نموده، دعا کند و الفاظی را که برای دعا بکار می‌برد



نیز با عجز و انکسار مناسبی داشته باشند. لب و صدا و شکل دعا خواستن نیز تواضعانه و با عاجزی باشند؛ لذا معلوم گردید آنچه امروز عوام چه قدر و با چه روش دعا می کنند، اولاً نمی توان آن را دعا خواستن گفت؛ بلکه دعا خواندن است. زیرا بیشتر معلوم نیست که کلماتی را که از زبان می رانند آیا مقصود آنها را می دانند؟ همچنانکه امروز در عموم مساجد، عمل ائمه مساجد چنین است که چندتا کلمات دعاییه به زبان عربی از بردارند که بعد از فراغت نماز آنها را می خوانند بیشتر خود ائمه از معانی این کلمات آگاهی ندارند، و اگر آنان بدانند حد اقل مقتدیان جاهل از آنها کاملاً بی خبر می باشند و بدون درک مطلب با خواندن امام، روی کلمات او آمین می گویند حاصل کلی این منظره خواندن چند کلمات است که فاقد حقیقت و روح دعاست. این امر دیگری است که خداوند با فضل و رحمت خویش این کلمات بدون روح را پذیرفته آثار اجابت دعا را بر آنها مرتب گرداند، اما ما باید از طرف خود بدانیم که دعا خوانده نمی شود بلکه دعا خواسته می شود، لذا لازم است که با روش خواستن، خواسته شود.

امر دیگر اینکه اگر کسی معانی کلمات خویش را می داند و با درک آنها را می خواند پس با این هم اگر عنوان، لب و صدا و هیئات ظاهری او با عاجزی و تواضع و انکساری نباشد پس این دعا تنها نوعی مطالبه می باشد که هیچ بنده ای حق آن را ندارد.

خلاصه اینکه در نخستین لفظ، روح دعا، نشان داده شد که او با اظهار عاجزی و انکسار و ذلت و خواری خویش، حاجات خود را از خدا بخواهد، و در لفظ دوم، چنین راهنمایی شد که در صورت خواستن دعا بطور خفیه و آهسته افضل و امید به اجابت بیشتر است؛ زیرا در خواستن دعا با صدای بلند اولاً باقی ماندن تواضع و انکسار مشکل است؛ ثانیاً در آن خطر ریا و شهرت هست، ثالثاً صورت عملی آن بگونه ای است که گویا این شخص نمی داند که خداوند سمیع و علیم است، ظاهر و باطن ما را یکسان می داند، هر سخن ما را چه آهسته باشد و یا به صدای بلند، می شنود. از

اینجا بود که وقتی در غزوه خیبر صداهای صحابه به هنگام دعا خواستن بلند شدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: شما کر و یا غایبی را صدا نمی‌کنید که این قدر صدا را بلند می‌کنید، بلکه مخاطب شما سمیع و قریب، یعنی خداوند است، (لذا با صدای بلند دعا نمودن بی‌فایده است) خود خدا دعای مرد صالحی را در آیه ۳ سوره مریم با این الفاظ ذکر نموده است: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» یعنی وقتی که او پروردگارش را با صدای آهسته ندا کرد. از این معلوم می‌شود که کیفیت مورد پسند خدا این است که با صدای آهسته و پایین دعا کرده شود.

حضرت حسن بصری رضی الله عنه می‌فرماید: که بین دعای علنی و آشکار و دعای آهسته و خفیه، هفتاد درجه تفاوت وجود دارد. روش سلف صالح چنین بود که در ذکر و دعا خیلی مجاهده می‌کردند و بیشتر اوقات به آن مشغول می‌شدند ولی کسی صدای آنها را نمی‌شنید؛ بلکه دعاهای آنها فقط بین آنها و پروردگارشان می‌بود. بسیاری از آنها بگونه‌ای کل قرآن را از بر می‌کرد و آن را تلاوت می‌نمود که کسی دیگر نمی‌توانست اطلاع و آگاهی بیابد، و بسیاری دیگر علم زیادی از دین حاصل می‌کردند ولی بر مردم اظهار نمی‌کردند و بسیاری در شبها در خانه‌ها با نماز طولانی شب‌بیداری می‌کردند ولی واردین مطلع نمی‌شدند. و نیز فرمود که ما کسانی را دیده‌ایم که تمام آن عباداتی را که در خفا انجام می‌دادند گاهی آنها را بطور آشکار انجام نمی‌دادند صداهای آنها در دعاها بسیار پایین بود.^۱

ابن جریر فرموده است که بلند کردن صدا در دعا و جیغ کشیدن مکروه است. امام ابوبکر جصاص حنفی در «احکام القرآن» فرموده است که از این آیه معلوم گردید که خواستن دعا به آهستگی نسبت به اظهار آن افضل است، و از حضرت حسن بصری رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنهما نیز چنین منقول است. و نیز از این آیه چنین معلوم می‌شود که آنچه بعد از ختم سوره فاتحه در



نماز آمین گفته می شود آهسته گفتن آن نیز افضل است زیرا آمین نیز دعایی است.

ائمه مساجد زمان ما را خداوند هدایت فرماید که این تلقین قرآن و سنت و رهنمایی بزرگان سلف را کاملاً کنار گذاشته اند، و پس از هر نماز، یک روش مصنوعی از دعا بکار گرفته می شود و کلماتی چند با صدای بلند خوانده می شوند. علاوه بر اینکه از آداب دعا خالی هستند در نماز نمازخوانان مسبوق نیز خلل وارد می نمایند. غلبه رسوم، خرابی و مفاسد آن را از نگاه آنها ساقط نموده است. آری اگر در موقع خاص خواستن دعای ویژه ای در جمع مقصود باشد، پس در چنین مواردی، اگر کسی قدری صدایش را بلند کند، اشکالی ندارد به شرطی که در نماز و عبادت دیگران خللی وارد نشود و آن را بطور عادت همیشه چنین انجام ندهد که مردم تصور کنند شاید روش دعا خواستن همین است و بس؛ همچنانکه امروزه عموماً چنین می شود.

این بحث متعلق به این بود که دعا به معنی خواستن حاجات خویش باشد، و اگر دعا به معنی ذکر و عبادت باشد در این راستا نیز تحقیق علمای سلف از این قرار است که ذکر سرّ نسبت به ذکر جهر افضل است، و آنچه صوفیان اهل «چشت» مبتدیان را به ذکر جهر تلقین می نمایند؛ مناسب به حال آنها جهت معالجه می باشد تا بوسیله جهر کسالت و غفلت برطرف گردد، و در قلب ارتباطی با ذکرالله پدید آید، و اگر نه ذکر جهری نزد آنان هم فی نفسه مطلوب نیست. اگر چه جایز هست که جوازش به حدیث ثابت است مشروط بر اینکه مشتمل بر ریا و نمود نباشد.

امام احمد بن حنبل، ابن حبان، بیهقی و غیره به روایت حضرت سعد بن ابی وقاص نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ فرموده است: «خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي» یعنی بهترین ذکر، ذکر خفی است و بهترین رزق آن است که برای انسان کافی باشد؛ آری در بعضی احوال و اوقات ذکر جهر مطلوب و افضل می باشد.

تفاصيل این احوال و اوقات را رسول خدا ﷺ با قول و عمل خویش توضیح نموده است، مانند گفتن اذان و اقامه به صدای بلند، قرائت قرآن به جهر در نمازهای جهری، گفتن تکبیرات نماز به جهر، گفتن تکبیرات تشریق، لبیک گفتن حج و عمره به صدای بلند و غیره. بنابر این فقهای کرام رحمهم الله در این باره چنین قضاوت نموده اند که در موارد و احوال خاصی که رسول خدا ﷺ با قول یا عمل به جهر تلقین فرموده است، در آنجا باید جهر کرد، و بجز از آنها در موارد و احوال دیگر ذکر خفی بهتر و مفیدتر است. در آخر آیه فرمود: «**إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَنَدِّينَ**» معتدین از اعتدا مشتق است، و معنی اعتدا تجاوز از حد است؛ لذا معنی آیه اینکه خداوند تجاوزکنندگان از حد را نمی پسندد. تجاوز از حد چه در دعا باشد و چه در اعمال دیگر، مورد پسند خدا نیست. بلکه اگر با تأمل دیده شود اسلام عبارت از پایبندی قیود و حدود و فرمانبرداری است. تجاوز از حدود شرعی در نماز، روزه، حج، زکات و تمام معاملات شرعی بجای عبادت، گناه قرار می گیرد. تجاوز از حد در دعا به چندین صورت می تواند باشد: یکی این است که در دعا خواستن در پی تکلفات لفظی قافیه و غیره قرار گیرد که در اثر آن در خضوع و خشوع فرق می آید. دوم اینکه در دعا قیود و شرایط غیر ضروری داخل گردند، چنانکه در حدیثی آمده است که حضرت عبدالله بن مغفل رضی الله عنه پسرش را دید که چنین دعا می کند، که خدایا من از تو کاخ سفید جانب راست را می خواهم، پس نامبرده او را منع نمود و فرمود که آوردن این گونه قید و شرط در دعا، تجاوز از حد است، که در قرآن و حدیث از آن منع شده است.^۱

صورت سوم تجاوز از حد این است که برای عموم مسلمانان دعای بد بکند و یا چنان چیزی بخواهد که برای عموم زیان آور باشد. همچنین یکی از صورتهای تجاوز از حد این است که در اینجا آمده است که در دعا

۱- مظهري به روايت ابن ماجه و غيره.



بدون از ضرورت صدا را بلند کند.^۱

در آیه بعدی فرمود: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» در اینجا دو لفظ متضاد و متقابل آمده است «صلاح و فساد» صلاح به معنی درستی و فساد به معنی خرابی می باشند. امام راغب در «مفردات القرآن» فرموده است که فساد عبارت است از: خارج شدن از حد اعتدال، چه کم باشد یا زیاد؛ و در هر فساد مدار، کمی و زیادی، بر خروج از حد اعتدال است در هر اندازه ای که خروج اضافه باشد، فساد اضافه می شود. (فساد به معنی پدید آوردن خرابی، و اصلاح به معنی پدید آوردن درستی است) لذا معنی «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» این است که بعد از اینکه خداوند زمین را درست آفرید در آن فساد پدید نیاورید.

امام راغب فرموده است که اصلاح نمودن خداوند چیزی را به چند صورت می باشد: نخست اینکه آن را درست و صحیح آفرید؛ چنانکه خداوند در آیه ۲ سوره محمد فرموده است: «وَأَصْلَحَ بِاللَّهِمْ»

دوم اینکه فسادی را که در آن پدید آمده بود، برطرف نمود. چنانکه در آیه ۷۱ سوره احزاب می فرماید: «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»

سوم اینکه نسبت به آن دستور صلاح داده شود، آنچه در این آیه خداوند فرمود: که وقتی خداوند زمین را درست و اصلاح فرمود بعد از آن در آن فساد و خرابی پدید نیاورید. در اینجا درستی زمین می تواند دو مفهوم داشته باشد: یکی درستی ظاهری که زمین را طوری ساخت که قابلیت رویانیدن مزرعه و درخت را دارد، ابرها را روی آن ببارانید و سبزه و گل از آن رویانید، ضروریات زندگی و وسایل آسایش انسان را در آن فراهم نمود.

مفهوم دیگر اینکه اصلاح باطنی و معنوی در زمین پدید آورد که رسولان و کتابها و هدایات خود را در زمین فرستاد تا آن را از کفر و شرک و

گمراهی پاک نمایند، امکان دارد هر دو مفهوم ظاهری و باطنی و هر دو نوع اصلاح در آن مراد باشد؛ لذا معنی آیه اینکه خداوند متعال زمین را بصورت ظاهر و باطن درست و اصلاح نمود پس شما اکنون در آن با گناهها و نافرمانی‌های خویش فساد ایجاد ننمایید و خرابی پدید نیاورید.

صلاح و فساد زمین به چه معنی است و گناه مردم در آن چه تأثیری دارد

همانگونه که صلاح دارای دو قسم ظاهری و باطنی است همچنین فساد نیز بر دو قسم است. اصلاح ظاهری زمین این است که خداوند آن را چنان جسمی ساخته است که نه مانند آب نرم است که نتوان بر آن قرار گرفت و نه مانند سنگ و آهن سفت است که نتوان آن را کند؛ بلکه در یک وضع متوسط آن را قرار داد تا انسان بتواند آن را نرم کرده در آن به کشت و زرع پردازد و درختکاری کند و به حفر قنات و خندق پردازد و نهر جاری نماید، اساس ساختمانها را مستحکم کند سپس در زمین و بیرون از آن چنان ساز و سامان پدید آورد که از آنها زمین آباد گردد، و در آن سبزه، درخت، گل و غیره بروید. اشعه‌های سرد و گرم ستاره‌ها و سیاره‌ها را بر وی انداخت تا بوسیله آنها در گلها و میوه‌ها رنگ و شیره پدید آید، به انسان عقل و فهم اعطا گردید، که بوسیله آن او از زمین مواد خام از قبیل چوب، آهن، مس، برنج، المینیوم و غیره استخراج نموده با ترکیب خاص در آن، جهانی از مصنوعات را ایجاد نموده است. همه اینها متعلق به اصلاح ظاهری زمین‌اند که خداوند با قدرت کامل خویش آن را انجام داده است. و اما، مدار اصلاح باطنی و روحانی، مبتنی بر ذکرالله، ارتباط با خدا و اطاعت اوست.

خداوند بدین منظور در قلب هر انسانی ماده و جذبه اطاعت و یاد خدا را به ودیعت گذاشته است؛ چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می‌فرماید: «فَاللَّهُمَّهَا



فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا» و در هر ذره ذره حول و حوش انسان چنان مظاهری از قدرت کامل و صنعت عجیب خویش جای داده است که با دیدن آن، کسی که کم ترین فهم و درکی داشته باشد، لب می گشاید و می گوید: «فَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱ علاوه بر این، با فرستادن رسول و نازل کردن کتاب، ارتباط خلق را با خالق برگزار کرد، و بدین شکل اصلاح ظاهری و باطنی زمین مکمل گشت. اکنون حکم، این است که ما زمین را اصلاح کردیم شما آن را خراب نکنید. همانگونه که دو نوع اصلاح ظاهری و باطنی بیان گردید همچنین در مقابل به آن فساد نیز بر دو قسم است ظاهری و باطنی، و با این دستور خداوندی از هر دو قسم ممانعت شده است.

اگر چه وظیفه اصلی قرآن و رسول، اصلاح باطنی است و در مقابل، جلوگیری از فساد نیز باطنی است، اما در این جهان صلاح و فساد ظاهر و باطن باهم چنان مرتبط می باشند که فساد یکی، منجر به فساد دیگری قرار می گیرد؛ لذا شریعت قرآن همچنانکه درهای فساد باطنی را مسدود کرده است، هم چنین از فساد ظاهری نیز منع نموده است. تمام طرق دزدی، راهزنی، کشتار و بی عفتی در دنیا، هر نوع فساد ایجاد می نمایند؛ بنابر این از این چیزها بطور ویژه ممانعت به عمل آمده و برای آنها سزای شدیدی مقرر گردیده است؛ و عموم گناهها و جرایم نیز ممنوع قرار گرفتند، زیرا هر جرم و گناه در جایی موجب فساد ظاهری و در جایی دیگر، موجب فساد باطنی قرار می گیرد، و اگر با دقت و فکر، دیده شود هر فساد ظاهر، موجب فساد باطنی می باشد.

بدیهی است که فساد ظاهری مستلزم فساد باطنی است؛ زیرا آن عبارت از سرکشی و عدم اطاعت از احکام الهی است؛ و فساد باطنی، دومین نام نافرمانی خداست. البته اینکه فساد باطنی چگونه منجر به فساد ظاهری می شود، شناخت آن تا حدی نیاز به فکر و اندیشه دارد؛ زیرا تمام

این جهان و کاینات کوچک و بزرگ آن، ساخت مالک الملک و الملکوت و تابع فرمان اوست؛ و تا زمانی که انسان تابع فرمان الهی باشد، همه این چیزها درست خادم او می‌باشند، و هرگاه انسان نافرمان او باشد، همه چیزهای دنیا پشت پرده، نافرمان او قرار می‌گیرند که انسان در ظاهر آن را با چشم خویش مشاهده نمی‌کند؛ اما با تأمل و فکر در آثار و خواص، نتایج و فواید آنها بالبداهه به ثبوت آن می‌توان پی برد.

در ظاهر، همه این چیزهای دنیا در استعمال انسان قرار می‌گیرند، فرو رفتن آب در حلق تشنگی را برطرف می‌نماید؛ غذا گرسنگی را دفع می‌کند؛ لباس و مسکن از پدید آوردن سردی و گرمی انکاری ندارند، ولی چون به نتایج و عواقب، می‌نگریم معلوم می‌شود که هیچ چیزی انجام وظیفه نمی‌نماید، زیرا هدف اصلی از تمام این چیزها و استعمال آنها این است که برای انسان آرامش و راحتی میسر گردد؛ پریشانی و مشقت از او برطرف شوند؛ امراض شفا گردند.

اکنون در احوال و اوضاع جهان بنگرید معلوم می‌گردد که امروز اسباب و وسایل راحتی و آرامش پیشرفت علم پزشکی بیش از حد، فراوان است؛ اما اکثریت انسانها با وجود آن در نهایت پریشانی بسر می‌برند و از بیماریها و امراض گوناگون رنج می‌برند. بیماریهای جدید و گوناگون و مصایب تازه می‌بارد؛ بزرگترین فرد بشر در جای خود مطمئن و آسوده نیست؛ بلکه هر اندازه که این وسایل اضافه شوند، به همان مقدار مصایب و آفات، امراض و پریشانی اضافه می‌شود.

«مرض برهتا گیا چون دوا کی»

یعنی هر اندازه که بیشتر به مداوا پرداخته شد بیماری اضافه گردید. انسان امروز برق و بخار و الوان مادی دیگر، او را مسحور کرده است. اگر قدری نگاه را بلندتر انداخته و بیندیشد برای او روشن خواهد شد که همه مساعی و کوششهای ما و همه مصنوعات و تولیدات در بدست آوردن هدف اصلی ما که راحتی و اطمینان باشد، بیکار و بی‌فایده‌اند. علتش بجز



این امر، معنوی و باطنی نیست که ما نافرمانی رب و مالک خود را برگزیدیم در نتیجه مخلوقات او هم، بطور معنوی نافرمانی ما را آغاز کردند.

«چون از او گشتی همه چیز از تو گشت»

که برای ما، آرامش و راحتی حقیقی را فراهم نساختند. مولانا رومی چه خوش فرموده است:

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند

با من و تو مرده، با حق زنده‌اند

یعنی همه این چیزهای دنیا اگر چه در ظاهر بی روح و بی شعور به نظر می‌رسند، اما در حقیقت اینقدر ادراک دارند که تحت فرمان مالک انجام وظیفه نمایند.

خلاصه کلام این که هرگاه با تأمل دیده شود هرگناه و غفلت از خداوند و هر نافرمانی او در دنیا نه اینکه تنها فساد باطنی بیارمی آورد، بلکه پدید آمدن فساد ظاهری نیز نتیجهٔ لازمی آن است. مولانا رومی این مطلب را چنین بیان می‌فرماید:

ابر ناید از پی منع زکات و زنا افتد و با اندر جهات

این تخیل شاعرانه نیست؛ بلکه آن حقیقتی است که قرآن و حدیث به آن ناطق هستند. ولی نمونه حقیقی از سزا در این جهان بصورت امراض، وبا، طوفان و سیلاب نمودار می‌شود. لذا مفهوم «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» همچنانکه شامل آن جرایم و گناهان است که به ظاهر از آن، در دنیا فساد پدید می‌آید. همچنین هر نافرمانی و غفلت از خداوند و معصیت نیز در آن شامل می‌شود. بنابر این در آیه مذکور پس از آن فرمود: «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا» یعنی خدا را با بیم و امید بخوانید یعنی بگونه‌ای که از یک طرف خطر عدم پذیرش دعا ملاحظه شود، و از طرف دیگر امید کامل به رحمت داشته باشد، و همین امید و بیم دو بال برای روح انسان جهت پیمودن راه استقامت می‌باشند که بوسیله آنها پرواز نموده و به درجات عالی می‌رسد.

از ظاهر این عبارت چنین بر می‌آید که امید و بیم هر دو باید در یک

درجه مساوی باشند؛ ولی بعضی از علما فرموده‌اند: مناسب است که در زمان حیات و تندرستی، بیم را غالب قرار داد تا در انجام طاعت کوتاهی پیش نیاید، و هرگاه وقت مرگ نزدیک گردد، باید امید را غالب گردانید؛ زیرا در این لحظه زمان عمل از دست رفته و فقط امید رحمت باقی مانده است.^۱ و بعضی از محققین فرموده‌اند که هدف اصلی، استوار ماندن بر راه صحیح دین و تداوم بر اطاعت خداوندی است، و مزاج و طبایع انسانها باهم متفاوت است. یکی را این مقام استقامت و تداوم طاعت به سبب بیم و خوف حاصل می‌شود، و دیگری را در اثر محبت و امید، این مقام بدست می‌آید. پس به هر کسی در چه وضعی برای دریافت این هدف کمکی می‌رسد، باید به فکر آن باشد.

خلاصه اینکه دو روش از آداب دعا، در آیه ماقبل از این بیان گردید: یکی آنکه دعا باید با عاجزی و تضرع انجام شود، دوم اینکه خفیه و آهسته باشد. این هر دو صفت متعلق به ظاهر جسد انسان می‌باشند؛ زیرا مراد از تضرع این است که ظاهر خود را به هنگام دعا خواستن، عاجزانه و فقیرانه قرار بدهد؛ متکبرانه و به صورت بی‌نیازی نباشد، و خفیه نیز متعلق به زبان و دهان است.

در این آیه، دو ادب باطنی دیگر برای دعا نشان داده‌شد که تعلق آنها به قلب انسان است، و آن اینکه در دل دعاخوان این خطر، محسوس گردد که شاید دعای من پذیرفته نشود، و امید هم داشته باشد که شاید دعایم پذیرفته بشود؛ زیرا بی‌فکر بودن از خطاها و گناهها نیز خلاف ایمان است، و مایوسی از رحمت و اسعه خداوندی هم کفر است؛ هرگاه دعا بین این دو امر باشد، امید به اجابت می‌رود.

سپس در آخر آیه فرمود: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» یعنی رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است؛ در این آیه اشاره به این است که اگر چه باید



به وقت دعا هر دو حالت امید و بیم باشد، ولی از این دو حالت جانب امید راجح است؛ زیرا در جود و احسان رب العالمین و ارحم الراحمین نه کم و کاستی وجود دارد و نه او بخیل است؛ بلکه او می تواند دعای بدترین انسان حتی دعای شیطان را بپذیرد. البته خطر، عدم پذیرش آن مبتنی بر کردار بدو نحوست گناههای خود مردم است؛ زیرا برای نزدیک شدن به رحمت الهی، محسن یعنی نیکوکار بودن در کار است.

از این جا است که رسول خدا ﷺ فرموده است که: بعضی مردم سفرهای طولانی انجام می دهند، و خود را به ظاهر و شکل فقرا در می آورند، و به بارگاه خدا جهت دعا دستها را بلند می کنند؛ ولی غذای آنها حرام است؛ نوشیدنیهای شان حرام است؛ لباس شان از حرام است؛ پس دعای چنین مردمی از کجا پذیرفته می شود.^۱

و در حدیثی دیگر آمده است که آن حضرت ﷺ فرمود: دعای بنده تا زمانی قبول می شود که او به گناه و قطع رحمی دعا نکند، و عجله نباشد؛ اصحاب کرام پرسیدند که مراد از عجله بودن چیست؟ فرمود: مطلب از آن اینکه او تصور کند دیر وقت است که من دعا می کنم اما تاکنون دعاهایم پذیرفته نمی شوند؛ لذا مایوس شده از دعا خواستن دست برمی دارد.^۲

و در حدیثی دیگر فرموده است: که وقتی به بارگاه خدا دعا می کنید، در حالی دعا کنید و از او بخواهید که در پذیرش آن کوچکترین شک و تردیدی نداشته باشید. منظور این است که با در نظر گرفتن وسعت رحمت الهی، خاطر جمع باشید که دعای ما پذیرفته می شود؛ و این با آن منافاتی ندارد که با در نظر آوردن کثرت گناهان نیز احساس خطر داشته باشد که شاید گناهان من در پذیرش دعا، سد راه قرار گیرند: و صلی الله علی نبینا و سلم.

۱- مسلم، ترمذی، عن ابی هریره.

۲- مسلم، ترمذی.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ط حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ

و اوست که می وزاند بادها را بشارت دهنده پیش از باران تا اینکه وقتی آن بادها برداشته

سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ

می آورد ابرهای سنگین را سوق می دهیم آن را به سوی شهر مرده پس فرو می ریزیم از آن آب

فَاخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ط كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ

پس بیرون می آوریم از آن هر نوع میوه، همچنین بیرون می آوریم مردگان را تا شما

تَذَكَّرُونَ ﴿۵۷﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ

فکر کنید، و شهری که پاکیزه باشد بیرون می آید سبزه آن به دستور رب آن، و آنچه خراب است

لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا ط كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْأَيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿۵۸﴾

بیرون نمی آید از آن مگر ناقص، این چنین زیور و بیان می کنیم آیات را برای مردم حق پذیر.

خلاصه تفسیر

و او (الله) چنان است که پیش از باران رحمت خویش بادها را می فرستد که آنها (با دادن امید باران دها را) شاد می کنند تا اینکه وقتی آن بادها ابرهای سنگین را برمی دارند پس ما آن ابرها را به سوی زمین خشک سوق می دهیم، سپس از آن ابر، می بارانیم، باز از آن آب هر نوع میوه بیرون می آوریم (که از آن، توحید خداوند و قدرت مطلق او برای زنده کردن مردگان ثابت می گردد، لذا فرمود) همچنین ما مردگان را (در روز قیامت از زمین) بیرون می آوریم (همه اینها را به این خاطر گوشزد نمود) تا شما بفهمید (و هدایت قرآن و رسول خدا ﷺ اگر چه برای همه عام است اما استفاده کنندگان از آن خیلی کم می باشند، آن را مانند آن بارانی در نظر بگیرید که باران بر هر زمینی می بارد؛ اما مزرعه و درخت در هر زمین نمی روید، فقط در زمینهایی می روید که صلاحیت داشته باشند. لذا فرمود که) زمینی که پاکیزه باشد، محصول آن بنابه دستور خدا خوب پدید می آید، و آنچه خراب است محصول آن (اگر پدید هم بیاید) خیلی کم پدید می آید، ما



(همیشه) این چنین دلایل را گوناگونی بیان می‌کنیم (اما همه آنها) برای کسانی (مفید می‌باشند) که (از آنها) قدر دانی کنند.

معارف و مسایل

خداوند در آیات گذشته نعمتهای ویژه و بزرگ خویش را بیان فرموده که در آنها از آفرینش آسمان، زمین، شب و روز خورشید و ماه و عموم ستاره‌ها، و اینکه آنها جهت تهیه نمودن ضروریات زندگی انسان، مشغول بکاراند، یادآوری فرمود و بر این چیز هشدار داد که وقتی تمام ضروریات و وسایل و اسباب نیاز و راحتی ما را فقط یک ذات پاک مهیا می‌سازد، لذا ما باید برای برآوردن هر نیاز و ضرورت خویش به دربار او دعا کنیم و مراجعه به سوی او را، کلید پیروزی خود بدانیم.

در نخستین آیه از آیات مذکور نیز از این قبیل نعمتهای مهم و بزرگ یادآوری می‌شود که مدار حیات و بقای انسان و کل مخلوقات زمین بر آن است، مانند باران و آنچه از آن پدید می‌آید مثل کشت و زرع، درخت، سبزه و غیره. فقط فرق در این است که در آیات گذشته، از نعمتهایی یادآوری شد که به عالم علوی ارتباط داشتند، و در اینجا از نعمتهایی یادآوری می‌شود که به عالم سفلی مربوط‌اند.^۱

در آیه بعدی از این امر ویژه یادآوری نمود که این نعمتهای عظیم‌الشان ما اگر چه بر هر حصّه‌ای از زمین عام می‌باشند، و هرگاه باران می‌بارد بر دریا هم می‌بارد بر کوهها هم می‌بارد، بر زمین شوره و خراب هم می‌بارد و بر زمین عمده هم می‌بارد، اما کشت و زرع، درخت و سبزی فقط از آن زمین پدید می‌آید که صلاحیت رویانیدن را داشته باشد، زمین سنگلاخ و ریگستان از این باران مستفید نمی‌شود.

از نخستین آیه این نتیجه استنباط شده و نشان داده شد که آن ذات پاکی که در زمین نشو و نما و زندگی عطا می فرماید، برای او چه مشکلی دارد که انسانی که قبلاً زنده بود و فوت کرد در او زندگی مجددی بیافریند. همین نتیجه را در این آیه بطور واضح بیان فرمود، و از آیه دوم این نتیجه برآمد که هدایت رسیده از طرف خداوند، کتابهای آسمانی و تعلیم و تربیت انبیاء علیهم السلام و پشت سر آنها تعلیم علما و مشایخ که نایبان انبیاء علیهم السلام می باشند نیز مانند باران برای همه مردم عام هستند؛ اما همچنانکه از باران رحمت هر قطعه زمین نمی تواند استفاده ببرد، همچنین از این باران روحانی فقط کسانی می توانند استفاده ببرند که دارای چنین صلاحیتی باشند، و کسانی که قلوبشان مانند زمین سنگلاخ و ریگستان صلاحیت نشو و نما را نداشته باشد آنها باوجود تمام هدایات واضح و آیات بینات بر گمراهی خویش مصرّ می مانند.

از جمله آخر آیه دوم، به سوی این نتیجه چنین اشاره فرمود: «كَذَلِكَ نُصْرِفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُشْكِرُونَ» یعنی ما دلایل خود را اینچنین گوناگون برای کسانی بیان می کنیم که از آنها قدر دانی می کنند. مقصود اینکه اگر چه بیان این دلایل برای همه بود اما بطور نتیجه، مفید بودن آنها برای کسانی ثابت گردید که صلاحیت آنها را دارا بودند، و قدر و منزلت آنها را شناختند؛ بدین طریق این دو آیه شامل مسایل مهم مبدا و معاد هستند. اکنون به تفصیل این دو آیه جهت فهم توجه فرمایید.

در نخستین آیه فرمود: «هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا لِّبَنِّ يَدِي رَحْمَتِهِ» در اینجا «ریاح» جمع ریح است که به معنی باد می آید، و معنی «بُشْرَى» بشارت و مژده است، و مراد از رحمت، باران رحمت است. یعنی خداوند است که پیش از باران رحمت بادها را جهت مژده می فرستد. منظور اینکه عموماً عادت خداوند چنین است که قبل از باران چنان بادهای سردی سر می دهد که در اثر آن خود انسان به راحتی و بشاشت دست می یابد، و گویا آنها از باران آینده، مژده هم می دهند؛ لهذا این بادها شامل دو نعمت اند: شخصاً برای



انسان و سایر مخلوقات نفع و مفید می‌باشند، و قبل از باریدن باران به باریدن مژده می‌دهند. زیرا انسان مخلوقی لطیف و نازک می‌باشد که بسیاری از ضروریات او در اثر باران، قطع می‌شوند. وقتی که به باریدن باران قدری جلوتر اطلاع می‌یابد برای خود انتظاماتی در نظر می‌گیرد. علاوه بر این خود وجود او و اسباب و وسایل نمی‌توانند باران را تحمل نمایند؛ پس با مشاهده آثار باران جهت حفظ و نگهداری خویش و وسایل خویش برنامه ریزی می‌کند.

سپس فرمود: «حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا» سحاب به معنی ابر و ثقال جمع ثقیل است که به معنی سنگین است، یعنی وقتی که بادهای ابرهای سنگینی برمی‌دارند، مراد از ابرهای سنگین ابرهای پر آب است که به دوش بادهای سوار شده بالا می‌روند، و بدین شکل این آبهای سنگین، که هزاران تن وزن دارند، بر بادهای سوار شده بالا می‌روند. امر تعجب آور این است که در آن نه موتور کار می‌کند، و نه انسانی در آن زحمت می‌کشد؛ همینکه حکم خدا می‌رسد خودبخود بخارها از دریا برمی‌خیزند و بالا رفته بصورت ابر درمی‌آیند. و این چندین هزار بلکه میلیونها لیتر آب بر دوش بادهای سوار شده به سوی آسمان بالا می‌رود.

سپس فرمود: «سُقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ» سوق یعنی راندن حیوان از پشت سر است، و «بلد» به معنی شهر و آبادی است؛ «میت» به معنی مرده، معنی اینکه «وقتی بادهای سنگین را برداشته ما آنها را به سوی شهری مرده سوق دادیم» مراد از شهر مرده آن آبادی است که در اثر نرسیدن آب دارد از بین می‌رود، و در اینجا بجای عموم زمین بطور ویژه ذکر نمودن شهر و آبادی از این جهت مناسبت داشت که هدف اصلی برق و باران و سیرابی زمین از آن، تهیه نمودن ضروریات انسانی است، که مسکن او شهر است و الا سرسبزی جنگل به ذات خود هدف اصلی نیست تا اینجا از مضمون آیه مذکور چند چیز مهم ثابت گردید:

نخست اینکه: باران از ابرها می‌بارد همچنانکه مشاهده می‌گردد، از



این معلوم می‌شود که منظور از آسمان در آن آیاتی که باریدن باران از آن ذکر شده، ابر است؛ و این نیز بعید نیست که گاه وقتی بجای بخارهای دریا، مستقیماً از خود آسمانها ابر پدید آید و از آنها باران بیارد.

دوم اینکه: رفتن ابرها به سوی یک جهت خاص و زمین خاصی وابسته به حکم خداوند است، هرگاه او بخواهد چه مقداری بخواهد و کجا بخواهد به باریدن باران دستور می‌دهد و ابرها دستور او را اجرا می‌نمایند. این هر کجا چنان مشاهده می‌شود که بسا اوقات ابر شهر و یا روستایی را فرا می‌گیرد که در آنجا نیاز به باران هست، ولی آن ابر در آنجا یک قطره هم نمی‌بارد، بلکه در آن شهر و آبادی که نوبه‌اش مقرر شده است رفته و می‌بارد، کسی نمی‌تواند بجز از آن شهر مقرر در جای دیگری آب ابر را بدست بیاورد.

فلاسفه قدیم و جدید برای حرکت بخارها و بادها ضوابط و اصولی استخراج نموده‌اند که بوسیله آنها نشان می‌دهند که فلان ابر از فلان دریا بلند شده است به کدام جهت می‌رود، و کدام جا رفته می‌بارد، و چقدر آب می‌باراند. در عموم ممالک اداره‌های هواشناسی برای دریافت چنین معلوماتی دایر گردیده‌اند، ولی تجربه گواه است که اخبار و پیش بینی‌های اداره‌های هواشناسی اغلب اشتباه از آب درمی‌آیند، زیرا هرگاه دستور خداوندی برخلاف آنها باشد تمام ضوابط و قواعد مقرر شده آنها بیکار می‌شود. بادها و ابرها رخ خود را برخلاف پیش‌گویی‌های آنها به طرف دیگری برمی‌گردانند، و اداره‌های هواشناسی این حالت را دیده و امی مانند. علاوه بر این، ضوابط و قواعدی را که فلاسفه برای حرکت بادها مقرر کرده‌اند با این منافاتی ندارند که حمل و نقل ابرها تحت فرمان الهی قرار گیرد؛ زیرا عادت الهی در تمام امور این جهان چنین است که حکم الهی در زیر پرده اسباب طبیعی ظاهر می‌شود، و طبق آن اسباب طبیعی، انسان ضوابط و قواعدی مقرر می‌کند؛ و اگر نه حقیقت همان است که حافظ شیرازی بیان فرموده است:



کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان

مصلحت را تهمتی بر آهوی چین بسته اند
سپس فرمود: «فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» یعنی ما در آن شهر
مرده و خشک، باران بارانیدیم سپس بوسیله آن آب، هر نوع میوه و گل
بیرون آوردیم.

در پایان آیه فرمود: «كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» یعنی ما چنین
بیرون می آوریم مردگان را در روز قیامت، تا شاید شما بفهمید. مقصود
اینکه همچنانکه ما زمین مرده را زنده کردیم و در آن انواع و اقسام درخت و
گل آفریدیم همچنین در روز قیامت مردگان را دوباره زنده کرده از قبرها
بیرون می آوریم؛ و این مثالها را ما به این خاطر بیان می کنیم که شما فرصتی
جهت فکر و تأمل بیابید.

به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
که در روز قیامت دو بار در صور دمیده می شود؛ در نخستین دمیدن صور،
تمام عالم فنا می گردد و هیچ چیزی زنده باقی نخواهد ماند، و در دمیدن بار
دوم مجدداً جهان از سر نو آفریده می شود، و همه مردگان زنده می گردند.
در حدیث مذکور آمده است که فاصله این دو دمیدن صور، چهل سال
می باشد، و در مدت چهل سال مسلسل باران می بارد، در این زمان اجزای
بدن هر انسان و حیوان مرده یک جا جمع شده، کالبد هر یکی کامل
می گردد، و به هنگام دمیدن بار دوم صور در آن کالبدها، روح می آید و زنده
شده، برمی خیزند. بیشترین قسمتهای این روایت در بخاری و مسلم
موجوداند، و بعضی اجزای آن از کتاب «البعث» ابن ابی داود مأخوذند.

در آیه دوم فرمود: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ، بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا
نَكِدًا» نکد به آن چیزی اطلاق می شود که بی سود و از نظر مقدار کم باشد.
مقصود اینکه اگر چه فیض باران رحمت، بر هر شهر و هر سرزمین یکسان
می بارد، ولی به اعتبار نتیجه و ثمره، زمین بر دو قسم است: یکی زمین خوب
و مرغوب که در آن صلاحیت رویانیدن و نشو و نما وجود دارد، در آن هر

نوع گل و میوه پدید می آید، و از آن استفاده می شود. دوم زمین سفت و شوره زاری که در آن صلاحیت رویانیدن وجود نداشته باشد. اولاً در آن چیزی نمی روید، و اگر هم چیزی بروید مقدارش خیلی کم می باشد و آنچه پدید بیاید آن هم بی فایده و خراب می باشد.

در آخر آیه فرمود: «كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُشْكُرُونَ» یعنی ما دلایل قدرت خویش را گوناگون بیان می کنیم، برای کسانی که از آنها قدردانی بکنند. در این آیه اشاره به آن است که اگر چه مانند فیضانِ عام بارانِ رحمت، فیض هدایت ربانی و آیات بینات، برای همه مردم، عام است ولی همچنانکه هر زمین از باران مستفید نمی گردد، به همان صورت هر انسان از هدایت ربانی استفاده نمی برد، بلکه تنها کسانی نفع می برند که شکرگزار و قدر شناس باشند.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ

بی شک فرستادیم ما نوح را به سوی قومش پس او گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را،

مَا لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرُهُ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾

نیست برای شما معبودی بجز او، من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگی،

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَا قَوْمِ

گفتند سرداران قوم او ما می بینیم تو را به صراحت گمراه. گفت ای قوم من،

لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ

من هرگز گمراه نیستم، ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم، می رسانم به شما پیامهای

رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ

رب خود را و نصیحت می کنم شما را و می دانم از سوی خدا آنچه شما نمی دانید، آیا تعجب کردید

أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ

که آمد پیش شما نصیحتی از سوی رب شما توسط مردی از خود شما تا شما را بترساند و



لَتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۶۳﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ

و تابیر هیزید و تا بر شما رحم بشود، پس آنها را دروغگو قرار دادند پس نجات دادیم او را
وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَ اغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و کسانی را که با او بودند در کشتی و غرق کردیم کسانی را که تکذیب می کردند آیات ما را،

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿۶۴﴾

بی شک آنها بودند مردمانی کور.

خلاصه تفسیر

ما نوح (علیه السلام) را (پیامبر قرار داده) به سوی قوم او فرستادیم، پس او (به آن قوم) فرمود که ای قوم من (فقط) خدا را عبادت کنید، بجز او کسی (شایسته) معبود (بودن) نیست (و پرستش تنها را رها کنید که اسامی آنها در سوره نوح از این قرارند: ودّ، سواع، یغوث و نسر) من نسبت به شما (در صورت نپذیرفتن سخن من) از عذاب روز (بسیار) بزرگی احساس خطر می کنم (که آن روز قیامت است یا روز طوفان) مردمان آبرومند قوم او گفتند که ما تو را در اشتباهی صریح (مبتلا) می بینیم (که داری توحید را تعلیم می دهی و ترس از عذاب نشان می دهی) او (در جواب) فرمود که ای قوم من، من کوچکترین اشتباهی ندارم، ولی (چون) من رسول (فرستاده) پروردگار عالم می باشم (که او مرا به ابلاغ توحید دستور داده است، لذا وظیفه ام را دارم انجام می دهم که) پیام پروردگارم را به شما (و نیز احکام او را) می رسانم و (در این ابلاغ من هیچگونه غرض دنیوی ندارم، بلکه فقط) دلسوز شما هستم (زیرا توحید، کلاً به نفع شماست) و (آنچه از عذاب روز بزرگ تعجب دارید، اشتباه خود شماست، زیرا که) من از سوی خدا نسبت به چیزهایی اطلاع دارم که شما ندارید (خداوند به من اطلاع داده است که بر عدم ایمان، عذاب یوم عظیم واقع خواهد شد) و (آنچه شما نسبت به رسالت من، بنا بر بشر بودنم، انکار دارید، چنانکه در آیه ۲۴ سوره مؤمنین به صراحت آمده است: «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَكًا» الخ) پس آیا شما از این امر تعجب می کنید که از سوی پروردگار شما به

پیش شما توسط چنان شخصیتی که از جنس خود شما (بشر) است نصیحتی آمده است (و آن نصیحت آن است که ذکر گردید: «يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ اِلَى قَوْلِهِ اِنِّيْ اَخَافُ») تا که او شما را (بنابه دستور خدا از عذاب) بترساند و تا شما (به ترساندن او) بترسید و تا (شما) در اثر ترس از مخالفت دست بردارید، و از آن بر شما رحم شود، پس (با وجود تمام این تفهیمات) آنها او را تکذیب می کردند، پس ما نوح (علیه السلام) را و کسانی را که با او در کشتی بودند (از عذاب طوفان) نجات دادیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده بودند (در طوفان) غرق کردیم، بی شک آنها داشتند کور می شدند. (و به فکر حق و باطل، نفع و ضرر نبودند)

معارف و مسایل

از آغاز سوره اعراف تا اینجا بحث از اثبات اصول اسلام توحید، نبوت و معاد با عناوین و دلایل مختلف و نیز ترغیب مردم بر اتباع و وعید و ترهیب بر مخالفت از آنها و در ضمن از مکر و فریب گمراه کننده شیطان یاد آوری بود، اکنون از رکوع هشتم تقریباً تا پایان سوره از چند پیامبر و امتهای آنان یاد آوری می شود که در آن دعوت تمام انبیاء علیهم السلام به صورت اجماع از امتهای خویش به سوی این اصول مذکور، توحید، نبوت و معاد و بیان اجر و ثواب قبول کنندگان و انواع و اقسام عذاب برای منکرین و سرانجام بد آنها، تقریباً در چهارده رکوع مفصلاً آمده است، و در ضمن نیز از صدها مسایل اصولی و فروعی یاد آوری شده است و برای ملتهای حاضر فرصتی داده شده تا از سرانجام بد ملل گذشته عبرت بگیرند، و نیز برای رسول خدا ﷺ تسلیتی است که با تمام انبیاء علیهم السلام گذشته، نیز چنین برخوردهایی انجام گرفته است. هشتمین رکوع از آیات مذکور سوره اعراف به پایان رسید و در آن احوال و مقالات او و امتش بیان گردیدند.

اگر چه در سلسله انبیاء علیهم السلام نخستین پیامبر، حضرت آدم علیها السلام است، ولی در زمان او با کفر و ضلالت مبارزه نبود. بیشترین احکام شریعت او در



رابطه با آبادانی زمین و ضروریات انسانی بودند، کفر و کافر در هیچ جا وجود نداشت. مبارزه با کفر و شرک از زمان حضرت نوح علیه السلام آغاز گردید، و از نظر رسالت و شریعت او نخستین رسولی است که در دنیا مبعوث شده است.

علاوه بر این بعد از غرق شدن جهان در طوفان، کسانی که باقی ماندند حضرت نوح و یاران او بودند که در کشتی قرار داشتند، و از نسل آنها دنیای جدیدی آباد گردید. بنابر این به او آدم ثانی گفته می شود. از اینجاست که قصص انبیاء علیهم السلام نیز از او آغاز می گردد، که در آن جد و جهد پیامبرانه نهصد و پنجاه ساله او و سپس کجروی بیشترین امت او و در نتیجه آن، بجز تعداد قلیلی از مؤمنین دیگران تمام غرق شدند که تفصیل آن از این قرار است:

در نخستین آیه فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» حضرت نوح علیه السلام در هشتمین جد به حضرت آدم می رسد. در «مستدرک حاکم» به روایت حضرت ابن عباس منقول است که بین حضرت نوح علیه السلام و حضرت آدم علیه السلام ده قرن گذشته است، و همین مضمون را طبرانی به روایت حضرت ابوذر از آن حضرت علیه السلام نقل کرده است.^۱

قرن عموماً به صد سال گفته می شود، لذا طبق این روایات فاصله بین آن دو پیامبر، هزار سال می باشد. ابن جریر فرموده است که تولد حضرت نوح علیه السلام پس از هشتصد و بیست شش سال از وفات حضرت آدم علیه السلام به وقوع پیوست و بر حسب تصریح قرآن نهصد و پنجاه سال عمر یافت و نسبت به عمر حضرت آدم علیه السلام در حدیثی نهصد و شصت سال آمده است، بنابر این از زمان آفرینش آدم علیه السلام تا وفات حضرت نوح علیه السلام دو هزار و هشتصد و پنجاه سال گذشته است.^۲

نام اصلی نوح «شاکر» است؛ و در بعض روایات «سکن» و در بعضی «عبدالغفار» آمده است. و در این باره که آیا او پیش از حضرت ادریس

بوده است یا بعد از او، اختلاف است. بیشتر صحابه گفته اند که حضرت نوح قبل از حضرت ادریس آمده است.^۱

در مستدرک حاکم به روایت حضرت ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حضرت نوح علیه السلام در سن چهل سالگی مبعوث شد و پس از طوفان تا شصت سال زنده ماند.

از آیه قرآن «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» ثابت است که بعثت حضرت نوح علیه السلام مختص به قوم خودش بوده است، و برای همه جهان عام نبوده است. او پیامبر بسیار مذهب بود؛ قومش در عراق سکونت داشتند و به شرک مبتلا بودند. دعوتی که حضرت نوح علیه السلام قوم خود را داده بود از این قرار بود که: «يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» یعنی ای قوم من، شما خدا را بپرستید بجز او برای شما معبودی نیست، من نسبت به شما در عذاب روز بزرگی احساس خطر دارم. در نخستین جمله، دعوت به طرف عبادت خداست که اصل اصول است، و در جمله دوم نسبت به پرهیز از شرک و کفر تلقین است که مانند وبا در میان آنها شیوع یافته بود. در جمله سوم نسبت به عذاب یوم عظیم هشدار است که در صورت خلاف ورزی پیش خواهد آمد. مراد از عذاب یوم عظیم می تواند عذاب آخرت باشد و نیز می تواند مراد از آن عذاب طوفان باشد.^۲

قوم در جواب او چنین گفت، «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» لفظ «ملا» بر سران قوم و کدخدایان او اطلاق می شود. منظور اینکه سران قوم در پاسخ به دعوت حضرت نوح علیه السلام گفتند که ما چنین فهمیده ایم که شما در گمراهی صریحی قرار دارید که می خواهید ما را از دین آبا و اجدادمان بیرون آورید. زندگی بار دوم در قیامت و رسیدن به جزا و سزا، همه اینها چیزهای وهمی و خالی از حقیقت می باشند.

در پاسخ به این صحبت دلخراش و دل آزار، جوابی که



حضرت نوح علیه السلام با زبان و صدای پیامبرانه‌ای که داد سرمشق و هدایتی است برای مبلغین و مصلحین که در برابر سخنان اعتراض آمیز و خشم آلود، در پی رفع تردیدها و شبهات آنها قرار گرفت و فرمود: «قَالَ يَقُومُ بِنِي صَلَّاهُ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یعنی ای قوم من، من هیچگونه گمراهی ندارم، بلکه حقیقت واقعه این است که من مانند شما پایبند رسوم جهالت آبایی نیستم، بلکه از طرف رب العالمین رسولی هستم، و آنچه می‌گویم از هدایت رب می‌گویم و دارم پیام خدا را به شما می‌رسانم که کاملاً به نفع شماست. در آنها نه خداوند استفاده‌ای دارد و نه من هدفی دارم. در اینجا لفظ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» ضربه محکمی است بر عقیده شرک که پس از تأمل در آن نه دیو و جن می‌تواند قد علم کند و نه یزدان و اهریمنی. سپس فرمود: آنچه شما نسبت به قیامت شک و شبهاتی دارید آن در اثر ناآگاهی و بی‌خبری شماست، در این باره به من از طرف حق تعالی علم یقینی عنایت گردیده است.

سپس پاسخی به شبهه دیگر آنهاست که در آیه ۲۴ از سوره مؤمنین به صراحت مذکور است که: «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً»

یعنی قوم بر دعوت حضرت نوح علیه السلام چنین ایراد شک نمود که این مانند ما بشر و انسانی است. مانند ما می‌خورد و می‌نوشد، می‌خوابد و برمی‌خیزد. پس ما چگونه او را برای خود مقتدا قبول کنیم، و اگر خدا می‌خواست برای ما پیغامی بفرستد به توسط فرشتگان می‌فرستاد که امتیاز و برتری آنها بر ما روشن می‌شد، لذا بجز این چیز دیگری نیست که انسانی از نسل و نژاد خود ما می‌خواهد بر ما تفوق و برتری خود را برقرار کند، در پاسخ به آن فرمود: «أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» یعنی آیا شما بر این تعجب می‌کنید که پیام پروردگارتان توسط چنان شخصی به شما رسید که از نژاد خود شماست تا که شما را بترساند، و تا شما بترسید و تا بر شما رحم شود، یعنی با ترساندن او شما متنبه شده

دست از مخالفت بکشید که در نتیجه بر شما رحمت نازل بگردد. مقصود اینکه این امر شگفت آوری نیست، که بشری رسول مقرر شود، اولاً حق تعالی مختار مطلق است به هر کسی بخواهد نبوت و رسالت خویش را عطا می فرماید، کسی حق چون و چرا ندارد. علاوه بر این اگر بر اصل قضیه بیندیشید واضح می گردد که هدف رسالت و نبوت به سوی انسانها، توسط انسانی می تواند بر آورده شود، و آن از فرشتگان امکان پذیر نیست؛ زیرا هدف اصلی از رسالت این است که مردم بر اطاعت و عبادت کامل خداوند قایم گردند، و از مخالفت احکام او اجتناب نمایند، و این زمانی می تواند باشد که از جنس خود آنها که انسان باشد، الگوی عملی قرار گرفته، ارائه گردد که با وجود مقتضیات و خواهشات انسانی بتواند اطاعت از احکام الهی و عبادت او را انجام دهد. و اگر فرشته ای، این دعوت را تقدیم می داشت و خود را بطور نمونه در جلوی مردم عرضه می کرد، همه می توانستند این عذر را بیان نمایند که فرشته از خواهشات بشری پاک و مبرا است. نه برای او گرسنگی و تشنگی عارض می گردد، و نه خواب بر او غالب می آید و نه خسته و کوفته می شود. ما چگونه می توانیم مانند او باشیم؟! ولی هرگاه انسانی از جنس بشر، با وجود داشتن همه خواهشات و خصوصیات بشری، کاملاً از احکام الهی اطاعت نموده نشان دهد، پس برای آنها جای عذری باقی نخواهد ماند.

جهت اشاره به این امر فرمود: «لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا» مقصود این است آنکس که از ترسانیدن او، مردم تحت تأثیر قرار گرفته، بترسند، کسی می تواند باشد که از جنس آنها و حامل خصوصیات آنها باشد. اکثر کفار امتهای گذشته نیز به ایراد این شک و شبهه پرداخته اند که نباید بشر، رسول و نبی قرار بگیرد، و قرآن به همه آنها همین پاسخ را داده است. متأسفانه با وجود این تصریح قرآنی، امروز هم بسیاری مردم از بشر بودن آن حضرت ﷺ انکار می نمایند ولی مردم نادان، این حقیقت را نمی توانند درک نمایند و آمادگی ندارند تا برتری هم جنس خود را بپذیرند. از اینجاست که همیشه بر خورد



مردم با اولیا و علمای هم عصر خویش، در اثر هم عصر بودن به نفرت و تحقیر انجامیده است.

جواب شفقت آمیز و دل سوزی حضرت نوح علیه السلام در برابر با کلام دلخراش قومش مؤثر قرار نگرفت، بلکه کور کورانه به تکذیب آن پرداختند. لذا خداوند عذاب طوفان را بر آنها مسلط فرمود: «فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» یعنی قوم ظالم حضرت نوح به نصیحت و خیرخواهی او توجهی نکردند، و بر تکذیب خود اصرار نمودند که در نتیجه ما حضرت نوح علیه السلام را با همراهانش در کشتی سوار نموده از طوفان نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم، یقیناً آنها داشتند کور می شدند. داستان حضرت نوح علیه السلام و غرق در آب شدن قوم او و نجات سرنشینان کشتی مفصلاً در سوره نوح و سوره هود خواهد آمد، در اینجا خلاصه‌ای از آن بر حسب مقتضای مقام بیان گردید.

حضرت زید بن اسلم می‌فرماید: که عذاب طوفان بر قوم حضرت نوح علیه السلام هنگامی واقع شد که آنها از نظر قوت و کثرت بحد کامل رسیده بودند؛ سرزمین عراق و کوهستان آنجا بنا بر کثرت آنها بر آنها تنگ آمده بود، و قانون الهی همیشه چنین است که به نافرمانان فرصت و مهلت می‌دهد و زمانی عذاب نازل می‌کند که آنها از نظر کثرت و قوت و شوکت خویش به انتها برسند و در آن مست و مغرور گردند.^۱

همراهان حضرت نوح علیه السلام در کشتی چند نفر بودند، در این باره روایات مختلفی وجود دارد؛ ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل فرموده است که هشتاد نفر بودند، که از آن جمله اسم یکی «جرهم» بود و به عربی صحبت می‌کرد.^۲

و در بعضی روایت این تفصیل نیز وجود دارد که از این هشتاد نفر

۱- ابن کثیر.

۲- ابن کثیر.

چهل نفر مرد و چهل نفر زن بودند؛ جایی که در منطقه موصل اینها سکونت ورزیدند به نام «ثمانون» شهرت یافت.

خلاصه اینکه با بیان قصه کوتاه حضرت نوح در اینجا اولاً این را نشان داد که دعوت انبیای گذشته و اصول عقاید آنها یکی بود؛ ثانیاً این را نشان داد که خداوند چگونه به صورت حیرت انگیزی انبیای خود را حمایت و تأیید می نماید که با وجود بالا رفتن طوفان بر قلّه کوهها هم در سلامتی آنها هیچ گونه خطری ایجاد نخواهد شد؛ ثالثاً توضیح داد که تکذیب انبیاء علیهم السلام مترادف با دعوت عذاب الهی است؛ همچنانکه امتهای گذشته به سبب تکذیب انبیاء علیهم السلام به عذاب گرفتار شدند لذا مردم عصر حاضر نباید از آن بی خوف باشند.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يُقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا

و فرستادیم به سوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست

لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ۗ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَائِكَةُ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

برای شما معبودی بجز او، پس آیا شمانمی ترسید، گفتند سردارانی که کافر بودند در قوم او

إِنَّا لَنُرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ ۗ وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يُقَوْمِ

ما می بینیم تو را که عقل نداری و ما تو را دروغگو می پنداریم، گفت ای قوم من،

لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ

بی عقل نیستم، ولی من فرستاده پروردگار جهانم، می رسانم به شما پیامهای

رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ

رب خود را و خیرخواه شایسته اطمینان شما هستم، آیا شما تعجب داشتید که آمد پیش شما

ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ ۗ وَادْكُرُوا إِذْ

نصیحتی از سوی رب شما توسط مردی از خود شما تا بترساند شما را، و یاد کنید وقتی که



جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَادْكُرُوا

شما را سردار کرد پس از قوم نوح، و اضافه نمود پهنای بدن شما را، پس یاد کنید

الْآءَ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَجِئْنَا

احسان خدا را تا که شما پیروز شوید، گفتند آیا تو به این خاطر پیش ما آمدی

لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

تا که ما عبادت کنیم خدای یگانه را، و بگذاریم کسانی را که می پرستیدند آبا و اجداد ما،

فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ

پس بیاور پیش ما آنچه را تو ما را می ترسانی اگر تو راستگویی، گفت بر شما واقع شده است

مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتَجَادِلُونِنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا

از جانب رب شما عذابی و خشمی، چرا درگیر می شوید با من بر نام های که نام گذاری کرده اید

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ

شما و آبا و اجداد شما، نازل نکرده خدا بر آنها سندی، پس منتظر باشید من هم با شما

مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿٧١﴾ فَانجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا

منتظر هستیم، پس ما نجات دادیم او را و کسانی را که با او بودند با رحمت خویش و کندیم

دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

ریشه کسانی را که تکذیب می کردند آیات ما را و قبول نمی کردند.

خلاصه تفسیر

و به سوی قوم عاد برادر (قومی و یا همشهری) آنها (حضرت) هود (علیه السلام) را (پیامبر قرار داده) فرستادیم او (با قوم خود) فرمود ای قوم من شما (فقط) خدا را عبادت کنید، و بجز او کسی برای شما (شایسته) معبود (بودن) نیست (و بت پرستی را کنار بگذارید چنانکه از آیه «و نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» معلوم می شود) پس آیا شما (با چنین جرم عظیمی یعنی شرک مبتلا شده از عذاب الهی) نمی ترسید، کسانی که در قوم او کفار

آبرومند بودند (در جواب) گفتند ما تو را در کم عقلی (مبتلا) می بینیم (که داری به توحید تعلیم می دهی، و به عذاب می ترسانی) و بی شک ما تو را از دروغگویان می پنداریم (یعنی العیاذ بالله نه توحید مسئله درستی هست و نه آمدن عذاب درست هست) او فرمود که ای قوم من، در من هیچ کم عقلی وجود ندارد؛ ولی (چون) من پیامبر و فرستاده پروردگار جهانم (او مرا به تعلیم توحید و انذار عذاب دستور داده است، لذا من دارم انجام وظیفه می کنم که) پیام (و احکام) پروردگارم را به شما می رسانم، و من برای شما خیر خواه و امانت دار هستم (زیرا توحید و ایمان به نفع شما می باشد) و (شما که بنا بر بشر بودن من از نبوتم انکار دارید چنانکه در آیه ۱۰ سوره ابراهیم بعد از ذکر قوم نوح، عاد و ثمود آمده است که: «قَالُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» و در آیه ۱۴ سوره فصلت بعد از ذکر عاد و ثمود آمده است که: «قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَكًا مِّنَ السَّمَاءِ» (پس) آیا شما از این امر تعجب می کنید که از سوی پروردگارتان، به پیش شما، توسط چنان شخصی که از جنس خود شما (بشری) است، نصیحتی آمده است، (آن نصیحت همان است که یاد آوری شد که: «يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ اِلَى قَوْلِهِ اَفَلَا تَتَّقُونَ»)) تا که آن شخص شما را (از عذاب الهی) بترساند (یعنی این امر تعجب آوری نیست آیا بین بشریت و نبوت منافات وجود دارد، در جمله گذشته بالا «اَفَلَا تَتَّقُونَ» ترهیب آمده بود در آینده بیان ترغیب می آید) و (ای قوم) شما این حالت را بیاد بیاورید (و یاد نموده احسان پذیر باشید و اطاعت کنید) که خداوند شما را پس از قوم نوح (در روی زمین) آباد کرد، و در قد و قامت (هم) پهنای شما را اضافه نمود پس (این) نعمتهای خداوندی را بیاد آورید (و بیاد آورده احسان پذیر و اطاعت گزار باشید) تا شما (از هر جهت) پیروز گردید، آنها گفتند که آیا شما پیش ما به این خاطر آمده ای که ما فقط خدا را عبادت کنیم و آنچه را (یعنی بتها را) که آبا و اجداد ما می پرستیدند ما از (عبادت) آنها دست، برداریم (یعنی ما چنین نخواهیم کرد) و ما را (در صورت عدم پذیرش) به چه عذابی تهدید می کنی (همچنانکه از اَفَلَا تَتَّقُونَ معلوم می شود) آن (عذاب) را پیش ما بیاور اگر تو راستگو هستی، او فرمود که (وقتی سرکشی شما تا این حد بالا رفته است پس) اکنون از طرف خدا عذاب و غضبی بر شما خواهد آمد (لذا پاسخ به ایراد شک و شبهه عذاب آنگاه معلوم خواهد شد، و آنچه بر توحید شک دارید که این بتها را معبود می گویند، و شما آنها را معبود نام گذاری کرده اید ولی در حقیقت برای معبود قرار



گرفتن آنها هیچ دلیلی ندارید پس) آیا شما در باره این نامهای (بی حقیقت) با من درگیر می شوید (یعنی آن مسمیات بمنزله بعضی اسامی می باشند) که آنها را شما و آبا و اجداد شما (خود سرانه) مقرر کرده اید و (ولی) برای معبود بودن آنها هیچ دلیلی (چه نقلی و چه عقلی) نفرستاده است (یعنی در درگیری بر مدعی آوردن دلیل لازم است و نیز در برابر با دلیل طرف جواب در کار است؛ پس شما نمی توانید دلیل اقامه کنید و نمی توانید جواب بدهید، پس درگیری به چه معنی است) پس شما (اکنون دست از جدال بردارید و) منتظر (عذاب الهی) باشید من نیز با شما در انتظار می باشم، الغرض (عذاب آمد و) ما او را با همراهانش (یعنی مؤمنان را) به رحمت (و کرم) خویش نجات دادیم، و ریشه آنها را از بیخ برکنندیم (یعنی کاملاً هلاکشان کردیم) که آیات ما را تکذیب کرده بودند و آنها (در اثر قساوت بی انتها) ایمان نیاورده بودند. (یعنی اگر هلاک هم نمی شدند باز هم ایمان نمی آوردند، بنابراین ما آنها را به مقتضای حکمت آن زمان، از بین بردیم)

معارف و مسایل

تاریخ مختص عاد و ثمود

عاد در اصل نام یک نفری است که در پنجمین جدّ از نسل سام بن نوح به حضرت نوح می رسد؛ سپس اولاد و تمام قوم او به نام عاد مشهور گشتند. در قرآن مجید همراه با عاد گاهی لفظ «اولی» و گاهی «ارم ذات العمام» نیز آمده است؛ از آن معلوم می گردد که به عاد اولی، عاد ثانیه ای نیز وجود دارد. در باره تحقیق آن، اقوال مفسرین و تاریخ نویسان، مختلف می باشد؛ بیشتر مشهور این است که نام پدر بزرگ عاد، «ارم» بود که عاد از نسل پسر او «عوص» می باشد و این عاد اولی می باشد و از نسل پسر دومش «جثو»، «ثمود» می باشد که به آن «عاد ثانیه» گفته می شود. حاصل این تحقیق این است که عاد و ثمود دو شاخه از ارم می باشند که به یکی **عاد اولی** و به دومی **ثمود** یا **عاد ثانیه** گفته می شود، و لفظ ارم بر هر دو عاد و ثمود مشترک است.

و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: هنگامی که بر قوم عاد عذاب آمد، فدی از آنها به مکه معظمه رفته بود، آنها از آن عذاب محفوظ ماندند که به آنها عاد اخری می‌گویند.^۱

«هود» نام پیامبری است که در پنجمین جدّ از اولاد سام به حضرت نوح وصل می‌شود. نسب‌نامه قوم عاد و حضرت هود در چهارمین جدّ به سام منتهی می‌گردد. بنابر این هود از روی نسب برادر قوم عاد است لذا فرمود: «أَخَاهُمْ هُوداً»

قوم عاد سیزده خاندان بودند؛ از عمان گرفته تا حضرموت و یمن همه جا آباد بود و زمینهای سرسبز و شادابی داشتند و هر نوع باغ در آنها وجود داشت. جهت سکونت خویش منازل با شکوهی می‌ساختند. مردمان بسیار قوی و بلند قامتی بودند. مقصود آیه مذکور «وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً» همین است. خداوند درهای همه انواع نعمتها را بر روی آنها گشاده بود، ولی کج فهمی آنها این نعمتها را وبال جان آنها قرار داده بود، در نشئه‌ی قوت و شوکت خویش مست شده نعره «مَنْ أَسَدُ قُوَّةٍ» سر می‌دادند. و خداوند را که نعمتهایش روی آنها باریده بود، گذاشته به بت پرستی مبتلا بودند.

نسب نامه حضرت هود عليه السلام و بعضی احوال

خداوند جهت هدایت قوم هود، حضرت هود عليه السلام را که از خاندان خود آنها بود پیامبر مبعوث فرمود.

ابوالبرکات جونی که متخصص مشهور علم انساب عرب می‌باشد، نوشته است که یعرب بن قحطان پسر حضرت هود عليه السلام است که در یمن رفته و آنجا آباد شده و اقوام یمنی از نسل او می‌باشند، و زبان عربی از آنها آغاز



گردید و به مناسبت یعرب بن قحطان این زبان به نام عربی و به گویندگان آن «عرب» گفته شده است.^۱

ولی صحیح این است که زبان عربی از زمان حضرت نوح علیه السلام رواج داشته است؛ یکی از سرنشینان کشتی حضرت نوح جرهم بود که به عربی صحبت می کرد.^۲

و از همین «جرهم» آبادی مکه معظمه شروع شد. آری امکان دارد آغاز زبان عرب در یمن از یعرب بن قحطان باشد، و همین است مطلب تحقیق ابوالبرکات.

حضرت هود علیه السلام به قوم خود تلقین نمود تا بت پرستی را کنار گذاشته به توحید معتقد شوند و ظلم و ستم را گذاشته به عدل و انصاف روی بیاورند. ولی آنها در نشئه ثروت و قوت خویش سرشار بودند و تسلیم نشدند که در نتیجه بر آنها نخست این عذاب واقع شد که تا سه سال پیایی باران قطع گردید، زمینهای آنها خشک و ریگستان قرار گرفتند، باغها سوختند ولی با این هم آنها از شرک و بت پرستی باز نیامدند. پس ظرف هشت روز و هفت شب عذابی به صورت طوفان و باد شدیدی بر آنها مسلط گردید که ساختمانها و باغهای آنها را با خاک یکسان کرد. انسانها و حیوانها بوسیله باد پرتاب شده سپس بر زمین سرنگون می شدند. بدین شکل قوم عاد کلاً هلاک و تباه شد.

مقصود آیه «وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا» (یعنی ما نسل تکذیب کنندگان را منقطع کردیم) را بعض چنین بیان کرده اند که تمام کسانی که در آن وقت در آنجا موجود بودند همه فنا گردیدند، و بعضی دیگر معنی این لفظ را چنین بیان نموده که نسل قوم عاد در آینده منقطع شد. از اثر عدم پذیرش سخن حضرت هود علیه السلام و ابتلا به کفر و شرک وقتی که بر قوم او عذاب آمد حضرت هود با همراهان در حظیره ای پناه گرفتند. تعجب در این بود که این

طوفان باد کاخها را از بیخ برکند ولی در آن حظیره باد معتدلی می‌وزید، تمام رفیقان حضرت هود در زمان وقوع عذاب، در آنجا با اطمینان نشستند، هیچگونه اذیتی به آنها عارض نگشت، حضرت هود پس از هلاکت قوم به مکه معظمه آمد و در آنجا وفات یافت.^۱

آمدن عذاب قوم عاد به صورت طوفان باد در قرآن به صراحت مذکور و منصوص است. آنچه در آیه ۳۱ در سوره مؤمنین بعد از ذکر داستان حضرت نوح فرموده است: «ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ» که بعد از آنها گروه دیگری آفریدیم، مراد از آن بظاهر قوم عاد است. سپس بعد از بیان اعمال و اقوال این گروه فرمود: «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ» یعنی صدای شدیدی آنها را فرا گرفت. بنابر این گفته قرآن، بعضی از مفسرین گفته‌اند که بر قوم عاد، عذاب بیمناک که همان صدای شدیدی بود، مسلط شد، ولی در این دو امر، هیچگونه تعارضی نیست امکان دارد صدای شدیدی هم بیاید و طوفان باد هم.

این واقعه مختصری از قوم عاد و حضرت هود علیه السلام بود، تفصیل آن در الفاظ قرآن از این قرار است.

در نخستین آیه آمده است: «وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۖ قَالَ يَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۗ أَفَلَا تَتَّقُونَ» یعنی ما به سوی قوم عاد، برادر آنها هود علیه السلام را با هدایت فرستادیم، پس او فرمود: ای قوم من شما فقط خدا را عبادت کنید که بجز او برای شما معبودی دیگر نیست، آیا شما نمی‌ترسید؟ عذاب عظیم قوم نوح که جلوتر از قوم عاد آمده بود هنوز از اذهان مردم غایب نشده بود؛ بنابر این حضرت هود علیه السلام نیازی نداشت که شدت و عظمت عذاب را بیان بفرماید فقط این گفتن را کافی دانست که شما از عذاب خدا نمی‌ترسید.

در آیه دوم آمده است: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا



لَنظُنَّكَ مِنَ الْكَذِبِينَ» یعنی سران قوم گفتند که ما تو را در یک نوع نادانی مبتلا می‌یابیم و به گمان ما تو از دروغگویان هستی.

این تقریباً همانگونه معارضه‌ای هست که قوم حضرت نوح علیه السلام با او کرده بودند، فقط در بعضی الفاظ تفاوتی وجود دارد.

در آیه سوم و چهارم جواب او تقریباً نیز بر همان معیار است که حضرت نوح علیه السلام داده بود؛ یعنی اینکه در وجود من هیچگونه نادانی وجود ندارد. واقعه فقط از این قرار است که من از جانب رب العالمین بعنوان پیامبر انتخاب شده، آمده‌ام که پیامهای او را به شما ابلاغ کنم و من بطور واضح خیرخواه شما می‌باشم. لذا بجای اینکه در اشتباهات و جهالت‌های آبابی و اجدادی به شما کمک کنم، من بر خلاف طبع شما سخن حق را به شما می‌رسانم و شما آن را به عنوان سخن بدی، تلقی می‌کنید.

در پنجمین آیه همان ایراد قوم عاد ذکر گردید که پیش از آنها قوم نوح وارد کرده بود، که ما چگونه انسانی مانند خود را پیشوا و مقتدای خود بپذیریم. اگر فرشته‌ای می‌آمد شاید ما او را می‌پذیرفتیم. قرآن مجید جواب این را نیز همان بیان فرمود که حضرت نوح علیه السلام داده بود؛ که این امر تعجب‌آوری نیست که انسانی پیامبر خدا قرار گرفته؛ جهت ترسانیدن مردم بیاید. زیرا حقیقت برای افهام و تفهیم انسان، پیغمبر بودن انسانی بیشتر می‌تواند مؤثر قرار گیرد.

سپس به او از آن انعامات یادآوری نمود که خداوند بر قوم او ارزانی فرموده بود. می‌فرماید: «وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ ذُرِّيَّتَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً فَأَذْكُرُوا الْآيَةَ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» یعنی این امر را یاد کنید که خداوند شما را پس از قوم نوح، مالک و متصرف زمین قرار داد، و در قد و قامت نیز پهنای شما را اضافه نمود؛ لذا این نعمتهای او را به یاد آورید برای شما بهتر خواهد شد. ولی آن قوم نافرمان و غافل و سرکش به یکی از این تذکرات گوش نداد و همان جوابی را داد که مجموعاً مردم گمراه می‌دهند که آیا شما می‌خواهید که ما از دین آبا و اجداد خود دست برداریم و از همه معبودها

دست کشیده، فقط به یک خدا قایل باشیم؟ این از ما بودنی نیست، تو آن عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور؛ اگر راستگو هستی.

در آیه ششم، حضرت هود علیه السلام جواب داد که وقتی وضع سرکشی و بی هوشی شما چنین است، پس اکنون غضب و عذاب خدا دارد می آید؛ شما در انتظار آن باشید ما نیز منتظر آن هستیم.

بنابر این حضرت هود علیه السلام نسبت به جواب خشم آلود آنها از آمدن عذاب خبر داد؛ ولی باز هم شفقت و نصیحت پیامبرانه، او را مجبور کرد که در ضمن این کلام، فرمود که: متأسفانه شما و آبا و اجداد شما چیزهای بی عقل و بی روحی را معبود قرار دادید که بر معبودیت آنها نه دلیل عقلی وجود دارد و نه دلیل نقلی، و باز هم شما در عبادت آنها چنان پخته شده اید که در حمایت از آنها با من درگیر هستید.

در آخرین آیه فرمود که سرانجام تمام جد و جهد هود علیه السلام و سرکشی قوم عاد چنین شد که ما حضرت هود علیه السلام و کسانی را که بر او ایمان آورده بودند از عذاب در امان گذاشتیم و ریشه تکذیب کنندگان را از بیخ برکنندیم و آنها حاضر به ایمان آوردن نبودند.

در این داستان یاد خدا را به انسانهای غافل، و هدایت به اشتغال در اطاعت و فراهم نمودن وسایل عبرت برای متخلفین، و طریقه تبلیغ و اصلاح پیامبرانه را برای مبلغین و مصلحین تعلیم نمود.

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ

و فرستادیم به سوی ثمود برادر آنها صالح را، گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست برای شما غیره ^{۱۱} قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ

معبودی بجز او، رسیده است به شما دلیلی از طرف رب شما این ماده شتر خدا لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِى اَرْضِ اللَّهِ وَ لَا تَمْسُوهَا

برای شما نشانی است، پس بگذارید آن را که بخورد در زمین خدا، و دست نزنید به آن



بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ

به بدی پس می‌گیرد شما را عذاب دردناک، و یاد کنید وقتی که قرار داد شما را سردار
مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ

پس از عاد و جای داد شما را در زمین که می‌سازید در زمین نرم ساختمان و
تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا الْآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْ فِي الْأَرْضِ

می‌تراشید خانه‌های کوهی، پس یاد کنید احسانهای خدا را اورفت و آمد نکنید در روی زمین
مُفْسِدِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلذَّيْنِ

فساد کار، گفتند سردارانی که متکبر بودند در قوم او به مردمان
اسْتَضْعَفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ صَاحِبًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ ط

مستضعف که ایمان آورده بودند از آنها، آيا شما يقين داريد كه صالح را فرستاده است رب او
قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا

گفتند ما بر آنچه او آورده است يقين داريم، گفتند آنان كه متكبر بودند ما

بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَفِرُونَ ﴿۷۶﴾

آن را كه شما به آن يقين داريد نمي‌پذيريم.

خلاصه تفسیر

و ما به سوی قوم ثمود برادر آنها صالح (علیه السلام) را (پیامبر قرار) داده
فرستادیم او (با قوم خود) فرمود که ای قوم من شما (فقط) خدا را عبادت کنید و
بجز او کسی برای شما (شایسته) معبود (بودن) نیست (آنها معجزه و یژه‌ای از او خواستند
که اگر از این سنگ ماده شتری پدید آورید ما ایمان خواهیم آورد، به برکت دعای او همچنین شد که در
آن سنگ شگافی پدید آمد و از آن یک ماده شتر بزرگی بیرون آمد او فرمود که) دلیل واضحی از

طرف پروردگار شما (بر رسول بودن من) آمده است (پس آن را بیان فرمود که) این ماده شتر خداست که برای شما دلیلی (ظاهر) است (و از این جهت به آن ماده شتر خدا گفت که دلیل خداست) پس (علاوه بر این که دلیل رسالت من است خود آن نیز حقوقی دارد، از آن جمله یکی اینکه) آن را بگذارید (تا) در زمین خدا (علف) بخورد (همچنین در نوبت خود آب بنوشد، چنانکه در آیه دیگر آمده است) و به آن با نیت بد (واذیت و آزار) دست نزنید (نشاید عذاب دردناکی شما را فرا گیرد و (ای قوم) شما این وضعیت را یاد کنید (و یاد نموده احسان بپذیرید و اطاعت کنید) که خداوند متعال شما را پس از (قوم) عاد (بر روی زمین) آباد کرد، و به شما جهت سکونت در زمین (حسب دل بخواه) جای داد که بر زمین نرم ساختمانهای (بسیار بلند) می سازید و کوهها را تراشیده در آنها (نیز) خانه می سازید پس (این) نعمتهای الهی (و نعمتهای دیگر را نیز) یاد کنید و (بوسیله کفر و شرک) در زمین فساد ایجاد نکنید (یعنی ایمان بیاورید، ولی باوجود این همه افهام و تفهیم برخی مردم ضعیف ایمان آوردند و با سران چنین مصاحبه نمودند که) سران متکبر قوم او از مردمان مستضعف شان که ایمان آورده بودند، پرسیدند که آیا شما بر این امر یقین دارید که صالح (علیه السلام) از طرف پروردگارش (پیغمبر شده) مبعوث شده است آنها (در جواب) گفتند آری ما بر این (حکم) که به او داده شده فرستاده شده است یقین کامل داریم متکبران گفتند آنچه شما بر آن یقین دارید ما منکر آن هستیم.

معارف و مسایل

در این آیات از داستان حضرت صالح و قوم او یادآوری شده است همچنانکه قبل از این از قوم نوح و قوم هود یادآوری شده بود، و تا پایان سوره اعراف احوال انبیاء علیهم السلام و امتهای آنان و سرانجام کفر و انکار آنها بر دعوت انبیاء علیهم السلام بیان می گردد.

در نخستین آیه از آیات مذکور فرمود: «وَالِیْ تَمْوَدُ أَخَاهُمْ ضِلْحًا» قبل از این در تذکره قوم عاد آمده بود که عاد و ثمود هر دو از نسل یک پدر بزرگ نام دو نفراند که نسل آنها به نام آنها موسوم گشته، دو قوم قرار گرفتند: یکی عاد و



دیگری ثمود؛ که در شمال غربی عربستان سکونت داشتند و بزرگترین شهر آنها «حجر» نام داشت که امروزه به آن مداین صالح گفته می‌شود. قوم ثمود نیز مانند قوم عاد ثروتمند، قوی و قوم شجاعی بود که در فن سنگ تراشی و معماری مهارت داشتند، علاوه بر ساختن کاخهای آسمان خراش در زمینهای نرم و هموار کوهها را تراشیده در آنها انواع و اقسام ساختمان می‌ساختند.

حضرت مولانا سید سلیمان ندوی در «ارض القرآن» نوشته است که یادگارهایی از ساخت و ساز آنها تا هنوز باقی است که بر آنها نوشته‌هایی به خط ارم و ثمود ایجاد شده است.

عموماً نتیجه ثروت و مال چنین خواهد شد که چنین افراد از خدا و آخرت غافل شده به راه اشتباه و انحراف کشانده شوند، همچنین بود وضع قوم ثمود.

در صورتی که تا هنوز یادی از عذاب قوم نوح که پیش از آنها گذشته بود، در جهان موجود بود، و باز وقایع هلاکت قوم عاد برادرشان تازگی داشت، ولی خاصیت نشئه ثروت و قدرت، چنین است که اکنون به تازگی بنیاد کسی منهدم می‌شود و دیگری بجای آن بر تپه خاک آن ساخت و ساز خود را بلند می‌کند، و از وقایع گذشته فراموش می‌شود. پس از تباهی و هلاکت قوم عاد، قوم ثمود وارث آن اماکن و سرزمین قرار گرفتند و در همان مقاماتی که برادرانشان هلاک شده بودند برای خود عشرت کده ساختند و عیناً همان اعمال و افعالی انجام دادند که قوم عاد کرده بود که از خدا و آخرت غافل شده، به شرک و بت پرستی مبتلا شدند.

خداوند بر حسب عادت همیشگی خویش، جهت هدایت آنها حضرت صالح علیه السلام را پیامبر قرار داده فرستاد، حضرت صالح علیه السلام به اعتبار نسب و وطن، فردی از قوم ثمود بود، زیرا او نیز از اولاد سام بود، بنابراین در قرآن کریم به او برادر قوم ثمود گفته شد، «أَخَاهُمْ صَالِحاً». دعوتی که حضرت صالح به قوم خود داده بود عیناً همان دعوتی است که از زمان حضرت

آدم علیه السلام گرفته تا آن زمان تمام انبیاء علیهم السلام آمده و داده بودند، چنانکه خود قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱ یعنی ما در هر قومی رسولی فرستادیم تا مردم را هدایت کند که عبادت خدا را بجا آورده از بت پرستی پرهیز نمایند. حضرت صالح علیه السلام نیز مانند انبیای گذشته به قوم خود چنین فرمود که: الله تعالی را رب و خالق خویش قرار دهید، زیرا بجز او کسی شایسته معبود بودن نیست. سپس می فرماید: «يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» و نیز چنین هم فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی تاکنون یک نشان علنی از طرف پروردگار شما به شما رسیده است، مراد از آن نشانی یک ماده شتر عجیب و غریب است که ذکر مجمل آن در این آیه هم هست و ذکر مفصل آن در سورت‌های مختلفی از قرآن آمده است.

واقعه آن ماده شتر از این قرار بود که حضرت صالح علیه السلام در زمان جوانی خویش قوم خود را به سوی توحید دعوت داد، و مرتب در پی آن قرار گرفت تا اینکه آثار پیری در او پدید آمدند. آنها در اصرار متداوم حضرت صالح علیه السلام به تنگ آمده چنین پیشنهادی دادند که از او چنان خواسته‌ای طلب کنند که او نتواند آن را برآورده کند و ما در مخالفت با او سرخ روی باشیم. خواسته این بود که اگر تو رسول واقعی خداوند هستی از فلان کوه ما که «کاتبه» نام داشت چنان ماده شتری بیرون آر که از آبستنش ده ماه گذشته باشد و نیز قوی و صحیح و سالم باشد.

حضرت صالح نخست از آنها تعهد گرفت که اگر من این خواسته شما را برآورم همه شما بر آن و دعوت من ایمان می آورید؟ هنگامی که همه تعهد دادند حضرت صالح علیه السلام دو رکعت نماز خواند و از خدا خواست که خدایا هیچ کاری برای تو دشوار نیست، این خواسته آنها را برآور، به محضی که دعا کرد در کوه جنبش پدید آمد و از آن یک سنگ بزرگی شکافت و چنان ماده شتری از آن بیرون آمد که خواسته بودند.



با مشاهده این معجزه روشن و حیرت انگیز حضرت صالح علیه السلام، عده‌ای ایمان آوردند، و بقیه قوم تصمیم گرفتند تا ایمان بیاورند ولی چند نفر از سران آنها که مجاور بتها و پیشوای بت پرستی بودند آنها را فریب داده از ایمان آوردن باز داشتند. هنگامی که حضرت صالح علیه السلام مشاهده نمود که قوم عهدشکنی کردند و احتمال داشت عذابی بر آنها بیاید، پس بنابه شفقت پیامبرانه خویش به آنها نصیحت کرد که از این ماده شتر نگهداری کنید تا کسی به آن اذیت و آزاری نرساند. شاید شما از عذاب مصون بمانید و در غیر این صورت فوراً بر شما عذاب خواهد آمد همین مطلب در جمله‌های این آیات مذکور چنین آمده است:

«هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَمَنْ ذَرُّوْهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

یعنی این ماده شتر خداست که برای شما دلیلی است، آن را آزاد بگذارید که در سرزمین خدا بخورد و بگردد، و به نیت بد به آن دست نزنید و اگر نه عذاب الیم شما را فرا خواهد گرفت.

به این ناقه از آن جهت ناقه الله گفته شد که به صورت دلیل بر قدرت خداوند متعال و معجزه حیرت انگیزی برای حضرت صالح علیه السلام پدید آمده بود؛ همچنانکه به حضرت عیسی علیه السلام روح الله گفته شد که آفرینش او نیز بصورت معجزه‌ای انجام گرفت. در جمله «تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ» اشاره به این است که در خورد و نوش این شتر چیزی از شما کاسته نمی شود. زمین از آن خدا، آفریدگار محصولات آن نیز، خداوند است؛ ماده شتر او را در زمین او آزاد بگذارید که در عموم مراتع و چراگاهها بچرد.

در چاهی که قوم ثمود آب برداشت می کرد، این شتر نیز از آن آب می نوشید، اما هرگاه این شتر عجیب الخلقه به آب نوشیدن می پرداخت تمام آب چاه را می نوشید. حضرت صالح علیه السلام بنابه دستور خدا چنین داوری نمود که روزی این شتر آب می خورد و روز دوم تمام مردم قوم از آن آب برداشت کنند. روزی که شتر آب می نوشد بجای آب به مقدار آن از شیر آن استفاده کنند و آنها تمام ظروف خود را از آن پر می کردند. در آیه ۲۸ سوره

قمر تقسیم چنین آمده است: «وَتَبَّهْمُ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلٌّ شَرْبٌ مُحْتَصِرٌ» یعنی ای صالح! شما به قوم خود اطلاع دهید که آب چاه بین آنها و بین ناقه تقسیم می شود، روزی مال ناقه و روزی دیگر مال تمام قوم، و روی این تقسیم از طرف خداوند فرشتگان نگهبان مقرر می شوند تا کسی نتواند از آن تخلف کند. و در آیه ۱۵۵ سوره شعرا فرموده است: «هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَهَا شَرْبٌ وَلَكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ الْمَعْلُومِ» یعنی این ناقه خداست روزی آب حق آن است و آب روز دوم برای شما متعین و مقرر است.

در آیه دوم جهت خیرخواهی قوم سرکش و وعده فراموش و نجات آنها از عذاب الهی، انعامات و احسانات الهی را یادآوری نمود تا که اکنون هم آنها از سرکشی خود باز آیند، فرمود: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَنِي عَادٍ وَ بَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَخَدُّونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» در اینجا «خُلَفَاءَ» جمع خلیفه است که بمعنی قایم مقام و نایب می آید. قصور جمع قصر است که بر ساختمان مجلل و کاخ اطلاق می شود «تَنْحِتُونَ» از نحت مشتق است که به معنی سنگ تراشی می آید، جبال جمع جبل به معنی کوه است، بیوت جمع بیت به معنی اطاق است. منظور اینکه نعمتهای خدا را بیاد آورید که او قوم عاد را از بین برد و بجای آنها شما را آباد کرد، منازل و اراضی آنها را در اختیار شما گذاشت، و به شما صنعت و فنون را یاد داد که در زمینهای وسیع و هموار کاخها می سازید، و کوهها را تراشیده در آنها اطاق و منزل می سازید، و در پایان آیه فرمود:

«فَأَذْكُرُوا الْآيَةَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوْ فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» یعنی نعمتهای خدا را بیاد آورید و از احسانهای او قدر دانی نموده، او را اطاعت کنید و در روی زمین فساد ایجاد ننمایید.

احکام و مسایل

از آیات مذکور چند مسئله اصلی و فرعی معلوم گردید:
اول اینکه: تمام انبیاء علیهم السلام در اصول عقاید با هم متفق می باشند و



شرایع آنها یکی است. دعوت همه آنها این است که همراه با توحید، مردم را به عبادت خدا فرا خوانده و بر تخلف از آن از عذاب دنیا و آخرت بترسانند. دوم اینکه: در تمام امتهای گذشته، مردمان ثروتمند و آبرومندی که دعوت انبیاء علیهم السلام را نپذیرفته‌اند، در نتیجه در این جهان هلاک شده و در آخرت سزاوار عذاب قرار گرفته‌اند.

سوم اینکه: در «تفسیر قرطبی» است که از این آیه معلوم می‌گردد که نعمتهای الهی در این جهان بر کفار نیز مبذول می‌گردند، چنانکه درهای ثروت و قوت بر قوم عاد و ثمود گشاده شدند.

چهارم، نیز در «تفسیر قرطبی» است که: از این معلوم گردید که کاخهای مجلل و منازل با شکوه نیز از نعم خداوندی و ساختن آنها جایز است.

این امر دیگری است که انبیاء علیهم السلام و اولیاء الله از این جهت آن را نپسندیدند که اینها مردم را در غفلت می‌اندازند، و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ساختن کاخهای بلند منقول است در این حد است.

در آیه سوم و چهارم مصاحبه و مباحثه دو گروه قوم ثمود بیان گردید: یکی بر حضرت صالح علیه السلام ایمان آورده بود، گروه دوم از منکرین و کفار بود. می‌فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ» یعنی آن دسته از قوم صالح که متکبر بودند به گروه مستضعف که ایمان آورده بودند گفتند.

امام رازی در تفسیر کبیر فرموده است که: قرآن کریم در اینجا از این دو گروه دو وصف بیان فرمود، اما صفت کفار را به صیغه معروف وَاسْتَكْبَرُوا و وصف مؤمنان را به صیغه مجهول أَسْتَضَعُّوا بیان نموده به این اشاره نمود که این وضعیت کفار که تکبر می‌کردند فعل خود آنها بود که قابل مؤاخذه و ملامت و سرانجام موجب عذاب قرار گرفت. وصف مؤمنین را کفار بیان می‌کردند که خوار و ذلیل و ضعیف هستند، این صفت واقعی مؤمنان نبود که بتوان آنها را بر آن ملامت کرد؛ بلکه قابل ملامت کسانی بودند که بی‌جهت آنها را حقیر و ضعیف گفته و فهمیده بودند. سپس مصاحبه و

مکالمه‌ای که بین آن دو گروه انجام گرفته است را چنین بیان فرمود که کفار به مؤمنان گفتند که آیا شما واقعاً می‌دانید که حضرت صالح علیه السلام از طرف پروردگارش رسول، فرستاده شده است؟ مؤمنان در جواب گفتند ما بر تمام آن هدایاتی که از طرف پروردگار به او داده شد و مبعوث شده است یقین و ایمان داریم.

در «تفسیر کشاف» آمده است که پاسخ مؤمنان قوم ثمود چقدر بلیغ بود که شما گرفتار چه بحثی شده‌اید که آیا او رسول است یا خیر، این قابل بحث نیست، بلکه آن بدیهی و یقینی است و نیز این هم یقینی است که هر آنچه او می‌گوید پیامهایی از سوی خداست. فقط این امر مانده است که چه کسی بر آنها ایمان می‌آورد و چه کسی سر از ایمان باز می‌زند. پس ما بحمدالله بر تمام هدایات آورده او ایمان داریم، ولی قوم بر این جواب بلیغ نیز همان سرکشی خود را پیش گرفت که آنچه شما بر آن ایمان دارید ما منکر آن هستیم.

خداوند به فضل و کرم خویش از محبت دنیا و نشئه‌ی ثروت و قوت مصون نگهدارد که آنها روی چشمهای انسان پرده قرار می‌گیرند، و آنها از بدیهیات نیز انکار می‌نمایند.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِحُ آئِنَّا

پس پی کردند ماده شتر را و برگشتند از حکم رب خویش و گفتند ای صالح بیاور پیش ما

بِمَا تَعِدُّنَا إِنَّ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۷۷﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا

آنچه به ما تهدید می‌کردی اگر تو رسولی هستی. پس گرفت آنها را زلزله، پس صبح ماندند

فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿۷۸﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ

درخانه‌های خود سرنگون افتاده، پس صالح برگشت از آنها و گفت ای قوم من، من رسانیدم به شما

رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ ﴿۷۹﴾

پیام رب خود را و خیرخواهی کردم برای شما ولی شما محبت ندارید با خیرخواهان.



خلاصه تفسیر

الغرض (نه بر حضرت صالح علیه السلام ایمان آوردند و نه حقوق ناچه را ادا کردند بلکه) آن ناچه را کشتند و از حکم پروردگار خویش (هم) سر باز زدند (و آن حکم اعتقاد به توحید و رسالت بود) و (با وجود آن، با چنان بی باکی که) گفتند ای صالح آنچه (یعنی عذابی) را که تو ما را تهدید می کردی فرا خوان اگر تو پیغمبر هستی (زیرا صادق بودن پیغمبر لازمی است) پس فرا گرفت آنها را زلزله، پس در خانه های خود سرنگون افتادند، آنگاه صالح علیه السلام از آنها روی برگردانید و رفت و (بصورت تأسف و فرض محال به آنها خطاب نمود) فرمود که ای قوم من، من به شما حکم پروردگارم را رسانیده بودم (که عمل بر آن باعث نجات بود) و من نسبت به شما (بسیار) خیر خواهی کردم (که بطور شفقت شما را فهااندم) ولی (متأسفانه) شما خیر خواهان (خود) را نمی پسندید. (بنابر این گوش ندادید که در نتیجه روز بدی را دیدید)

معارف و مسایل

در آیات گذشته آمده بود که در اثر دعای حضرت صالح علیه السلام سنگ بزرگی از کوه شکافت و از آن ناچه عجیب و غریبی پدید آمد و خداوند آن ناچه را آخرین امتحان آنها چنین قرار داد که تمام آب چاهی را که آن قوم و تمام دام هایشان از آن آب خوردند همه را می خورد، بنابر این حضرت صالح علیه السلام برای آنها نوبت مقرر فرمود که روزی این ناچه آب بنوشد و روز دوم اهل محل.

قوم ثمود به سبب این ناچه در مشکلی گیر کردند و می خواستند به یک شکلی این ناچه از بین برود ولی شخصاً از این حرکت هراس داشتند که مبادا عذاب بیاید.

بزرگترین فتنه شیطان که در اثر آن، انسان، عقل و هوش خود را از دست می دهد زن است. دو زن زیبا و حسین و جمیل شرط گذاشتند که هر

کسی این ناقه را بکشد، اختیار دارد از ما و دختران ما هر کدام را بخواهد از آن اوست.

دو نوجوان به نام‌های «مصدع و قذار» در این نشئه، مدهوش شدند و به اراده قتل ناقه بیرون آمدند و سر راه ناقه، پشت سنگی کمین کردند؛ همینکه ناقه جلو آمد مصدع بر او تیر اندازی نمود و قذار با شمشیر پاهای او را قطع نموده او را قتل کرد.

قرآن کریم او را بزرگترین شقی و بدبخت قوم ثمود معرفی کرد که: «إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا»^۱ زیرا به سبب او تمام قوم در عذاب گرفتار شد. حضرت صالح علیه السلام بعد از اطلاع یافتن از قتل ناقه، قوم را به دستور خدا اطلاع داد که الآن فقط سه روز از زندگی شما باقی است.

«فَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ»^۲ یعنی سه روز در خانه‌های خود راحت باشید (سپس عذاب می‌آید)

و این وعده راست است که در آن امکان تخلف وجود ندارد؛ اما هرگاه شانس قومی خراب باشد هیچ نصیحت و تنبیه برای او مفید نخواهد شد. این اعلام حضرت صالح علیه السلام را به باد مسخره گرفتند و گفتند که این عذاب چگونه و از کجا می‌آید، و چه علامتی دارد؟ حضرت صالح علیه السلام فرمود که: علامات آن را بشنوید، فردا روز پنج‌شنبه صورتهای همه شما زرد می‌شوند، مرد و زن پیر و جوان هیچ کس از آن مستثنی نمی‌باشد. سپس پس فردا روز جمعه صورتهای همه شما قرمز می‌شوند و بعد از آن در روز یکشنبه همه صورتهایتان شدید سیاه می‌گردند و این آخرین روز حیات شما خواهد بود. قوم بد شانس هنوز هم بجای اینکه به سوی توبه و استغفار روی بیاورند، در پی قتل حضرت صالح علیه السلام قرار گرفتند. زیرا چنین فکر کردند که اگر او راست می‌گوید بر ما عذابی نازل می‌شود پس چرا کار او را پیش از خود یکسره نکنیم و اگر دروغگو است باید به سزای عملش برسد.

۲- آیه ۶۵، سوره هود.

۱- آیه ۱۲، سوره شمس.



یادی از این تصمیم قوم در جای دیگری از قرآن با تفصیل آمده است، بر حسب این برنامه متفق علیه قوم، چند نفر به اراده قتل حضرت صالح علیه السلام شبانه به سوی منزل او حرکت کردند؛ اما خداوند در اثنای راه آنها را سنگ باران نموده هلاک کرد، چنانکه در آیه ۵۰ سوره نمل می فرماید: «وَمَكْرُؤًا مَكَرًا وَمَكْرُؤًا مَكَرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» یعنی آنها به صورت مخفی تدبیری بکار بردند و ما نیز تدبیری بکار بردیم که آنها متوجه نشدند.

همینکه صبح پنج شنبه رسید، صورتهای همه آنها طبق گفته حضرت صالح علیه السلام چنان زرد شدند که گویا در رنگ زرد رنگ داده شده اند. باز هم با مشاهده نخستین علامت عذاب این ظالمان به آن توجهی نکردند که به خدا ایمان بیاورند و از اشتباهات خود دست بردارند، بلکه خشم و غضب آنها بر حضرت صالح بیشتر شد و تمام قوم در فکر قتل حضرت صالح علیه السلام قرار گرفتند.

خداوند از قهر خودش نجات دهد که آن نیز علاماتی دارد که قلوب و دماغ معکوس شده، نفع، نقصان و نقصان، نفع فهمیده می شود. بالاخره روز دوم رسید، بر حسب پیش گویی، صورتهای همه قرمز شدند و در روز سوم شدیداً سیاه گشتند، لذا همه از زندگی خویش مایوس شده در انتظار قرار گرفتند که عذاب از چه ناحیه ای و چگونه می آید، در این اثنا زلزله شدیدی در زمین نمودار شد و از طرف آسمان جیغ شدید و خطرناکی شنیده شد که همه نشسته، سرنگون افتادند و مردند. تذکره زلزله در آیات فوق الذکر آمده است که: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» «رجفه» به معنی زلزله است و در آیات دیگر آمده است: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ» «صیحه» به معنی جیغ و صدای شدید است، از این دو آیه معلوم می گردد که هر دو نوع عذاب بر آنها واقع شد، زلزله از زمین و صیحه از آسمان که نتیجه چنین آشکار گردید که «فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ» «جِثْمِينَ» از مصدر «جثوم» مشتق است که بمعنی بی حس و حرکت

و یک جای افتادن، یا نشستن می آید.^۱
مقصود اینکه بر هر حالی که بودند بر همان حال، همانجا خاک شدند.
نعوذبالله من قهره و عذابه.

اجزای مهم داستان ثمود در سورت‌های مختلفی از قرآن مذکور هستند و بعضی اجزای آن در روایات حدیث آمده‌اند. برخی دیگر آنهایی هستند که مفسرین آنها را از روایات اسرائیلی اخذ نموده‌اند ولی مدار ثبوت هیچ واقعه و حقیقتی روی آنها نیست.

در حدیثی از «صحیح بخاری» آمده است که رسول خدا ﷺ و صحابه کرام در سفر غزوه تبوک از مقام «حجر» جایی که بر قوم ثمود عذاب آمده بود، گذشتند. آن حضرت ﷺ به صحابه راهنمایی فرمود که: کسی در این مکان معذب وارد نشود و نه از چاه آن آبی بردارد.^۲

و در بعضی روایات آمده است که هنگامی که بر قوم ثمود عذاب نازل شد، از آنها بجز یک نفر بنام «ابورغال» کسی باقی نماند؛ این شخص در آن حین به حرم مکه رسیده بود خداوند به پاس احترام مکه او را در آن زمان از عذاب نجات داد؛ و بالاخره وقتی که از حرم بیرون آمد همان عذابی که بر قوم او آمده بود بر او نیز آمد و در آنجا هلاک گردید. رسول خدا ﷺ بیرون از مکه قبر ابورغال را به مردم نشان داد و نیز فرمود که: همراه با او یک شلاق از طلا مدفون است؛ صحابه کرام قبر او را حفاری کردند و آن شلاق طلایی را یافته بیرون آوردند و در این روایت نیز آمده است که قبیله بنوثقیف که باشند طایف هستند از نسل ابورغال می باشند.^۳

خداوند مناطق آن قومهای معذب شده را برای نسلهای آینده عبرت کده‌ای قرار داده برجای گذاشت، و قرآن کریم مردم عرب را چندین بار متنبه فرمود که در سر راه سفر شما هنوز این اماکن، داستان عبرت

۲- مظهري.

۱- قاموس.

۳- مظهري.



می باشند، چنانکه در آیه ۵۸ سوره قصص می فرماید: «فَبَلَكَ مَا سَا كُنْهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا» در پایان واقعه عذاب قوم صالح علیهم السلام فرمود: «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَوْمَ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ» یعنی بعد از نزول عذاب بر قوم، حضرت صالح علیهم السلام و همراهان مؤمن او آنجا را گذاشته بجای دیگری منتقل شدند. در بعضی روایات آمده است که همراه با حضرت صالح چهار هزار نفر مؤمن بود که آنها را برداشته در منطقه یمن به نام «حضر موت» رفتند و حضرت صالح علیهم السلام در آنجا وفات یافت. و از بعضی روایات معلوم می گردد که او به مکه معظمه رفته و در آنجا وفات یافته است. از ظاهر عبارت معلوم می شود که حضرت صالح علیهم السلام به هنگام رفتن، قوم خود را خطاب فرمود که: ای قوم من، من پیام پروردگارم را به شما رسانیدم و نسبت به شما خیرخواهی نمودم اما متأسفانه شما خیرخواهان را نمی پسندید. در اینجا این سؤال مطرح می گردد که وقتی تمام قوم هلاک شد خطاب به آنها به چه معنی است؟ جوابش اینکه غرض از این خطاب این است که دیگران عبرت گیرند مانند خطابی که آن حضرت صلی الله علیه و آله به کشتگان قریش در جنگ بدر نمود، و نیز ممکن است که این خطاب حضرت صالح علیهم السلام قبل از نزول عذاب و هلاکت قوم باشد اگر چه از نظر یادآوری مؤخر باشد.

وَلَوْ طَأَّ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ

و فرستادیم لوط را وقتی که گفت به قومش آیا انجام می دهید چنان بی عفتی که نکرده است

بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً

آن را کسی در جهان. شما می روید بر مردان جهت شهوت رانی

مِنْ دُونَ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾ وَ مَا كَانَ جَوَابَ

زنان را گذاشته کنار، بلکه هستید شما مردمان متجاوز از حد، و ندادند جوابی

قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَلَا أَرْبَابٌ غَيْرُهُمْ مِنْ قَرَيْبِكُمْ أَنْهَبُوا نَسْأَ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾

قوم او مگر اینکه گفتند بیرون برانید اینهارا از شهر خویش اینها می خواهند بسیار پاک بمانند،

فَأَنْجِيْنَهُ وَ أَهْلَهُ الْأَمْرَاتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَيْبِ إِنَّ ﴿۸۳﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ

پس نجات دادیم او را و اهل او را بجز همسرش که ماند در بازماندگان، و بارانیدیم بر آنها

مَطْرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿۸۴﴾

باران سنگ، پس بنگر چه شد سرانجام گنهکاران.

خلاصه تفسیر

و ما لوط (علیه السلام) را (به سوی چند آبادی پیامبر قرار داده) فرستادیم وقتی که او با قوم (امت) خود گفت آیا شما چنان کار فحش انجام می دهید که آن را پیش از شما کسی از جهانیان در دنیا انجام نداده است (یعنی شما بر مردان شهوت رانی می کنید زنان را کنار گذاشته (و در ارتکاب این کار چنین نیست که فریب خورده باشید) بلکه شما (در این باره) از حد (انسانیت) تجاوز نموده اید، و (در برابر با این مطالب) از سوی قوم او هیچ جواب (معقولی) ساخته نشد بجز اینکه (در آخر از راه بیهودگی) با هم گفتند که اینها را (یعنی حضرت لوط علیهما السلام) را با همراهان مؤمنش) از (این) شهر خود بیرون برانید (زیرا که) اینها می خواهند پاک و صاف بمانند (و ما را پلید و ناپاک معرفی می کنند، پس پاکان بین ناپاک ها چه کاری دارند، این گفتار آنها از روی تمسخر بود) پس (وقتی که نوبت بدینجا رسید) ما (بر آن قوم عذاب فرود آوردیم و) لوط (علیه السلام) را و بستگان او را (یعنی اهل خانه او را و دیگر اهل ایمان را نیز از آن عذاب) نجات دادیم (بدین شکل که دستور بیرون شدن از آنجا قبلاً رسیده بود) بجز همسرش که او (در اثر ایمان نیاوردنش) در میان آنهایی که در عذاب مانده بودند ماند، و (عذابی که بر آنها نازل شد این بود که) ما بر آنها باران جدیدی بارانیدیم (که آن سنگ باران بود) پس (ای بیننده) ببین که انجام این مجرمان چگونه شد (و اگر با دقت بنگرد تعجب نموده خواهد فهمید که سرانجام نافرمانان چه خواهد شد)



معارف و مسایل

از سلسله داستانهای انبیای گذشته علیهم السلام و امتهای شان چهارمین داستان، داستان حضرت لوط علیه السلام است. حضرت لوط علیه السلام برادرزاده حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام است. وطن اصلی هر دو نفر در غرب عراق به نزدیکی بصره به نام بابل معروف بود، در آنجا بطور عموم بت پرستی رواج داشت. خانواده خود حضرت خلیل نیز در بت پرستی مبتلا بود، خداوند جهت هدایت آنها حضرت ابراهیم علیه السلام را رسول قرار داده فرستاد، قوم با او مخالفت کرد تا جایی که نوبت به آتش نمرود رسید، خود والدین او را به بیرون راندن از خانه تهدید کردند.

از خانواده او فقط همسر محترمه او حضرت ساره و برادرزاده اش حضرت لوط علیه السلام مسلمان شدند، «فَأَن لَّهُ لَنُوطٌ» بالاخره همان دو نفر را برداشته از وطن خویش به سوی شام هجرت نمود، پس از رسیدن به نهر اردن بنابه دستور خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه کنعان که به بیت المقدس نزدیک بود سکونت نمود.

خداوند به حضرت لوط علیه السلام نیز نبوت عطا فرموده او را جهت هدایت اهالی سدوم که بین اردن و بیت المقدس واقع شده بود مبعوث گردانید. این منطقه شامل پنج شهر بزرگ بود، اسامی آنها از این قرارند:

سدوم، عموره، ادمه، صبویم و بالع یا صوغر، که مجموعه آنها را قرآن به لفظ «مؤتفکه و مؤتفکات» یاد نموده است. سدوم مرکز و پایتخت آن شهرها محسوب می شد. حضرت لوط علیه السلام در آنجا سکونت نمود، منطقه بسیار سرسبز و شادابی بود. در آن هر نوع محصول و میوه بکثرت وجود داشت.^۱

عادت عمومی انسان را قرآن چنین بیان فرموده است که: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ

۱- بحر محیط، مظهري، ابن کثير، المنار و غيره....

لِيَطْفَنِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى^۱

یعنی هرگاه انسان ببیند که او محتاج کسی نیست سر به طغیان و سرکشی می زند.

خداوند برای آنها نیز درهای نعمتهای خود را گشاده بود. مطابق به عادت عموم مردم در نشئهی ثروت و مال مبتلا شده به آن مرز از عیش و عشرت و هوا و هوس رسیده بودند که از غیرت و حیا و تمییز و شناخت خوب و بد محروم بودند، و در چنان فواحش خلاف فطرت مبتلا گشته بودند که علاوه بر حرام و گناه بودنش موجب تنفر طبع سلیم و چنان کار زشتی است که عموم حیوانها نیز از آن اجتناب می ورزند.

خداوند حضرت لوط عليه السلام را جهت هدایت آنها ماموریت داد، او با قومش خطاب فرمود: «أَنَا نُونُ الْفَاحِشَةِ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» یعنی بصورت هشدار فرمود که شما چنان کار زشتی را دارید انجام می دهید که پیش از شما کسی در جهان به آن مرتکب نشده است.

قرآن کریم در باره زنا در آیه ۲۲ سوره نسا فرموده است که: «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» فاحشه را بدون الف و لام ذکر نمود، و در اینجا آن را با الف و لام ذکر نموده به این اشاره نمود که این عمل زشت خلاف طبع گویا مجموعه تمام فواحش و جرم شدیدتری از زناست. سپس فرمود که این عمل زشت را پیش از شما کسی در جهان انجام نداده است. عمرو بن دینار فرموده است که این عمل زشت پیش از این قوم در دنیا مشاهده نشده است.^۲ و هم چنین ذهن بدترین فردی از اهل سدوم پیش از آنها به آن سوی متوجه نشده بود.

خلیفه اموی عبدالملک گفته است که اگر واقعه قوم لوط در قرآن ذکر نمی شد امکان نداشت ما گمانی می داشتیم که انسانی می تواند چنین کاری



بکند.^۱

در اینجا نسبت به بی‌حیایی آنها از دو جهت هشدار داده شد: نخست اینکه: انسان تحت تاثیر محیط و یا به تقلید از گذشتگان در بسیاری از گناهها آلوده می‌شود. اگر چه این هم عذر شرعی نیست ولی از نظر عرف می‌توان آن را تا حدی عذری قرار داد، اما چنان گناهی که کسی آن را قبلاً انجام نداده و نه برای آن مقتضیات خاصی وجود داشته باشد، و بالش بیشتر می‌باشد.

ثانیاً از این جهت که هر کسی کار بد و یا رسم بدی را در دنیا رایج بگرداند بر او گناه و عذاب آن کار بد عاید می‌گردد و در ضمن، عذاب و وبال مردم که از آن کار تا قیامت متأثر گردند نیز بر گردن او عاید می‌شود. در آیه بعدی این بی‌عفتی آنها را با الفاظ واضح‌تر چنین بیان فرمود: «شما زنان را کنار گذاشته، با مردان شهوت رانی می‌کنید» در اینجا اشاره‌ای به این است که خداوند جهت تسکین خواهش طبیعی، راه حلال و جایز نکاح با زنان را مقرر نموده است لذا با کنار گذاشتن آن اختیار نمودن راه غیر طبیعی خباثت خالص نفس و گناه ذهنی است.

بنابر این صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین این جرم را از عموم بدکاریها جرم و گناه شدیدتری قرار داده‌اند.

امام اعظم ابو حنیفه فرموده است: مرتکب به چنین عمل را باید چنان سزایی داد که بر قوم لوط آمده بود که از آسمان سنگ بارید، و زمین زیر و روی شد، لذا باید اینگونه افراد را از بالای قلّه کوهی به زیر غلطانیده سنگ باران کنند.

در مسند امام احمد، سنن ابی داود، ترمذی و ابن ماجه به روایت حضرت ابن عباس مروی است که رسول خدا ﷺ در باره مرتکبین به چنین جرم فرموده است که: «فَأَقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ» یعنی فاعل و مفعول این کار هر

دو باید کشته شوند.^۱

در آخر آیه فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُسْرِفُونَ» یعنی شما چنان ملتی هستید که از دایره انسانیت تجاوز نموده‌اید، یعنی مرض اصلی شما این است که شما در هر کار از حدود مقررۀ خداوند تجاوز نموده در خلاف وضع طبیعی قرار گرفته‌اید.

در آیه سوم پاسخ قوم در جواب نصیحت حضرت لوط علیه السلام چنین ذکر گردیده است که آنها نتوانستند جواب معقولی بدهند ولی بنابه لج و عناد با هم گفتند که اینها ادعای پاکی و صفایی زیادی را می‌کنند، علاج آن اینست که آنها را از این شهر خود بیرون برانید.

در آیه سوم و چهارم، سزای آسمانی این کجروی و بی‌حیایی قوم سدوم ذکر شده است که عذاب الهی بر کل آن قوم نازل گردید و فقط حضرت لوط علیه السلام با چند همراه از عذاب در امان ماندند. در الفاظ قرآن «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ» آمده است یعنی ما لوط و اهل او را نجات دادیم، این اهل چه کسانی بودند؟ بعضی از حضرات مفسرین فرموده‌اند که در اهل او دو دختر بودند که مسلمان شده بودند، همسرش هم مسلمان نشده بود. در آیه ۳۶ سوره ذاریات آمده است: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی در تمام آن شهرها بجز یک خانواده کسی مسلمان نبود، از این به ظاهر چنین معلوم می‌شود که فقط اهل خانه حضرت لوط علیه السلام مسلمان بودند که از عذاب نجات یافتند که همسرش نیز در آنها داخل نبود.

و بعضی از حضرات مفسرین دیگر فرموده‌اند که اهل عام و شامل اهل خانه و دیگر بستگان مسلمان نیز می‌باشد،

خلاصه اینکه چند افراد معدودی مسلمان بودند که خداوند آنها را از عذاب نجات داد، بدین شکل که به حضرت لوط علیه السلام دستور داد اهل خانه و بستگان را بجز همسرت شبانه بردار و از این شهر بیرون برو و به عقب،



روی برمگردان و نگاه نکن زیرا همین که شما از شهر بیرون آمدید فوراً بر اهالی آن عذاب نازل خواهد شد.

حضرت لوط علیه السلام جهت انجام دستور خداوند در آخر شب با اهل خانه و بستگان خود از شهر سدوم بیرون آمد، نسبت به همسرش دو روایت هست یکی آنکه او همراه بیرون نیامد، دوم اینکه همراه بیرون آمده تا قدری راه رفت ولی برخلاف دستور خدا به عقب برگشته خواست از وضعیت اهالی اطلاع یابد در این اثنا عذاب دامنگیر او شد.

خداوند متعال این مطلب را در مواضع متعددی از قرآن مجید بطور اجمال و تفصیل بیان نموده است.

در اینجا در آیه سوم فقط این آمده است که: ما حضرت لوط علیه السلام را با اهل و عیال و متعلقین نجات دادیم اما همسر او در عذاب باقی ماند، ولی این صورت نجات که آنها در آخر شب بیرون بیایند و به عقب نگاه نکنند در آیات دیگر آمده است.

در آیه چهارم عذاب نازل شده بر این قوم را در الفاظ مختصری چنین ذکر نموده است که باران عجیبی بر آنها باریده شد، و در آیه ۸۲ و ۸۳ سوره هود کیفیت مفصل این عذاب چنین آمده است: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَابِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ ۝ مَّسُومَةٌ ۖ عِنْدَ رَبِّكَ ۗ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» یعنی وقتی که عذاب ما آمد و رسید زیر و روی کردیم ما آن شهر را و بارانیدیم بر آن سنگ گل لابلای علامت دار از سوی پروردگار، و نیست آن آبادی از ظالمان دور.

از این معلوم می شود که از بالا سنگ باران شدند و از پایین هم حضرت جبرئیل کل طبقه زمین را برداشته چپه سرازیر کرد، سنگهایی که بارانیده شدند لابلای بودند، یعنی چنان باران مسلسل بارید که لابلای جمع شدند و آن سنگها علامت دار بودند. بعضی از مفسرین فرموده اند که بر هر سنگی نام آن شخص نوشته شده بود که برای هلاکت او انداخته شده بود.

و در آیه ۷۳ سوره حجر پیش از ذکر این عذاب آمده است که: «فَأَخَذَتْهُمُ

الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ» یعنی فراگرفت آنها را جیغی به هنگام طلوع آفتاب. از این معلوم می‌شود که نخست از آسمان صدایی شدید به صورت جیغی آمد؛ سپس غذایی دیگر آمد. از ظاهر الفاظ مفهوم می‌شود که پس از این جیغ نخست زمین زیر و رو کرده شد، سپس جهت تذلیل و تحقیر آنها سنگ باران گردیدند، و این هم امکان دارد که قبلاً سنگ باران شوند و پس از آن زمین زیر و رو گردد زیرا در شیوه بیان قرآن، لازم نیست هر آنچه قبلاً ذکر شده قبلاً به وقوع نیز پیوسته باشد.

از جمله سزاهای خطرناک قوم لوط، سزای زیر و رو شدن زمین با عمل فحش و بی‌حیایی آنها مناسبت خاصی داشت زیرا آنها عمل برعکس انجام داده بودند.

در پایان آیات سوره هود، خداوند جهت هشدار بیشتر اهل عرب، فرمود که: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ» یعنی این زمینهای زیر و رو شده، از این ظالمان چندان دور نیستند. در سفرهای شام هر وقت به مشاهده می‌آیند، اما تعجب در این است که از آنها عبرت نمی‌گیرند.

و این منظره تنها در هنگام نزول قرآن نبود، بلکه امروز نیز موجود است. در میان بیت المقدس و نهر اردن امروز هم این قطعه زمینی به نام «بحر لوط» یا «بحر میت» موسوم است و عمق آن خیلی پایین‌تر از سطح دریا قرار دارد، و در قسمت بخصوصی از آن بصورت دریا آب عجیبی وجود دارد که در آن هیچ حیوانی از قبیل ماهی و قورباغه و غیره نمی‌تواند زنده بماند بنابراین این به آن «بحر میت» می‌گویند، سدوم در همین مکان جای داشته است، نعوذ بالله من عذابه و غضبه.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۗ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا

وبه سوی مدین فرستادیم برادرشان شعیب را، گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست

لَكُمْ مِّنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ ۗ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ

برای شما معبودی بجز او، رسیده است برای شما دلیلی از سوی پروردگارتان



فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا

پس کامل کنید پیمانه و ترازو را و کم نکنید از مردم چیزهای آنها را و فساد ایجاد نکنید
فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۸۵﴾ و

در زمین بعد از اصلاح آن، این بهتر است برای شما اگر شما ایماندار هستید، و
لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ

نشینید بر راهها که تهدید کنید و باز دارید از راه خدا کسی را که ایمان می آورد
بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ

بر او و تلاش کنید در آن عیبی، و یاد کنید وقتی که بودید شما بسیار کم پس شمارا اضافه کرد
وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۸۶﴾ وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ

و بنگرید چه شد سرانجام فساد کاران، و اگر از میان شما گروهی
أَمَنُوا بِالذِّئْرِ أَرْسَلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ

ایمان آورد به آنچه توسط من فرستاده شده است و گروهی ایمان نیاورد پس صبر کنید تا

يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَكِمِينَ ﴿۸۷﴾

فیصله کند خدا بین ما و شما، و او از همه بهترین فیصله کننده است.

خلاصه تفسیر

و ما به سوی (اهالی) مدین برادر آنها شعیب (علیه السلام) را (پیامبر قرار داده) فرستادیم او (به اهل مدین) گفت که ای قوم من شما (فقط) خدا را عبادت کنید، و بجز از او کسی (لاایق) معبود (بودن) نیست، برای شما از طرف پروردگارتان (بر پیامبری من) دلیل واضحی (که معجزه‌ای هست) آمده است (پس وقتی که پیامبری من ثابت است) پس (دستور مراد امور شرعی بپذیرید که من می گویم) شما پیمانه و ترازو را برابر کنید و چیزهای مردم را (آنچنانکه عادت دارید) کم و کاست نکنید، و در روی زمین بعد از اینکه (بوسیله تعلیم، توحید، بعثت انبیاء علیهم السلام، ایجاب عدل و ادای حقوق مکیال و

میزان) اصلاح شده است فساد بر پا نکنید (یعنی از این احکام مخالفت و کفر نکنید که آن موجب فساد است آنچه من می‌گویم عمل بر همه) اینها برای شما (در دین و دنیا هر دو) بهتر است اگر شما (مرا) تصدیق می‌کنید (زیرا بر این، دلیل وجود دارد، لذا تصدیق نموده عمل کنید، پس امور مذکور در هر دو جهان مفید می‌باشند، مفید بودن آنها در آخرت ظاهر است که نجات بدست می‌آید و در دنیا بوسیله عمل بر شرع امنیت و نظم برقرار می‌شود) و شما به این خاطر سر جاده‌ها ننشینید که ایمانداران را (برایمان آوردن) تهدید نمایید و (آنها را) از راه خدا (یعنی ایمان) باز دارید و در آن (راه) کجی (و شبهات) تلاش کنید (که با اندیشه در ایراد شبهه بیجا، مردم را همراه کنید، اینها در ضمن اینکه خودشان از قبل همراه بودند در این همراه کردن نیز مبتلا بودند، که سر جاده‌ها می‌نشستند، واردین را همراه می‌کردند که بر حضرت شعیب علیه السلام ایمان نیاورید و اگر نه ما شما را خواهیم کشت، سپس به یاد آوری نعمتها، ترغیب و با ذکر نعمت، ترهیب نموده است که) و یاد داشته باشید که وقتی شما (از روی مردم شماری و یا ثروت و مال) کم بودید پس خدا شما را (در شمارش و یا ثروت) بسیار کرد (این ترغیب بر ایمان بود) ببینید چه شد انجام بد فساد (یعنی کفر و ظلم و تکذیب) کاران (چنانکه قوم نوح، عاد و ثمود گذشتند، هم چنین خطر وقوع عذاب بر شما هم وجود دارد، این ترهیبی است بر کفر) و اگر (شما نسبت به عدم آمدن عذاب از این جهت شک و تردیدی دارید که) بعضی از شما نسبت به ما موریتی که من به آن اعزام شده‌ام ایمان آورده و بعضی ایمان نیاورده است (باز هم هر دو گروه در یک حالت قرار دارند، و چنین نیست که بر غیر ایمانداران عذاب آمده باشد، پس از این معلوم می‌شود که ترساندن شما از عذاب بی‌جاست) پس (جواب این شبهه این است که از نیامدن عذاب فوری این از کجا معلوم شد که عذاب نخواهد آمد) قدری صبر کنید تا اینکه بین شما (دو گروه) خداوند (عملاً) فیصله نماید (یعنی عذاب نازل کرده مؤمنان را نجات داده کفار را از بین خواهد برد) و او از همه فیصله کنندگان بهترین فیصله کن هست. (که داوری کاملاً بر حق خواهد کرد)

معارف و مسایل

سلسله داستانهای انبیاء علیهم السلام که داشت از آیات گذشته می‌آمد،



پنجمین داستان از آنها متعلق به حضرت شعیب علیه السلام و قوم اوست که در آیات فوق الذکر بیان گردید.

حضرت شعیب علیه السلام طبق روایت محمد بن اسحاق از فرزندان «مدین» پسر حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد و نیز با حضرت لوط علیه السلام رشته قرابت دارد.

مدین پسر حضرت خلیل الله علیه السلام است که نسل و نژاد او نیز به نام مدین معروف شد، و منطقه ای که در آنجا سکونت داشتند نیز به نام مدین نامگذاری شده است. گویا مدین نام قومی است و نیز نام شهر مسکونی آنهاست این شهر امروز نزدیک به «معان» بندرگاه شرق اردن موجود است در آیه ۲۳ سوره قصص ضمن داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» و مراد از آن همین شهر است.^۱

و به حضرت شعیب علیه السلام بخاطر حسن بیانی که داشت خطیب الانبیاء علیه السلام گفته می شد.^۲

قومی که حضرت شعیب علیه السلام به سوی آنها مبعوث گردید در قرآن جای به نام «اهل مدین و اصحاب مدین» و در جای دیگر به نام «اصحاب ایکه» ذکر گردیده است، و ایکه بمعنی جنگل است.

بعضی از حضرات مفسرین فرموده اند که اینها دو قوم بودند که شهرهای آنها نیز از هم فاصله داشتند. حضرت شعیب علیه السلام اول به سوی یکی مبعوث شد و پس از هلاکت آن به سوی دومی مبعوث گردید و عذاب هر یکی از آن دو قوم نیز با الفاظ جداگانه ای یادآوری شده است. نسبت به اصحاب مدین در جایی لفظ «صیحه» و در جای دیگر لفظ «رجفه» آمده است و در باره عذاب اصحاب ایکه لفظ «ظله» بکار رفته است. «صیحه» بمعنی جیغ و «رجفه» بمعنی زلزله است و «ظله» به سایبان گفته می شود. عذاب اصحاب «ایکه» بدین صورت قرار گرفت که نخست پشت سر هم در

۱- ابن کثیر.

۲- ابن کثیر، بحر محیط.

شهر آنها گرمی شدیدی پدید آمد بگونه‌ی که تمام مردم به فریاد رسیدند سپس به نزدیکی آنها در جنگل ابری نمودار گشت که بر آن جنگل سایه افکند و باد سردی وزید و با مشاهده آن همه ساکنان شهر در سایه آن ابر قرار گرفتند. بدین شکل این مجرمان الهی بدون جلب و مأمور به پای خود به هلاکت‌گاه خود رسیدند. وقتی که همه جمع شدند از آن ابر آتش بارید و در زمین زلزله آمد و در اثر آن همه از بین رفتند.

و بعضی حضرات مفسرین فرموده‌اند که اصحاب مدین و اصحاب ایکه هر دو نام یک قومی است، و آنچه سه نوع عذاب ذکر شده است، هر سه تا بر این قوم به وقوع پیوستند؛ نخست از ابر آتش بارید سپس همراه با آن جیغی کشیده شد باز در زمین زلزله پدید آمد، همین را این کثیر اختیار نموده است.

در هر صورت چه این دو قوم جداگانه باشند یا هر دو نام یکی باشند پیام حقی که حضرت شعیب علیه السلام به آنها داده بود در این دو آیه اول و دوم ذکر شده است، قبل از تفسیر آن پیام، باید دانست اسلامی که دعوت مشترک تمام انبیاء علیهم السلام است عبارت است از ادای حقوق؛ باز حقوق بر دو قسم اند: یکی آنکه به راه راست متعلق به خداست که از انجام و عدم آن نفع و ضرر معتد به معنی انسانی، به آن وابسته نیست مانند عبادات نماز، روزه و غیره. دوم حقوق العباد که تعلق آن به انسانهاست. این قوم از هر دو حق بی‌خبر و برخلاف آنها کار می‌کرد. آنان با عدم ایمان به خدا و رسل حقوق الله را پایمال می‌کردند و در ضمن به هنگام خرید و فروش در کیل و وزن کم و کاست نموده حقوق الناس را ضایع می‌کردند، و اضافه بر آن سر راهها و جاده‌ها را می‌بستند و واردین را تهدید و تخویف نموده اموال آنها را می‌ربودند و از ایمان آوردن بر حضرت شعیب علیه السلام باز می‌داشتند و بدین ترتیب در روی زمین فساد پیا نموده بودند؛ اینها جرایم سنگین آنها بود که جهت اصلاح آنها حضرت شعیب علیه السلام مبعوث شده بود.

در نخستین دو آیه حضرت شعیب علیه السلام جهت اصلاح آنها سه چیز



بیان فرمود: «يَقُومُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» یعنی ای قوم من عبادت خدا را بجا آورید که بجز او کسی شایسته نیست که معبود شما قرار گیرد. این همان دعوت توحید است که همه انبیاء علیهم السلام داده و آمده بودند، و روح تمام عقاید و اعمال است، چون این قوم هم در مخلوق پرستی مبتلا بود و از ذات و صفات خدا و حقوق او تعالی غافل بودند، لذا از همه نخست به آنها این پیام داده شده و فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی دلیل واضحی از طرف پروردگار شما به شما رسیده است. مراد از دلیل واضح معجزاتی هستند که بر دست حضرت شعیب علیهما السلام ظاهر گشتند. در تفسیر بحر محیط صورتهای مختلفی از معجزات حضرت شعیب علیهما السلام ذکر شده است.

امر دوم که بیان فرمود این است که: «فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» در اینجا «کیل» بمعنی کیل کردن و «میزان» بمعنی وزن کردن است و «بخس» بمعنی کاستن حق کسی و ضرر دادن به اوست، لذا معنی آیه این است که شما کیل و وزن را برابر کرده با کاستن در چیزهای مردم به آنان ضرر نرسانید.

در اینجا نخست از جرم خاصی نهی شد که به هنگام خرید و فروش در کیل و وزن انجام داده می‌شد، سپس با فرمان «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» کم و کاست را در هر نوع چیزها عام قرار داد چه آن متعلق به مال باشد و یا متعلق به عزت و آبرو و یا چیز دیگری^۱.

از این معلوم گردید که همچنانکه در کیل و وزن، کاستن حقوق، حرام است؛ همچنین کاستن حقوق دیگر انسانی نیز حرام است. حمله بر عزت و آبروی کسی، یا عدم احترام کسی در حد قدر و منزلتش یا کوتاهی در اطاعت آن کسی که اطاعتش واجب باشد، همچنین کوتاهی در تعظیم بجای آوری کسی که تعظیمش واجب باشد، این جرم که قوم شعیب علیهما السلام به آن مرتکب بود شامل همه این امور بود.

رسول خدا ﷺ در خطبه حجة الوداع عزت و آبرو مردم را برابر با خون آنها واجب الاحترام قرار داده، دستور به حفظ آن صادر فرمود که حاصل آن نیز همین است.

هر کجا در قرآن از «مطفین و تطفیف» یاد آوری شده است آن نیز شامل همه اینهاست؛ حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه کسی را دید که در رکوع و سجده عجله می کند فرمود: «قد طَفَّفت» یعنی تو در کیل و وزن کم و کاست کردی.^۱

منظورش این بود که آنچه حق نماز است تو آن را بجا نیاوردی؛ در اینجا عدم ادای کامل حق نماز را به لفظ «تطفیف» تعبیر نمود.

در پایان آیه فرمود: «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» یعنی پس از درست شدن زمین در آن فساد برپا نکنید؛ همین جمله در همین سوره اعراف قبلاً نیز آمده بود که تفصیل آن در آنجا ذکر شده است که اصلاح ظاهری زمین موقوف است بر اینکه هر چیز را باید به مصرفش رسانید و حدودش را باید رعایت کرد و عدل و انصاف باید برگزار نمود، و اصلاح باطنی آن وابسته به تعلق مع الله و اطاعت از احکام اوست. هم چنین فساد ظاهری و باطنی آن از ترک اصول مذکور پدید می آید. قوم حضرت شعیب علیه السلام تمام این اصول را فرو گذاشت نموده بود که در اثر آن در زمین فساد ظاهری و باطنی پدید آمده بود، لذا به آنان چنین توصیه گردید که این عملکرد شما موجب ویرانی کل زمین است لذا از آن باید اجتناب نمایید.

سپس فرمود: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» یعنی این امر برای شما بهتر است اگر سخن مرا می پذیرید. مقصود اینکه اگر شما از حرکات بی جای خود برگردید، فلاح دین و دنیای شما در آن نهفته است. فلاح دین و آخرت روشن است که وابسته به اطاعت از احکام الهی است، و فلاح دنیا از این جهت که هرگاه مردم متوجه شوند که فلان شخص در کیل و وزن و سایر



حقوق، منطبق با دین الهی کار می‌کند، آوازه آن در بازار می‌پیچد و تجارتش رونق می‌یابد.

آنچه در آیه سوم فرمود که شما با نشستن سر راهها مردم را تهدید نکنید و نترسانید و از راه خدا باز ندارید، بعضی از مفسرین مطلب آن را چنین بیان فرموده‌اند که از هر دو جمله یک مفهوم درک می‌شود که آنها سر راهها را گرفته مردم را از آمدن پیش حضرت شعیب علیه السلام تهدید نموده باز می‌داشتند، از این امر نهی شدند.

بعضی حضرات فرموده‌اند که اینها دو جرم جداگانه بودند یکی آنکه راهزن و سارق بودند و اموال مردم را می‌ربودند و از ایمان آوردن بر حضرت شعیب علیه السلام نیز جلوگیری می‌کردند، در نخستین جمله مطلب دوم بیان گردید. همین است مختار تفسیر بحر محیط و غیره و راه بندی و ربودن اموال مردم شامل این نیز هست که راههای خلاف شرع جهت گرفتن عوارض ناجایز مقرر می‌نمایند. علامه قرطبی فرموده‌است که: کسانی که سر راهها نشسته برخلاف شرع عوارض می‌گیرند، آنها نیز مانند قوم حضرت شعیب علیه السلام مجرم هستند؛ بلکه بیش از آنها ظالم و جابر می‌باشند.

در آخر آیه فرمود: «وَتَبْعُونَهَا عَوْجًا» یعنی شما می‌کوشید تا در راه خدا کجی گیر بیاید و روی آن انگشت گذاشته دفتر ایرادات و شبهات را باز کنید تا مردم را از راه خدا بیزار کنید. سپس در پایان آیه فرمود: «وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ» و آنظرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» در اینجا برای هشدار آنها هر دو راه ترهیب و ترغیب بکار برده شد. نخست جهت ترغیب از این نعمت الهی یاد آوری شد که شما نخست به اعتبار مردم شماری کم بودید، خداوند در نسل شما افزونی آورده شما را یک طایفه بزرگی قرار داد، و یا ثروت و مال کم داشتید که خداوند به شما ثروت و مال عطا فرمود، و شما را مستغنی کرد؛ سپس جهت ترهیب فرمود که بر اقوام فسادکار زمان قبل، نگاهی بیندازید که بر قوم نوح، عاد، ثمود، و قوم لوط چه عذابهایی واقع شدند تا

بفهمید.

در آیه پنجم، پاسخی به یک شبهه آنهاست که پس از دعوت حضرت شعیب علیه السلام به ایمان، قوم او به دو دسته تقسیم شد، بعضی ایمان آوردند و برخی منکر شدند؛ ولی از نظر ظاهر، بین آنها فرقی نیست. هر دو گروه یک نواخت در آرامش و راحتی بسر می بردند. پس اگر منکر شدن جرمی می بود پس به آنها سزا می رسید. در پاسخ به آن فرمود: «فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا» یعنی عجله نکنید خداوند با حلم و کرم خود به مجرمان مهلت می دهد تا اینکه به اوج سرکشی برسند، آنگاه خداوند فیصله خواهد کرد. وضع شما نیز چنین خواهد بود که اگر شما از انکار خود باز نیامدید به زودی عذاب فیصله کننده ای بر منکران فرود خواهد آمد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ

گفتند سردارانی که متکبر بودند از قوم او هر آینه بیرون می رانیم تو را ای شعیب و کسانی را که

أَمْنُوا مَعَكَ مِنْ قُرَيْبَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَرِهِينَ ﴿٨٨﴾

باتوا ایمان آورده اند از شهر خود یا اینکه برگردید به دین ما، گفت آیا با اینکه بیزار هم باشیم،

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّنا اللَّهُ

یقیناً ما بهتان بستیم بر خدا دروغ اگر برگردیم به دین شما پس از اینکه نجات داد ما را خدا

مِنْهَا ط وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا ط وَسِعَ

از آن و شایسته مان نیست که برگردیم در آن، مگر اینکه بخواهد خدا پروردگار ما احاطه نموده

رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ط عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا ط رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ

پروردگار ما هر چیز را در علم خود، بر خدا اعتماد کردیم، پروردگار! فیصله کن بین ما و بین

قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿٨٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا

قوم ما به انصاف و تو بهترین فیصله کن هستی، و گفتند سردارانی که کافر بودند



مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿٩٠﴾ فَأَخَذَتْهُمْ

از قوم او اگر پیروی کنید از شعیب یقیناً شما ویران شدید، پس گرفت آنها را

الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جُثَمِينَ ﴿٩١﴾ الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا

زلزله، پس صبح ماندند در خانه‌های شان سرنگون. آنانکه تکذیب کردند شعیب را

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَسِرِينَ ﴿٩٢﴾

گویا گاهی در آنجا سکونت نداشتند، آنانکه تکذیب کردند شعیب را همانا ویران شدند.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالِ رَبِّي وَنَصَحْتُ

پس برگشت از آنها و گفت ای قوم من رسانیدم به شما پیام‌های پروردگارم را و خیرخواهی کردم

لَكُمْ فَكَيْفَ أَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَفَرِينَ ﴿٩٣﴾

برای شما، اکنون چه تأسف بخورم بر کافران.

خلاصه تفسیر

سرداران متکبر قوم او (وقتی این سخنان را شنیدند، گستاخانه) گفتند که ای شعیب (یاد داشته باش) ما شما را و مؤمنان همراه شما را از شهر خود بیرون می‌رانیم یا اینکه به دین ما باز آید (آنگاه ما چیزی نخواهیم گفت، این سخن را نسبت به مؤمنان از آن جهت گفتند که آنها قبل از ایمان کافر بودند، ولی این را در باره شعیب علیه السلام با وجود اینکه گاهی از انبیاء علیهم السلام کفر به وقوع نبیوسته است از این جهت گفتند که از سکوت او قبل از بعثت می‌پنداشتند که عقیده او نیز مانند عقیده ماست) شعیب علیه السلام جواب داد که آیا ما به دین شما برگردیم اگر چه ما (با دلیل و بصیرت) آن را مکروه (و قابل نفرت) می‌دانیم (یعنی وقتی که بر بطلان او دلیل وجود دارد ما چگونه آن را اختیار نمایم) پس ما بر خدا از جمله افترا پردازان می‌باشیم اگر (خدا ناخواسته) ما به دین شما برگردیم (بویژه) پس از اینکه خداوند ما را از آن نجات داد (زیرا اولاً خود کفر را دین قرار دادن مطلقاً افترا پردازی بر خداست که نعوذ بالله این دین مورد پسند خداست بخصوص کافر شدن شخص مومنی که

پس از دانستن و پذیرفتن دلیل برحق باشد افترای بیشتری خواهد شد، یکی خود افترا بودن آن، دوم اینکه علم دلیل که خدا به من داده و من آن را حق می‌دانستم، بگویم که آن را به من اشتباه داده بود، حضرت شعیب علیه السلام کلمه «عود» را یا تغلیباً نسبت به دیگران فرمود و یا پندار آنها را بطور فرض محال در نظر گرفت و یا به صورت مشاکله) و از ما امکان ندارد که در مذهب شما برگردیم، البته اگر خداوند که مالک ماست (در حق ما) مقدر کرده است (که مصلحت آن در علم او است پس این امر دیگری است) علم پروردگار ما به هر چیز محیط است (که به آن علم، مصالح همه مقدرات را می‌داند و) ما بر خدا اعتماد داریم (و بر او اعتقاد نموده امیدواریم که او ما را بر دین حق ثابت قدم نگاه می‌دارد، و از این نباید ایراد شبهه نمود که او بر خاتمه بخیر بودن خویش یقین نداشته بود، زیرا به انبیا علیهم السلام علم یقینی داده می‌شود، بلکه هدف اظهار عجز و تفویض الی المالك است که از لوازم کمال نبوت می‌باشد، و اگر به اعتبار مؤمنان دیگر باشد هیچ اشکالی در بر ندارد، پس از این پاسخ وقتی دید که خطاب به آنها هیچ تأثیری ندارد و نیز نسبت به ایمان آنها هیچ امیدی نیست خطاب به آنها را ترک نمود و به بارگاه خداوند دست به دعا برداشت که) پروردگارا بین ما و بین (این) قوم ما فیصله بفرما (که همیشه) موافق با حق (باشد، زیرا حقانیت فیصله خداوندی الزامی است، یعنی اکنون حقانیت حق و ابطال باطل را روشن بفرما) و تو از همه بهترین فیصله کن هستی، و سران کافر قوم او (که قبلاً ذکرشان گذشت با شنیدن تقریر بلیغ حضرت شعیب علیه السلام به فکر افتادند که مبادا این سخن در شنوندگان اثر بگذارد لذا سایر کفار را خطاب کرده) گفتند که اگر شما به راه حضرت شعیب علیه السلام راه رفتید، پس یقیناً در خسارت بزرگی قرار گرفتید (از نظر دین هم، زیرا مذهب ما برحق است، و گذاشتن حق خسارتی هست و از نظر دنیا هم زیرا در کامل کردن کیل و وزن پس انداز کاسته می‌شود، خلاصه اینکه همه بر کفر و ظلم خود استوار ماندند اکنون نوبت نزول عذاب رسید) پس زلزله ای آنها را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود سرنگون افتادند، کسانی که حضرت شعیب علیه السلام را تکذیب کرده بودند (و آماده شدند تا مسلمانان را از خانه‌هایشان بیرون برانند) وضع (خود) آنها چنین شد که گویا گاهی در خانهای خود سکونت نداشته‌اند، کسانی که شعیب علیه السلام را تکذیب کرده بودند (و پیروان او را خاسر معرفی می‌کردند خود) آنها در خسارت قرار گرفتند، آنگاه حضرت شعیب علیه السلام روی از آنها برگردانیده و (و بطور حسرت و با خطاب فرضی) گفت ای قوم من، من پیامهای



پروردگارم را به شما رسانیدم (که عمل بر آنها موجب هر نوع فلاح بود) و من نسبت به شما (بسیار) خیر خواهی نمودم (که چگونه و به چه طریقه تفهیم نمودم ولی متأسفانه شما قبول نکردید، و بدین روز بد رسیدید، سپس از کفر و عناد آنها یاد آوری نموده فرمود که وقتی خود آنها این مصیبت را بدست خود خریدند) پس من چرا بر (هلاکت این) کفار تأسف بخورم.

معارف و مسایل

زمانی که قوم حضرت شعیب علیه السلام با او گفتند که اگر تو پیامبر برحق می بودی پس آنانکه تو را پذیرفته اند نشو و نما می کردند و بر منکران عذاب می آمد؛ ولی هر دو گروه باهم برابر با آرامش زندگی می نمایند پس ما چگونه باور داشته باشیم که تو راستگو هستی؟

حضرت شعیب علیه السلام در پاسخ به آنان گفت عجله نداشته باشید بزودی خداوند بین من و شما قضاوت خواهد فرمود. بر این پاسخ حضرت شعیب علیه السلام، سرداران متکبر از قوم، همان سخنی را گفتند که همیشه متکبران ظالم می گویند، که ای شعیب! یا تو و کسانی که بر تو ایمان آورده اند در مذهب ما برگردید و اگر نه ما همه شما را از شهر خود بیرون می رانیم.

برگشتن قوم حضرت شعیب علیه السلام به دین آنان، از آنجا صادق آمد که آنها همه قبلاً بر دین و روش آنها بودند، و بعداً بر دعوت حضرت شعیب علیه السلام مسلمان شدند؛ ولی حضرت شعیب علیه السلام برای یک روز هم بر روش و طریقه باطل آنها نبود، و هم چنین هیچ پیامبری هرگز از دین مشرکانه و باطلی نمی تواند پیروی کند، لذا این گفتن آنها در حق او که: «در مذهب ما برگرد» به چه معنی است؟ غالباً این بدان جهت بوده است که حضرت شعیب علیه السلام قبل از بعثت بر اقوال و اعمال آنها خاموش بود و در میان قوم نشست و برخاست داشت، از این لحاظ آنها پنداشتند که او پیرو مذهب ماست پس از دعوت دادن متوجه شدند که دین او از دین ما جداست

و پنداشتند که او از دین ما برگشته است.

حضرت شعیب علیه السلام در جواب فرمود: «أَوَلَوْ كُنَّا كُرْهِيْنَ» آیا منظور شما این است که با وجودی که ما دین شما را باطل و ناگوار می دانیم باز هم به دین شما برگردیم، مقصود اینکه این هرگز امکان ندارد؛ تا اینجا مضمون آیه اول به پایان رسید.

در آیه دوم آمده است که حضرت شعیب علیه السلام به قوم خود فرمود که: خداوند ما را از دین باطل شما نجات داد و پس از آن اگر ما در دین شما برگردیم پس این از طرف ما بر خدا افترای بس بزرگی خواهد بود.

زیرا که اولاً خود کفر و شرک را دین قرار دادن به این معناست که این دستور و حکم خداست که این بر خداوند افترا و بهتانی است. علاوه بر این پس از ایمان آوردن، و علم و بصیرت حاصل کردن، برگشت به سوی کفر، گویا به این معنی است که راه قبلی باطل و اشتباهی بود، راه حق و صحیح این است که اکنون آن را اختیار نموده ایم، و بدیهی است که این دروغ و بهتانی دیگر خواهد بود که حق را باطل و باطل را حق معرفی کرد.

در این گفتار حضرت شعیب علیه السلام یک نوع ادعا بود که ما نمی توانیم به مذهب شما برگردیم، و چنین ادعایی به ظاهر خلاف عبدیت است و شایسته مقربان بارگاه الهی نیست. لذا فرمود: «وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا» یعنی ما هرگز نمی توانیم به دین شما برگردیم، مگر اینکه (خدا ناخواسته) مشیت و اراده پروردگار ما خواهان گمراهی ما باشد، و علم پروردگار ما به هر چیز محیط است، و اعتماد ما به اوست.

در این اظهار عجز و ناتوانی خویش و توکل و تفویض به خداست که از کمالات نبوت به شمار می رود، یعنی ما که هستیم، که نسبت به کردن و یا نکردن کاری ادعایی نداشته باشیم، انجام کار نیک و نجات از کار بد همه وابسته به فضل خداست، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَوْلَا اللَّهُ مَا هَدَيْنَا - وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلِّينَا» یعنی اگر فضل الهی شامل حال ما نمی بود نه ما بر



راه راست هدایت می‌یافتیم و نه می‌توانستیم صدقه و خیراتی بدهیم و نه می‌توانستیم نمازی بخوانیم.

تا اینکه حضرت شعیب علیه السلام پس از مصاحبه و گفتگو با سران متکبر قوم به این نتیجه رسید که هیچ سخنی بر آنها هیچگونه اثری نخواهد داشت، روی سخن را از آنها برگردانید، و به بارگاه الهی دعا کرد که: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» پروردگارا! بین ما و بین قوم ما به حق قضاوت فرما و تو از همه بهترین داور هستی. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرموده است که معنی لفظ «فتح» در اینجا داوری است و بدین جهت فاتح به معنی قاضی می‌آید.^۱

در حقیقت حضرت شعیب علیه السلام با این الفاظ علیه کفار قوم خویش دعای بد کرده بود که خداوند آن را پذیرفته، بوسیله زلزله آنها را هلاک گردانید؛ مضمون آیه دوم تا اینجا به پایان رسید.

در آیه سوم، قول گمراه کننده‌ای از سران متکبر قوم حضرت شعیب علیه السلام بیان گردیده است که آنها باهم می‌گفتند و یا با پیروان خود می‌گفتند، که اگر شما از حضرت شعیب علیه السلام پیروی کردید، پس شما بسیار جاهل و نادان قرار می‌گیرید.^۲

در آیه چهارم، واقعه عذاب این قوم سرکش چنین بیان شد که: «فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ» یعنی زلزله بسیار سخت و بزرگی آنها را فرا گرفت که در اثر آن آنها در خانه‌هایشان سرنگون افتادند.

در این آیه سزای قوم حضرت شعیب علیه السلام زلزله نشان داده شده است و در آیه ۱۸۹ سوره شعرا آمده است که: «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ يَوْمَ الظُّلَّةِ» که آنها را عذاب یوم‌الظلة فرا گرفت «یوم‌الظلة» به معنی روز سایه است، منظور از آن اینکه نخست بر آنها سایه ابر سنگینی آمد وقتی که همه در زیر آن جمع شدند از همان ابر، بر سر آنها سنگ یا آتش بارید.

حضرت عبدالله بن عباس بین این دو آیه چنین تطبیقی بیان فرموده است که نخست بر قوم حضرت شعیب علیه السلام چنان گرمی شدیدی مسلط گردید که گویا درهای جهنم به روی آنها گشاده شدند، نزدیک شد که خفه شوند، نه در سایه‌ای توانستند آرام بگیرند و نه در آب راحت می شدند، در اثر فشار گرما در طبقات زیر زمین پناه بردند که گرمای آنجا شدیدتر محسوس شد، سراسیمه و پریشان به سوی جنگل گریختند، در آنجا خداوند ابر غلیظی فرستاد که در زیر آن هوای سردی وجود داشت، همه آنها حواس باخته گریزان و زیر آن جمع شدند آنگاه این ابر آتش قرار گرفته بر آنها باریدن گرفت و نیز در زمین زلزله پدید آمد که در اثر آن همه سوخته و خاکستر ماندند، و بدین شکل زلزله و عذاب یوم الظلة بر این قوم جمع گردید. (۱)

در آیه پنجم از داستان قوم حضرت شعیب علیه السلام به دیگران درس عبرتی داده شد که هدف اصلی بیان این داستان است.

چنانکه می فرماید: «الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْيًا كَانُوا لَمْ يُعْنُوا فِيهَا» یکی از معانی «غنی» بسر بردن عمر در مقامی با خوشی و راحتی است که در اینجا مراد از آن همین معنی است. مقصود اینکه منازلی که آنان در آنها با آرامش و راحتی عمر بسر می بردند پس از این عذاب بگونه‌ای قرار گرفتند که گویا در آنجا نامی از عیش و آرامش وجود نداشته است. سپس فرمود: «الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْيًا كَانُوا هُمُ الْخَسِرِينَ» یعنی کسانی که حضرت شعیب علیه السلام را تکذیب نمودند همانا در خساره افتادند، در این اشاره‌ای به این مطلب می باشد که آنان حضرت شعیب علیه السلام و همراهان مؤمن را با بیرون راندن از شهر تهدید نمودند، ولی سرانجام خودشان در خساره قرار گرفتند.

در آیه ششم فرمود: «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ» یعنی حضرت شعیب علیه السلام با همراهان خویش با مشاهده وقوع عذاب، بر قوم، از آنجا حرکت کردند. جمهور



مفسرین بر این اند که آنها از آنجا به مکه معظمه عزیمت نمودند، و تا آخر همانجا سُکنی گزیدند.

اگر چه حضرت شعیب علیه السلام با توجه به سرکشی و نافرمانی نهایی قوم مایوس شده، دعای بد کرد ولی هنگامی که در اثر آن، عذاب پدیدار گردید، در اثر شفقت و رحمت پیامبرانه ناراحت شد و جهت تسلی قلب خویش باز هم بقوم، خطاب نموده که: من پیامهای پروردگارم را به شما رسانیدم و نسبت به خیرخواهی شما هیچگونه کوتاهی نکردم اما نسبت به قوم کافر، تا کی تأسف بخورم!؟

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ

و نفرستادیم در هیچ آبادی هیچ پیامبری را که نگرفته باشیم اهل آن را به سختی و مشقت تا شاید

لَعَلَّهُمْ يَضُرَّ عُونًا ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَ

ایشان زاری و تضرع کنند. سپس دادیم به ایشان بجای سختی راحتی، تا اینکه بسیار شدند و

قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ

گفتند هر آینه رسیده بود پدران ما را سختی و خوشی پس گرفتیم ایشان را ناگهان و ایشان

لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ

خبر نداشتند. و اگر اهل آن آبادیها ایمان می آوردند، و پرهیزگاری می کردند باز می کردیم برایشان

مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

نعمت ها از آسمان و زمین ولی آنها به دروغ نسبت کردند پس گرفتیم ایشان را در عرض اعمالشان.

فَأَمِّنْ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ

آیا اطمینان یابند اهالی آن آبادیها از اینکه بیاید به ایشان عذاب ما شب، هنگامی که ایشان

نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ آمِنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ

خفته باشند. آیا ایمن شدند اهل آن آبادیها از اینکه برایشان عذاب ما بیاید بوقت چاشت هنگامیکه

يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ اَفَامِنُوا مَكَرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكَرَ اللَّهِ اِلَّا الْقَوْمُ

به بازی و لعب مشغولند. آیا ایمن شدند از مکر خدا پس ایمن نمی شود از مکر خدا مگر گروه

الْخَيْرُونَ ﴿٩٩﴾

زیانکاران.

خلاصه تفسیر

و ما (در این روستاهای مذکور و روستاهای دیگر) هیچ پیامبری را در هیچ آبادی (دیاری) نفرستادیم که ساکنان آنها را به سبب ایمان نیاوردن به پیامبران تنبیه و مؤاخذه نکرده باشیم و (بنظور تنبیه) عذابهایی بصورت فقر و امراض بر آنها فرود نیاورده باشیم تا که آنها از کفر و الحاد روی گردان شده راه توبه پیش گیرند و چون متنبه نشدند دیگر بار بتدریج خوشی و نعمت به آنها عنایت کردیم (زیرا وقتی نعمتی بعد از مصیبت بیاید معمولاً جای قدردانی است و طبعاً نعمت دهنده سزاوار سپاس گزاری و شایسته فرمانروایی است و بدین ترتیب) ما آنها را بعد از شدت فَرَج بخشیدیم تا اینکه آنها (در اموال و اولاد و صحت) کاملاً پیشرفت کردند. (آنگاه از سفاقت و نادانی خویش مصیبت را نشانه کفر و انکار دانستند و این مشکلات را از حوادث طبیعی روزگار پنداشتند) و گفتند که: (همانگونه که) بر نیاکان و اجداد ما نیز سختی و راحتی پیش می آمد بر ما نیز پیش آمده است (وقتی که در این غفلت قرار گرفتند) پس (آنگاه) ما ناگهان آنها را (در عذاب مهلک) گرفتار کردیم و (در حالیکه) آنان (از پیش آمدن این عذاب) آگاهی نداشتند (هرچند که انبیاء علیهم السلام از پیش آمدن عذاب الهی خبر می دادند. ولی آنها فوراً تکذیب می کردند و گفته هایشان را غلط می پنداشتند و بهمین سبب در عیش و عشرت مدهوش بودند) و (ما که آنها را در عذاب مهلک گرفتار ساختیم تنها سبب کفر و مخالفت آنها بود) اگر اهل آن آبادیها (بر انبیاء علیهم السلام) ایمان می آوردند و (از مخالفتشان) خودداری می کردند ما (بجای آفات ارضی و سماوی) در برکات زمین و آسمان را به روی آنها می گشودیم (یعنی از آسمان باران و از زمین محصول و نعمت به ایشان عنایت می کردیم و اگرچه به ایشان قبل از



هلاکت، عیش و خوشی خاصی - آنها تحت برنامه حکیمانه‌ای اعطا کردیم؛ اما چون آن خوشی‌ها فاقد برکات الهی بودند، به عذاب و وبال‌شان انجامید و اگر در قبال آن نعمت‌ها، ایمان و تقوا اختیار می‌کردند نه تنها در معرض وبال و عذاب دو جهان قرار نمی‌گرفتند؛ بلکه در دریای لطف و برکات ویژه الهی غوطه‌ور می‌شدند) اما آنها (چون پیامبران را) تکذیب می‌کردند پس ما (هم) بواسطه اعمال (بد) شان آنها را در عذاب مهلک قرار دادیم (که آن در بالا بصورت «اخذنهم بغنّة» تعبیر گشت و اینچنین با نقل حوادث گذشته برای کفار و زمان حاضر هشدار و درس عبرتی است)

آیا باز هم ساکنان این آبادی‌ها (ی فعلی که در عصر نبوت رسول الله ﷺ موجوداند) از این امر اطمینان یافته‌اند که شب‌هنگام، عذاب الهی فرایشان بگیرد آیا ساکنان قریه‌ها (آبادیها)ی (کنونی با داشتن چنان کفر و انکاری که سبب نابودی سابقین بود) از این امر اطمینان یافته‌اند که (مانند گذشتگان) عذاب ما بوقت ظهر در لحظاتی که در غفلت امور دنیوی سرگرم هستند بر آنها چیره شود پس آیا در این عذاب (ناگهانی) خدا (که در بالا اشاره شد) غافل گشته‌اند (پس یقیناً بدانید) که از عذاب خداوند بجز کسی که دارای شانس بدی باشد، غافل نخواهد ماند.

معارف و مسایل

سرگذشت و وقایع عبرت‌آمیز پیامبران و امت‌هایشان را که از چند رکوع پیش آغاز کرده‌ایم پی می‌گیریم که تا حال پنج داستان پندآموز و شنیدنی بیان شده و ششمین داستان که مربوط به حضرت موسی و قوم او بنی اسرائیل است بعد از ۹ آیه به تفصیل خواهد آمد.

همانگونه که قبلاً اشاره شد قرآن کریم تاریخ عالم و احوال ملل جهان را بصورتی زیبا و گذرا بیان می‌دارد ولی شیوه بیان به گونه‌ای خاص است، زیرا بجای اینکه یک واقعه را به ترتیب همانند عموم کتب تاریخ و داستان بیان کند، بمناسبت مقام و اهمیت یک قسمت از داستان بیان می‌گردد و بدنبال آن نتایج آموزنده‌ای را ارئه می‌دهد.

لازم به یادآوری است در آیاتی که ذکرش گذشت چند آگهی برجسته نظر آدمی را به خود جلب می‌کند. در نخستین آیه وقایعی که برای قوم نوح، ثمود و عاد روی داد تنها برای این اقوام اتفاق نیفتاده بلکه سنت الهی بر این است که برای هدایت و سعادت مردم ابتدا پیامبرانی را مبعوث می‌گرداند و رفتن مردم را به سوی دعوت‌هایشان ملزم می‌داند و چنانکه مردم به دعوت‌های نجات‌بخش‌شان لبیک گویند خود را قرین رحمت‌های ایزدی کرده و در فضای ملکوتی رحمت و سعادت سیر می‌کنند و در نتیجه افتخار خوشنودی خالق متعال را به خود اختصاص می‌دهند.

و اگر چنانکه مردم به دعوت پیامبران اعتنا نکنند و راه عصیان پیش گیرند به سوی ظلمت شقاوت کشانده می‌شوند و آنجاست که در مصایب و عذابه‌های گوناگون الهی را به روی خود می‌کشایند تا شاید در برخورد با مصایب به خود آیند و از کرده خویش نادم شده به سوی خالق متوجه گردند و از آنجا که عادت آدمی بر این است که در برخورد با مصیبت، خداوند را یاد می‌کند و از او استعانت می‌جوید لذا این مشقت و مصیبت ظاهری خداوند نوعی از رحمت و عنایت اوست تا بنده را از ظلمت ضلالت به سوی روشنی هدایت و از غرقاب شقاوت به سوی کشتی سعادت رهنمون دارد. چنانکه مولانا رومی می‌گوید:

خلق را با تو چنین بد خو کنند * تا تو را ناچار رو آنسو کنند
که آیه «أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» مؤید همین مدعاست.
ناگفته نماند که بؤس و بآساء بمعنی فقر و فاقه و ضرّ و ضراء نیز به معنی مرض است.

در قرآن کریم در مواضع متعدد به همین معنی آمده است.
حضرت عبدالله بن مسعود نیز از قول اهل لغت ضرّ و ضراء را به مفهوم زیان جسمی آورده است. لذا مقصود آیه این است که هرگاه ما پیامبری را به سوی قومی مبعوث گردانیم و آنها دعوتش را اجابت نکنند، سنت ما بر این است که نخست آنها را به تنگی مال و به بیماری متنبّه



می‌سازیم تا که قوای سرکشی‌شان تضعیف گردد و دیده بصیرت بگشایند و نظری به سوی قدرت لایزال ما معطوف دارند.

سپس در آیه دوم فرمود: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا» که در اینجا مراد از سیئه، فقر و ابتلا به امراض جسمی است که در بالا بدان اشاره شد و مراد از حسنه، همان وسعت مال و حصول صحت و تندرستی است. و لفظ عفو از عفو مشتق است.

یکی از معانی آن ترقی کردن و افزونی گشایش مالی است چنانکه به لفظ عرب گویند: «عفا النبات» یعنی گیاهان و نباتات افزونی یافتند.

خلاصه، چون نخستین آزمایش بصورت مشقت و مصیبت به عمل آمد که موفق به توبه نشدند. بعد از آن تحت دومین آزمایش الهی قرار گرفتند که با نخستین آن تفاوت داشت زیرا غنا و صحت و عشرت، جایگزین فقر و استیصال شد. در این مرحله با افزونی نعمت و فرط خوشی و لذت چنان مست و مدهوش شدند که بکلی از خالق متعال غافل گشتند و چنین گفتند که: «قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ»، خوشی و ناخوشی را به گردش روزگار منسوب دانستند و به واقعات خوب و بد نیاکانشان استناد جستند چون در پایان آزمایش دوم شکست خوردند، ناگهان عذاب الهی به مصداق: «أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» آنها را فراگرفت بطوری که از روی دادن احتمالی عذاب آگاهی نداشتند.

رب العالمین در سومین آیه فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» یعنی اگر ساکنان این آبادیها ایمان می‌آوردند و از نافرمانی و سرکشی اجتناب می‌کردند، ما بر ایشان برکات آسمان و زمین را می‌گشودیم اما چون آنها تکذیب کردند ما آنها را در قبال کردارشان مؤاخذه کردیم. معنی لفظی برکت افزونی است و در اینجا مراد از برکات آسمان و زمین همان بارش باران از آسمان و دیگر عوامل سازگار جوئی است که سبب ازدیاد منافع زمینی است بوجهی که دریای نعمت و برکت خداوندی به سوی آنها سرازیر گشت و آنها را در رفاه

و خوشی کامل قرار داد. برکت در جهان به گونه‌های مختلف به ظهور می‌پیوندد، گاهی نعمتی بطور غیرقابل تصور فزونی می‌گیرد، چنانکه از معجزات آن حضرت ﷺ در احادیث صحیحه ثابت است که جمعیتی از آب یا طعام ظرفی کوچک سیر گشته‌اند. یا زمانی در نعمتی افزونی مشاهده نمی‌شود ولی از آن همانطور استفاده می‌شود که قبلاً از دو و سه برابر آن استفاده می‌شده است.

مانند ظرف، لباس یا وسیله‌ای از منزل آنقدر دوام می‌یابد که تمام عمر می‌توان از آن بهره‌جست. به هر حال برکت ممکن است در مال، جسم و کار و حتی اوقات عمر آدمی پدیدار گردد.

بسا اوقات که طعامی ویژه، موجب صحت آدمی، می‌شود یا ساعتی کار، نتایج چند ساعت را بدنبال داشته باشد. از آیه مذکور این نکته واضح است که نزول برکات آسمان و زمین موقوف بر تقوی و ایمان مؤمن است. چرا که با تمسک به این عوامل، سعادت و فلاح دو جهان فراهم می‌آید و با از دست دادنشان، شقاوت و عذاب فراروی آدمی قرار می‌گیرد.

اگر بر احوال جهانیان نیک بنگریم با وجود کثرت مصنوعات علمی پیشرفته و امکانات بی‌شمار امروزه، نیاز آدمی بیشتر و محسوس‌تر می‌شود، بحدی که امکانات پیشرفته موجود نتوانسته است نیاز بشر را بطور نسبی مرتفع سازد، بلکه بر پریشانی و نیاز و تشویش فکری آنها افزوده می‌شود. چرا که برکت آن نعمت الهی از کلیه شئون زندگی آدمی رخت بر بسته و آدمی را در وادی پرفراز و نشیب زندگانی تنها گذاشته است. در اینجا این نکته قابل ذکر است که در آیه ۴۴ سوره انعام، کفار و فجار مخاطب قرار می‌گیرند: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی وقتی آنها احکام خداوندی را فراموش کردند، پس ما درهای هر نوع اشیا را بر آنها گشودیم و سپس ناگهان در عذاب گرفتارشان ساختیم. در اینجا کاملاً مشهود است که گشاده‌شدن درهایی هر چیز به منزله انعام و اکرام نیست بلکه بمنزله نوعی از قهرهای کشنده الهی تلقی می‌شود. بنابراین اگر اینها



ایمان و تقوای را پیشه خود می‌ساختند برکات ویژه الهی از آسمان و زمین بر آنها عرضه می‌گشت، چراکه برکات آسمان و زمین از انعام خاص خداوندی و دلیل بر رضایت ذات پاکش می‌باشند.

و گاهی برخی از رحمت و عنایت برای اصلاح و فلاح دایمی می‌باشد که آن نتیجه ایمان و تقوی است که از نظر ظاهر میان آنها فرقی مشکل است چراکه از انجام و عاقبت حال، کسی آگاه نیست؛ ولی اهل الله بوسیله علامات نشانه‌هایی را جهت شناسایی معرفی کرده‌اند که هرگاه مردم با داشتن مال و ثروت و آسایش بر عبادت و اطاعت خویش بیفزایند و بر نعمت‌هایش سپاس گویند، این خود نشانه رحمت و برکت است و چنانکه مال و ثروت و عزت و جاه سبب اعراض از خدا و موجب ارتکاب معاصی شوند دلیل بر یکی از صورتهای استدرج یعنی قهر الهی است - اعاذالله منه - در چهارمین آیه جهت تنبیه و آگاهی همه ملل جهان فرمود که ساکنان این دهات و آبادیها از این اطمینان یافتند که عذاب ما آنها را در حالی فرامی‌گیرد که آنها شب‌هنگام در خواب آرمیده باشند و آیا این روستانشینان و اهل این آبادیها از این هم مطمئن گردیدند که عذاب ما آنها را زمانی در کام خود ببلعد که به روز در لهو و لعب مشغول باشند. آیا این‌ها از تقدیر و تدبیر خفیه الله تعالی مطمئن نشسته‌اند؟ پس کاملاً متوجه باشید که از تقدیر و تدبیر مخفی خدای تعالی آن ملتی مطمئن می‌شود که در زیان قرار بگیرد.

خلاصه اینکه کسانی که در عیش و آسایش دنیا مدهوش گشته و از خدا فراموش‌اند هرگز نباید از این غافل باشند که عذاب الهی بر آنها در شب یا روز می‌تواند واقع شود همانگونه که ذکر وقایع عذاب گذشتگان آمد لذا بر مردم صاحب بصیرت است که از وقایع عبرت‌آمیز گذشتگان پند گیرند و پیرامون کارهایی که (العیاذ بالله) به شقاوت و هلاکتشان منتهی می‌شود، نروند.

أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ

آیا ظاهر نگشت برای کسانی که وارث زمین شدند بعد از هلاکت اهل آن اگر بخواهیم می‌گیریم آنها را به

بَدْنُوهُمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾ تِلْكَ الْقُرَى

گناهانشان و ما مهر زدیم بر دل‌هایشان پس نمی‌شنوند. اهل این آبادیها که

نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا ۗ وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ۚ فَمَا كَانُوا

بیان می‌کنم بر تو از احوال آنها و یقیناً آمده است به نزد آنها پیامبران نشان با دلایل و معجزات واضح پس

لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَبُوا مِنْ قَبْلُ ۚ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۰۱﴾

نشد که ایمان می‌آوردند به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند و اینگونه مهر می‌زند خدا بر دل کفار.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ ۚ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿۱۰۲﴾

و نیافتیم برای بیشترشان عهد و پیمان، و اکثرشان را نافرمان یافتیم.

خلاصه تفسیر

(علت اینکه چرا باید آنها از عذاب بترسند در آینده خواهد آمد که آنها مانند امم گذشته، به کفر و عصیان مبتلا بودند، لذا باری تعالی می‌فرماید که:) بعد از ساکنان (گذشته) در زمین کسانی که بجای آنها (اکنون) در زمین سکونت دارند آیا وقایع گذشته، آنها را آگاه نکرده است که اگر می‌خواستیم آنها را (مانند امم متقدم) به سبب جرایم (کفر و تکذیب) شان هلاک می‌کردیم (زیرا امت‌های گذشته به موجب این جرایم در ورطه نابودی قرار گرفتند) و (می‌بایست آنها از این وقایع درس عبرت می‌گرفتند) ولی (حقیقت این است که) ما بر دل‌هایشان مهر زده‌ایم از این جهت آنها (سخن حق را هم) نمی‌شنوند (که بازده شدن مهر بر دل‌هایشان، قساوت و بیرحمی‌شان مجددی، بالا گرفت که از این وقایع هیچ عبرتی نگرفتند زیرا مهر زدن در آغاز کفر و ورزیدن‌شان صورت گرفت چنانکه حق تعالی در آیه ۱۵۵ سوره نساء فرمود: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» که در آینده برای تسلی خاطر رسول خدا چکیده‌ای از این وقایع می‌آید.) آنچه آن را به اولین بار (یکرتبه) دروغ گفتند نشد که آنها باز بپذیرند



چراکه از شدت قساوت و عناد قادر به پذیرفتن و تحمل پیامبران نبودند و این قساوت و معاندت در دلشان آشکار بود) و خداوند تعالی همانگونه بر دل کفار مهر می زند و (بعضی از آنان به هنگام برخورد با مصایب عزم به ایمان می کردند ولی) در بیشترشان ایفاء به عهد ندیدیم. (یعنی بعد از رفع مصایب هم همانگونه که بودند باقی ماندند) و ما بیشتر مردم را (با وجود ارسال رسل و اظهار معجزات و نزول بینات و توثیق معاهدات) نافرمان یافتیم (پس کافران همیشه بر این روش اند و شما ای نبی کریم غصه به دل راه مدهید).

معارف و مسایل

خداوند تبارک و تعالی در آیاتی که ذکرش رفت - می خواهد با بیان وقایع و احوال گذشتگان، ملل فعلی عرب و عجم را بفهماند که در حوادث گذشتگان نظر بیفکنید که جای بسی پند و عبرت است تا مانند آنان پیرامون عصیان و انکار نروید که بموجب آن مغضوب و منفور خواهید شد بلکه بر اوامر و نواهی پیامبران گردن نهید تا مانند آنان و پیروانشان در آغوش سعادت قرار گیرید چنانکه در نخستین آیه میفرماید: «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُؤْنَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَهُمُ بِدُونِهِمْ» هدی، یهدی بمعنی نشان دادن می آید فاعل در اینجا همان وقایعی هستند که در بالا ذکرشان رفت بنابراین مردمان امروز که وارث گذشتگان هستند، گذشتگانی که در مقطع زمانی خود بعلت نافرمانی خالق مورد غضب و عذاب حق قرار گرفتند آنهایی که خانه و زمین خود را برای نسل امروز بیادگار گذاشتند آیا این نسل (مردم کنونی) از ماوقع متقدمین پند نپذیرفتند که آنها چگونه در کام هلاکت قرار گرفتند. همچنین است که اگر ایشان نیز به آن جرایم تمسک جویند بدون شک قهر و غضب خالق را بر خویشان مستولی خواهند نمود. سپس فرمود: «وَتَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» طبع بمعنی چاپ و مهر زدن است و حاصل اینکه کسانی که تحت این شرایط قرار گرفتند و طبع در دلهایشان پدیدار گشت و مانند پیشینیان از حوادث گذشته پند نگرفتند بناچار در طیف

غضب الهی قرار می گیرند و در نتیجه مُهر الهی بر دل‌های‌شان نواخته می شود، بطوری که بعد از آن سخنان حق بر گوش‌شان ثقیل می افتد و بهمین سبب است که آن حضرت (ﷺ) مردم را از ارتکاب به گناه اکیداً برحذر می دارد. چنانکه در حدیثی فرمود: که هرگاه فردی نخستین بار به گناهی آلوده شد بی درنگ لکه سیاهی بر قلبش پدید می آید و چنانکه به گناه دیگری اقدام کرد لکه سیاه دیگری بر قلب او ایجاد می گردد و اگر شخص توبه نکرد و دائماً خود را در دام معاصی افکند لکه‌ها بر قلبش چیره گشته و بینش آن جوهر فطری که جهت شناخت در قلب آدمی بودیعت نهاده شده است، از بین می رود بطوری که تفاوت نیک از بد برای او دشوار می آید، خوب را بد و بد را خوب می پندارد که قرآن این حالت را زنگ قلب و به عبارتی، به لفظ طبع یا مهرزدن تعبیر کرده است. پس مهمور شدن قلب مترادف با معدوم شدن عقل و بینش و ادراک است. چنانکه این مطلب به صراحت در قرآن آمده که: «فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»: آنها نمی فهمند یا «فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»: آنها نمی شنوند. نشنیدن، همان تسلیم نشدن و اطاعت نکردن است چون وقتی مُهر به قلب زده شد، چه دیگر جوارح و اندامها به تبعیت از قلب دارند بزودی صفات حقیقی خود را از دست می دهند چنانکه خللی بر قلب وارد آید، دیگر افعال جوارح و اعضاء بدن بکلی مختل می شوند و صفات شنیدن و ادراک و بینش صحیح حقیقت، از دست می روند و نهایتاً آدمی با این فقدان در وادی جهل و ضلالت، سرگردان و به ندامت و هلاکت کشانده می شود.

چشم بدانندیش برکنده باد *** که عیب نماید هنرش در نظر
در دومین آیه فرمود: «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا»، (انباء جمع نباء و بمعنی خبر مهم است) مفهوم آیه این است که: (برای رسول گرامی ص) بعضی از وقایع روستاهای ویران شده (شهر و آبادی‌هایی) را با شما در میان می گذاریم. از هزاران رویداد، در اینجا برخی از احوال و رویدادهای مهم امت‌های گذشته با توجه به اهمیت موضوع مطرح شده است.



سپس فرمود: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» یعنی پیامبران و انبیاء علیهم السلام همه ایشان با معجزات به نزد آنها آمدند که بوسیله آنان، میان حق و باطل قضاوت شود اما ضدیت و عنادشان به حدی بود که تنها از انکار و تکذیب قبلی خود دست برنداشتند و ایمان نیاوردند بلکه بر حقانیت پیامبران و معجزاتشان هیچگونه وقعی ننهادند راه عصیان و نافرمانی پیش گرفتند.

از آیه فوق چنین برمی آید که همه پیامبران دارای معجزاتی بوده‌اند که درباره بعضی از آنها در قرآن اشاره شده است و از بسیاری ذکری به میان نیامده است. از این نباید چنین تصور کرد که چون در شرح حال پیامبری از معجزه وی ذکری نرفته دلیل بر عدم وجود معجزه بوده باشد. چنانکه در شرح حال حضرت هود می‌بینیم که از زبان قومش در آیه ۵۳ از سوره هود آمده است که: «مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ» یعنی شما هیچگونه معجزه‌ای نیاورده‌اید، لذا از گفته‌شان معلوم است که ادعای‌شان تنها مبتنی بر ضد و عناد بوده و یا اینکه معجزات او را ادنی و ناچیز می‌پنداشتند.

دیگر اینکه اگر مرتکب سخن اشتباهی می‌شدند بر اقوال غلط و ادعایی نادرست خود مهر صحه گذاشته، استقامت نشان می‌دادند تا جایی که با وجود معجزات و دلایل واضح حاضر به پذیرفتن سخن حق نشده بلکه بر جهل و انکار خویش همواره اصرار می‌ورزیدند.

این است عادت کافران و منکران خدا، البته مسلمانان امروزی و حتی اهل علم نیز، به این عادت مذموم و مهلک مبتلا می‌باشند. زیرا هنگامی که سخن اشتباه یا ادعایی کذب اظهار کنند اگر برای نادرستی گفتارشان صدها دلیل و استناد آورده شود باز هم بر ادعای بی‌اساس و اظهارات نادرست خود اصرار می‌ورزند و همین جاست که این عادت مغایر با دستورات رب العالمین و موجب قهر و غضب الهی است همچنانکه بر امتهای گذشته واقع شد.

سپس فرمود: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» یعنی همانگونه که بر

قلوب ایشان مهر زده شد هم چنین بر قلوب عموم کفار و منکرین، خدا مهر زده است زیرا که صلاحیت پذیرش نیکی در آنها باقی نمانده است.

در سومین آیه فرمود: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ» یعنی ما بیشتر ایشان را بی وفا یافتیم. حضرت عبدالله بن عباس (رض) فرموده که مراد از عهد، همان عهد (الست) است که در ازل قبل از آفرینش همه مخلوقات ارواحشان را آفریده و به آنان خطاب فرمود که: «الستُ بِرَبِّكُمْ» یعنی آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنگاه همه ارواح انسانی بگونه‌ای عهد و اقرار نمودند و گفتند: بلی یعنی، آری، تو پروردگار ما هستی پس در دنیا آمده و پا به عرصه وجود نهاده، بیشتر مردم این عهد ازلی را فراموش کردند و خدا را رها کرده، راه ضلالت و الحاد پیش گرفتند. لذا در این آیه فرمود که ما بیشتر آنها را پیمان‌شکن و بی وفا یافتیم یعنی نسبت به عهد خود بی وفا شدند.

حضرت عبدالله بن مسعود فرمود که مراد از عهد، عهد ایمان است چنانکه در آیه ۸۷ سوره مریم فرموده: «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» که در اینجا مراد از عهد، عهد ایمان و اطاعت است. غرض اینکه: بیشترشان با ما عهد ایمان و اطاعت را بسته بودند و سپس نسبت به آن تخلف کردند. هدف از بستن عهد اینکه عموماً چون مردم در مصیبت مبتلا گردند هر چند عاصی و فاسق باشند در آن لحظه به یاد خداوند ذوالجلال می افتند و بیشتر به دل یا به زبان عهد می کنند که اگر از مشکل نجات یابند روی بدرگاه حق تعالی آورده به عبادت و اطاعت مشغول می شوند و از نافرمانی پرهیز می کنند چنانکه در قرآن کریم احوال بسیاری چنین بیان شده است: «ولی همینکه نجات یافته و به آسایش و راحتی دست یابند باز در هوا و هوس مبتلا شده از عهد خود فراموش می شوند.

در آیه مذکور، لفظ اکثر مبین همین موضوع است. زیرا بسیاری از مردم چنان در ضلالت و شقاوت مبتلا می باشند که بکلی از یاد حق غافل می مانند و خودبخود پیمان ایمان و اطاعت از سوی آنان نقض می شود. به همین سبب است که خداوند فرمود: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ»، یعنی ما در



اکثر مردم ایفای عهد را نیافتیم. سپس فرمود: «وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَسِقِينَ»، یعنی ما بیشترشان را خارج از اطاعت و فرمانبرداری یافتیم. تا اینجا از انبیای گذشته و امت‌هایشان پنج واقعه بیان شد که برای مردم عصر حاضر عبرتی نیکوست. بعد از آن ششمین داستان حضرت موسی علیه السلام با تفصیل بیان خواهد شد که در ضمن وقایع به صدها مسائل و احکام و نکات عبرت‌آمیز و نصایح سودمند برمی‌خوریم و این خود یکی از ویژگی‌های قرآن مجید است که در شرح وقایع نکات ظریف و بس مفیدی را مطرح می‌سازد که از انواع این واقعه از قرآن کریم مکرراً بیان شده است.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَظَلَمُوا

باز فرستادیم بعد از آنها موسی را با نشانه‌ها (معجزاتش) بسوی فرعون و سرداران او پس کفر کردند به

بهاً فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۰۳﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ يُفِرُّ فِرْعَوْنُ

مقام آنها پس بنگر چه شد سرانجام مفسدان. و موسی گفت ای فرعون

إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۴﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا

من فرستاده پروردگار عالم هستم. بر این استوارم که نکویم از طرف خدا مگر آنچه

الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۰۵﴾

حق است. آورده‌ام به نزد شما نشانی از پروردگارتان پس بفرست با من بنی اسرائیل را.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۰۶﴾

گفت اگر تو آورده‌ای نشانی پس بیار آن را اگر راستگو هستی.

فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿۱۰۷﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ

پس انداخت او عصای خود را پس شد ازدهای آشکار. و کشید دست خود را پس آن سفید به

لِلنَّظَرِ إِنَّ ﴿۱۰۸﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ

چشم می‌خورد. گفتند سرداران قوم فرعون این ساحری است بسیار

عَلَيْهِمْ ﴿۱۰۹﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿۱۱۰﴾

دانا. می خواهد که بیرون براند شما را از سرزمین تان پس شما چه مصلحت می بینید.

خلاصه تفسیر

پس از ایشان (پیامبران مذکور) ما (حضرت موسی علیه السلام) را با دلایل (یعنی معجزات) بنزد فرعون و امرای او (جهت تبلیغ و هدایتشان) فرستادیم پس (وقتیکه موسی علیه السلام آن دلایل را ارائه داد) آنها در برابر حقانیت معجزه سر تسلیم فرود نیاوردند (زیرا ارائه معجزه، مطابق درخواستشان بود که بایستی ایمان می آوردند) پس بنگر که سرانجام (بد) مفسدان چه شد (همانگونه که داستان چگونگی غرق شدن و هلاکت آنها در جای دیگر ذکر شده است که در اینجا خلاصه‌ای از آن واقعه آمده که جزئیات آن به تفصیل بیان خواهد شد) موسی علیه السلام بنا به دستور خداوند به نزد فرعون رفت) و گفت که من از طرف خدای جهانیان (جهت هدایت شما) پیامبر (مقرر شده‌ام و) هستم (و هرکس مرا تکذیب کند سخت در اشتباه است زیرا که) من سزاوارم که بجز حق چیزی بطرف خدا منسوب نکنم (و من تنها مدعی رسالت نیستم بلکه) من به نزد شما از طرف پروردگارتان یک دلیل بزرگ (یعنی معجزه) آورده‌ام، (که می توانم آنرا وقت مطالبه ارائه دهم) پس (وقتی که من رسول مع‌الدلیل هستم آنچه می گویم از آن اطاعت کنید چنانکه از جمله امور یکی این است که می گویم (که) تو بنی اسرائیل را (از استعمار و استثمار خویش رهایی ده و) با من (بطرف ملک شام وطن اصلی‌شان) بفرست فرعون گفت که اگر تو (از جانب خدا) معجزه‌ای آورده‌ای حال آنرا ارائه ده اگر (در این ادعا) راستگو هستی پس او (فوراً) عصای خود را (بر زمین) انداخت پس ناگهان یک اژدها آشکار گردید. (که از اژدها بودنش کس نمی توانست انکار کند) و (معجزه دیگر این بود وقتی که) دست خود را (در گریبان یا زیر بغل قرار داده) بیرون می کشید پس ناگهان به چشم ناظران بسیار درخشیدن می گرفت (بطوری که عموم مردم آنرا مشاهده کردند، وقتی که این معجزات خارق‌العاده حضرت موسی علیه السلام بوقوع پیوستند فرعون به درباریان خود گفت: که این شخص ساحر بزرگی است زیرا هدف اصلی‌اش این است که او می خواهد با سحر خویش بر مردم مسلط شود و فرمانروای این مملکت شود و نگذارد



که شما در اینجا سکونت کنید پس در این باره رأی شما چیست؟ چنانکه این قول فرعون در سوره شعراء منقول است. با شنیدن اظهارات فرعون همانگونه که عادت نزدیکان سلاطین است که معمولاً مقلد فرامین سلطانند جهت تأثیر گفتار فرعون) سرداران (درباریان) از قوم فرعون (با یکدیگر) گفتند که حقیقت آن است (که سلطان می‌گوید) این شخص جادوگر بسیار دانایی است (حتماً) او می‌خواهد (که بر قوم بنی اسرائیل برتری جسته و بر اریکه قدرت تکیه زند) شما را (به سبب اینکه مانع اهداف او هستید) از سرزمین تان بیرون براند پس شما (همانگونه که سلطان سخن می‌راند) بر چه رأیید؟

معارف و مسایل

از قصص و وقایع گذشته انبیاء علیهم السلام که در این سوره آمده است اکنون این ششمین داستان است، که در این داستان معجزات حضرت موسی (ع) به تفصیل آمده است و ناگفته نماند که حضرت موسی نسبت به دیگر پیامبران از نظر معجزات برتر و قوی بوده است و در مقابل، قوم او بنی اسرائیل از دیگر امم متقدم، عاصی‌تر و سرسخت بوده است. و در نخستین آیه فرمود که بعد از ایشان (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) یا پس از ملل ایشان حضرت موسی را با معجزات و آیات بسوی فرعون و قوم او فرستادیم که ممکن است مراد از آیات، آیات تورات باشد. لازم به یادآوری است که فرعون لقب هر یک از پادشاهان مصر بوده است و نام فرعون زمان حضرت موسی قابوس بیان شده است^(۱) ضمیر مجرور «فَطَلَمُوا بِهَا» راجع است به طرف آیات، یعنی ایشان قدر آیات الهی را ندانستند بجای شکر، کفران و بجای اقرار، انکار و بجای ایمان، کفر اختیار کردند زیرا که معنی اصلی ظلم اینست که چیزی برخلاف محل و موقع آن استعمال گردد. سپس فرمود: «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» یعنی ببین که

عاقبت مفسدان به کجا انجامید تا از سرانجام کارشان عبرت بگیرید. در دومین آیه فرمود: حضرت موسیٰ (ع) به فرعون گفت که من رسول رب العالمین هستم و مسئولیت من چنان است که جز حقیقت سخنی بر زبان نرانم، زیرا پیغمبری که از جانب خداوند مبعوث شود دستوراتش امانت به شمار می آید که بی کم و کاست به مردم ارائه دهد و تصرف در امانت الهی، خیانت و عموم پیامبران از خیانت مبرّایند. راستگویی من به نزد شما مشخص است، نه گاهی دروغ گفته ام و نخواهم گفت، چنانکه مضمون آیه: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِنَبَأَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَآذِنُوا لِي أُنَبِّئُكُمْ بِمَا لَكُمْ فِي آلِهَتِكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ لَأَنبِيَائًا مِّن قَبْلِ» بیانگر همین موضوع است؛ یعنی نه تنها من مرتکب دروغ نشده ام بلکه دلیل بر ادعایم، معجزات من است لذا شما به سخنان من گوش فرا دهید و قوم بنی اسرائیل را از یوغ بردگی رها ساخته با من بسوی سعادت همراه کنید. در حالیکه فرعون به دیگر سخنان حضرت موسیٰ اعتنا نکرد، خواهان ارائه ی معجزه از وی شد و چنین اظهار داشت: «إِنْ كُنْتُ جِئْتُ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتُ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ» یعنی اگر واقعاً دارای معجزه هستید پس ارائه دهید اگر راستگو هستید. حضرت موسیٰ (ع) متعاقب درخواست فرعون، عصایش را به زمین انداخت، ناگهان به صورت اژدهایی بزرگ نمایان گشت و زمانی این معجزه روی داد که فرعون و درباریان حضور داشتند.

در بعضی روایات تاریخی منجمله از حضرت ابن عباس (رض) منقول است که این اژدها دهن باز کرده بسوی تخت فرعون روانه گشت و او از شدت ترس از تخت پرید و خود را در آغوش حضرت موسیٰ افکند، در حالیکه هزاران مردم از خوف آن جان دادند (کبیر) ایجاد شدن اژدها حقیقتاً امری شگفت آور بود چراکه منشأ معجزه و کرامت همین است که عموم مردم از انجام آن عاجز باشند، زیرا اقدام کار بدست انبیاء علیهم السلام و انجام آن توسط قادر متعال است و بس. سپس فرمود: «وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيْضَاءٌ لِلنَّظْرِ» نزع بمعنی درآوردن چیزی از چیزی بشدت است، مقصود این است که دست خود را کشیده بیرون آورد. در این آیه تصریح نشده است که دست را



از چه چیزی بیرون کشید. ولی در آیات دیگری از قرآن مجید مثلاً در آیه ۱۲ نمل چنین آمده: «أَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» داخل کن دست خود را در گریبان خود و در آیه ۱۲ طه آمده که: «وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» یعنی دست خود را زیر بغل خود قرار بده. از این دو آیه چنین استنباط می‌گردد که دست خود را از گریبان یا از زیر بغل خود بیرون بکش، یعنی داخل کردن دست در گریبان و زمانی جای دادن زیر بغل. این معجزه بمرحله ظهور می‌پیوست که «فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ» یعنی آن دست درخشان می‌باشد برای بینندگان، بیضاء: یعنی سفید و سفید شدن دست یا ابتلاء به بیماری برص است، لذا در آیه ۲۲ طه لفظ «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» آمد، که این سفید شدن به سبب بیماری برص نیست، بلکه سفید و درخشان شدن است چنانکه از حضرت عبدالله بن عباس (رض) روایت شده که این سفیدی معمولی نبود؛ بلکه به هنگام بیرون آمدن دست (حضرت موسیٰ (ع)) تمام فضا روشن می‌گشت.^۱

اضافه شدن لفظ «لِلنَّظِيرِينَ» بیانگر عجیب و غریب بودن روشنی آن است. زیرا روشنی آن بحدی شگفت‌آور بود که مردم برای مشاهده آن از هر سو هجوم می‌آوردند. در آن هنگام حضرت موسیٰ (ع) بنابر تقاضای فرعون دو نوع معجزه ارائه داد: یکی از درختان عصا و دیگری درخشان شدن دست وی به هنگام بیرون آوردن از گریبان یا زیر بغل.

معجزه نخست جهت تهدید و دؤمین معجزه بمنظور تشویق و ترغیب به شمار می‌رفت و در آن اشاره به این بود که تعلیم حضرت موسیٰ نور هدایت و اتباع آن باعث فلاح است. «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلَيْنُمْ» لفظ ملاء بر بانفوذترین رئیس قوم اطلاق می‌گردد. معنی آیه چنین است که سرداران قوم فرعون با مشاهده معجزات به قوم خود چنین اظهار داشتند که این شخص خیلی ساحر دانایی است. زیرا فکر هر کس بقدر همت اوست. آنهایی که در تمام عمر خود فرعون را خدا نامیده و شعبده بازی ساحران را

هم مشاهده می‌کردند در حالیکه از معجزات شگفت‌آور خداوندی که حیرت عموم را برمی‌انگیخت بی‌اطلاع بودند. لذا با مشاهده این واقعه عجیب به حضرت موسی (ع) ساحر علیم و دانا لقب دادند، و این معجزه را سحری عظیم و امری فوق‌العاده و ممتاز تلقی نمودند که این خود بیانگر تفاوت بین سحر و معجزات انبیاء علیهم‌السلام است.

فرق میان معجزه و سحر

اللہ تعالیٰ معجزات پیامبرانش را بگونه‌ای عملی می‌سازد که اگر ضدیت و عناد را کنار بگذارند بدون شک می‌توانند فرق میان سحر و معجزه را دریابند. ساحران عموماً در نجاست و ناپاکی مبتلا هستند و هرچه بیشتر در پلیدی قرار گیرند سحرشان بیشتر مؤثر خواهد شد، برخلاف انبیاء علیهم‌السلام که آنها در طهارت و تهذیب خاص خود قرار دارند و دیگر اینکه معجزات معمولاً از جانب خداوند بنا به دستورش، امکان‌پذیر است، زیرا سحر مدعیان نبوت هرگز به مرحله ظهور نپیوسته و صحت و سقم ادعایشان با عدم موفقیت‌شان بر همگان آشکار می‌گردد. این بر اهل بصیرت پوشیده نیست که آنچه بوسیله سحر ظاهر می‌شود در دایره پدیده‌های طبیعت جای دارند، حال آنکه معجزه خارج از اسباب طبیعی است و حدوث آن منحصر به ذات باری تعالیٰ است. هم‌چنانکه در قرآن کریم این امر به مصداق آیه ۱۷ سوره انفال «وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» به خداوند منسوب شده است. بنابراین معلوم شد که حقیقت سحر و معجزه متفاوتند، هرچند که به نزد عوام وجه تشابهی داشته باشند اما خداوند برای رفع اشتباه امتیازاتی مقرر فرموده تا مردم حقانیت معجزه را بر سالوس فکر و سحر تمییز دهند.

به هر حال قوم حضرت موسی آگاه شدند که معجزه آن حضرت از افعال ساحران ممتاز و بهمین سبب بود که مجبور شدند تا چنین اظهار کنند



که او خیلی در سحر مهارت خاصی دارد که دیگر ساحران از انجام آن عاجزند.

قَالُوا أَزِجُهُ وَآخَاهُ وَارْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾ يَا تَوَكُّبِكِ

گفتند مهلت ده باو و برادرش و بفرست به شهرها جمع کنندگان را تا که جمع کرده بیاورند پیش تو آنچه

سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾ وَجَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا

ساحر کامل باشد. و آمدند ساحران پیش فرعون و گفتند آیا هست برای ما حق الزحمه اگر ما

نَحْنُ الْعُلَّيِّينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالُوا

پیروز گشتیم. گفت آری و شما مقرب قرار می‌گیرید. گفتند

يُمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ

ای موسی یا تو بینداز و یا ما می‌اندازیم. گفت

الْقَوَا فَلَئِمَّا الْقَوَا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ

بیندازید پس وقتی انداختند بستند چشمهای مردم را و ترسانیدند آنها را و انجام دادند سحری

عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ، فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ

بزرگ. و ما حکم فرستادیم بموسی (ع) که بینداز عصای خود را پس او فوراً بلعید

مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾

آنچه آنها انجام داده بودند. پس ظاهر شد حق و اشتباه درآمد آنچه آنها کرده بودند.

فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صُغْرَيْنَ ﴿١١٩﴾ وَالْقَى السَّحْرَةَ

پس شکست خوردند در آنجا و برگشتند ذلیل و خوار. و افتادند ساحران

سُجِدِينَ ﴿١٢٠﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَ

بسجده. گفتند ایمان آوردیم به پروردگار جهانیان. که پروردگار موسی و

هُرُونَ ﴿١٢٢﴾

هارون است.

خلاصه تفسیر

(الغرض پس از طیّ مشوره) آنها (به فرعون) گفتند که شما به این (موسیٰ علیّه السلام) و برادرش (هارون علیّه السلام) مهلت بده و در (حدود) شهرهای (که در تحت قلمرو تو قرار گرفته‌اند) جمع کنندگان (یعنی نوکران خود را) بفرست (با بخش‌نامه‌ها) که آنها (از همه شهرها) همه ساحران ماهر را (جمع کرده) به دربار تو آورده حاضر کنند (چنانکه اینگونه انتظام برگزار گردید) و آن ساحران پیش فرعون حاضر شده (و) گفتند که اگر ما (بر موسیٰ علیّه السلام) غلبه یافتیم (آیا) برای ما حق الزحمه بزرگی (و انعام) هم هست. فرعون گفت آری (انعام بزرگی به شما می‌رسد) و علاوه بر آن در جمع مقرّبین بارگاه (ما) قرار می‌گیرید (الغرض از طرف فرعون به حضرت موسیٰ (ع) اطلاع داده شد و برای مبارزه تاریخی مقرر گردید؛ و طبق تاریخ مقرر همه در یک میدان جمع شدند آنگاه) ساحران (بموسیٰ علیّه السلام) پیشنهاد کردند که ای موسیٰ (به شما اختیار می‌دهیم) یا شما (اولاً عصای خود را در میدان) بیندازید (که شما آنرا معجزه خود معرفی می‌کنید) و یا (اگر شما اجازه می‌دهید پس) ما (ریسمانها و چوبهای خود را در میدان) می‌اندازیم. موسیٰ علیّه السلام فرمود که شما (اول) بیندازید وقتی که آنها (ریسمانها و چوبهای خود را) انداختند پس از سحر چشمهای مردم (حاضر در جلسه) را بستند (که از اثر آن، چوبها و ریسمانها بشکل مار متحرک محسوس شدند) و به آنها بیم دادند و یکنوع سحر بزرگ نشان دادند و ما (آنگاه) بموسیٰ علیّه السلام (بوسیله وحی) دستور دادیم که شما عصای خود را بیندازید (همانگونه که می‌انداختید) پس همینکه عصا را انداخت او (اژدها شده) همه بازیچه خود ساخته آنها را به بلعیدن گرفت پس (آنگاه حَقَائِیَّت) حق ظاهر شد و آنچه آنها (یعنی ساحران) انجام داده بودند، عدم حقانیت آنها ثابت شد پس آنها (یعنی فرعون و قوم او) در این موقع شکست خورده، کاملاً ذلیل شدند (و خجل شدند) و ساحران بسجده افتادند و (به صدای بلند) گفتند که ما ایمان آوردیم بر ربّ العالمین که ربّ موسیٰ و هارون علیهما السلام است.



معارف و مسایل

بقایای قصه حضرت موسیٰ علیه السلام در این آیات مذکور است که وقتی فرعون با معجزه صریح، حضرت موسیٰ علیه السلام مواجه شد که عصایش از دها شد و چون وقتی به آن دست زد به عصا مبدل گشت و دست بگریبان برد درخشیدن گرفت، لذا مقتضای عقلی این آیه چنین ایجاب می کرد که می بایست بر حضرت موسیٰ (ع) ایمان می آوردند، اما همانگونه که معمولاً عادت اهل باطل است بر رخسار حقیقت پرده انداخته و آنرا بصورت واهی و خیال مشاهده می نمایند. فرعون و سرداران قوم او هم بمردم چنین گفتند که این شخص ساحری دانا است، و هدف او این است که بر شهرتان چیره شده شما را تبعید کند، اکنون بگویید که در مقابله با او چه باید کرد.

قوم فرعون با شنیدن این سخن گفتند: «أَرْجُهُ وَ أَخَاهُ وَ أُرْسِلَ فِي الْمَدَائِنِ حٰشِرِينَ يَأْتُونَكَ بِكُلِّ سِحْرِ عَلَيْهِمْ» در اینجا لفظ **أَرْجُهُ** از ارجاء گرفته شده است، که بمعنی مهلت دادن و امیدوار ساختن می آید و **مَدَائِنِ** جمع مدینه است که به بزرگترین شهر اطلاق می شود. **حٰشِرِينَ** جمع حاشر است بمعنی جمع کننده و مراد از آن مأمورینی هستند که از کنار و گوشه شهر ساحران را جمع کرده، آوردند. مطلب آیه اینکه مردم قوم چنین مشوره دادند که اگر او ساحری است و می خواهد بوسیله سحر کشور ما را فتح کند پس مبارزه با او برای ما چندان مشکل نیست. در کشور ما نیز ساحران بزرگ و ماهری وجود دارند که می توانند او را با سحر خود شکست دهند. چندی مأمور به گوشه و کنار کشور بفرست که ساحران هر شهر را جمع کرده، بیاورند. لازم به یادآوری است که در آن زمان سحر به شدت رواج داشت و ساحران بر عموم مردم نفوذ کامل داشته که اعطای معجزات عصا و ید بیضا شاید بدین مناسبت بوده است تا مکر ساحران در مقابل عظمت معجزه خداوندی به اثبات برسد و مردم به افتضاح سحر و کراهیت آن واقف شوند. چنانکه سنت الهی چنین است که به پیغمبر هر زمان معجزاتی مناسب با آن عصر،

اعطا می‌کند، در زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام حکمت و طب یونانی به اوج ترقی خود رسیده بود، لذا به وی معجزه بهبودسازی امراض کوری و برص عنایت شد و در عهد آن حضرت صلی الله علیه و آله فصاحت و بلاغت بزرگترین افتخار و کمال عرب به شمار می‌رفت، بنابراین قرآن بعنوان قویترین معجزه به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده شد که در مقابله به آن تمام عرب و عجم عاجز ماند. «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُتَّقِينَ» یعنی بنا به دستور فرعون و با مشوره سران قوم، جلسه‌ای تنظیم شد که بموجب آن از بزرگترین ساحران دعوت بعمل آمد و به هنگام تجمع، ساحران از فرعون درخواست کردند که اگر ما بر حضرت موسی فائق آمدیم آیا در مقابل، انعام و اجرتی بما تعلق می‌گیرد؟ فرعون در جواب اظهار داشت که آری! یقیناً به شما جایزه‌ای تعلق می‌گیرد و به جمع مقرّبین و درباریان ویژه من مفتخر خواهید گشت.

در آمار ساحران که از کل کشور جهت مبارزه با حضرت موسی علیه السلام جمع آوری شده بودند اختلاف است. مطابق بعضی روایات از نهصد نفر تا سیصد هزار ساحر به‌مراه چوب و ریسمان که بر سیصد شتر حمل می‌شد بمیدان مبارزه آورده شد. از موقّیت خود سخن می‌راندند و نتیجه مبارزه را به نفع خود حدس زده، بلکه یقین کامل داشتند. معمولاً باطل‌پیشگان همیشه فواید دنیا را مدنظر دارند، در حالیکه انبیای کرام و وارثان ایشان چنین ندا سر می‌دهند که در آیه ۱۰۹ شعراء آمده: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ عَلِيَ رَبِّ الْعَالَمِينَ»: یعنی در عوض اینکه ما پیام حق را بخاطر استفاده شما می‌رسانیم چیزی از شما طلبکار نیستیم بلکه اجرت ما را فقط خدا بعهده گرفته است. در این هنگام فرعون به اجتماع ساحران و جادوگران ماهر رسماً اعلام کرد که شما درخواست اجرت و انعام کرده‌اید نه تنها به دریافت پاداش و انعام نایل می‌شوید، بلکه از زمره درباریان من قرار خواهید



گرفت.

پس از گفتگوی فرعون با ساحران، مکان و زمانی را جهت مبارزه با حضرت موسی علیه السلام تعیین کرد که متعاقب آن جایگاه مبارزه، میدان وسیعی در وقت چاشت روز عید تعیین و در نظر گرفته شد. چنانکه در آیه ۵۹ سوره طه آمده: «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْتَةِ وَأَنْ تُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى». در بعضی روایات آمده است که حضرت موسی به هنگام مبارزه با رئیس ساحران اعلام کرد که اگر من پیروز گردم شما بر من ایمان خواهید آورد؟ او در جواب گفت که: عملیات سحری بگونه ایست که نه تنها کسی یارای مقاومت در برابر تاکتیک ما را نخواهد داشت بلکه تصور شکست ما فکری است عبث. چنانکه به فرض محال شما پیروز شوید ما علی رغم غضب فرعون، در مقابل او بر شما ایمان خواهیم آورد.^۱

«قَالُوا يَمْؤُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ». إلقاء بمعنی انداختن است، مطلب اینکه چون در میدان مبارزه حضور یافتند ساحران به حضرت موسی گفتند که شما اول بیندازید که ما بعد خواهیم انداخت، که البته این پیشنهاد از جهت کبر و عدم اعتنا به آن حضرت بود چرا که آنها بر معجزه حضرت موسی وقعی ننهادند و نسبت به عملیات خویش کاملاً مطمئن بودند و می خواستند که شروع عمل از آن حضرت باشد و بهمین سبب بود که گفتند که نخست ما بیندازیم یا که شما می اندازید.

حضرت موسی علیه السلام از منظورشان واقف گشت و جهت اطمینان کامل از معجزه خویش نخست به آنها فرصت داد و فرمود: اَلْقُوا یعنی نخست شما بیندازید!

و ابن کثیر می نویسد که ساحران ادب و احترام حضرت موسی علیه السلام را بجا آوردند که نخست حمله را به او پیشنهاد کردند، و از اثر آن بود که به ایمان موفق گشتند. با توجه به اینکه عمل سحر امری حرام است و آنها

برای شکست پیامبری، که بدون شک نشانه کفر است. اما این سؤال مطرح می‌شود که چرا حضرت موسیٰ به آنها اجازه داد که «الْقُوا» شما بیندازید. ولی با اندکی تأمل می‌توان به این حقیقت پی برد که اظهار سحر آنان، امری قطعی بود. زیرا آنها با توجه به مقدمات فراهم شده قبلی با اظهارات گستاخانه خویش آماده پیکار بودند که حضرت موسیٰ (ع) با تکیه به خالق خویش به آنها فرصت آغاز داد و فایده دیگر این کار این بود که آن حضرت مترصد بود که ساحران چوبها و ریسمانهای خود را به مار درآورند. و سپس معجزه عصای وی نه تنها ازدها شود بلکه مارهای سحر ساحران را به کام خود فروبلعد، تا به شکست سحر انجامیده و حقانیت معجزه وی تحقق پذیرد.^۱ و این راه هم می‌توان با جرأت گفت که این فرمان حضرت موسیٰ (ع) اجازه‌ای برای عمل سحر آنها نبود بلکه به این منظور بود تا حقانیت معجزه اثبات و سبب شکست و افتضاح آنان شود، که فرمود شما بیندازید که سرانجام مکر و سحر آنان به کجا خواهد انجامید.

«فَلَمَّا الْقُوا سَحْرًا أَعْيَنَ النَّاسُ وَأَسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءَ وَبِسْحَرٍ عَظِيمٍ»: یعنی این ساحران وقتی که چوبها و ریسمانهای خود را انداختند چشمهای مردم را بستند و بر آنها بیم انداختند و آنها را درخوف و ترس قرار داده و سحر بزرگی نشان دادند.

از این آیه چنین برمی‌آید که سحرشان در حقیقت نوعی نظربندی و تخیل بود، چونکه ناظرین احساس می‌کردند که این چوبها و ریسمانها مار شده و در حرکتند و آنها در حقیقت مار نبودند بلکه نوعی مسریزم بود که با حیل‌های جادویی و شعبده‌های نظربندی و تخیلی اقدام به این عملیات کرده تا بدینوسیله فکر و نظر انسان را مغلوب سازند. لازم به یادآوری است که سحر تنها در این یکنوع سحر نیست بلکه انواع مختلف سحر از واقعات به ثبوت رسیده است و هیچ نوع دلیل شرعی و عقلی بر نفی و عدم آن



موجود نیست.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» : یعنی ما به موسی دستور دادیم که عصای خود را بیندازد به محض اینکه بر زمین افتاد از همه بزرگتر شده و بصورت اژدهایی همه مارها را که از سحر ساحران نمودار شده بودند بلعید. در روایات تاریخی است که وقتی هزاران چوب و ریسمان از هزاران ساحر مار شده و شروع به خزیدن کردند تمام میدان از مار پر شد و یک نوع بیم و خوف عجیبی بر اجتماع مستولی گشت، ولی همینکه عصای حضرت موسی بدستور خداوند به شکل اژدها نمایان شد، به پیش رفت و همه مارها را بلعید و تمام کرد.

«فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» : یعنی حق ظاهر گشت و آنچه ساحران ساخته بودند همه باطل و از بین رفتند.

«فَقُلْنَا هَذَا كَمَا وَانْقَلَبُوا صُغْرَيْنَ» : یعنی در این وقت همه شکست خوردند و کاملاً رسوا شدند «وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ» : یعنی ساحران بسجده افتادند و گفتند که ما برب العالمین یعنی به رب موسی و هارون علیهما السلام ایمان آوردیم.

فرمود در سجده افتادند، اشاره کرد که ایشان با مشاهده معجزه حضرت موسی علیه السلام چنان مبهوت و مجبور شدند که بی اختیار بسجده افتادند. و می تواند به این هم اشاره ای باشد که خداوند آنها را موفق گردانیده بسجده انداخت و با رب العالمین، رب موسی و هارون میثاق بندگی برقرار کرده، موضع خود را در مقابل فرعون اتخاذ کردند. چراکه آن احمق خود را رب العالمین می گفت، لذا آنها به رب موسی و هارون معترف شده به او نشان دادند که ما به خدایی تو نیازی نداریم.

قَالَ فِرْعَوْنُ أُمَّتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنَىٰ لَكُمْ ۚ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُتُمْ

گفت فرعون که آیا ایمان آوردید به او پیش از اینکه من بشما اجازه بدهم این تدبیری است که همه شما

فِي الْمَدِينَةِ لَتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾ لَأَقْطَعَنَّ

در این شهر انجام دادید تا که بیرون برانید اهالی آن شهر را پس الآن می دانید. حتماً قطع می کنم

أَيْدِيكُمْ وَأَزْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأَصْلِبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾ قَالُوا

دستهایتان و پاهایتان را برعکس باز بدار می کشم همه شما را کلاً. گفتند

إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا

همه ما به طرف پروردگارمان رجوع کنندگانیم. و دشمنی تو با ما از اینجاست که ما به آیات پروردگارمان

جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفَنَّا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾ وَقَالَ

وقتی که ما رسیدند ایمان آوردیم، پروردگارا، بریز بر ما صبر و ما را مسلمان بمران. و گفتند

الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ

سرداران قوم فرعون، چرا می گذاری موسی و قوم او را تا که فساد بپا کنند در زمین و

يَذَرُكَ وَالْهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا

رهاکنند ترا و معبودان ترا، گفت الآن خواهیم کشت پسرانشان را و زنده می گذاریم زنانشان را و ما

فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾

بر آنها غالبیم.

خلاصه تفسیر

فرعون (ترسید که شاید همه رعایا مسلمان شوند لذا مضمونی تراشیده، بسا حران) گفت که آیا شما بموسی (علیه السلام) ایمان آورده اید بدون اینکه من بشما اجازه بدهم، یقیناً (معلوم می شود که) این (هم که بگونه ای مبارزه ظاهری شده است) یک تدبیری بوده که شما آنرا در این شهر انجام داده اید (که در نهان با هم توطئه کرده اید که شما چنین بکنید و ما چنان، سپس به این شکل پیروزی و شکست را آشکار می کنیم و این توطئه را از این جهت انجام دادید) تا که همه شما (با هم) اهالی این شهر را بیرون برانید (و سپس بفرغ خاطر همه با هم ریاست کنید) پس (بهتر است) الآن حقیقت بر شما روشن می گردد (و آن اینکه) من



از یک جانب دستها و از طرف دیگر پاهایتان را قطع خواهیم کرد و سپس همه تان را بدار خواهیم کشید (تاکه موجب عبرت دیگران باشید) آنها در پاسخ گفتند (باکی نیست) ما که بمیریم (به مکان بدی مراجعت نمی کنیم بلکه) به نزد مالک خویش می رویم (که در آنجا هر نوع امن و راحت هست پس به ما چه ضرری می رسد) و تو در ما چه عیبی دیده ای (که به سبب آن اینقدر شور و غوغا راه انداخته ای) بجز اینکه ما بر احکام پروردگار خویش ایمان آورده ایم (و اینکه عیبی نیست سپس از او روی گردانیده و به بارگاه خداوند دعا خواستند که) پروردگارا بر ما صبر سرازیر کن (که سختی ها خدشه ای به ایمان وارد نکنند) و (وقتی که این معجزه عظیم حضرت موسی علیه السلام از نظر عموم گذشت و ساحران ایمان آوردند و عده دیگری نیز از آن حضرت پیروی کردند) سرداران قوم فرعون (که از هیأت دولت بودند، دیدند که بعضی مردم مسلمان شدند به فرعون) گفتند آیا شما موسی علیه السلام را با قوم (پیرو) او اینچنین (مطلق العنان، آزاد) می گذاری که در کشور فتنه و فساد پیا کنند (فساد اینکه در جمع خود بیفزایند که بالآخره اندیشه خطر از آن پدید می آید) و او (یعنی موسی علیه السلام) تو را و معبودان (خود تراشیده) تو را رها کنند (یعنی از معبود بودن آنها انکار کنند و با معیت موسی علیه السلام قوم او چنین عملی انجام دهد یعنی شما در پی انتظام این باشید) فرعون گفت که (فعلاً این انتظام مناسب است که) ما هم پسرانشان را قتل کنیم (تاکه به نیروی آنها اضافه نشود) و (چونکه از ازدیاد زنها خطری متوجه ما نیست و نیز ما به آنها در کار و خدمت نیاز داریم لذا) زنها را زنده نگاه داریم و ما از هر لحاظ بر آنها غالبیم (در این انتظام مشکلی ایجاد نمی گردد).

معارف و مسایل

در آیات قبلی ذکر شد که ساحرانی که فرعون با مشوره سرداران قوم خویش آنها را از تمام کشور برای مبارزه با موسی علیه السلام تدارک دیده بود، در میدان پیکار شکست خورده، نه اینکه تنها شکست خوردند، بلکه بعد از شکست، بی درنگ بر حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده و سر بسجده در پیشگاه رب العزت نهادند. در روایات تاریخی آمده است که بمحض ایمان

آوردن سران جادوگران و با مشاهده معجزه از قوم فرعون، قریب به ششصد هزار نفر بر حضرت موسی ایمان آوردند. قابل توجه است که قبل از مبارزه فقط دو نفر (حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام) از مخالفان سرسخت فرعون بودند. ولی با شکست ساحران، بزرگترین آنان که با نفوذترین قوم به شمار می آمدند به سجده افتاده ایمان آوردند و متعاقب آن بالغ بر ششصد هزار نفر از عموم مردم، مسلمان شده و نیرویی بس عظیم همراه با موسی در مقابل فرعون اعلام ایمان و آمادگی کردند.

سراسیمگی و پریشانی فرعون بیجا نبود ولی آنرا پنهان کرده همانند یک سیاستمدار چالاک و هوشیار، ساحران را به توطئه متهم ساخت، و چنین اظهار داشت که شما در نمان با حضرت موسی برای ضرر رساندن ملک و ملت توطئه کرده اید «إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرٌ تُنْمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ» یعنی این توطئه ای است که شما قبل از ورود به میدان مبارزه، در شهر با یکدیگر طرح ریزی کرده اید. لذا ساحران را مخاطب ساخته گفت: «أَمْنتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ» یعنی آیا شما قبل از اجازه من ایمان آوردید؟ این سؤال نوعی زجر و تنبیه بود چون ایمان را قبل از اجازه خود ذکر کرده، به مردم خاطر نشان ساخت که اگر معجزه و حقانیت حضرت موسی (ع) تحقق پذیرفت، ما خود قصد داشتیم او را بپذیریم و به مردم اجازه دهیم تا ایمان آورند، اما شما شتاب کردید و بدون اجازه من و بدون تأمل شکار توطئه ای قرار گرفتید.

فرعون با توسل به فریب از یکسو معجزه حضرت موسی و تسلیم ساحران را در جلوی مردم توطئه و سازش قرار داد و دیگر اینکه وادار به تدبیر تازه ای شد تا به نحوی مردم را در گمراهی قدیم نگاه دارد که نیازمند به ترفند سیاسی جدیدی شد؛ از طرف دیگر عمل موسی (ع) و ایمان ساحران که تنها رفع گمراهی فرعون بود، و هیچ ارتباطی به قوم و عوام نداشت آنرا یک مسئله کشوری و سیاسی معرفی کرد. و گفت: «لِنُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا» یعنی گفت شما با اقدام به این توطئه بر ملک مصر چیره شوید، آنها را از شهرشان بیرون رانید. بنابراین از بیم ترس خود و مرعوب ساختن دولت،



ساحران را تهدید کرده گفت: «فَسَوْفَ نَعْلَمُونَ» یعنی شما بزودی نتیجه توطئه‌ای را که کردید خواهید دید و متعاقب آن افزود: «لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ ثُمَّ لأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» دست و پای همه شما را برعکس قطع کرده و بدارتان خواهم آویخت. لازم به یادآوری است که قطع برعکس آنست که دست راست و پای چپ قطع شده از هر دو سو مجروح شده زشت و بیکاره جهت عبرت مردم انگشت‌نما شوند. فرعون برای فرونشاندن این نابسامانی و تفرق درباریان و عموم مردم تدبیر تهدید و قتل را تجویز نمود. البته کيفر ظالمانه و خشونت‌آمیزی بر هیچکس پوشیده نبود. اما اسلام و ایمان آنچنان نیروی لایزالی است که وقتی ریشه آن در دل مؤمن و مسلمان جوانه زند او خود را در مقابل هر حادثه‌ای آماده ساخته و از هر نوع تهدید به قتل اِباء نخواهد داشت.

همچنین نیروی عظیم ایمان بود که ساحران را در مقابل تهدیدات وحشتناک فرعون مقاوم و مستحکم ساخت و آنانی که قبل از ایمان به خدایی فرعون سر تسلیم فرود آورده بودند در ظرف چند ساعت منقلب گشته و در مقابل خدای کاذب خویش عصیان پیشه کردند و به تهدیدات و تنبیهات وی وقعی ننهاده‌اند. «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» یعنی اگر تو ما را نابود کنی پروایی نداریم زیرا به افتخار قرب خدا نایل شده و سپس به هرگونه نعمت و راحتی دست خواهیم یافت. چون ساحران از سطوت و هیبت فرعون واقف بودند نگفتند که تو بما دسترسی پیدا نمی‌کنی یا به مقابله تو برخوایم خاست، بلکه تهدید او را درست فهمیده جواب دادند که تو قادر هستی در جهان عذابمان دهی ولی ما راه خود را برگزیده و به زندگانی عبث دنیوی توجهی نداریم و چون از دام این جهان برهیم در آغوش رحمت الهی قرار گرفته و به سعادت وصال او می‌پیونددیم. و نیز از گفته ساحران می‌توان چنین استنباط کرد که در این زندگی فانی آنچه می‌خواهی بکن ولیکن ما و شما به پیشگاه ذات احدیت حضور می‌یابیم و اوست که به داد مظلوم می‌رسد. یعنی در حق ما آنچه روا میداری انجام ده ولی این را بدان که فرامین تو

هر چند در جهان قابل تنفیذ باشد روزی بسر می‌رسد. چون بعد از ایمان، زندگی به گونه‌ای خاص در نظر ما خودنمایی می‌کند، گرچه با سختی و مشقت همراه است. اما در مقابل سختی و عذاب آخرت ناچیز است و در فردای آخرت، خوشی و ناخوشی، همیشگی خواهد بود. جای بسی اندیشه و تأمل است کسانی که تا دیروز در کفر و الحاد قرار داشتند و سر تسلیم به دربار فرعون می‌نهادند و او را بر جان و مال و شئون زندگانی خود مخیر می‌دانستند و از شکوه و عظمت خالق یکتا غافل بودند چگونه ناگهان منقلب گشته راه عصیان و مقابله با خدای ظلم و ضلالت پیش گرفتند و تدبیر پیکار و ستیز برگزیدند. برآستی چه نیرویی سبب مقاومت و ایثارگری آنان گشت، و چه عاملی سبب شد که از مرگ و تهدید نهراسند، بلکه جان را عاشقانه در طَبَقِ اخلاص نهند. و از زندگی ذلت‌بار دنیوی اعراض کرده راه سعادت آخرت در پیش گیرند و به سوی معبود واقعی بشتابند. آری! این همان نیروی ایمان و توحید است که بر همه مصایب و متاعب دنیوی تاخته و چون پروانه خود را در آتش معرفت می‌افکنند. و از انوار و تجلیات ذات حق می‌سوزند و از سوختن خود فغان بر نمی‌آورند و جهت استحکام عزم خویش دست به دعا برداشته و از رب العالمین چنین استمداد می‌نمایند که: «رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفَقًا مُسْلِمِينَ» یعنی پروردگارا بما صبر کامل عطا فرما و ما را در مسلمانی بمیران. در این آیه اشاره به معرفت الهی است. آن نیرویی که آدمی را در برابر هر رنج و مصیبتی مصمّم می‌گرداند. وقتی انسان به معرفت و شناخت واقعی معبود دست یافت از پیمودن صراط سعادت باز نخواهد ایستاد. بهمین سبب بود وقتی آنان دست اخلاص بدرگاه رب العالمین بلند کردند نتیجه معرفت حق بود که با عزمی راسخ جهت مقابله با باطل برآمدند.

کمیسیون بررسی و تحقیقات علل و نتایج جنگ‌های گذشته اروپا در گزارشات خود آورده‌اند که مسلمانان که بخدا و آخرت ایمان دارند و شهادت را فوز عظیم می‌دانند در میدان جنگ از همه بیشتر از خود



شجاعت و ایثار نشان داده، در صبر بر مصایب و مشقات سرآمد دیگرانند. از اینجاست که کارشناسان فنون جنگ به این نتیجه رسیده‌اند که اگر شالوده عقیدتی ارتش بر توحید و ایمان به آخرت استوار باشد، هیچ نیرویی قادر به اضمحلال آنان نخواهد بود.^۱

متأسفانه امروز مسلمانان و حکومت‌های اسلامی برای تقویت و اقتدار خویش به هر گونه تدابیر تمسک می‌جویند ولی از نیروی معنویت و ایمان غافل هستند. لذا ساحران فرعون‌ی که عمری را در الحاد و کفر سپری کرده بودند معجزه‌های حضرت موسی^(ع) توانست که در یک لحظه دگرگونشان کند و محک ایمان و جودشان را فراگرفت تا جایی که در فضای ملکوتی عرفان پیش رفتند. و در ردیف مجاهدان و غازیان قرار گرفتند. پس معلوم‌گشت که معجزه‌ایمان ساحران از معجزات عساوید بیضای حضرت موسی^(ع) افضل بود.

اثر بیم حضرت موسی و هارون علیهما السلام بر فرعون

دروغها و ترفندهای سیاسی فرعون با ارائه معجزه حضرت موسی^(ع) رنگ ملایم‌تری بخود گرفت، زیرا او می‌خواست که ساحران را در ضلالت پیشین نگهدارد ولی با برخورد پرشگفت معجزه، نیروی خشم فرعون بر ساحران اندک شد و نسبت به حضرت موسی^(ع) که مخالف اصلی او بود چیزی نگفت در حالیکه مردم، فرعون را خطاب کرده و گفتند که: «أَتَدْرُؤُوسِي وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَبَدْرَكَ وَالْهَيْكَلِ» یعنی آیا شما موسی^(ع) و پیروان او را وامی‌گذارید که به شما و معبودان شما اعتنا نکرده در کشور فتنه و فساد بپا کنند.

فرعون بر این مجبور شده و گفت: «سُقِّتِلْ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسَخِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ

قَاهِرُونَ»: یعنی عمل ایشان برای ما چندان موجب اندیشه نیست، بلکه ما جهت تنبیه مردم و تدبیر عواقب کار، کاری خواهیم کرد که در میان‌شان هر پسریکه متولد بشود او را بقتل می‌رسانیم و تنها زنان را باقی می‌گذاریم. دیری نمی‌گذرد که ملت‌شان از مرد خالی شده، تنها زنان باقی می‌مانند که برای انجام خدمات ما کنیز خواهند بود. و ما بر مقدرات همه اینها قادریم، که آنچه بخواهیم می‌توانیم انجام دهیم و ایشان نمی‌توانند گزندى بمانند برسانند.

علمای مفسرین فرموده‌اند که فرعون بخاطر بحرکت آوردن قوم، چنین گفت که پسران بنی اسرائیل را بقتل می‌رسانیم اما درباره حضرت موسی و هارون عليهما السلام از زبانش چیزی نراند. علتش این بود که خوف معجزه حضرت موسی عليه السلام بر مغز و روان فرعون نشسته بود.

حضرت سعید بن جبیر می‌فرمود: که بر فرعون با مشاهده معجزه مهیب ازدهای حضرت موسی (ع) آنچنان لرزه‌ای افتاد که بی اختیار ادرارش فرو ریخت. براستی که هیبت چنین است.
مولانا رومی فرموده:

هر که ترسید از حق و تقوی گزید

ترسد از وی جن و انس و هر که دید

یعنی هر که از خدا بترسد همه مخلوق از او می‌ترسند. در اینجا که قوم فرعون گفت که: موسی و قوم او تو را و معبودان تو را گذاشته در جهان فساد بپا می‌کنند.

از این سخن معلوم می‌شود که اگرچه فرعون، خود در جلوی قوم، مدعی خدایی بود «وَأَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»: می‌گفت ولی خودش نیز بتها را می‌پرستید. و دومین بار بود که قتل پسران نوزاد جهت تضعیف بنی اسرائیل انجام می‌گرفت. نخستین بار بعد از تولد حضرت موسی (ع) بمرحله اجرا درآمد. که نتیجه آن اقدام چیزی جز عدم موفقیت وی تا کنون نبود. ولی وقتی که خدا بخواهد ملتی را رسوا کند او باینگونه تدابیر متوسل می‌شود



که همین عمل سرانجام وسیله‌ای برای هلاکت خودش قرار گیرد، چنانکه در آینده معلوم خواهد شد که در اثر این ظلم و ستم، عاقبت فرعون و قوم او به کجا انجامید.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ ^{فَنَالَا}

گفت موسی بقومش که از خدا کمک بخواهید و صبر کنید یقیناً زمین از آن خداست،
يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۲۸﴾ قَالُوا

وارث آن می‌گرداند هر کسی را بخواهد از بندگانش و انجام خوب از آن پرهیزگاران است. گفتند که ما
أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ

اذیت و آزار بودیم پیش از اینکه تو یبائی بنزد ما و بعد از اینکه آمدی، گفت نزد یک است که پروردگار تان
يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۹﴾

هلاک کند دشمن شما را و شما را جانشین او قرار دهد در زمین و باز ببیند که شما چگونه کار می‌کنید.
وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ

و ما مبتلا کردیم کسان فرعون را در قحط سالیها، و کاستن میوه‌ها تا که
يَذَكَّرُونَ ﴿۱۳۰﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ

نصیحت بپذیرند. پس هرگاه میرسد با ایشان خوبی، می‌گفتند اینست سزاوار ما، و اگر می‌رسد با ایشان
سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ إِلَّا إِنَّمَا طَرَّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ

خرابی بد فالی می‌گرفتند به موسی و همراهان او آگاه باش که نحوست‌شان بنزد خداست ولی
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسْحَرَنَا بِهَا

بیشتر مردم نمی‌دانند. و گفتند آنچه شما بیاورید نشانی که بوجه آن بر ما سحر کنید

فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾

پس ما هرگز بر تو ایمان نخواهیم آورد.

خلاصه تفسیر

وقتی بنی اسرائیل از تهدیدات و مجازات فرعون آگاهی یافتند، خلیل متوحش شده از حضرت موسی علیه السلام چاره‌جویی کردند پس موسی علیه السلام به قوم و پیروان خود فرمود که اعتماد بر خدا بدارید و از خود استقامت نشان دهید (نترسید) این زمین از آن خداست از بندگانش هر که را بخواهد (او را) مالک (و حاکم) میگرداند (همچنانکه فرمانروایی این سرزمین را چند صباحی به فرعون داده است) و پیروزی از آن کسانی است که از خدا می ترسند (پس شما بر ایمان و تقوی استوار باشید که این سلطنت بشما خواهد رسید، که البته به چند روزی انتظار ماندن نیاز هست) مردم قوم (از نهایت حسرت و حرم که طبعاً مقتضی تکرار شکوه می‌باشند) گفتند که (ای پیغمبر خدا) ما همیشه در مصیبت قرار گرفته‌ایم پیش از بعثت شما (که فرعون از ما بیگاری می‌گرفت و پسران ما را می‌کشت) و بعد از دعوت شما و ایمان آوردن ما هم (که انواع و اقسام شکنجه در حق ما و خانواده‌هایمان اعمال خواهند کرد و حق تصمیم بقتل رساندن پسران ما نیز، صادر شده است) موسی علیه السلام فرمود (نترسید) عن قریب خداوند دشمن شما را هلاک و شما را بجای او حاکم زمین می‌گرداند سپس روال کار شما را می‌بیند (که آیا شکرگزاری و قدردانی و اطاعت بجا می‌آورید. یا ناسپاسی و غفلت و معصیت، در این ترغیبی است به اطاعت و تخذیری است بر معصیت) و (وقتی که فرعون و پیروان او بر انکار و مخالفت مصر شدند پس) ما کسان فرعون را (همراه با فرعون [که ذکر آن در رکوع هجدهم و نوزدهم از این سوره رفت] به انواع مصایب مبتلا کردیم (۱) در قحط سالی (۲) و کاستن میوه‌جات تا که آنها (سخن حق را) بفهمند (و تسلیم حقیقت شوند) پس (آنها باز هم نفهمیدند بلکه کیفیت کارشان این بود که) وقتی بر ایشان خوشحالی (یعنی ارزانی و محصول) می‌آمد می‌گفتند که بایستی صاحب چنین نعمت و خوشی باشیم (چراکه شانس ما خوب است و اینها بر اثر نیکبختی ما است. چنین نبود که آنها را از فضل و نعمت رزاق دانسته، پس سپاسش را بجای آورده بر طاعتش گردن نهند) و اگر به ایشان نوعی ناخوشی (مانند قحط و کم‌درآمدی) پیش می‌آمد پس موسی علیه السلام و همراهان او را منحوس می‌دانستند (که این پدیده از نحوست موسی است و نمی‌خواستند این نحوست را از عصیان و کفر و تکذیب خویش بدانند در حالیکه



چنین نبود همه مصایب نتیجه اعمال خودشان بود، چنانکه می‌فرمایند که) آگاه باشید که (سبب این) نحوست در علم خداست (یعنی خداوند اعمال کفرآمیز آنها را می‌داند و در حقیقت این نحوست سزای چنان اعمالی است) اما بیشترشان آنرا نمی‌دانند (به عدم تشخیص خود پی نمی‌برند) و می‌گویند که هر نوع سخن عجیبی (از بالا) به ما عرضه کنی، که بوسیله آن بر ما سحر کنی باز هم ما سخن تو را هرگز قبول نخواهیم کرد.

معارف و مسایل

فرعون بعد از شکست با موسی علیه السلام خشم خود را بر بنی اسرائیل فرو نشاند که قانونی برای قتل پسران و زنده نگه داشتن زنان بتصویب رساند، قوم بنی اسرائیل از تهدید و کیفر فرعون به وحشت افتادند. زیرا شکنجه‌هایی را که فرعون قبل از تولد حضرت موسی علیه السلام بر آنها روا داشته بود، مجدداً بسراغشان آمد و حضرت موسی علیه السلام آنرا احساس فرموده از روی شفقت پیامبرانه و طبق حکمت برای نجاتشان از این بلا، دو چیز به ایشان تلقین فرمود. یکی استمداد از خدا بهنگام مبارزه با دشمن، دوم، صبر و استقامت تا پایان کار و اینرا هم نشان داد که اگر این شیوه را عمل کنید این کشور از آن شماست و شما پیروز خواهید شد. و همین است مقصود آیه قبل که در آن فرموده است «**اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا**» یعنی از خدا کمک بخواهید و صبر کنید سپس فرمود: «**إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**» یعنی همه زمین از آن خداست او هرکسی را که بخواهد مالک و وراثت زمین می‌گرداند و این امر حتمی است که انجام کار و پیروزی از آن پرهیزگاران است. در این آیه اشاره باین نکته است که اگر شما تقوی را اختیار کردید [ذکر آن در بالا رفت] که مستلزم به صبر و استعانت بالله باشد، فرجام کار شما آنست که حاکم و فرمانروای مصر خواهید شد.

نسخه اکسیر برای نجات از مشکلات و مصایب

نسخه‌ای که حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل جهت غلبه بر دشمنان ارائه داد اگر با تأمل نگریسته شود این همان نسخه اکسیری است که هرگز خطا نخواهد رفت و پس از آن پیروزی قطعی است. نخستین جزو این نسخه «استعانت بالله» است که روح اصلی این نسخه به شمار می‌آید. علت اینکه وقتی خالق کاینات کسی را مورد حمایت قرار دهد، رخ تمام کاینات بکمک او منعطف می‌گردد. چراکه همه کاینات تحت سیطره و فرمان اوست.

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند با من و تو مرده با حق زنده‌اند

در حدیث آمده است که هرگاه خداوند بکاری اراده فرماید، اسباب آن کار خود بخود فراهم می‌آیند لذا در مقابله با دشمن، بدون استعانت از خدا هیچ نیرویی کارآمد نیست؛ آنهم استعانتی که از صدق و اخلاص خیزد نه اندیشه و زبان. دومین جزء آن نسخه «صبر» است. و صبر در لغت بمعنی کنترل کردن نفس و مقاوم ماندن بر امور خلاف طبع است. و صبر بر مصایب بدان خاطر صبر نامیده می‌شود که در آن جذبۀ گریه و فریاد و جیغ کشیدن سرکوب می‌گردد. چون هر فرد اندیشمند نیک می‌داند که برای وصول به مقاصد می‌بایست از موانع محنت و مشقت گذر کرد و برخلاف طبع و سرشت خویش رنج و تکلف را بر خویشتن هموار ساخت تا به دروازه موفقیت برسد. رسول گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی چه خوب گفت: که صبر آنچنان نعمت و سیعی است، که صبوران را نعمتی وسیع‌تر از آن اعطا نشده است، لذا حضرت موسی (ع) با ایراد نصایحی حکمت‌آمیز و وعده فتح و نصرت مورد چنین سخنانی واقع شد که: «أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ نَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا» یعنی ای موسی (ع) ما قبل از آمدن شما تحت ظلم و ستم قرار داشتیم و بعد از آمدن شما (و دعوت به ایمان) نیز مورد تهدید و عذاب و آزار قرار خواهیم گرفت.



به عبارت دیگر، قبل از بعثت شما، ما زیر شدیدترین آزارها معذب بودیم و به امید پدیدار شدن پیامبری، روزگار می‌گذرانیدیم. ولی اکنون بعد از آمدن شما و ایمان ما اگر بازهم سلسله‌های ایذا و آزار ادامه یابد، پس چه می‌توانیم بکنیم. بنابراین موسی (ع) حقیقت صبر را بر آنها تصریح و تأیید کرده شکوفه امید را بر دل ناآرامشان شکفت و چشم حیرت‌زده‌شان را به برق دورنمای سعادت منور گردانید و گفت: «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يُسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی اگر بر نصایح ما عامل باشید بعید نیست که دشمن بزودی هلاک گردد و شما بر اریکه اقتدار تکیه زنید ولی «فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» یعنی نیک بدانید، که هدف تنها رسیدن به حکومت و قدرت نیست بلکه برقراری داد و عدل و تنفیذ اوامر الهی است. لذا وقتی که بر ملک مصر اقتدار یافتید آگاه باشید از مزه قدرت و حکومت کام طبع‌تان را شیرین نساخته و از وقایع اسف‌باری که بر نیاکان‌تان رفته است غافل نباشید.

حکومت و سلطنت امتحانی است برای طبقه حکمران

در این آیه هرچند که مخاطب بنی اسرائیل است، اما خداوند متعال به هر طبقه از حکمرانان هشدار و اعلام می‌دارد که نفس حکومت خالق کاینات را سزااست و چند صباحی آدمی را به عنوان خلیفه بر مصدر حکومت می‌نشانند، تا دستورات الهی عدل و داد و امر و نهی را بر زمین جاری گردانند و هنگامی که خود بخواهد صلاحیت حکومت را از فرد سلب می‌نماید. چنانکه در آیه ۲۶ آل عمران آمده است: «تُوْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ».

در تفسیر بحر محیط منقول است روزی عمرو بن عبید پیش از آنکه منصور خلیفه عباسی، بر مسند خلافت تکیه زند، رسید و در نشستی که با او داشت این آیه را بر وی خواند: «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يُسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» در آن آیه بشارتی بود که وی بخلافت می‌رسد، برحسب اتفاق منصور

خلیفه شد، و روزی عمرو بن عبید به نزد او آمد. و منصور از پیش گویی عمرو بن عبید یاد آوری کرد. عمرو بن عبید در جواب گفت: تو سرانجام بر قدرت خلافت نشستی، ولی آیه دیگری که «فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» است باقی است پس به یاد دار. به هر حال، خلافت و امارت مدّ نظر نیست، بلکه خداوند روال کار و نحوه انجام آنرا می‌نگرد همانگونه که بر فرعون و فرعونیان رفت.

در روایت تفسیری است که این مسلسل تا هفت سال بر آنها ماند درباره بیان این در قرآن مجید برای عذاب قحط دو لفظ آمده است: یکی سنین و دیگری نقص من الثمرات که حضرت عبدالله بن عباس و غیره در این باره چنین گفته‌اند: که سنین یا عذاب قحطی برای روستائیان که دارای زمین‌های مزروعی اند اختصاص داشت و عذاب نقص ثمرات ویژه شهرنشین‌ها که دارای باغات میوه بودند، نازل می‌شد.

هرگاه قهر و عذاب الهی بر قومی فرود آید از حقیقت بکلی غافل می‌شوند همچنانکه قوم فرعون در این عذاب گرفتار آمد ولی آنها از ابتلای بدین عذاب متنبه نشده، بلکه وقوع چنین حوادثی را از نحوست حضرت موسی (ع) و همراهانش می‌پنداشتند. «فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ» یعنی هرگاه این قوم بخوبی و راحتی و آرامش نایل گردند می‌گویند که ما سزاوار دریافت چنین نعمتی هستیم باید این بما برسد و هرگاه مصیبت و مشقتی پیش آید می‌گویند آه این از اثر نحوست موسی عليه السلام و همراهان اوست، حق تعالی در پاسخ به این جسارت چنین فرمود: «أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

طائر به معنی حیوان پرنده است. عرب، با پریدن حیوان بجانب راست و چپ فال نیک و بد می‌گرفتند، بدین ترتیب در قرآن نیز طائر بمعنی فال آمد. و معنی طائر در این آیه مؤید همین مضمون است. مقصود آیه اینکه خوبی و بدی فال و سرانجام هر کاری منوط به اراده و مشیّت الهی است، و همه پدیده‌های عالم و ظواهر طبیعت در سایه قدرت و خواست خداوند



جای دارند و نحوست و قداست چیزی یا کسی در امور جهان دخیل نیست. لذا آنها از نهایت جهل و ضلالت خویش با پراندن پرندگان فال می‌گرفتند و بدین وسیله بر مقاصد و امیال واهی خود مهر صحه می‌گذارند. و برای همین بود که آنها معجزه حضرت موسی را سحر پنداشتند و اظهار داشتند که «مَهْمَا تَأْتَانِي بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسْحَرَنَّا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» یعنی هر نشانه‌ای که دال بر نبوت باشد بر ما عرضه کن، و این را بدان که ما مغلوب سحر تو نشده و هرگز بر تو ایمان نخواهیم آورد.

فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ

باز ما فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و کنه و غورباقه و خون نشانی‌های زیاد
مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ

جدا جدا باز هم تکبر کردند و بودند قوم گناهکار و هرگاه واقع می‌شد بر آنها
الرِّجْزُ قَالُوا يُمُوسَى اذْعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ

عذابی می‌گفتند ای موسی دعا کن برای ما پیش خدایت همان‌گونه که بتونشان داده‌وا گرزایل کنی از ما
عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۳۴﴾ فَلَمَّا

این عذاب را، پس حتماً ما ایمان خواهیم آورد بتو، و میفرستیم با تو بنی اسرائیل را. پس چون ما
كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿۱۳۵﴾

دور کردیم از ایشان عذاب را تا مدتی که ایشان به آن میرسیدند آنگاه ایشان عهد شکستند.
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا

پس انتقام گرفتیم از ایشان، پس غرق کردیم ایشانرا در دریا، به این سببکه ایشان تکذیب کردند

بِأَيِّنَّا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿۱۳۶﴾

آیات ما را و از آنها غفلت می‌کردند.

خلاصه تفسیر

(وقتیکه اینگونه سرکشی اختیار کردند پس) ما (علاوه از آن مصیبت این مصایب را هم مسلط گردانیدیم که) بر آنها طوفان (کثرت باران) فرستادیم (که مال و جانشان در کام خطر فرورفتند) و (از این خوف زده شده با موسی علیه السلام عهد و پیمان بستند که اگر شما این مصیبت را از ما دور گردانید، ما ایمان خواهیم آورد و آنچه شما بفرمایید اطاعت خواهیم کرد، پس وقتیکه آن مصیبت زایل گشت و متعاقب آن به انواع نعمت و محصول دست یافتند از پیمان خویش بکلی غافل شدند زیرا که غرق در نعمت و ثروت بودند و راه عصیان و انکار پیش گرفتند، پس بر مزرعه ایشان ملخ (مسلط گردانیدیم) و (باز وقتیکه نابودی مزرعه شان را مشاهده کردند متوحش شده باز چون سابق تجدید پیمان کردند، باز وقتیکه به برکت دعای حضرت موسی علیه السلام این بلا زدوده شد و به محصولات دست یافتند با فراغت خاطر، آنها را به خانه بردند و از هر حیث در رفاه و آرامش فکر قرار گرفتند، ولی سپس چون گذشته بر کفر و انکار اصرار ورزیدند و ما در محصولاتشان آفت) کرم (قرار دادیم) و (وقتیکه از این آفت ترسیدند دست به دعا برداشتند و استمداد نمودند و چون بار آن مصیبت از دوششان برداشته شد و در کمال نعمت و آرامش به خورد و نوش نعمت های الهی پرداختند، ولی ناگهان سر به کفر و طغیان برداشتند، پس آنگاه مزه نعمت های خود را بر مذاقشان ناگوار ساخته بالای) قورباغه (را بسویشان گسیل داشتیم بگونه ای که خوراک و ظروف غذا و خانه هایشان را فراگرفت و زندگی را بر ایشان ناممکن ساخت) و (باز هم بازنیامدند آنگاه بالای دیگر بر آنها فرود آوردیم و نوشیدن برای آنها دشوار شد زیرا نوشیدنی شان) خون (می شد یعنی به محض رسیدن به دهان به خون تبدیل می شد و خلاصه چنین عذاب و مصایبی بر آنها مستولی گشت زیرا) اینها معجزات آشکاری بودند (چون در مقابله با حضرت موسی علیه السلام راه عصیان و انکار گزیدند که با معجزاتی اعجاب انگیز برخوردند، این معجزات و آیات هفتگانه را با عصا و ید بیضاء، آیات تسعه می نامند) پس (لازم بود که در برخورد و مشاهده این آیات و معجزات غالب، بخود می آمدند اما باز هم) آن مجرم پیشگان کبر کردند (علیرغم شدیدترین عذابها، براه حقیقت برنگشتند) و هرگاه بر آنها عذابی (از مصایب و بلاهای مذکور) واقع می شد می گفتند ای موسی علیه السلام برای ما به پیش پروردگارت دعا کن بآنچه بر شما وعده داده شده و (آن عبارت از برطرف شدن قهر در صورت بازآمدن ماست پس ما تعهد می دهیم که) اگر شما این عذاب را از ما



دور کنید (یعنی دعا کرده برطرف سازید) ما یقیناً بگفته شما ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را رها کرده با شما همراه خواهیم کرد پس وقتی که (به یمن دعای حضرت موسی علیه السلام این عذاب را تا مدتی که آنها به آن می رسیدند دور می کردیم آنها بی درنگ نقض پیمان می کردند هم چنانکه قبلاً بیان شد) پس (چون محقق شد که آنها از شرارت خویش باز نخواهند آمد آنگاه) ما از ایشان (کاملاً) انتقام گرفتیم یعنی آنها را بدریا غرق کردیم (چنانکه در جای دیگر آمده) بجهت اینکه آنها آیات ما را تکذیب می کردند و بر بی توجهی و بی اعتنائی خویش اصرار می ورزیدند (که البته تکذیب و بی اعتنائی شان هم اینچنین ساده نبود چون با انکار و عناد پیمان خود را آشکارا نقض می کردند).

معارف و مسایل

در آیاتی که شرحشان رفت، دنباله قصه حضرت موسی و قوم فرعون مذکور است که ساحران فرعون در مبارزه با موسی علیه السلام شکست خوردند و ایمان آوردند ولی قوم فرعون همچنان بر طغیان و کفر مصر ماند.

طبق روایات تاریخی حضرت موسی علیه السلام بعد از این واقعه ظرف بیست سال در مصر مانده پیغام الهی را به مردم رساند و آنها را بطرف حق دعوت داد و در این زمان خداوند به حضرت موسی علیه السلام معجزه عطا فرمود که هدف از آنها بیدار کردن قوم فرعون و هدایت آنها براه راست بود آیه ۱۰۱، اسراء، «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ» بیانگر همین موضوع است. ارائه دو معجزه عصا و ید بیضا حضرت موسی علیه السلام از معجزات نه گانه به شکست ساحران و ایمان آوردنشان انجامید که وقایع آن به تفصیل گذشت و معجزه دیگر که ذکرش رفت آن بود که قوم فرعون علیرغم مشاهده دو معجزه، راه عناد و انکار پیش گرفتند که عذاب قحط سالی بصورت تقلیل محصولات و ملالت و استیصال گریبانگیرشان شد، که در نتیجه دست نیاز به سوی حضرت موسی دراز کرده و بر رفع بلائی قحطی از آن حضرت دعا خواستند. ولی بمحض برطرف شدن عذاب قحط، به سرکشی و انکار و

عناد پرداخته و این مصیبت را از نحوست حضرت موسی و همراهان او دانسته و آن را از پدیده‌های معمولی روزگار انگاشتند. و ذکر شش معجزه دیگر نیز در این آیات قرآنی مذکور است.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ» یعنی باز ما بر ایشان عذابهای طوفان و ملخ و کرم گندم و قورباغه و خون را فرود آوردیم این پنج نوع عذاب از جانب خداوند بر قوم فرعون آمده، در قرآن به آیات مفصلات تعبیر شده است. که حضرت عبدالله ابن عباس چنین تفسیر کرده است که هر یک از عذابها تا وقت مقرری باقی ماند و سپس برطرف شد. باز مهلت داده شد و در پایان مهلت نوع دوم و سوم بصورت‌های وحشتناکی خودنمایی کردند. ابن منذر از حضرت عبدالله بن عباس روایت می‌کند که هر یک از عذابها بمدت ۷ روز بر قوم فرعون چیره شد یعنی از روز شنبه آغاز و شنبه دیگر پایان می‌یافت.

و پس از آن تا سه هفته بآنها مهلت داده می‌شد تا بخود آیند و از راه باطل اعراض کرده به سوی حقیقت روی آورند. امام بغوی از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده، که چون اولین عذاب بصورت قحطی بر قوم فرعون آمد و باز با دعای حضرت موسی (ع) مرتفع شد، باز هم آنان مجدداً به سرکشی و انکار و عناد پرداختند و از عذاب گذشته پند نپذیرفتند و نقض پیمان کردند. حضرت موسی بر آنان عذاب دردناک درخواست کرد و گفت بر اینها عذابی مستولی کن تا متألّم و متنبّه شده و برای دیگران پند و برای آیندگان درس عبرتی باشد. پس آنگاه خداوند عذاب طوفان نازل کرد. نظر مفسران مشهور بر این است که: مراد از طوفان آب است و آن بگونه‌ای واقع شد که تمام منازل و مزارعشان به زیر آب فرورفت و امکان خواب و آسایش را از آنها ربود و زندگی‌شان را مختل و خوابشان را پریشان و فراغتشان را مشوّش و سکونت‌شان را غیرممکن و جانشان را در ورطه نابودی قرار داد، و جای تعجب اینکه منازل و مزارع بنی اسرائیل در جوار فرعونیان بودند. در اثر این طوفان هیچ‌گزندی به بنی اسرائیل وارد نیامد در



حالیکه خانه‌ها و کشتزارهای قوم فرعون در کام آب فرورفت. قوم فرعون از این طوفان سهمگین به هراس افتاده، به حضرت موسی علیه السلام پناه برده و گفتند که از پرودگارت بخواه که این عذاب را از ما برطرف کند، در آنصورت ما ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را رها خواهیم ساخت. طوفان در اثر دعای حضرت موسی علیه السلام برطرف شد و در نتیجه مزارعشان بیش از پیش سرسبزتر شد. آنها بعد از فرونشستن طوفان، شروع به بحث کرده و اظهار داشتند که این طوفان در اصل عذابی نبوده، بلکه جهت استفاده ما آمده که در نتیجه محصولات مزرعه ما بیشتر شده، لذا موسی علیه السلام در رفع طوفان دخالتی نداشته است. پس لزومی در اجرای پیمان خود نمی بینیم.

به این ترتیب، آنها بعد از فاجعه طوفان، مدتی را در امن و عافیت بسر بردند که در اصل خداوند به آنها فرصت اندیشیدن و عبرت از گذشته داده بود، ولی آنها به این جریان وقعی ننهادند و پندی نگرفتند. دیری نگذشت که عذاب ملخ بصورت سیل خروشان به سوی آنها هجوم آورد. مزارع و باغات میوه و کشتزارهای سرسبزشان را در کام نیستی قرار داد. و در روایات آمده است که حتی دربهای چوبی و سقفهای خانه و اثاث منازل را بکلی از بین برده و زندگی را برای قوم سرکش فرعون غیرممکن ساختند. جای تعجب اینکه این آفت در دیار بنی اسرائیل که همجوار فرعون بود سرایت نکرده و از این بلای خانمانسوز بکلی مصون ماندند. قوم فرعون از این عذاب آن چنان مستأصل و معذب شدند که بناچار نزد موسی علیه السلام آمدند و برای رفع آن از او کمک و چاره طلبیدند و اظهار داشتند که: شما اگر این بار نیز دعا کنید و از خدا بخواهید که این عذاب رفع شود وعده قطعی می دهیم که ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را آزاد خواهیم ساخت. حضرت موسی علیه السلام باز بدربار خدا دعا کرد و این عذاب برطرف شد ولی پس از برطرف شدن عذاب آنها وقتی مشاهده کردند که از بقایای محصولشان میوه اندکی که بقدر کفایت یک ساله برجای دیدند، گفتند که

برای یکسال کافی است. باز به عصیان و عهدشکنی مشغول شدند و نه ایمان آوردند و نه بنی اسرائیل را آزاد کردند. این بار نیز خداوند به آنها یک ماه مهلت داد و پس از آن مهلت بر آنها، عذاب قتل مسلط گردانید. لفظ قتل بر شپش اطلاق می شود که در لباسها و موی آدمی پدید می آید و نیز به کرم هم گفته می شود که در غله و محصولات ایجاد شود. و امکان دارد که این عذاب قتل شامل هر دو نوع کرم باشد که در مال و جان آنان ضایعات مهلکی پدید آورد.

آفت کرم محصولات و مزارع را بحدی تباہ و نابود ساخت که اگر ده کیلوگرم گندم را برای آرد کردن به آسیاب می بردند، از آن سه کیلو آرد بدست می آمد. و آفت شپش نیز مو و ابرو و مژگان آنها را می خوردند و بدین ترتیب قوم فرعون در شدیدترین شرایط قرار داشت که ادامه زندگی بر آنها دشوار بود، که باز هم به سوی حضرت موسی (ع) پناه آورده و از او کمک خواستند و گفتند که اگر اکنون جهت رفع این عذاب دعا کنی، یقیناً به وعده خود عمل کرده و ایمان خواهیم آورد. بناچار حضرت موسی دست دعا بدرگاه الهی برداشته و از بارگاهش درخواست رفع عذاب کرد. که خداوند آن عذاب سخت را از دوششان برداشت که متعاقب آن راحتی و آسایش سراغشان آمد. ولی به محض دست یافتن به خوشی و عافیت پیمان خود را نقض کرده و راه عصیان و انکار پیش گرفتند که مجدداً خداوند بمدت یکماه دیگر به ایشان فرصت داده ولی آنها فرصت را از دست دادند و گرفتار چهارمین عذاب شدند که این عذاب به صورت سیل متلاطمی از قورباغه به سوی خانه و کاشانه شان جاری گشت. و هرکجا می نشستند تا گلو غرق در قورباغه بودند و چنانکه می خوابیدند بدنشان از قورباغه ناپدید می گشت که امکان جنیندن از آنها سلب شده بود. غذا و طعامهایشان پر از قورباغه بود. آن چنان زندگی تلخ شده بود که بگریه و فغان افتاده برای چندمین بار به سوی حضرت موسی روی آوردند و با گریه و زاری از آن حضرت کمک خواسته و از وی استدعا کردند، که به درگاه الهی برای



رفع این بلای وحشتناک دعا کند و متعهد شدند که نسبت به وعده خویش قطعاً جامه عمل پوشانند. حضرت موسی (ع) به درگاه ذوالجلال دعا کردند و در نتیجه عذاب قورباغه مرتفع گشت.

هنگامی که عذاب الهی رفع شد مجدداً بر ضدیت و عناد خویش اصرار ورزیدند و از رویدادهای آشفته گذشته غافل شدند و عذابها را از سحر حضرت موسی قلمداد کردند. آری! اینها از عادت بارز کافران و منکران حق است چرا که وقتی قهر خداوندی بر گروهی چیره گردد، حجاب تاریکی بر دیدگانشان کشیده می شود و از استنباط حقیقت ناتوان می مانند. لذا خداوند یک ماه نیز مهلت داد تا باز بخود آیند و به راه حقیقت برگردند ولی آنها از این مهلت هم استفاده نکردند. و بدین ترتیب مقدمه نزول عذاب سهمگین تری را بر خویشان مهیا ساختند که این بار عذاب خون بر شئون زندگانی آنان مستولی گشت. بطوری که خوردنی و نوشیدنی شان به هنگام مصرف پر از خون می شد یا بوقت آب کشیدن از چاه و حوض سطل از خون مالا مال می گشت. در هر یک از عذابهای معجزه حضرت موسی که یکی بعد از دیگری بوقوع می پیوست، بنی اسرائیل از گزند خطرات مصون ماندند. جای تعجب اینکه به هنگام درگیر بودن به عذاب خون، از قوم بنی اسرائیل آب درخواست کردند ولی آن آب بهنگام مصرف تبدیل به خون می شد و یا اگر با بنی اسرائیلیان بر سر سفره، غذا تناول می کردند چنانکه قوم فرعون لقمه غذا را به دهان نزدیک می کردند، تبدیل به لقمه خونین می شد. این عذاب تا ۷ روز ادامه داشت که در این مدت به ستوه آمدند و بناچار به نزد حضرت موسی (ع) تنها ملجأ، روی آورده و از او استمداد کرده و از وی در رفع این آفت خونین ملتمسانه درخواست کردند و وعده موثق دادند که دیگر نقض پیمان نکرده به راه حقیقت عودت نمایند. در این هنگام حضرت موسی برای رفع این بلا دست دعا به درگاه احدیت برداشت که متعاقب آن، عذاب خون رفع شد. بدین ترتیب انواع پنجگانه عذاب الهی بصورت‌های گوناگون و خطرناک بر قوم فرعون ظاهر

گشت ولی آنها از راه ضلالت برنگشته، بلکه بر عصیان و انکار خود استوار باقی ماندند که قرآن آنرا چنین بیان می‌دارد: «فَأَسْكَبُوا وَأَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» یعنی آنها تکبر کردند و مجرم پیشه بودند.

پس از اینها ذکر عذاب ششم بنام «رِجْزُ» در آیه بعدی آمده است. این لفظ بیشتر بر طاعون اطلاق می‌شود و بمعنی آبله و غیره از امراض وبایی هم استعمال می‌شود.

در روایات تفسیری است که وبا یا طاعون بر آنها مسلط گردید و در اثر آن هفتاد هزار نفر هلاک شدند آنگاه بازهم آنها به فریاد آمدند. و این عذاب هم در اثر دعای حضرت موسی (ع) برطرف شد. ولی آنها باز هم چون سابق، عهدشکنی کردند. همه آزمایش‌ها و عذابها یکی بعد از دیگری بر آنها آمد و مهلت به اتمام می‌رسید ولی نپذیرفتند و به عصیان و انکار خویش بشدت ادامه دادند. تا جایی که مترصد فرصت جهت نابودی حضرت موسی - که تنها پناهگاهشان بشمار می‌آمده - شدند. لذا با لشکری گران به تعقیب آن حضرت پرداختند. که سرانجام طعمه دریا شدند که در این باره قرآن می‌فرماید:

«فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» یعنی پس غرق کردیم ایشان را، در دریا بسبب آنکه ایشان دروغ می‌داشتند آیات ما را و از آن غفلت می‌کردند. (و از آن بودند بی‌خبر).

وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا

و وارث گردانیدیم کسانی را که ضعیف شمرده می‌شوند، در مشرق و مغرب آن سرزمینی که
الَّتِي بُرِكَانَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا

برکت گذاشته بودیم در آن، و کامل شد وعده نیک پروردگار تو بر بنی اسرائیل، بسبب

صَبْرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ، وَ مَا كَانُوا

صبرشان و ویران کردیم آنچه که ساخته بود فرعون و قوم او، و آنچه



يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾ وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَاتَوَا عَلَى قَوْمٍ

برافراشته بودند. و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا پس رسیدند بقومی که
يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ ۚ قَالُوا يُمُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُمُ آلِهَةٌ ۗ

می پرستیدند بت‌های خود را، گفتند ای موسی قرار بده برای ما هم معبودی چنانکه ایشان بت دارند
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّ مَا هُمْ

گفت هر آینه شما قومی هستید که نادانی می کنید. هر آینه ایشان هلاک شونده اند آنچه (مذهبی) که ایشان

فِيهِ وَ بَطُلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلِهًا وَ هُوَ

در آنند و باطل است آنچه می کنند. گفت موسی آیا غیر از خدا بخواهم برای شما معبودی واوست

فَضَلَّكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَ إِذَا أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ

که برتری داده شما را بر جهانیان و آنوقت را بیاد داشته باشید که نجات دادیم شما را از کسان فرعون که

يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۚ يَقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۗ

می رسانیدند به شما عذاب بزرگ که می کشتند پسران شما را و زنده نگاه می داشتند زنهای (دختران)

وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

شمارا و در آن آزمایشی بود از جانب خداوند شما. آزمایشی بزرگ.

خلاصه تفسیر

و (فرعون و کسان او را غرق کرده) ما کسانی را که ضعیف شمرده می شدند
(یعنی بنی اسرائیل را) مالک مشرق و مغرب آن سرزمین (یعنی تمام حدود آن) که در آن
برکت داده بودیم گردانیدیم (برکت ظاهری کثرت محصولات و برکت باطنی آنست که
جایگاه و مدفن پیامبران گرامی بوده است) و وعده خوب پروردگار تو در حق
بنی اسرائیل بسبب صبرشان تکمیل گشت (که به ایشان دستور رسیده بود که
«إِصْبِرُوا») و ما کارخانه‌های ساخته و پرداخته فرعون و قوم او را و آنچه
آپارتمان سر بفلک می ساختند همه را ویران کردیم و ما بنی اسرائیل را از

دریا (بی که فرعون و قوم او را در آن غرق کردیم) گذرانیدیم (که قصه آن در سوره شعراء است) پس (بعد از گذشتن) گذرشان بر قومی شد که پای چند بت نشسته بودند (یعنی آنها را می پرستیدند) گفتند ای موسی برای ما هم یک معبود (بجسم) چنین مقرر کن که معبودان ایشانند. او گفت حقیقتاً شما در جهل بزرگی گرفتار هستید. قوم فرعون به سبب بت پرستی شان (این از جانب خدا هم) نابود خواهند شد (همچنانکه سنت الهی چنین است که همیشه حق را بر باطل پیروز کرده و باطل و باطلیان را درهم می کوبد) و این کارشان بی اساس محض است (چراکه بطلان شرک بدیهی و یقینی است و) فرمود آیا غیر از خدا دیگری را برای شما معبود مقرر کنم درحالیکه او شما را (در بعضی نعمتها) بر تمام جهان برتری داده است و (اللَّهُ تعالی جهت تأیید قول حضرت موسی علیه السلام فرمود که) آنوقت را بیاد دارید که وقتی ما شما را از (ظلم و ایذای) کسان فرعون نجات دادیم که به شما مشقتهاى سخت میرسانیدند که پسران شما را بکثرت می کشتند و زنهای شما را (بخاطر بیگاری و خدمت خویش) زنده می گذاشتند و در این (واقعه) از طرف پروردگار شما آزمایش بزرگی است.

معارف و مسایل

در آیات فوق الذکر سرکشی پی در پی قوم فرعون و آگهی شان با انواع عذاب از جانب خداوند بیان شده بود و در آیات مذکور سرانجام بد آنها و پیروزی بنی اسرائیل ذکر شده است.

در نخستین آیه فرمود: «وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا» یعنی قومی را که ضعیف و ناتوان شمرده می شد ما او را مالک مشرق و مغرب آن سرزمین گردانیدیم که در آن برکت گذاشته بودیم. باید در الفاظ قرآن اندیشید؛ زیرا نفرمود، که قومی را که ضعیف و ناتوان بود، بلکه فرمود آنکه فرعون آنرا ضعیف و ناتوان کرده بود، اشاره به این است که اگر خداوند حامی قومی باشد هرگز ضعیف و ذلیل نخواهد شد، هر چند بظاهر ضعیف و ناتوان بنظر آیند. و براستی خذلان و اعزاز



منحصراً در ید قدرت اوست همانگونه که در آیه ۲۶ آل عمران فرمود: «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدُلُّ مَنْ تَشَاءُ»: برای مالک گردانیدن زمین لفظ «أَوْزُنْنَا» فرمود که ما آنها را وارث گردانیدیم، همانگونه که وارث اموال پدر، فرزندان استحقاق دارند. چون آن مستضعفان بنی اسرائیل که روزگاری در دست قهر فرعون گرفتار بوده، و در بلیات و مصایب، صبر کردند، در نتیجه بر جای فرعونیان قرار گرفتند و وارث سرزمین و اموالشان شده و بسرای و وطن ایشان فرود آمده و در میان ناز و نعیم ایشان نشستند. مشارق جمع مشرق و مغرب جمع مغرب است و به علت تبدیلی مشرق و مغرب در اوقات مختلف سرما و گرما لفظ جمع آورده شد و مراد از زمین در اینجا طبق گفته اغلب مفسرین، شام و مصر است که بعد از هلاکت فرعون و قومش بنی اسرائیل را بر آن سرزمین‌ها گمارد. و از «الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا» برمی آید که خداوند برکات و عنایات ویژه خود را شامل آن سرزمینها کرده است. درباره محل برکات بودن سرزمین شام آیات متعددی در قرآن مذکور است و «الَّتِي بَرَكْنَا حَوْلَهَا» درباره همین موضوع آمده است. و نیز از روایات متعددی برمی آید که سرزمین مصر هم مشمول عنایات و برکات الهی قرار گرفته است چنانکه حضرت عمر (رض) رود نیل را از سیدالانهار و بهترین رودها نامیده است و همچنین از حضرت عبدالله بن عمر منقول است که: نود درصد برکات الهی در مصر و ده درصد آن سرزمینهای دیگر را شامل شده است.^۱

خلاصه، فرعونیان با کوتاه نظری خویش در کبر و نخوت بوده یارای شنیدن سخن حق را نداشته سرانجام خود را در قربانگاه سفاهت خویش نابود ساختند، و سرانجام ملک و مُلکشان بدست بنی اسرائیلیان افتاد و وعده الهی تحقق پذیرفت. الحقّ که وعده الهی و رسولانش بر حق است. چنانکه فرمود: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» یعنی وعده نیک پروردگارت درباره بنی اسرائیل کامل شد.

مراد از وعده نیک آن وعده ایست که حضرت موسی علیه السلام خود در آیه ۱۲۹ اعراف داده بود. یعنی «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» نزدیک است که پروردگارتان دشمنان را هلاک، و شما را مالک زمین شان گرداند. یا مراد آن وعده ایست که خداوند در آیه ۵ سوره قصص در حق بنی اسرائیل فرموده است:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ». یعنی ما می خواهیم که بر قومی که در این ملک ناتوان و ذلیل گشته، احسان کنیم و آنها را پیشوا و حاکم قرار داده، وارث این زمین بگردانیم و موقعیتی را بر آنها فراهم آوریم تا در زمین تصرفاتی کنند و فرجام وعده مان را به فرعون و هامان و قومشان که از ترس خود علیه حضرت موسی علیه السلام به تدابیر و توطئه هایی متوسلند، نشان دهیم. و حقیقت این است که هر دو نوع وعده منوط به یک قضیه است. و تمام شدن آیه با لفظ «نَمَكِّنَ»، عبارت از این است که اتمام و تکمیل وعده، هنگامی انجام می پذیرد که انعام و احسان الهی مشمول گردد. و منظور از لفظ «بِمَا صَبَرُوا» این است که، خداوند بعد از اتمام زحمات و مشقات شان به صبر، بر آنها فَرَج بعد از شدت عنایت کرد. لازم به یادآوری است که انعام و احسان الهی مختص قوم بنی اسرائیل نبود، بلکه هر فرد و اجتماعی را که در برابر متاعب و مشکلات دین صبور باشد و با عزمی جزم به استقبال آن رود، سرانجام انعام و اکرام بی شمار الهی بدو روی خواهند آورد. وقتی حضرت موسی علیه السلام وعده نصرت الهی را بقوم خود کرده بود، به آنان چنین وعده داده بود که کلید پیروزی، استعانت از خدا و استقامت در مقابل مصایب و متاعب است.

حضرت حسن بصری رضی الله عنه فرموده است در اینجا اشاره باین موضوع است که هرگاه آدمی در مقابل کسی یا گروهی قرار گرفت و توان مبارزه و دفاع را نداشت، بهترین شیوه ای که آدمی را به ظفر و فلاح نزدیک می کند، صبر است. نیز فرمود که هرگاه بخواهد در مقابل ایذای کسی مقابله به مثل



کند و به عبارت دیگر مترصد انتقام شود پس خداوند نتیجه را به توان ناچیز وی وامی‌گذارد. و اما اگر در مقابل ایذا و ظلم، با صبر و انتظار نصرت الهی مقابله کند و تدبیر کار را موقوف به استعانت از مستعان بداند بدون شک خود را چون بنی اسرائیلیان در حریم و عده انعام الهی جای داده است. پس همانگونه که خداوند بنی اسرائیل را به صبر و استقامت دعوت و به ظفر و فلاح و عده فرمود، همین دعوت و وعده به مصداق آیه ۵۵ سوره نور به امت محمد ﷺ نیز تصریح شده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» همچنانکه بنی اسرائیل اتمام و اکمال وعده حق را به صورت احسان و انعام مشاهده کرد امت محمد ﷺ نیز به فوز و سعادت دوچندان نایل شده و عمومیت وارث شدن زمین بر آنها تحقق یافت.^۱

در آن هنگام که بنی اسرائیل در مقابل آزار و ایذای فرعونیان لب به شکوه گشودند که: «أُوذِينَا» این تصوّر پیش نیاید که آنها در مقابل صبر اظهار عجز کردند بلکه هیچگونه خللی در ایمان و اعتقاد راسخشان پدید نیامده بلکه از کثرت آزاری که بر آنها اعمال می‌شد رنج و ایذای خود را اظهار داشتند.

بعد از این آیه مذکوره فرمود: «وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» یعنی ما هم آنچه فرعون و قوم او ساخته بودند و کاخها و درخت‌های بلند و همه تجهیزات برافراشته و باشکوهشان را در کام نیستی قرار دادیم، «وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» یعنی آنچه را که آنها بلند می‌کردند. زیرا آنها منازل و ساختمان‌های بلند و مجللی داشتند و هم چنین تدابیر مختلفی را علیه حضرت موسی (ع) تدارک دیده بودند که در معرض نابودی قرار گرفتند.

تا اینجا از هلاکت و ویرانی قوم فرعون سخنی به میان رفت و در آینده بعد از ذکر فتح و پیروزی قوم بنی اسرائیل، از جهالت و انحراف آنها

بیان می‌گردد.

با وجود داشتن نعمت‌های بیشمار الهی گاهی مرتکب امر جهالت می‌شدند و غرض از ذکر آن تسلائی خاطر آن حضرت ﷺ است که پیامبران عموماً از دست قوم خود در ایذا و مشقت بوده به امید راه یافتنشان به راه حقیقت، مشکلات و مصایب را تحمّل می‌کردند که با در نظر گرفتن اوضاع ناخوشایند پیامبران و ایذا رسانی سرکشان تاریخ، سختی‌ها و ناگواری‌های امروزه بر مؤمنین آسان می‌گردد.

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»: یعنی ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم بنی اسرائیل در مقابله با قوم فرعون به پیروزی معجزه آسایی دست یافت و از حصول آن اطمینان حاصل نمود. ناگفته نماند که مردمی که بعد از شدت به فرج و عشرتی نایل شوند، طبعاً مرتکب اعمال جاهلان‌ه‌ای می‌شوند. که چنین واقعه‌ای بر بنی اسرائیل روی داد. بدین ترتیب هنگامی که این قوم بوسیله معجزه حضرت موسی (ع) از دریای خروشان عبور کرده و شاهد غرق شدن فرعونیان در دریا بودند. بعد از گذر، بر قبیله‌ای که به پرستش بتها مشغول بودند، برخورد نمودند. بنی اسرائیل روش آنان را پسندیده و از حضرت موسی خواستند که: برای ما چنین معبودی (بتی) که محسوس و در دسترس مان باشد مقرر کن تا به عبادت آن مشغول شویم. لذا حضرت موسی (ع) فرمود که «أَنْتُمْ قَوْمٌ جَاهِلُونَ» یعنی شما گروهی بسیار نادان هستید؛ چگونه روش شرک و ضلالت را می‌پسندید، روشی که بموجب آن قوم فرعون مشمول عذاب و نعمت الهی قرار گرفت و خود ناظر غرق شدنشان بودید. آیا من علاوه بر خداوند معبودی دیگر برای شما مقرر کنم در حالیکه خداوند شما را بر همه عالمیان برتری داده است؟

مراد از همه عالمیان مردمان آن زمان‌اند که در آنوقت مؤمنین قوم موسی ﷺ از همه مردم اعلی و افضل بودند. حضرت موسی (ع) سپس وقایع دردناک گذشته‌شان را یادآوری کرده اضافه نمودند که: آن زمان که در چنگال قدرت فرعون مجبور و مقهور بوده شاهد کشتار پسران و بردگی



دختران خویش بودید، خداوند به لطف و احسان خویش از چنان عذاب نجاتتان داد، آیا نتیجه احسان همین است که به هنگام رهایی از مذلت، با رب العالمین شریک مقرر کرده درخواست شرک می کنید؟! الحق که شما قومی نادان هستید و مرتکب ظلمی عظیم شده اید. بزودی دست ندامت به درگاه کبریایی اش بلند کرده، توبه کنید.

وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ

و وعده کردیم ما به موسی سی شب و تکمیل کردیم آنها را بده، پس کامل شد مدت پروردگار او چهل لیلته و قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَ شب، و گفت موسی به برادرش هارون، جانشین من باش در قوم من و اصلاح کن و

لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴۲﴾

مرو به راه مفسدان.

خلاصه تفسیر

و (وقتیکه بنی اسرائیل از همه پیرشانیها اطمینان یافت از موسی علیه السلام خواست که بیا یک شریعت مقرر کن تا با اطمینان بر آن عمل کنیم، حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد، حق تعالی این حکایت را چنین بازگو می کند که) ما به موسی علیه السلام وعده سی شب داده بودیم (که بر کوه طور آمده معتکف باش پس به تو شریعت و کتاب تورات خواهیم داد) و آنها را با مزید ده شب تکمیل کردیم (یعنی تورات را داده و ده شب را باز برای عبادت افزودیم که شرح آن در سوره بقره رفته است) و باین شکل وقت (مقرر) پروردگار او (روی هم رفته) به چهل شب تکمیل شد و موسی علیه السلام (مجبور شد که بکوه طور بیاید پس در وقت حرکت) به برادرش هارون علیه السلام گفته بود که پس از من نظم این مردم را بدست بگیر و اصلاحشان بکن و براه بدنظمان عمل نکن.

معارف و مسایل

از آن هنگام که فرعون و قوم عصیانگرش طعمه دریا شده، چراغ شوم ظلم به خاموشی گرایید و مشعلۀ الحاد و طغیانگریشان فرونشست، پهنه هستی از لوٹ و جودشان پاک شد و بنی اسرائیل پس از حصول اطمینان، به حضرت موسی (ع) اظهار کردند که: اکنون اگر به ما شریعت و کتابی داده شود با اطمینان خاطر عمل خواهیم کرد. لذا حضرت موسی (ع) بدین منظور به دربار الهی دعا کرد. در اینجا لفظ «وَعَدْنَا» از وعده مشتق است و حقیقت وعده اینست که کسی را به نفع رسانی اطمینان دهد. و معنی اصلی واعدنا، همان وعده و معاهده‌ای است که بین دو طرف باشد، زیرا از جانب خداوند وعده اعطای تورات بود و از سوی حضرت موسی (ع) وعده سی و چهل شب اعتکاف و انتظار؛ پس بهمین سبب بجای «وَعَدْنَا، وَاَعَدْنَا» فرمود. الله تعالی حضرت موسی را وعده داد که پس از انقضای مهلت به وی، کلامی نازل خواهد کرد و آن را مشروط کرد به اینکه مدت ۳۰ شب بر کوه طور معتکف شده به تنهایی به ذکر و انتظار معشوق بنشیند تا مقدمات تجلی فراهم گشته، لایق ملاقات شود. و سپس ده شب را بر آن افزود چه فوز عظیمی و چه شب‌های شکوهمندی! که معشوق به عاشق پاکباخته خویش وعده دیدار دهد و بر مدت دیدار نیز بیفزاید.^۱

در آیه مذکور چند نکته مهم قابل تعمق و تأمل است: نخست اینکه خداوند ۴۰ شب اعتکاف بر حضرت موسی تعیین کرد و دارای چه حکمتی است که ابتدا سی شب تعیین و ۱۰ شب بر آن افزود تا مدت حقیقی اعتکاف

۱- و یا بقول خواجه عبدالله انصاری: (که چه عزیز است وعده دادن در دوستی او، چه بزرگوار است نشستن به وعده‌گاه دوستی، چه شیرین است خلف وعده در مذهب دوستی! وعده واپس داشتن و روزها در پیش وعده افکندن نپسندیده‌اند الا در مذهب دوست، که در دوستی بی‌وفایی عین وفاست، و ناز دوستی، نبینی که رب‌العالمین با موسی کلیم این معاملت کرده و او را سی روز وعده داد. چون بسر وعده رسید ده روز دیگر افزود. از آن در افزود که موسی در آن خوش می‌بود. موسی آن سی روز سرمایه شمرد و این ۱۰ روز، سود گفت: چون یکبار دیگر کلام حق شنیدم).



به ۴۰ شب تکمیل شد. در این چه سرّی نهفته است؟ و اگر بدون مقدمه ۴۰ شب تعیین می فرمود بر حضرت موسی چه اشکالی داشت؟ لازم به تذکر است از حکمت های الهی کسی را آگاهی نیست هر چند که علما و مفسّرین برجسته در این خصوص نظریات متعدّدی ابراز داشته اند. در تفسیر «روح البیان» آمده است که یکی از حکمت های آن، تأکید بر انجام تدریجی و آهستگی عمل است. بدین ترتیب که هرگاه انجام کار یا مسؤولیتی به شخصی واگذار شود نباید همه کار را یکباره بر دوشش نهاد. پس برای سهولت انجام کار لازم است که به تدریج به مسؤولیت وی افزوده شود تا از نظر روحی آمادگی لازم فراهم آید. در «تفسیر قرطبی» آمده است که در این، خود درسی برای صاحبان قدرت و فرمانروایان است که هرگاه فرمانبری در وقت معین از ارائه کارش عاجز ماند و نتوانست در وقت مقرر آنرا انجام دهد، پس لازم است که بر مهلت وی افزوده شود تا نتیجه مطلوب به حصول پیوندد. و نیز بقولی دیگر از مفسّرین، احتمال توفیق مطلوب در سی شب برای حضرت موسی میسر نبود، لذا مهلت مقرر تمدید و ۱۰ شب بر آن افزوده گشت تا نتیجه دلخواه و مطلوب حاصل آید. که البته افزونی ۱۰ شب بر اعتکاف را بعضی مفسّرین بدین گونه اظهار داشته اند که حضرت موسی از عشق دیدار الهی ۳۰ شب را بطور متوالی روزها را روزه گرفت که در این میان هرگز افطار نکرد و پس از اتمام ۳۰ شب روزه گشود و به مقام طور حضوریافت، از طرف خداوند ندا آمد که رائجه ای که از تبخیر معده روزه دار پدید می آید او بنزد خدا پسندیده است شما آنرا با مسواک بعد از افطار زایل کرده اید لذا ده روز دیگر روزه بگیرید تا که باز آن کیفیت پدید آید. و از آنچه در برخی روایات تفسیری آمده است که حضرت موسی علیه السلام بعد از روزه سی روز مسواک کرده بود و به سبب آن رائجه صوم زایل شده، نمی توان استدلال کرد که مسواک زدن برای روزه دار مکروه یا ممنوع است، زیرا اولاً سند این روایت در هیچ جای مذکور نیست، ثانیاً امکان دارد که این حکم مختص بذات مبارک حضرت موسی علیه السلام باشد و

برای عموم مردم نبوده است. یا در شریعت موسوی اینگونه دستور، برای عموم مردم بود که بوقت روزه مسواک نزنند اما در شریعت محمدیه عمل مسواک در حال روزه در احادیث ثابت است که آنرا بیهقی بروایت حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: **خیر خصائل الصائم المسواک** یعنی بهترین عمل روزه دار مسواک است این روایت را در جامع الصغیر نقل کرده حسن گفته اند.

فایده

از روایت مذکور این سؤال پیش می آید که چرا زمانی که حضرت موسی (ع) همراه حضرت خضر رفت نتوانست گرسنگی نیم روز را تحمل کند؟ و به همراهش گفت: **إِنَّا عَدَانَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا** یعنی برای ما ناهار بیاور که این سفر ما را در مشقت انداخت. در تفسیر «روح البیان» آمده که این فرق بسبب نوعیت دو سفر است، نخستین سفر با مخلوق در تلاش مخلوق بود و در کوه طور از مخلوق جدا شده در جستجوی حق سبحانه است و اثر آن چنان ظاهر شد که مقتضیات بشری کلاً مضمحل شدند و اشتهای خوردن و آشامیدن آنقدر کاسته شد که تا سی روز اصلاً مشقتی احساس نفرمود و طعام و شراب به یادش نیامد و از گرسنگی بی خبر بود چرا که در سوز انتظار معبود و معشوق بود.

محاسبه از سال قمری در عبادات و امور دینی

معمولاً در محاسبات دینی و عبادی از سال قمری و در امور دنیوی

۱- (و یا به قول پیر هرات: «از رنج خود خبر داشت که با خود بود و از گرسنگی نشان دید که در راه خلق بود و در صورتی که در کوه طور سی روز مسلسل چنان روزه گرفت که شب هم افطار نکرد، این امر ظاهراً بسیار تعجب آور می نماید.



از سال شمسی کمک می‌گیرند، چون شروع ماههای قمری از رؤیت هلال که بعد از غروب آفتاب و ابتدای شب است، تعیین می‌گردد و برای همین است که در شرایع انبیاء علیهم السلام در محاسبه تاریخ بجای روز از شب محاسبه کرده و ماه قمری را معتبر دانسته‌اند. لذا می‌بینیم که در آیه مذکور بجای سی روز، سی شب (ثَلَاثِينَ لَيْلَةً) بکار رفته است. در تفسیر «قرطبی» به روایت از ابن عربی آمده است که: **حساب الشمس للمنافع وحساب القمر للمناسك** یعنی حساب ماه شمسی برای منافع دنیوی و حساب قمری برای ادای عبادات است. بنا به روایت حضرت عبدالله بن عباس (رض) سی شب مذکور از شب‌های ماه ذوالقعدة و ده شب اضافی از اول ذوالحجه به شمار آمده است پس بنابراین واضح شد که تورات حضرت موسی در یوم النحر (عید اضحی) نازل گشته است.^۱

و اما از تکمیل به ۴۰ شب حکمتی دیگر ایفاد می‌گردد و آن اینکه مقدمات اصلاح نفس و تهذیب اخلاق حداقل در ۴۰ شبانه روز در اعتکاف میسر است. و از آیه مذکور چنین برمی‌آید که چهل شب در اصلاح احوال باطن اهمیت بسزایی دارد. چنانکه در حدیثی، آن حضرت ﷺ فرمود که: هرکس تا ۴۰ شب با اخلاص به عبادت خدا بپردازد حکمت‌ها از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.^۲

آموزش انسان بتدریج و آهستگی در هر کار

از این آیه معلوم می‌شود که تعیین مهلت و انجام امور با تأنی و تدرّج از سنت‌های الهی به شمار می‌آید و تعجیل و تغافل در امور، مورد تأیید ذات یگانه‌اش نیست. قبل از هرچیز خداوند جمیع هستی را در ۶ روز آفرید. هرچند که خداوند قادر است همه کاینات را در یک طرفه‌العین

بیافریند و اراده (کُنْ) کند (فیکون) تحقق می یابد اما خداوند با این قانون آدمیان را نشان داد که کارهای خود را با تدبّر و تأنّی انجام دهند. هم چنین وقتی که تورات را به حضرت موسی علیه السلام عنایت فرمود برای آن هم میعاد مقرر کرد.^۱

این همان اصلی است که مدّ نظر نگرفتن آن سبب گمراهی بنی اسرائیل شد. بدین ترتیب که حضرت موسی (ع) مطابق دستور خداوند به آنها گفته بود که: بمدت ۳۰ روز از نزد شما می روم و هنگامی که ۱۰ روز بر آن افزوده شد و پنداشتند که وی گم شده است، لذا تعجیل کرده و در صدد تعیین رهبر جدید برآمدند که سرانجام بدام خدعه سامری افتاده سر از گوساله پرستی درآوردند. پس نتیجه اینکه اگر کارها بدستور الهی و همراه با تفکّر و تأمل و تأنّی انجام پذیرد فرجام آن به ضلالت و هلاکت نخواهد انجامید.^۲

در دومین جمله آیه فرمود «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ». از آیه فوق مسائلی چند استنباط می شود.

ناظم الامور می تواند بوقت نیاز برای خود قائم مقام مقرر کند

زمانی که حضرت موسی (ع) تصمیم گرفت مطابق وعده الهی به کوه طور رفته، اعتکاف گزیند و به مناجات بنشیند به حضرت هارون (ع) فرمود: «أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» یعنی پشت سر من در میان قوم من وظیفه جانشینی را اختیار کن. از این سخن چنین روشن می شود که هر مسئولی به هنگام ضرورت کسی را جهت انتظام امور برمی گزیند چنانکه مسئولین دولتی جهت انتظام امور خود، قائم مقام تعیین می نمایند.

عموماً عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین بود که وقتی از مدینه بیرون تشریف می بردند کسی را بجای خود تعیین می کردند.^۳

۱- قرطبی.

۲- قرطبی.

۳- قرطبی.



لذا حضرت موسیٰ علیه السلام هنگامی که حضرت هارون را جانشین خود معین و رهنمودی چند به وی اظهار داشت و خود مطابق وعده الهی به کوه طور عزیمت نمود، نخستین راهنمایی وی این بود که گفت: «أَصْلِحْ» که اشاره به این است که ابتدا خود را اصلاح کرده و سپس قومت را در صورت انحراف و مشاهده امر فساد به صلاح آر و براه راست سوق ده. دومین راهنمایی اینست که «وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» یعنی پیرو خط مفسدان نباش. روشن است که حضرت هارون علیه السلام پیغمبر خداست و احتمال لغزش وی نمی رود اما غرض اینست که وسیله ای برای کمک مفسدین نباشد و بکوشد تا از کج رویها و نیرنگ هایشان غافل نماند.

هنگامی که حضرت هارون علیه السلام انحراف قوم و گرایش آنها را به سوی سامری و گوساله پرستی مشاهده کرد قوم را از عمل شان منع فرموده و شدیداً به سامری اعتراض نمود. پس آنگاه که حضرت موسیٰ (ع) برگشت و احوال قومش را مطالعه کرد اندیشید که حضرت هارون در مسئولیت خویش اهمال ورزیده است و بدین جهت وی را شدیداً مؤاخذه نمود. کسانی که بد نظمی و بی فکری را بزرگی می پندارند باید از این داستان حضرت موسیٰ علیه السلام درس عبرت گیرند.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ

وقتی که آمد موسیٰ بر وعده ما و صحبت کرد با وی پروردگارش گفت پروردگارا بنما خود را بمن تا نظر کنم

إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ

بسوی تو گفت هرگز نخواهی دید مرا، ولی بنگر بسوی کوه پس اگر قرار گیرد بجای خود پس خواهی

تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا

دید مرا، پس وقتی تجلی کرد پروردگارا و بسوی کوه، کرد آنرا تکه تکه و افتاد موسیٰ بهوش پس وقتی که

أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴۳﴾ قَالَ يَمُوسَىٰ

بهوش آمد گفت ذات تو پاک است توبه کردم بسوی تو و من از همه نخست یقین آورنده ام. فرمودای موسیٰ

إِنِّي اصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي صَلَّى فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ

من تورا برگزیدم بر مردم بافرستادن پیغام خویش و کلام خویش، پس بگیر آنچه من به تو دادم و

كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

باش از سپاس گزاران. و نوشتیم برای او در لوحها هر نوع

مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُدَّو

نصیحت برای بیان هر چیز پس بگیر آنها را محکم و دستور ده ملت خود را که بگیرند

بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

بهترین آنها را عن قریب نشان خواهم داد بشما سرا و جایگاه فاسقان را

خلاصه تفسیر

وقتی که موسی علیه السلام در این واقعه بر وقت (مقرر) ما آمد (که قصه آن دارد بیان می‌گردد) و پروردگار او با وی (با لطف و عنایت بی‌کران) صحبت کرد پس (از شدت انبساط شوق دیدار پدید آمد) عرض کرد که پروردگارا مرا به دیدار خود مشرف گردان که من بتو یک نگاه کنم فرمود که تو مرا (در دنیا) هرگز نمی‌توانی ببینی (چرا که این چشمها نمی‌توانند تاب جمال داشته باشند كما فی المشکوة لا حرقت سُبْحَتُ وَجْهِهِ) اما (بخاطر تسلی شما چنین تصویب می‌کنیم که) تو باین کوه بنگر (ما بر او یک شعاع می‌اندازیم) پس اگر بجای خود مستقر ماند پس تو هم مرا می‌توانی ببینی (الغرض موسی علیه السلام بطرف آن نگرست) همینکه پروردگار بر او یک تجلی انداخت آن را متلاشی کرد و موسی علیه السلام بیهوش شده بر زمین افتاد. پس وقتی که بهوش آمد عرض کرد که بی‌شک ذات تو (از نگاه این چشمها) منزّه (والا تر) است من بیارگاه تو (از این تقاضای مشتاقانه) معذرت می‌خواهم و (آنچه شما می‌فرمایید که لن تورانی) از همه نخست من بر آن یقین خواهم کرد فرمود ای موسی (همین خیلی است که) من از طرف خود (تورا) به (مقام) پیامبری (رسانیده) و بهم کلامی خود (مشرف گردانیده) و بر سایر مردم برگزیده‌ام پس (الآن) آنچه من بتو عنایت کرده‌ام (از رسالت و هم



کلامی و تورات) آنرا بگیرد و سپاس گزار باش و ما بر چند تا لوح هر نوع نصیحت (لازم) و تفصیل هر چیز را (که متعلق با احکام ضروریه بود) برای آنها نوشتیم (همین لوحها تورات اند. سپس دستور شد وقتی این الواح را دادیم) پس بر اینها (خود هم) با جدیت عمل کن و ملت خود را (هم) دستور ده که بر بهترین احکام آنها (یعنی بر همه که همه بهتراند) عمل کنند من اکنون بزودی همه شما را (یعنی بنی اسرائیل را) مقام این نافرمانان (یعنی فرعونها و عاقله) نشان خواهم داد (در این مژده و وعده ایست که بر مصر یا شام مسلط خواهید شد هدف از این ترغیب و تشویق است با اطاعت که اطاعت احکام الهیه چنین برکات دارند).

معارف و مسایل

«لَنْ تَرَانِي» (یعنی تو نمی توانی مرا ببینی) در این جا اشاره به این است که رؤیت ناممکن نیست، اما مخاطب در حال حاضر نمی تواند آنرا تحمل کند و اگر رؤیت ممکن نمی بود پس بجای لن ترانی، لن اری گفته می شد که رؤیت من هرگز ممکن نیست.^۱

از این ثابت شد که دیدار خدا در این جهان هم از روی عقل ممکن است، اما از این آیه ممتنع الوقوع بودن آن هم ثابت شد و برای همین است که بعقیده مذهب جامعه اهل سنت که در دنیا هم رؤیت الله تعالی عقلاً ممکن و شرعاً ممتنع می باشد، چنانکه در حدیث صحیح مسلم است که: لن یری احد منکم ربه حتی یموت. یعنی هیچ یکی از شما هرگز نمی تواند پروردگار خود را قبل از مرگ ببیند.

«وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» از آیه برمی آید که هیچ یک با حالت کنونی چشم دنیوی قادر به رؤیت الهی نخواهد بود، چنانکه جلوه ای از تجلیات حق بر کوه تایید ولی تاب تحمل نیاورده متلاشی گشت. پس انسان ضعیف الخلق

چگونه می تواند نظاره گر آن ذات کبریایی شود «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» در لغت عرب معنی تجلّی، ظاهر و منکشف شدن است، و بنظر عارفان، تجلّی یعنی دیدن چیزی با واسطه، مانند اینکه چیزی را بوسیله آینه نظر کنند، لذا تجلّی را نمی توان رؤیت گفت در همین آیه نفی رؤیت و اثبات تجلی محقق و ثابت است.

امام احمد، ترمذی، و حاکم، بروایت از حضرت انس رضی الله تعالی عنه نقل فرموده اند و این حدیث را صحیح دانسته اند که پیغمبر اکرم ﷺ در ارتباط با آیه مذکور به سرانگشت سبابه خود اشاره کرده فرمودند که: از تجلیات الهی بقدر سر این انگشت بر کوه جلوه کرده و آن را بکلی متلاشی ساخته است.

همکلام بودن خداوند با حضرت موسی علیه السلام

از نص صریح قرآن معلوم می شود که الله تعالی بدون واسطه با حضرت موسی علیه السلام، هم کلام شده است. نخستین مکالمه به هنگام تعیین نبوت و دیگر زمانی که تورات به آن حضرت نازل گردید. که از آیات مذکور چنین برمی آید که دومین مکالمه دارای ویژگیهای بیشتری است. اما چگونگی انجام مکالمات را بجز خداوند یکتا کسی در نیافته است. هر چند که دارای احتمالات عقلی که مغایر با شرع نباشد هست، منتهی ابراز آن بدون دلیل قابل قبول نیست و به عقیده صحابه و تابعین و سلف نزدیک می نماید که نباید ب فکر تخریح احتمالات شد.^۱

«سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» مراد از دارالفاستقین چیست؟ در این جا دو قول وجود دارد یکی: ملک مصر، دوّم: ملک شام، زیرا قبل از پیروزی حضرت موسی علیه السلام فرعون و قوم او بر مصر حکمرانی می کردند. از این جهت به



مصر دارالفاستقین، گفته شد و بر شام عمالقه تسلط داشتند و آنها هم کافر و فاسق بودند. لذا در آن هنگام شام هم مانند مصر دارالفاستقین بود. در این آیه کدام سرزمین مورد نظر بوده است؟ در این باره اختلاف نظر وجود دارد که بعد از غرق شدن فرعون و قومش، آیا بنی اسرائیل به سرزمین مصر برگشت یا خیر؟ اگر به ملک مصر رفته و بر آن سرزمین چیره شدند که آیه «أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ» مؤید تسلطشان بر آن سرزمین است و این تسلط قبل از واقعه تجلی طور بوده است. پس مقصود از «سَأُورِثُكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» ملک شام بوده است و اگر در آن هنگام به دیار مصر برگشته‌اند که به مصداق «سَأُورِثُكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» هر دو سرزمین میتواند مورد نظر باشد.

«وَكُنَّا لَهُ فِي الْأَوَاحِ» از این معلوم می‌شود که الواح تورات نوشته به حضرت موسی (ع) تحویل گردیدند که مجموعه آن، الواح تورات نام دارد.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ

باز خواهم داشت از آیات خود کسانی را که تکبر می‌کنند در زمین بناحق و اگر
يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ

بینند هر نشانی را ایمان نخواهند آورد به آنها و اگر ببینند راه هدایت را قرار نمی‌دهند آنرا
سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا

راهی و اگر ببینند راه گمراهی را پس قرار می‌دهند آنرا راهی این از اینجاست که تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ

آیات ما را و بودند از آنها غافل. و کسانی که تکذیب کردند آیات ما را و ملاقات

الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾ وَ

آخرت را بیاد رفت زحمات ایشان و جزا نخواهد یافت، مگر به آنچه که عمل می‌کردند. و
اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حَلِيَّتِهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ الْمِ يَرَوْا

قرار داد قوم موسی پشت سراو از زیورات خود گوساله جسدی را که صدای گاوداشت، آیا ندیدند

أَنَّهُ لَا يَكْلَمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾

که آن بانان صحبت نمی‌کرد و نشان نمی‌داد بایشان راهی، معبود گرفتند آنرا و بودند ظالم و لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا

و وقتیکه پشیمان شده و فهمیدند که ما یقیناً گمراه شده‌ایم گفتند که اگر رحم نکند بر ما

رَبُّنَا وَيَغْفِرَ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ

پروردگار ما و نیامزد ما را حتما از زیانکاران خواهیم بود. و وقتی که برگشت موسی به سوی

قَوْمِهِ غَضَبَانَ اسِفًا قَالَ بَشْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ

قوم خود خشم آلود و متأسف، گفت بدانجام دادید نیابت مرا پشت سر من، آیا عجله فهمیدید امر

رَبِّكُمْ وَالْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ط قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ

پروردگار تان را، و انداخت الواح را و گرفت سر برادر خود را که می‌کشید او را بطرف خود گفت ای پسر مادرم،

الْقَوْمِ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي ^{زصلی} فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ

مردم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا بکشند پس شادمان نکن بر من دشمنان را و

لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ

قرار نده مرا با ظالمان. گفت پروردگارا بخش مرا و برادرم را و

أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ ^{زصلی} وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿١٥١﴾

داخل بگردان ما را در رحمت خویش و تویی از همه بهترین رحم‌کننده.

خلاصه تفسیر

(الآن بعد از ترغیب به اطاعت، از مخالفت ترهیب فرمود که) من کسانی را از احکام خود باز می‌دارم که (از پذیرفتن احکام) در دنیا تکبر می‌کنند. در صورتیکه به آن حق نداشتند (زیرا خود را برتر دانستن حق کسی است که فی الواقع بزرگ باشد و بزرگی تنها ذات خدا را سزااست) و (اثر بازداشتن این شد که) اگر تمام علایم (جهان) را (هم) ببینند باز هم (بوجه نهایت قساوت) بر آنها ایمان نخواهند آورد و اگر راه هدایت را ببینند پس



آنها راه خود قرار نمی دهند و اگر راه گمراهی را ببینند آنها برای خود راه قرار می دهند (یعنی از عدم قبول حق دلیر می شوند و انحراف تا حدی می رسد که) این (قدر انحراف) به سبب اینست که آنها آیات ما را (بواسطه کبر و نخوت) دروغ پنداشتند و از (تأمل در حقیقت) آنها غافل ماندند (این کیفر دنیوی است که از هدایت محروم ماندند) و (سزای شان در آخرت اینست که) ایشان که آیات ما را و ملاقات آخرت را دروغ پنداشتند همه کردار آنها (که از آن توقع نفع داشته بودند) بر باد شدند (و سرانجام چنان زیانکاری، جهنم است) و به آنها همان سزای خواهد رسید که عمل می کردند و (وقتیکه حضرت موسی علیه السلام به کوه طور برای آوردن تورات تشریف برد) قوم موسی علیه السلام (یعنی بنی اسرائیل) بعد از (رفتن) او زیورات (مقبوضه) خود را (که بوقت خروج از مصر از قبطیها به بهانه عروسی گرفته بودند) یک گوساله ای (ساخته که داستان او در سوره طه است و آن را معبود) قرار دادند که (تنها حقیقت آن این بود که) یک جسد بود که در آن یک نوع صدا بود (و در آن کمال دیگری نبود که هوشمند به معبود بودن آن فریب بخورد) آیا آنها ندیدند که (در آن بقدر انسان هم نیرو نبود چنانکه) او به آنها صحبت هم نمی کرد و نه به ایشان راه (دنیا یا دین) نشان می داد (و بمثل صفات خدا در آن از کجا بود. الغرض) آن (گوساله) را آنها معبود قرار دادند و (چون در آن موردی که فریض را بخورند، اصلاً وجود نداشت بنابراین آنها) خیلی کار بی حیایی کردند و (بعد از برگشت موسی علیه السلام که داستان آن در آینده می آید و تنبیه او) وقتی که (متنبه شدند و بر این حرکت خود) پشیمان شدند و فهمیدند که در حقیقت آنها در گمراهی واقع شده اند پس (از پشیمانی بگونه عذرخواهی) گفتند که اگر پروردگار ما بر ما رحم نکند و (این) گناه ما را نیامرزد پس ما کلاً در خسران خواهیم ماند. (چنانکه بطریق ویژه به ایشان دستور تکمیل توبه رسید که داستان آن در آیه ۵۴ سوره بقره، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا دِينَ أَبِي بَكْرٍ الَّذِي هُوَ اللَّهُ حَنِيفًا مَّا كَانَتْ أُمَّةٌ لَّنَا حَنِيفًا مَّا نَجِدُ الْآبَاءَ كَانُوا أَكْثَرًا فَذُكِّرُوا كَثُوبًا عَسَىٰ كُنْتُمْ كَافِرِينَ» گذشت) و (داستان آگاه ساختن موسی علیه السلام این بود که) وقتی که موسی علیه السلام به سوی قوم خود (از کوه طور) برگشت که پر از خشم و اندوه بود (زیرا که بوسیله وحی اطلاع یافته بود که در آیه ۸۵ سوره طه است «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا آلَ الْاِيْمَةِ» پس (اولاً به سوی قوم متوجه شده) فرمود شما پس از من، حرکت بسیار زشتی را مرتکب شدید. آیا قبل از (آمدن) دستور پروردگارتان (چنان) عجله کردید (من که برای گرفتن احکام رفته بودم آنها را انتظار می کشیدید) و (سپس به سوی هارون علیه السلام

متوجه شده و در جوش همیت خود) فوراً الواح (تورات) را به یک گوشه نهاد (و فوراً چنان با زور گذاشته شدند که بیننده اگر تأمل نکند در اشتباه واقع می‌شود که گویا انداخته شدند) و (دست‌ها را خالی کرده و موپهای) سر برادر خود (هارون علیه السلام) را گرفت و بطرف خود کشید (که چرا نظارت کامل نکردی و چون در غلبه خشم بگونه‌ای عنان از دست داده بود و خشم هم بخاطر دین بود، لذا این بی‌اختیاری معتبر فهمیده می‌شود و بر این لغزش اجتهادی ایرادی وارد نمی‌گردد) هارون علیه السلام گفت ای پسر مادر (یعنی برادر مادری من با کوشش خود خیلی جلوگیری کردم اما) آنها مرا ضعیف پنداشتند (به نصیحت‌های من) نزدیک بود که مرا بکشند. پس تو بر من (شدت نشان داده) دشمنان را نخواند و مرا (با برخورد خود) در ردیف آن ظالمان قرار نده (که بمانند آنها از من هم ناراض باشی)

(موسی علیه السلام به دربار خدا دعا کرد و) گفت پروردگارا اشتباه مرا (اگرچه اجتهادی بود) بیامرز و (تقصیر) برادرم را هم (که شاید در قضیه مشارکت با مشرکین شده باشد چنانکه از این قول در آیه ۹۲ طه معلوم می‌گردد که: «مَا مَنَعَكَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ») و ما هر دو را در رحمت (خاص) خود داخل بفرما و شما از همه رحم‌کنندگان بیشتر رحم‌کننده هستید (لذا ما به پذیرش دعا امیدواریم).

معارف و مسایل

در نخستین آیه که فرمود: من کسانی را که خود را در زمین بناحق بزرگ و برتر می‌دانند از آیات خود باز می‌دارم. بناحق اشاره است به اینکه کبر ورزیدن در مقابل متکبران نیکو و پسندیده است و گناه به شمار نمی‌آید. چرا که این عمل در مقابل تکبر صورت گرفته و فی نفسه به کبر دست نزده است همچنانکه مشهور است که التکبر مع المتکبرین تواضع^۱.



تکبر آدمی را از فهم سلیم و علوم الهی محروم می‌کند

مقصود از بازداشتن متکبرین از آیات خود این است که فهم آیات الهی از آنها سلب شده و هرگز موفق به استنباط از آنها نمی‌گردند. و مراد از آیات می‌تواند آیات الهی اعم از تورات و انجیل و قرآن باشد. چون هرکسی نسبت به کلام حق تکبر ورزد و یا به عبارتی، خود را بزرگتر از آن بداند که آیات الهی را فراگیرد. در این صورت خداوند عقل سلیم و شعور باطنی‌شان را سلب کرده هرگونه درک و فهم را از آنها می‌گیرد تا قادر به استنباط حقیقی آیات نشده و از اندیشیدن معرفت الهی عاجز مانند. در **روح البیان** آمده است که: تکبر حجابی است که میان شخص متکبر و علوم ربانی قرار می‌گیرد و مانع انتفاع علوم و حکمت‌های الهی که از رحمت‌های خاص خداوند به شمار می‌آیند می‌شود. فرد زمانی مشمول چنان رحمتی می‌گردد که تواضع و انکسار را پیشه خود ساخته و هر نوع بزرگی و برتری را ویژه درگاه کبریایی بداند. چنانکه مولانا رومی گفته است:

هر کجا پستی است آب آنجا رود هر کجا مشکل، جواب آنجا رود
 پس از بیان این مطلب در دو آیه نخستین داستان حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل را چنین ذکر فرمود که: زمانی که حضرت موسی علیه السلام برای دریافت تورات بکوه طور معتکف شد، چون از جانب خدا دستور داشت که سی روز در اعتکاف بنشیند، لذا به قومش تأکید کرد که پس از سی روز به نزدشان برمی‌گردد. ولی پس از پایان سی روز، خداوند ۱۰ روز دیگر بر آن افزود. ناگفته نماند که قبلاً قوم بنی اسرائیل به شتاب ورزی و کجروی مشهور بودند. در این هنگام که سی روز به سرآمد با یکدیگر به بحث و گفتگو پرداختند. در میان قوم، شخصی به نام سامری وجود داشت که بزرگتر و بانفوذتر از بقیه بود، لذا وی فرصت را غنیمت شمرده، برای اغفال و انحراف‌شان دست بکار شد و مقدار زینت‌آلاتی (طلا و نقره) که از قوم فرعون در نزدشان مانده بود درخواست کرده و چنین اظهار داشت «آن

زیورآلاتی را که از فرعونیان در نزد خود دارید، بیاورید چرا که آنها حلال نیستند، زمانی حلال بودند که از جنگ با کفار به غنیمت می گرفتید». لذا بنی اسرائیل همه آنچه را که از طلا و نقره در اختیار داشتند بناچار در اختیار سامری قرار دادند. او از این طلا و نقره ها یک گوساله یا مجسمه گاوی درست کرد و از خاک سم اسب جبرئیل که او قبلاً جمع آورده بود و در آن خداوند متعال خاصیت حیات نهاده بود بوقت گداختن طلا و نقره مقداری از آن خاک بر آن افزود. و در اثر آن خاک در مجسمه گاو آثار حیات پدید آمد. و از آن مجسمه صدایی چون صدای گاو شنیده می شد. در اینجا تفسیر عَجَل به جَسَدَ لَهُ خُورًا اشاره بدین موضوع است.

بنی اسرائیل از شعبده شیطانی سامری در شگفت عظیم افتادند که وی فرصت را غنیمت دانسته و مردم را به پرستش آن مجسمه دعوت کرد. لذا بنی اسرائیل که از کارش در حیرت آمده بودند بی درنگ به پرستش آن مشغول شدند. سامری چون خود را در نیرنگهایش موفق دید قوم بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده چنین اظهار داشت که «حضرت موسیٰ (العیاذ باللّه) بیهوده به کوه طور رفته است در حالیکه خدایش به اینجا آمده و اکنون به صورت گوساله در خدمت شماست» از آنجا که او شخص متنفذ و سرشناسی بود سخنانش مورد قبول بنی اسرائیل واقع شده و به دعوت گاوپرستی اش گردن نهادند.

در آیات مذکور، به این موضوع در سومین آیه به اختصار اشاره شده است. ولی در جاهای دیگر از قرآن به تفصیل آمده است. در چهارمین آیه پس از تنبیه حضرت موسیٰ علیه السلام ندامت و توبه شان مذکور است در این جمله قرآنی که فرمود (سقط فی ایدیهم) معمولاً در محاورات عرب زبان به معنی نادم و شرمنده می آید و در پنجمین آیه، این داستان به تفصیل آمده است که وقتی حضرت موسیٰ علیه السلام با تورات از کوه طور برگشت قومش را غرق در گوساله پرستی و شرک مشاهده کرد. هرچند، که خداوند در کوه طور حضرت موسیٰ را از انحراف و گمراهی شان آگاه کرده بود. ولی با



مشاهده این اوضاع خشم او از حد گذشت. نخست به قوم متوجه شده و فرمود «بِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي» یعنی شما پس از من حرکتی ناخوشایند مرتکب شدید «أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ» آیا شما در آمدن دستور خداوند شتاب کردید؟ یعنی شما می بایستی به آمدن کتاب تورات انتظار می کشیدید. شما شتاب کرده چنین گمراهی را اختیار کردید. و بعضی از مفسرین این جمله را بدین صورت نوشته اند که آیا شما پنداشتید که من مرده ام و در اتخاذ تصمیم عجله کرده به گمراهی افتادید. پس آنگاه حضرت هارون را که جانشین وی بود شدیداً مورد استیضاح قرار داد که چرا آنها را از گمراهی باز نداشته است. و بفکر این که دست به طرف او دراز کند، الواح تورات را که در دست داشت بزودی بر زمین گذاشت که در این جا قرآن کریم با این الفاظ بیان فرمود «وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ» و معنی لغوی القاء، انداختن است و الواح جمع لوح است به معنی تخته. در ظاهر امر، چنین برمی آید که حضرت موسی عليه السلام به هنگام خشم، گستاخی کرده و الواح تورات را انداخته است. اما این واضح است که اقدام به چنان عملی، گناهی بزرگ به شمار می آید. در حالیکه انبیاء علیهم السلام از هر گناهی معصوم اند. لذا مقصود از «أَلْقَى الْأَلْوَاحَ» آن است که برای دست یافتن به حضرت هارون، بناچار الواح را بر زمین نهاد که در قرآن کریم بعنوان تنبیه به لفظ انداختن تعبیر شده است.^۱

سپس به این تصور که شاید حضرت هارون عليه السلام در امور محوله اهمال ورزیده و کوتاهی کرده است موهای سرش را گرفته به سوی خود کشید. حضرت هارون عرض کرد که:

یا ابن امّ: پسر مادر من، اگرچه هارون برادر عینی حضرت موسی است ولی نسبت وی به مادر بدان جهت بود که به نرمی و عطوفت آماده گردد، لذا، گفت: تقصیر من نیست ملت سخن مرا گوش نکرد و از من نترسیدند بلکه نزدیک بود که مرا به قتل برسانند و با من چنین برخورد نکنید که دشمنانم بر

من شماتت کنند و مرا در ردیف این گمراهان قرار ندهید. آنگاه خشم حضرت موسی علیه السلام فرونشست و به بارگاه الهی دعا کرد. «رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَ لِأَخِيْ وَ ادْخُلْنَا فِيْ رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيْمِيْنَ» یعنی پروردگارا مرا و برادر مرا ببامرز و ما را در رحمت خویش داخل کن و تو مهربان‌ترین مهربانانی. برای خود و برادرش حضرت هارون بدین سبب دعا کرده و مغفرت خواست که اگر در گمراهی مردم از وی سهواً غفلتی رفته است خداوند از وی درگذرد. و دعا برای خویش بدین جهت است که بعلت نهادن لوح‌های تورات که دو دستش آزاد شوند تا حضرت هارون را به سوی خود بکشد که قرآن آن را به «القی الاواح» تعبیر فرموده و بر یک اشتباه آگاه ساخته، لذا آمرزش طلبیده است. و یا اینکه ادب دعا خواستن آنست که وقتی فردی برای دیگری دعا می‌کند خود را هم در آن دعا شامل گرداند تا بر استغنا و بی‌نیازی وی دلالت نشود و همچنین خود را در دریای مغفرت و رحمت الهی شامل کند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِنَالَهُمْ غَضِبُ مَنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّهُ فِي الْحَيَوةِ

البته کسانی که گوساله را معبود قرار دادند می‌رسد به ایشان غضب از پروردگارش و ذلت در زندگی

الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِيْنَ ﴿١٥٢﴾ وَالَّذِيْنَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ

دنيا و همچنین سزا می‌دهیم تهمت زندگان را. و کسانی که کردند کارهای بد باز

تَابَوْا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مَنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٥٣﴾ وَ

توبه کردند پس از آن و ایمان آوردند، یقیناً پروردگار تو بعد از توبه بخشنده و مهربان است. و

لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْعَصْبُ أَخَذَ الْأَوْاحَ ^{صَلَّى} وَ فِيْ نُسْخَتِهَا هُدًى وَ

وقتی فرو رفت خشم موسی برداشت تخته‌ها را و در آنچه در آن نوشته بود هدایت و

رَحْمَةً لِلَّذِيْنَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِيْنَ

رحمت بود برای کسانی که از پروردگارش می‌ترسند. و برگزید موسی از قوم خود هفتاد



رَجُلًا لِيَمْقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ

مر دبرای آوردن میعادها، پس وقتی که گرفت آنها را زلزله، گفت پروردگارا اگر می خواستی جلوتر هلاک

مَنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ ط

می کردی آنها را و مرا، آیا هلاک می کنی ما را به کاری که کرده اند احمقان از ما، اینهمه آزمایش توست.

تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ

گمراه می کنی به آن کسی را که بخواهی و هدایت می دهی بکسی که بخواهی، تویی کارساز ما، پس ببامرز

لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْعَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾ وَكَتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً

ما را و رحم کن بر ما و تویی بهترین آمرزنده. و بنویس برای ما در این دنیا نیکویی

و فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ ط قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ

و در آخرت ما رجوع کردیم بسوی تو، فرمود عذابم را میرسانم به هر کسی که بخواهم و

رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ط فَسَا كُتِبَ لَهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

رحمت من شامل هر چیز است. پس می نویسم آن را برای کسانی که تقوا داشته باشند و زکات بدهند و

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾

کسانی که بر آیات ما یقین دارند.

خلاصه تفسیر

(باز حق تعالی متعلق به گوساله پرستان به موسی علیه السلام فرمود که) کسانی که به

گوساله پرستی مبتلا شده اند (اگر الآن هم توبه نکنند پس) بزودی بر آنها از جانب

پروردگارشان خشم و ذلت در این زندگی دنیا واقع خواهد شد و (این مختص به

آنها نیست) ما به افترا پردازان اینگونه سزا خواهیم داد (که در جهان مغضوب و ذلیل

می شوند اگرچه بوجه عارضه گاهی آن ذلت ظاهر نگردد یا دیر بظهور پیوندد. چنانکه سامری وقتیکه

توبه نکرد بر او غضب و ذلت نازل گشت که داستان آن در آیه ۹۷ سوره طه است «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ

لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» (الآیه) و کسانی که مرتکب به گناه شدند (مثلاً گوساله

پرستی از آنها سرزد ولی) باز آنان بعد از (ارتکاب) آن (گناه) توبه کنند و (آن کفر را گذاشته) ایمان بیاورند. پروردگار تو بعد از این توبه آمرزنده گناهان (شان) است (و برحالشان) مهربان است (اگرچه برای تکمیل توبه دستور به «**أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**» هم باشد. زیرا اصل رحمت مال آخرت است چنانکه خطای تائبین همچنین آمرزیده شد) وقتی که (این عذرخواهی حضرت هارون عَلَيْهِ السَّلَام را شنید) خشم (حضرت) موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرو نشست و آن تخته‌ها را برداشت و در مضامین آن (تخته)ها برای کسانی که از خدای خود می‌ترسیدند هدایت و رحمت بود (مراد از آن، احکامی است که به عمل بر آنها متصف به هدایت و موعود به رحمت خواهند شد) و (وقتی که داستان گوساله به پایان رسید حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام با کمال اطمینان، به بیان احکام تورات پرداخت. آنها عادت داشتند که ایراد بگیرند چنانکه ایراد گرفتند که ما از کجا بدانیم که این احکام از جانب خدای تعالی است اگر خود خداوند بما بگویند آنگاه یقین حاصل می‌شود حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام به بارگاه خداوند عرض کرد. جواب رسید که چند نفر از معتمدین انتخاب کرده با خود به کوه طور بیاور، خود ما به آنها می‌گوییم که این احکام از جانب ماست و برای آوردن آنها وقت متعین گردید).

(چنانکه موسی عَلَيْهِ السَّلَام) هفتاد نفر را از قوم خویش برای (آوردن) بوقت مقرره ما انتخاب کرد (چنانکه در آنجا رسیده کلام خداوندی را استماع کردند ایراد گرفتند و گفتند که ما چه می‌دانیم کیست که صحبت می‌کند و در صورتی بطور قطع می‌دانیم که خدا را علناً با چشم خود ببینیم، لقله تعالی در آیه ۵۵ بقره، «**لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً**» خداوند آنها را بر این گستاخی سزا داد که از پایین زلزله شد و از بالا چنان برق شدیدی زد که همه در آنجا ماندند) پس وقتی که آنها را زلزله (و غیره) گرفت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام ترسید که بنی اسرائیل قبلاً جاهل و بدگمان بودند و الآن چنین می‌پندارند که اینها را به بهانه برد و همه را هلاک کرد ترسیده) عرض کرد که پروردگارا (این را من یقین می‌دانم که هدف تنها سزا دادن آنهاست نه هلاکت ایشان زیرا که) اگر هدف شما این می‌بود جلوتر آنها را و مرا هلاک می‌کردید (چراکه هلاک کردن آنها در این وقت هلاکت من است بوسیله بنی اسرائیل و اگر هدف شما این می‌بود)



پس جلوتر چنین می‌کردید اما وقتی که نکردید واضح شد که هلاک کردن آنها هم هدف شما نیست زیرا که از آن هلاکت من است با بدنامی، و امیدوارم که مرا بدنام نخواهی کرد (و آیا شما بسبب حرکت بیجای چند نادان همه ما را هلاک می‌کنید (که احمق بکنند آنها که چنین گستاخی بکنند و من بدست بنی اسرائیل هلاک شوم. از شما امیدوارم که شما چنین نخواهید کرد پس ثابت شد که) این واقعه (رجفه و صاعقه) از طرف شما امتحان محض است از آنگونه امتحانات که اگر هر کسی را بخواهید در گمراهی می‌اندازید (که شروع می‌کند بشکایت و ناسپاسی خدا) و هر کسی را بخواهید بر هدایت استوار می‌دارید (که حکمت و مصالح شما را می‌فهمد پس من از فضل و کرم شما می‌دانم که شما چه حکیم هستید لذا در این امتحان مطمئنم) و تویی که کارساز ما هستی، پس ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو از همه آمرزنده تر هستی (پس گستاخی اینها را هم بیامرز، چنانکه آنها صحیح و سالم بلند شدند. تفصیل این را در سوره بقره ملاحظه فرمایید) و (با این دعا آن جناب برای تفصیل رحمت چنین دعا کرد که) نام ما را در دنیا به نیک نامی بنویس و (همچنین) در آخرت هم (زیرا که) ما بطرف شما (با خلوص و اطاعت) رجوع می‌کنیم (خداوند دعای حضرت موسی علی‌ه السلام را پذیرفت و) فرمود که (ای موسی! اولاً رحمت من بر غضب من سبقت برده است چنانکه) من عذاب (و خشم) خود را بر کسی واقع می‌کنم که بخواهم (اگرچه هر نافرمان مستحق عذاب است ولی باز هم بر هر کسی آن را واقع نمی‌کنم، بلکه از میان آنها بر بعضی افراد ویژه که بی‌نهایت سرکش و متمرد باشند آنرا واقع می‌کنم) و رحمت من (چنان عام است که) همه اشیا را احاطه می‌کند (با وجودیکه بسیار مردم مثلاً سرکش و معاندین مستحق آن نیستند ولی یک گونه رحمت بر آنها هم هست اگرچه در دنیا باشد پس وقتی که رحمت من برای غیر مستحقین هم عام است) پس آن رحمت را در حق این افراد (بطور کامل) حتماً خواهم نوشت که (حسب وعده مستحق آن هم هستند، زیرا که اطاعت بجا می‌آورند چنانکه) از خدای تعالی می‌ترسند (که از جمله اعمال قلب است) و زکات می‌دهند (که از جمله اعمال جوارح است) و آنکه بر آیات ما ایمان می‌آورند (که از جمله اعتقادات است پس اینگونه افراد از اول

مستحق رحمت‌اند اگرچه شما در حقشان تقاضایی نمی‌کردید. در حالیکه شما اکنون هم دارید تقاضا می‌کنید «إِزْ حَمْنَا وَأُكْتُبْ لَنَا» پس ما به پذیرش آن بشارت می‌دهیم زیرا که شما اینچنین هستید و هر که از قوم شما بخواهد که مورد رحمت قرار گیرد پس او باید بدینگونه عمل کند تا مشمول رحمت واقع شود.)

معارف و مسایل

این نوزدهمین رکوع از سوره اعراف است که در نخستین آیه آن ذکر انجام بد قوم بنی اسرائیل که گوساله پرستی کرده و بر آن استوار ماندند، آمده است که در آخرت با غضب خداوند متعال مواجه خواهند شد که بعد از آن هیچ جای پناهی نیست و در این جهان با ذلت و خواری دچار خواهند شد.

سزای بعضی از گناهان در این جهان هم می‌رسد

چون سامری و همراهانش از شرک و گوساله پرستی توبه نکردند، خداوند تبارک و تعالی آنها را در این جهان به گونه‌ای خوار و ذلیل ساخت که حضرت موسی علیه السلام به او دستور داد که از مردم دوری گزیند و عزلت اختیار کند و کسی را دست نزده و دیگران هم از او دور شده و هرگز او را دست نزنند. چنانکه او تمام عمرش را به تنهایی و دور از مردم و با حیوانات وحشی سپری کرد. در تفسیر «قرطبی» از قتاده (رض) روایت است که خداوند عذابی را بر وی مستولی ساخت که هرگاه کسی به او دست می‌زد یا



او به کسی دست می زد فوراً هر دو به تب مبتلا می شدند^۱. و در تفسیر «روح البیان» نیز آمده که این خاصیت در نژاد او تا امروز باقی است. و در پایان آیه فرمود «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» یعنی کسانی که بر خدا افترا می کنند به آنها اینگونه سزا داده خواهد شد. سفیان بن عیینه فرموده است که کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند آنها هم به این افتراء علی الله مجرم شده، مستحق این سزا خواهند شد (مظهري). امام مالک از این آیه استدلال کرده و فرمود که سزای کسانی که از طرف خود در دین بدعت ایجاد می کنند این است که در آخرت مستحق غضب الهی و در دنیا مستحق ذلت قرار خواهند گرفت.^۲ و در آیه دوم احوال کسانی آمده است که بعد از تنبیه حضرت موسی عليه السلام از جرم خود توبه کردند و آن شرط سنگین را که از جانب خدا مقرر شده بود به دوش کشیدند. بدین نحو که باید یکدیگر را به قتل برسانند. پس از انجام این مسئولیت عظیم، حضرت موسی عليه السلام آنها را فرا خوانده و خاطر نشان ساخت که توبه شان به درگاه خداوندی مقبول گشته است. و کسانی که در این آزمایش و این قتل عام کشته شده اند، شهید به شمار آمده و افرادی که جان سالم به در برده اند، مورد مغفرت الهی واقع شده اند. خداوند در این آیه فرمود که هرگاه کسی مرتکب معصیت فاحشی چون کفر شد، و متعاقب آن بخود آمده دست تضرع برداشته و توبه کند و به مقتضای ایمان در اصلاح اعمال بکوشد، در آن صورت خداوند غفور به فضل و کرم خویش از جمله گناهان او در می گذرد. پس بدیهی است که هرگاه شخصی به گناهی مرتکب شد به درگاه بخشنده اش روی آورده و توبه کند تا مورد غفران و رحمت ایزدی قرار گیرد.

در سومین آیه آمده است: هنگامی که خشم حضرت موسی فرو نشست لوحهای تورات را که با شتاب نهاده بود، برداشت. در حالیکه آنها نسخه‌های هدایت و رحمت به شمار می‌آمدند.

لفظ نسخه بر تحریری اطلاق می‌گردد که از کتاب یا چیزی دیگر نقل شود. و در بعضی روایات است که وقتی حضرت موسی علیه السلام تخته‌های تورات را با شتاب بر زمین نهاد، آنها شکستند سپس آنها را خداوند بر چیزی دیگر نوشته مجدداً به وی عنایت فرمود و به آن نسخه گفته شد.

داستان انتخاب هفتاد بنی اسرائیلی و هلاکتشان

در چهارمین آیه، داستان فوق آمده است که زمانی که حضرت موسی علیه السلام کتاب تورات را از جانب خدا به بنی اسرائیل ارائه نمود آنها از کجروی و حيله جویی اظهار داشتند که: ما چگونه بدانیم که این از کلام الهی است چه بسا خود نوشته و بر ما عرضه می‌داری. حضرت موسی علیه السلام جهت اطمینان‌شان، به درگاه خداوندی دعا کرد، پس آنگاه از جانب حق تعالی اعلام شد که ای موسی شما مردمان منتخب این قوم را با خود به کوه طور بیاورید تا که ما کلام خود را باستماع‌شان برسانیم و آنها یقین حاصل کنند. حضرت موسی علیه السلام از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرده به کوه طور برد. طبق وعده، کلام الهی را به گوش خود شنیدند ولی هنگامیکه این حجّت هم کامل شد. گفتند، از کجا میدانیم که این صدای خداست یا صدای دیگری، لذا، ما زمانی یقین حاصل می‌کنیم که الله تعالی را علناً مشاهده کنیم و چون این سؤالشان مبتنی بر ضدّیت و عناد بود مورد خشم خدا قرار گرفتند، که از پایین زلزله آمد و از بالا صاعقه که به سبب آن



بیهوش شده بر زمین افتادند و ظاهراً مردند. در سوره بقره در این باره لفظ صاعقه آمده است و معنی صاعقه، شعاع برق است و معنی رجفه، زلزله است. البته در این هیچ بعید نیست که هر دو با هم جمع باشند.

به هر حال آنها به گونه‌ای شده بر زمین افتادند که گویا مرده‌اند خواه حقیقتاً مرده باشند یا بظاهر مثل مرده بنظر برسند. حضرت موسی علیه السلام با ملاحظه این واقعه بسیار پریشان شد. به این جهت که اولاً اینها برگزیدگان قوم بودند؛ ثانیاً که او میان قوم رفته چه جواب بگوید. آنها او را چنین متهم می‌کنند که همه آنها را برده در جایی به قتل رسانیده است و پس از این تهمت، امکان خطر قتل موسی می‌رفت. ثالثاً از همه مهمتر، از این می‌ترسید که قوم بنی اسرائیل که توانسته بود آنها را با زحمت از گوساله پرستی و گمراهی برگرداند، مجدداً به شرک روی نیاورند. لذا ببارگاه خداوند دست برداشته و گفت پروردگارا من می‌دانم هدف تو از این واقعه هلاکت ایشان نیست، زیرا اگر مشیت می‌کردی قبلاً آنها را نابود می‌ساختی، و بوقت غرق فرعونیان و به هنگام گوساله پرستی هلاکشان می‌کردی. و اگر اراده می‌کردی مرا نیز همراه آنان نابود می‌کردی ولی چنین نخواست، لذا معلوم شد که اکنون هم هلاکت مقصود تو نیست. بلکه هدف سزا دادن و آگاه ساختن است. و این چگونه می‌تواند باشد که تو به حرکت بی‌جای چند نادان همه ما را هلاک کنی. در اینجا هلاک خود را از این جهت ذکر کرد که در نتیجه هلاکت این هفتاد نفر بجای دور از قوم خودشان، نتیجه‌اش این بود که حضرت موسی علیه السلام بدست قوم هلاک گردد. سپس عرض کرد که من می‌دانم که این وقایع از طرف تو امتحانی است که بوسیله آن بعضی را گمراه می‌کنی که از خدا شکوه و ناسپاسی کرده، و بعضی را بر هدایت استوار نگاه می‌داری که مصالح و حکم خداوندی را فهمیده مطمئن می‌باشند. من هم به

فضلت یقین دارم که تو حکیم هستی، لذا مطمئنم که در این امتحان حامی و پشتیبان ما بوده، کارساز مشکلاتمان به شمار می آیی. لذا، مرا پیامرز و بر من رحمت بفرما که تو از همه آمرزندگان آمرزنده تری. پس از سر تقصیر ایشان هم درگذری. پس آنگاه همه آنها صحیح و تندرست از جای برخاستند. بعضی از مفسرین نظرشان بر این است که این هفتاد نفر که ذکرشان در آیه مذکور آمده آنها نیستند که تقضای «أَرِنَا اللَّهُ جَهْرَةً» کرده بودند و بوسیله صاعقه بر این گستاخی هلاک گشتند، بلکه ایشان کسانی بودند که شخصاً در گوساله پرستی شرکت نداشتند ولی برای جلوگیری قوم از آن اهتمام نورزیدند. و در کیفر برای قصورشان بر آنها زلزله پدید آمده، بیهوش شدند. والله اعلم. در هر صورت اینها به برکت دعای حضرت موسی علیه السلام زنده شدند.

در پنجمین آیه دنباله دعای حضرت موسی علیه السلام مذکور است «وَأَكْتُمْنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ» یعنی پروردگارا برای ما در این جهان هم حالت نیکو بنویس و قرار ده، و در آخرت هم، زیرا، بطرف تو با اخلاص و اطاعت رجوع خواهیم کرد. خداوند در پاسخ به آن فرمود: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُمُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» یعنی ای موسی اولاً رحمت من مطلقاً از غضب من سبقت برده است، هر وقت بخواهم عذاب و غضب خود را بر کسی فرود می آورم، هرچند که نافرمان خود سزاوار سزااست. ولی باز هم عذاب من همه آنها را فرامی گیرد، مگر گروهی را که بسیار متمرّد و سرکش باشند. در مقابل، رحمت و بخشش من بر عالم آنچنان گسترده است که عاصیان و نافرمانان که در حقیقت سزاوارش نیستند، مشمول نوعی از رحمتند. پس وقتی نافرمانان مشمول رحمت و عنایات پادشاهی ما واقع می شوند، نیکان



جای خود دارند که در دریای لطف و توجهات ویژه ما قرار خواهند گرفت. یعنی از خدای ترسند و زکات ادا می کنند و بر آیات ما ایمان داشته، محققاً سزاوار الطاف ایزدی هستند، پس شما را نسبت به اجابت دعایتان بشارت می دهم.

مفسرین ضمن ارائه نظریات گوناگون، بعضی را عقیده بر این است که: اجابت دعای حضرت موسی علیه السلام از جانب خداوند در آیه مذکور تصریح نشده است. چنانکه در آیه ۳۶ طه آمده که «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى» یعنی ای موسی تقاضای تو تکمیل گردانیده شد و در آیه ۸۹ یونس فرمود که «أَجِيبْتِ دَعْوَتُكُمَا» یعنی ای موسی و هارون دعای شما پذیرفته شد، در اینجا است که اجابت تصریح نشده است. لذا بعضی از مفسرین مفهوم این آیات را چنین اظهار داشته اند که دعای حضرت موسی علیه السلام در حق امت خودش به اجابت نپیوسته، بلکه درباره امت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام پذیرفته شد. که ذکر آن در آیات آینده تصریحاً می آید، ولی صاحب تفسیر «روح المعانی» این احتمال را بعید دانسته است. به هر حال برای اقوال مختلف این جواب بنظر می رسد که دعای حضرت موسی علیه السلام دارای دو قسمت است: نخست، آنکه کسانی که مورد عتاب و عذاب قرار گرفته اند معاف شوند. و رحمت الهی شامل حالشان قرار گیرد. دوم، اینکه برای خود و امتش سعادت دنیوی و اخروی خواستار شده است. که پاسخ نخستین جزء دعای آن حضرت در آیه مذکور روشن است. و اما پاسخ جزء دوم آن در آیه دیگری آمده است. لذا خداوند جواب دعای نخستین را بدینگونه می فرماید که: عادت من چنین است که بر هر گناهکار عذاب واقع نمی کنم، بلکه تنها بر کسانی عذاب فرود می آورم که آنها بخاطر عصیان و سرکشی شان سزاوار عذاب شوند. اما از نهایت رحمت خویش به آنها نیز

عذاب نمی‌دهم. و اما تقاضای رحمت، پس رحمت من بر همه کس و همه چیز عمومیت دارد و هر موجودی به گونه‌ای مشمول رحمت است، اگر بخواهم. و همه آدمیان، اعم از مؤمن، کافر، فرمانبردار و نافرمان همه در پوشش رحمت قرار گرفته‌اند، و چنانکه بر کسی عذاب و مشقتی وارد آید، آنهم از رحمت و لطف خالی نیست چرا که اگر کسی به مصیبتی گرفتار است جای بسی سپاس است چون از مصیبت بزرگتری نجات یافته است در حالیکه بر ایجاد آن مصیبت بزرگ نیز قادرم.

استاد محترم حضرت مولانا انور شاه رحمته الله در این باره فرموده است که وسعت رحمت به این معنی است که دایره آن بر کسی تنگ نیست و هر کسی و هر چیزی در دایره رحمت الهی جای دارد. چنانکه ابلیس را بر مذاق موافق افتاده گفت، که من هم یک شیء هستم و هر شیء مرحوم است لذا من هم مرحومم. و در الفاظ قرآن کریم اشاره به این هست که نفرموده که هر چیزی مشمول رحمت است بلکه چنین فرمود که صفت رحمت تنگ نیست در حالیکه میدان رحمت بسیار وسیع و گسترده است. چنانکه در آیه ۱۸۴ سوره آل عمران آمده «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» یعنی اگر ایشان شما را تکذیب کنند به ایشان بگو که پروردگارتان دارای رحمت وسیع است ولی کسی نمی‌تواند عذاب او را از مجرمین برطرف کند. در این نشان داد که وسعت رحمت نفی عذاب بر مجرمین نیست. خلاصه اینکه این دعای حضرت موسی علیه السلام در حق خود و هفتاد تن همراهانش که مبتنی بر استغفار و معافی و رحمت بود پذیرفته شد. و دعای دوم حضرت موسی که گفت «وَإِكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ» که در آن بهبودی و سعادت دنیا و آخرت خواستار شد که خداوند تعالی اجابت آن دعا را به چند شرط موقوف کرده است. خلاصه اینکه رحمت



الهی در این جهان بر هر مؤمن و کافر عمومیت دارد. اما تنها عالم آخرت جایگاهی است که نیکی و بدی از هم ممتاز می‌گردند.

پس مستحق رحمت الهی کسانی می‌باشند که در دنیا سه شرط عمده را انجام دهند چنانکه فرمود: «فَسَاكُتِبْهَا لِلدِّينِ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالدِّينَ هُمْ بآئِنَا يُؤْمِنُونَ» اولاً تقوی پیشه کرده و تمام واجبات شرعی را بجای آورده و از منکرات احتراز جویند. ثانیاً، از اموال خویش زکات دهند. ثالثاً، بر تمام آیات الهی بدون استثناء و تأویل ایمان بیاورند. بنابراین هر کس خود را بدین صفات و شروط متحلّی و متصف گرداند به سعادت دنیا و آخرت نایل خواهد شد. اما در آیات بعدی اشاره شد که متصفین کامل به این صفات کسانی می‌شوند که در آخر زمان آمده از نبی امّی اتباع خواهند کرد و در نتیجه به آن مستحق فلاح کامل خواهند شد.

حضرت قتاده در ارتباط با اجابت مشروط فرموده که وقتی که آیه وسعت رحمت نازل شد ابلیس گفت که من هم در این رحمت داخلم اما جملات بعدی نشان داد که رحمت آخرت مشروط است به ایمان و غیره. با شنیدن آنها ابلیس مایوس گشت، اما یهود و نصاری مدعی شدند که این صفات در ما هم وجود دارند، یعنی تقوی و ادای زکات و ایمان، اما در آخر که شرط ایمان بر نبی امّی بیان گردید، یهود و نصاری که به آن حضرت ﷺ ایمان نیاورده‌اند از این امتیاز خارج گشتند. الغرض، در این اسلوب بدیع قبولیت دعای حضرت موسی علیّه السلام هم ذکر شد و فضایل ویژه امت محمدیه هم بیان گردید.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ

کسانی که پیروی می‌کنند پیغمبری را که نبی امی است که می‌یابند (نعت) او را نوشته شده نزد خویش

فِي التَّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ

در تورات و انجیل، و امر می‌کند آنها را بکار نیک و باز می‌دارد آنها را از کار بد، و حلال می‌کند
لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ

برایشان چیزهای پاک را و حرام می‌کند بر آنها چیزهای حرام را و دور می‌کند از آنها بارشان را، و آن قیدها را
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا

که بر آنها بودند. پس کسانی که ایمان آوردند به او همراهی کردند او را، و کمک کردند او را و پیروی کردند

النُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

به آن نوری که با او نازل شد، ایشان رستگارانند.

خلاصه تفسیر

کسانی که از چنین رسول نبی امی پیروی می‌کنند که او را به نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند (که او متصف باین صفت هم هست که) به کارهای نیک امر می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را به آنها حلال معرفی می‌کند (اگرچه در شرایع گذشته قبلاً حرام بودند) و چیزهای خبیث را (حسب سابق) بر آنها حرام قرار می‌دهد و آنچه (در شرایع گذشته) بار و طوق (به دوش) داشتند (یعنی احکام شدید و سختی که آنها به آن مکلف بودند) از آنها دوری می‌کند (یعنی اینگونه احکام شدید در شریعت او منسوخ می‌گردد) پس کسانی که بر این نبی ایمان بیاورند و از او حمایت و پشتیبانی کنند و از آن نور (یعنی قرآن) اتباع کنند که با او فرستاده شده است. ایشانند رستگاران کامل (که از عذاب ابدی نجات خواهند یافت).

معارف و مسایل

«فضایل و صفات ویژه خاتم النبیین محمد ﷺ و امت او»

در این آیه، ضمن بر شمردن فضایل و علامات ویژه آن حضرت (ص)



کسانی را که با شرایط مطروحه متصف‌اند معرفی کرد، و آنها کسانی هستند که از رسول امّی (پیامبر اکرم (ص)) پیروی می‌کنند. و فلاح و رستگاری را موقوف به ایمان و اتباع شریعت و اجرای سنت کرد. «الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» در اینجا برای پیغمبر اکرم (ص) دو لقب رسول و نبی و صفت سوم وی، امّی آمده است که معمولاً امّی به فردی که خواندن و نوشتن نداند اطلاق می‌شود. بهمین سبب بود که در قرآن مجید به عموم ملّت عرب، امیین، گفته شده است چون خواندن و نوشتن در میان اعراب کمتر رایج بود. و امّی بودن برای هیچ کسی صفت مدح نیست، بلکه یک عیب به شمار می‌آید. اما برای رسول خدا (ص) بزرگترین مدح و کمال است، همچنانکه لفظ متکبر برای عموم مردم مدح نیست، بلکه عیب به شمار می‌آید ولی برای حق تعالی با خصوصیت صفت مدح محسوب می‌گردد. لذا برای حضرتش که دارای کمالات و علوم و معارف و ویژگی‌های برجسته است لقب امّی نوعی از صفات عالیّه به شمار می‌آید. چراکه اگر فرد سواددار صاحب کمالات علمی و عملی و اخلاقی باشد آنها را از نتیجه تعلم و فراگرفتنی‌هایش می‌دانند. در حالیکه این صفات عالیّه و علوم و معارف برای آن حضرت ﷺ که از خواندن و نوشتن بی‌بهره است، معجزاتی آشکار محسوب می‌شود. بدیهی است که شدیدترین مخالف و معاند هم، این امر را نمی‌تواند انکار کند. آنهم وقتی که چهل سال از عمر مبارک ایشان در مکه مکرمه و در نظر آنان چنان گذشت که حتی کلمه‌ای از کسی درس نگرفته و همین که عمر گرامی وی به چهل سال رسید ناگهان از زبان مبارکشان سخنانی جاری گشت که جهانیان به حیرت آمده از آوردن مشابه آن بکلی عاجز ماندند. پس با در نظر گرفتن چنین احوال امّی بودن آن جناب بزرگترین دلیلی است بر این که ایشان از جانب خدا رسول هستند و قرآن نیز کلام الهی است. چهارمین صفت رسول گرامی (ص) آنست که خداوند در تورات و انجیل معرفی و بیان داشته است. صفات آن حضرت در تورات و انجیل به گونه‌ای با تفصیل و توضیح آمده که وجود مبارکشان را در نظرها مجسم می‌کند و

لفظ یجدونه در قرآن مؤید همین موضوع است. و تخصیص تورات و انجیل در اینجا از این جهت است که بنی اسرائیل به این دو کتاب قایل بودند و رنه صفات و احوال آن حضرت ﷺ در زبور هم مذکورند. لذا، در اینجا مخاطب اصلی آیه مذکور، حضرت موسی علیہ السلام است که اگر امت او از نبی امی خاتم الانبیاء علیه الصلوة والسلام - که ذکرش را در تورات نوشته خواهند یافت - پیروی کنند، به پیروزی و فلاح کامل در دنیا و آخرت نایل خواهند آمد.

صفات و علامات رسول خدا ﷺ در تورات و انجیل

تورات و انجیل فعلی دستخوش تغییر و تحریف قرار گرفته اند و قابل اعتماد نیستند. اما با وجود این، جملاتی که بیانگر معرفی شخصیت والای پیغمبر اکرم باشد بیچشم می خورد. و این امر هم واضح است که قرآن اعلام کرد که صفات و علایم خاتم الانبیاء (ص) در تورات و انجیل تصریح شده است. و اگر غیر از این بود یهود و نصاری به تکذیب آن اقدام می کردند، در حالیکه آگاهانه سکوت اختیار کردند. که این سکوت خود دلیل بر وجود علایم آن حضرت در تورات و انجیل است. و برای همین بود که خلاف آن اظهار نظر نکرده و از این جهت بر دهان ایشان مهر زده شد.

برخی از جمله صفات آن حضرت ﷺ که در تورات و انجیل آمده به حواله این دو کتاب در قرآن هم نقل شده و برخی دیگر در روایات حدیث آمده است کسانی که اوصاف آن حضرت (ص) را در تورات و انجیل دیده و خوانده اند و سپس مشرف به اسلام شده اند، این موضوع را تأیید، و دیگران را نیز آگاه ساخته اند.

بیهقی در دلایل النبوة نقل کرده، که حضرت انس فرموده که پسری یهودی در خدمت پیامبر اسلام بود از قضا بیمار شد، آن حضرت ﷺ برای عیادت او رفت. پدرش را بر بالای سرش در حال خواندن تورات دید.



آن حضرت (ص) به او گفت ای یهودی! تو را به آن خدایی که تورات را بر موسی (ع) نازل کرد، قسم می‌دهم آیا بعثت و اوصاف و احوال مرا در تورات می‌یابی؟ او بناحق انکار کرد. پسرش گفت: یا رسول‌الله، دروغ می‌گویدی، بدون شک، ما ذکر و اوصاف تو را در تورات یافته‌ایم و من گواهی می‌دهم که بجز خدا، معبودی نیست، و یقیناً شما رسول خدا می‌باشید. آن حضرت (ص) به صحابه اظهار داشت که اکنون این پسر، مسلمان است و اگر در این بیماری وفات یابد، باید مسلمانان او را تجهیز و تکفین کرده و به پدرش وانگذارند.^۱

حضرت علی مرتضی رضی الله عنه فرموده است: که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شخص یهودی مقروض بود، و یهودی دین خود را از آن حضرت مطالبه کرد؛ آن حضرت فرمود: اکنون ندارم، و مرا مهلت ده. یهودی در حالیکه عصبانی بود، جلو آمد و مانع رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله شده و گفت: شما را نمی‌گذارم بروید مگر اینکه دین مرا بپردازید. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: حق از آن شماست و من هم به نزد شما می‌نشینم. آن حضرت صلی الله علیه و آله بناچار در آنجا نشست تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در آنجا ادا کرد و شب را گذرانده و نماز صبح را نیز بجای آورد، صحابه کرام با مشاهده این ماجرا، رنجیدند و یهودی را تهدید کردند. لکن آن حضرت (ص) از برخورد یاران خود نسبت به یهودی مانع شد. ولی صحابه عرض کردند یا رسول‌الله چگونه می‌توانیم تحمل کنیم که شخصی یهودی شما را در جلوی چشمانمان حبس کرده است. آن حضرت (ص) فرمود: که پروردگام مرا از ظلم به معاهد و غیره منع فرموده است. یهودی با دیدن این صحنه و شنیدن این سخنان گهربار، صبح هنگام در پیشگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله**؛ بدین ترتیب مشرف به اسلام شد و گفت: یا رسول‌الله، من نصف ثروت خود را در راه خدا بخشیدم، و به خدا قسم

مقصودم از حبس، آزمایش و مطالعه صفات شما بود، آیا صفاتی را که در تورات خوانده‌ام در وجود شما محقق و ثابت است، یا خیر و اکنون یقین می‌دانم که شما همان رسولی هستید که در تورات این الفاظ را خوانده‌ام که: «محمد بن عبدالله (ص) در مکه متولد می‌شود، بطرف مدینه طیبه هجرت می‌کند و حکومتش در شام قایم می‌گردد، تندخو نیست و چون دیگران سر و صدا نمی‌کند و در بازارها نیز فتنه و آشوب پیاپی نماید و از فحش و بی‌عفتی بدور خواهد بود.»

اکنون همه آنچه را که منظور نظرم بود، آزمایش کرده به نتیجه یقینی دست یافتم و گواهی می‌دهم که بجز خدای متعال معبودی نیست و شما رسول خدا هستید و اکنون نیم ثروت من در اختیار شماست؛ هرگونه مصلحت می‌اندیشید جهت انفاق در راه خدا، اقدام فرمایید. لازم به تذکر است که یهودی مذکور ثروت هنگفتی داشت که نیمه ثروت او سرمایه بزرگی به شمار می‌آمد.

این روایت در تفسیر مظهري از دلائل النبوه بیهقی منقول است. امام بغوی از کعب احبار بطور مستند نقل کرده و آورده است که درباره پیغمبر اکرم (ص) در تورات چنین آمده است که محمد رسول خدا و بنده برگزیده اوست، نه تندخوست و نه بیهوده گو؛ و نه سر و صداکننده در بازارها، از بدی به بدی انتقام نگرفته، بلکه در گذر می‌فرمایند. در مکه متولد می‌شوند و بسوی مدینه طیبه هجرت می‌کنند، و حکومت ایشان در شام برقرار می‌شود و امت ایشان حمادین می‌شوند (یعنی در راحتی و سختی حمد و شکر خدا را بجا می‌آورند) و بوقت بالا رفتن به هر ارتفاع تکبیر می‌گویند، و بر سایه آفتاب نظر می‌اندازند تا بوسیله آن اوقات را شناخته، بوقت صحیح نماز بخوانند و بر پایین بدن خود ازار می‌بندند و دست و پای خود را بوسیله وضو پاک و مصفا نگاه می‌دارند، و مؤذن ایشان در فضا بانگ سر می‌دهد و در جهاد صفهایشان مانند صفهای نماز جماعت می‌شوند، و صدایشان به تلاوت و ذکر در شب مانند صدای زنبور عسل



بلند می شود.^۱

ابن سعد و ابن عساکر از حضرت سهل مولیٰ خیشمه بطور مستند نقل کرده اند که حضرت سهل (رض) فرمود که: من خود در انجیل صفات محمد مصطفیٰ ﷺ را چنین خوانده ام که: «او نه کوتاه قد و نه بسیار دراز، سفیدرنگ، و دارای دو زلف است. در میان دو شانه او مهر نبوت موجود است، صدقه نمی پذیرد، و بر خر و شتر سوار می شود و گوسفندان را شخصاً می دوشد و پیراهن وصله زده می پوشد، و کسی که چنین کند او از تکبر به دور خواهد بود، و او از نژاد حضرت اسماعیل علیهما السلام می باشد و اسم او احمد خواهد بود.

ابن سعد در طبقات و دارمی در مسند خویش، و بیهقی در دلائل النبوة، از حضرت عبدالله بن سلام که بزرگترین عالم یهود و ماهرتر به تورات بود، نقل کرده اند، که فرمود: در تورات درباه آن حضرت ﷺ الفاظ ذیل مذکورند:

«ای پیامبر! ما تو را بر همه امتهای گواه فرستادیم، برای نیکوکاران بشیر، برای بدکاران ترساننده، و برای عرب، محافظ؛ لذا شما بنده و رسول من هستید و من شما را متوکل نام نهادم؛ نه شما تندخو هستید و نه جدال کننده، و نه در بازارها سر و صدا کننده، بدی را به بدی پاسخ نمی دهید، بلکه عفو و درگذر می فرمایید. و خداوند او را وفات نمی دهد تا زمانی که قوم کج را بوسیله او راست نکند تا اینکه مردم، لا اله الا الله نگویند و تا چشم های کور را بینا، گوشهای کر را شنوا و دل های بسته را نگشایند.»

روایتی دیگر نیز در صحیح بخاری بروایت حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص هم مذکور است. امام بیهقی در دلائل النبوة از ماهرترین شخص به کتب گذشته، حضرت وهب بن منبه چنین نقل فرموده است که الله تعالی در زبور برای حضرت داود علیهما السلام چنین وحی فرستاد که: ای داود پس از شما

پیغمبری خواهد آمد که نام او احمد خواهد بود و من هیچگاه از او ناراضی نخواهم شد و او هیچگاه از من نافرمانی نخواهد کرد، و من از همه لغزشات گذشته و آینده او درگذشته‌ام و امت او امت مرحومه است. و من به او آن نوافل دادم که به انبیای سابق داده بودم و فرایضی بر او ملزم گردانیدم که بر انبیای سابق لازم شده بودند تا جایی که او در حشر به گونه‌ای پیش من حاضر می‌شود که نور او مانند نور انبیاء جلوه می‌کند. ای داود، من محمد و امت او را بر تمام امتها برتری دادم و به ایشان شش چیز بطور ویژه که به امم گذشته نداده بودم عنایت کردم. نخست اینکه آنها بر خطا و نسیان معذب نخواهند شد و هر گناهی که به غیر از عمد از ایشان صادر گردد، اگر آمرزش آنرا از من بخواهند عفو خواهم فرمود. هر مالی که در راه خدا بطیب خاطر انفاق کنند در دنیا بسیار بیشتر از آن به آنها خواهم داد و هرگاه بر آنها مصیبتی واقع شود و «انا لله و انا الیه راجعون» بخوانند من آن مصیبت را صلوة و رحمت و هدایت بطرف جنت قرار می‌دهم و هر دعایی که بخواهند می‌پذیرم گاهی بصورتی که آنچه بخواهند به آنها می‌دهم و گاهی به این صورت که آن دعا را وسیله انتظام آخرتشان قرار خواهم داد.^۲

از صدها روایات تورات و انجیل و زبور نمونه‌ای چند نقل شده است که کل روایات را محدثین بصورت کتابهای مستقل جمع آوری کرده‌اند. علما و محدثین در فضایل و صفات و علامات ویژه آن حضرت ﷺ و خصوصیات امت وی که در تورات و انجیل آمده است، به تفصیل سخن رانده و در کتابهای جامع و مستقل گرد آورده‌اند که در قرن اخیر حضرت مولانا رحمت‌الله کیرانوی مهاجر مکی در کتاب خود بنام «اظهار الحق» آنرا با شرح و بسط و تفصیل و تحقیق نوشته و ثابت فرموده‌اند که در تورات و انجیل کنونی با وجود اینکه در آنها تحریفات فراوانی صورت گرفته باز

۱- بدیهی است که کلیه پیامبران از خطا و نافرمانی معصوم‌اند، در اینجا مقصود از لغزش آنست که پیغمبران هنگام اجتهاد ممکن است دچار اشتباه شوند که این خود برای آدمی، حتی پیامبران، امری عادی است ولی جای استغفار است.
۲- روح المعانی.



هم بسیاری از صفات و فضایل آن حضرت ﷺ در آنها بچشم می خورد، و ترجمه آن از عربی به اردو اخیراً انتشار یافته و قابل ملاحظه است. خلاصه اینکه در آیات گذشته صفات و علایم ویژه آن حضرت ﷺ مفصلاً بیان شدند که در تورات و انجیل و زبور نوشته شده بودند و در آنها بسیاری صفات هم ذکر شده است، که از آنجمله نخستین صفت آن حضرت ﷺ امر بالمعروف و نهی عن المنکر می باشد. معنی لفظ «معروف» شناخته شده است، و معنی لغوی «منکر» ناشناخته و بیگانه است. در اینجا مراد از معروف کارهای نیک است که در شرع اسلام دانسته و شناخته شده اند و مراد از منکر آنگونه کارهای بدی که مغایر دین و شرع باشند.

و به عبارتی دیگر کارهای نیک و معروف به آنگونه اعمال پسندیده ای گفته می شود که در قرن اول هجری میان مسلمانان شناخته شده و رواج داشته است و منکرات به انواع کارهای زشت اطلاق می شده است که در میان صحابه و تابعین ناپسند و مغایر با اصول شریعت بوده، به شمار می آمده است. از اینجا است که در احادیث صحیحیه تصریح شده است که اموری که مغایر با دستورات نبوی و اعمال صحابه و تابعین هستند، «محدثات الامور» و «بدعت» نامیده می شود، که پرداختن به آن موجب گمراهی و معصیت است. آیه مذکور مؤید همین موضوع است که آن حضرت (ص) مردم را به کارهای نیک و معروف امر، و از کارهای بد و منکر باز می دارد. هر چند که همه انبیاء علیهم السلام دارای این صفت اند و رسالت اصلی شان امر به معروف و نهی از منکر بوده است؛ ولی پیغمبر اکرم (ص) در این صفت نسبت به دیگر پیامبران از مزایای بیشتری برخوردار است که این مزیت از چند جهت قابل بررسی است:

نخست اینکه در اجرای این مسئولیت هر یک را به فراخور حالش، آنچنان تفهیم می کردند که شیرینی و لطافت سخن بر قلب افراد جایگزین می شد.

که اگر در تعلیمات رسول گرامی بیندیشیم و مطالعه کنیم مشاهده می‌گردد که خداوند تعالی به ایشان مزیت و ویژگی خاصی از فصاحت و بلاغت سخن و جذبه‌ای در سخنان حکیمانه وی قرار داده بود که ضمیر زنگار زده هر گمراهی را با سخنان الهام‌بخش و روح‌نواز خود می‌زدوده و صیقل می‌دادند، و با هر گروه و طبقه خاصی به مقتضای فکری‌شان برخورد می‌کردند. چه آن دسته از وحشیان عرب که حرفه‌شان شترپروری و گوسفندچرانی بود با سخنان ساده و بی‌آلایش خود قانع کرده، و به وادی نور و هدایت رهنمونشان می‌کردند. و چه آن طبقه از دانایانی چون فرستادگان و قاصدان قیصر و کسری و دیگر ملوک عجم که از علوم و فنون زمان خود برخوردار بودند؛ بنابر مقتضای فکری‌شان با آنها صحبت می‌کردند. و آنها از سخنان عالمانه و حکیمانه آن حضرت ﷺ متأثر می‌شدند. به گونه‌ای که اگر در مجلس سخنش می‌نشستند، بارگرانی از کدورت و تشویش فکری از دوششان برداشته می‌شد. بطوری که اشتیاق و ولع خاصی به مجلس پرفیض آن حضرت ﷺ پیدا می‌کردند.

دیگر اینکه در کلام گیرای آن حضرت ﷺ اعجاز فوق‌العاده‌ای نهفته بود آنچنان که چشمهای کور و گوشهای کر غافلان و گمراهان را بینا و شنوا می‌کرد. و دلهای قفل شده را می‌گشود و ضمیر آشفته و افکار مشوش را با سخنان معجزه‌آمیز خود، آرامش و سکون می‌بخشید، که این صفت و ویژگی خاصی بود که از جانب خداوند در مسئولیت امر بمعروف و نهی از منکر به آن حضرت ﷺ اعطا شده بود.

دومین صفت ویژه آن حضرت (ص) آن است که ایشان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای فاسد را حرام اعلام کردند. بسیاری از خوراکیها از قبیل چربی حیوانات حلال‌گوشت و غیره که برای بنی اسرائیل حرام و ناجایز بود، برای امت خویش حلال دانستند. و چیزهایی از قبیل خون، میت و حیوانات حرام‌گوشت، در ردیف فاسدها قرار گرفتند. و همچنین تمام وسایل و طرق درآمد از کسبهای حرام مانند: سود (نزول، رشوه و قمار و



غیره) از جمله فاسدها درآمدند (سراج‌المنیر). و بعضی اخلاق مذموم و بد هم داخل چیزهای فاسد اند.

سومین صفت که برای آن حضرت آمده چنین است. «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» یعنی: پیغمبر اکرم (ص) بارهای سنگینی و بندها را که بر آنها (بنی اسرائیل) مسلط بود، از دوش امت خود برداشت که البته لفظ «إِصْر» بمعنی بار گران است که مردم را از هرگونه تحرک بازدارد.

و «الْأَغْلَال» به جمع «غَلٌّ» گفته می‌شود و غل، بندی است که بوسیله آن دست مجرم به گردن او بسته شود؛ بطوری که اختیار او سلب گردد.

مراد از «إِصْر وَاغْلَال» همان بارهای گران و قید و بندهای دست و پاگیر و احکام دشوار و واجبات تکلف‌آوری است که بر دوش بنی اسرائیل سنگینی می‌کرد که این تکلفات و مشقتها مبتنی بر دستورات دینی نبودند، بلکه همه آنها بازتاب اعمال بدشان بود که بصورت‌های مشقت‌آور و احکام شاقه بر آنها مسلط می‌گشت، و اموال غنیمت که از جهاد با کفار بچنگ می‌آوردند بر آنها حلال نبود و از آسمان آتش می‌بارید و آنها را کاملاً می‌سوخت. شکار در روز شنبه جایز نبود و چنانکه عضوی از بدن مرتکب گناهی می‌شد قطع آن عضو واجب بود. در قتل نفس، چه عمد باشد چه سهو، پرداخت دیه صورت نمی‌گرفت. بلکه جریان قصاص آن به صورت قتل قاتل پایان می‌پذیرفت.

قرآن چنین احکام سخت و دشواری را که بر بنی اسرائیل نافذ بود به اصر و اغلال تعبیر فرمود. و علناً اعلام فرمود: که رسول گرامی این احکام را منسوخ و احکام سهل و آسانی را بر امتش جاری ساخت و بهمین سبب بود که پیغمبر گرامی در حدیثی فرمود که: من شریعت را بر شما آسان قرار دادم که در آن با مشقت و خطر گمراهی مواجه نخواهید شد. و در حدیثی دیگر فرمود: الدین یسرُ» دین آسان است و در آیه ۷۸ سوره حج قرآن مجید آمده است که: «وَمَا جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» یعنی: خداوند برای شما در دین هیچ حرج و سختی قرار نداده است.

خداوند بعد از برشمردن ویژه صفات عالیه پیغمبر گرامی اش، چنین

فرمود:

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

یعنی: نتیجه توضیح صفات و علامات نبی آخرالزمان در تورات و انجیل اینست که کسانی که بر ایشان ایمان آورده، و ایشان را حرمت داشته و او را کمک کنند و از آن نور که بر ایشان نازل گردیده (یعنی: قرآن کریم) اتباع کنند ایشانند رستگاران. اگر توجه شود در اینجا برای رسیدن بفلاح چهار شرط تعیین شده است. نخست ایمان بر آن حضرت ﷺ. دوّم: تعظیم و تکریم آن جناب (ص). سوّم: یاری ایشان، چهارم: اتباع و پیروی از قرآن کریم.

برای بیان تعظیم در اینجا «عَزَّرُوهُ» بکار برده شده است که از تعزیر مشتق است و معنی آن جلوگیری و حفاظت همراه با دلسوزی است. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه آنرا تعظیم و تکریم معنی کرده است. و «مبرد» گفته است که لفظ تعزیر را به اعلیٰ ترین تعظیم، تعبیر کرده اند.

خلاصه اینکه کسانی که پیغمبر گرامی را به وقت حیات ایشان در مقابله با کفار با نهایت اکرام و تعظیم و تأیید، حمایت کرده اند، مطابق آیه مذکور به رستگاری نایل شدند؛ زیرا در حیات آن حضرت (ص) تأیید و حمایت و تعظیم موقوف به ذات ایشان بود.

و بعد از وفات ایشان، حمایت و تأیید از دین و شریعت ایشان، مترادف به تأیید و حمایت از شخص آن حضرت ﷺ می باشد. و به عبارتی، فلاح و رستگاری بشر منوط به تأیید و حمایت و پیروی از شریعت و دستورات عالیّه ایشان است.

در همین آیه، قرآن با لفظ «نور» تعبیر شده است، زیرا همانگونه که در نور بودن نور نیازی بدلیل نیست چراکه نور دلیل بر وجود خود می باشد،

۱- چنانکه مولانا رومی گفته است:

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید از وی رو متاب



همچنین قرآن کریم که از زبان یک شخص امّی که تمام جهان از ارائه مانند آن عاجز شده است، دلیلی محکم و واضح بر حَقانیت کلام الله بودن قرآن است.

و دیگر اینکه، همانگونه که نور، جهان را روشن می‌کند قرآن نیز چون نور درخشانی است که تاریکی را در نور دیده و پردهٔ ظلمت را از پهنه گیتی برداشته و اقصی نقاط آنرا روشن و منور ساخته است.

در ضمن اتباع قرآن، اتباع سنت هم فرض است

در آغاز این آیه فرمود: «يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» و در آخر فرمود: «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» که در جمله اول با اتباع و پیروی از نبی امّی دستور داده و در آخرین جمله به متابعت از قرآن تأکید شده است. از اینجا ثابت گردید که نجات آخرت موقوف بر دو^۱ چیز است. یکی: اتباع قرآن، دوّم: اتباع سنت: که اتباع نبی امّی همان اتباع از سنت اوست.

تنها اتباع رسول کافی نیست بلکه ادب و احترام و محبت او هم فرض است.

بعد از الفاظ «عَزَّوَجْهُ وَنَصْرُوهُ» در پیروی از آن حضرت تأکید و توصیه شده است که غرض از پیروی، پیروی بی چون و چرا نیست، بلکه پیروی و اتباعی منظور نظر خداوندی است که توأم با عشق و محبت و با تقدیر و تکریم آمیخته شده باشد و عشق به او باید به گونه‌ای در عمق دل عاشقان و پیروان بنشیند که خود را در متابعت و تکریمش ملزم بدانند و برای همین است که سالکان طریقت در رسیدن به سعادت همواره در حرکتند. زیرا

۱- از اینجاست که پیغمبر گرامی در حدیثی فرمود: دو چیز برای امت خود باقی گذاشتم: کتاب الله، و سنت خود.

پیوندهای عاطفی ناگسسته‌ای میان او و امتش برقرار است. **أولاً:** آن حضرت (ص) امیر و حاکم، و امت محکوم و رعیت محسوب می‌شود. ثانیاً: رسول گرامی، از نظر کمالات علمی و اخلاقی خویش دارای چنان عظمتی است که امت در مقابل آن ناچیز و ناتوانند و با این، وجود رسول گرامی دارای همه شئون و خصایص و کمالات عالیه انسانی است. پس بر امت لازم است که از نظر رسول بودنش بر وی ایمان آورند و از حیث امیر و حاکم بودن، پیرو احکام او باشند و از جهت محبوب بودنش، پیوند محبت را مستحکم سازند و از نظر کمالات پیامبری موارد احترام و تعظیم را بجا آورند. پس بنابراین محقق و ثابت شد که متابعت از آن حضرت (ص) بر امت جهت رسیدن به سر منزل سعادت فرض و لازم‌الاجرا است. بطوری که هدف بعثت انبیاء علیهم‌السلام نیز همین بوده است. اما خداوند متعال در باره رسول گرامی ما تنها به این (متابعت) اکتفا نفرمود، بلکه تعظیم و تکریم و ادب و احترام حضرت را بر امتش لازم و واجب شمرد. و این را در جاهای مختلفی از قرآن بیان و تأکید فرمود. همچنانکه در این آیه با الفاظ «عَزَّوَهُ وَ نَصْرُوهُ» تصریح نمود. و در آیه ۹ سوره فتح نیز با الفاظ «تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَفِّرُوهُ» نیز آمده است. و در چندین آیات دیگر به ارشاد و راهنمایی امت پرداخته و حتی آداب حضور در مجلس ایشان را با این شرایط، مثلاً در آیه ۲ سوره حجرات چنین بیان داشته است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» ای مؤمنان با صدای بلند صحبت نکنید که صدای شما از صدای رسول گرامی بلندتر باشد. و همچنین در آیه ۱ سوره حجرات نیز فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» یعنی ای مسلمانان از خدا و رسول (در صحبت) پیش قدم نباشید.

حضرت سهل بن عبدالله، این آیه را چنین معنی کرده است که: کسی قبل از ایشان صحبت نکند و هنگامی که آن حضرت به سخن گفتن مشغول شدند، با کمال تأنی و احترام گوش دهد. در آیه ۶۳ سوره نور نیز آمده است که: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً» صدا نزنید پیامبر را بدان گونه که



یکدیگر را صدا می‌زنید. و در پایان همین آیه از خلاف این امر بر حذر داشت و متنبّه فرمود که اگر خلاف این، عمل کردند در ورطه خسران قرار خواهند گرفت.

از اینجاست که صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین، با وجودی که در هر شرایط یار و غمخوار وجود مبارکش بودند، آداب احترام و تعظیم ایشان را بی نهایت بجای می‌آوردند و پروانه وار بر گرد شمع وجودشان حلقه زده بودند. اما با نزول آیه مذکور در صحبت و رفتار خویش با رسول محبوب نهایت احتیاط را مراعات کرده و مطابق دستورات قرآنی با آن حضرت ﷺ برخورد داشتند؛ بطوری که اگر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه می‌خواست گزارشی را به استحضار مبارکشان برساند، به گونه‌ای صحبت می‌کرد که گویی نجوا می‌نمود و حضرت فاروق اعظم نیز چنین رفتار می‌کرد.^۱

لذا نمونه‌هایی از ارادت و عشق صحابه نسبت به رسول محبوبشان نقل می‌شود که حضرت عمرو بن عاص می‌گوید: در دنیا به نزد من کسی محبوبتر از رسول گرامی نبود، زیرا که چشم ظاهری من قادر به نظاره جمال مبارک نبوی نبود. چنانکه اگر کسی اوصاف مبارکش را از من جو یا شود، وقتی من یارای مشاهده جمال ملکوتی‌شان را ندارم، چگونه به توصیف حضرتش بپردازم. در ترمذی از حضرت انس منقول است که هرگاه آن حضرت ﷺ در مجلس اصحاب تشریف می‌آوردند، همه با نهایت تواضع و ادب می‌نشستند و نگاه‌هایشان به پایین می‌افتاد و تنها صدیق اکبر و فاروق اعظم بطرف او نگاه می‌کردند و ایشان هم بطرف آن دو نگاه کرده و تبسم می‌فرمود.

در حدیث مغیره بن شعبه است که هرگاه رسول گرامی (ص) در خانه تشریف داشتند، صحابه کرام از صدا کردن ایشان، امتناع ورزیده و آنرا

نوعی بی ادبی می دانستند و به آهستگی در می زدند تا از صدای در، آزرده نشوند.

پس از وفات آن حضرت ﷺ بر حسب عادت سابق و بنا بر ادب و احترام مجالسی که در آن مسجد حضور نبوی داشتند به هنگام موعظه و نصیحت هرگز بلند صحبت نمی کردند. و عادت اغلب شان بر این بود که به هنگام شنیدن نام مبارک آن حضرت (ص) بی اختیار به گریه افتاده و بشدت متأثر می شدند.

لذا به برکت این تعظیم و توقیر بود که آنها از فیوض و کمالات نبوت، انتفاع جستند و خداوند متعال به آنها مقامی چون مقامات انبیای سابقین علیهم السلام عنایت فرمود؛ رضوان الله علیهم اجمعین.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ

و الْأَرْضِ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۚ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ

و زمین، نیست معبودی بجز او زنده می کند و می میراند پس ایمان بیاورید بخدا و پیغمبر او (که) نبی
الْأُمِّي الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۸﴾

امی (است)، آنکسی که یقین دارد بخدا و همه کلام او از او پیروی کنید تا که هدایت یابید.

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۹﴾

و از قوم موسی گروهی است که راه حق را نشان می دهند و موافق به آن انصاف می کنند.

خلاصه تفسیر

شما بگویید ای مردم (جهان) من فرستاده خدایم به سوی همه شما آنکه برای اوست پادشاهی در همه آسمانها و زمین، و نیست لایق بندگی کسی بجز او، و اوست که زندگی می بخشد و موت می دهد، لذا به خدا ایمان



بیاورید و بر نبیّ امّی او (هم ایمان بیاورید) آنکه (خود او هم) بر خدا و احکام او ایمان دارد (یعنی، با وجود اینکه دارای چنین مقام والایی است از ایمان آوردن بخدا و همه رسولان و کتاهها ننگ ندارد پس شما چرا از ایمان به خدا و رسول انکار دارید) و از او (نبیّ) اتباع کنید تا که شما بر راه (راست) بیاوید و (اگرچه بعضی مردم مخالف ایشان شده‌اند اما) گروهی از قوم موسی هم هست که موافق بدین حق (یعنی، اسلام مردم را) هدایت هم می‌کنند و موافق به آن (در معاملات خویش و بیگانه) انصاف هم می‌کنند (مراد از این عبدالله بن سلام و غیره می‌باشند)

معارف و مسایل

در این آیه از مسایل اصولی، به جنبه رسالت اشاره شده است، چونکه رسالت رسول اکرم (ص) علاوه بر انسان بر جنّ و برای نسلهای شان تا قیامت جریان دارد.

در این آیه به رسول گرامی (ص) دستور داده شد که: به عموم مردم اعلان کن که من پیغمبر خدایم و بسوی همه شما فرستاده شده‌ام و بعثت من چون پیامبران گذشته منحصر به قوم و قبیله و منطقه‌ای خاص نیست، بلکه همه جهانیان اعم از انسان و جنّ و نسلهای شان تا قیامت زیر پوشش رسالت من قرار دارند.

چون نبوت آن جناب ﷺ تا قیامت برای همه جهان است
لذا نبوت بر ایشان ختم است.

سِرّ حقیقی مسئله ختم نبوت همین است؛ زیرا وقتی که نبوت آن حضرت ﷺ تا قیامت برای همه نسلها، عام است پس نیازی به مبعوث شدن رسول و نبیّ دیگر نیست. و برای همین است که خداوند امتیاز و ویژگی بزرگی را به امت آن حضرت اعطا کرده است. همانگونه که در حدیث

نبوی آمده است: که گروهی در امور دینی بسیار استوار و مقاوم باقی می‌مانند و آنها از مبانی دینی دفاع می‌کنند و هرگونه مشکلاتی را که سبب تضعیف دین شود، از میان برمی‌دارند، و اشتباهاتی را که در تعبیر و تفسیر کتاب و سنت نبوی مشاهده شود، برطرف می‌سازند. آن گروه نصرت و عنایات ویژه الهی را بخود اختصاص داده و بر قله رفیع ظفر و سعادت دست خواهند یافت و آنانند که با انجام فرایض رسالت، جانشینان بحق رسول گرامی خواهند شد.

امام رازی در ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» خاطر نشان کرده است که در این آیه به آن گروه از صادقین و ثابت قدمان در دین اشاره شده است که در دین همواره مصمم و مقاوم خواهند ماند و الا دستور نمی‌رسید که در معیت و صحبت آنها قرار گیرید. از اینجا امام رازی حُجَّت شرعی بودن اجماع امت در هر قرن را ثابت کرده است، زیرا که با بودن این گروه از صادقین نمی‌توان بر امر اشتباه و گمراهی اتفاق و اجماع نمود. امام ابن کثیر فرموده است که در این آیه اشاره به آنست که آن حضرت ﷺ خاتم النبیین و آخرین پیامبر است زیرا بعثت و رسالت آن جناب ﷺ تا قیامت باقی و برای همه جهان عام است، لذا نیازی برای نبی جدیدی باقی نخواهد ماند.

از اینجا است که حضرت عیسیٰ علیهِ السلام در زمان آخر ظهور می‌کنند و با وجود برقرار ماندن نبوتش، بر شریعت محمدی (ص) عمل خواهند کرد، که این موضوع از روایات صحیح احادیث ثابت است.

لذا این آیه مبنی بر بعثت و رسالت آن حضرت (ص) بر همه جهان تا استقرار قیامت دلیل واضحی است. و علاوه بر این، این موضوع از چند آیه دیگر قرآن تصریح و مشهود است، مانند آیه ۱۹ سوره انعام: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنَّكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» یعنی: این قرآن بوسیله وحی بر من نازل گردیده تا که من بدینوسیله شما را از عذاب خدا بترسانم و نیز کسانی را هم که پس از من این قرآن به آنها می‌رسد. (کسانی که بعد از من خواهند آمد و همه نسلها



اعم از انسان و جنّ تا قیامت) مشمول این حکم اند.

چندی از خصایص اهم آن حضرت ﷺ

ابن کثیر به نقل از مسند امام احمد با سند قوی روایت کرده است که به هنگام غزوه تبوک آن حضرت (ص) در نماز تهجد مشغول بودند و صحابه کرام از ترس اینکه مبادا دشمنان به آن حضرت ﷺ گزند برسارند، او را در محاصره امنیتی قرار داده بودند. وقتی ایشان از نماز فارغ شدند به صحابه فرمودند که خداوند تعالی امشب بمن پنج کرامت عنایت فرمود که این عنایات پیش از من به هیچ پیامبری داده نشده است:

نخست: اینکه من عهده دار نبوت برای همه انسانهای عالم و جنیان، تا برپایی قیامت شدم؛ در حالیکه همه پیامبران پیشین، مأمور دعوت قوم و منطقه‌ای خاص بوده‌اند.

دوم: در دل دشمن در مقابله با من چنان رعب و وحشتی پدیدار می‌گردد که اگر بفاصله یکماه راه دور باشد از من می‌ترسد.

سوم: اینکه اموال به غنیمت گرفته شده از کفار، برای من حلال گردانیده شد، در صورتی که برای امم گذشته حلال نبود و استفاده از آن، گناهی بزرگ به شمار می‌آمد و بعد از مدتی آن اموال، توسط برقی و صاعقه‌ای از آسمان می‌سوخت و از بین می‌رفت.

چهارم: اینکه تمام روی زمین برای من مسجد و جایگاه عبادت و وسیله پاکیزگی قرار داده شد که، بتوانیم در هر نقطه از زمین به عبادت رب العالمین پردازیم و با نبودن آب بر خاک زمین تیمّم کنیم. در حالی که عبادت امم گذشته مختص به مساجد و عبادتگاههایشان بود و نماز و عبادت در خانه و بیابان برای آنها امکان‌پذیر نبود. لذا آنها فاقد چنین تسهیلاتی بودند.

پنجم اینکه: همانگونه که خداوند برای هر یک از پیامبران دعایی

مستجاب، عنایت کرده بود، و هر کدام دعای خود را برای هدفی خاص بکار برد و به مقصود خویش نایل گشت، به من نیز گفته شد که دعای خود را درخواست کنم در حالی که من از منافع شخصی دعا صرف نظر کردم و بخاطر نجات امت خود از دعای خود در دنیا چشم پوشیدم و آن را برای آخرت باقی گذاشتم که امت من از آتش هولناک جهنم نجات یابد و همچنین همه کسانی که تا برپایی قیامت لا اله الا الله بگویند در دایره فراگیر این امتیاز قرار خواهند گرفت.

نیز در مسند امام احمد روایتی از حضرت ابو موسی اشعری منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی که مبعوث شدن من بگوشش برسد چه از امت من باشد و چه از یهود و نصاری، اگر مرا تصدیق نکند و بر من ایمان نیاورد خود را از فیض دعایم محروم ساخته وارد جهنم می گردد.

در صحیح بخاری حدیثی از حضرت ابوالدرداء منقول است که میان حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما راجع به امری اختلاف افتاد، حضرت عمر رضی الله عنهما ناراض شده رفت، حضرت ابوبکر جهت تسلی او بدنبالش رفت، اما حضرت عمر (رض) نپذیرفت تا که بدر خانه اش رسید، او بی اعتنا داخل شد و در را بست. حضرت صدیق اکبر (رض) بناچار برگشت و در خدمت آن حضرت ﷺ حضور یافت. دیری نگذشت که حضرت عمر تاب تحمل پریشانی صدیق را نیاورد و از روش خود پشیمان شد و از خانه بیرون آمد و بخدمت پیغمبر خدا ﷺ رسید و شرح پریشانی خود را در میان گذاشت. ابوالدرداء بیان می کند که رسول خدا ﷺ ناراض شد. وقتی که حضرت ابوبکر دید که آن حضرت ﷺ حضرت عمر را مورد عتاب و مؤاخذه قرار دادند، عرض کرد که یا رسول الله من بیشتر مقصرم؛ آن حضرت ﷺ فرمود: شما چگونه به خود جرأت می دهید که یگانه یار و همراه مرا آزرده سازید؟ آیا شما نمی دانید وقتی من بنا به دستور خداوند اعلام نبوت کردم که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» همه شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر نخستین فردی بود که بی درنگ مرا تصدیق



کرد.

خلاصه اینکه از این آیه ثابت گشت که آن حضرت ﷺ برای تمام نسلهای حاضر و آینده و ساکنین اقصی نقاط دنیا و هر قوم و قبیله بطور عموم مبعوث شده‌اند و نیز اینکه هر کس که پس از بعثت آن حضرت ﷺ بر او ایمان نیاورد اگر چه با کمال تقوای و احتیاط پیرو ادیان منسوخ گذشته باشد باز هم نجات نخواهد یافت. پس بنابراین هنگامی بشر می‌تواند، به راه روشن هدایت قرار گیرد که مطابق وحی الهی و بنابر آیات مذکور، ضمن قرار گرفتن بر جاده شریعت محمدی متواضعانه بر قرآن و سنت گردن نهد. در آن صورت امید می‌رود که مشمول دعای نجات آور نبی کریم در قیامت واقع شده و لطف الهی شامل حال او باشد و سرانجام به فوز و فلاح نهایی دست یابد. به هر حال همانگونه که پیشتر اشاره شد، در پایان آیه آمده است که بگو من از طرف آن ذات پاک، رسولم که تمام آسمانها و زمین در ید قدرت اویند و تنها اوست که زنده می‌کند و می‌میراند. سپس فرمود: «فَأَمِّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی وقتی که این امر واضح شد که آن حضرت ﷺ رسول و نبی تمام ملل جهان است، چاره‌ای جز از متابعت او نیست. پس لازم است که ایمان بیاورید به خدا و به نبی امی که او خود هم بر خدا و کلمات او ایمان می‌آورد و از او پیروی کنید تا که بر جاده مستقیم استوار بمانید.

مراد از کلمات، کتابهای خدا، تورات، انجیل، قرآن و غیره می‌باشند. بعد از اینکه دستور داد که به رسول امی ایمان بیاورند و از او پیروی کنند، اشاره فرمود که ایمان یا تصدیق ظاهری بدون متابعت از شریعت آن حضرت ﷺ، برای هدایت کافی نیست.

لذا، حضرت جنید بغدادی هم در این رابطه فرموده است: همه راههای رسیدن به خداوند مسدوداند بجز راه روشنی که نبی کریم (ص) برای افراد بشر هموار ساخته است.

گروهی حق پرست از قوم موسی علیه السلام

در دومین آیه فرمود: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»
یعنی، از قوم موسی علیه السلام چنان گروهی هم هست که خود نیز پیرو
حق اند و هم در تنازعات خویش طبق دستورات حق قضاوت می کنند.
در آیات گذشته، درباره کج روی و گمراهی قوم موسی (ع) ذکری به
میان رفت. در این آیه، این امر مشخص شد که همه قوم بنی اسرائیل از انقیاد
او امر الهی سرباز نزدند. بلکه از میان آنها کسانی هم هستند که کاملاً پیروی
حق را کرده در امور خود به حق قضاوت می کنند و اینها کسانی هستند که
به دستورات تورات و انجیل عمل کردند و مطابق پیشگویی تورات و انجیل
به هنگام بعث پیغمبر، بی درنگ به آن حضرت (ص) ایمان آوردند و به
حق پرستی روی آوردند، که ذکر این گروه بارها در قرآن آمده است.

همچنانکه در آیه ۱۱۳ سوره آل عمران آمده: «مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ
يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» یعنی، از اهل کتاب گروهی هم هست که
پیرو حقند و شبها را به تلاوت قرآن و سجده و ذکر الهی به صبح
می رسانند و همچنین در آیه ۵۲ سوره قصص آمده: «الَّذِينَ أُتِنُّهُمْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ
هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» یعنی، کسانی که پیش از آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها کتاب (تورات و
انجیل) داده شده بود، بر آن جناب (ص) ایمان می آورند.

ابن جریر، ابن کثیر و غیره در اینجا به نقل داستان عجیبی پرداخته و چنین
اظهار داشته اند که این همان گروهی از ۱۲ گروه است که از ایذا و قتل
بنی اسرائیل به تنگ آمده، به دربار الهی دست دعا برداشته و از درگاهش
خواستند که: خدایا ما را، از گزند ایشان دور نگاهدار تا بتوانیم با آزادی و
بطور کامل بر دین خود عمل کنیم، پس آنگاه خداوند متعال به قدرت
لایزال خود آنها را به مسافت یک و نیم سال راه در موضعی در خاور دور
اسکان داد، که آنها با آرامش خاطر به عبادت الهی مشغول شدند.
پس از بعثت آن حضرت (ص) در شب معراج جبرئیل امین،



آن حضرت را بر آن محل برد آنها به نبی کریم ایمان آوردند و پیغمبر گرامی سوره‌ای چند از قرآن مجید را به آنها تعلیم داد. و از آنها پرسید که آیا در زندگی شما کیل و وزن برقرار است؟ و به چه وسیله امرار معاش می‌کنید؟ آنها پاسخ دادند که ما در زمین گندم می‌کاریم، بعد از آن درو کرده، انبار می‌کنیم. پس هر کسی به قدر نیازش از آن بر می‌گیرد و از این جهت نیازی به کیل و وزن نداریم، سپس آن حضرت از آنها پرسید که کسی از شما دروغ می‌گوید؟ در پاسخ عرض کردند خیر، زیرا اگر کسی مرتکب دروغی شود آتشی از آسمان فرود آمده او را می‌سوزاند. پس آنگاه آن حضرت (ص) پرسید که چرا خانه‌های یکنواختی دارید؟ پاسخ دادند که تا کسی بر دیگری اظهار برتری نکند، پس آنگاه حضرت سؤال کرد که چرا گورستان در جلو خانه‌هایتان قرار دارد؟ گفتند: که از مرگ غافل نشویم. هنگامی که نبی کریم (ص) از معراج برگشته به مکه فرود آمدند، این آیه نازل شد «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» تفسیر قرطبی این روایت را اصل قرار داده است و احتمالات دیگر نیز آورده و گفته که در صحّت این دو روایت احتمال تردید است. ابن کثیر هم ضمن اینکه این داستان را عجیب نامیده، ولی در آن تردید نکرده است.

در هر صورت از این آیه مفهوم شد که در میان قوم حضرت موسی علیه السلام گروهی هم هست که همیشه بر حقیقت استوار مانده است خواه اینها کسانی باشند که بوقت اطلاع از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله مشرف به اسلام شدند، یا آن دوازدهمین قبیله بنی اسرائیل باشد که آنرا خداوند متعال در گوشه‌ای از زمین اسکان داد که دیگران نتوانستند به آنجا دست بیابند. واللّه اعلم.

وَقَطَّعْنَهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّةً ۖ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ

و متفرق ساختیم آنها را به دوازده قبیله و گروه و وحی فرستادیم بسوی موسی وقتی که آب خواست از او

قَوْمَهُ أَنْ اضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا^ط

قوم او، که بزنی عصای خود را بر این سنگ، پس روان شد از آن دوازده چشمه شناخت
 قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ^ط وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعِمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ

هر قبیله‌ای جای آب خوردن خود را، و سایبان کردیم بر ایشان ابر را و نازل کردیم بر ایشان
 الْمَنِّ وَ السَّلْوَى^ط كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ^ط وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ

من و سلوی (گفتیم که) بخورید چیزهای پاکیزه را که ما رزق داده‌ایم بشما، و ستم نکردند بر ما و
 كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ

بنفس خود ظلم کردند. و وقتی که دستور رسید بایشان که سکونت کنید در این شهر و
 كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ

بخورید از آن هرکجای خواهید و بگوئید بی‌امر ما را، و داخل شوید از در بحال سجده، می‌آموزیم
 لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ^ط سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

گناهان شما را و اضافه می‌دهیم به نیکوکاران را. پس تغییر دادند ظالمان از ایشان،
 قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا

گفتار دیگر غیر از آنچه به آنها گفته شده بود پس فرستادیم بر آنها عذابی از آسمان بسبب آنچه
 يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾

ستم می‌کردند.

خلاصه تفسیر

و ما (بر بنی اسرائیل نوعی انعام کرده جهت انتظام و اصلاح‌شان) آنها را در دوازده
 قبیله تقسیم کرده، گروه هر یکی را جدا مقرر کردیم (و بر هر قبیله یک رئیس جهت
 سرپرستی‌شان معین ساختیم شرح آن در آیه ۱۲ از سوره مائده است: «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا») و
 (انعام دیگری که عنایت کردیم این بود که) ما موسی (علیه السلام) را دستور دادیم وقتی که قوم
 او از او آب خواست (و او به بارگاه خدا دعا کرد، آنگاه به او چنین دستور رسید) که عصای
 خود را بر فلان سنگ بزنی (از آن آب بیرون می‌آید) پس (طولی نکشید که) فوراً از آن



دوازده چشمه (به تعداد آن دوازده قبیله) جاری شد (چنانکه) هر شخص جای آب نوشیدن خود را دانست و (انعام دیگر این بود که) ما ابر را بر آنها سایبان کردیم و (انعام دیگر این که) به آنها (از خزانه غیب) ترنجبین و کرک رساندیم (و اجازه دادیم که) بخورید از چیزهای پاکیزه که ما به شما بخشیدیم (اما آنها در آن کار خلاقی انجام دادند و از آن کار خود) آنها به ما زیانی نرسانیدند، بلکه بخود ضرر می رسانیدند (اینها وقایع میدان تیه اند که تفصیل آنها در سوره بقره گذشت) و (آن زمان را یاد کنید) وقتی به آنان دستور داده شد که شما در آن قریه رفته، سکونت اختیار کنید و بخورید از (خوردنیهای) آن از هر کجا که رغبت دارید و (این دستور هم رسید که وقتی داخل می شوید، پس) به زبان بگویید که توبه (توبه) و (به عجز و انکسار) سر خم کرده وارد دروازه بشوید ما گناهان (گذشته) شما را عفو خواهیم کرد (این کار برای همه اعمال خواهد شد، و) هر کس کار نیک انجام دهد ما به او بیش از پیش اکرام می کنیم پس تغییر دادند ظالمان کلمه دیگر که برخلاف آن بود بجای کلمه (گفتنی که آن) از آنان خواسته شده بود بدین سبب بود که ما بر آنها آفتی آسمانی فرود آوردیم زیرا آنان حکم را ضایع می کردند. (این واقعه با تشریح و تفصیل کامل در سوره بقره از ص ۲۹۲ تا ص ۳۰۰ جلد اول معارف القرآن گذشته در آنجا ملاحظه بفرمایید.)

و سَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي

و بپرس از ایشان حالت آن ده و آبادی را که کنار دریا بود. وقتی که از حد گذشتند درباره السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ^{لا}

روز شنبه هنگامی که آمدند به نزد ایشان، ماهیان، روز شنبه بر روی آب و روزی که شنبه نبود لَا تَأْتِيهِمْ^ح كَذَلِكَ^ح نَبَلُّوهُمْ^ح بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾ وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ

نمی آمدند، اینچنین آزمودیم آنها را چرا که نافرمان بودند. و وقتی که گفت گروهی

مِّنْهُمْ^ح لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا^{لا} اللَّهُ مَهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا^ط

از آنها چرا نصیحت می کنید کسانی را که خدای خواهد هلاکشان کند یا به آنها عذاب بدهد عذابی سخت،

قَالُوا مَعذِرَةٌ اِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا

گفتند، تا ما را عذری باشد بسوی پروردگار شما و تا باشد که آنها بترسند. پس وقتی که فراموش کردند

ذُكِّرُوا بِهِ اَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ وَاَخَذْنَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا

آنچه به آنها تفهیم شد نجات دادیم کسانی را که بازمی داشتند از بدی، و گرفتار کردیم گنهکاران را در

بِعَذَابٍ بَيِّنٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ

عذاب بزرگ، بسبب نافرمانی شان پس وقتی که زیاده روی کردند در کاری که باز داشته شده بودند از آن

قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾

حکم دادیم که باشید بوزینگان ذلیل و خوار.

خلاصه تفسیر

و شما از این مردمان (یهود هم عصر خود بطریق تشبیه) از حالت (اهل) آن روستا، که به نزدیک دریای شور، وجود داشت (و در آن یهودیان سکونت داشتند، و بر آنها شکار روز شنبه ممنوع بود) پیرس، وقتی که آنها (اهالی آنجا) درباره (حکم متعلق به روز) شنبه از حد (شرعی) می گذشتند، وقتی که به روز شنبه ایشان ماهیان (دریایی) شان (سراز آب در آورده) ظاهر شده (بر سطح دریا) بجلو ایشان می آمدند، و هنگامی که روز شنبه نمی شد، بجلوی ایشان نمی آمدند (بلکه، از آنجا دور در جای دیگر می رفتند، و سبب این بود که) ما آنها را به اینگونه (شدیداً) آزمایش می کردیم (که چه کسی بر حکم استوار می ماند، و چه کسی استوار نمی ماند، و این آزمایش) به این سبب (بوده) است که آنها (قبلاً) سرپیچی می کردند (لذا به چنین دستوری شدید از آنها آزمایش گرفته شد. و آزمایش اهل طاعت با لطف و توفیق و تأیید مقرون می باشد) و (حالت آن زمان را پیرس که) وقتی گروهی از آنها (که آنها را نصیحت کرده از اثر و نفع مأیوس شده بودند، به کسانی که هنوز داشتند نصیحت می کردند و اینقدر مأیوس نشده بودند چنانکه از «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» مفهوم می گردد) چنین گفتند که شما چرا به چنین اشخاصی نصیحت می کنید که (از) آنها (امید پذیرش نیست، و از آن معلوم می گردد که آنها) را الله تعالی کاملاً هلاک کننده است، یا (اگر هلاک نشوند، پس) به آنها (یک نوع) سزای شدید (دیگری)



خواهند داد (یعنی: چرا با چنین اشخاصی مغز خشک می‌کنید) آنها (در پاسخ) گفتند: برای معذرت به نزد پروردگار (خویش و) شما (به ایشان نصیحت می‌کنیم تا بتوانیم به بارگاه خدا بگوییم که خدایا، ما که گفته بودیم ولی آنها نپذیرفتند. لذا ما معذوریم) و (نیز) برای اینکه شاید بترسند (و عمل کنند، اما آنها از کجا عمل می‌کردند) پس وقتی که آنها تارک آن امر شدند که به آنها تفهیم شده بود (یعنی: نپذیرفتند) پس ما کسانی را (از عذاب) نجات دادیم که از این امر بد منع می‌کردند (خواه همیشه منع کرده باشند یا به وجه عذر خاموش بنشینند) و کسانی را که (در حکم مذکور) زیاده‌روی می‌کردند (بوجه تجاوز از حکم) در عذاب سخت گرفتار کردیم. یعنی: هنگامی که آنها از کاری که منع شده بودند در آن از حد درگذشتند (اینست، تفسیر نسیان **مَاذُكُرُوا بِهِ**) پس ما به آنها (از روی قهر) گفتیم که شما بوزینه قرار بگیرید (اینست، تفسیر **عَذَابٍ بِيَسٍ**).

واقعات مندرج آیات مذکور هم در سوره بقره از جلد اول معارف القرآن آمده‌اند نکات ضروری مربوط به آن را می‌توان در آنجا ملاحظه کرد.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبَعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ

و آن زمان را یاد کن که اعلام کرده بود پروردگار تو که حتماً بر یهود خواهد فرستاد تا روز قیامت کسی را که **يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ** ^{صلی} **وَ أَنَّهُ لَغَفُورٌ**

بدهد به آنها بدترین عذاب. یقیناً پروردگار زود عذاب دهنده است و هر آینه او بخشنده و **رَّحِيمٌ** ^{۱۶۷} **وَ قَطَّعْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ**

مهربان است. و منتشر کردیم ایشان را در زمین گروه گروه، بعضی از ایشان نیکوکارند و بعضی از ایشان **دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَّوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** ^{۱۶۸}

سواى اینند. و آزمودیم آنها را در خوبی و بدی تا که آنها بازگردند پس بعد از آنها آمدند. **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَ**

ناخلفان که وارث کتاب تورات شدند می‌گیرند متاع این حیات پست را و

يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلَهُ يَأْخُذُوهُ^ط

می‌گویند که ما بزودی بخشوده خواهیم شد. و اگر باز هم چنین اسباب در جلوی شان بیاید می‌گیرند آنرا

الْمَ يُؤْخَذُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ

آیا از ایشان در کتاب (تورات) عهد گرفته نشد که نگویند بر خدا غیر از حقیقت و

دَرَسُوا مَا فِيهِ^ط وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ^ط أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾

خوانده‌اند آنچه‌را که در تورات است و خانه آخرت بهتر است برای ترسندگان، آیا شما نمی‌فهمید.

خلاصه تفسیر

و باید آن وقت را به یاد آورید که پروردگارت (توسط انبیای بنی اسرائیل) چنین اعلام فرمود که او بر این یهودیان (در کینر گستاخی و نافرمانی شان) تا (نزدیک) قیامت شخصی را حتماً مسلط خواهند کرد که به آنها ایذا و مشقت (ذلت و محکومیت) می‌رساند (و بهمین سبب است که قوم یهود تحت سیطره و محکومیت دول مختلف قرار گرفته است) یقیناً پروردگارت (هرگاه بخواهد) زود سزا خواهد داد. ما در دنیا آنها را گروه‌های مختلف کردیم (چنانکه) بعضی از آنها نیک (هم) بودند و بعضی به طرز دیگر (یعنی بد) بودند و ما (آن بدکاران را هم از عنایت و تربیت خویش گاهی از جمع کردن وسایل اصلاح مهمل نگذاشتیم، بلکه همیشه) آنها را بخوشی (یعنی: تندرستی و ثروت) و به ناخوشی (مرض و فقر) آزمودیم که شاید (از آن) باز بیایند (زیرا که گاهی به حسنات ترغیب می‌شود، و گاهی به سیئات ترهیب می‌شود، این حالت اسلاف شان است) پس بعد از (اسلاف) ایشان چنین کسانی جانشین آنها قرار گرفتند که کتاب (تورات) را از آنها درس گرفتند (اما با وجود این چنان از حرام تغذیه می‌کنند، که در عوض احکام کتاب) مال و متاع این دنیای پست را (اگر برایشان میسر شود) می‌گیرند و (بی‌باکی شان بحدی است که آن گناه را حقیر و کوچک شمرده) می‌گویند: ما حتماً آمرزیده خواهیم شد (چرا که ما ابناء و احباء الله هستیم، و این گناهها در مقابل مقبولیت ما چیزی نیست) در صورتی که (بر استخفاف معصیت و بی‌باکی خویش مصرّاند تا اینکه) اگر (باز هم) به نزدشان، اینچنین مال و متاعی (در عوض دین فروشی) بیاید پس (باز هم با همان بی‌باکی) آنرا می‌گیرند (و



استخفاف معصیت که خود کفر است که با آن آمرزش و بخشودن امکان ندارد، چه برسد به یقین! چنانکه در آینده همین را فرموده که) آیا از ایشان طبق مضمون کتاب عهد گرفته نشده بود که بطرف خدا بجز از سخن حق (و واقعی) چیزی دیگر منسوب نکنند (مقصود اینست که: هرگاه کتاب آسمانی نازل شود ما همه مطالب آن را می‌پذیریم) و (عهد هم از ایشان اجمالاً گرفته نشده که در آن این احتمال باشد که شاید آنها از این مطلب خاص در کتاب اطلاع نداشته باشند، بلکه با تفصیل از آنها عهد گرفته شد، چنانکه) آنها آنچه در کتاب (نوشته) بود، و آنرا خواندند (که به همراه آن، این احتمال هم بر طرف شد، و باز هم مدعی چنین امر بزرگی هستند که با وجود استخفاف معصیت معتقد به مغفرت هستند که این بهتان خالص و محض است بر خدا) و (آنها هم این واقعه را بخاطر دنیا انجام داده‌اند، ولی) خانه آخرت (به نسبت این دنیا) بهتر است برای کسانی (که از این عقاید و اعمال قبیحه) پرهیز می‌کنند، پس آیا (ای یهود) شما (این حقیقت را) درک نمی‌کنید.

معارف و مسایل

در آیات قبل از آیه‌های مذکور، بعد از ذکر بقیه داستان حضرت موسی علیه السلام ذکر مذمت و نکوهش اشتباهات امت او (یهود) و عاقبت نافرجام آنها آمده است. در این آیات هم سزا و عواقب ناخوشایند آنها ذکر می‌گردد.

در نخستین آیه، به دو سزا اشاره شده است که در این جهان بر آنها مسلط گردیده‌اند. نخست اینکه خداوند تا قیامت بر آنها کسی را مسلط می‌کند که آنها را در بدترین شرایط و در ذلت و خواری نگهدارد و برای همین است که یهود از آن وقت تا کنون همواره مقهور و مغلوب قدرتمندان بوده است. لذا دولت اسرائیل کنونی هم مشمول این قانون است و از اجتماع و اقتدار مصنوعی چند ساله آنان در گوشه‌ای از فلسطین نباید فریب خورد؛ چراکه اگر به عمق واقعیت غور و تأمل شود، بخوبی آشکار است که اسرائیل علاوه بر اینکه پایه بی‌تمکینش بر قدرتهای دیگر قرار دارد، ولی از

ثبات و امنیت بکلی بی بهره است. و به عبارتی، پایگاهی برای قدرتهای شرق و غرب به شمار آمده و بناچار مقهور و محکوم مطامع آنهاست. که هرگاه دست از حمایت آن بکشند یقیناً طومار پوشالی شان بعنوان یک دولت، برای همیشه پیچیده و وجود ناگوارش از پهنه گیتی برچیده خواهد شد.

در دومین آیه ذکر سزای دیگر یهود آمده است که خداوند تعالی این تنبیه را بر آنها در این جهان وارد آورده است. و آن بصورتی است که در اقصی نقاط جهان پراکنده هستند. و نعمت اجتماع و مجتمع از آنها سلب شده است. هرچند که بصورت گروههای کوچک گرد هم می آیند. و برای این بود که خداوند در این باره فرمود: «وَقَطَّعْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا» («قطعنا» مشتق است از مصدر تقطیع که بمعنی قطعه قطعه کردن آمده است. و اسم جمع «أمة» بمعنی یک گروه و یا یک فرقه است) یعنی: ما گروههای قوم یهود را در گوشه های مختلف جهان پراکنده می سازیم.

از آیه مذکور چنین استنباط می شود که اجتماع و گردهمایی یک قوم نشانه بارزی از انعام و احسان خداوند است.

و پراکندگی یک قوم، نمونه ای از عذاب الهی به شمار می آید. بنابراین احسان و الطاف و ویژه خداوند شامل مسلمانان و امت پیغمبر گرامی است. چرا که اجتماعات عظیم مسلمانان در بلاد مختلف جهان بطرز چشمگیری از شرق تا غرب پهنه کره زمین را دربر گرفته که بصورت دولت های مستقل و مقتدر و پرجمعیت خودنمایی می کنند.

از رسول گرامی (ص) در احادیث صحیحه آمده است که: در آخر زمان حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام نازل می شوند، و همه نصاری مسلمان می شوند ولی با یهودیان جهاد کرده، آنها را به قتل می رسانند؛ و مجرمین و عاصیان، چون قوانین دنیوی توسط احضاریه و مأموران انتظامی احضار و دستگیر نمی شوند، بلکه به قدرت الهی، مجرمین و عاصیان بیای خود حرکت کرده و خود را به زحمت به قتل می رسانند. ناگفته نماند که نزول حضرت



عیسی علیه السلام در دمشق از کشور شام صورت خواهد گرفت. و از اینجا مبارزه بی امان خود را بر علیه یهود آغاز کرده و قلع و قمع آنان به آسانی انجام می پذیرد. لذا قرآن مجید ذلت و فضاحت آنان را تا قیامت بطور واضح اعلام داشته است. چنانکه ذکر آن در آیه قبل با این الفاظ آمد: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبَيِّنَنَّ لَهُمْ إلی یومِ الْقِيَامَةِ مَنْ یَسُوءُهُمْ سَوْءَ الْعَذَابِ» یعنی وقتی که پروردگار تو تصمیم گرفت که بر آنها چنین قدرتی را تا قیامت مسلط می گرداند که آنها را در عذاب بد، مبتلا کند. چنانکه ابتدا بدست حضرت سلیمان علیه السلام، سپس بوسیله بخت النصر و بعد از آن بوسیله رسول کریم صلی الله علیه و آله و سرانجام توسط حضرت فاروق اعظم از هر جا با ذلت و خواری رانده شدند. و این وقایع در تاریخ، معروف و مشهور و از مسلمات تاریخ اند.

دومین جمله این آیه اینست: «مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ» یعنی: بعضی از آنها نیک و بعضی گونه ای دیگر. مراد از گونه ای دیگر کفار و فجار و مردمان بدکارند. مقصود اینست که همه یهود یکسان نیستند. بعضی از آنها نیکوکار نیز هستند. و مراد از آنها کسانی هستند که در زمان تورات، کاملاً پایبند احکام تورات بوده اند. در نافرمانی از آن مبتلا نبوده و در پی تأویل و تحریف آن برنیامدند.

و اینهم می تواند باشد که مراد از آنها کسانی باشند که بعد از نزول قرآن تابع و پیرو قرآن شدند و بر رسول کریم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند. پس در مقابل این گروه، کسانی هم هستند که با وجود اعتقاد بحقانیت کتاب تورات، برخلاف آن عمل کردند یا در احکام آن دست به تحریف زده آخرت خود را در قبال دلبستگی های دون و ناچیز دنیا فروختند.

در پایان آیه فرمود: «وَبَلَّوْهُمْ بِالْحَسَنِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» ما آنها را به حالات خوب و بد آزمودیم تا که از اعمال ناخوشایند خویش برگردند. مراد از احوال خوب، مال و ثروت، وسایل عیش و خوشی است و مقصود از احوال بد، همان حالات ذلت و خواری یا قحطی و افلاس است که در هر زمان بصورت های گوناگون پدیدار می شوند. به هر حال، برای

آزمایش فرمانبرداری و سرکشی، دو روش معمول است که هر دو روش در حق یهود اعمال شدند. نخست اینکه مشمول نعمت و احسان خداوندی قرار گرفتند که می‌بایست متعاقب این اکرام و احسان نسبت به خالق خویش منقاد شوند و بعد از آن سیل مشقت و پریشانی آنها را دربرگرفت. در اینجا نیز لازم بود که نسبت به خداوند تائب و نادم شوند و بر او امیر کبریائیش گردن نهند، ولی قوم یهود در هر دو آزمایش ناکام شدند.

وقتی که خداوند متعال درهای نعمت را بر آنها گشود، افزونی مال و ثروت به آنها عنایت فرمود، گفتند که: «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» (آیه ۱۸۱، سوره آل عمران). (معاذالله) خدا فقیر است و ما غنی هستیم. و هنگامی که به افلاس و تشویش آزموده شدند، گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ» (آیه ۶۴ مائده) که خدا تنگدست است.

نتیجه‌گیری

از این آیه یک فایده و نتیجه کلی بدست آمد که اجتماع و گردهمایی قومی در جایی نوعی از احسان و اکرام و ویژه الهی به شمار آمده و در مقابل، پراکندگی و تفرّق، گونه‌ای از عذاب الهی، محسوب می‌شود.

دیگر اینکه رنج و راحت و شادی و غم، نوعی از آزمایشات هستند که بشر در برخورد با آنها آزموده می‌شود. و در صورت عبور از آنها به مراحل عالی ایمان و خداپرستی نایل می‌گردد. و برای افراد عاقل، ناراحتی و مشقت نه سبب یأس و حرمان بوده، و نه خوشی و سرور، موجب غرور و عصیان خواهد بود چنانکه شاعری گفته است:

نه شادی داد سامانی، نه غم آورد نقصانی به پیش همت ما هرچه آمد، بود مهمانی

در آیه سوّم فرمود «فَخَلَفَ مِنْ بَدِئِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيُقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا ۚ وَإِنَّا لَهُمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ»

در اینجا نخستین لفظ «خَلْفٌ» از مصدر خلافت مشتق، و صیغه ماضی



است و معنی آن اینکه: جانشین و خلیفه شد. و دومین لفظ «خَلْف» مصدر است بمعنی قائم مقام و خلیفه مستعمل است. و برای مفرد و جمع یکسان اطلاق می شود. اما «خَلْف» به سکون لام بیشتر برای خلیفه بد استعمال می شود که برخلاف روش اسلاف خود در بدی مبتلا باشد، و «خَلْف» بفتح لام در مقابل به آن خلیفه نیک و لایق گفته می شود که بر نقش قدم اسلاف خود گام نهد و هدف آنان را دنبال کند. که استعمال اغلب لفظ بدین مضمون اطلاق می گردد و گاهی بر خلاف آن هم بکار می رود.

«وَرثُوا الْكِتَابَ» از وراثت مشتق است. مقصود اینکه کتاب تورات به آنها از اسلاف به ارث رسید و بهمین سبب در قرآن از لفظ «وَرثُوا» استفاده شده است.

لفظ «عَرَضُ» بمعنی وسایل است چون ثروت و وسایل دنیوی هر چند زیاد باشد، ناپایدار و عارض است. زیرا که عَرَض در مقابل جوهر برای چیزهای ناپایدار که وجود مستقلی نداشته و وجود آن تابع چیز دیگری باشد، بکار می رود. لذا «عارض» بمعنی ابر آمده است. زیرا وجود آن مانند ابر، پایدار نیست و زود زایل شدنی است و برای همین است که در قرآن مجید جمله «هَذَا عَارِضٌ مُّطَرِّئًا» به این معنی بکار رفته است.

در «هَذَا الْأَدْنَى» لفظ «ادنی» از «دنو» بمعنی قرب می تواند مشتق باشد پس در این صورت «ادنی» بمعنی اقرب می باشد و مؤنث آن «دنیا» بمعنای قریب. و چون این جهان نسبت به آخرت به انسان بیشتر قریب و نزدیک است لذا به آن ادنی و دنیا گفته می شود. و احتمال دیگری نیز هست که این لفظ از «دناءت» بمعنی ذلت مشتق باشد. پس معنی آن ذلیل و حقیر می باشد. دنیا و همه وسایل آن در مقابل آخرت حقیر و ذلیل و ناچیزاند. لذا به این سبب است که به آن ادنی و دنیا گفته شده است.

به هر حال یهودیان گذشته دو گروه بودند، بعضی نیک و صالح و متعهد به شریعت تورات آسمانی؛ و بعضی عاصی و نافرمان. ولی بعداً از نسل آنان کسانی خلیفه و وارث تورات شدند که کتاب الله را وسیله ای برا

کسب تجارت قرار داده از مغرضان رشوه گرفته، کلام خدا را تغییر و تحریف کرده آن را مطابق مقصودشان درآوردند. و چه گستاخی بالاتر از این که می‌گویند: «وَيَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا» یعنی، اگرچه مرتکب گناه شده‌ایم اما گناهان ما، آمرزیده می‌شوند. هرچند که حق تعالی بر گناهان درگذشته تنبیه کرد. و فرمود: «وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلَهُ يَأْخُذُوهُ» یعنی، اگر آنان باز هم فرصتی بیابند در قبال مال و متاع دنیوی از تحریف کلام‌الله و از اصرار بر جرم فروگذار نخواهند شد، البته بخشش و مغفرت خداوند تعالی بجا و برحق است و هر کس مشمول رحمت الهی است؛ اما اگر کسانی از کردار بد خویش نادم و پشیمان باشند و توبه کرده و با عزمی راسخ در ایفای عهد خود اهتمام ورزند به آمرزش و غفران ایزدی نایل خواهند شد. آیا در تورات از ایشان عهد گرفته نشده بود که بجز از سخن حق بر زبان نیاورند و هر چیزی را به خدا نسبت ندهند. و حال آنکه آنها این معاهده را در تورات خوانده و به دیگران نیز درس داده‌اند. این همه در اثر عاقبت نیندیشی آنهاست. حق اینست که دار آخرت برای پرهیزگاران بهترین سرمایه زوال ناپذیری است: آیا آنها این را هم درک نمی‌کنند.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَأَنْضِيعُ أَجْرَ

و کسانی که تمسک می‌جویند به کتاب و برپا می‌دارند نماز را، یقیناً ما ضایع نمی‌کنیم مزد الْمُصْلِحِينَ ﴿۱۷۰﴾ وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ

نیوکاران را. وقتی که برداشتیم کوه را بالای سرشان مانند سایبان و ترسیدند که آن واقع بهیم خذوا مَا آتَيْنَكُم بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

واقع می‌شود بر آنها، ما گفتیم که بگیرید آنچه ما دادیم بشما محکم و یاد کنید آنچه در آنست تا که شما

تَتَّقُونَ ﴿۱۷۱﴾

پرهیزگار باشید.



خلاصه تفسیر

و کسانی که (از ایشان) پای بند کتاب (تورات) هستند (که در آن دستور ایمان به رسول خدا ﷺ هم هست) و (در ضمن اینکه پای بند عقاید هستند، پای بند اعمال صالحه هستند، چنانکه) پای بند نماز هستند و ما ثواب چنین کسانی را که (به این طریق) خود را اصلاح کنند ضایع نخواهیم کرد و آنوقت هم قابل ذکر است که ما کوه را برداشته مانند سقف در بالای سرشان آویزان کردیم و آنها یقین کردند که اکنون بر آنها واقع خواهد شد و (آنگاه) گفتیم که قبول کنید کتابی را که ما بشما داده‌ایم (یعنی، تورات را) محکم (آنها بپذیرید) و یاد کنید احکام را که در این (کتاب) است امید می‌رود که شما از آن، متقی باشید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر نوعی عهد و میثاق به میان آمد که بگونه ویژه‌ای از علمای بنی اسرائیل راجع به تورات گرفته شده بود، بطوری که در آن تصرّف نکرده، آنها تغییر ندهند و به حق تعالی بجز سخن حق و صحیح چیزی دیگر نسبت ندهند. و این امر قبلاً بیان شد که سرانجام علمای بنی اسرائیل عهدشکنی کرده، و از اهل غرض رشوه گرفته احکام تورات را تحریف و تبدیل کرده، مطابق خواهش خویش درآوردند. اکنون این آیه هم تکمله آن مضمون است که همه بنی اسرائیل چنین نیستند و بعضی از آنها کسانی هستند که کاملاً بر احکام تورات استوارند و با ایمان بوده و پای بند نیز می‌باشند و نماز را با آداب آن پیا داشته‌اند. راجع به آنها فرمود که: الله تعالی اجر چنین کسانی را که خود را اصلاح می‌کنند، هرگز ضایع نخواهد کرد. و کسانی که هر دو فریضه ایمان و عمل را بجای آورده و در صدد اصلاح خویش برآمده‌اند، اجر آنها ضایع نخواهد شد.

در این آیه چند نکته، قابل ملاحظه است، نخست اینکه مراد از کتاب

همان کتابی است که ذکرش قبلاً آمده، یعنی: تورات و این هم امکان دارد که مراد از آن همه کتابهای آسمانی تورات و انجیل و قرآن باشند.

دوم: اینکه از آیه کاملاً مشهود است که منظورِ نظرِ رب العالمین، این نیست که آنها تنها کتاب الله را ارج نهند و عمل کنند و با این کار نتیجه‌ای عاید نمی‌شود. بلکه هدف تنها پایبندی و عمل به احکام آن است. و شاید برای اشاره بدین منظور، در این آیه ذکر از گرفتن و خواندن کتاب نیست و گرنه بجای «یَمَسْکُون» لفظ «یَأْخُذُونَ و یا یَقْرَؤْنَ» می‌آمد ولی در اینجا لفظ «یَمَسْکُون» بکار رفته است که معنای آن محکم گرفتن است. یعنی عمل کردن بر احکام آن است. سومین نکته که قابل ملاحظه است، اینست که در اینجا ذکر پایبندی و عمل بر احکام تورات آمد؛ در حالیکه احکام تورات متعدد و گوناگونند که از آنجمله در اینجا تنها بر اقامه نماز اکتفا گردید. که در اینجا رمز عظیمی نهفته است و آن اینکه در میان احکام کتاب الله از همه مهمتر و افضل و اعلیٰ نماز است چراکه پایبندی به نماز علامت برجسته پایبندی به احکام الهی است، که بوسیله آن فرمانبردار از نافرمان شناخته می‌شود. در پایبندی به آن این خاصیت هم هست که کسی که پایبند نماز باشد، پایبندی احکام دیگر بر او سهل و آسان خواهد شد. و کسی که پایبند نماز نباشد، پایبندی بر احکام دیگر از او آشکار نخواهد شد. چنانکه در حدیث صحیح آن حضرت ﷺ فرمود که: نماز ستون دین است و کسی که آنرا منهدم کند گویا که او تمام ساختمان دین را منهدم کرده است.

لذا خداوند تعالی بعد از «وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ» بلافاصله «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» آورده است. که بدین ترتیب خاطر نشان کرده است که تمسک کننده به کتاب و پایبندی به آن برای کسی میسر است که نماز را با آداب و شرایط آن ادا کند. و کسی که در انجام امور و وظایف محوله اهتمام ورزد، ولی در نماز که افضل عبادات است، قصور و غفلت نماید، دیگر زحمات و مجاهدات وی، در نزد خداوند فاقد ارزش اند. اگرچه دارای کشف و کرامات باشد. تا اینجا بیان تنبیه بنی اسرائیل بر عهدشکنی و تحریفشان در احکام تورات بود. و در



دومین آیه عهد ویژه بنی اسرائیل ذکر می‌گردد که راجع به پایبندی احکام تورات با تهدید به زور از آنها گرفته شد و ذکر آن در سوره بقره هم آمده است.

در این آیه لفظ «نَتَّقْنَا» از «نتق» مشتق است که معنی آن کشیدن و بالا بردن است، و در سوره بقره این واقعه بلفظ «رَفَعْنَا» ذکر شده است. لذا در اینجا هم حضرت ابن عباس «نَتَّقْنَا» را به «رَفَعْنَا» تفسیر فرموده است. و لفظ «ظَلَّةٌ» از ظَلَّ بمعنی، سایه مشتق، و معنی آن سایبان است. اما لفظ سایبان عموماً به چیزی گفته می‌شود که سایه آن بر سر قرار گرفته بر عمودی قائم باشد. و در این واقعه کوه بر سر آنها آویزان بود و بصورت سایبان نبود، لذا آنرا با حرف تشبیه ذکر کرد.

معنی آیه اینست که آنوقت هم قابل تذکر است که ما کوه را برداشته بر سر بنی اسرائیل آویزان کردیم و آنها فهمیدند که هم‌اکنون بر سر ما در حال سقوط است. در این حالت به آنها گفته شد که «خُذُوا مَا آتَيْنَكُم» یعنی، محکم بگیرید احکامی را که ما به شما داده‌ایم و به یاد بیاورید راهنمایی‌های تورات را تا که شما از اعمال و اخلاق بد باز آید.

سرگذشت‌شان از این قرار است که وقتی که حضرت موسی عليه السلام مطابق تقاضا و خواهش بنی اسرائیل از خداوند، کتاب و شریعت خواست، و حسب الامر باری تعالی، بعد از اعتکاف چهل شب در کوه طور، کتاب آسمانی تورات نازل شد و آنرا به استماع بنی اسرائیل رسانیده آنها، با بسیاری از احکام مواجه شدند که برخلاف طبیعت و سهولتشان بود. لذا بعد از استماع آن را انکار کردند که ما نمی‌توانیم بر این احکام عمل کنیم. حق تعالی جبرئیل امین را دستور داد و او کوه طور را بر سر آن شهر که مسکن بنی اسرائیل بود، آویزان کرد؛ که مطابق روایات تاریخی مساحت آن شهر حدوداً شش کیلومتر مربع بود و آنها پس از اینکه مرگ را مقابل چشمان خود احساس کردند، جملگی به سجده افتاده و وفاداری خود را نسبت به پایبندی احکام تورات اعلام داشتند. ولی پس از آن، چندین بار به

خلاف شکنی مبادرت ورزیدند.

در دین جبر و اکراه نیست

در اینجا این امر قابل تأمل است که قرآن عموماً، اعلام فرموده، چنانکه در آیه ۲۵۶ بقره آمده: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» که در دین جبر و اکراه نیست، که کسی را با زور و اجبار به پذیرفتن دین وادارند. لذا از این واقعه کاملاً مشهود است که بنی اسرائیل نسبت به قبول دین مجبور شدند. اگر خوب دقت شود، واضح است که فرد غیر مسلمان به قبول دین اسلام مجبور نشده است، اما اگر کسی اسلام را اختیار کرد و ملتزم به میثاق اسلامی گشت، بر او واجب می شود که مطابق دستورات دینی عمل کند و چنانکه عملی مغایر با اصول اسلامی مرتکب شد اجبار می شود تا بر مبانی دین استوار بماند و در صورت خلاف مستوجب سزا و کیفر خواهد بود. چنانکه در تعزیرات اسلامی سزاهای متعددی برای اینگونه افراد منظور شده است. پس از اینجا معلوم شد که تعلق «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» ویژه غیر مسلمین است که نباید اسلام را بر آنها تحمیل نمود، همچنانکه در واقعه بنی اسرائیل آنها هرگز به قبول دین الهی مجبور نشدند، بلکه آن عده که با وجود مسلمان شدنشان از پایبندی احکام تورات سرباز زدند، نسبت به پذیرش احکام آسمانی وادار شدند. لذا «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» در حق آن مصداق پیدا نمی کند.

وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ

وقتی که بیرون آورد پروردگارت از پشت بنی آدم اولادشان را و اقرار گرفت از آنها علیه
أَنْفُسِهِمْ ۚ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۗ قَالُوا بَلَىٰ ۗ شَهِدْنَا ۚ أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

خودشان که آیا نیستیم من پروردگارتان، گفتند بلی ما نیز گواه شدیم تا بگویند روز قیامت



إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۳﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ

که ما از این اطلاع نداشتیم. یا بگویید که آبا و اجداد ما پیش از این شرک کرده‌اند و

كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۷۳﴾ وَكَذَلِكَ

ما اولادشان بودیم پس از آنها، آیا تو هلاک می‌کنی ما را به آنچه گمراهان کردند. و چنین

نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۷۴﴾

روشن می‌کنیم سخنان را تا که آنها بازگردند.

خلاصه تفسیر

و (برای ایشان واقعه آن زمان را بیاد آور که) وقتی که پروردگار تو (در عالم ارواح) از پشت آدم اولاد او را و (از پشت اولاد آدم، اولاد آنها را) بیرون آورد (به آنها درک داده) از آنها، در این رابطه اقرار گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم همه (با عقل خدادادی حقیقت را درک کرده) جواب دادند که چرا نه (حقیقتاً شما پروردگار ما هستید. حق تعالی همه مخلوقات و ملائکه را که در آنجا حضور داشتند گواه قرار داده از طرف همه‌شان گفت) همه ما (بر این واقعه) گواه می‌شویم (و این اقرار و شهادت از همه برای این شد) تا که شما مردم (یعنی، کسانی که از شما بر ترک توحید و ارتکاب شرک سزا بیابند) در روز قیامت چنین نگویند که ما از این (توحید) کلاً بی‌اطلاع بودیم یا بگویید که (اصل) شرک را اسلاف ما انجام دادند و ما پس از آنها از نسل‌شان بودیم (و عادتاً نسل در عقاید و خیالات پیر و اصل خویش می‌باشند. لذا ما مقصر نیستیم پس نباید ما را بر افعال ما سزا بدهند و اگر می‌دهند لازم می‌آید که ما بر تقصیر آنها مأخوذ باشیم) پس آیا بر فعل این منحرفین ما را هلاک می‌کنی (پس بعد از این اقرار و اشهد، شما هیچوقت نمی‌توانید از این مسئولیت‌شانه خالی کنید و همه پیامبران موظف‌اند شما را از این وعده مهم یادآوری کنند. چنانکه همینطور شد همچنانکه در اینجا هم اولاً از ترجمه «اذاخذ» معلوم شد که آن جناب برای ذکر این واقعه مأموریت یافته‌اند) و (در پایان هم این واقعه را بیاد می‌آورند که) ما به این شکل آیات (خویش) را با تفصیل بیان می‌کنیم (تا از آن معاهده آگاه شوند) و تا که (پس از آگاه شدن از شرک و غیره) باز آیند.

معارف و مسایل

تفصیل و تحقیق عهد اَلست

در این آیات از عهد و معاهده عظیم و باشکوهی ذکر شده است که میان خالق و مخلوق و عابد و معبود منعقد گردیده، در آن زمان که مخلوق در عالم کون و فساد نیامده که به آن عهد «الست» یا «ازل» گفته می شود. در این معاهده انسانها آمادگی خود را به منظور بدوش کشیدن بار امانت بندگی و عبادت الهی، اعلام داشتند و به استقبال معاهده‌ای کمر بستند که همه مخلوقات سماوی و ارضی از پذیرفتن آن عهد و امانت عذر خواستند و اظهار عجز و ناتوانی کردند ولی انسان جسورانه در این پیکار و مبارزه تن در داده و سعادت خدمت معشوق را و مالک را از آن خود ساخت. چرا که الله خالق و مالک همه کاینات است زمین و آسمان و آنچه در میان آنهاست مخلوق و مملوک اویند. نه قانون کسی بر او اجرا می گردد و نه کسی حق دارد از او بر انجام کاری سؤال و بازخواست کند. ولی او بنا به فضل و کرم بی کران خویش نظام هستی را به گونه‌ای آفریده که برای هر امر و کار ضابطه و قانونی وضع نموده است. کسانی که مطابق قانون و دستورات سعادت آفرین وی عمل کنند، به سر منزل سعادت و خوشی جاودان دست خواهند یافت. و برای متخلّفان و سرکشان نیز، عذاب و عتاب خواهد بود. آن خداوندی که بر همه پدیده‌های کاینات و هستی آفرینش آگاه و دانا است و آگاه به همه افکار و اندیشه‌هاست و بینای همه افعال نهان و آشکار آدمیان است و به عبارتی همه ذرات جهان و افتادن هر یک از برگهای درختان از حیطة نظر او پنهان نمی باشد. و با توجه به همه اظهارات فوق این سؤال هم قابل طرح است که: خداوند متعال با وجود همه دانایی و بینایی و احاطه بر امور طبیعت، پس چرا بر اعمال آدمی محافظ و مراقب تعیین فرموده است؟ در پاسخ باید به عرض برسد که سنت الهی که بیانگر فضل و



کرم اوست، بدینگونه است که هر فرد باید مطابق مدرک و سند، مورد پاداش و عتاب قرار گیرد. و بدین منظور هر یک از اعمال آدمی در نامه اعمال وی ثبت و به هنگام قیامت بر وی عرضه شده و در نتیجه مجرم، خود بر جرم خویش اعتراف و خویش را بر کیفر، مستحق می‌داند. و برای همین است که جهت اثبات اعمال آدمی فرشته‌ای مقرر گردیده است، چنانکه در آیه ۱۸ سوره «ق» آمده «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَيْنِدُ» یعنی، هیچ کلمه‌ای از زبان انسان بر نمی‌آید مگر اینکه از جانب خدا بر آن فرشته‌ای محافظ مقرر شده است. و نیز در آیه ۵۳ سوره قمر فرمود: «كُلٌّ صَغِيرٌ وَكَبِيرٌ مُنْتَظَرٌ» یعنی هر کار کوچک و بزرگ انسان نوشته شده است. پس آنگاه در محشر، میزان عدل را قائم کرده اعمال نیک و بد انسان وزن و بطور دقیق مورد بررسی قرار می‌گیرد. اگر کفه ترازوی نیکی‌ها سنگین باشد نجات می‌یابد و اگر کفه ترازوی جرایم و گناهها سنگین باشد مبتلا به عذاب می‌شود. و به عبارتی اگر نیکی‌های فردی نسبت به بدیهایش بیشتر باشد، امید است که خداوند بنا به لطف و کرم خویش بر او ببخشد و او را مورد لطف و نوازش مخصوص قرار دهد. چنانکه مقدار گناهان بیشتر باشد، مجرم پس از اعتراف جرایم خویش به عذاب مبتلا می‌شود. جریان بدین ترتیب است که به هنگام برقراری میزان عدل، در بارگاه احکم الحاکمین، مجرم ابتدا بر هر یک از اعمال بد خویش انکار می‌کند. در آن صورت برای هر یک از اعمال وی، گواهی درخواست می‌شود. پس آنگاه دست و پا و جوارح و زمینی که در آنجا مرتکب آن اعمال شده به قدرت الهی، گویا شده و جزئیات را بطور مشروح بازگو و گواهی می‌دهند، تا جایی که برای مجرم جای انکار و تکذیب باقی نمی‌ماند. پس بناچار با ندامت و سرافکنندگی به انجام آنها اقرار و اعتراف می‌کند. چنانکه در آیه ۱۱ سوره ملک آمده است: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» یعنی، پس اعتراف کردند به گناه خویش، پس لعنت باد بر دوزخیان. که البته خداوند رؤوف و رحیم، چون حاکمان دنیوی تنها بر ضابطه و قانون اکتفا ننمود، بلکه در راستای آن یک نظام

تربیتی و اصلاحی نیز ارائه داده است. همچنانکه بلا تشبیه پدر مشفق برای تأدیب و اصلاح خانواده خویش قانون و ضابطه‌ای خاص مقرر می‌کند که هرکس بر خلاف آن عمل کند، به او سزا خواهد داد. ولی شفقت و عنایت پدرانه او را وامی‌دارد تا مقدماتی فراهم آورد که کسی مستحق سزا نشود. همچنان مطابق آن قانون مفید و اصلاحی عمل کنند. مثلاً برای پسر مقرر کرده که صبح بموقع به مدرسه برود و برای خلاف آن تنبیه در نظر گرفته است. بنابراین او بنابر شفقت خود راهنمایی و تسهیلات را فراهم می‌آورد که پسر پیش از وقت مقرر آماده شود تا احیاناً مورد تنبیه و سزا قرار نگیرد. رحمت و شفقت رب العالمین، بر بندگانیش بیشتر از شفقت و رحمت پدر و مادر است. بلکه، بالاتر از هرگونه تصور است. لذا برای همین است که کتاب آسمانی او تنها قانون و تعزیرات نیست، بلکه قبل از هر چیز هدایت‌نامه‌ای است که طی آن تسهیلات لازم جهت نیل به سعادت دنیوی و اخروی تصریح شده است.

و برای همین است که حق تعالی مطابق این نظام ربوبیت خویش، پیامبرانی را همراه با هدایت‌نامه‌ای آسمانی، بسوی بشریت که در ظلمت ضلالت و در پر تگاه سقوط، بودند گسیل داشت و بدین منظور عده زیادی از ملایکه را بر این گماشت تا مردم را به نیکی هدایت کرده، کمک کنند.

دیگر از مقتضیات نظام ربوبیت، این است که برای بیدار ساختن هر قوم و فرد از غفلت و به یاد آوردن پروردگارشان وسایل گوناگونی پدید آورد. در زمین و آسمان و تغییرات شب و روز و خلقت شگفت‌آور وجود انسان و غیره که همه و همه آثار وجودی الهی بشمار می‌روند. که اگر آدمی با دقت در آنها تعمق و تفکر کند، هرگز خالق ذوالجلال خود را از یاد نخواهد برد. چنانکه در آیه ۲۰ سوره الذاریات آمده: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» یعنی: علایم ما در زمین برای اهل بصیرت موجوداند و در وجود خود شما هم، آیا باز هم شما نمی‌بینید.

همچنین برای بیدار کردن انسان غافل و واداشتن او بر عمل صالح،



رب العالمین انتظامی چنین، برقرار کرده است که از افراد و گروهها و ملّتها در اوقات و احوال مختلف بوسیله انبیاء علیهم السلام تعهد گرفته، آنها را برای پایبندی قانون آماده فرموده است.

در آیات بسیاری از قرآن کریم معاهدات و موثیقی که از ملل مختلف در اوقات و احوال مختلف گرفته شده است، ذکر به میان آمده است. از انبیاء علیهم السلام تعهد گرفته شد که آنچه از طرف خدا به شما پیغام رسالت می رسد، آنها را با دستهای خود به مردم برسانید. آنها در انجام این مهمّ از خوف و توهین و ملامت نیندیشیدند. این گروه مقدّس، این پیام آوران حق، این فداکاران نستوه برای به ثمر رسانیدن اهداف الهی و رسانیدن دستورات ربّ العالمین از هر تلاش و زحمتی فروگذار نکرده، بلکه برای تحقق بخشیدن رسالت آسمانی خود از هر چیز خود گذشتند. در مقابل از امتّ هر رسولی، تعهد گرفته شد که از پیامبران برحق خود پیروی کنند. چنانکه در بعضی از امور مهمّ، با ویژگی خاص، از آنها عهد گرفته شد که در انجام آن توانایی خود را صرف کنند بعضی بر آن وفا نموده و بعضی نقض پیمان کردند. از جمله آن معاهدات یکی اینست که از همه پیامبران علیهم السلام درباره رسول کریم ﷺ عهد گرفته شد که همه آنها از نبیّ امّی خاتم الانبیاء ﷺ پیروی کنند و بوقت آن او را یاری دهند. چنانکه ذکر آن در آیه ۸۱ سوره آل عمران آمده است. «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ» یعنی: به یاد آورید زمانی را که خدا از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت بخشیدم. و همه این معاهدات و موثیق مظاهر رحمت کامله خداوندی می باشند و هدف از آنها اینست که انسان کثیرالنسیان^۱ است بیشتر وظیفه خودش را فراموش می کند و آنها مکرراً بوسیله این معاهدات آگاه گردانیده شدند تا که نسبت به انجام وظایف محوله، اهمال نورزیده و خود را در تباهی و هلاکت نیفکنند.

حقیقت بیعت گرفتن

این امر در میان انبیاء علیهم السلام و نایبان ایشان، علما و مشایخ به عنوان بیعت رایج بوده است. اتباع از این شیوه از سنت‌های الهی به شمار می‌آید. شخص رسول کریم ﷺ نیز در بسیاری از معاملات، از صحابه کرام (رض) بیعت گرفته‌اند که از آنجمله ذکر بیعت الرضوان در قرآن کریم به این الفاظ در آیه ۱۸ سوره فتح موجود است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» الله راضی شد از کسانی که زیر درخت بخصوصی بر دست راست شما بیعت کردند.

قبل از هجرت، بیعت عقبه انصار مدینه هم از این قبیل معاهدات است. و همچنین از بسیاری از صحابه بر پایبندی ایمان و عمل صالح بیعتی گرفته شد. و بیعتی که میان صوفیان و اولیاء الله نیز رواج داشته است آنهم تعهد بر پایبندی ایمان و عمل صالح و اجتناب از گناهها و پیروی از این سنت الله و سنت الانبیاء علیهم السلام است. و از این جهت در عمل بیعت، برکات و ویژه‌ای وجود دارد که انسان بر اجتناب از گناهان و انجام عمل صالحه موفق می‌گردد. انعقاد بیعت در بین مردم دنیا رواج دارد، مانند دست گذاشتن بر دست بزرگ و صاحب مقامی جهت مساعدت و احیاناً نجات وی از معضلات اجتماعی، انجام می‌پذیرد. برای همین است که بیعت عبارت از معاهده است و فواید آن هنگامی مشهود می‌گردد که وفاداری خود را از مفاد آن عملاً به اثبات برسانند و گرنه مستلزم رنج و تعب خواهند شد.

در آیات گذشته سوره اعراف ذکری از آن معاهدات به میان رفت که از بنی اسرائیل در رابطه با پایبندی تورات گرفته شده بود. در آیات فوق الذکر نیز آن معاهده عظیم و عالمگیر بیان شده که از تمام بنی آدم قبل از آفرینش در ازل گرفته شده که بر عموم زبانها بنام «عهد الست» معروف و مشهور است. چنانکه در آیه، ۱۷۲ سوره اعراف آمده است:



«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» الآية. در این آیه‌ها برای بنی آدم لفظ «ذریه» استعمال شده است. امام راغب اصفهانی، فرموده که این لفظ در اصل از لفظ «ذره» مشتق است بمعنی: آفریدن. و این لفظ در چند جای از قرآن به این معنی آمده است. چنانکه در آیه ۱۷۹ سوره اعراف آمده «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا» و غیره. بنابراین ترجمه لفظی ذریت مخلوق است. از این لفظ اشاره شده است به این که این عهد شامل همه اولاد آدم علیه السلام است که در این دنیا پا به عرصه وجود نهاده و می‌نهند.

در روایات حدیث، در ارتباط با این عهد «عهد الست» با تفصیل زیادی سخن رفته است. از جمله امام مالک، ابو داود، ترمذی و امام احمد به روایت مسلم بن یسار نقل کرده‌اند که عده‌ای از حضرت فاروق اعظم، درباره عهد الست سؤال کردند. آن جناب فرمود که: مقصود این آیه را از رسول خدا (ص) چنین شنیدم، که فرمود: وقتی که الله تعالی، آدم علیه السلام را آفرید، پس آنگاه دست قدرت خود را بر پشت او مالید. از قدرت لایزال، از پشت او هر انسان نیک که بوجود آمدنی بود، پدیدار شد. پس فرمود که من اینها را برای جنت آفریده‌ام و ایشان در دنیا کارهای جنتی انجام می‌دهند. پس بار دیگر دست قدرت خویش را بر پشت وی مالید. پس آنگاه انسانهای گناهکار که آفریدنی بودند، بوجود آمدند. و فرمود که: من اینها را برای دوزخ آفریده‌ام. و اینها در دنیا به کارهای گناه دست خواهند زد و سرانجام راهی جهنم خواهند گشت.

یکی از صحابه عرض کرد که: یا رسول الله، پس وقتی که قبلاً دوزخی و بهشتی تعیین شده‌اند عمل به چه منظور انجام داده می‌شود؟ آن حضرت (ص) فرمود که هرگاه خداوند کسی را برای بهشت بیافریند، او کارهای بهشتی انجام می‌دهد تا اینکه اختتامش به بهشت می‌انجامد. ولی وقتی کسی برای دوزخ آفریده شود، به اعمال دوزخی می‌پردازد و در نتیجه خاتمه‌اش به دوزخ منتهی می‌گردد.

به هر حال مقصود از مطلب فوق اینست که دوزخی و بهشتی در علم

خداوند معلوم است و به عبارتی اللّٰه تعالیٰ با علم بی نهایت خویش، از پایان کار هر فرد آگاه بوده، و در نتیجه، دوزخیان و بهشتیان بر او معلومند. و از اینکه دوزخیان به اعمال دوزخی و بهشتیان به کارهای بهشتی می پردازند، مقصود این نیست که هر گروه نسبت به انجام محوّله مجبور و ناچار است؛ بلکه برعکس، مأموریت پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و راهنمایی مردم بسوی اعمال نیک و راه سعادت، همه و همه دلیل بر آزاد بودن آدمی به انتخاب سعادت و شقاوت است. پس از آنجایی که انسان نمی داند در کدام طبقه داخل است لازم است که سعی و اختیارش را در کارهای رضای الهی صرف کرده امیدوار شود تا به انعام و اکرام خالق نایل آید. این حدیث در روایت امام احمد به همین مضمون موجود است که کسانی که در اولین مرتبه از پشت آدم (ع) بیرون آمدند، سفیدفام بودند و آنها را از اهل جنّت خواند و دومین بار که سیاه فام بودند آنها را اهل جهنم نامید.

و در ترمذی همین مضمون به روایت حضرت ابو هریره (رض) منقول است که به این کیفیت اولاد آدم که تا قیام قیامت بوجود آمدنی بودند وقتی به منصّه ظهور پیوستند، بر پیشانی هر کدام نوعی درخشندگی بود. این موضوع که عهد گرفتن از ذرّیت آدم و در آوردن آنها از پشت آدم (ع) در قرآن مجید مذکور است که تطبیق میان آنها اینست که اولاد آدم را از پشت آدم بدون از واسطه و سپس از پشت نسل او بقیه را بهمان ترتیب که در دنیا پدید آمدنی بودند پدید آورد.

و همچنین عهد الست یا اقرار گرفتن از اولاد بنی آدم، نظر به این نکته معطوف می شود که تنها از ارواح اقرار گرفته نشد، بلکه در آن هنگام ترکیب از جسم و روح بود، که از لطیف ترین ذرات جسم ساخته شده بودند. زیرا که نیاز دگرگونی و تکامل پیش می آید، که ترکیب جسم و روح کاملترین پدیده قدرت خالق است که می بایست مرکّب باشند و آنرا از یک حالت به حالت دیگر ترقّی و تکامل دهند. که ارواح فاقد چنین نشانی است. چرا که ارواح از اول تا آخر بر یک حالت استوارند. و علاوه بر آن آنچه در احادیث آمده که



رنگهایشان سیاه و سفیداند، یا بر پیشانی‌شان درخشندگی می‌باشد، معلوم شد که تنها ارواح بدون جسم نبودند و اگر نه ارواح رنگ ندارند، چگونه در یک محل جای گرفتند. هرچند که در حدیث از ابوالدرداء منقول است که در آن هنگام انسانها به این قد و قامت نبودند و جثه هر یک چون مورچه دارای کوچکترین جسمی پدید آمدند. در جواب این سؤال باید گفته شود که اولاً: اعتراف گرفتن از همه انسانها از ازل تا ابد علی‌رغم تصور و تفکر محدود، از قدرت بی‌حد الهی بعید نیست. ثانیاً: در این ادوار پیشرفت علوم نباید جای این تردید باقی بماند که چگونه ممکن است انسان با چنین قد و قامت در کوچکترین جسم ظاهر گردد. امروزه تجربه نشان داده است که در اتم، نظامی چون منظومه شمسی موجود است. دیگر اینکه بوسیله فیلم، بزرگترین چیز به مقدار یک نقطه نشان داده می‌شود. وقتی از آفریده خالق چنین ابداعات و اختراعاتی اجتناب‌ناپذیر است پس انجام چنین امری بر خالق متعال بسی سهل و آسان است.

سوالاتی چند متعلق به عهد آلت

در این باره چند نکته دیگر قابل توجه است: نخست اینکه، این عهد و میثاق در چه جای و چه وقتی گرفته شد؟ دوم اینکه: وقتی در چنین حالتی اقرار گرفته شد که بجز آدم عَلَيْهِ السَّلَام انسان دیگری آفریده نشده بود. پس به آنها این عقل و علم از کجا دست داد که خدا را بشناسند و به ربوبیت او اعتراف نمایند؟ زیرا به ربوبیت او کسی می‌تواند اقرار کند که تربیت را تجربه کرده باشد و این تجربه در این جهان بعد از آفریده شدن می‌تواند باشد. نخستین سؤال که این عهد و اقرار در چه جا و چه زمانی گرفته شد متعلق به آن از مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس امام احمد و نسائی و حاکم روایتی به سند قوی نقل کرده‌اند که: این عهد و اقرار هنگامی گرفته شد که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از جنت به زمین فرود آورده شد و مکان آن اقرار، «وادی نعمان» است

که امروز به نام «عرفات» معروف و مشهور می‌باشد.^۱ اما سؤال دوم که این خلق جدید که تا هنوز به آنها وجود عنصری عنایت نشده چه می‌فهمند که ما خالق و پروردگاری داریم، در این حالت درخواست کردن چنین تقاضایی در حقیقت نوعی تکلیف ناممکن به شمار می‌آید. و آنها چه جوابی می‌توانند بدهند. پاسخ آن اینکه آن خالق کاینات که با قدرت کامل خویش همه مردم را در صورت یک ذره آفریده و برای او مشکل نمی‌نماید که بقدر نیاز و به اندازه جواب عقل و شعور و ادراک داده باشد. و در حقیقت هم همین است که آن قادر متعال جل شأنه تمام نیروی انسانی را در آن وجود مختصر جمع فرموده که از آنجمله بزرگترین نیروی مورد نظر، عقل و شعور می‌باشد.

و برای همین است که در وجود انسان نشانه‌های خارق‌العاده‌ای که بر عظمت و قدرت خداوندی دلالت داشته باشد، موجود است که آدمی با کمترین اندیشه به آنها، از معرفت الهی نمی‌تواند غافل باشد. چنانکه در آیه ۲۰ سوره ذاریات آمده است: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» در زمین نشانه‌هایی است برای دانایان و در وجود خود شما نیز هست آیا باز هم نمی‌بینید.

در اینجا می‌تواند سؤال سوّمی مطرح شود و آن اینکه این عهد ازلی هرچند قابل یقین و درست باشد؛ اما حداقل همه می‌دانند که بعد از ورود به این جهان این عهد به یاد کسی نمانده است، پس فایده این تعهد چه شد؟ جواب آن اینست که نخست از خود نوع بنی آدم بسیاری چنین افراد هم هستند که اقرار کرده‌اند بر اینکه آن عهد کاملاً به یاد ماست. حضرت ذوالنون مصری فرموده که آن عهد و میثاق را چنان به یاد دارم که گویا الآن می‌شنوم و بعضی تا این حدّ گفته‌اند که من به یاد دارم که بوقت این اقرار از اطراف من چه کسانی موجود بودند. البته این روشن است که اولیاءالله و



نیکانی چون اینگونه افراد که پرده‌ها از چشم دلشان کنار زده شود و با الهام به بعضی اسرار پی ببرند شاذ و نادر هستند. لذا سخن قابل فهم عموم مردم این است که هر کاری بعد از مدتی اثر پذیری خود را تا حدودی از دست می‌دهد. اما اثر این عهد و میثاق در سرشت آدمی بودیعت گذاشته شده است. و به عبارتی تخم معرفت در طبیعت هر انسان کاشته شده است. و همواره در پرورش و شکوفا شدن است. هر چند که آدمی از حقیقت این امر آگاه باشد و یا نباشد، و برای همین است که در فطرت هر انسان محبت و عظمت حق تعالی یافت می‌شود و در حقیقت هر آدمی را نیروی فوق العاده‌ای بسوی ستایش و پرستش می‌کشانند و هر انسان خود را به نیروی فوق العاده‌ای که از او کمک بجوید، نیازمند می‌داند که اگر شناخت کامل و حقیقی باشد به شناخت و ستایش خالق و معبود حقیقی خود نایل می‌شود و اگر شناخت و ادراک ناقص باشد به ستایش پدیده‌های خالق متعال چون بت و سنگ و آتش و غیره متوسل می‌شود که این افراد به نسبت جمعیت کل جهان معدوداند و بقیه تمام میلیاردها مردم جهان علی‌الخصوص جمعیت بی‌کران و بی‌شمار مسلمانان، در یاد عظمت و جلال او مشغول و به ستایش و عبادت کبریایی اش مفتخر هستند. البته هستند معدود کسانی که در خواهشات مادی و دل بستگی‌های دنیوی غرق‌اند و از راه حقیقی منحرف گشته و از عبادت خالق غافل مانده‌اند. رسول گرامی (ص) در ارتباط به مطالب فوق چنین فرموده است: «کل مولود یولد علی الفطرة» و فی بعض الروایات علی هذه الملة^۱.

یعنی: هر نوزاد ابتدا بر دین فطرت یعنی: خدا شناسی و اسلام آفریده می‌شود. سپس والدین او و دیگر عوامل محیطی، او را در خیالات دیگر مبتلا می‌سازند. و در حدیث صحیح مسلم آمده است که رسول خدا (ص) فرمود که حق تعالی فرموده است که من بندگانم را حنیف، یعنی: قبول

کنندهٔ یک خدا آفریده‌ام؛ سپس شیاطین در بین آنها قرار گرفته، آنها را از جاده مستقیم منحرف کردند. همچنین اقوال و اعمال و تعالیم انبیا، مبین همین مطلب است.

مثلاً سنت اذان دادن در گوش راست و تکبیر در گوش چپ نوزاد که آنرا هر مسلمان می‌داند و بجای می‌آورد، بحمدالله در تمام عالم اسلام رایج است. اگرچه نوزاد معنی کلمات را نمی‌فهمد و بعد از بلوغ به یاد او هم نمی‌ماند که در گوش وی چه الفاظی گفته شده است، حکمت آن اینست که بوسیله آن اقرار ازلی تقویت شده به راه گوش در دل بذرافشانی ایمان بشود و تأثیر آن به گونه‌ای مشهود می‌گردد که بعد از بزرگی هرچند از اسلام و اسلامیت بدور باشد، اما خود را مسلمان گفته و جدا بودن خود را از فهرست مسلمانان ناپسند می‌داند.

همچنین کسانی که به زبان قرآن آشنا نیستند، پس دستور او بتلاوت قرآن شاید مبنی بر همین حکمت باشد که از فواید نهانی آن بهره‌مند شده و نور ایمان در قلب او تازه می‌گردد. لذا در پایان آیه فرمود: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غْفِيلِينَ» یعنی: این اقرار را از این جهت گرفتیم که شما نتوانید در قیامت بگویید که ما از آن ناآگاه بودیم و به عبارتی دیگر، که از آن سؤال و جواب ازلی ایمان چنان در قلوب شما بنیانگذاری شده است که اگر کمی به خود آید و بیندیشید، بجز از اعتراف به ربوبیت الله تعالی جل شانه چاره‌ای باقی نخواهد ماند. سپس در دومین آیه فرمود: «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبِطُونَ» یعنی: به این سبب ما از شما اقرار و اعتراف گرفتیم تا در روز قیامت اینگونه عذر نیاوزید که شرک و بت پرستی از نیاکان به ما رسیده، و ما بناچار پیرو آیین آنها شده‌ایم و از صحت و سقم آیین‌شان آگاهی نداشته‌ایم. لذا مسئول واقعی آنانند. خداوند تعالی با انعقاد این پیمان و اقرار، نشان داد که هر کس در قبال اعمال خویش سزا و پاداش می‌بیند و چنانکه کسی از نیروی بصیرت و عقل خود کمک نگیرد و بدون تفکر و تأمل به نشانه‌های قدرت، به پرستش پدیده‌های خالق



چون آتش و سنگ و چوب و غیره اهتمام ورزد، و یا بجز خالق متعال از کسی یا چیزی امداد خواهد و کمک جوید، بدون شک خود را در ورطه خسران خواهد افکند.

در سومین آیه توضیح این مطلب چنین آمده است که «وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» ما اینچنین نشانه‌های قدرت خود را روشن کرده بیان می‌داریم تا که مردم از غفلت و کجروی باز آیند. مطلب اینست که اگر قدری در آیات الهی بیندیشند و پی به میثاق ازلیت ببرند، بدون شک به ربوبیت الله جلّ شأنه معترف شده، در نتیجه منقاد او امرش خواهند گشت.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الذِّیْ اتَيْنَهُ اٰیٰتِنَا فَاَنْسَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ

و بخوان بر ایشان خبر کسی را که دادیم به او آیات خود را، پس بیرون کشید خود را از آنها پس بدنبالش افتاد

الشَّیْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِیْنَ ﴿۱۷۵﴾ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهٗ اَخْلَدَ

شیطان، و از گمراهان شد و اگر می‌خواستیم بلند می‌کردیم مقام او را به برکت این آیات و لکن او سکنی گزید

اِلَى الْاَرْضِ وَ اَتَّبَعَ هَوٰئَهٗ فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ الْكَلْبِ ۚ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ

بسوی زمین و خواهشات خود را پیروی کرد، پس حالت او مثل سگ است که اگر او را در مشقت اندازی زبان

یَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكُهٗ یَلْهَثْ ۗ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا

از دهان بیرون افکند و اگررها کنی او را از زبان از دهان بیرون افکند. این است مثل ملت‌ئی که تکذیب کردند

بِاٰیٰتِنَا ۚ فَاَقْصِصِ الْقِصَصِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُوْنَ ﴿۱۷۶﴾ سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِیْنَ

آیات ما را پس بیان کرد این احوال را تا که آنها بفکر بیفتند. بد مثالی است از آنانکه

كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا وَ اَنْفُسِهِمْ كَانُوْا یَظْلَمُوْنَ ﴿۱۷۷﴾

تکذیب کردند آیات ما را، و آنها بر خود ستم می‌کردند.

خلاصه تفسیر

و (برای عبرت) بر ایشان بخوان حال کسی را که ما دادیم به او آیات خود

(علم احکام) را پس او از آن (آیه)ها کاملاً بیرون رفت سپس شیطان بدنالش راه افتاد پس در زمره گمراهان داخل شد و اگر ما می خواستیم مقام او را به برکت عمل (به مقتضیات) این آیات بلند می کردیم (یعنی اگر او بر این آیات عمل می کرد که وابسته قضا و قدر بودن آن امر معلوم است، پس البته مقبولیت او بالا می رفت) اما او بطرف دنیا مایل شد و (بسبب این تمایل) در پی خواهشات خویش قرار گرفت (و دست از عمل به احکام و آیات کشید) پس (با گذاشتن آیات با پریشانی و ذلت دایمی مبتلا شد و از این جهت) حالت او مانند سگ شد که اگر تو بر آن حمله کنی (و بزنی و بیرون برانی) باز هم له له می زند یا او را (بر حالتش) بگذاری باز هم له له می زند (در هیچ حال او راحت ندارد همچنین این شخص در ذلت مانند سگ است و در پریشانی در آن صفت سگ شریک گشت، پس چنانکه حال آن شخص شد) همین است (عموماً) حال کسانی که آیات ما را (که دال بر توحید و رسالتند) تکذیب کردند (که پس از وضوح حق تنها بسبب هواپرستی، حق را ترک می کنند) پس شما این حال را بیان کنید شاید آنها (آنرا شنیده) قدری بهوش بیایند (در حقیقت) حالت آنها هم حالت بدی است که آیات ما را (که دال بر توحید و رسالت است) تکذیب می کنند و (با این تکذیب) آنها به خود ضرر می رسانند.

معارف و مسایل

در آیات فوق داستان عبرت انگیزی از بنی اسرائیل مذکور است که در آن سرگذشت یک عالم برجسته و مقتدای مشهور که بعد از قرار گرفتن او بر عالی ترین معیار از علم و معرفت دفعتاً گمراه و مردود شد، ذکر گردیده است که در آن جای بسی پند و عبرت است. ارتباط این داستان با آیات گذشته اینست که در آنها ذکر از عهد و میثاق بود که حق تعالی در ازل از تمام بنی آدم و سپس در حالات متعدد بخصوص از بعضی فرقه های ویژه یهود و نصاری و غیره گرفت. و در آیات فوق این هم مذکور بود که بسیاری از متعهدین بر عهد خود استوار نماندند مانند یهود که قبل از تشریف فرمایی خاتم الانبیاء ﷺ در این جهان، در انتظار مقدم مبارکش بودند و



صفات و خصایل عالیّه او را با مردم در میان می‌گذاشتند و او را تصدیق می‌کردند. اما همین که آن حضرت ﷺ مبعوث شد پس بسبب اغراض ناچیز دنیوی از ایمان آوردن به آن حضرت ﷺ و اتباع او امتناع ورزیدند.

داستان گمراهی یک رهبر دانشمند

در این آیه‌ها به رسول خدا ﷺ دستور می‌رسد که این داستان را در جلوی قوم خویش بخوان و به اطلاع آنها برسان که یک عالم برجسته و عارف و مقتدای مشهور که بعد از عروج به تنزل و بعد از هدایت به گمراهی مبتلا شده، ذکر گردیده است که با وجود حصول علم وسیع و معرفت کامل اغراض نفسانی بر او تسلط یافت و این علم و معرفت و مقبولیت خاتمه یافته، سرانجام گمراه و ذلیل و خوار گردید. اسم و مشخصات آن شخص در قرآن ذکر نشده است، ولی از ائمه تفسیر صحابه و تابعین راجع به آن روایات مختلفی وجود دارد که بیشتر روایات مشهور و قابل اعتمادند. به نظر عموم مفسرین چنین است که حضرت ابن مردویه از حضرت عبدالله بن عباس نقل کرده است که نام او بلعم بن باعوراء بود. وی در کنعان به نزدیکی بیت المقدس از مملکت شام سکونت داشت. و در روایتی دیگر آمده است که او از بنی اسرائیل بود. الله تعالی علم بعضی کتابها را به او عنایت فرموده بود که در توصیف فضایل علمی او در قرآن آمده است که: «الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا» علم احکام خود را به او عنایت کردیم وقتی که بعد از غرق فرعون و فتح مصر به حضرت موسیٰ علیهِ السلام و قومش دستور رسید که با جباریه جهاد کنید و جباران چون دیدند که حضرت موسیٰ علیهِ السلام تمام قشون بنی اسرائیل را بسیج کرده و برای جهاد بسوی آنها روی آورده، و آنها قبلاً از غرق و غارت فرعون در مقابله با او اطلاع کامل داشتند؛ لذا بفکر افتاده و جمع شده به نزد بلعم بن باعوراء رسیدند و گفتند که موسیٰ علیهِ السلام مردی خشن است و قشون زیادی جمع آورده و قصد دارد ما را از وطنمان بیرون براند. شما از

خدا بخواهید که او را از مقابله با ما منصرف گرداند.

لازم به یادآوری است که بلعم بن باعوراء اسم اعظم خداوند ذوالجلال را یاد داشت و آنچه را که بوسیله آن، دعا می کرد اجابت می شد. بلعم گفت: متأسفم که چنین پیشنهادی دارید زیرا او پیامبر خداست و فرشتگان با او همراهند. من چگونه می توانم علیه او دعای بد کنم در صورتیکه مقامی را که او به نزد خدا دارد، می دانم و اگر من به چنین کاری دست زدم دین و دنیای من هر دو تباه خواهند شد. وقتی که آنها بیش از حد مصرّ شدند، بلعم پذیرفت و اظهار داشت که من در این رابطه از خدا در می یابم که آیا به اینگونه دعا اجازه می فرماید یا خیر؟ او به مقتضای حال خویش برای دریافت، استخاره یا عمل دیگری انجام داد. در خواب به او اعلام گردید هرگز چنین نکن. او بقوم گفت: که من از بد دعا کردن منع شدم. آنگاه قوم جبار هدیه بزرگی که در حقیقت رشوه بود، در خدمت بلعم تقدیم داشتند. او هدیه را پذیرفت. سپس مردم با الحاح و اصرار فراوان از او تقاضا کردند که این کار را انجام دهد. و در بعضی روایات نیز آمده که زن بلعم او را نسبت بدین عمل ترغیب نموده و او بناچار پذیرفت و بخاطر زن و فرزند و طمع مال بدین عمل دست زد و علیه موسی و قوم بنی اسرائیل دعای بد کرد.

پس آنگاه عکس العمل عجیبی از قدرت الهی نمودار گشت، بدینگونه که وقتی خواست علیه موسی و قومش دعا کند، بی اختیار علیه قوم مخالف موسی دعا می شد، آنها فریاد زدند که تو داری علیه ما دعای بد می کنی. بلعم جواب داد که: این از اختیار من خارج است، و زبان من برخلاف این قادر نیست. و نتیجه این شد دعای بلعم که می خواست علیه حضرت موسی بکار ببرد متوجه قوم جبار شد و متعاقب آن، هلاکت بر آنها نازل شد و عذاب به گونه ای، دامنگیر بلعم شد که زبانش بسینه اش آویزان گشت. آنگاه بقوم خود گفت: اکنون دنیا و آخرتم در معرض خسران و تباهی قرار گرفت. و استجاب دعایم پایان پذیرفت. و حال که چنین شده است،



برای مقابله با قوم حضرت موسیٰ تدبیری به شما نشان می‌دهم. پس در آن صورت بر آنها چیره خواهید شد و آن اینکه دختران خود را نیکو بیارایید و بسوی قوم بنی اسرائیل گسیل دارید. و به آنها تأکید کنید از خواهشات قوم بنی اسرائیل امتناع نورزند و صبور باشند، تا بدینوسیله به حرام مبتلا شوند. چون حرام و گناه منکر نزد خدا امری مکروه و مبعوض است و چنانکه بدین گناه آلوده شوند، حتماً قهر و غضب الهی بر آنها واقع می‌گردد و در این مقابله فاتح و پیروز نخواهند شد. این تدبیر زشت در ذهن آنان جای گرفت و بر آن عمل کردند که یکی از بزرگان بنی اسرائیل شکار این دام شد. حضرت موسیٰ هر چند او را از این عمل شنیع بازداشت، مؤثر نیفتاد و در این دام گرفتار آمد. متعاقب آن، عذابی بصورت طاعونی مهلک، در بنی اسرائیل شیوع یافت که در اثر آن، در یک روز هفتاد هزار بنی اسرائیلی هلاک شدند. تا اینکه آن کسی را که این عمل زشت را مرتکب شده بود، به دار آویختند تا مردم از این کار زشت‌شان عبرت گیرند و توبه کنند، پس آنگاه این عذاب طاعون بر طرف شد.

در آیات فوق‌الذکر قرآن متعلق به آن فرمود: «فَأَنْسَلَخْ مِنْهَا» یعنی: ما آیات خویش و علم و معرفت آنها را به آن شخص عنایت کرده بودیم، اما او از دایره آن امتیازات بیرون آمد. لفظ «انسلخ» در اصل به این گفته می‌شود که حیوان یا مار از پوست خود بیرون آید. در اینجا علم آیات به لباس یا پوست تشبیه شده چنین نشان داد که این شخص کلاً از علم و معرفت جدا شد «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» یعنی: شیطان به تعقیبش پرداخت. تا زمانی که علم آیات و ذکر الله با او بودند، شیطان بر او راه نیافت وقتی آنها از او جدا شدند، شیطان بر او مسلط گردید. «فَكَانَ مِنَ الْغَوَّينَ» پس او در شمار گمراهان قرار گرفت.

در دومین آیه فرمود: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» یعنی: اگر ما می‌خواستیم او را بوسیله همین آیات به مقام بلند می‌رساندیم. اما او بطرف دنیا مایل گشت و در پی خواهشات نفسانی قرار گرفت. «أَخْلَدَ» از مصدر «اخلاد» مشتق است. بمعنی: تمایل کردن به چیزی یا لازم گرفتن



چیزی و معنی اصلی ارض، زمین است. همه چیزهای دنیا یا خود زمین یا آنچه که متعلق به زمین است مانند: خانه، ثروت کشتزار، باغ و غیره. یا چیزهایی است که از زمین حاصل آیند و مدار عیش و معشیت آدمی قرار گیرند. لذا لفظ «ارض» آمده در اینجا کل دنیا مراد است. در آیه فوق اشاره به این است که در اصل عامل ترقی و تکامل و سعادت هر فرد آیات الهیه و علم الهی است؛ اما کسی که به این آیات وقعی نهد و خواهشات ذلیل دنیوی را بر آیات الهی مقدم بشمارد پس برای او همین علم هم وبال جان قرار می‌گیرد.

و ذکر آن سختی و وبال در آیه، بدینگونه توصیف شده است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثُ» معنی اصلی لفظ «لهث» اینست که زبان دراز کشیده با شدت تنفس کرده شود.

هر حیوان بطور طبیعی عمل دم و بازدم را انجام می‌دهد بدین ترتیب که کربن همان هوای گرم و مسموم را از شش بیرون رانده و اکسیژن همان هوای تازه را بدرون شش می‌فرستد، و این عمل دم و بازدم برای هر حیوانی ساده و طبیعی و بدون تکلف و بدون اختیار انجام می‌شود.

ولی در حیوانات تنها در سگ با اندکی رنج و مشقت انجام می‌شود. بدینگونه که حتی در حالت طبیعی باید زبانش را از دهان بیرون آورده، نفس بکشد و این حالت بطور زشت و ناخوشایندی جلوه می‌کند.

لذا اینجاست که قرآن کریم آن عالم نافرمان را بعد از جزا و زشتی، به سگ تشبیه کرد، که زبانش از دهان برآمده بر سینه‌اش آویزان بود و چون سگان له‌له می‌زد.

سپس فرمود: «ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» اینست مثال کسانی که آیات ما را تکذیب کردند. حضرت عبدالله بن عباس فرموده است که مراد از ایشان اهل مکه هستند که همیشه متمنی این بودند که به نزدشان هادی و رهبری بیاید و آنها را بسوی طاعت خدا فراخواند و راه درست اطاعت و سعادت را به آنها نشان دهد. پس وقتی که آن رهبر آمد و علائم و معجزاتی



روشن با خود بهمراه آورد که در صدق و حقانیت او کوچکترین تردیدی باقی نماند، پس آنها آیات الهیه را تکذیب کرده از ایمان اعراض ورزیدند. و دسته‌ای دیگر از مفسّرین بر این عقیده‌اند که مراد از ایشان بنی اسرائیل‌اند که پیش از بعثت نبوی علایم و خصوصیات آن جناب (ص) را در تورات خوانده برای مردم بیان می‌کردند و قدوم مبارکش را انتظار می‌کشیدند. ولی وقتی او تشریف آورد از همه بیشتر عداوت و مخالفت را اعمال داشتند و آنچنان از دستورات الهی سرباز زدند که بلعم بن باعوراء از احکام تورات سرباز زده بود.

در پایان آیه فرمود: «فَأَقْصِبْ أَلْفَصِّصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» شما واقعه آن شخص را به گوش ایشان برسانید شاید اینها قدری بیندیشند و از آن عبرت گیرند. در سومین آیه فرمود حالت تکذیب کنندگان آیات الهی بسیار بد است و ایشان بر خود ظلم می‌کنند در حالیکه به کسی ضرر نمی‌رسانند. در آیات مذکور و داستان بیان شده فواید سودمند و پندهای عبرت آوری، برای اندیشمندان و واقع‌بینان نهفته است.

اولاً اینکه نباید کسی بر علم و فضل خویش غرّه شود. در تغییر احوال دیری نمی‌گذرد آن چنانکه بر بلعم باعوراء رفت. پس با طاعت و عبادت سپاس حق را بجای آورده و برای نیل به سعادت باید از او استعانت و مساعدت جست.

ثانیاً از موانع و مقدماتی که سبب غفلت از حق می‌شود، باید دوری جست و صفحه اندیشه را باید از تعلقات دنیوی چون محبت مال و اهل و عیال و دیگر دلبستگیهای مادی زدود.

ثالثاً باید از ارتباط و تعلق خاطر مفسدان و گمراهان و پذیرش هدایای آنها احتراز ورزید. زیرا بلعم بن باعوراء، از قبول هدیه و رشوه مجبور به گناه شده و سرانجام در بلای ایزدی گرفتار آمد.

رابعاً بی‌عفتی و ارتکاب به فحشاء و حرام تباهی و عذاب را برای همه افراد ملت به ارمغان می‌آورد، زیرا اگر ملتی بخواهد از آفات و حوادث الهی

مصون بماند، بر آنها لازم است که از امور بی عفتی و منکرات دوری جسته و در از بین بردن آثار آن اهتمام ورزند و گرنه مقدمات نزول عذابهای مختلف الهی را فراهم خواهند آورد.

خامساً عداوت و خلاف‌ورزی از آیات الهی، نوعی عذاب به شمار می‌آید و به سبب آن شیطان بر او غالب آمده او را در هزاران مفاسد مبتلا خواهد کرد. لذا کسی که خداوند او را به علم دین سزاوار فرموده است باید از آن قدردانی به عمل آورده از فکر اصلاح لحظه‌ای از پا ننشیند.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِىَّ وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

کسی که او را خدا راه نماید او راه‌یابنده است و کسی را که او گمراه کند پس ایشان زیانکارانند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ

و ما آفریدیم برای دوزخ بسیار جنّ و انس که دل دارند و بآن نمی‌فهمند.

بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ

و چشم دارند که با آن نمی‌بینند و گوش دارند که با آن نمی‌شنوند ایشانند

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

مانند چهارپا بلکه از آنها هم گمراہتر، و ایشان غافلان‌اند.

خلاصه تفسیر

کسی را که خدا هدایت کند پس او هدایت یا بنده خواهد بود و کسی را که خداوند گمراه کند پس اینگونه افراد در خسران (ابدی) واقع خواهند شد (پس توقع هدایت از ایشان و مغموم شدن بر هدایت نشدن آنها امری بیهوده است) و (وقتی که آنها از قوای مدرکه خودکار نمی‌گیرند هدایت از کجا بیاید پس تقدیرشان دوزخ است، چنانکه) ما اینگونه بسیار جنّ و انسی برای (باقی ماندن در) دوزخ آفریده‌ایم که (به ظاهر) دل دارند (مگر) چنانکه به آن (سخن حق را) نمی‌فهمند (چراکه به آن اراده ندارند و ظاهراً) چشم دارند (ولی) چنانکه (متوجه شده سخن حق را) نمی‌شنوند (الغرض) ایشان (در



بی توجّهی به آخرت) مانند چهار پایان اند، بلکه (از این حیثیت که چهار پایان مکلف نشده اند که بطرف آخرت توجه داشته باشند، لذا عدم توجّه آنها مذموم نیست ولی به ایشان دستور رسیده باز هم بی‌اعتنایی می‌کنند پس از این جهت) ایشان (از آن چهار پایان هم) گمراه‌ترند (چراکه) ایشان (با وجود علم به آخرت، باز هم) غافلند.

معارف و مسایل

نخستین مطلب آیه اینست که کسی که خدا او را به راه راست هدایت فرموده است او جوینده هدایت است و کسی را که گمراه کرد او همواره در خسران و زیان است.

این موضوع بارها در بسیاری از آیات قرآنی آمده و تأکید شده است که هدایت و ضلالت و حدوث خوشی و ناخوشی و خیر و شرّ موقوف به مشیّت خالق متعال است ولی انتخاب راههای خوب و بد و سعادت و شقاوت را در اختیار آدمی قرار داده است. چنانکه خود بخواهد راه هدایت را پیش می‌گیرد و سرانجام به سعادت و رضایت خاص الهی نایل می‌شود و اگر راه ضلالت را برگزیند، بناچار بر دیار شقاوت، قدم خواهد گذارد و عاقبت در عذاب هولناک جهنّم گرفتار خواهد شد. در اینجا به نکته‌ای جالب و عمیق برمی‌خوریم و آن اینکه، در آیه مذکور هدایت با بصیغه مفرد و اختیار کنندگان گمراهی بصیغه جمع آمده است. این نکته اشاره به این است که راه هدایت فقط یکی است و آن دین الهی است که از آدم شروع و به خاتم الانبیاء ﷺ منتهی گردیده است. و اصول همه انبیاء علیهم السلام مشترک و یکی است. لذا امم همه پیامبران به هر دین و مذهبی بودند پیرو یک راه بودند و آن راهی بود که به قرب الی الله واصل می‌گشت. و اما راههای غیر از حقیقت، و ضلالت نامحدودند. لذا گمراهان را بصیغه جمع «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ» ذکر فرمود.

و نکته ظریف دیگری که قابل ملاحظه است این است که در آیه

مذکور از فرجام بد گمراهان سخن به میان رفت؛ ولی برای پاداش هدایت شونده‌گان ذکری فرمود؛ بلکه تنها بر این گفته اکتفا گردید که «آنها هدایت یابند» که اشاره به این است که هدایت آنچنان نعمت گرانقدری است که حاوی همه نعمتها و رحمت‌های دنیوی و اخروی است و زندگیانی سعادت‌مند این نعمت‌های بهشت، در آخرت همه وابسته و موقوف به هدایت می‌باشند. پس هدایت، خود نعمتی والا و عظیم است که نیازی به برشمردن پاداش‌ها و اکرام‌ها نیست. همچنین وقتی خداوند کسی را هدایت یافته خطاب کند، زهی سعادت!! چراکه او به تمام نعمت‌های دنیا و عقبی نایل خواهد شد. لذا بزرگان سلف فرموده‌اند که عبادت و ذکر خدا خود پاداش و عطیه‌ای است بس مهم از جانب خدا؛ کسی که به ذکر الله مشغول باشد او در آن حال نقداً به انعام خدا نایل شده است. و انعام جنت و آخرت گونه‌ای دیگر از نعمتهاست. لذا مفهوم این آیه ۳۶ سوره نبا درک می‌شود که در آن فرمود: «جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ» که به یک چیز هم جزا و هم عطا فرمود؛ در صورتیکه هر دو چیز از هم جدا هستند. جزا در مقابل عمل می‌باشد و عطا بخشی است که بدون عوض اهدا می‌شود. در این حقیقت جزا و عطا با هم آورده شد. یعنی: چیزی که شما آن را جزا و عوض عمل می‌پندارید آنها در اصل عطا و انعام ماست. زیرا که عملی که سودی بدنبال دارد خود آن عمل نیز از عطایای ما به شمار می‌آید.

در دومین آیه این مطلب بیشتر توضیح داده شد که هدایت و گمراهی هر دو در قبضه قدرت خداوندی می‌باشد. کسی که هدایت یافته باشد، در نتیجه کارهای مناسب به هدایت از او صادر می‌گردد.

خرد چون دفتر تلقین گشاید زمن آن در وجود آید که شاید

و همچنین کسی که به ضلالت و گمراهی مبتلا شود، کارهای مناسب به آن، از او صادر می‌گردد. لذا «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» یعنی: ما برای جهنم بسیار جن و انس به این نشانه آفریده‌ایم که به نزد آنها دل برای فهم و چشم



برای دیدن و گوش برای شنیدن دارند، که اگر آنها را درست بکار گیرند می‌توانند صراط مستقیم را بفهمند و نفع و ضرر را تشخیص دهند و نیک دریابند. اما حال آنها چنین است که نه بدل چیزی را درک می‌کنند و نه به چشم می‌بینند و نه بگوش می‌شنوند. در اینجا این را نشان داد که اگر چه تقدیر الهی رازی است نهفته که در این جهان کسی نمی‌تواند آنرا دریابد، اما از علامات آن می‌توان کیفیت آنرا اندازه‌گیری کرد. علامت اهل جهنم اینست که نیروهای خدادادی را بخوبی بکار نمی‌گیرند، عقل و چشم را که الله تعالی برای دریافت علم و معرفت صحیح به آنها عنایت کرده، آنها را در کارهای عبث و بیهوده استفاده می‌کند و بسوی مقصد اصلی که بوسیله آن ثروت و راحت لایزال و دایمی میسر می‌گردد، متوجه نمی‌شوند.

فهمیدن و شنیدن و دیدن که در آیه مذکور آمده از کفار برخلاف مشاهده نفی شده مبنی بر چه حقیقتی است؟

در این آیه از آنها فهم و شنوایی و بینایی کلاً نفی گردیده است، که آنها چیزی را نمی‌فهمند و چیزی نمی‌بینند و نمی‌شنوند، در صورتی که اینها نه دیوانه‌اند که چیزی نفهمند و نه کورند که چیزی نبینند و نه کرند که نشنوند، بلکه ظاهر امر از این قرار است که در امور دنیوی اینها از بیشتر مردم چابکتر و هوشیارتر بنظر می‌رسند. اما حقیقت امر اینست که الله تعالی در هر کس از مخلوقات خویش طبق نیاز و مطابق به مقصد حیات او عقل و شعور بودیعت گذاشته است. و چیزهایی را که ما آنها را بی‌عقل و بی‌حس و شعور می‌گوییم و می‌فهمیم در اصل آنها از حس و ادراک و عقل و شعور خالی نیستند. البته این چیزها در وجود آنها به اندازه‌ای موجود است که برای وصول به مقصد آنها را کفایت کنند. از همه بی‌عقل و بی‌شعور و بی‌حس جمادات‌اند، یعنی: سنگ و خاک و غیره. که نه بزرگتر می‌شوند و نه از جای خود تکان می‌خورند ولی بعید نیست که در آنها از این صفات وجود داشته

باشد. آنهم بقدر قلیل که شناخت آثار حیات در آنها بسیار دشوار است و مقدار بیشتری از این صفات عالیه در نباتات موجود است که مقصد آنها، در رویدن و گل و میوه دادن خلاصه شده است. پس از آن نوبت به حیوانات می‌رسد که در مقصد حیات آنها نمو و حرکت و مشی داخل است که تعداد کمی از قوای عالیه (عقل و ادراک و احساس) برای تحصیل غذا و محافظت از مهلکات و ایجاد نسل، به آنها داده شده است. پس از آن نوبت به انسان که هدف آفرینش و مقصد حیات است می‌رسد، انسانی که مقصود آفرینش است و خلیفه خدای بر زمین. که امانت عبادت خالق بر دوش او نهاده شده است که او با داشتن عقل و ادراک و احساس به وجود خالق خود پی ببرد و مطابق رضای او حرکت کند و از منکرات بپرهیزد و بر حقایق همه مخلوقات نظر انداخته و از آنها برای رسیدن به مقصد عالی خود کار گیرد و نتایج و فرجام هر چیز را درک کند و خوب و خراب و نیک و بد را تمیز دهد و از مفاسد اجتناب ورزیده به مکارم و محاسن روی آورد. و از ویژگیهای نوع انسانی است که برای پیشرفت و تکامل، پهنه وسیع جهان در اختیارش نهاده شده است که این امتیاز برای انواع دیگر مخلوقات میسر نیست که هرگاه بخواهد آنچنان به درجات عالی و تکامل معنوی می‌رسد که از صفوف ملایکه پافراتر می‌نهد. از اینجاست که اعمال و افعالشان جزا و پاداش دارد و از همه مخلوقات به آنها عقل و شعور بیشتری عنایت شده است که برای دست یافتن به مقصد عالی و سعادت نهایی، از همه امتیازات بشری استفاده کرده، از عقل و ادراک و بینایی و شنوایی خدادادی، استفاده جوید و آنها را بوجهی نیکو بکار گیرد. وقتی که این حقیقت آشکارا شد که آدمی افضل مخلوقات است، پس لازم است که درک و فهم و شنیدن و دویدن یک انسان با حیوانات کاملاً متفاوت باشد تا سرانجام به آستانه رضایت الهی نزدیک گردد.

و اگر چنانکه با داشتن همه فضایل بشری، از امتیازات و داده‌های خالق استفاده نکند هر چند که دارای عقل است، به او بی‌عقل و با وجودی



که بینا باشد کور، و با وجودی که شنوا باشد کر می‌گویند. از اینجاست که قرآن کریم در آیه ۱۷۱ سوره بقره به اینها «صُمُّ وَ بُكْمٌ وَ عُمًی» کر و لال و کور، فرموده است. یعنی: نه اینکه اینها ضروریات خورد و نوش و سکونت و استراحت را نمی‌فهمند و نمی‌شنوند، بلکه قرآن کریم بطور حکیمانه‌ای به این سؤال پاسخ داده است، چنانکه در آیه ۷ سوره روم فرموده «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ غٰفِلُونَ» یعنی: ایشان ظاهر حیات دنیا را خوب می‌دانند اما از آخرت غافل و جاهل‌اند و درباره فرعون و هامان و قوم آنها در آیه ۳۸ سوره عنکبوت نیز فرمود. «وَ كَاٰنُوْا مُسْتَبْصِرِيْنَ» یعنی ایشان خیلی روشن‌فکر بودند. اما چون همه مصرف دانایی و بینایی آنها در چیزهایی منحصر گردید که مصرف دانایی و بینایی همه حیوانات است و به عبارتی، آنها از قوای عقل و بینایی و شنوایی به اندازه‌ای کار گرفتند که حیوانات از عقل و بینایی و شنوایی بکار می‌گیرند و تنها در خدمت جسم خویش مشغول شدند و درباره روح و استراحت آن نیندیشیدند. پس هرچند که آدمی از قوای عقل و دیدن و شنیدن بهره جوید و به پیشرفت و تکامل علمی برسد و با قدرت علمی پا به کرات آسمانی بنهد همچنین در دیگر علوم طبیعی و دنیوی غور و فحوص کند «به دستمایه‌های عالی و نتایج شگرف نایل شود، همه آن خدمات مختص به تن و جسم و شکم است و هرگز سبب آرامش فکری و راحت دایمی روح نمی‌شود، بلکه، پیشرفت علوم همچنان بر تشویق فکری و آشفته‌گی روحی و انحطاط ارزشهای انسانی افزوده می‌شود. آدمی به درجه خذلان حیوانیت سقوط می‌کند و برای همین است که قرآن کریم به آنها کر و کور می‌گوید، یعنی: از آنها فهمیدن و دیدن و شنیدن را نفی نمی‌کند بلکه مقصود این است که آنچه را که اینها می‌باید بفهمند نفهمیدند و آنچه را که می‌بایست بینند، ندیدند و آنچه را که باید بشنوند نشنیدند و آنچه را که فهمیدند و دیدند و شنیدند عمل آنها در سطحی بود که عموم حیوانات چون خر و گاو و گوسفند و غیره در آن شریک‌اند.

لذا در پایان آیه مذکور راجع به آنها فرمود: «**أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ**» که ایشان مانند حیوانند. که تنها در خدمت کالبد بدن قرار گرفته‌اند و تنها نان و شکم آخرین معراج فکر آنهاست. سپس فرمود: «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**» بلکه اینها از حیوانات هم احمق‌تر و پست‌ترند. علتش این است که حیوانات به احکام شرعیه مکلف نیستند و برای آنها جزا و سزایی مقرر نشده و هدف آنها خوردن و خوابیدن و بقای نسل است؛ اما انسان مسئولیتش سنگین و بار تعهداتش وزین است، همه اعمالش محاسبه می‌شود و بر آن جزا و پاداش متعین است. لذا اگر از مقصد حقیقی غافل باشد و چون حیوانات تنها در خدمت جسم و رفاهیت آن قرار گیرد، به مصداق آیه قرآنی از حیوانات گمراه‌تر است. چون حیوانات وظایف محوله خویش را نسبت به مالک کاملاً بجای می‌آورند ولی انسان نافرمان از حیوانات هم پافراتر می‌نهد و در خدمت رب و مالک خویش اهمال و کوتاهی می‌کند. و از اینجاست که از درجه حیوانیت نیز نزول کرد و گمراه و پست‌تر شد و پس آنگاه فرمود: «**أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**»

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي

و برای خداست همه نامهای خوب پس او را به آن نامها بخوانید و بگذارید آنچه کجروان درباره

أَسْمَائِهِ ۖ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾

نامهای او می‌روند و سزای کردار خود را خواهند دید.

خلاصه تفسیر

و نامهای خوب (مختص) برای خداست، پس به این نامها خدا را موسوم کنید و (بر دیگران این نامها را اطلاق نکنید، بلکه) به اینگونه افراد رابطه نداشته باشید که درباره نامهای (مذکور) وی کجروی می‌کنند (به این شکل که آنها را بر غیر الله اطلاق



می‌کنند چنانکه آنها را با اعتقاد، معبود و اله می‌گفتند) به آنها سزای گفتارشان حتماً خواهد رسید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته ذکر اهل جهنم بود که عقل و حواس خود را در دیدن و شنیدن و فهمیدن نشانیهای خدا صرف نمودند و برای زندگی دایمی و لازوال آخرت مقدمات فراهم نکردند و نتیجه آن چنین شد که عقل و بصیرت خدادادی را ضایع کرده بوسیله ذکرالله از اصلاح و فلاح خویش غافل شدند و بدتر از حیوانات در گمراهی و حماقت مبتلا گشتند. در آیات مذکور علاج مرض و دوی دردشان نشان داده شد و آن، خواندن خدا و کثرت ذکرالله است که فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» یعنی: برای خداست نامهای خوب، پس او را به آن نامها بخوانید.

تشریح اسماء حسنی

مراد از نامهای خوب، نامهای ویژه‌ای است که بر عالی‌ترین درجه صفات و کمال دلالت کنند. بدیهی است که عالی‌ترین درجه کمال که بالاتر از آن ممکن نباشد تنها در ذات خداست، و بجز او هیچ مخلوقی نمی‌تواند به این مقام نایل گردد. زیرا امکان دارد که از هر مخلوق کامل و فاضل، دیگری اکمل و افضل باشد. و همین است مطلب «فوق کل ذی علمٍ علیم» که بالاتر از هر ذی علمی می‌تواند علیم دیگری یافت شود. لذا در این آیه عبارتی بکار رفته است که از آن معلوم می‌گردد که اسماء حسنی تنها مختص به ذات خداست و دیگران بدان شامل نیستند «فَادْعُوهُ بِهَا» وقتی این موضوع معلوم شد که خدا اسماء حسنی دارد و آن اسما مختص به ذات رب العالمین می‌باشند پس لازم آمد که تنها خدا را به

آن اسماء حُسنی بخوانید.

معنی «دعا» خواندن و صدا کردن است. لفظ «دعا» در قرآن به دو معنا بکار می‌رود: یکی ذکر الله با حمد و ثنا و تسبیح و تمجید. دوم وقت وقوع مشکلات و خواستن حاجت، از خدا بخواند و نیز نجات از مصایب و آفات و حل مشکلات را از خدا بخواند. و لفظ «فَادْعُوهُ بِهَا» هر دو معنا را شامل است. پس معنی آیه چنین شد که تنها ذات پاک او لایق حمد و ثنا و تسبیح است و هم نجات از مصایب و مشکلات و رفع حاجات تنها در قبضه قدرت و شوکت اوست. لذا او را به نیکوترین وجه حمد و ثنا گویند و برای رفع حاجات و گشایش مشکلات تنها او را بطلبید و از او استعانت جویند. طریقه خواندن را اینگونه نمایند که او را به آن اسماء حُسنی که برای او ثابت اند بخوانید.

بعضی آداب دعا

در اینجا برای امت، جهت دعا خواستن دو راهنمایی موجود است: یکی اینکه هیچ کس جز الله لایق حمد و ثنا نیست و جز ذات پاکش کسی سزاوار نیست که برآورنده حاجات و گشاینده مشکلات باشد. دوم اینکه هیچ کس آزاد نیست که بهنگام خواندن و طلب کردن هر لفظی را بکار برد؛ چرا که الله تعالی بفضل و کرم خود، آن الفاظ را به ما نشان داد که شایان شأن او هستند و ما را موظف کرد که با این الفاظ او را بخوانیم و به اختیار خود آنها را با دیگر الفاظ مبدل نسازیم، زیرا این از طاقت و توانایی انسان بالاتر است که بتواند تمام جهات را در نظر گرفته بمناسب شأن او الفاظ بیاورد. بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول کریم ﷺ فرمود که: خداوند تعالی نود و نه نام دارد هر کس آنها را از بر کند او در جنت خواهد رفت. و این نود و نه نام را امام ترمذی و حاکم با تفصیل بیان کرده‌اند.



اللّٰه تعالیٰ در آیه ۶۰ سوره غافر وعده فرموده است که: «أَدْعُوْنِيْ أَسْتَجِبْ لَكُمْ» شما مرا بخوانید من دعای شما را اجابت خواهم کرد. در رفع حاجات و گشایش مشکلات از دعا بالاتر تدبیری نیست. در خواندن خدا برای حاجات خویش احتمال هیچ ضرر نیست بلکه نوعی نفع تقدی به شمار می‌رود. چون «دعا» عبادتی است که ثواب آن در نامه اعمال او نوشته خواهد شد. در حدیث آمده است که «الدعاء مخ العبادة» دعا کردن مغز عبادت است. وقتی انسان برای هر مقصودی دعا کند، اغلب، دعاها مورد اجابت درگاه ذوالجلال واقع می‌شود و گاهی چنین اتفاق می‌افتد که دعای فرد برای مقصد خواسته شده مفید واقع نمی‌شود در اینجا است که خداوند تعالیٰ با فضل و کرم خویش دعای او را در امری مقبول می‌فرماید که در حق او مفید افتد. پس ذکر خدا با حمد و ثنا، غذای روح به شمار می‌آید. در دعا، محبت انسان با خالق مستحکم می‌شود و اگر تکالیف و مشکلات دنیوی مطرح گردند سهل و آسان می‌شوند. لذا در احادیث صحیحه بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود که: «اگر کسی به اندوه و پریشانی یا به مهمی مبتلا شود او باید این کلمات را بخواند همه مشکلات بر او آسان خواهند شد» و آن کلمات از این قرارند.

«لا اله الا الله العظيم الحليم، لا اله الا الله رب العرش العظيم، لا اله الا الله رب السموات و الارض ورب العرش الكريم.»

و در مستدرک حاکم بروایت حضرت انس رضی الله عنه مذکور است که رسول خدا ﷺ به حضرت فاطمة الزهراء فرمود که: چه چیزی شما را مانع شده و بازداشته است که وصیت مرا بشنوید (و بر آن عمل کنید) و آن وصیت از این قرار است که صبح و شام این دعا را بخوانید: «يا حيّ يا قيّم برحمتك استغيث اصلح لي شأنی کله و لا تکلني الي نفسي طرفة عين»

این دعا هم برای همه حاجات و مشکلات بی نظیر است. خلاصه اینکه در آیه مذکور به امت دو راهنمایی شده است: یکی

اینکه برای حمد و ثناء، و مشکلات و حاجات تنها خدا را بخوانید نه مخلوق را. دوّم اینکه او را با آن نامها بخوانید و الفاظ آنها را تغییر ندهید که تنها او سزاوار است که با اسماء حُسنی خوانده شود.

در نخستین جمله آیه در این باره فرمود: «وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» کسانی را که در اسماء حُسنی خدا الحاد، یعنی کجروی می کنند بگذارید که کیفر کجروی به آنها خواهد رسید. «الحاد» در لغت بمعنی میلان و انحراف از راه اعتدال می آید. از اینجاست که لحد قبر را «لحد» می گویند چرا که نوعی در انحرافی است.

لفظ «الحاد» در قرآن کریم به این معنی می آید که کسی معانی صحیح قرآن را گذاشته به این طرف و آن طرف به تأویل و تحریف دست بزند. در این آیه به رسول خدا ﷺ راهنمایی شده است که شما به اینگونه افراد نباید ارتباط داشته باشید که در اسماء حُسنی اللّٰه تعالیٰ به «الحاد» یعنی تحریف و کجروی دست می زنند.

جلوگیری از کجروی در اسماء الهی و چند صورت از آن

تحریف و کجروی در اسماء الهی به چندین صورت می تواند باشد که همه آنها در مضمون این آیه داخل اند.

نخست آنکه برای اللّٰه تعالیٰ نامهایی بکار برده شود که در قرآن و حدیث برای خدا ثابت نیست. علماء حق بر این متفق اند که در نام و صفات خدا کسی اختیار ندارد که هرچه بخواهد نام گذارد یا به هر صفتی که بخواهد حمد و ثنا گوید. بلکه تنها به آن الفاظ شایان ذکر است که در قرآن و حدیث به گونه ای نام یا صفت ذکر گردیده اند. مثلاً می توان اللّٰه تعالیٰ را «کریم» گفت اما نمی توان «سخی» گفت. نور می توانیم بگوییم ولی نمی توانیم «ایض» بگوییم. «شافی» می توان گفت اما «طیب» نمی توان گفت چرا که این الفاظ دیگر، منقول نیستند. اگرچه با آن الفاظ هم معنی می باشند.



صورت دوم «الحاد فی الاسماء» اینست که از نامهایی که برای الله تعالی در قرآن و سنت ثابت اند بنظر خود یکی را نامناسب دانسته، و بآن نام بخوانیم که بی ادبی آن روشن است.

موسوم یا مخاطب کردن به نام مخصوص الله تعالی جایز نیست

صورت سوم «الحاد فی الاسماء» اینست که نامهای مخصوص الله تعالی را برای دیگران استعمال کند اما در اسماء حسنی بعضی نام هست که در خود قرآن و حدیث برای دیگران بکار رفته اند و بعضی دیگر چنین اند که در قرآن و حدیث استعمال آنها برای غیر الله ثابت نیست. نامهایی که استعمال آنها در قرآن و حدیث برای دیگران ثابت است، بکار بردن آنها برای دیگران می تواند جایز باشد مانند: رحیم، رشید، علی، کریم، عزیز، و غیره، و آن نامها از اسماء حسنی که استعمال آنها برای غیر الله در قرآن و سنت ثابت نیست. آنها تنها مختص بذات الله تعالی می باشند نامیدن آنها برای غیر الله در الحاد مذکور داخل و ناجایز و حرام می باشند؛ مانند: رحمن، سبحان، رزاق، خالق، غفار، قدوس، و غیره. چرا که صفات و اسامی فوق تنها زیننده ذات اقدس باری تعالی اند. باز اگر استعمال این نامها برای غیر الله مبنی بر عقیده اشتباه باشد که او را خالق و رازق فهمیده و عمداً با این الفاظ او را خطاب می کند پس چنین گفتن کفر است، و اگر عقیده اشتباهی ندارد اما به سبب ناآگاهی و بی توجهی کسی را خالق، یا رازق یا رحمن، یا سبحان، گفت این اگر چه کفر نیست اما به سبب الفاظ شرک آمیز گناه عظیم به شمار می آید. متأسفانه عموم مسلمان امروز در این اشتباه سخت مبتلا هستند. بعضی از کسانی که نامهای اسلامی را رها کرده، بسوی نامهای شرک آمیز و غیراسلامی روی آورده اند. و بقول خودشان نان را به نرخ روز می خورند و اینانند که آثار مسلمانی بر سیرت و صورتشان مشاهده نمی گردد و بدینوسیله به مترقی بودن تظاهر می کنند. و چه بسا

نامهای جدیدی به شیوه اروپایی بر فرزندانشان نام می‌نهند. و بعضی که نامهای دختران را برخلاف نامهای اسلامی، چون خدیجه، عایشه، و فاطمه ... به گذاشتن نامهای نسیم و شهناز و نجمه و پروین و غیره اقدام می‌نمایند، اسفناک‌تر اینکه کسانی که نامهای اسلامی مانند عبدالرحمن، عبدالخالق، عبدالرزاق، عبدالقدوس و غیره دارند بموجب عادت غلط، به آخرین لفظ اکتفا جسته، رحمن، خالق، رزاق، قدوس، غفار نام می‌نهند. غضب آور و شرم آور اینکه «قدرت الله» را «الله» و قدرت خدا را، خدا صدا می‌کنند همه اینها ناجایز و حرام است و گناه کبیره می‌باشند. هر مرتبه‌ای که این لفظ خوانده بشود بهمان مقدار گناه کبیره ارتکاب می‌گردد و شنونده هم از این گناه مبرا نیست.

و این گناه بی لذت و بی فایده آنچنان است که هزاران بار برادران ما آن را شب و روز شغل خود قرار داده‌اند و کسی بدین اندیشه نیست که انجام چنین حرکتی بظاهر ناچیز چقدر خطرناک است که سزای آن در آخرین جمله آیه مذکور آمده است: «سُجِرُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی: به آنها کیفر کردارشان داده خواهد شد و آن کیفر تعیین نشده است و این ابهام اشاره به عذاب شدیدی است. معمولاً گناهایی که در آنها فایده یا لذت و راحت دنیوی موجود باشد، می‌تواند کسی مدعی باشد که من ناچار شدم مطابق خواهشات نفسانی عمل کنم. اما تأسف در این است که اغلب مسلمانان امروز بعلت غفلت و نادانی مبتلای گناهان عبث و بی فایده‌ای چون موارد فوق هستند که در آن نه فایده دنیوی موجود است و نه خوشی و لذت، بلکه تنها علتش عدم توجه به امور حلال و حرام و جایز و ناجایز است. نعوذ بالله منه.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾ وَالَّذِينَ

و از کسانی که آفریدیم گروهی هست که به دین حق راه می‌نمایند و موافق به آن عدل می‌کنند و کسانی که



كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾ وَآمَلِنَا

تکذیب کردند آیات ما را آهسته می‌گیریم آنها را از چنین جایی که متوجه نباشند و مهلت می‌دهم

لَهُمْ ۗ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ ۗ إِنَّ هُوَ

به آنها، یقیناً تدبیر من مستحکم است. آیا فکر نکردند که به رفیق ایشان هیچگونه دیوانگی نیست و او

الْأَنْذِيرُ الْمُبِينُ ﴿١٨٤﴾ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ترساننده آشکار است. آیا نگاه نکردند به پادشاهی خدا در آسمانها و زمین

وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَآنَ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ۗ

و آنچه آفریده است خدا از هر چیز و در اینکه شاید نزدیک آمده است اجلشان

فَبِآيٍ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

پس بعد از این به کدامین سخن ایمان می‌آورند.

خلاصه تفسیر

و در مخلوق جنّ و انس ما (همه گمراه نیستند، بلکه) یک گروه (از آنها) چنین هم هست که موافق به (دین) حق (اسلام، مردم را) هدایت (هم) می‌کنند، و طبق آن (در معادلات خویش و دیگران) انصاف را بجا می‌آورند و کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند آنها را ما به تدریج (بطرف جهنم) می‌بریم به گونه‌ای که متوجه نگردند و (از اینکه در دنیا بر آنها عذاب نازل بکنیم) به آنها مهلت می‌دهم یقیناً تدبیر من خیلی محکم است آیا آنها در این امر فکر نکردند که کسی که با او در ارتباط اند کوچکترین دیوانگی ندارد و او تنها ترساننده ایست روشن (از عذاب، که اصولاً وظیفه پیغمبر است) و آیا آنها فکر نکردند در عالم آسمانها و زمین و (نیز) در چیزهای دیگر که الله تعالی آفریده است (تا که به آنها علم استدلالی توحید حاصل گردد) و در این امر (هم فکر نکردند) که ممکن است که اجل آنها نزدیک آمده است (تا که از احتمال عذاب می‌ترسیدند و بفکر اجتناب از آن می‌شدند و به این فکر به دین

حق می‌رسیدند و امکان قرب اجل هر وقت هست و وقتی که کلام مؤثر، مانند قرآن، فکر آنها را حرکت نمی‌دهد پس) بعد از قرآن بر چه سخن، اینها ایمان می‌آورند؟

معارف و مسایل

در آیات گذشته، احوال و صفات اهل جهنم و سبب گمراهی شان بیان گردید که آنها عقل و بصیرت خدادادی و نیروهای طبیعی خود را در کارهای اصلی بکار نگرفته آنها را ضایع کردند. سپس علاج مرضشان بوسیله ذکر الله و اسماء الهی نشان داده شد. در نخستین آیه از آیات مذکور در مقابل آنها از اهل حق و اهل ایمان سخن به میان رفته است که از عقل خدادادی کار گرفته راه صحیح را انتخاب کرده‌اند، می‌فرماید: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» از مردمانی که ما آفریدیم گروهی هم هست که موافق به حق راهنمایی می‌کنند. یعنی مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می‌نمایند و هرگاه میان آنها نزاع یا معامله‌ای پیش آید قضاوت تنازعات خود را به حق، مطابق قوانین الهی انجام می‌دهند.

ابن جریر در تفسیر خود بطور مستند نقل کرده است که: رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرموده و گفته است که مراد از این اُمَّت، که در این آیه ذکر شده است، اُمَّت من است که قضاوت همه‌گونه تنازعات خود را به حق و انصاف، طبق قانون الهی انجام می‌دهند و در تمام معاملات داد و ستد، حق و انصاف را در نظر می‌گیرند.

همچنین در روایت عبد بن حمید آمده است که رسول الله ﷺ صحابه کرام را مخاطب قرار داده فرمود که این درباره شما نازل شده است و پیش از شما اُمَّتی دیگر هم به این صفات متصف بوده است. سپس آیه ۱۵۹ سوره اعراف را تلاوت کرد. «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» مقصود اینکه، گروهی از اُمَّت موسی عليه السلام حامل این صفات بود که در راهنمایی مردم و قضاوت تنازعات، کاملاً از حق، شریعت الهی پیروی می‌کردند و اُمَّت



محمدیه را حق تعالی در این صفات، برتری خاصی عنایت فرموده است. خلاصه آن دو صفت این است: یکی آنکه در رهبری و قیادت مردم و مشوره و راهنمایی آنها از شریعت اتباع کند. دوّم اینکه: اگر در میانشان تنازع اتفاق افتد پس قضاوت آنرا طبق قوانین الهی انجام دهند.

اگر خوب تأمل شود همین دو صفت هستند که می توانند ضامن خیر و فلاح، نجات و سعادت دنیا و آخرت باشند. چون که اگر قوم و ملّتی این دو امتیاز را در دوستی و دشمنی نصب العین خویش قرار داده و در معاملات و منازعات موازین الهی را مدنظر داشته و ذره‌ای از ضوابط شرعی تعدّی ننمایند، بدون شک به فوز نهایی و فلاح ابدی نایل خواهند شد. چرا که این مزایا مختص امت محمدیه است. پس بر امتّ لازم است که حق پرستی و التفات به موازین شرعی را در شئون زندگی خود پیاده کرده تابع حق باشند. هر قوم و ملّتی این دو صفت را امام و راهنمای خود قرار دادند و مطابق بمقتضای حق عمل کردند و خواهشات شخصی و قبیله‌ای و رسوم ملی و عرفی را در آن دخیل نکردند و در تنازعات و دیگر مهمّات خویش، در مقابل حق سر تسلیم فرود آوردند و تاریخ کامل صحابه و تابعین را آینه تمام نمای اعمال قرار دادند چون صحابه و تابعین به رضایت خدا و پیامبر دست خواهند یافت.

و از آن هنگام که در این دو خصلت امتّ، خلل و نقصان واقع شد، تنزل در آن، پدیدار گشت.

جای بسی تأسف و اندوه است که امروزه مسلمانان از راه حق پرستی عدول کرده و راه هواپرستی و شهوت طلبی را در پیش گرفته‌اند و بخاطر تعلّقات دون دنیوی و دل‌بستگیهای فریبنده مادّی بر تیمارخواری دنیا دعوت می دهند و رشته باطل بین مردم و نفسانیات را مستحکم می سازند و نتیجه آن اینست که فرقه‌بندی و طایفه‌گرایی بصورت وحشتناکی در میان امتّ اسلامی پدیدار گشته و سنّت‌های حاد جاهلی در شئون زندگی مردم مسلمان آشکار شده است؛ بحدّی که اگر کسی برخلاف آن سخن به میان

آورد، همه در مقابله با او آماده می شوند. ولی در اهداف شریعت و موازین الهی کمتر با یکدیگر معاهده دارند و یکدیگر را به پیروی از آن کمتر دعوت می دهند و در برخورد با منکرات و اعمال مغایر با اصول اسلامی، بر جبین مبارک خود کمتر گره می اندازند.

همچنین در پرونده های تنازعات به خاطر نفع چند روزه دنیا از موازین شرعی اعراض کرده، در قضاوت به قوانین منحط طاغوتی و غربی تمسک می جویند. و برای همین است که در هر منطقه و کشور این امت خوار و ذلیل مشاهده می شود الا ما شاء الله. چون آنها از حق اعراض کردند و حق نیز از نصرت و حمایت آنان روی گرداند. پس همانگونه که ذکر شد کسی که فلاح و ترقی امت را در نظر داشته باشد، چاره ای جز تمسک جستن به قرآن کریم ندارد باید خود بر آن عمل کند و برای متعهد کردن دیگران نیز لحظه ای از پای ننشیند.

در دومین آیه جواب آن نیز آمده است که وقتی که مدار ترقی اقدام بر حق پرستی و اتباع از حق و انصاف است، پس ملل غیرمسلمان که کلاً از حق بیگانه اند چرا در این جهان پیشرفته بنظر می رسند؟ جوابش اینکه «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» «ما تکذیب کنندگان آیات خود را مبنی بر حکمت و رحمت خویش فوراً نمی گیریم بلکه آهسته آهسته بتدریج آنها را تنبیه می کنیم که خود از آن اطلاع نخواهند یافت»

لذا در این جهان نباید از توانگری و جاه و مقام کفار فریب خورد و میل به دنیا کرد. چون در حقیقت همه اسباب و رفاهیات دنیوی عوامل آفت گونه ای هستند که صاحبان آنان را از یاد خالق ذوالجلال باز می دارند و مقدمات استدراج و مؤاخذه تدریجی را از سوی الهی فراهم می سازند. استدراج یعنی، کاری که بطور آهسته آهسته انجام پذیرد و استدراج در اصطلاح قرآن و سنت آنست که تکلیف و مشقتی برای بنده بخاطر گناهش وارد نگردد؛ بلکه هر چند او مرتکب گناه گردد بیشتر به رفاه دنیوی نایل شود.



قرآن کریم این «استدراج» را در سوره‌ها و آیات متعددی ذکر کرده است. چنانکه در آیه ۴۴ سوره انعام می‌فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» یعنی: وقتی ایشان آن چیز را که به یاد داده شده بودند فراموش کردند، ما در هر چیز را بر آنها گشودیم تا بجایی که آنها در این اموال و نعمتها می‌نازیدند، ناگهان آنها را به عذاب مبتلا گردانیدیم پس آنها از نجات مأیوس گشتند.

این عمل استدراج با کفار هم اعمال می‌شود، و با مسلمانان گناهکار نیز هم. بنابراین هرگاه حق تعالی به صحابه و تابعین ثروت و نعمت دنیا عنایت می‌کرد، آنها ضمن پناه آوردن به درگاه ذوالجلال، بشدت می‌ترسیدند که مبادا این ثروت دنیا سبب استدراج‌شان واقع گردد.

در سومین آیه همین استدراج بیان می‌گردد. «وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ إِنْ كَانَتْهُمْ إِيَّانًا مِنِّي» یعنی: من به این مجرمان مهلت می‌دهم تدبیر من خیلی محکم است.

در چهارمین آیه بیان رد آن فکر بیجای کفار است که معاذالله آن حضرت ﷺ مبتلا به جنون و دیوانگی است. می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» آیا ایشان اینقدر نمی‌اندیشند که آنکسی که با او در ارتباط‌اند کوچکترین نوع جنون و دیوانگی به او دست نداده است؛ بلکه در مقابله با عقل و حکمت او، همه عقلا و حکمای جهان مبهوت و حیران مانده‌اند. آن حضرت ﷺ حقایق را بگونه واضح بیان کرده و از عذاب خداوندی و آخرت نیز ترسانده است.

در پنجمین آیه، آنها را به دو چیز دعوت کرد: نخست تفکر و تعمق در مخلوقات آسمان و زمین و مصنوعات و عجایب خداوندی.

دوم: مشاهده و دقت در مدت عمر و فرصت عمل.
اگر آدمی اندکی در مصنوعات و عجایب خلقت با عقل و ادراک غور و تأمل کند بی‌درنگ به معرفت الهی پی خواهد برد^۱ همچنین کسی با چشم

۱- چنانکه هانف اصفهانی می‌گوید:

دل بنگرد خواهد دید که هر ذره ذره کاینات حمد و ثنا و تسبیح قادر متعال را می‌گویند.^۱ پس از آن ایمان آوردن به خدا یک خواسته طبیعی قرار می‌گیرد.

و فکر و اندیشه در مدت عمر این اثر را دارد که هرگاه آدمی متوجه باشد که وقت مرگ و هنگام رحلت نامعلوم است، از غفلت بخود آمده و با آمادگی کامل، عمل خواهد کرد و توشه آخرت را نیز فراهم خواهد نمود، چنانکه آن حضرت ﷺ فرموده است که «اکثروا ذکر هادم اللذات الموت» شما آن چیز را بکثرت یاد کنید که شکننده لذتهاست؛ یعنی مرگ را. لذا در آیه مذکور فرمود:

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ»

ملکوت، بمعنی ملک بصورت مبالغه اطلاق می‌گردد و معنی آن ملک عظیم است و معنی آیه هم از اینقرار است که آیا منکرین در ملک عظیم الله تعالی که آسمان و زمین و اشیای بیشماری را احاطه کرده بود، فکر نکردند و آیا در این اندیشه هم نرفتند که شاید موت آنها نزدیک باشد که پس از آن فرصت ایمان و عمل صالح از دست خواهد رفت. در پایان آیه فرمود:

«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» یعنی ایشان وقتی که با وجود این نشانیهای روشن قرآن ایمان نیاوردند، پس بر چه چیز ایمان خواهند آورد؟!

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾

کسی که او را الله گمراه کند برای او راهنمایی نیست، و خدایم گذارد آنها را در شرارتشان سرگردان.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي

می‌پرسند از تو درباره قیامت که کی هست وقت قیام شدن آن، بگو که علم آن نزد پروردگار من است



لَا يَجْلِيهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ

پدید نیامورد آن را در وقت آن مگر خدا آن امری است سنگین در آسمانها و زمین. هرگاه بیاید
الْأَبْغُتَةُ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَلَكِنَّ

ناگهان می آید می پرسند از تو گویا تو در جستجوی آن هستی بگو که علم آن بنزد خداست ولی

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

بیشتر مردم نمی فهمند.

خلاصه تفسیر

کسی را که الله گمراه کند هیچ کسی نمی تواند او را به راه بیاورد، و الله تعالی آنها را در گمراهی شان سرگردان می گذارد (تا که به یک بار به آنها کاملاً سزا بدهد) مردم از شما درباره قیامت می پرسند که کی واقع می شود شما بگویید که علم (زمان وقوع آن) تنها به نزد پروردگار من است (دیگر کسی از آن آگاه نیست) و آن را بر وقتش بجز الله کسی دیگر ظاهر نمی کند (ظاهر کردن اینست که آنرا واقع می کند و همه از آن مطلع خواهند شد و قبل از وقوع برای اطلاع یافتن کسی، ظاهر کرده نمی شود، چراکه) آن در آسمانها و زمین حادثه بسیار سنگینی روی خواهد داد (نذا) بر شما ناگهان (در بی اطلاعی) واقع خواهد شد. آنها از شما چنان (با اصرار و مبالغه) می پرسند که گویا شما آنها را تحقیق و بررسی کرده اید شما بگویید که علم آن تنها به نزد الله است ولی بیشتر مردم (این را) نمی دانند. (که بعضی علوم را حق تعالی در خزانه علم خویش مکنون گذاشته است و انبیاء را از آن با تفصیل اطلاع نداده است، پس بسبب عدم اطلاع نبی بر تعیین قیامت معاذ الله بر نفی نبوت او استدلال می کنند باینگونه که برای نبوت این علم لازم است و انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است، در صورتی که نخستین مقدمه اشتباه محض است).

معارف و مسایل

در آیات پیشین درباره ضدیت و عناد مشرکین و عدم ایمان آنها سخن

به میان رفت. با وجودی که آیات قدرت نیز ذکر شده بود. این مطلب برای رسول کریم (ص) که برای اُمَّت بی نهایت مشفق و دلسوز بود، بسیار موجب رنج و اندوه شد. لذا در نخستین آیه از سه آیات فوق جهت تسلاهی خاطر آن جناب فرمود که:

کسی که او را خدا گمراه کند کسی نمی تواند او را به راه بیاورد و الله تعالی چنین کسانی را در گمراهی سرگردان می گذارد.

مقصود اینکه از ضدیت و اعراض آنها از حق، شما آزرده خاطر نشوید. زیرا وظیفه محوِّله شما فقط اینقدر بود که حق را بطور واضح در اندازه بیان مؤثر به ایشان برسانید که شما آنرا انجام دادید و مسئولیت شما بر طرف شد. اکنون پذیرفتن و نپذیرفتن هر کس امری است تقدیری که شما نمی توانید در آن دخالتی داشته باشید. پس چرا رنجیده می شوید؟

سه مطلب از مطالب این سوره بسیار مهم بود:

(۱) توحید (۲) رسالت (۳) آخرت. همین هاست که اساس اصلی ایمان و اسلامند که از میان اینها بحث توحید و رسالت در آیات گذشته با تفصیل آمده است. اکنون دو آیه از سه آیه مذکور در بیان آخرت و قیامت می باشند که شأن نزول آنها واقعه ای بخصوصی است. و آنرا امام تفسیر ابن جریر و عبد بن حمید به روایت قتاده نقل کرده اند که قریش مکه بصورت استهزا و تمسخر از آن حضرت ﷺ پرسیدند که شما از وقوع قیامت اطلاع می دهید و مردم را از آن می ترسانید؛ پس اگر شما راست می گوید تعیین کنید و نشان دهید که قیامت در چه سالی و در چه تاریخی واقع خواهد شد تا که ما پیش از وقوع آن آماده و مهیا شویم. زیرا در میان ما و شما رابطه خویشاوندی هست و اگر شما نمی خواهید عموم مردم را اطلاع دهید حداقل ما را آگاه سازید، که در رابطه به آن، آیات فوق نازل گشت.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» الآیه. در این لفظ «ساعة» طبق محاوره لغت عرب بر مدّت کوتاهی از زمان اطلاق می گردد که محدودیت خاصی از نظر لغت ندارد. و در اصطلاح اهل نجوم، بر یکی از بیست و چهار قسمت شبانه روز



اطلاق می‌گردد. و در اصطلاح قرآن، این لفظ بر آن روز، که روز موت همه مخلوقات است اطلاق می‌شود. و همچنین بر آن روز، که همه مردم دومین بار زنده شده و به بارگاه ربّ العالمین حاضر می‌شوند نیز گفته می‌شود. «ایان» بمعنای کی، و «موسى» بمعنای ایستگاه است. «لایجلیها» از «تجلیه» مشتق است، که بمعنای گشودن و ظاهر کردن آمده است. «بغته» به معنای ناگهان. و لفظ «حقی» را حضرت عبدالله بن عباس بمعنی عالم و خبره بیان کرده است. و در اصل به آن شخص حقی گفته می‌شود که بوسیله جستجو نسبت به معامله تحقیق و بررسی کند.

مقصود آیه اینکه ایشان از شما درباره قیامت سؤال می‌کنند، شما به آنها بگویید که علم صحیح تعیین آن، تنها به نزد پروردگار من است که هیچ کس از وقوع احتمالی آن اطلاع نداشته و نخواهد داشت. و هنگامی که موعد مقرر فرا برسد، قطعاً بوقوع خواهد پیوست. چراکه وقوع این حادثه بر آسمانها و زمین بسیار گران تمام می‌شود. زیرا همه پدیده‌های هستی متلاشی شده و نظام آفرینش بهم می‌خورد و کوهها و آفریده‌ها تکه تکه شده به هوا می‌پرنند و ...

لذا مقتضای حکمت بر این است که چنین واقعه موحشی نباید قبل از وقت اظهار شود و گرنه زندگی بر انسان تلخ خواهد شد و منکرین مجال تمسخر و استهزا بیشتری می‌یابند، بنابراین فرمود: «لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ» یعنی: قیامت به نزد شما ناگهان خواهد آمد.

در بخاری و مسلم حدیثی به روایت حضرت ابو هریره (رض) منقول است که رسول الله ﷺ درباره ناگهان فرارسیدن قیامت چنین فرمود که: مردم به کارهای روزانه خود مشغول می‌باشند، مثلاً کسی برای نشان دادن مشتری طاقه پارچه‌ای را باز کرده، و هنوز معامله انجام نشده که قیامت برپا می‌شود و یا شخصی شیر شترش را دوشیده، هنوز آنها را استفاده نکرده که قیامت روی می‌دهد. و یا اینکه کسی مشغول مرمت حوض خانه خود است که ناگهان قیامت پدیدار می‌گردد. و یا کسی لقمه‌ای را برداشته هنوز به

دهنش نمی‌رسد که قیامت واقع می‌گردد.^۱

به هر حال همانگونه که در نامعلوم بودن مرگ آدمی حکمت‌های زیادی نهفته است، در نامعلوم بودن برپایی قیامت که موت اجتماعی کل عالم است، نیز حکمت‌های فراوانی وجود دارد. در غیر اینصورت زندگانی برای مردم، تلخ، و کارهای دنیا مشکل خواهند شد. و منکرین با شنیدن دور بودن و عده قیامت، فرصت بیشتری در استهزا و تمسخر و سرکشی پیدا می‌کنند. لذا برحسب مقتضای حکمت، تاریخ آن مبهم گذاشته شد تا که مردم از وقایع وحشتناک آن همیشه بترسند و این برای بازداشتن مردم از جرم، مؤثرترین معالجه است. لذا، بوسیله این آیات تعلیم داده شد که وقتی یکی یقین داشته باشد که روز قیامت خواهد آمد و در محضر ربّ العالمین حاضر شده و تمام اعمال کوچک و بزرگ، خوب و بد بررسی می‌شوند که در نتیجه یا به نعمت‌های لایزال غیر قابل قیاس جنت نایل خواهد شد و یا معاذالله به شدیدترین عذاب جهنم مبتلا خواهد گشت، پس بنابراین بر آدمی لازم آمد که فرصت گرانقدر عمرش را در این مباحث که این واقعه‌گی و در چه سال و چه تاریخی و ... واقع می‌شود، تلف نکند و بیهوده خود را در تشویش و بحران فکری نیفکند. بلکه مقتضای عقل چنین حکم می‌کند که بقیه لحظات عمر را در فراگیری از احکام ربّ العالمین و حصول رضایت خالق و دست یافتن به نعمت‌های بهشت جاودان صرف نموده کمر همت بسته، بیش از پیش سعی و مجاهدت نماید.

در پایان آیه باز سؤال آنها را اعاده کرد، فرمود: «يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا» نخستین سؤال مربوط به این بود که آنها خواستند که دریابند وقوع قیامت در چه تاریخ و چه وقتی حادث می‌شود. پاسخ داده شد که طرح چنین سؤالی بیانگر نادانی و حماقت آنهاست. لذا همانگونه که در بالا اشاره شد مقتضای عقل چنین حکم می‌کند که نباید تاریخ وقوع آنرا کسی دریابد چراکه هر



عمل کننده همیشه از عذاب آخرت ترسیده اختیار کردن اعمال نیک و اجتناب از اعمال بد را مدنظر خواهد داشت.

و اساس سؤال دوم این بود که آنها تصوّر کردند که رسول خدا (ص) وقتی تاریخ صحیح وقوع قیامت را از خداوند تعالی تحقیق کرده، دریافته است اما مبنی بر علتی به آنها نمی گوید. خداوند در پاسخ به این سؤال چنین فرمود که: «قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» شما بمردم بگویید که حقیقت اینست که تاریخ صحیح قیامت را بجز خدا، نه فرشته ای می داند و نه پیامبری، ولی بسیاری از مردم از این حقیقت نا آگاه اند که الله تعالی بسیاری از علوم را برای خودش محفوظ کرده است که هیچ احدی حتی فرشته و پیغمبر نیز از آن باخبر نمی شوند. مردم از نادانی خود چنین می پندارند که علم تاریخ قیامت لازمه نبوت و رسالت است. سپس چنین نتیجه گیری می کنند که وقتی آن حضرت ﷺ از آن امر مهم اطلاعی ندارد، پس نشانه اینست که نباید پیغمبر باشد. ولی در بالا واضح گردانیده شد که این تخیل از پایه اشتباه است.

البته برخی از علامات و نشانه های قیامت و همچنین قریب الوقوع بودن آن به رسول کریم ﷺ داده شده است. چنانکه آن حضرت (ص) در احادیث صحیحه بطور واضح فرموده است که بعثت من و قیامت چنان با هم آمیخته اند که دو انگشت دست.^۱

در بعضی از کتب اسلامی روایات نادرستی مبنی بر اینکه عمر دنیا هفت هزار سال است، آورده اند که البته این حدیث از پیامبر اکرم نیست. علمای طبقات الأرض، که بنا بر تحقیقات جدید عمر دنیا را میلیاردها سال گفته اند، این نه به آیات قرآن متصادم است و نه به احادیث صحیحه معارض. لذا شاید منظور از آوردن چنین روایات بی سند و نادرست، این است که نسبت به اسلام بدگمانی پدید آید و رد آن در احادیث

صحیحه موجود است. چنانکه در حدیثی صحیح از رسول کریم (ص) منقول است که آن حضرت (ص) امتش را خطاب کرده فرمود: مثال شما نسبت به امم گذشته مانند موی سفید است بر پشت گاو سیاه، لذا از این حدیث بر می آید که عمر دنیا چه اندازه طولانی و غیر قابل قیاس و حدس است. در نظر آن حضرت ﷺ چقدر طویل است که اندازه گیری از آن هم مشکل است.^۱

حافظ ابن حزم اندلسی نیز فرموده است که عقیده ما بر این است که کسی نمی تواند عمر واقعی دنیا را محاسبه کند و علم واقعی آنرا تنها خالق می داند و بس.^۲

قُلْ لَا أَمَلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمَ

بگو مالک نیستم برای خود نفعی و نه ضرری را مگر آنچه بخواهد الله، و اگر می دانستم
الْغَيْبِ لَا اسْتَكَثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ إِنْ أَنَا إِلَّا

غیب را پس خیلی نیکی حاصل می کردم و هیچ ناگواری به من نمی رسید و نیستم من مگر
نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

بیم دهنده و مژده رسان برای مردم ایماندار. اوست که آفرید شما را از یک شخصی
وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلَتْ

وازاو آفرید جفت او را تا که به سوی او آرام گیرد پس وقتی که مرد جماع کرد با زن حامله شد
حَمَلًا خَفِيْفًا فَامْرَأَتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ

حمل سبک که رفت و آمد داشت با او، پس وقتی سنگین شد دعا کردند هر دو تا به بارگاه خدا

۱- امروزه دانشمندان زمین شناس بنا بر تحقیقات خود عمر دنیا را میلیاردها سال تخمین زده اند، که این خود

دلیلی است بر اینکه تعیین قدمت دنیا کاری است بس دشوار، و علم حقیقی آن نزد پروردگار است. (مترجم)

۲- مراغی.



رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا

پروردگارشان که اگر بدهی به ما فرزند شایسته شکر تو را بجای می آوریم پس وقتی که

آتاهما صالحاً جعلناه شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا

داد به آن دو فرزند صالحی مقرر کردند برای او شریک در آنچه به آنها داده بود،

فَتَعَلَى اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ

پس خدا بالاتراست از شریک مقرر کردن آنها. آیا شریک می سازند کسانی را که پیدا نمی کنند

شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿١٩١﴾ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسَهُمْ

چیزی و آنها آفریده شده اند. و نمی توانند کمک کنند به آنها و نه به خود

يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ

کمک می کنند. و اگر شما آنها را بخوانید به سوی راه نروند به خواندن شما برابر است

عَلَيْكُمْ أَدْعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ﴿١٩٣﴾

بر شما که آنها را بخوانید یا خاموش باشید.

خلاصه تفسیر

بگو من شخصاً برای ذات خودم (هم، چه برسد برای دیگران حاصل کردن) نفعی (تکوینی) را اختیار ندارم و نه (دفع) ضرری (تکوینی) را (اختیار دارم) مگر به همان قدر که خدا خواسته باشد (که به من اختیار بدهد و در اموری که به من اختیار نداده است بسا اوقات در آن منافع فوت می شوند و مضار واقع می شوند، یک مقدمه این شد) و (مقدمه دیگر اینست که) اگر من سخنان غیب را (در رابطه با امور اختیاری) می دانستم پس من (برای خودم) بسیار منافع حاصل می کردم و هیچ ضرری به من وارد نمی شد (زیرا به سبب علم غیب می دانستم که فلان چیز قطعاً برای من مفید خواهد بود آن را اختیار می کردم و فلان امر قطعاً برای من مضر خواهد شد؛ لذا از آن احتراز می کردم و الآن که علم غیب ندارم لذا بسا اوقات نافع را نمی دانم تا که آن را اختیار کنم و

هم چنین مضرّ را نمی‌دانم تا که از آن اجتناب نمایم، بلکه گاهی بالعکس نافع، مضرّ و مضرّ، نافع می‌گردد.

حاصل استدلال اینست که برای عالم غیب مالک نفع و ضرر بودن لازم است که این مقدمه در ذکر مؤخر است و لازم منتفی است و مقدمه انتفای لازم در ذکر مقدم است پس ملزوم یعنی علم غیب منتفی است که همین است مطلوب. الغرض من اینگونه امور را نمی‌دانم) من تنها (با نشان دادن احکام شریعت) مژده دهنده (ثواب) و ترساننده (از عذاب) هستم کسانی را که ایمان دارند (خلاصه اینکه مقصد اصلی نبوّت احاطه امور تکوینی نیست لذا علم آن امور که در آن تعیین قیامت هم داخل است لازم نیست که به پیامبر برسد البته مقصد اصلی نبوّت که دانستن کامل امور تشریعی است، بمن رسیده) و الله چنان (قادر و منعم) است که شما را از یک تن واحد (یعنی: آدم عَلَيْهِ السَّلَام) آفرید و از او جفت او را آفرید (مراد از آن حواست که کیفیت آن در آغاز تفسیر در سوره نساء گذشت) تا که او با جفتش انس گیرد (پس وقتی که هم خالق است و هم محسن، پس عبادت حق اوست) پس (در آینده نسل او رواج گرفت از آنها زن و مرد پدید آمد ولی در میان آنها حالت بعضی چنین شد که) وقتی شوهر با زنش جماع کرد او حامله گردید (که در مراحل ابتدایی) سبک (مانند) پس او آن را (در شکم) برداشته (بدون از تکلف) رفت و آمد می‌کرد پس وقتی که آن (حامله به سبب بزرگ شدن حمل) سنگین شد (و هر دو زن و مرد یقین حاصل کردند که این حمل است) پس (آنگاه توهّمات و تخیلات گوناگونی به آنها دست داد چنانکه در بعض حمل خطرات پیش می‌آیند بنا بر این) هر دو مرد و زن به بارگاه خدا که مالک آنهاست دعا کردند که اگر تو به ما اولاد صحیح و سالمی دادی ما کاملاً شکرگزاری خواهیم کرد (چنانکه عموماً عادت است که به وقت مصیبت با خدا معاهدات محکم بسته می‌شود) پس وقتی الله تعالی به آن دو تا اولاد صحیح و سالم داد پس آن دو تا در عطیه خداوندی با خدا شریک مقرر کردند (به گونه‌های مختلف که بعضی در اعتقاد که این اولاد را فلان زنده یا مرده به ما داده است و بعضی در عمل که به نام او نذر و نیاز دادند یا کودک را برده در جلوی او به جبین سرنگون انداختند یا در قول که بر بندگی او نام گذاری کردند مانند، عبد شمس یا عبد العلی و غیرهما.



یعنی: این حق خدا بود که منعم و خالق و قادر و محسن است و آن را برای معبودان دیگر صرف کرد) پس الله تعالی برتر است از شرک ایشان (تا اینجا صفات حق تعالی که مقتضی استحقاق معبودیت او می باشند ذکر گردیدند و در آینده تقایص آله باطله که مقتضی عدم استحقاق معبودیت آنهاست ذکر می گردند لذا می فرمایند که) آیا (با خدا) کسانی را شریک می کنند که نتوانند چیزی بیافرینند و (بلکه) خود آنها آفریده می شوند (چنانکه واضح است که بت پرستان خود، آنها را می تراشیدند) و (آفریدن، چیزی بسیار بزرگی است) آنها (چنان عاجزاند که از آن چیزی آسان تر هم نمی توانند انجام دهند مثلاً) به آنها هیچگونه کمک (هم) نمی توانند بکنند و (بالاتر از آن هم اینست که) آنها خود هم نمی توانند به خود کمک کنند (اگر حادثه ای به آنها پیش بیاید که کسی آنها را بشکند و تکه تکه کند) و (بالاتر از این هم بشنوید که) اگر شما آنها را برای نشان دادن امری صدا کنید به گفته شما نمی روند (می تواند مطلب، این دو تا باشد، یکی اینکه شما آنها را صدا کنید تا که به شما سخن نشان دهند پس به گفته شما عمل نکنند یعنی نشان ندهند).

دوم: بالاتر از این، اینست که شما آنها را صدا کنید که بیایید ما به شما چیزی نشان می دهیم پس به گفته شما عمل نکنند یعنی بر امر نشان داده شما نتوانند عمل کنند، در هر صورت) نسبت به شما هر دو امر برابر است چه شما آنها را بخوانید (وقتی که آنها نمی شنوند) یا شما خاموش بمانید (وقتی که نشنیدن ظاهر است، خلاصه اینکه کاری که آسان تر است که اگر برای نشان دادن کاری خوانده شوند بشنوند و آنها از این هم عاجزاند پس از این حفظ کردن که مشکل تر است و باز آنچه از این مشکل تر است اینست که به دیگران کمک کنند و از همه دشوارتر، آفریدن چیزی است که به مراتب و به درجه اولی از آن عاجزاند پس اینگونه عاجزان و محتاجان کی می توانند لیاقت و شایستگی معبودیت را داشته باشند).

معارف و مسایل

نخستین آیه، در جواب آن گروه از مشرکین است که می پنداشتند پیغمبران نسبت به امور آینده جهان به ویژه وقوع قیامت و جذب و دفع

منفعت و مضرت عالم الغیب هستند و چنانچه بخواهند می توانند به دیگران نفع و ضرر برسانند. این آیه دست ردی بود که بر عقاید مشرکانه آنها زد. چرا که تنها اوست که اقیانوس بی انتهای علمش بر ذرات کاینات حکم فرماست و اوست عالم الغیب و الشهاده و شریک دانستن در آن، حتی از فرشته و پیغمبر شرک محسوب می شود. پس علم غیب که مختص ذات باری تعالی است شریک گردانیدن در صفت و ویژه او شرکی آشکار و گناهی نابخشدنی به شمار می آید و هم چنین قدرت مطلقه نفع و ضرر تنها مختص ذات اقدس اوست؛ زیرا که این هم ویژه صفت خالق متعال است و هیچ مخلوقی قادر به دادن و گرفتن ضرر و نفع نیست. چه پیامبر و چه فرشته و چه انسان و غیره همگی عاجزتر از آنند که بتوانند در صفت اختصاصی خداوند اشتراک جویند، بلکه آنان خود نیازمند به استعانت از درگاه منان ذوالجلال هستند، که در این رابطه آیات زیادی در قرآن کریم آمده است. در پایان آیه به آن حضرت ﷺ صریحاً و قطعاً دستور داده شد که اعلام بفرمایید که من حتی برای شخص خودم مالک نفع و ضرر نیستم چه برسد به دیگران.

و هم چنین این را هم اعلام کنید که من به هیچ وجه عالم الغیب نیستم چون اگر علم غیب می داشتم آنچه که منافع بود در اختیار می گرفتم و هیچ نفعی از من فوت نمی شد و هیچ ضرر و آسیبی به من وارد نمی گشت. پس اگر زندگی پرفراز و نشیب انبیای کرام مطمحن نظر قرار گیرد، مشاهده می شود که زندگی هر یک از آنان بخاطر نداشتن علم غیب یا ندانستن علم غیب سرشار از ایذا و آزار و غم و اندوه و حوادث ناگوار بوده است و اینها دال بر اینند که کلیه خزانه غیب تنها در اختیار اوست. و هم چنین زندگانی پر مشقت شان، چنانکه نبی کریم ﷺ با صحابه کرام احرام بستند و خواستند که حج عمره بجای آورند ولی هنگامی که به حدود حرم رسیدند موفق نشدند که به داخل حرم راه یابند؛ پس به ناچار احرام گشوده، مراجعت نمودند.



و هم چنین در غزوه احد، آن حضرت ﷺ، به شدت مجروح شدند و مسلمانان به شکست عارضی مواجه گشتند. و از این قبیل وقایع در زندگانی و سیرت آن حضرت ﷺ فراوان روی داده است. و شاید هدف آیه این نیز باشد که مردم بدانند که انبیاء علیهم السلام اگر چه بیشتر به نزد خدا مقبول و افضل الخلاق می باشند، اما باز هم آنان مالک علم و قدرت خدایی نیستند تا که مردم شکار آن سوء تفاهم نشوند که نصاری مبتلا شده بودند که رسول خود را مالک صفات خدا قلمداد کرده و به این شکل مبتلا به شرک گشته بودند. دیگر آنکه این آیه این را هم روشن کرد که انبیاء علیهم السلام نه قادر مطلق می باشند و نه عالم الغیب. بلکه آنان به آنقدر علم و قدرت نایل می شوند که از جانب خدا به آنها، اعطا گردد. آری! در این هم شکی نیست که آن مقدار علمی که به آنها عنایت می گردد از علم همه مخلوقات بیشتر است؛ به ویژه به رسول کریم ﷺ علم اولین و آخرین عنایت گردید.

یعنی آن مقدار علمی که به تمام انبیاء علیهم السلام عنایت گردیده بود، بلکه افزون تر از آن به رسول گرامی ﷺ اعطا گشت و طبق این علم عنایت شده، آن جناب ﷺ مردم را از هزاران علوم غیبیه آگاه کردند که صحت و صدق آنها را هر خاص و عام مشاهده کردند. هر چند که پیغمبر گرامی ﷺ دارای علم بی شماری است ولی در اصطلاح قرآن بدین علوم نمی توان علم غیب گفت و برای همین است که پیغمبر ﷺ را نمی توان عالم الغیب شمرد.

در پایان آیه فرمود: «إِنَّا أَنَا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» یعنی: آن حضرت ﷺ چنین هم اعلان بکنند که فریضه مأموریت من چنین ایجاب می کند که مجرمان را از عذاب الهی بترسانم و نیکوکاران را به انعام و اکرام و ویژه اش بشارت گویم.

در دومین آیه به حقیقت توحید اشاره شده است که بزرگترین عقیده زیر بنایی اسلام بشمار می رود و بطلان شرک و نامعقول بودن آن، به تفصیل ذکر شده است. در آغاز آیه حق تعالی مظهری از قدرت کامله خویش را با ذکر آفرینش حضرت آدم و حوا چنین بیان فرمود: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ

وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» شأن و قدرت خداوندی است که همه نوع بنی آدم را از یک ذات آدم آفرید و از او همسرش حوّا را پدید آورد و هدف از آن، این بود که آدم علیه السلام بوسیله یک هم نوع و همدم آرام گیرد.

مقتضای این پدیده عجیب خداوند این بود که همه اولاد آدم همواره سپاسگزار او می شدند و هیچ کسی را از مخلوق در صفات کامله او شریک نمی کردند. اما انسان غافل به عکس آن عمل کرد، که ذکر آن در دوّمین جمله از این آیه و آیه بعد چنین بیان گردد.

«فَلَمَّا تَخَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لِنِ اٰتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ ۝ فَلَمَّا اٰتٰهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا اٰتٰهُمَا فَتَنَلٰى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ» یعنی:

هنگامی که از اختلاط نر و ماده حمل قرار گرفت، ابتدا چون گرانی حمل محسوس نبود، زن با آزادی عمل رفت و آمد می کرد؛ ولی وقتی که خداوند متعال با قدرت کامله خویش در سه ظلمت آن جنین را پرورش داد و بزرگ کرد، ثقل آن محسوس گشت. پس آنگاه والدین احساس خطر کردند و به فکر افتادند که از این حمل معلوم نیست چه اولادی تولد گردد؛ (زیرا بسا اوقاتی که از شکم انسان مخلوقهای عجیب و غریب و یا اولاد ناقص الخلقه و معلول پدید می آید) از اینجا بود که دست دعا به درگاه الهی بلند کردند که: خدایا! به ما اولاد صحیح و سالم عنایت فرما. اگر اولاد صحیح و سالم پدید آوری ما سپاسگزار خواهیم شد.

اما وقتی خداوند دعای آنها را اجابت فرمود و فرزند صحیح و سالم به آنها عنایت کرد، پس بجای اینکه سپاسگزار باشند در شرک مبتلا گشتند و خود همین اولاد سبب ابتلا به شرک آنها شدند و برای همین است که امروزه شرک به صورتهای متعددی در زندگانی بشر راه یافته است چون شرک آشکار و کمک از غیر خدا و غیره. مانند اینکه پس از دست یافتن به فرزند، می پندارد که فلان امام، ولی یا بزرگ، اعطا کرده است پس او را به نزد آن بزرگ که مرده یا زنده است برده و به نام او نذر و نیاز می کنند و گاهی در نام گذاری نوزاد اسمهای مشرکانه می گزینند، و یا برای دفع بلا و



بیماری و دیگر مشکلات از غیر خدا کمک و استعانت جسته شفا می طلبند به هر حال شرک به طرز مرموزی به گونه‌های جلی و خفی در زندگانی بشر بویژه در امت پیغمبر ﷺ راه یافته است. بطور کلی چه عقاید شرکیه و چه اعمال شرک آمیز، همه صورتهای خاصی از ناسپاسی از نعمتهای الهی اند. در پایان آیه سوم برای آشکار ساختن کجروی و گمراهی آنها فرمود: «فَتَعَلَى اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» یعنی: پاک است الله تعالی از آن شرک که آنها اختیار کرده اند. از تفسیر آیات مذکور این امر روشن شد که در نخستین جمله آیه، آفرینش آدم و حوّا را ذکر کرده به او اولاد سالم داده شد تا که از خدا اتباع و شکرگزاری بجا بیاورند، و در آخرین آیه کجروی و گمراهی نسل آینده او بیان گردید که آنها بجای شکرگزاری شرک اختیار نمودند.

و ضمناً از آیه فوق مشهور است که اولاد آدم که مرتکب شرک می شوند عمل منکرشان هیچ ارتباطی با حضرت آدم ندارد تا احیاناً سبب لطمه بر عصمت او گردد، بلکه ارتباط آن با عمل نسل بعدی است. که این مطلب در تفسیر درّ منثور به روایت ابن المنذر و ابن ابی حاتم از مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس منقول است.

و داستانی که در ترمذی و حاکم از آدم و حوّا عليهما السلام و فریب خوردن آنها بوسیله شیطان مذکور است؛ بعضی آن را از روایات اسرائیلی و غیر قابل اعتماد گفته اند. و بعضی دیگر از محدّثین آن را موافق دانسته اند و اگر داستان روایت مذکور در برابر تفسیر فوق درست باشد، باز هم در تفسیر آیه هیچ اشکال و شبهه‌ای باقی نخواهد ماند، لذا از مطلب فوق احکام و فوایدی چند مستفاد می گردد.

نخست اینکه خداوند متعال بنابر علم و حکمت مطلق خویش جفت مرد و زن را هم جنس آفرید تا به مقتضای طبع شان با یکدیگر مؤانست و سازگاری داشته، و بتوانند فواید و تداوم نسل را که وابسته به زندگی زناشویی آنهاست به نحو احسن انجام دهند.

دوم: حصول سکون و آرامش برای زوجین است که مدار اصلی تفاهم

و بقای زندگانی است. مواردی که سبب برهم زدن کانون سکون و آرامش خانواده در جهان امروزی می شود و موجب از هم گسیختگی شالوده ازدواج و تلخی زندگی و نتیجتاً منجر به طلاق می شود، همان عدم تشخیص موانع و مضرات زندگی است، مانند آزادی زن و بی حجابی و بی عفتی و غیره. همه این منکرات چون طوفان سهمگینی آرامش جهان را برهم زده و کانون گرم خانواده ها را به کام نیستی می کشاند و تجربه نشان داده است که هر مقدار، بی حجابی و بی عفتی در زنان افزون گردد، به همان مقدار سکون و آرامش و اطمینان از خانواده ها رخت برمی بندد.

سوّم اینکه نام گذاری اطفال هر چند که بدون قصد انجام شود پایه گذاری اسم شرکی است در نتیجه گناه عظیمی به شمار می آید، مانند: عبدالحسین، عبدالشمس، عبدالرضا و غیره.

چهارم: اینکه نام نیکو گذاشتن خود نشانه سپاسگزاری است، چنانکه رسول کریم ﷺ نامهای عبدالله و عبدالرحمن و غیره را بیشتر می پسندید. متأسفانه امروز در میان ملل مسلمان ضمن مغایرت باصورت و سیرت اسلامی این سنت اسلامی و شیوه نامگذاری اسلامی رو به تقلیل می رود و بجای آن از نامهای غیر اسلامی استفاده می شود و بیم آن می رود که این آخرین نشانه و علامت اسلام که خشنودی خدا و رسول در آن است، از بین برود، که خداوند معرفت دین و محبت اسلام و شناخت راه سعادت را عنایت فرماید.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَلِكُمْ فَادْعُوهُمْ

کسانی را که بجز خدا می خوانید بنده هستند به مثل شما پس بخوانید آنها را

فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۹۴﴾ اَللّٰهُمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا

پس باید قبول کنند خواندن شما را اگر هستید راستگو. آیا پا دارند که راه بروند با آنها



أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أذَانٌ

یا دست دارند که بگیرند با آنها یا چشم دارند که ببینند با آنها یا گوش دارند که

يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونَ ﴿۱۹۵﴾

بشنوند با آنها بگو که بخوانید شرکای خود را بعد از آن تدابیری بکار اندازید در حق من و مرا مهلت ندهید.

إِنَّ وَلِيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿۱۹۶﴾

حامی من فقط خداست که نازل کرده کتاب را و او حمایت می‌کند نیکان را.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ

کسانی را که شما می‌خوانید بجز او نمی‌توانند کمک کنند به شما و نه خود را می‌توانند

يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۷﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ

حفظ کنند. و اگر بخوانید شما آنها را به سوی راه نخواهند شنید و می‌بینی آنها را که

يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۱۹۸﴾

نگاه می‌کنند به سوی شما و آنها نمی‌بینند.

خلاصه تفسیر

کسانی را که شما به غیر از خدا عبادت می‌کنید آنها هم بمانند شما بنده (و مملوک خدا) می‌باشند (یعنی از شما فزون تر نیستند ممکن است کمتر هم باشند) پس (ما شما را وقتی راستگو می‌دانیم که) شما آنها را بخوانید (و) باز آنها باید طبق گفتار شما عمل کنند اگر شما (در عقیده الوهیت آنها) راستگو هستید (و آن بیچارگان طبق گفتار شما چه می‌توانند بکنند متوجه باشید) آیا پا دارند که با آن راه بروند یا دست دارند که به آن چیزی را بگیرند یا چشم دارند که با آن ببینند یا گوش دارند که با آن بشنوند (پس وقتی که به نزد آنها نیروی فاعلی موجود نیست پس چگونه فعل از آنها صادر می‌گردد) شما (چنین هم) بگویید که (همانگونه که آنها از نفع رساندن به مریدان خود عاجزاند هم چنین نمی‌توانند خود را از ضرر مخالفین هم نجات

دهند. همچنانکه شما می‌گویید که در حق بتهای ما جسارت نکنید و اگر نه مصیبتی به گردن شما خواهند انداخت. (اخرجه فی الباب عن عبدالرزاق فی قوله تعالیٰ و یخوفونک بالذین من دونه). و اگر شما می‌پندارید که آنها می‌توانند به من ضرر برسانند، پس) شما (آرزوی خود را درخواست کنید و) همهٔ شرکای خود را بخوانید سپس (همهٔ شما با هم) در ضرر رسانی بمن تدبیری انجام دهید و باز (هرگاه تدبیر عملی شود، پس) بمن کوچکترین مهلت ندهید (بلکه فوراً آن را اجرا کنید ببینیم چه می‌شود در حالی که هیچ نخواهد شد چرا که شرکا مهمل محض اند پس شما هم نمی‌توانید بمن کوچکترین ضرری برسانید زیرا که) یقیناً حامی من، الله تعالیٰ است (ثبوت حمایت و رفاقت علنی او اینست که) او (بر من) این کتاب (مبارک و جامع خیردازین) را نازل فرموده‌اند (و اگر او حامی و رفیق من نمی‌شد چرا این نعمت عظمیٰ را بمن عنایت می‌فرمود) و (علاوه بر این دلیل بخصوص، از یک قاعده کلیه هم حامی بودن او معلوم است و آن قاعده اینست که) او (عموماً) از بندگان نیک حمایت می‌کند (پس انبیاء علیهم‌السلام در آن بندگان نیک فرد کامل می‌باشند و من نبی هستم پس حتماً حامی من هم خواهد شد. الغرض اینکه کسانی که شما از ضرر رسانی آنها می‌ترسید عاجزاند و کسی که مرا از ضررها نجات می‌دهد قادر است، پس اندیشه از چه چیز است) و کسانی را که شما بجز از خدا عبادت می‌کنید آنها (در مقابله با دشمن شما چنانکه من هستم) نمی‌توانند به شما کوچکترین کمکی بکنند و نه (در مقابله با دشمن خویش چنانکه من هستم) می‌توانند به خود کمک کنند و (کمک کردن کاری است بس بزرگ) آنها را اگر شما برای نشان دادن امری بخوانید آن را (هم) نمی‌شنوند (برای این همان دو معنی فوق محتمل است) و (همانگونه که آلهٔ شنوایی ندارند آلهٔ دیدن هم ندارند پس چشمهایی که در مجسمه ساخته شده‌اند برای زیبایی است نه برای دیدن لذا) شما آن (بت) ها را می‌بینید که گویا به سوی شما نگاه می‌کنند (چرا که صورت آنها مانند چشم ساخته شده است) و آنها (در حقیقت) هیچ نمی‌بینند (زیرا در حقیقت آنها چشم نیستند و طبق این نفی قوای فاعله ایدی و ارجل را باید فهمید پس از اینگونه عاجز چه نوع ترسانیدن نشان می‌دهید).



معارف و مسایل

«إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» در اینجا «وَلِيَّ» به معنی حامی و محافظ است، و مراد از «کتاب» قرآن است و مراد از صالحین مطابق قول ابن عباس رضی الله عنهما کسانی هستند که دیگران را با خدا برابر نکنند. در این آیه از انبیاء علیهم السلام گرفته تا عموم مردمان نیک همه داخل اند. و معنی آیه اینست که من به مخالفت شما هیچ باکی ندارم، زیرا که محافظ و حامی من الله تعالی است که بر من قرآن را نازل فرموده است. در اینجا از همه صفات خداوند نزول قرآن را بگونه‌ای ویژه از این جهت ذکر فرمود: شما که بر عداوت و مخالفت من اصرار دارید به این سبب است که من دعوت و تعلیم قرآن را به شما یاد می‌دهم. پس کسی که این قرآن را بر من نازل کرده است او حامی و محافظ من است، لذا من هیچ باکی ندارم.

سپس در آخرین جمله ضابطه عمومی نشان داد که شأن و مقام انبیاء علیهم السلام بسی والا است، خداوند متعال حامی و پشتیبان عموم مسلمانان صالح و نیک بوده و به آنان توجهات و عنایات خاصی مبذول داشته، بخوبی حمایت می‌فرماید، لذا خصومت دشمنان بر آن بندگان اثری نداشته و مضر نخواهد بود. چه بسا بر دشمنان خود ظفر خواهند یافت، و اگر به مقتضای حکمت، بر دشمن پیروز نگردند، در اراده و هدف عالی‌شان هیچ خللی وارد نخواهد شد چون هدف عالی‌شان خشنودی خداست. پس دست یافتن به رضایت الهی همان پیروزی است که همه بندگان مؤمن خواهان آنند. والله اعلم.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾ وَإِمَّا

درگذردن را عادت خود قرار ده و دستور ده به انجام کار نیک و کناره‌گیر از نادانان. و اگر

يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾

برسد به تو از جانب شیطان وسوسه‌ای پس پناه بر به خدا، که اوست شنوای دانا.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا

کسانی که در دل ترس دارند هرگاه برسد به آنان وسوسه‌ای یاد می‌کنند خدا را و متنبه می‌شوند به

فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ

آن پس ناگهان ایشان بینندگان باشند. و کسانی که برادران شیطان باشند می‌کشاند آنها را

فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾

در گمراهی و باز در آن کوتاهی نخواهند کرد.

خلاصه تفسیر

(باید رفتار تو با مردم چنین باشد که آنچه از اعمال و اخلاق آنها) بر خورد طبیعی (که در نظر معقول و مناسب معلوم گردد، آن) را بپذیر (و در جستجوی کنه و حقیقت آن مباش، بلکه در ظاهر امر آنچه را که کسی خوب انجام داد بر خوبی حمل کرده باطن آن را به خدا محمول کن، زیرا که اخلاص کامل و جامعیت شرایط قبول سهم اخص الخواص است. خلاصه اینکه در رفتار و معاشرت به تسهیل قایل باش تشدد اختیار نکن، این برخورد در کارهای نیک است) و (کاری که به ظاهر هم بد باشد در باره آن برخورد شما چنین باشد که به کار نیک تعلیم ده، و اگر (بخاطر نادانی آنها) از طرف شیطان به شما وسوسه (خشم) بیاید (و در آن احتمال برود که امر برخلاف مصلحت صورت گیرد) پس (در چنین اوضاعی فوراً) به خدا پناه بیاور (زیرا که) او کاملاً شنوا و بیناست (استعاذه شما را می‌شنود و هدف شما را می‌داند او شما را از این مشکل در پناه خود می‌آورد و همانگونه که استعاذه و توجه الی الله برای شما مفید است هم چنین برای همه خداترسان نیز مفید است) یقیناً (چنین است که) کسانی که خدا ترس اند هرگاه به آنها خطری (خشم یا امری دیگر) از طرف شیطان بیاید آنها (فوراً) به یاد (خدا) مشغول می‌شوند (مانند استعاذه و دعا و یاد کردن عظمت خدا و عذاب و ثواب) پس فوراً چشمهای شان باز



می‌گردند (و حقیقت امر بر آنها منکشف می‌شود که بخاطر آن، خطری مؤثر واقع نمی‌شود) و (برعکس این) کسانی که پیرو شیاطین‌اند (شیاطین) آنها را در گمراهی می‌کشانند پس آنها (پیروان گمراهی) باز نمی‌آیند (نه آنها استعاده می‌کنند و نه محفوظ می‌مانند پس آن مشرکین پیروان شیطان‌اند و کی باز می‌گردند لذا به فکر آنها قرار گرفتن بیسود است).

معارف و مسایل

هدایت نامه جامع اخلاق قرآنی

آیات مذکور قرآن، هدایت نامه جامع و کاملی برای رسیدن به اخلاق فاضله است و برای همین است که بوسیله آن پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله عنوان (صاحب خُلُق عظیم) را دریافت نمود. در آیات گذشته کجروی و ضدیت و عناد دشمنان اسلام بیان گردید سپس در این آیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به اخلاق فاضله در سه جمله هدایت گردید که نخستین جمله «خُذِ الْعَفْوَ» است. طبق محاورات عرب لفظ «عَفْو» احتمالاً دارای چندین معنی است که در اینجا هر کدام معنی را می‌توان محتمل دانست، بنابر این اکثر مفسرین معانی گوناگونی در نظر گرفته‌اند، آنچه را که عموم مفسرین اختیار کرده‌اند اینست که «عَفْو» به کاری که به آسانی و بدون مشقت و رنج انجام گیرد اطلاق می‌شود، پس معنی جمله اینست که شما آن را بپذیرید که مردم به آسانی بتوانند انجامش دهند یعنی: ای پیغمبر شما در واجبات شرعی عالی‌ترین معیار را از مردم متوقع نباشید، بلکه بنگرید که برای آنها چه معیاری مقدور است که بیش از آن در سختی و حرج نیفتند؛ لذا مطابق توان‌شان بپذیرید، مثلاً حقیقت اصلی نماز اینگونه است که بنده زمانی که جهت ادای نماز به پیشگاه ذوالجلال حاضر می‌شود او همه تعلقات دنیوی و به عبارتی کل جهان را به یکسو می‌نهد و دور از غوغای دنیوی و گیرو دار و بائیت تسلیم

و عبادت در مقابل رب العزّت می ایستد و پس از آن دست می بندد، او با بستن دست تسلیم و انکساری خود را متضرعانه اعلام می دارد، وقتی حمد و ثنا و بدون معرف و واسطه عرایض و عجز خود را تقدیم می دارد و در آن هنگام با خالق تماس گرفته، ارتباط مستقیم برقرار می نماید و آداب خضوع و خشوع را به حدّ کمال می رساند.

بنابر این معلوم گشت که از صدها هزار نمازگزار ممکن است عدّه معدودی به مقام اصلی نماز نایل آیند پس عموم مردم چگونه می توانند بدان جایگاه دست یابند؟ لذا آیه فوق به آن حضرت ﷺ تعلیم داد که شما از مردم عالی ترین معیار را مطالبه نکنید چون طاقتشان محدود است پس آنها هر مقداری که بدون تکلف می توانند بجای آورند بپذیرید و هم چنین در واجبات شرعیه عبادات دیگر، مانند: زکات، حجّ و روزه و غیره که مردم نمی توانند کاملاً حق آنها را ادا کنند پس شما به طاعات و اعمال سطحی شان اکتفا کنید زیرا تنها خداوند است که از کیفیت اندیشه و باطن هر کس آگاهی دارد.

در صحیح بخاری است که شخص رسول خدا ﷺ بر نزول این آیه فرمود: که الله تعالی بمن دستور داده که در اخلاق و اعمال مردم طاعات شان را بپذیرم و من تصمیم گرفته ام که تا زمانی که میان مردم هستم چنین عمل خواهم کرد!

و گروهی بزرگ از ائمه تفسیر مانند: حضرت عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عایشه صدّیقه و مجاهد و غیره، این جمله را به همین نحو معنی کرده اند.

معنی دیگر «عفو» بخشش و درگذر شدن می آید. گروهی از علمای تفسیر در اینجا دوّمین معنی را مورد نظر قرار داده اند، که آن جناب ﷺ فرموده اند که حتی المقدور از خطای خطاکاران باید صرف نظر کرد.



امام تفسیر ابن جریر الطبری نقل فرموده هنگامی که این آیه نازل گردید آن حضرت علیه السلام از حضرت جبریل مقصود آن را دریافت نمود، حضرت جبرئیل بعد از سؤال از خداوند متعال مطلب آن را چنین توضیح داد: که در این آیه به شما دستور داده شده که هر کسی بر شما ظلم کند شما او را ببخشید و هر که به شما چیزی ندهد شما به او بخشش نمایید و هر که خود را از شما قطع کند شما به او پیوندید.

در اینجا ابن مردویه به روایت سعد بن عباده نقل کرده است که وقتی در غزوه احد حضرت حمزه عموی آن حضرت علیه السلام به شهادت رسید و با بی رحمی تمام اعضا و جوارح او قطع کرده و با جسد مبارکش بی ادبی روا داشتند، هنگامی که آن حضرت علیه السلام پیکر مبارک را اینگونه دید فرمود کسانی که با حمزه چنین برخورد کرده اند من با هفتاد نفر از آنان چنین خواهم کرد آنگاه این آیه نازل شده و از جانب خدا ارشاد شدند که این تصمیم مناسب مقام شما نیست بلکه لایق شما اینست که با عفو و کرم بر خورد نمایید.

این مطلب با آن حدیث تأیید می گردد که امام احمد به روایت عقبه بن عامر نقل فرموده: که رسول الله صلی الله علیه و آله مکارم اخلاق را به او چنین تعلیم داد: هر که بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و آنکه خود را از تو قطع می کند تو آن را وصل کن و کسی که تو را محروم می کند تو بر او انعام و بخشش کن.

و امام بیهقی به روایت حضرت علی مرتضیٰ نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود که: من شما را اخلاق بهتر از اخلاق اولین و آخرین نشان می دهم و آن اینکه هر که تو را محروم می کند تو بر او بخشش کن و آنکه بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و هر که رابطه اش را با تو قطع کند تو با او پیوند.

گر چه در هر دو معنی «عفو» فرقی هست اما حاصل آن دو تا یکی است که در اخلاق و اعمال مردم اطاعت و فرمانبرداری سطحی را قبول کن و در صدد تجسس و تفتیش بیشتر قرار مگیر و از اطاعت آنها معیاری مخواه و از خطاها و کوتاهی هایشان درگذر، و بر ظلم آنها انتقام مگیر.

اعمال و اخلاق رسول الله ﷺ دائماً بر همین منوال بود، که مظاهر کامل آنها هنگامی آشکار گشت که مکه فتح شد و دشمنان سرسخت او در قبضه او قرار گرفتند آن جناب ﷺ آنها را آزاد کرده فرمود: نه تنها بر ستم‌های تان انتقام نمی‌گیریم بلکه شما را به اعمال منکر گذشته تان مورد ملامت و نکوهش قرار نخواهیم داد.

دومین جمله این هدایت نامه «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» است «عرف» به معنی معروف، و بر هر کار خوب و مستحسن اطلاق می‌شود، مقصود: اینکه هر کس نسبت به شما بدی روا داشت او را ببخشید و هرگز انتقام مگیرید، و در ضمن او را به کارهای نیک هدایت کنید، چنین نباشد که در مقابل بدی تنها نیکی کنید و در مقابل ظلم انصاف، بلکه او را به نیکویی دعوت کرده، احسان نمایید.

سومین جمله «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» است و معنی آن اینست که شما از نادان کناره‌گیرید. مقصود این است که انتقام از ظلم را کنار گذاشته با خیر خواهی و دلسوزی با آنها رفتار کنید و با نرمی سخن حق را به آنها بگویید. بسیاری از افراد نادان چنین‌اند که در مقابل خوبی متأثر نمی‌شوند، ولی اکثر افراد نادان با جهالت و خشونت برخورد می‌کنند، پس بر شما لازم است که در مقابل آنان متأثر نشده خشونت نکنید، بلکه از آنها دوری جوید. امام تفسیر ابن کثیر فرموده است که مقصود از کناره‌گیری این است که بدی را به بدی پاسخ ندهید و مقصود این نیست که از راهنمایی آنان اعراض کنید که این کار مغایر با شأن رسالت و نبوت است.

در این باره از حضرت عبدالله بن عباس، در صحیح بخاری، واقعه‌ای نقل شده است که شخصی به نام عیینة بن حصن، در زمان خلافت فاروق اعظم رضی الله عنه به منظور ملاقات با خلیفه وارد مدینه گردید و در خانه برادرزاده خویش حرّ بن قیس که از محدود علمای برجسته بود و در مجلس شورای حضرت فاروق شرکت داشت، میهمان شد. پس عیینة به برادرزاده‌اش گفت، چون تو به دربار امیرالمؤمنین مقرب و از معتمدان او هستی، از او



برای من وقت ملاقاتی بگیر. حرّ بن قیس به خدمت حضرت فاروق رفته و عرض کرد که عمویم عیینه درخواست ملاقات کرده است. آن جناب رضی الله عنه اجازه داد؛ پس آنگاه عیینه در مجلس حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه خلیفه قدرتمند مسلمین حضور یافت و بی پرده و باروش غیر محترمانه بر فاروق به شدت پرخاش نمود و به وی ناسزا گفت و بعد از آن اظهار داشت که تو نه به ما حق کامل می دهی و نه منصفانه رفتار می کنی. فاروق اعظم از ناسزا گویی وی برآشفت، فوراً حرّ بن قیس عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مگر بخاطر نداری که الله تعالی فرموده است: «حُذِّ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» و این شخص هم از جاهلان است. و با شنیدن این آیه آثار خشم از چهره پرفروغ فاروق ناپدید گشت، و در جواب او چیزی نگفت و با آرامش خاطر به سخنان تند او گوش فرا داد. این عادت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه معروف و مشهور بود که: «كان وفاقاً عند كتاب الله عز وجل» یعنی: سر خود را در جلوی احکام کتاب الله خم می کرد.

این آیه جامع مکارم اخلاق است و بعضی از علما آن را چنین خلاصه کرده اند که مردم بر دو قسم اند: یکی محسن و نیکوکار؛ دوّم، بدکار و ظالم. این آیه برای هر دو گروه هدایتی بس مفید به شمار می آید که در باره نیکان چنین ارشاد می دارد که با آنان با رفتار کریمانه برخورد کنید و از نیکوکاران، نیکی ظاهری را بپذیرید و به دنبال تفتیش و تجسس قرار نگیرید و بالاترین معیار نیکی را از آنان درخواست مکنید بلکه به هر مقدار که بتوانند انجام دهند، اکتفا کنید، و نسبت به بدکاران و جاهلان چنین اظهار داشت که راه نیک را به آنها نشان دهید و به نیکی تشویق کنید و اگر نپذیرفتند و بر گمراهی و اشتباه خود اصرار ورزیدند و در صدد برخورد جاهلانه بر آمدند، در آنصورت از آنها کناره بگیرید و به صحبت جاهلانه آنها پاسخ نگوئید، و با این روش امید می رود که آنها زمانی به هوش بیایند و به اشتباه خود پی برده به راه حق باز آیند.

و در آیه دوّم فرمود: «وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

یعنی: اگر شیطان خواست که در تو وسوسه بیندازد فوراً از خداوند متعال پناه بخواه، زیرا او یقیناً دانا و شنواست.

در حقیقت این آیه تکمله‌ای برای آیه گذشته است زیرا چگونگی بر خورد با ظالمان و جاهلان راهنمایی شد که از خطای آنان درگذرید و بدی‌شان را پاسخ نگوید. در حالی که این امر، بر طبع نفس آدمی بسیار دشوار می‌نماید چون در این هنگام شیطان مقدمات وسوسه را بویژه در دل نیکان فراهم ساخته آنان را برای نزاع آماده می‌سازد. پس در دوّمین آیه خداوند چنین ارشاد فرمود که اگر در چنین مواقع شعله‌های خشم در دل‌شان پدیدار گشت بدانید که از جانب شیطان است، و تنها معالجه آن، این است که به خداوند ذوالجلال پناه ببرید.

در حدیث آمده است که در محضر مبارک پیامبر گرامی ﷺ میان دو نفر مجادله‌ای برپا شد و هنگام خشم یکی از آن دو، زمام اختیار را از دست داد، آن حضرت ﷺ با مشاهده این حالت به آنان اظهار داشت که من کلمه‌ای را می‌دانم که اگر این شخص بر زبان جاری سازد تمامی خشم او زایل خواهد شد و فرمود این است: **اعوذ بالله من الشيطان الرجيم**. آن شخص با شنیدن این سخن فوراً آن را تکرار کرد، لذا همه آتش خشم او فرو نشست و نزاع خاتمه یافت.

نتیجه‌گیری شگفت‌انگیز

امام تفسیر، ابن‌کثیر با توجه به تحقیقات و تأملات تفسیری در این باره سخن جالب و عجیبی عرضه کرده و چنین نوشته است که: در تمام قرآن سه آیه جامع، جهت تعلیم و تلقین اخلاق فاضله آمده است که در هر سه آیه پناه خواستن از شیطان ذکر شده است. نخست همین آیه سوره اعراف که ذکر آن رفت. دوّمین این آیه ۹۶ سوره مؤمنون است که فرمود: **«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّبِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ**



يَحْضُرُونَ»^۱. یعنی بدی را به نیکی دفع کن ما کاملاً می دانیم آنچه اینها می گویند و شما چنین دعا بخوانید که پروردگارا من به تو پناه می برم از تسلط شیاطین و پروردگارا! من به تو پناه می برم از اینکه شیطان به نزد من بیاید.

سومین آیه، ۳۴ از سوره فصلت، حم السجده هست که: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ، كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» ○ وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ○ وَإِنَّمَا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نُزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

نیکی و بدی با هم برابر نیستند و با نیکی دفاع کن، پس ناگهان میان تو و آنکس که با تو عداوت دارد، چنان می شود که گویا ولی و دوست است، و این بهره و نصیب کسانی هست که مستقل المزاج باشند، و این امر نصیب کسانی می باشد که صاحب شانس بزرگ اند، و اگر به شما از طرف شیطان وسوسه بیاید، پس به الله پناه ببرید یقیناً او کاملاً شنوا و بیناست.

پس در هر سه آیه هدایت های جامع و کاملی هستند که می باید در برابر خشم، عفو و اغماض کنید، و بدی را به نیکی پاسخ دهید و از شیطان به خداوند پاک پناه ببرید، پس در آیات فوق دشمنی و منازعات شیطان کاملاً روشن گردید. چون شیطان در منازعات انسان رابطه مستقیم دارد و هر جا که کوچکترین مجادله و منازعه ایجاد شود میدان تاخت و تاز شیطان برای وسوسه انداختن و مشتعل کردن آتش نزاع، هموار می شود و شیطان سعی دارد مردم نیک و بردبار را زودتر از دیگران به خشم وا دارد و از کنترل خارج سازد، پس خداوند متعال آگاه کردن از مکاید شیطان، معالجه و برخورد با شیطان را نیز روشن ساخته است. که هرگاه دیدید به هنگام خشم کنترل از دست می رود بدانید که شیطان دارد غالب می شود، پس بی درنگ متوجه الله شده به او پناه آورده به درگاه الهی دعا (استعاذه) کنید، که: «رَبِّ

أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ^۱ .

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ

و اگر توبه نزد آنها آیه ای نیاوردی، می گویند چرا از طرف خود انتخاب نکرده، بگو من اتباع می کنم

مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ

آنچه را که وحی شده بر من، از طرف پروردگارم این تذکراتی است از طرف پروردگارتان، و

هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰۳﴾ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا

هدایت و رحمتی است برای کسانی که مؤمن باشند. و هرگاه خوانده شود قرآن گوش کنید

لَهُ، وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۴﴾

به آن و خاموش باشید تا که بر شما رحم کرده شود.

خلاصه تفسیر

وقتی که شما (از معجزاتی که بنا بر ضدّ و عناد خواهان آنها هستند) معجزه به روی آنها ظاهر نمی کنید (زیرا که حق تعالی به مقتضای حکمت آن را پدید نمی آورند) پس آنها (به قصد نفی رسالت شما) می گویند که شما (اگر نبی هستید، پس) چرا این معجزه را (در ظاهر پدید) نمی آورید شما بگویید که (وظیفه من این نیست که به اختیار خود معجزه بیاورم، بلکه وظیفه اصلی من این است که) من از آن اتباع بکنم که از طرف پروردگارم به من دستور داده شده، (در این تبلیغ هم آمد، البته برای اثبات نبوت خود، معجزه امری ضروری است، پس آن به وقوع پیوسته است، چنانکه بزرگترین آنها یکی خود همین قرآن است، با این شأن که) این گویا خیلی دلایل اند از طرف پروردگارتان (زیرا که هر مقدار سوره آن، به مثل اینکه یک نوع معجزه است. پس با این حساب، مجموع قرآن چقدر دلایل شد، و این دلیل بودن آن عام است) و (اما نافع بودن آن



بالفعل به تسلیم کنندگان او چنانکه آن هدایت و رحمت است برای کسانی که (بر آن) ایمان دارند و (شما به آنها چنین هم بگویید که) هرگاه قرآن خوانده شود (مثلاً) جناب رسول الله ﷺ آن را تبلیغ فرمایند) به سوی آن گوش فرا دهید و خاموش باشید (تا که معجزه بودن آن و تعالیم آن کاملاً در فهم شما بیایند) امید است که بر شما رحمت (جدید یا مزید) باشد.

معارف و مسایل

در آیات مذکور ثبوت حقاقت رسالت نبی کریم ﷺ و پاسخ به شک و تردید مخالفین متعلق به آن و در ضمن تعدادی احکام شرعی ذکر گردیده است. برای اثبات رسالت به همه انبیاء ﷺ معجزاتی عنایت گردیده است، و به همین مناسبت به سید الانبیاء ﷺ نیز قدری معجزات داده شد که از معجزات انبیای سابق بیشتر و واضح تر می باشند.

تعداد معجزات آن حضرت ﷺ که از قرآن و احادیث صحیحه ثابت اند بسیار زیاداند. علما در باره آنها کتاب‌های مستقل و مبسوطی نوشته اند: از جمله «خصائص الكبرى» علامه سیوطی که در دو جلد قطور بر این موضوع نگاشته شده، و مشهور و معروف است.

اما با وجود ظاهر شدن معجزات بی شمار رسول کریم ﷺ باز هم مخالفین از روی ضدیت و عناد نوع معجزاتی را از پیش خود تعیین و از رسول گرامی ﷺ مطالبه می کردند که قبلاً ذکر آن در همین سوره گذشت.

دو آیه مذکور، در حقیقت جوابیه‌ای برای آن گروه است که بنابه سلیقه خود درخواست معجزه می کنند، در حالی که معجزه پیامبر ﷺ بر رسالت او یک گواه و دلیل می باشد، زیرا هرگاه گواه و دلایل معتبر در برابر مدعی ارائه شد و مدعی در برابر دلایل محکم اعتراضی ننمود و بر ادعای خویش اصرار نورزید، مسلماً نتیجه به نفع مدعی علیه پایان می پذیرد. در حالی که دشمنان و مخالفان ضمن مشاهده و تسلیم در برابر معجزات

پیغمبر، از روی عناد و کینه، چنین اظهار داشتند که اگر چنانچه فلان معجزه را به ما نشان دهی آنگاه ما تسلیم خواهیم شد. در اینجا بود که در اولین آیه فرمود: وقتی برای انکار رسالت شما می گویند که شما فلان نوع معجزه را نشان ندادید شما چنین پاسخ دهید که: وظیفه من این نیست که به اختیار خود معجزه آورم، بلکه وظیفه من اینست که من از احکامی اتباع کنم که از طرف ربّ بر من، به وسیله وحی ارسال می گردند که در جمله آنها تبلیغ هم شامل است، لذا من به انجام وظایف محوله خویش مشغولم، و معجزات ارائه شده برای اثبات رسالت کافی است، پس مطالبات معاندانه و مغرضانه شما قابل اعتنا نمی باشند.

از جمله معجزات ارائه شده، قرآن چنان معجزه‌ای است که در بدو نزول همه مردم جهان را به مبارزه دعوت کرد و مغرضان و منکران را برای آوردن کوچکترین سوره‌ای چون خود، به میدان طلبید، اما همه جهانیان با کوشش کامل از آوردن مثل آن عاجز مانده‌اند. این دلیلی است بس واضح و محکم بر اینکه قرآن سخن هیچ مخلوقی نیست و تنها کلام بی مثل حق تعالی است.

سپس فرمود: «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ» یعنی: این قرآن از جانب پروردگارتان مجموعه‌ای از دلایل و معجزات است. لذا اگر کسی اندک تأملی در قرآن کند قطعاً به ژرفای عظمت و وسعت اعجاز آن پی برده و یقین خواهد کرد که قرآن، کلام خداوند متعال است. سپس فرمود: «وَهُدِيَ قَوْمٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» یعنی: قرآن برای کسانی که بر او ایمان بیاورند راهنما و رحمت ویژه‌ای به شمار می آید که مؤمنان را به سر منزل سعادت نایل می گرداند.

در دومین آیه نشان داده شده است که قرآن مجید اگر چه برای مؤمنین رحمتی است اما استفاده از این رحمت، مستلزم چندین شرایط و آداب هست که آنها را با خطاب عمومی چنین ذکر فرمود: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» وقتی که قرآن خوانده شود شما به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید.



در باره شأن نزول این آیه، روایات متعددی وجود دارد که آیه مذکور در باره کدام یک از قرائت، نماز، خطبه، یا امر دیگری آمده است. لذا عقیده عموم مفسرین بر این است که همانگونه که الفاظ آیه عام اند حکم آن هم عام بوده و شامل همه احوال است مگر موارد استثنایی. و چنین استدلال کرده اند که مقتدی نباید پشت سر امام قرائت بخواند و نظر بعضی از فقها بر این است که در سکتات امام، مقتدی باید فاتحه بخواند، که البته در اینجا، جای این بحث نیست. علمای کرام کتابهای فراوانی را در این نوع مباحث به رشته تحریر در آورده اند که علاقه مندان می توانند به آنها مراجعه نمایند. پس مضمون اصلی آیه این است که قرآن کریم علاوه بر هدایت، رحمتی نیز هست و کسی مشمول امتیاز رحمت خواهد بود که شرایط آداب و احترام قرآن را بوجهی نیکو بجای آورده، بر آن عمل کند. و یکی از آداب برجسته قرآن همین است که هرگاه قرآن خوانده شود، مستمعین باید بدان گوش فرا دهند و خاموش باشند، و در گوش کردن به آن این اصل هم دخیل است که با جدیت تمام بر آن عمل نمایند.

در پایان آیه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» که اشاره به آن است که رحمت بودن قرآن موقوف بر بجای آوردن آداب آن است.

چند نکته ضروری برای شنوندگان به هنگام تلاوت قرآن

به هنگام قرائت نماز، مقتدی باید به قرائت امام کاملاً گوش دهد. هر چند که همه مردم این را می دانند ولی نسبت به این مسأله کاملاً غفلت می ورزند. چون اگر کسی آداب تلاوت را رعایت نکند بجای رحمت مستوجب قهر و غضب الهی قرار می گیرد. پس بر همه لازم است که قرآن را کاملاً بشناسند و از جان و دل بدان گوش فرا دهند و حواس خود را جهت

دریافت آن متمرکز سازند، و همین است حکم شرعی خطبه جمعه و غیره. که آن حضرت صلی الله علیه و آله در باره خطبه چنین فرموده است که: «اذا خرج الامام فلا صلوة و لا کلام» یعنی: هرگاه امام برای خطبه بیرون رود، یعنی، وقتی که مشغول خطبه است نه نماز درست است و نه سخن گفتن.

و در حدیثی دیگر نیز آمده است که به هنگام خطبه کسی به دیگری بطور نصیحت چنین هم نگوید که خاموش باش (بلکه با دست اشاره کند) به هر حال به هنگام خطبه هیچ نوع نماز، تسبیح و سخن و درود، و غیره جایز نمی باشد.

فقهای کرام فرموده اند که آنچه حکم مربوط به خطبه جمعه است عیناً همان حکم، در خطبه های عیدین، نکاح و غیره نیز صدق می کند که در آن وقت گوش دادن و خاموش ماندن واجب است. اگر کسی به تنهایی تلاوت کرد آیا خاموش ماندن و گوش کردن بر دیگران واجب است یا خیر؟ فقها در این باره اختلاف نظر دارند، بعضی در این صورت هم گوش دادن و خاموش ماندن را واجب دانسته، و خلاف ورزی آن را گناه شمرده اند. بنابر این در چنین مواقع که مردم به کارهایی مشغول باشند یا استراحت کنند خواندن قرآن را با صدای بلند به هیچ وجه جایز ندانسته اند و حتی کسی که در چنین مواقع قرآن را با صدای بلند بخواند او را مجرم شمرده اند. در خلاصه الفتاوی و غیره چنین نوشته شده است. اما برخی دیگر از فقها معتقدند که به قرائت قرآن تنها در مواضع واجب چون نماز و خطبه و غیره، شنیدن و گوش دادن آن واجب است، و اگر کسی به تنهایی تلاوت کند یا چند نفر در مکانی بطور انفرادی تلاوت می کنند، گوش دادن و خاموش ماندن واجب نمی باشد، زیرا که از احادیث صحیحه ثابت است که رسول گرامی صلی الله علیه و آله در نمازهای شب، قرائت را به جهر می خواند و ازواج مطهرات در حالت خواب بودند و بسا اوقات صدای ایشان خارج از اتاق شنیده می شد.

و در حدیثی دیگر از بخاری و مسلم چنین آمده است که:



رسول الله ﷺ در یک سفر بعد از انداختن رختخواب در شب، به وقت صبح فرمود که: «من همسفران اشعری خود را با صدای تلاوت ایشان در تاریکیهای شب، شناختم، که خیمه‌های شان کجا و کدام طرف می‌باشند، گر چه از اقامتگاه آنها، در روز اطلاع نداشتم»

در این واقعه هم آن حضرت ﷺ آن همراهان اشعری تبار خود را منع نفرمود، که چرا با صدای بلند قرآن تلاوت می‌کنند و به استراحت کنندگان و مستمعان هم دستور نداد که هرگاه قرآن خوانده می‌شود همگی برخیزند و بنشینند و به قرآن گوش فرا دهید. از این نوع روایات، فقها در باره تلاوت خارج از نماز مجال داده‌اند اما بهتر و اولیٰ به نزد همه اینست که هرگاه در خارج هم صدای تلاوت قرآن بلند شد به آن گوش داده خاموش باشند. اما در جایی که مردم در خواب باشند یا به کار خود مشغول باشند در این هنگام تلاوت با صدای بلند مناسب نیست.

و هم چنین تلاوت قرآن را از رادیو و یا از بلندگو پخش کردن در مساجد که سبب اختلال در خواب و آرامش مردم می‌شود و امکان توجه و گوش دادن کمتر است، درست نیست.

علامه ابن همام نوشته‌اند که هرگاه امام در نماز، یا خطیب در خطبه، مطلبی در باره جنّت و دوزخ بخواند پس در آنوقت دعای خواستن جنّت و پناه جستن از جهنّم هم درست نیست؛ زیرا که طبق این آیه و عده رحمت با کسی است که به وقت تلاوت قرآن خاموش باشد، و کسی که خاموش نباشد با او و عده‌ای نیست؛ البته در نمازهای نفلی به هنگام تلاوت اینگونه آیات در خفیه دعا خواستن از سنّت ثابت و موجب ثواب است^۱.

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ

و با زاری و ترس و لرز و با فرو صدایی و آهسته پروردگار خود را از ته قلب

بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغٰفِلِينَ ﴿٢٠٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ

صبحگاه و شامگاه یاد نما! و از بی‌خبران مباش. بی‌شک کسانی که به نزد پروردگارت باشند

لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

از بندگی او تکبر نمی‌ورزند و او را به پاکی یاد کرده، و او را سجده می‌کنند.

خلاصه تفسیر

و (شما به هر کسی بگویند که) ای بنده پروردگارت را یاد کن (به تلاوت قرآن یا به تسبیح و غیره چه) در دل خود (یعنی، با صدای پایین و آهسته) با عاجزی و (چه) با صدای پایین‌تر از صدای بلند (با همان افتادگی و ترس) صبح و عصر (علی‌الدوام) و (مطلب از دوام اینکه) خود را در ردیف اهل غفلت بشمار نیاورد که (لبهای شما از زمزمه ذکر مامور به باز ایستند) یقیناً کسانی که (از ملائکه) به نزد پروردگار تو (مقرب) هستند آنها از عبادت او (که در آن عقاید اصلیه می‌باشند) تکبر نمی‌کنند و او را به پاکی یاد می‌کنند (که این طاعت لسانی است) و او را سجده می‌کنند. (که این از اعمال جوارح است).

معارف و مسایل

در آیات قبل، ذکر شنیدن قرآن مجید و آداب آن بیان شد، و در این دو آیه به نزد عموم مفسرین، دستور مختص ذکرالله تعالی می‌باشد، که تلاوت قرآن هم شامل است، و به نزد حضرت عبدالله بن عباس مراد از این ذکر هم، تلاوت قرآن است. و آدابی که در اینجا بیان شده است آن هم متعلق به تلاوت قرآن می‌باشند؛ اما عموم مفسرین اعتقادشان بر این است که علاوه بر آداب قرآن، دستور و آداب اذکار هم همین طور می‌باشند. به هر حال در این آیه، به انسان حکم شده است که دائماً خدا را یاد



کند. در ضمن آن، اوقات و آداب آن هم بیان شده است.

احکام ذکر خفی و جلی

نخستین ادب در بیان آهسته یا بلند ذکر کردن است که قرآن کریم در این باره آدمی را به دوروش ارشاد و به انتخاب آن مختار گردانیده است: ۱- ذکر خفی. ۲- ذکر جلی. که درباره ذکر خفی فرموده است: «وَأَذْكُرْ لَكَ فِي نَفْسِكَ» پروردگارت را در دل خود یاد کن. که آن هم دو صورت دارد؛ اول ذکرى که تنها در دل صورت گیرد و صفات و ذات خالق را در فکر و اندیشه به یاد آورد، بدون آنکه زبان در حرکت باشد، که این گونه ذکر را «ذکر قلبی و تفکر باطنی» گویند.

دوم اینکه ذکر قلبی توأم با ذکر زبانی باشد که با صدای پایین حروف اسمای حسنی را ادا کند، که این نوع ذکر از همه افضل و بهتر است؛ زیرا کسی که ذکر می کند باید مضمون آن را در دل بیاورد تا زبان با قلب در ذکر شریک شود. در این صورت است که جلوه های حق در دل آدمی متجلی می شود، و اگر ذکر تنها در دل و فکر صورت گیرد و با زبان ادا نشود باز هم ثواب بزرگی دارد. و از همه کمترین درجه اینست که تنها به زبان ذکر کند و قلب از آن خالی و غافل باشد و اینگونه ذکر را مولانا رومی چنین توصیف کرده است.

بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر

این چنین تسبیح کی دارد اثر

مقصود مولانا رومی این است که وقتی ذکرى تنها بوسیله زبان و بدون اشتراک قلب ادا شود آثار و برکات ذکر آنطور که باید، کاملاً مشهود نمی گردد. ناگفته نماند که ذکر زبانی از ثواب و فایده خالی نیست، بلکه دارای اجر فراوانی است؛ زیرا بسا اوقات است که همین ذکر زبانی موجب ذکر قلبی نیز می شود، و زمانی که همواره در ذکر خالق مشغول باشد قلب را

به تدریج متأثر می‌کند و آن را برای ذکر قلبی هم آماده می‌سازد. لذا کسانی که در ذکر و تسبیح به اهمیت ذکر قلبی واقف نیستند سعی کنند تا دائماً ذکر الهی را بر زبان جاری ساخته و سرانجام به استحضار قلبی نایل آیند.

در ادامه دوّمین آیه چنین فرمود که: «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی، بجای صدای بلند، با صدای آهسته بگویید. هر چند که ذاکر وقتی به ذکر الله مشغول است اختیار دارد که با صدا ذکر کند، ولی شرط ادب آنست که با صدای بسیار بلند ذکر نکند، بلکه حدّ اعتدال را رعایت کند، چون صدای بلند دلیل بر آنست که ادب و احترام مخاطب در دلش اندک است. پس کسی که می‌خواهد ذکر خدا یا قرآن را با صدا بخواند لازم است که بیش از ضرورت صدا را بلند ننماید و بطور کلی حدّ اعتدال را مراعات کند. خلاصه آنچه در این مقوله رفت، از آیه فوق سه روش برای ذکر الله و تلاوت قرآن مستفاد گشت.

اول: اینکه تنها با ذکر قلبی و تفکر و تصور معانی ذکر و قرآن اکتفا شود.

دوّم: اینکه تنها زبان حرکت کند و به استحضار قلبی و تفکر معانی صورت نگیرد.

سوم: همان عالی‌ترین نوع ذکر است که به هنگام ذکر یا تلاوت قرآن، زبان با صدای معتدل به حرکت بیفتد و معانی الفاظ، بر دل جایگزین شود و تفکرات قلبی و تصور معانی انجام گیرد که این همان روشی است که آیه مذکور بدان حکم کرده است. همانگونه که پیشتر اشاره شد، چون نهایت ادب مراعات می‌شود و مطابق دستورات الهی انجام می‌شود دارای حکمت‌های زیاد و فواید بی‌شماری است که بدین طریق عنایات ویژه ربّ العالمین به بندگانش ارزانی می‌شود. در همین رابطه خداوند متعال، در آیه ۱۱۰ سوره اسراء، نیز توضیح بیشتری را ارشاد فرموده است که: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تَخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» در این آیه به آن حضرت ﷺ دستور رسیده که در قرائت خویش، نه بیش از حد جهر کند و نه کاملاً اخفا، بلکه



کیفیت متوسطی در بلندی و آهستگی را در نظر گیرد. و آن حضرت علیه السلام به حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و فاروق اعظم رضی الله عنه راجع به قرائت در نماز، این چنین هدایت و راهنمایی فرمود.

در حدیث صحیح آمده است که یک بار آن حضرت علیه السلام در شب از خانه بیرون آمد و به در خانه صدیق اکبر رضی الله عنه رسید دید که او در نماز مشغول است اما آهسته به تلاوت مشغولند، سپس به در خانه فاروق اعظم رضی الله عنه رسید، دید که او با صدای بلند دارند تلاوت می کنند، وقتی هر دو به وقت صبح به خدمت آن حضرت علیه السلام مشرف شدند آن جناب علیه السلام به صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود: که دیشب من به نزد شما آمدم دیدم که تو با صدای آهسته تلاوت می کردی، صدیق عرض کرد: یا رسول الله! کسی که من می خواهم صدایم را به گوشش برسانم او شنید، و این مراد من بود، و کافی است. و هم چنین به فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود که: تو با صدای خیلی بلند مشغول تلاوت بودی، او عرض کرد که: هدف من از بلند در قرائت این بود که خواب بر من غلبه نکند، و شیطان از صدای بلند تلاوت قرآن بگریزد، پس آن حضرت علیه السلام چنین قضاوت فرموده، به صدیق اکبر رضی الله عنه دستور داد که قدری صدایت را بلندتر کن، و به فاروق اعظم رضی الله عنه فرمود: که تو نیز قدری صدایت را آهسته تر کن!

در ترمذی روایت شده است که بعضی از صحابه از حضرت عایشه صدیقه در باره تلاوت آن حضرت علیه السلام سؤال کردند که آیا بلند بود یا آهسته؟ او پاسخ داد که گاهی بلند بود و گاهی آهسته و به هر دو طریق تلاوت می کرد، و در نماز نفل شب و تلاوت خارج نماز، بعضی اوقات صدای بلند را می پسندید، و بعضی اوقات آهسته را ترجیح می داد. و به همین سبب است که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود که تلاوت کننده اختیار دارد که به هر نحوی که می خواهد تلاوت کند. البته در نظر فقهای کرام تلاوت قرآن با

صدا، مستلزم چند شرط است:

نخست اینکه: با صدا خواندن عاملی جهت کسب شهرت و ریا نباشد. دوّم اینکه: از صدای او دیگران آزرده نشوند، و در نماز و تلاوت و امور دیگران خللی ایجاد نگردد. و اگر صدا سبب آوازه و شهرت و احیاناً تظاهر گردید پس در آن صورت آهسته خواندن، افضل و ارجح است. و آنچه در تلاوت قرآن ضروری است حکم آن در اذکار و تسبیح هم لازم الاجراست.

این سؤال مطرح است که آیا ذکر بلند افضل است یا ذکر آهسته؟ که در پاسخ باید گفته شود که کیفیت آن به اعتبار اشخاص و احوال مختلف است، برای بعضی بلند بهتر می باشد و برای بعضی آهسته، و نیز در بعضی اوقات بلند بهتر می باشد و در بعضی مواقع آهسته^۱.

و اما دوّمین ادب تلاوت و ذکر اینست که با تضرّع و افتادگی تمام انجام گیرد و آن نتیجه استحضار عظمت و جلال حق تعالی است و بر مفهوم و معنی آنچه ذکر یا تلاوت می کند باید مدّ نظر داشته باشد.

سوّمین ادب: همانگونه که در آیه از لفظ «خِيفَةٌ» استفاده شده است، حکم آن این است که ذکر و تلاوت قرآن، با نهایت خوف و ترس انجام شود، ترس از اینکه نمی توانیم آن طور که باید، حق عبادت و عظمت باری تعالی را ادا کنیم، چون امکان دارد از ما بی ادبی صادر گردد. و دیگر اینکه چون فرجام حیات مان نامعلوم و خاتمه کارمان نا آشکار است، پس باید از آلودگی به گناه اندیشید و از عذاب دردناک الهی ترسید. به هر حال باید ذکر و تلاوت آن چنان با فروتنی و ترس و خوف انجام گیرد که بتواند رضایت خاطر ربّ العالمین را فراهم آورد. برای دعا هم همین آداب در آیه ۵۵ سوره اعراف چنین آمده است که: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» در آنجا بجای «خِيفَةٌ» لفظ «خِيفَةٌ» آمده است. و معنی آن ذکر کردن با صدای آهسته است. گویا یکی از



آداب ذکر و تلاوت اینست که با صدای پایین و آهسته انجام یابند، اما این آیه، این معنی را هم روشن کرد که اگر چه ذکر با صدای بلند ممنوع نیست، اما شرطش اینست که ذاکر نباید بدون جهت با صدای بلند ذکر کند و نیز صدا را آنقدر بلند نکند که کیفیت خضوع و خشوع و جوانب تضرع و انکسار از بین برود.

در پایان آیه، اوقات ذکر و تلاوت بیان شده است که باید به وقت صبح و شام باشد، و این معنی هم می تواند مراد باشد که حد اقل در دو مرتبه صبح و شام باید به ذکر الله مشغول باشند و این هم می تواند باشد که مراد از صبح و شام تمام شب و روز است، هم چنانکه منظور از مشرق و مغرب، تمام عالم می باشد. پس در اینصورت معنی آیه اینست که بر انسان لازم است که همیشه در هر حال پای بند ذکر و تلاوت باشد، چنانکه حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها فرموده است که رسول اکرم ﷺ هر وقت در هر حال به یاد خدا مشغول بود.

و در پایان آیه فرمود: «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» با فرو گذاشتن یاد خدا در جمع غافلین داخل نباشید که این خسران بسیار بزرگی به شمار می آید. در دومین آیه برای عبرت و نصیحت مردم عادت ویژه ای از مقربان الهی بیان شده است که کسانی که مقرب بارگاه الهی هستند از عبادتش تکبر نمی کنند. مراد از مقرب بودنشان به نزد خدا مقبول بودنشان است که در آن همه فرشتگان و انبیاء علیهم السلام و صالحین امت شامل اند. و مقصود از تکبر اینکه خود را بزرگ پنداشته در عبادت او کوتاهی نخواهند کرد، بلکه خود را نیازمند و ناتوان دانسته همیشه به یاد خدا و عبادت او مشغول شده، تسبیح او را می خوانند و خدا را سجده می کنند.

پس معلوم شد کسانی که همواره به یاد خدا و به عبادت دایمی او موفق شوند و به این سعادت دست یابند نشانه این است که آنها در آن هنگام به قرب الله تعالی و توجهات و عنایات عالیه رب العالمین نایل گشته اند.

بعضی از فضایل و احکام سجده

در اینجا از عبادت نماز به این سبب تنها، سجده را ذکر کرد که در تمام ارکان نماز، سجده از فضیلت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

در «صحیح مسلم» است که شخصی به حضرت ثوبان رضی الله عنه گفت که به من چنان عملی نشان ده، که به وسیله آن بتوانم به جنت راه یابم، حضرت ثوبان سکوت فرمود. او باز سؤال کرد و ایشان باز خاموش ماندند وقتی که بار سوم سؤال را اعاده کرد او پاسخ داد که بنده شخصاً همین سؤال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم آن جناب به من چنین وصیت فرمود که زیاد سجده کن؛ زیرا که اگر تو یکبار سجده کنی، خداوند بخاطر آن برای تو یک درجه، بلند می‌فرماید، و یک گناه می‌آمرزد. او می‌گوید که من بعد از ثوبان حضرت ابوالدرداء را ملاقات کردم از او هم سؤال کردم او هم همین پاسخ را به من داد.

و در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابوهریره رضی الله عنه منقول است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بنده زمانی از همه به پروردگار خود نزدیک می‌شود که در سجده باشد، لذا در سجده دعا بسیار بخوانید زیرا امید اجابت ایزدی خیلی زیاد است.

لازم به یادآوری است که عبادتی تنها به سجده معروف نیست، بلکه مراد خواندن نماز با تضرع و فروتنی است، و مراد از کثرت سجده، به نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که علاوه بر نمازهای یومیه، نماز نوافل زیاد بخوانند؛ زیرا به هر مقدار که نماز نفل، بیشتر خوانده شود، سجده‌های بیشتری صورت می‌گیرد و در نتیجه از فضایل ویژه سجده که همان انکسار و نهایت تسلیم به درگاه خالق متعال است، برخوردار می‌گردد که امید می‌رود به رضایت قرب الی الله نایل گردد. و هم چنین اگر کسی تنها سجده کرده، دعا بخواند در آن اشکالی نیست و آن هم دعا در سجده، مختص نمازهای نوافل است نه فرایض.



سوره اعراف به همین جا پایان پذیرفت، در حالی که آخرین آیه آن آیه سجده است. در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابوهریره منقول است که هرگاه یکی از بنی آدم، آیه سجده را بخواند، سپس سجده تلاوت بجای آورد شیطان نالان و فریادکنان گریخته و می گوید: وای افسوس! که به انسان دستور سجده داده شد که خدای را سجده کنید و آنها بجای آوردند پس جایگاهشان جنت شد، و به من هم همین دستور رسیده بود من نافرمانی کردم جای من جهنم شد.

«پایان»



